

الإيقاظ للمجتمعة

بإبراهيم بن علي الحجة

لمؤلف العلامة الخيرة المحدث الشهير الشيخ

محمد الجسر الحجة العارف في رضى الله عليه

المنوف بالله

صححه و اشرف على طبعه

الفاضل المتبحر الحاج السيد شمس الدين المجلد

بترجمة فارسي بقلم فاضل محترم آقاى احمد حسنى

انتشارات نوید

تهران - ناصر خسرو كوچه حاج نايب

کتاب

الایقان من المجمع

کتابخانه

مرکز تخصصی کتاب و ترویج علوم اسلامی

شماره ثبت ۰۱۷۲۷۹

تاریخ ثبت

بَابُ مَا فِيهِ عَلَى الْحَجَّةِ

لمؤلفه الغلام الخبير المحدث الشهير الشيخ

محمد الجليل العارف رضي الله عنه

المنوف بالله

صححه و اشرف على طبعه

الفاضل المتبحر الحاج السيد الشريف المجلد

بترجمة فارسي بقلم فضل محترم آقاي احمد طهني

انتشارات نوید



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

شناسنامه کتاب :

نام کتاب :	الایقاظ من الہجعه
تالیف :	شیخ محمد بن الحسن الحر عاملی
ترجمہ :	فاضل محترم آقای احمد جنتی
فیلم وزیننگ :	طراوت
چاپ :	بوذرجمہری
صحافی :	عابدینی
تیسراڑ :	۳۰۰۰ جلد
تاریخ چاپ :	۱۳۶۲ ذرمہ

انتشارات نوید، تہران - خیابان ناصر خسرو، کوچہ حاج نایب

بقلم سیدہ ہاشم رسولی (مصحح کتاب)

بِسْمِ اللّٰهِ وَاللهِ الْحَمْدُ

از موضوعاتی کہ از صدر اسلام تا بحال مورد بحث و گفتگو بین شیعه و سنی است موضوع رجعت است کہ در تمام ادوار علمای شیعه در يك طرف معتقد بآن و سنیان در طرف دیگر منکر آن بوده اند ، گواينکه بين دانشمندان شیعه هر باره کیفیت رجعت اختلاف نظر و عقیده پیدا شده ؛ ولی در اصل موضوع اتفاق دارند ، و در اثبات مطلب رسائل و کتابهای بسیاری نوشته شده کہ این کتاب یکی از آنهاست ، و چون بحث در پیرامون این موضوع و اثبات آن از روی ادله و جواب از شبهات منکرین از وضع این مقدمه خارج است ، لذا در این رشته بحثی نمی کنیم و برای پی بردن خواننده محترم با اهمیت موضوع بد ذکر نام قسمتی از کتابهایی کہ در این باره تألیف شده باز کر نام مؤلفین آنها مبادرت ورزیده و پس از آن بخواست خداوند متعال بمنظور اداء شمه از حقوق مؤلف عالی مقام شرح حال مختصری از آن عالم جلیل القدر نقل می کنیم .

* * *

کتابهایی کہ در اثبات رجعت نوشته شده بر دو نوع است نوع اول : آنها کہ مستقلاً در کیفیت رجعت و ذکر ادله آن از روی کتاب و سنت تدوین شده کہ جامعترین آنها شاید همین کتاب « الايقاظ من الهجعة . . . » باشد کہ بر ۱۲ باب (بعده ائمة طاهرین) مرتب شده و در هر بابی مؤلف محترم بنحوی اثبات مطلوب را نموده و در آخر کتاب چنین گوید :

« ما در این کتاب بیش از ۶۷۰ حدیث و دلیل و آیه ذکر کردیم و گمان نمی رود در هیچیک از مسائل اصول و فروع اینقدر دلیل یافت شود . »

نوع دوم کتابها و رسائلی است که فقط در رد مخالفین و یا نوشته‌های آنان تدوین شده و در این نوع از کتابهای «الامامیه و الرجعة» تألیف میرزا عبدالقادر زاق همدانی و کتاب «لائل الرجعة» نوشته شیخ حسن علامی کرمانشاهی میتوان نام برد، که این هر دو در رد بر کتاب «اسلام و رجعت» شریعت سنگلجی نگاشته شده؛ و مادر اینجا قسمتی از هر دو نوع را بترتیب حروف تهجی نقل می‌نمائیم:

۱- «اثبات الرجعة» تألیف محدث متبحر جلیل القدر مرحوم علامه ملا محمد باقر مجلسی متوفای سال ۱۱۱۱ و مؤلف کتاب بحار الانوار و سایر تألیفات عدیده در این کتاب مؤلف محترم ۱۴ حدیث در باره رجعت و وقایع آخر الزمان و ظهور حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه الشریف و احوال آن بزرگوار نقل نموده و تحقیقات رشیکه نیز در هر حدیثی فرموده و در آخر آن دعای معروف بدعای عهد را نقل نموده است (۱).

۲- «اثبات الرجعة» تألیف مرحوم علامه بزرگوار آقا جمال خونساری متوفای سال ۱۱۲۵. مؤلف از علمای شهر شیعه و در فقه امامیه تألیفاتی داشته و نزد فقهاء اسلام مقام ارجمندی را دارا است (۲).

۳- «اثبات الرجعة» تألیف شیخ حسن بن سلیمان حلی صاحب کتاب «مختصر البصائر» که از محدثین عالیقدر شیعه در قرن هفتم هجری بوده است.

۴- «اثبات الرجعة» تألیف آیه الله علامه حسن بن یوسف بن مطهر حلی متوفای سال ۷۲۶ از فقهای بزرگ امامیه و دارای تألیفات عدیده در اصول و فقه و سایر فنون.

(۱) مرحوم مجلسی در جلد سیزدهم کتاب بحار الانوار نیز در باره رجعت بابی

متنقد فرموده و در حدود ۲۰۰ حدیث در اثبات مطلب ایراد نموده است. (ع)

(۲) مطابق گفته علامه بزرگوار آقای آقا شیخ آقا بزرگ طهرانی در کتاب

الذریعة مرحوم آقا جمال این کتاب را بنام شاه سلطان حسین در سال ۱۱۰۶ تدوین فرموده است.

- ۵ - « اثبات الرجعة » تألیف شیخ نورالدین علی بن حسین بن عبدالعالی متوفای سال ۹۴۰ از علمای نامی شیعه امامیه .
- ۶ - « اثبات الرجعة » تألیف میر محمد عباس بن علی اکبر موسوی تستری مفتی لکهنو متوفای سنه ۱۳۰۶ .
- ۷ - « اثبات الرجعة » تألیف ملا سلطان محمود بن غلام علی الطنبسی از محدثین عالیقدر قرن یازدهم هجری و از شاگردان مرحوم علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه .
- ۸ - « اثبات الرجعة » تألیف شیخ شرف الدین یحیی بحرانی شاگرد محقق کرکی و مؤلف کتاب « اسامی المشایخ فی ذکر علماء الشیعة » .
- ۹ - « اثبات الرجعة » تألیف میرزا حسن بن ملا عبدالرزاق لاهیجی قمی مؤلف کتاب « شمع الیقین » و « زواهر الحکم » و غیره .
- ۱۰ - « اثبات الرجعة » تألیف فاضل معاصر شیخ محمد رضا طبسی نزیل نجف اشرف، مؤلف از فضلا، مبرز و نویسنده گان نامی است .
- ۱۱ - « اثبات الرجعة » تألیف شیخ سلیمان بن احمد آل عبدالجبار قطیفی نزیل مسقط متوفای سال ۱۲۶۶ (۱) .
- ۱۲ - « اثبات الرجعة » تألیف فضل بن شاذان نیشابوری متوفای سال ۲۶۰ و از اصحاب حضرت جواد و حضرت هادی علیهما السلام و از فقهاء و متکلمین عالی قدر عصر خود بوده است (۲)

(۱) در الفدیمة کتاب دیگر نیز بنام « اثبات الرجعة و وجوبها من التلاوة والسنة »

نقل شده لکن چون نامی از مؤلف آن در نبرده لذا از ذکر آن در اینجا خودداری شد

(۲) شیخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسی در باره او در کتاب فهرست چنین

گوید : « الفضل بن شاذان النیشابوری فقیه متکلم جلیل القدر له کتب ... کتاب فی

اثبات الرجعة ... » و نجاشی در کتاب رجال خود چنین گوید : « الفضل بن شاذان بن

الجلیل أبو محمد الازدی النیشابوری کان أبوه من اصحاب یونس و روی عن أبی جعفر -

- ۱۳- «ارشاد الجهله المصرين على انكار الغيبة والرجعة» منسوب بمرحوم ملا محمد هاشم هروي خراسانی از علماء و محدثین قرن یازدهم هجری .
- ۱۴- «الامامية والرجعة» تألیف میرزا عبد الله رزاق همدانی از فضلاء معاصر (۱) .
- ۱۵- «الایقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة» همین کتاب شریفی که اکنون در دست شما است .
- ۱۶- «بشارة الفرج» تألیف ملا محمد بن عاشور کرمانشاهی مؤلف کتاب «اعتذار الحقیق» نویسنده از فضلاء زمان فتحعلی شاه قاجار بوده است (۲)
- ۱۷- «تفريح الكربة عن المنتقم لهم في الرجعة» تألیف سید جلیل محمود بن فتح الله حسینی کاظمی متواری سال ۱۰۸۵ . نویسنده از معاصرین مرحوم شیخ حر عاملی (مؤلف همین کتاب) بوده و مرحوم شیخ اشاره بنام این کتاب و مؤلف محترم آن کرده است (۳) .

... الثاني ايضاً ، و كان ثقة أحد أصحابنا الفقهاء والمتكلمين ، وله جلاله في هذه الطائفة وهو في قدره أشهر من أن يصفه ، و ذكر الكشي انه صنف مائة وثمانين كتاباً وقع اليها ... كتاب اثبات الرجعة ، كتاب الرجعة ... «از این کلام استفاده میشود که دو کتاب در رجعت تألیف کرده است و کتاب رجعت پس از این ذکر خواهد شد .

(۱) همانطور که قبلاً گفته شد این کتاب در دهر رساله «اسلام و رجعت» سنگلجی نوشته شده است .

(۲) مؤلف الذریعة کتابی هم بنام «تحقیق الرجعة» ذکر میکند ولی چون نامی از مؤلف آن نبرده از ذکر آن خودداری شد .

(۳) آنجا که در اول کتاب گوید «قد جمع بعض السادات المعاصرين رسالة في اثبات الرجعة ...» .

- ۱۸ - «الجواهر المنضود فی اثبات الرجعة الموعود» تألیف شیخ احمد بیان اصفهانی از فضلی معاصرو متولد سال ۱۳۱۴ قمری .
- ۱۹ - «حیة الاموات بعد الموت» تألیف شیخ احمد بن ابراهیم بحرانی متوفای سال ۱۱۳۱ .
- ۲۰ - «دحض البدعة من انکار الرجعة» تألیف شیخ محمد علی بن حسنعلی همدانی معروف بسنقری ، از علماء قرن ۱۳ هجری و کتاب دیگری نیز بنام «خصائص الزهراء» تألیف کرده است .
- ۲۱ - «دلائل الرجعة - یا ایمان و رجعت» این کتاب بنام میرزا غلامعلی عقیقی کرمانشاهی منتشر شده لکن بگفته صاحب الذریعة مؤلف حقیقی کتاب آقای شیخ حسن علامی کرمانشاهی فاضل معاصر است که نام خود را مستور داشته (۱)
- ۲۲ - «الرجعة و احادیثها المنقولة عن آل العیمة» تألیف سید احمد بن المحسن از احفاد میر احمد بن موسی الکاظم علیه السلام و از علماء قرن ۱۳ هجری بوده است .
- ۲۳ - «الرجعة وظهور الحججة» تألیف سید جلیل میرزا محمد مؤمن استرآبادی داماد مرحوم ملا محمد امین استرآبادی است که در سال ۱۰۸۸ هـ از نوشتن این کتاب در مکه معظمه شهید گشته .
- ۲۴ «الرجعة» تألیف محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی صاحب کتاب تفسیر و از معاصرین ثقة الاسلام شیخ کلینی بوده است .
- ۲۵ - «الرجعة» تألیف فضل بن شاذان نیشابوری متوفای سال ۲۶۰ (۲)
- ۲۶ - «الرجعة» تألیف رئیس المحدثین محمد بن علی بن بابویه مشتهر بصدوق متوفای سال ۳۸۱ و صاحب تألیفات کثیرة .

(۱) این کتاب نیز مانند کتاب «الامامية والرجعة» در رد بر «اسلام و رجعت»

سنکلی نگاشته شده .

(۲) در تحت شماره ۱۲ ترجمه فضل بن شاذان در پاورقی گذشت و از کلام نجاشی

معلوم گردید که این کتاب (الرجعة) غیر از کتاب اثبات الرجعة او است .

- ۲۷ - «الرجعة» تألیف شیخ ملا حبیب الله کاشانی متوفای سال ۱۳۴۰ .
- ۲۸ - «رسالة فی اثبات الرجعة» تألیف ملا محمد بن هاشم سرابی تبریزی از علماء معاصر. این کتاب در سه جزء بطبع رسیده است .
- ۲۹ - «النجعة فی اثبات الرجعة» تألیف علامه بزرگوار سیدعلی نقی لکهنوی این بود قسمتی از رسائل و کتبی که ما بنام آنها دست یافتیم و فرصت مراجعه بکتاب مفصله که در این باره تدوین شده پیدا نکردیم و گرنه از جوزهها و رسائل دیگری نیز در موضوع رجعت ذکر شده که اکنون نام آنها در دست ما نیست و زحمت تتبع بیشتر را در این باره بعهده اهل تحقیق میگذاریم . و اینک بشرح حال مختصری از مؤلف کتاب می پردازیم .

شرح حال مؤلف

محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حر عاملی معروف بشیخ حر در شب جمعه هشتم ماه رجب بسال ۱۰۳۳ در قریه مشغری (۱) از قراء جبل عامل (۲) (بخشی از لبنان) بدنیا آمد .

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

وی دوران کودکی را در دامان پدر گذرانده سپس در محضر پدر بزرگوار وجد مادری خویش مرحوم شیخ عبد السلام (که مرد و از دانشمندان نامی آن سامان بودند) شروع بفرا گرفتن خط و آموختن مقدمات کرد و در مدت کمی سر آمد اقران خویش گشت .

- (۱) مشغری : - بفتح میم و سکون شین و فتح فین و الف مقصوره - این قریه در دامان کوهی واقع شده و بخوشی آب و هوا و فراوانی میوه معروف است .
- (۲) جبل عامل ناحیه کوهستانی لبنان است که بجهت انتساب به عامله - یکی از اولاد سبأ - باین نام معروف گشته . و از تاریخ ابوالفدا نقل کنند که بنی عامله از قبایل یمانی (منسوب بیمن) است که پس از سیل هرم یشام کوچ کردند و نزدیکی دمشق در کوهستانی که معروف بجبل عامله شد سکنی گزیدند .

بلاد جبل عامل در زمان قدیم محل اقامت شیعیان آن حدود بوده و جمع زیادی از علمای شیعه مانند شهید اول و شیخ بهائی و دیگران از این بلاد برخاسته اند که اسامی آنها -

آنگاه بقریه جبع (۱) که در نزدیکی مشغری است رهسپار و در آنجا از محضر علمای بزرگ آن بلده مانند شیخ حسین ظهیری و شیخ زین الدین نواده شهید ثانی و شیخ محمد حر عموی خود و دیگران (که در محل خود نام آنها ذکر خواهد شد) در علوم مختلف کسب فیض کرده و در حدود ۳۰ سال در این بلاد توقف کرده و طی این مدت گذشته از مشاغل علمی و تدوین کتاب دوم مرتبه به حج مشرف شده و دو بار نیز بقصد زیارت عتبات عالیات بعراق مسافرت فرمود.

تا آنکه در سال ۱۰۷۲ بعزم زیارت مرقد منور حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثناء بصوب مشهد حرکت کرد و پس از ورود باین شهر و زیارت مرقد مطهر چون محیط این کشور را برای رسیدن به هدف مقدس خود یعنی ترویج دین مبین و مذهب حق و نشر احادیث اهل بیت مناسبتر دید لهذا تصمیم بر اقامت در آنجا گرفت و باین ترتیب از وطن اصلی بدانجا هجرت فرمود و بافاده و ادامه کار تألیف و تدوین و جمع احادیث پرداخت. و روی هم رفته عوامل زیادی موجب این هجرت و ترک وطن مألوف شد که از آن جمله رقابت شدید بین سلاطین صفوی و عثمانی بود، که کار این رقابت از جنگ و قطع روابط گذشته با آداب و رسوم مذهبی کشیده بود، و منشأ پیدایش بسیاری از رسوم دینی امروز همین رقابت شدید آن روزها بوده است و روی این جهت شیعیان بلاد جبل عامل که در تحت سلطه سلاطین عثمانی بودند سخت تحت فشار تعصب سنیان و دچار تقیة شدیدی بودند و بالعکس سلاطین صفویه در کشور ایران جدا طرفدار و پشتیبان آنها بوده و عموماً علما را در کارها دخالت میدادند، و احیاناً بدون مشورت آنها کاری را انجام

دا مرحوم مؤلف در جزء اول کتاب امل الامل با شرح حال آن ها مفصلاً ذکر کرده است.

(۱) جبع: بضم جیم و فتح باء موحده. این قریه یکی از قرايه بسیار آباد جبل عامل و محل سکونت آل حراست و قبر جمعی از علماء مانند صاحب معالم و صاحب مدارك و شیخ حسین ظهیری در آنجا است.

نمیدادند و از وزارت مرحوم سلطان العلماء (صاحب حاشیه بر معالم) در سلطنت شاه عباس و وزارت شیخ علی خان زنکنه در زمان شاه سلیمان میتوان با اهمیت علماء در آن زمان پی برد و روی هم رفته تمام عوامل برای پیشرفت هدف عالی مرحوم شیخ حر عاملی مهیا بود؛ و لذا شیخ يك سره جلاء وطن کرده و اقامت در ایران را بر مراجعت ترجیح داد، و کم کم کار این هجرت به بستگان و برادران شیخ نیز سرایت کرده آنها نیز از جبل عامل بخراسان کوچ کردند، و تا پایان عمر در آن سامان رحل اقامت افکندند شیخ در زمانی بایران وارد شد که مرحوم علامه مجلسی در اصفهان (پایتخت آنروز ایران) حوزه درس مهمی داشت و بطور کلی سرآمد علمای آن عصر بود. و چون مرحوم علامه مجلسی بلکه عموم علمای آن زمان همذوق با شیخ بودند و اصولاً این عصر را میتوان قرن طلائی نشر حدیث نامید لذا برای شیخ فرصتی بهتر و محیطی مناسبتر از این پیدا نمی شد، و از روی طیب خاطر يك سره دل از وطن کنده و مجاور قبر مطهر حضرت ثامن الائمه گشته و بنشر احادیث همت گماشت. چندی از توقف شیخ در طوس نگذشت که نبوغ علمی و تبهر او در حدیث و فقه موجب شد که دانشمندان در مقابل او خاضع گردند و خانه شیخ مرجع خاص و عام و محل افتاء و استفتاء شود، تا آنجا که منصب شیخ الاسلامی و قاضی القضاتی آن ناحیه از طرف پادشاه وقت بدو تفویض گردید (۱).

مرحوم شیخ در طی توقف در مشهد دو مرتبه دیگر (و بعضی گویند سه مرتبه) به حج و زیارت قبور ائمه عراق مشرف شد (۲) و در یکی از این سفرها در مراجعت

(۱) بعضی احتمال داده اند که تفویض این دو منصب بشیخ بر حسب پیشنهاد مرحوم علامه مجلسی پس از سفر شیخ باصفهان و ملاقاتهایی که بین شیخ و مجلسی واقع شد انجام گرفته و بطور مسلم نظر علامه مجلسی در این باره دخالت داشته است.

(۲) درباره یکی از این سفرها اشعاری سروده که قسمتی از آن چنین است

وحرکنا شوق الزیارة فانتنت لنا هم لا ترهب المطلب الوعرا

نیر و نسری ننتهی صاحب الاسرا فاكرم به قعداً واکرم به مسری

بقیه در صفحه بعد

باصفهان وارد شد، مرحوم علامه مجلسی و سایر علماء مقدم شیخ را گرامی داشته و تجلیل شایانی از وی نمودند تا آنجا که شاه وقت (شاه سلیمان صفوی) را بدیدن از شیخ وادار نمودند و بدین ترتیب ملاقاتهایی بین شاه و مرحوم شیخ واقع شد و گفتگوهای بین آنها ردوبدل شده که بعضی از آنها خالی از لطف نیست (۱).

خاطرات زندگی شیخ

شیخ در باب سی و سوم کتاب اثبات الهداة قسمتی از خاطرات زندگی خویش را ضمن چند داستان نقل میکند که ما عیناً قسمتی از ترجمه آنها را بفارسی در اینجا ذکر میکنیم.

از جمله اینکه میفرماید: در دوران کودکی آنزمانیکه که حدود ده سال پیش نداشتم گرفتار مرض بسیار سختی شدم بطوریکه بستگانم از سالم شدنم مأیوس و یکسره دست از من شسته شروع بگریه و زاری نموده مہیای عزا شدند، و یقین داشتند که من همان شب خواهم مرد، در همان موقع من در بین خواب و بیداری بزیارت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و دوازده امام مشرف شدم و با آنان سلام کرده با يك يك مصافحه کردم، و خوب نظر دارم که بین من و حضرت صادق علیه السلام کلامی ردوبدل شد که اکنون بخاطر ندارم، جز اینکه میدانم آنحضرت در حق من دعا فرموده، چون بحضرت صاحب الزمان رسیدم بر آنحضرت سلام کرده و پس از مصافحه شروع بگریه.

تندہ از صفحہ قبل

ومن بعدها الزور او طوس و سامرا	وطیبة قصدی و النفری و کربلا
و لاح لنا نور و نور بها سری	قفاح لنا من طیبة طیب عرفها
وفی کربلا و الشوق لی بالسری	وعجنا فزونا یا لفری اما منا
فیالیت عاد القرب لی والا سی مرا	ونلنا بسامراہ خیر مشوبه
لنا لم نغف من زور قول امره ازی	وفی زوره الزوراء لها تیسرت
اقمنا بها اذ کان ذاک بنا احری	وعدنا الی طوس برغم المدی وقد

(۱) برای توضیح بیشتری بروضات الجنات ص ۶۱۸ مراجعه شود.

نموده و عرض کردم: ای مولای من میترسم قبل از اینکه بهره خود را از علم و عمل برگیرم در این مرض بمیرم، حضرت (نظری بمن نموده) فرموده: ترس بخود راه مده که در این مرض نخواهی مرد و خدا ترا از این مرض نجات داده عمر طولانی خواهی کرد؛ سپس قدحی که در دست او بود بمن مرحمت نموده از آن نوشیدم (و در همان حال از خواب بیدار شده) مرضم بسکلی زائل گردید برخواستم نشستم بستگانم که این حال را دیده سخت در شکفت شدند ولی من تا چند روز جریانی که دیده بودم برای آنها نقل نکردم.

و از جمله اینکه در مشهد مقدس رضوی علیه السلام در خواب دیدم که میگویند حضرت مهدی عجل الله فرجه الشریف داخل شهر شده و پس از تفحص منزل حضرت را پیدا کرده بر او داخل شدم و آنحضرت در طرف مغرب مشهد در باغی که در آن عمارتی بود نزول اجلال فرموده بوده؛ پس من در حالیکه در کنار حوضی نشسته بودم و قریب بیست نفر در نزد او حضور داشتند بر آنحضرت وارد شدم و ساعتی با آن بزرگوار گفتگو کردیم تا وقتی که غذا آوردند و شروع بخوردن کردیم، و با آنکه غذا اندک بود بسیار غذای لذیذی بود و همگی خورده سپر شدیم و از آن چیزی کم نشد، پس از فراغت از غذا وقت کردم در اصحاب آنجناب دیدم از چهل نفر تجاوز نمی کند، با خود گفتم: این بزرگوار با این لشکر اندک خروج کرده کاش میدانستم آیا سلاطین زمین چگونه اطاعت او را خواهند کرد، و با این لشکر کم اگر با آنجا جنگ کند چگونه بر آنها غلبه میکند (بمحض این فکر در قلب من خطور کرد) آنحضرت نگاهی بمن کرده لبخندی زده فرمود: از کمی یاور بر من خوف نداشته باش زیرا من کسانی دارم که اگر بآنها امر کنم تمام دشمنانم سلاطین و غیر آنها را (بدون جنگ) نزد من حاضر کرده آنها را گردن زنند و ما یعلم جنود ربك الا هو، یعنی لشکریان خدا را کسی جز او نمی داند.

از این بشارت خورسند شدم و دوباره شروع به گفتگوی با آن حضرت کردیم سپس آنجناب بر خواسته باطاق خواب رفتند و آنان که حاضر بودند متفرق

شده از باغ خارج شدند؛ من هم بدنبال آنها روان شدم لکن گاهگاهی بعقب سر خویش نگاه میکردم و با خود میگفتم ای کاش حضرت صاحب الزمان خدمتی بمن رجوع میکردند و مرا ببنل عطا و خلعتی مفتخر میفرمودند؛ در همین فکر تا در باغ آمدم (بآنجا که رسیدم) دلم حاضر نشد که از باغ خارج شوم لذا همانجا نشستم ناگاه دیدم غلامی بنزد آمد پاره سفیدی که از پنبه و حریر بود با مقداری پول برایم آورده و گفت آقا میفرمایند: این است آنچه میخواستی و همین زودی خدمتی نیز بتو رجوع خواهیم کرد از باغ خارج شو.

و از آن جمله اینکه دفعه دیگری آنحضرت را در خواب دیدم و با عجله خود را بآنجناب رسانده سلام کردم و خواستم از فرج و ظهور آن بزرگوار سؤال کنم که چه وقت است؟ قبل از آنکه این پرسش را بکنم فرمود: انشاء الله نزدیک است (پس این آیه را خواند): «قل لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا الله» یعنی ای پیغمبر بگو آنها که در آسمان و زمینند غیب نمیدانند مگر خدا، پس از آن مسائل بسیاری بقلبم خطور کرد که قبل از سؤال حضرت جواب آن‌ها را بمن فرمود. و از آن جمله اینکه در کاظمین خواب دیدم که آنجناب در منزل مردهی بنام ابراهیم وارد شده و من حضور آنحضرت شرفیاب شده و خواستم از او خواهش معجزه کنم، حضرت پیش از اظهار این خواهش فرمود: اکنون وقت معجزه خواستن نیست چون هنوز خروج نکرده‌ام و پس از آنکه خروج کردم هر چه خواهید پرسش کنید؛ از آن پس ساعتی گفتگو کرده‌یم و پس از گفتگو حضرت امر باحضار اسبانی برای سواری فرموده حاضر کرده و با عده کترباز ده نفر سوار شدند، قبل از سوار شدن فرمود: نزد ما زین اسبی است که ما بدان احتیاج نداریم و آنرا بشیخ - و بمن اشاره فرمود - بشنیدیم تا بدان تبرک جوید، من باخود گفتم: چگونه بزینی که از صاحبش اعجازی ندیدم تبرک جویم؟ بمن متوجه شده باتبسم فرمود: اکنون احتیاجی باعجاز نیست و از این زین برکت و اعجازی خواهی دید، ناگهان بیدار شدم و پس از آن در خطرهای عظیمه و مهالك شدیدة واقع شدم و خداوند ببرکت

آن حضرت نجاتم داد.

و از آن جمله روز عید در قریه خودمان «مشغری» با جمعی از طلاب و صلحاء نشسته بودیم من بدانها رو کرده گفتم: کاش میدانستیم سال آینده چنین روزی کدام یک از ما زنده و کدامیک مرده است؟ یکی از آن جماعت که نامش شیخ محمد و همدرس با ما بود گفت: من که یقین دارم که بعد سال آینده و سال بعد از آن و بعد از آن و هم چنین تا بیست و شش سال دیگر زنده هستم و این سخن را از روی یقین بدون مزاح میگفتم، (از روی تعجب) بدو گفتم: مگر تو علم غیب داری؟ گفت: نه ولی من سخت مریض شدم و در همان مرض حضرت مهدی علیه السلام را در خواب دیدم بدو عرض کردم: مولای من سخت مریضم و می ترسم در این مرض بمیرم و عمل صالحی که خدارا بدان ملاقات کنم ندارم؟ حضرت فرمود: ترس که تو در این مرض نخواهی مرد و خدا تو را شفا داده بیست و شش سال دیگر در دنیا زندگانی خواهی کرد، و پس از این کلام کاسه که در دست داشت بمن مرحمت فرموده از آن نوشیدم و مرض من بکلی رفع شد و از این جریان برای من قطع حاصل شد که خواب شیطانی نبوده، و تا بیست و شش سال دیگر زنده خواهم بود، وقتی من کلام او را شنیدم فوراً تاریخ آن روز را یاد داشت کردم و این قصه در سال ۱۰۴۹ بود و از این داستان دیر زمانی گذشت و در سال ۱۰۷۲ بمشهد منتقل شدم و پس از مدتی در سال آخر متوجه شدم که مدت (این مرد) سر آمده بتاريخ مراجعه کردم دیدم بیست و شش سال تمام گذشته، با خود گفتم: قاعدتاً باید آن مرد فوت شده باشد، یکی دو ماه نگذشت که نامه از برادرم که در آن بلاد بود برایم آمد که در آن نوشته بود که آن مرد فوت کرد.

این بود ترجمه قسمتی از این داستانها که مربوط بخاطرات مرحوم شیخ حر عاملی است و مجملابجز آنچه رابطه با اهل بیت عصمت و ائمه اطهار علیهم السلام داشته خاطره دیگری از شیخ در دست نیست و این خود ارادت و اخلاص عجیب این عالم جلیل را نسبت بساحت قدس موالیان عظامش میسازد، و این علاقه عجیب

مهمترین عامل پشتکار و توفیق و تحمل زحمات طاقت فرسای او در جمع کلمات و اشادیت آنان بوده و گرنه تدوین کتابهایی مانند وسائل الشیعه و اثبات الهداة کار هادی و آسانی بنظر نمی‌رسد، و این اخلاص عجیب شیخ را نیز از اشعار و قصائدی که در مدح ائمه اطهار سروده و حاکی از احساسات درونی است میتوان درک کرد و ما برای نمونه چند قطعه از آن اشعار را ذکر میکنیم .

از آنجمله فرماید :

انا اودی عشرأ مع ائدین مع ان جمیع الانام اضحوا فدائی (۱)
 عدد الا عین اللواتی تفجرن لموسی و عدة النقباء
 و افقوا عدة حواری عیسی بعد الاسباط مع بروج السماء
 و در قصیده دیگری فرماید :

فالهوی مهلك سوي حب قوم بر عوا فی العلی سنأ و سنه
 النبی المختار و العترة الاطهار از کی الوری علا و ارتقاء
 شرفوا سایر البطاح عموماً و خصوصاً قد شرفوا البطحاء
 در جای دیگر فرموده :

ان حبی لآل بیت رسول الله ینسنی الهوی و الحبیبا
 در قصیده طویله دیگری گوید :

رجائی فی یوم المعاد محمد نبی عزیز الفضل للرسول سید
 و من بعده حبیبی علی و ولده فلیس لهم مثل من الخلق یوجد
 فکان باصحاب الکساء تمسکی سؤالهم منی منیب و مشهد
 و در قصیده دیگری است :

بطیبة و بطوس و الثری و سا مرأ و الطف او زوراء بغداد
 قلبی ثوی و هووی یبشی شفاعتهم و القلب لی حبیب بهوی خیر مرآه

(۱) برای استفاده از ترجمه فارسی این اشعار و قسمتی از اشعار بعدی بجلد سوم

بحور علم رکبنافی سفینتها
در جای دیگر گوید :

انا الحر لکن برهم یستر فنی
و در قصیده دیگر فرموده :

و اهدینا بالمرتضی و بنیه
فی البقیح و کر بلا و غری
غرفات الجنان مال الیهن
ولعمری لو کان قلبی حدیداً

و در قصیده دیگر فرموده :

لی اربعة وعشرة هم املی
القلب الی سواهم لم یعمل

و در یکی از قصیده هائی که در باره امیر المؤمنین علیه السلام فرموده چنین گوید :

و انی له عبد و عبد لعبد
و حاشاء ان ینسی غداً عبده الحرا

و در قصیده که ۸۰ بیت و بدون الفاست چنین گوید :

ولیتی علیّ حیث کنت ولیه
لعمرك قلبی مفرم بمحبتی
و هم مهجتی هم منیتی هم ذخیرتی
و کل کبیر منهم شمس منبر
و کل کمی منهم لیث حربه
بذلت له جهدی بمدح مهذب
و کلفة فکری حذف حرف مقدم
و منخلصه بل عبد عبد لعبد
له طول عمری ثم بعد لولده
و قلبی بحبهم مصیب لرشده
و کل صغیر منهم شمس مهده
و کل کریم منهم غوث و هدیه
بلیغ و مثلی حسبه بذل جهده
علی کل حرف عنده حی لمجدیه

و غیر از اینها از اشعار بسیاری که در مدح ائمه معصومین (ع) سروده و در دیوان او ثبت است

خانندان شیخ

نسب شریف شیخ بحر بن یزید ریاحی (شهید وقعه طف) منتهی میشود و معروف شدن خانندان شیخ بآل حرنیز بهمین مناسبت است ، و در بین این خانندان جلیل دانشمندان بسیاری نشو و نما کرده اند که ما بذکر چند تن از آنان اکتفا می کنیم :

۱- پدر مرحوم شیخ یعنی شیخ حسن بن علی بن محمد بن حسین حر عاملی یکی از بزرگان این خانندان و از علماء نامی شیعه امامیه است که صرف نظر از دارا بودن علوم مختلفه از شعر و ادب نیز بهره وافیه و کاملی داشته و قسمتی از اشعار او را مؤلف در کتاب امل الامل ذکر کرده است ، این عالم جلیل در سال ۱۰۶۲ بعزم زیارت مرقد حضرت رضا علیه السلام از « جبع » بسمت طوس حرکت کرده ولی قبل از رسیدن بمشهد در بسطام طی کسالت مختصری در سن ۶۳ سالگی از دنیا رفت و جنازه وی توسط یکی از فرزندانش (شیخ زین العابدین) که در این سفر همراه او بود بمشهد منتقل و در سمت پائین پا در رواق مطهر بناک سپرده شده ، قضا را شیخ در این جریان حضور نداشت و برای دومین بار بحج مشرف شده بود ، و خبر فوت پدر در منی بدورسید و بقول خود عید اضحی از این مصیبت بر او عاشوراشد .

تأثیر مرگ پدر در روحیه شیخ بسیار شدید بود و تأثرات روحی او از اشعاری

که در رثاء پدر سروده معلوم می شود که از آن جمله است :

فصرت همتی و طال عنائی	كنت ارجو والآن خاب رجائی
اودی ایی صرفه فذل ابائی	عز منی العزاء فی الدهراذ
تدنو و صرف المنون عنی نائی	أخبر و اعته فی المنی والمنی
النحر اضحی کیوم عاشوراء	فمنی کربلا عندی وعید
تمناً من جواهر الفضلاء	لپس شیء من الجواهر أغلی
لیتهم خصصوا بطول البقاء	فلهدا هم أفد بقاء

لاتلمنى على البكاء عسى أن يذهب اليوم بعض وجدى بكائى

۲- عموي والد شيخ : محمد بن محمد بن حسين حر عاملی از فقهاء و محققين و ادباء بزرگ عصر خود و از شاگردان شيخ بهائى و صاحب مدارك و صاحب معالم بوده و دارای تألیفات بسیاری است که از آن جمله است کتاب « نظام تلخیص المفتاح فى علوم البلاغة » و رساله در اصول ؛ و رساله در عروض و غيره ؛ وفات او در سال ۹۸۰ بوده است .

۳- جد پدری شيخ : محمد بن حسين حر عاملی از فقهاء مبرز و از شاگردان شهيد ثانی و پدر عيال او بوده است .

۴- جد مادری شيخ (که عموی و الداو نیز بوده است) شيخ عبد السلام بن محمد بن حسين حر عاملی عالم جلیل القدری که در زهد و ورع کم نظیر و حافظ تمام قرآن بوده است ، و در نزد پدر و برادرش شيخ علی و صاحب مدارك و صاحب معالم تلمذ کرده و صاحب تألیفات زیادی در فقه و اصول و فنون مختلفه دیگر بوده است ، و از تألیفات او است کتاب « ارشاد المتيقن الى الجمع بين اخبار التنصير » این بزرگوار در سن ۸۰ سالگی نابینا گشته و پس از ده سال از این سانحه در سال ۱۰۴۱ در قرية مشغری از دنیا رفت و در همانجا بخاک سپرده شد (۱)

۵- عموی شيخ : حسين بن علی بن محمد بن حسين حر عاملی از فقهاء عالی قدر و از شاگردان صاحب معالم و صاحب مدارك بوده و چون کار بر شیعیان جبل عامل در آن زمان سخت بود ، و در مضيقه تعصبات اهل سنت فرار گرفته بودند (همانطور که قبلاً گفته شد) این عالم جلیل از بلاد خویش باصفهان هجرت فرمود و روی سابقه دیرینه

(۱) مرحوم شيخ در رثاء او اشعار زیادی سروده که از آنهاست:

آه مما جنت يد الموت فى	أكمل اهل العلى و خير الا نام
زاهد عابد تقى نقى	طاهر النفس عالم علام
كان يدعى عبدالسلام فاضحى	سيدا مالكا لدار السلام
قدس الله روحه و سقاه	من غمام الرضوان غيث السلام

که با مرحوم شیخ بهائی داشت بر او وارد شد و شیخ بهائی نیز مقدمش را گرامی داشته تا آخر عمر معزز آنزد وی بسربرد .

۹-۶- چهار برادر شیخ (شیخ زین الدین ، شیخ زین العابدین ؛ شیخ احمد ، شیخ علی) که هر یک از علماء میرز و دانشمندان نامی شیعه بوده و هر کدام بتوبه خود خدمات شایانی از راه تألیف و تصنیف و سایر مشاغل علمی بشیعه نموده اند ؛ کتاب شرح اثنا عشریه شیخ بهائی و رساله در هیئت از تألیفات شیخ زین الدین است و کتاب در السلوک (۱) و حاشیه بر مختصر نافع و جواهر الکلام فی الخصال المحموده فی الانام تألیف شیخ احمد است .

و بالجمله بیت شیخ بیت علم و دانش و منشأ علماء و دانشمندان بوده است در اعقاب و احفاد شیخ نیز علمای بسیاری بوده اند که از آنجمله است :

۱- فرزند شیخ یعنی حسن بن محمد حر عاملی که نزد پدر تلمذ کرد و پس از او بکار مراجعات مردم میپرداخته و کتابی در شرح بر کتاب هدایه (تألیف شیخ) نوشته و دیوان شعری نیز دارد و گویند در کتابت قلم پدر مدفون میباشد .

۲- فرزند دیگر شیخ احمد بن محمد از فقهاء بزرگ و دارای ذوق شعری هم بوده است . و تعلیقۀ نیز بر کتاب شریف کافی نوشته است .

۳- فرزند دیگر شیخ : شیخ محمد رضا از فقهاء و محدثین عالی مقام و از علم تفسیر نیز بهره وافق داشته و سالها نزد پدر تلمذ کرده و در سال ۱۱۱۰ دار فانی را وداع و نزد پدر دفن شده .

و بالجمله در اعقاب شیخ نیز علماء بسیاری بوده اند که ما بهمین مقدار اکتفا نموده برای اطلاعات بیشتری خوانندگان را بر رساله سجع البلاهل (که در مقدمه

(۱) معتمد قمی در کتاب فوائد الرضویه در احوالات شیخ عبدالسلام حر عاملی بمناسبتی این کتاب را از تألیفات شیخ علی دانسته و چنین گوید: «شیخ علی برادر شیخ حر عاملی در در سلوک فرموده ... ولی دیگران مانند صاحب الذریعه و غیره از مؤلفات شیخ احمد دانسته اند و شاید اشتباه در کتاب فوائد الرضویه از نسخا بوده است .

اثبات الهداة طبع شده) وفوائد الرضویه وروضات الجنات و سایر کتابها راهنمایی
میکنیم (۱)

اساتید و مشایخ اجازة شیخ

شیخ نزد جمعی از علماء آل حر و دیگران تلمذ کرده و با اجازه نقل حدیث از
طرف آنان مجاز گشته که از آنجمله است :

- ۱ - پدر شیخ : مرحوم شیخ حسن حر عاملی
 - ۲ - شیخ محمد حر عاملی (عموی شیخ)
 - ۳ - شیخ عبد السلام (جد مادری شیخ)
 - ۴ - شیخ حسن ظهیری عاملی
 - ۵ - شیخ زین الدین نواده شهید ثانی
 - ۶ - شیخ عبد الله حرفوشی
 - ۷ - علامه بزرگوار ملا محمد باقر مجلسی
 - ۸ - محمد بن مرتضی مشهور بقبیض کاشانی صاحب کتاب وافی
 - ۹ - ملا محمد طاهر قمی
 - ۱۰ - سید شرف الدین مشتهر بسید میرزا جزائری
 - ۱۱ - شیخ علی حفید شهید ثانی و مؤلف کتاب در المنثور و غیره
 - ۱۲ - آقا حسین خونساری شارح دروس
 - ۱۳ - محدث شهر سید هاشم توبلی بحرانی صاحب تفسیر برهان و غیره
- و جمعی دیگر از علماء که نام آنان در تاریخ زندگی شیخ ذکر شد .

شاگردان شیخ

چنانکه اشاره شد شیخ پس از آنکه حدود ۴۰ سال در بلاد خویش بافاده
و استفاده مشغول بود بایران مهاجرت و در مشهد مقدس اقامت گزیده بنشر احادیث

(۱) مؤلف کتاب «جام گیتی نما» و فاضل معاصر حجة الاسلام شیخ عبد الغنی و

جمعی دیگر از علمای گذشته و معاصر از احفاد شیخ حر عاملی میباشند

و تعلیم پرده‌اغت ، و در مدت توقف در مشهد شاگردان بسیاری تربیت کرد که بسیاری از آنان کتب حدیث را نزد او فرائت کرده بکسب اجازه کتبی از طرف شیخ نائل شدند و از آنجمله است :

۱- شیخ مصطفیٰ خویزی نزیل مشهد رضوی که شیخ در امل‌الآمل فرموده او تمام کتاب و سائل را بر من فرائت کرد .
 ۲- فرزندش شیخ : شیخ محمد رضا که سالها نزد پدر تلمذ کرده و بنقل حدیث مجاز گشت .

۳- فرزند دیگرش شیخ حسن حر عاملی
 ۴- سید محمد اعرجی نائینی مؤلف کتاب شرح بدایة الہدایة و صمدیہ در نحو و شرح زیارت جامعہ کبیرہ و تلخیص کتاب شافی
 ۵- سید محمد بن محمد بدیع رضوی مشهدی
 ۶- ملا محمد فاضل بن محمد مهدی مشهدی
 ۷- سید محمد بن علی موسوی عاملی که منصب قضاوت مشهد مقدس رضوی را داشته است .

۸- ملا محمد صالح قزوینی شهر بروغنی مؤلف کتاب ترجمه صحیفہ کاملہ و عیون اخبار الرضا و غیرہ .

و از کسانی که از شیخ اجازه حدیثی داشته‌اند

۱- علامہ بزرگوار ملا محمد باقر مجلسی (ره) ، همانطور که در جلد ۲۵ بحار ص ۱۵۸ (مجلد اجازات) فرموده
 ۲- ملا محمد صالح مروی
 ۳- ملا محسن قزوینی مؤلف کتاب عوامل در نحو و زینة السالك در شرح الفیة ابن مالک .

۴- ملا محمد تقی استرآبادی متوفای سال ۱۰۵۸ صاحب کتاب شرح فصوص
 ۵- ملا محمد تقی دهنخوار قنایی صاحب حاشیة بر عده شیخ طوسی (قدہ)

۶ - علامه بزرگوار سید محمد حسینی جیلانی صاحب رساله در حکم صلوة

جمعه .

۷ - عالم جلیل شیخ محمود بن عبد السلام تعنی

۸ - شیخ ابو الحسن نباطی عاملی که او از مشایخ شیخ احمد جزائری است

۹ - علامه جلیل ملا محمد صادق مشهدی صاحب کتاب فهرست الکافی و غیر

از اینها از محدثین و علمای بزرگی که بکسب اجازه نقل حدیث از طرف شیخ

نائل شدند .

تألیفات شیخ

مرحوم شیخ دارای تألیفات زیادی در فنون مختلفه میباشد که مؤلفات

او بالغ بر پنجاه کتاب است و چون ذکر تمام آنها از وضع این مقدمه (که مبنی

بر اختصار است) خارج میباشد لذا بجز ذکر مقداری از آنها اکتفاء میشود .

۱ - کتاب « وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة » که با تألیف این کتاب

شریف منته بزرگی بر فقهاء و محدثین شیعه گذارده و از این جهت حق بزرگی بر مکتب

فقهی شیعه دارد ، شیخ در تدوین و جمع احادیث آن زیاده از هفتاد کتاب از کتب

حدیثی شیعه را مورد استفاده قرار داده ، و بالغ بر بیست سال از عمر شریف خود را

در راه تألیف این کتاب سپری کرده است و بقول خود میگویید : « منع القلب فیها

راحة و الطرف سنة » و نظر بجا معیتی که دارد پس از شیخ در تمام ادوار علمی

مورد استفاده و توجه خاص دانشمندان بوده و چندین مرتبه بچاپ رسیده است .

در اواخر عمر مرحوم شیخ در فکر نوشتن شرحی بر وسائل افتاد و این فکر

کم کم قوت گرفت و بمرحله عمل درآمد و مقداری از آن را نیز نوشت و آنرا بطوری

که در امل الامل هی فرماید - : « تحریر وسائل الشیعة » نام نهاده و تا آنجائیکه

اطلاع در دست هست يك جلد آن را نوشته که نسخه خطی آن موجود است (۱)

ولی حال بقیه مجلدات روشن نیست و گمان نمیرود شیخ توانسته باشد در تنه عمر

که حدود ۴ سال بیش نبوده این کتاب را تمام کرده باشد .
 جمع دیگری از علماء شرحهائی بر این کتاب نوشته اند که از آن جمله است:
 شرح کبیر مرحوم آیة الله سید حسن آل صدر الدین کاظمی .
 شرح الوسائل علامه بزرگوار شیخ یوسف بحرینی حویزی .
 مرحوم شیخ پس از فراغت از تألیف کتاب وسائل الشیعه فهرستی برای آن
 نوشته که در این فهرست عناوین ابواب و عده احادیث و مضمون آنها در هر باب
 ذکر شده و آن را بمن لایحضره الامام نامیده است که بعداً توسط یکی از شاگردانش
 بفارسی ترجمه و بمنزله رساله عملیه شیخ مورد استفاده مقلدین قرار گرفته است .
 ۲- هدیة الامة الی احکام الائمة « این کتاب منتخبی از کتاب وسائل الشیعه
 است که مکررات و آسانید آن حذف شده و هر مطلبی را بعدد ۱۲ ختم فرموده است
 و شیخ در سبب تألیف آن چنین گوید: « که پس از نوشتن وسائل جمعی از من
 خواستار شدند که فهرستی بر آن نوشته و عناوین ابواب را باز کر احادیث هرویه
 در آن بیان سازم ، سپس درخواست نمودند که احکام مخصوصه را با احادیث داله بر آن
 در کتابی جمع آوری کنم تا کسانی را که حوصله مراجعه بتمام اخبار نیست وسیله کار
 باشد فجمعت لهم هذا الكتاب الذی مالف احسن منه فی هذا الباب ... الخ »
 ۳- « اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات » در این کتاب متجاوز از بیست
 هزار حدیث (صرف نظر از آیات مبارکات و اشعار بسیاری از شعرای عرب) در اثبات
 نبوت خاصه و امامت ائمه معصومین علیهم السلام جمع آوری شده و شیخ در تدوین
 و جمع آوری احادیث آن از ۱۹۲ کتاب از کتب شیعه (با واسطه و بدون آن) و هم
 چنین از ۲۴۷ کتاب از کتب عامه استفاده کرده و از آنها حدیث نقل میکند و
 رو به مرفته در تألیف این کتاب هم مانند و سائل الشیعه زحمات طاقت فرسایی را
 متحمل گردیده . (۱)

(۱) این کتاب اخیراً در ۷ مجلد با ترجمه فارسی و تصحیح کامل تحت نظر نگارنده

- ۴- «جواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه» .
- ۵- «صحیفه ثانیة سجادیه» دعاهائی که در صحیفه اولی ذکر نشده .
- ۶- «فوائد طوسیة» مشتمل بر فوائد کثیره و مطالب متنوعه .
- ۷- «فصول المهمه فی اصول الائمة» حاوی مطالب کلیه ماثوره از ائمه اطهار علیهم السلام .
- ۸- «امل الامل» در علم رجال .
- ۹- «الایفاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة» همین کتابی که اکنون در دست شماست .
- ۱۰- «بداية الهداية في الواجبات والمحرمات المنصوصة» در این کتاب از اول تا بآخر احکام فقه بطور اختصار ذکر شده و در آن از احکام واجب ۱۵۳۵ و حرام ۱۴۴۸ حکم ذکر شده
- ۱۱- «اثنا عشرية في الرد علي الصوفية» این کتاب را بر ۱۲ باب و ۱۲ فصل ترتیب داده و بطور کلی یکمهر از حدیث در رد بر صوفیه در این کتاب نقل فرموده .
- ۱۲- «كشف التعمية في حكم التسمية» این کتاب را در جواز نام بردن حضرت مهدی عجل الله فرجه در زمان غیبت بنام «م ح م د» تألیف کرده و یکی از نفیس ترین کتابهای است که در این باب نوشته شده و يك نسخه خطی آن که بنظر نگارنده رسیده در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است
- ۱۳- «رسالة في اثبات وجوب صلاة الجمعة» این کتاب را شیخ در رد بر کتابی که ملا محمد ابراهیم نیشابوری تألیف فرموده است، نگاشته .
- ۱۴- «نزهة الاسماع فی الاجماع» در این کتاب اقسام اجماع و احکام آن بطور تفصیل ذکر شده
- ۱۵- کتابی در احوال صحابه که در آن احوال صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام جمع آوری شده است .
- ۱۶- کتابی در اثبات تواتر قرآن .

۱۷- کتابی در اخلاق . این کتاب مانند شرحی بر کتاب «طهارة الاعراق» ابن مسکویه است که روایات ائمه معصومین را بر آن اضافه فرموده است .

۱۸- کتابی در تنزیه معصوم از سهو و نسیان ؛ این کتاب را ردیبر کتابی که مرحوم شیخ صدوق در اثبات سهو آنان تألیف کرده نوشته است .

۱۹- کتابی در وصیت بفرزندش شیخ محمد رضا حر عاملی (که قبلاً نام او ذکر شد) این کتاب را بترتیب کتاب کشف المحجبة لثمره المهجبة تألیف سید بن طاوس تنظیم کرده است .

۲۰- کتابی در رد بر عامه

و کتب بسیار زیاد دیگری که ما بذکر همین مقدار اکتفا مینمائیم . شیخ دارای ذوق سرشاری در ادبیات بوده و از شعری بزرگ زمان خویش بشمار میرفته و اشعار بسیار زیادی در مدح ائمه اطهار علیهم السلام و مسائل علمی سروده که خود دیوانی جدا گانه است و ما مقداری از آن اشعار را قبلاً ذکر نموده و اینجا بذکر چند قطعه دیگر مبادرت میورزیم از آن جمله در غزلیات گوید :

و ذات خال خدایا مشرق نوراً کر کن الحجر الاسود

کعبه حسن و لها برقع من الحریر المحض و العسجد

فدا کسبت کل امرء فتنه حتی امام الحی و المسجد

کم نام اذ شاهدها جاهل بل هام فیها عالم المشهد (۱)

و نیز گوید :

سترت محاسنها الحسان بلؤلؤ و بجوهر و بفضة و بعسجد

هیئات ذاک الستر اظهر حسنها حتی لقد فتننت امام المسجد

و در مدح ائمه اطهار و ارادات خود بساحت قدس آنان فرماید :

انا حر عبد لهم ناذا ما شرفونی بالعتق عدت رقیقاً

انا عبد لهم فلو اعتقونی ألف عتق ما صرت يوماً عشیقاً

(۱) و لا یغنی مافی البیت الا خیر من اللطف

و در موعظه گوید :

لا تسكن قانعا من الدين بالدون
واجتهد في جهاد نفسك وابذل
وخذ في عبادة المعبود
في رضى الله غاية المجهود
ونيز فرمايد :

يا صاحب الجاه كن على حذر
فان عز الدنيا كذلتها
لاتك ممن يغتر بالجاه
لا عز الا بضاعة الله

و گاهی احادیث قدسیه و یا گفتارهای پیغمبر اکرم و ائمه علیهم السلام را
بنظم آورده که از آن جمله است :

فضل الفتى بالجود و الاحسان
اوليس ابرا هيم لما اصبحت
والجود خير الوصف للانسان
أمواله وقفاً على الضيفان
حتى اذا أفنى الله اخذ ابنه
ثم ابتغى التمروود احراقاً له
بالمال جاد وبابنه وبنته
اضحى خليل الله جل جلاله
صح الحديث به فيالك رتبة
فسخى به للذبيح و القربان
فسخى بمهجته على النيران
و بقلبه للواحد الديان
ناهيك فضلا خلة الرحمان
تعلوبا خمسها على التيجان

و اصل حدیث بنا بر آن چه از مسعودی در کتاب اخبار الزمان روایت
شده چنین است :

« ان الله أوحى الى ابراهيم عليه السلام انك لما سلمت مالك للضيفان ، وولدك للقربان
و نفسك للنيران ؛ و قلبك للرحمان ، اتخذناك خليلاً . » (۱)

وفات شیخ

شیخ پس از آنکه عمر خویش را در خدمت با آثار اهل بیت معصومین علیهم السلام
السلام و تحکیم مبانی مذهب جعفری گذراند بالاخره در شب بیست و یکم ماه
مبارک رمضان سال ۱۱۰۴ دارقانی را وداع گفته بسرای جاودانی شتافت و برادر

اوشیخ احمد مؤلف کتاب در السلوك بر جنازه اونماز خوانده در ایوان حجره از حجرات صحن شریف رضوی جنب مدرسه میرزا جعفر اورا دفن کردند و اکنون مقبره شیخ در یکی از زوایای مدرسه، زیر یکی از غرفه‌های صحن مطهر عتیق قرار دارد و در روی آن ضریح کوچکی است که مزار مؤمنین و دانشمندان است و جزاء الله عنا و عن المسلمین خیر الجزاء و جعل بحبوحه جنازه مرقه و مشواه، والحمد لله اولاً و آخراً.

سیدهاشم رسولی محلاتی

۱۴ ذیقعد ۱۳۸۱



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

کتابهایی که در تدوین مقدمه مورد استفاده قرار گرفته

مؤلف	نام کتاب
شیخ حر عاملی	امل الامل
« «	وسائل الشیعه
« «	اثبات الهداة
سید محمد باقر خونساری	روضات الجنات
مامقانی	تنقیح المقال
آیه الله نجفی	رسالة سجع البلابل
محدث قمی	فوائد الرضویه
آقا شیخ آقا بزرگ طهرانی	الذریعة
شیخ طوسی	نامه آستان قدس شماره ۱۱
مرکز تحقیقات کتب و اسناد نجف اشرف	فهرست
	رجال

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ان الدین عند الله الاسلام

من نمی‌خواهم در اثبات رجعت چیزی بنویسم، این مطلب بعهدۀ این کتاب و امثال این کتاب است. می‌خواهم مطلب بالاتری بگویم که در پرتو آن مشکلات زیادی از قبیل رجعت - حل شود، و شبهه‌های بسیاری باطل گردد.

بشهادت صریح آیات متعدده قرآن، روح و جان و حقیقت دین عبارت از تسلیم و خضوع در برابر پروردگار است که گاهی بلفظ تسلیم و غالباً بلفظ اسلام تعبیر شده: دین نزد خدا؛ اسلام است آل عمران ۱۹ هر که بجز اسلام دینی جوید هرگز از او پذیرفته نشود آل عمران ۸۵، چرا که در برابر خدا گردن نهد و نکو کار باشد اجرش نزد خدای او است بقره ۱۱۲ نه پروردگارت قسم! ایمان ندارند تا وقتی که ترا در مراعات خود حکم فرار دهند، پس از حکمی که می‌کنی در دل نگرانی نداشته باشند و بی‌چون و چرا گردن نهند، نساء، ۶۵ و آیات دیگر که بیش از چهل آیه است و همین قدر برای نمونه کفایت میکند البته دو نکته را نباید فراموش کرد: یکی اینکه این تسلیم و خضوع مراتب مختلف دارد که درجات ایمان بحسب آنها مختلف میشود، مثلاً یکی تا آنجا تسلیم است که در نهاد خود رأیی، و در دل اراده‌ای، و در سر شوری بجز خدا ندارد و در مقابل او با کمال صفا از همه چیز می‌گذرد، دیگری تنها دلش بوجدوی معترف است، و در این میان هم مراتب بی‌شماری است دوم اینکه این تسلیم هر کجا جلوه‌ای دارد و هر زمان بصورتی درمی‌آید؛ زمانی بشکل دین حضرت ابراهیم - «اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین» و گاهی بلباس آئین حضرت کلیم، و مدتی در قالب دستوره‌های حضرت مسیح، و دورانی بهیئت تعلیمات روح‌نحش پیغمبر اسلام ﷺ، یا شروز اقتضای مسالمت

و نرمی دارد، یکروز تقاضای جنگ و خونریزی، گاهی برده‌ها را مهر مینهد و گاهی زبان رامیکشاید، با اینکه يك حقیقت بیش نیست لکن: هر وقتی بتناسب اقتضائی دارد، و از جمله مظاهر این حقیقت است تسلیم در پیشگاه وحی و مطالبی که بعنوان اخبار از واقعه‌ای یا بنام دستور و قانونی، بوسیله کتابی یا از زبان پیغمبر و امامی بیان میشود؛ که چون این سلسله همه بخدا مربوط است و اینها وسائط میان خالق و مخلوق اند و از خود چیزی ندارند تسلیم در برابر آنان، تسلیم در برابر خداست و البته این مطالب با اندک توجهی کاملاروشن و مورد تصدیق خواهد شد.

اما گاهی از دستگاه مربوط بوحی مطالبی صادر میشود که عقول عادی از درک حقیقتش عاجز میماند و چه بسا این کوتاهی فکری یا بلندی مطلب موجب شبهه و تردید میگردد، از طرفی موضوع را امنای وحی و جانشینان حق فرموده‌اند و از طرفی عقل معمولی از رسیدن بکنش قاصر است از این رو بعضی که تهورشان زیاد و خردشان کم است از در انکار وارد میشوند و جمعی که احتیاطشان بیشتر است راه توجیه و تأویل پیش میگیرند چنانکه در بحث معاد جسمانی، معجزات شفاعت، و امور مربوط بامام زمان علیه السلام نمونه این دو دسته بسیار است؛ ولی دسته سومی هستند که عقلشان نیرومند تر، تسلیمشان قوی تر، و فکرشان روشن تر است از طرفی با عقلشان نمی‌جنگند؛ اقرار میکنند که ما نمی‌فهمیم، و از طرفی از مطالب مسلم دین دست نکشیده میگویند چون از جانب خداست بآن ایمان داریم «والرأسخون فی العلم یقولون آمنابه کل من عند ربنا وما یدکر الا اولوا الالباب» و با توجه بدو جهت باید تصدیق کرد که افکار این طبقه عالی تر و دانششان بیشتر است؛ اول اینکه باید ارزش فکری و علمی بشر را در نظر گرفت و تاریخ علمی وی را بدقت مطالعه کرد و دید پایه‌های علوم بشری تا چه درجه‌ای ثبات و لرزان است، این همان بشری است که وقتی بهوس ستاره شناسی و اطلاعات آسمانی و زمینی افتاد زمین را ساکن کرد و مرکز عالم قرار داد؛ نه فلک پوست پیازی مقعر و محدب با آن تشکیلات بدورش چرخاند؛ ستاره‌ها را چون گل میخهای نقره با چکش اوهام بجسم غیر قابل خرق و التیامش کوبید و آن دستگاه عجیب و غریب

هیسترا پراه انداخت؛ قرنهای متمادی دانشمندان بشر؛ آری دانشمندان ! مجامع علمی را از هیاهوی این فرضیه‌ها پر کردند، بافکار بلند خود بالیدند، بقدرت فکری نابغه‌هایی که این پایه‌ها را نهادند آفرینها گفتند، وبروحشان درودها فرستادند؛ مدت‌ها گذشت تا دیگران آمدند وزمین را با هزار ماجرا بحر کتدر آوردند، پرده افلاک را دریدند گل میخها را از جسم بیجانش بیرون کشیده در فضا معلق کردند؛ فضای عالم را تجزیه کرده منظومه‌های شمسی به‌شماره‌ی تشکیل دادند ووو .. این همان بشری است که از نظریه‌های علمیش گرفته تا صنعتش تا تجربیاتش تا عادات و رسومش هر روز طرحی تازه میریزد و بهزار زبان آنرا میستاید، فردا خیره خیره بآن نگاه میکند واز نادرستیش فاه فاه مینخندد گاهی هم زار زار میگرید.

با توجه باین جهت معلوم میشود بشر هر چه علمش زیادتر شود عاقبت جهلش بیشتر است وهرچه تیزبین تر شود باز آنچه از نظرش پنهان است عملیاردها مرتبه زیاد تر است، نشانه کوتاهی فکرها همین است که گمان کند همه چیز را میداند یا دست کم آنچه میداند بیشتر است از آنچه نمیداند، چنانکه بسیاری از دانشمندان وقتی که با وج دانش رسیدند بنا دانی خویش اعتراف کردند هم‌اها اصفهانی - متوفای ۵۹۷ - گوید: «انی رأیت انه لایکتب انسان کتابافی یومه الا قال فی غده: لو غیر هذا لکان حسن ولوزید لکان یستحسن ولو قدم هذا لکان افضل ولو ترک هذا لکان اجمل، و هذا من اعظم العبر، وهو دلیل علی استیلاء النقص علی جملة البشر» این جهت اول - با رعایت کمال اختصار -

جهت دوم توجه بعظمت و قدرت خدا است که نمیتوان آنرا بحدی محدود کرد ویا بحقیقتش پی برد، خداوندی - که هرچه بشر بحقایق بیشتری میرسد خواه ناخواه در برابر عظمت و قدرتش انگشت حیرت میگذرد، خدائی که در وصف قدرت ویا سایر صفاتش هیچ عبارتی شایسته تر و زیباتر از این نیست که بگویند عقل ماوصدها هزار درجه بزرگتر از ما کوچکتر از آن است که بتواند بآن واقف گردد؛ البته هر کس کم و بیش این قدرت بزرگی را حس میکند

اگر انسان باین دو جهت توجه کامل کند بی اختیار بطور قطع و یقین در برابر آنچه از منبع وحی می رسد بدون چون و چرا گردن مینهد و این خود علامت متانت عقل است، و اگر تسلیم نشد نشانه این است که یا خویش را درست نشناخته و پیش از آنچه است تصور کرده، یا خدارا نشناخته و او را - نعوذ بالله - کوچک شمرده و این هر دو علامت سستی فکر است، مادر باره خود افراد انسان می بینیم اگر جمعی بنیوغ فکری و عقلی یا تقدم صنعتی - شخصی یا گروهی - اقرار کردند قهراً در برابرش تسلیم و خاضع میشوند تا آنجا که اگر مطالب او را هم نتوانند باور کنند نقص را بخودشان متوجه میکنند، مثلاً يك نفر را که اول ریاضی دان دنیا می شناسند و بمقام علمیش اقرار دارند، می بینیم که نظریه هائی میدهد که همه در تصورش میمانند و چه بسا بعقلشان هم درست در نیاید، و اگر دیگری میگفت قطعاً مجنونش می شمردند و یادست کم بید رنگ ردش میکردند.

اما چون دانشمندی گفته جرئت انکارش را نمیکنند و با کمال احتیاط با امید درك آن هادور و پرش میچرخند و در اطرافش تأمل میکنند؛ این نشانه تسلیم در برابر يك فکر بلند است، پس باید با آنهائی که در برابر خدا زانو میزنند و مطالب وحی را اگر نفهمیدند با کمال ایمان میگویند: درست است و ما نمی فهمیم، حق داد و بعقل متینشان آفرین گفت چنانکه خداهم ایتان را خردمند شمرده است ایتان می گویند: ما هزاران چیز دیدیم که اول بنظرمان محال یا بعید می آمد و با آنها بدیده - سخره نگاه می کردیم سپس علاوه بر اینکه واقع شد طولی نکشید بسیار هم هادی شد چنانچه بالعکس مطالبی اول بنظرمان صحیح و قطعی و انکارنا پذیر می آمد بعداً بطلانش روشن شد، ما که در برابر يك فرد بشر عادی که هزاران اشتباه از او می بینیم وقتی عظمت مقام علمیش را شناختیم نادانیها را بنخودمان نسبت میدهیم و دعاوی درك نشدنی او را می پذیریم پس چرا در برابر آفریننده علم و قدرت، و خالق اندیشه و خرد زانو نزنیم و گردن ننهیم؟ خطوط ناخوانده و نقاط تاریک - که بشر در امید کشفش نشسته، در جهان بسیار است این هم یکی از آنها، ما با امید تسخیر ستارگان چشم با آسمان دوخته ایم، و در انتظار کشف اسرار حیات و

اطلاع بر حقایق عالم روز شماری میکنیم پس چرا بمحض اینکه يك عمر طولانی بنظرمان بعید آمد - با اینکه احتمال میدهیم سرانگشت علم بزودی راز این معما بگشاید - منکر شویم ؟!

اگر دیگران بگویند ممکن است داروی ضد مرگ کشف شود باور کنیم .
 اما اگر خدا وعده دهد يك مصلح جهانی را که برای روز بیچارگی ذخیره کرده بفرستد باشك و شبیه تلقی کنیم پس چرا بانتظار رسیدن وعدههای خدا و فهمیدن رموز دین نشینیم و بجای افرار بکوتاهی فکرو نا رسائی عقل خویش - که با اندک تأملی روشن میشود لب بانکار گشائیم پادست بتأویل زنییم و توقع داشته باشیم همه چیز بفرمان درست بیاید و هر حقیقت را بی مقدمه بفهمیم ؟ مخصوصاً نسبت باموری که راجع بعالم دیگر، و با ربط بین این عالم و آن عالم است که بکلی از حیطة دانش بشر بیرون است ، و راهی جز وحی آسمانی ندارد ، مگر بشر بحقیقت هر چیزی برده و تنها همین مطالب زیر پرده مانده ؛! مگر استبعاد هم در عالم عقل و منطق دلیلی است که بتواند در برابر کوچکترین دلیل تاچه رسد بوحی آسمانی مقاومت کند ؟! گویا با همه این بانگ و فریادها هنوز دوران استدلالهای «أبی بن خلف» سپری نشده؟ او میخواست با يك استخوان پوسیده منکر قرآن شود ، امروز با این همه ترقیات علمی میخواهند با مطالبی از آن استخوان پوسیده تر حقایق ثابت دین را انکار کنند ، پیدا است سر چشمه هر دوستی ایمان و عدم تسلیم در برابر حق است ، و منشأ آن هم گم کردن خویش یا شناختن خدا است ؛ «فان لم يستجیبوا لکم فاعلموا انما انزل بعلم الله وان لا اله الا هو فهل انتم مسلمون» ؟ در این ترجمه مطالب واضح و رسا بیان شده ، تفسیر و توضیحها و تذکرات لازم مترجم در پراکنش اضافه گشته ؛ عبارات مبهم و مجمل کلمات مشکل ، با مراجعه مدارك ترجمه شده است .

احمد جنتی

فروردین ماه ۱۳۴۱

کتاب

الإيقاظ من الحجعة

بإبراهيم بن علي الحجعة

لمؤلف الغلام الخبير المحدث الشهير الشيخ

محمد الجليل العارف رضي الله عنه

المنوف بالله

صححه وشرحه على طبعه

الفاضل المتبحر الحاج السيد ميرزا محمد باقر

بترجمة فارسي بقلم فاضل محترم آقاي احمد حنفي

انتشارات نوید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله محيي الاموات ، ومميت الاحياء ، الذي لاتعجز قدرته عن شيء من الاشياء ، الذي فضل الانبياء والارصياء علي جميع القبائل والعشائر ، وفضل بعدهم المؤمنين فبشرهم بأحسن البشائر، ودخر لاهل العصمة وشيعتهم أشرف الكنوز و الذخاير، وخصهم بأفضل المفاخر وأكمل المآثر، وأتم لهم الفضائل الباطنة والظاهرة وجعل لهم البشارة في الحياة الدنيا والآخرة ، فوعدهم بالدولة الظاهرة والصلوة القاهرة ، والصلوة والسلام على محمد وآله الطاهرين صلوة وسلاماً دائماً دائمين الى يوم الدين و بعد : فيقول الفقير الى الله الغني محمد بن الحسن الحر العاملي عاملاً الله بلطفه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس خدا برا که مردگان زنده میکند ؛ وزندگان میبیراند ، چیزی از حیطه قدرتش بیرون نرود خداوندی که پیمبران و اوصیاء ابرهه طوائف بر تری داد ، و پس از آنان مؤمنان را فضیلت بخشید ، بهترین نویدها بدانها داد ، برای معصومین و شیعیان شان بالاترین گنجها اندوخت ، گزیده ترین فخرو والاترین مجد خاص آنها کرد ، فضیلت های ظاهر و باطن بر آنان تمام کرد ، در زندگی دنیا و آخرت بشادشان داد ، دولت ظاهر و سلطنت قاهرشان وعده داد ، و تا قیامت درود بر روان تابناک معبد و آل پاکش باد سپس این بنده محتاج : محمد بن حسن حر عاملی - که خدا با لطف نهدان و عیانش

الخفى والجلى : قد جمع بعض السادات المعاصرين رسالة اثبات الرجعة التى وعد الله بها المؤمنين ، والنبي والائمة الطاهرين ، سلام الله عليهم اجمعين وفيها اشياء غريبة مستبعدة لم يعلم من أين نقلها ليظهر انها من الكتب المعتمدة ، فكان ذلك سبباً لتوقف بعض الشيعة عن قبولها حتى انتهى الى انكار أصل الرجعة وحاول ابطال برهانها ودليلها ، وربما مال الى صرفها عن ظاهرها وتأويلها ؛ مع ان الاخبار بها متواترة والادلة العقلية والنقلية على امكانها ووقوعها كثيرة متظاهرة .

وقد نقل جماعة من علمائنا اجماع الامامية على اعتقاد صحتها واطباق الشيعة الاثنا عشرية على نقل احاديثها وروايتها وتأويلها معارضها على شذوذ وندور بالحمل على التقية اذ لا قائل بها من غير الشيعة الامامية و ذلك دليل واضح على صحتها وبرهان ظاهر على ثبوتها ونقل روايتها ، فالتمس منى بعض الاخوان جمع ما حضرنى من اخبارها والكشف عن حقيقة اسرارها وما ورد فيها من احاديث الكتب المعتمدة من الروايات وما يمكن اثباته من كلام علمائنا الاثبات فرأيت ذلك من جملة المهمات بل من

با وى عمل كند - چنين گوید : كه يكى از بزرگان اين دوره در باره رجعتى كه خدا به پيغمبر و ائمه - عليهم السلام - و مؤمنين وعده داده ، كتابى نوشته و مطالب شريف و عجيبي در آن ثبت كرده است ، معلوم نيست اينها را از كجا آورده ، از كتابهاى معتبر است يا غير معتبر ، و اين باعث ترديد بعض شيعيان گشته تا آنجا كه كاد بانكار اصل رجعت كشيده و بفكر افتاده اند كه ادله آنرا رد و يا تاويل كنند ، با اينكه اخبار در اين موضوع بحد تواتر ، و دليلهاى عقل و نقل بر امكان و وقوعش فراوان است ، بسيارى از علمائى ما مدعى اند كه همه اماميه بصحتش معتقداند و باتفاق احاديث آنرا نقل كرده اند و اگر خبر مخالفى هم بيانند حمل بر تقيه ميكنند ، زيرا غير شيعه امامى كسى بدان عقيدة مند نيست ، و اين خود دليل روشنى بر صحت مطلب و نقل روايات آن است .

از اين رو بعضى از برادران در خواست كرده اند كه من آنچه روايات در اين زمينه در اختيار دارم گرد آورم و پرده اين اسرار بردارم ، و هر چه حديث در كتابهاى معتبر هست و آنچه از كلمات دانشمندان معتمد شيعه قابل اثبات است همداجمع كنم .

نظر باينكه ديدم اين عمل از كارهاى مهم ، بلكه واجب است ، بنظرود خير خواهى

الفروض الواجبات فشرعت في جمعها اظهار النصيحة المؤمنين، و دفعاً للشبهات عن أحكام الدين مع ضيق الوقت و تراكم الاشغال و كثرة الموانع الموجبة للكلال و اشتغال البال و قلة وجود الكتب التي يحتاج ويحتاج في مثل ذلك عليها ، وفيها حضر من ذلك كفاية ان شاء الله تعالى لذوى الانصاف ، الذين يتنكبون طريق البغي و الاعتساف ، فان الذى وصل اليها فى هذا المعنى قد تجاوز حد التواتر المعنوى ، و أوجب لاهل التسليم العلم القطعى اليقيني ، و قد سميت هذه الرسالة بالايقاظ من الهجمة بالبرهان على الرجعة و سائلاً من الله التوفيق و التسديد ، راجياً من كرمه فى المعونة و التأييد راجياً منه جزيل الثواب ، و أن ينفع به فى الدنيا و يوم الحساب ، و هى مرتبة على أبواب اثني عشر تبر كأبهذا العدد الشريف .

الاول فى المقدمات .

الثانى : فى الاشارة الى الاستدلال على الرجعة وامكانها و وقوعها .

الثالث : فى جملة من الآيات القرآنية الدالة على ذلك و لو بانضمام الاحاديث

فى تفسيرها .

مركز تحقيقات كميونير علوم حسدى

مؤمنين و دفع شبهه از احكام دين بدان دست زدیم ، با اينكه وقت کم ، و کار زياد ، و موانع خسته کننده بسيار ، و خاطر مشغول ، و كتابهاى موردنياز و اعتماد در چنين امرى اندك است ، ولى بغواست خدا همين مدار كى كه در دست است براى مردم منصفى كه خيال كجروى و انحراف ندارند كفايت ميكند ، زير احديشهاى كه در اين موضوع بدست ما رسيده از حد تواتر معنوى گذشته ، و براى آنان كه در برابر حقيقت تسليم اند موجب قطع و يقين است ، نام كتاب را «الايقاظ من الهجمة بالبرهان على الرجعة» نهادم ؛ توفيق و سداد از خدا ميطلبم ، و از كرمش كمك ميخواهم ، اميد است اجر فراوان و سود دنيا و آخرت عطا فرمايد ، و بعدد دوازده تبرك جسته دوازده بابش كردم .

باب اول در مقدمات «دوم» در استدلال بر رجعت و امکان و وقوعش «سوم» در قسطنى

از آيات قرآن كه بضميمة تفسير ائمه عليهم السلام دليل بر رجعت است .

- الرابع في اثبات انّ ما وقع في الامم السابقة يقع مثله في هذه الامة.
- الخامس في اثبات ان الرجعة قد وقعت في الامم السابقة .
- السادس في اثبات ان الرجعة قد وقعت في الانبياء والاصياء السابقين .
- السابع في اثبات ان الرجعة قد وقعت في هذه الامة في الجملة ليزول الاستبعاد عن الرجعة الموعود بها في آخر الزمان .
- الثامن : في اثبات ان الرجعة قد وقعت للانبياء والائمة عليهم السلام في هذه الامة في الجملة ليزول بها الاستبعاد المذكور
- التاسع : في جملة من الاحاديث المعتمدة الواردة في الاخبار بالرجعة لجماعة من الشيعة وغيرهم من الرعية .
- العاشر : في جملة من الاحاديث المعتمدة الواردة في الاخبار بالرجعة لجماعة من الانبياء و الائمة عليهم السلام .
- الحادي عشر : في انه هل بعد المهدي عليه السلام دولة ام لا ؟

مركز تهذيب كويت علمي

- «چهارم» در اثبات اینکه آنچه در امتهای گذشته واقع شده نظیرش در این امت واقع شود .
- «پنجم» در اثبات رجعت در سایر امتهای .
- «ششم» در اثبات رجعت در پیغمبران و اوصیای گذشته .
- «هفتم» در اثبات رجعت در این امت اجمالا ، تا آن رجعت موعود آخر الزمان را بعید نشمارند .
- «هشتم» در اینکه میان این امت هم در باره پیغمبران و ائمه علیهم السلام اجمالا رجعت بوده تا آن استبعاد بر طرف گردد .
- «نهم» در قسمتی از حدیثهای معتبر که در رجعت مردم - از شیعه و غیره - وارد شده
- «دهم» در پاره ای از روایات معتبر در رجعت گروهی از انبیاء و ائمه علیهم السلام .
- «یازدهم» در اینکه آیا بعد از حضرت مهدی علیه السلام دولتی هست یا نه ؟

الثاني عشر في ذكر شبهة منكر الرجعة و الجواب عنها ، والله ولي التوفيق
وبيده أزمة التحقيق .

الباب الاول

في المقدمات التي لا بدّ منها قبل الشروع في المقصود ليكون الطالب
لتحقيق هذه المسئلة على بصيرة في طلبه ، و نذكرها على وجه الاختصار اذ يكفي
التنبية عليها والاشارة اليها وهي اثنا عشرة .

الاولى في وجوب التسليم لماورد عنهم (ع) والاحاديث في ذلك كثيرة جداً
ولابأس بايراد شيء منها .

روى الشيخ الجليل ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني في باب التسليم عن
عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد البرقي عن احمد بن محمد بن أبي نصر عن حماد
بن عثمان عن عبد الله بن يحيى الكاهلي ، قال : قال أبو عبد الله (ع) : لو ان قوماً
هدوا الله وحده لا شريك له ، و أقاموا الصلوة و آتوا الزكوة و حجوا البيت وصاموا
شهر رمضان ، ثم قالوا الشيء صنعته الله وصنعه رسوله صلى الله عليه وآله : ألا

«دوازدهم» در بيان شبهة منكرين رجعت وجواب آن

باب اول

در مقدماتی که پیش از شروع بمقصد باید تذکر داد تا اهل تحقیق با بصیرت وارد
مطلب شوند و آنها دوازده مقدمه است که بطور اختصار ذکر میشود ، زیرا اندک تنبیه
و اشاره ای کفایت میکند

اول در وجوب تسلیم در برابر آنچه از ائمه عليهم السلام وارد شده ، احادیث
در این باره بسیار زیاد است ، و اشاره بقسمتی از آنها ضرر ندارد .

شیخ کلینی در باب تسلیم از عبدالله بن یحیی کاهلی نقل میکند که حضرت صادق
علیه السلام فرمود : اگر جمعی خدای یگانه را بپرستند و نماز گزارند و زکوة دهند و
حج کنند ، و روزه ماه رمضان گیرند ولی در مقابل کاری که خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله

صنع خلاف الذي صنع، كانوا بذلك مشركين، ثم تلا هذه الآية فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في أنفسهم حرجاً مما قضيت ويسلموا تسليماً، ثم قال: عليكم بالتسليم.

وعن علي بن محمد عن بعض أصحابنا عن الخشاب عن العباس بن عامر عن ربيع المسلي عن يحيى بن زكريا الأنصاري عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من سره أن يستكمل الأيمان كله فليقل القول مني في جميع الأشياء قول آل محمد فيما أسرّ وأوما أعلنوا وفيما بلغني عنهم ومالم يبلغني.

« وفي باب معرفة الإمام والرد إليه، الحسين بن محمد عن الحسن بن علي عن أحمد بن هانئ عن أبيه عن ابن اذينة عن غيره أحد عن أحدهما عليهما السلام قال: لا يكون العبد مؤمناً حتى يعرف الله ورسوله والأئمة كلهم وإمام زمانه ويرد إليه ويسلم له. وعن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن أبيه عن من ذكره عن محمد بن

کرده اند (بنحو اعتراض) بگویند: چرا چنین نکرد بهمین جمله مشرک شوند سپس این آیه خواند: «نه»، بی‌رورد گارت قسم: ایمان ندارند تا ترا در مراعات خود حکم کنند سپس در دل‌های خود از آنچه حکم کرده‌ای ملالی نیابند و بی چون و چرا گردن نهند سورة نساء آیه ۶۵ .

و از یحیی بن زکریا انصاری نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر که دوست دارد ایمان کامل داشته باشد بگوید: رأی من در هر چیز رأی آل محمد است، چه آنها که نهان کرده‌اند و چه آنان که عیان گفته‌اند، چه آنها که آگاه شده‌ام و چه آنها که خبر ندارم.

و از جمعی نقل میکند که حضرت باقر یا حضرت صادق علیهما السلام فرمودند: کسی بمقام ایمان نرسد تا خدا و پیغمبر و همه امامان و امام زمان خویش بشناسد و دین خود باو ارجاع کند، و در برابرش گردن نهد.

و از ابن ابی لیلی نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: شما مردمی

عبد الرحمن بن ابی لیلی عن ابیه عن ابی عبد الله علیه السلام قال: لا تكونون صالحین حتی تعرفوا ولن تعرفوا حتی تصدقوا ولن تصدقوا حتی تسلموا أبو ابی أربعة، لا یصلح آخرها الاباوت لها، ضل أصحاب الثلاثة و تاهوا تیبها بعيداً .

اقول: والادلة العقلية والنقلية على ذلك كثيرة .

الفایة: فی ان حدیثهم علیهم السلام صعب مستصعب وانه لا یجوز انکاره

روی الكلینی فی باب ان حدیثهم صعب مستصعب «عن محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن جابر قال: قال أبو جعفر علیه السلام: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ان حدیث آل محمد صعب مستصعب، لا یحتمله الا ملك مقرب أو نبی مرسل، أو عبدا متحن الله قلبه للإیمان، فما ورد علیکم من حدیث آل محمد فلا تملوا له قلوبکم و عرفتموه فاقبلوه، و ما أشمازت منه قلوبکم و أنكرتموه فردوه الی الله و الی الرسول و الی العالم من آل محمد، و انما الهلاك أن یحدث أحدکم

صالح و شاید نشوید تا معرفت پیدا کنید، و معرفت پیدا نکنید تا تصدیق کنید و تصدیق نکنید تا تسلیم شوید، اینها چهار در است که آخرش راست نیاید مگر باولش (یعنی صلاح معرفت، تصدیق، و تسلیم همه بهم پیوسته است) هر که بیش از سه قدم بر نداشت (و به در چهارم نرسید) سخت گمراه شد .

مؤلف گوید: دلیلهای عقلی و نقلی بر لزوم تسلیم در برابر ائمه علیهم السلام زیاد است .

مقدمه دوم در اینکه حدیثهای اهل بیت سخت و دشوار است و (بمحض نفهمیدن) انکارش جایز نیست .

کلینی در باب اینکه «حدیثهای آنان سخت و دشوار است» از جابر از حضرت باقر علیه السلام نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: احادیث آل محمد سخت و دشوار است جز فرشته ای مقرب یا پیمبری مرسل، یا بنده ای که خدا قلبش را برای ایمان آزموده باشد نپذیرد، پس اگر حدیثی از آنها نقل شد و دلتان در برابرش نرم شد و توانستید تصدیق کنید بپذیرید، و اگر حدیثی را دلتان نگرفت و نتوانستید بپذیرید بخدا و پیغمبر

بحدیث لایحتمله ، فیقول : والله ما کان هذا والانکار هو الکفر .

و رواء الصفار فی بصائر الدرجات عن محمد بن الحسین ببقیة السند .

۴ - وعن أحمد بن ادریس عن عمران بن موسى عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ذكرت التقية عند علي بن الحسين عليه السلام فقال : والله لو علم أبوذر ما في قلب سلمان لقتله ، ولقد آخى رسول الله صلى الله عليه وآله بينهما فما ظنكم بسائر الخلق ؟ ان علم العلماء صعب مستصعب ، لایحتمله الانبی مرسل أو ملك مقرب ، أو عبد مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان ، قال : وانما صار سلمان من العلماء لانه امرء منا اهل البيت فلذلك نسبتہ الى العلماء .

اقول : قوله : « لقتله » یحتمل وجوهاً ذکرها السيد المرتضى فی الدرر و الفرر وغیره و أقربها ان الضمیر المرفوع هائد الى العلم الذی فی قلب سلمان ، و الضمیر المنصوب عائد الى ابي ذر ، والمعنی ان اباذر لا یحتمل کل ذلك العلم فلو علمه لقتله علمه به .

وامام بر گردانید وانکار نکنید ، هلاک آنجا است که چنین حدیثی برای کسی نقل شود و بطور قطع بگوید : بغداد ! این طور نیست ، البته انکار کفر است .

و این حدیث را صفار هم در بصائر الدرجات نقل میکنند .

و از مسعدة بن صدقة نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : خدمت حضرت سجاد علیه السلام صعبت تقیه بیان آمد آنجناب فرمود : بغداد ! اگر ابوذر آنچه در دل سلمان بود میدانست او را میکشت ، با اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله میان آنها برادری ایجاد کرد ، دیگر شما نسبت بسایر مردم چه گمان دارید ؟ علم دانشمندان سخت و دشوار است ، جز پیغمبری مرسل ، یا فرشته ای مقرب ، یا بنده ای که خدا دلش را برای ایمان آزموده باشد آنرا نپذیرد ، سلمان از این جهت از علما شد که یکی از ما اهل بیت بود ، لذا او را از دانشمندان حساب کردند .

مؤلف گوید : اینکه فرماید « او را میکشت » احتمالاتی دارد که مرحوم سید مرتضی در کتاب غرر و درر و غیره ذکر میکند ، و از همه مناسبتر این است که : اگر ابوذر علم سلمان را داشت در اثر اینکه تاب تحمل نداشت این علم سبب قتل ابوذر میشد

و یؤیدہ الحدیثان الآتیان ، الا ترى أن بعضهم جن و ذهب عقله بسبب حدیث واحد ، و بعضهم شاب رأسه و لحیته لاجل ذلك ولو لم ينس الحدیث لمات و قتلہ علمہ .

وروی الشیخ الجلیل قطب الدین سعید بن ہبہ اللہ الراوندی فی کتاب نوادر المعجزات الذی جعلہ ملحقاً بکتاب الخراج و الجرایح و مضافاً الیہ قال أخبرنی جماعۃ منهم أبو جعفر محمد بن علی بن الحسن النیسابوری و محمد بن علی بن عبد الصمد عن أبیہ قال حدثنا أبو محمد احمد بن محمد المعمری عن محمد بن علی بن الحسن بن بابویه عن محمد بن الحسن بن الولید عن محمد بن الحسن الصفار عن یعقوب بن یزید عن ابن أبی عمیر عن علی بن الحکم عن عبد الرحمن بن کثیر عن أبی عبد اللہ علیہ السلام قال : أتى الحسين بن علی علیہ السلام اناس من أصحابه فقالوا له : یا أبا عبد اللہ علیہ السلام حدثنا بفضلک الذی جعل الله لکم ، فقال : انکم لا تطیفون ، فقالوا : بلی فقال : ان کنتم صادقین فلیتنح اثنان و أحدث واحداً فان احتمل حدتکم ، فتنحی اثنان فحدث واحداً فقام طائر العقل فخرج علی وجهه و ذهب و کلمه صاحباء فلم یرد علیہما و انصرفوا .

چنانکہ دو حدیث بعدی ہم شاهد ہمین مدعی است ، و بہمین جہت بود کہ بشنیدن یک حدیث مشکل یکی عقلش ربودہ میشد ، و دیگری موبش سفید میگردد ، و اگر آنرا فراموش نمیکرد میبرد و ہمین علم سبب قتلش میشد .

قطب راوندی در کتاب نوادر - کہ ملحق بکتاب خراج است - از عبد الرحمن بن کثیر نقل میکند کہ حضرت صادق علیہ السلام فرمود : عدہای از اصحاب حضرت سید الشهداء علیہ السلام خدمت آنجناب رسیدہ عرض کردند : آن فضائلی را کہ خدا بشما عطا کردہ برای مایمان فرمائید ، فرمود : شما طاقت ندارید گفتند : چرا طاقت داریم فرمود : اگر راست میگوئید دو نفرتان کنار دوید تا با یکی سخن گویم ، اگر وی تاب تحمل داشت برای شما ہم خواہم گفت ، دو نفر کنار رفتند ، حضرت ہآن یکی مطالبی فرمود ناگاہ دیوانہوار برخاست راہ خود پیش گرفت و رفت ، ہرچہ آن دو نفر باوی صحبت کردند جوابی نداد آنہا ہم بر گشتند .

وبهذا الاسناد قال : أتى رجل الحسين عليه السلام فقال : حدثني بفضلكم الذي جعل الله لكم ، قال : انك لن تطيق حمله ، قال : بلى حدثني يا بن رسول الله فأنسى احتمله ، فحدثه الحسين بحديث فمافرغ الحسين عليه السلام من حديثه حتى أبيض رأس الرجل و لحيته و أنسى الحديث ؛ فقال الحسين عليه السلام : ادر كته رحمة الله حين انسى الحديث .

وروى الشيخ الاجل رئيس المحدثين ابو جعفر بن بابويه في كتاب الامالي في المجلس الاول عن علي بن الحسين بن شقير الهمداني عن جعفر بن احمد بن يوسف الازدي عن علي بن بزرج الحنطاط عن عمرو بن اليسع عن شعيب الحداد قال : سمعت أبا عبد الله الصادق عليه السلام يقول : ان حديثنا صعب مستصعب لا يحتمله الا ملك مقرب أو نبي مرسل ، أو عبد امتحن الله قلبه للايمان ، أو مدينة حصينة فسئلتها عنها ؛ فقال : هي القلب المجتمع .

اقول : و الاحاديث في هذا المعنى ايضاً كثيرة جداً .

الثالثة : في عدم جواز التاويل بغير نص و دليل .

و نیز از حضرت صادق علیه السلام نقل میکنند که : مردی خدمت حضرت امام حسین علیه السلام رسیده تقاضا کرد فضائل خاندان خود را بیان کنید ، فرمود : تو تاب تحمل نداری ، عرض کرد : چرا ، دارم بفرمائید حضرت سخنی فرمود که هنوز تمام نشده سر و ریش مرد سفید شد و حدیث را هم فراموش کرد ، حضرت فرمود : رحمت خدایش در یافت که فراموش کرد ، «تا آخر حدیث» .

شیخ صدوق در مجلس اول کتاب امالی از شعيب حداد نقل میکند گفت : شنیدم حضرت صادق عليهم السلام میفرمود : حدیث ما سخت و دشوار است ، بجز فرشته ای مقرب یا پیمبری مرسل یا بنده ای که خدادلش را برای ایمان آزموده باشد یا قلعه ای محکم تاب تحمل آنرا ندارد ، گفتم : قلعه محکم چیست ؟ فرمود : قلب مجتمع (یعنی دلی که از پیروی هواها دچار اوها باطل و شبهه های گمراه کننده تشده باشد) .

مؤلف گوید : حدیث در این باره نیز بسیار زیاد است .

مقدمه سوم در اینکه تاویل مطالب دین بدون دلیل معکمی جایز نیست .

روی الكلینی فی باب صفة العلم و فضله عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن أحمد بن خالد عن ابی البختری عن ابی عبد الله علیه السلام قال : ان العلماء ورثة الانبیاء الی أن قال : فانظروا علمكم هذا عن تأخذونه فان فینا أهل البیت فی كل خلف عدولا ینفون عنه تحریف الغالین و اتّحال المبطلین و تأویل الجاهلین .

و روی العامة و الخاصة بأسانید متعددة ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لعلی علیه السلام : انك تقاتل علی تأویل القرآن كما قاتلت علی تنزیله .

و روی جماعة من علمائنا منهم الرضی فی نهج البلاغة و الطبرسی فی الاحتجاج عن أمير المؤمنین علیه السلام انه قال : فی كلام له : انا أصبحنا نقاتل اخواننا فی الدین علی ما دخل فیهِ من الزیغ و الشقاق و الشبهة و التأویل .

اقول : و الاحادیث فی ذلك ایضاً كثيرة جداً منها ماورد فی تفسیر قوله تعالی «وما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم» و ردت احادیث كثيرة ان المراد بهم النبی و الائمة علیهم السلام .

شیخ کلینی در باب «صفت علم» از ابو البختری نقل میکند که : حضرت صادق علیه السلام فرمود : علما و ادب پیبرانند بنگرید این علوم را از که فرا میگید که در هر طبقه ای در میان ما اهلیت عادلانی هستند که تحریف گزافگویان ، و اقترای مبطلان و تأویل جاهلان را از چهره دین میزدایند .

سنی و شیعه بسندهای زیاد روایت کنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود : تو بتأویل قرآن میجنگی چنانکه من بتنزیل (و صریح آیات) قرآن جنگیدم .

جمعی از علمای ما از جمله سید رضی در نهج البلاغه و طبرسی در احتجاج از امیر المؤمنین علیه السلام نقل میکنند که در ضمن کلامی فرمود : اکنون ما در اثر تحریفات و اختلافات ، و شبهه ها و تأویلاتی که در دین پیدا شده ، بابرادان دینی خود پیکار میکنیم **مؤلف گوید :** در این موضوع نیز حدیث زیاد است ، از جمله در تفسیر این آیه :

«تأویل قرآن جز خدا و نابتقدمان در علم کسی نداند سورة آل عمران آیه ۷» حدیثهای زیادی وارد شده که مراد از نابتقدمان در علم پیغمبر و ائمه علیهم السلام است .

الرابعة فی عدم جواز التعمق والتدقیق المنافی للتسلیم .

روی الكلینی فی باب « دعائم الكفر وشعبه » عن علی بن ابراهیم عن أبیه عن حماد بن عیسی عن ابراهیم بن عمر الیمانی عن سلیم عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس الهلالی عن أمیر المؤمنین علیه السلام قال: بنی الكفر علی أربع دعائم علی الفسق و الغلو و الشك و الشبهة الی أن قال و الغلو علی أربع شعب علی التعمق بالرأی و التنازع فیہ و الزیغ و الشقاق ؛ فمن تعمق لم ینب الی الحق ، ولم یزد الا غرقا فی الغمرات ولم تنحسر عنه فتنة الاغشیته اخرى ، وانخرق دینه فهو یهوی فی أمر مریج ، ومن نازع بالرأی و خاصم شهر بالفشل من طول اللجاج ، و من زاغ فبحت عنده الحسنه و حسنت عنده السيئة ، و من شاق أو عرت علیه طرفه ؛ و اعترض علیه أمره فضاقت علیه

مقدمه چهارم در اینکه تعمق و موشکافی (و اعتماد ب فکر خود) بعدی که منافی تسلیم باشد (و بطوری که معهود عقاید و اعیال و افکار مستقل خود قرار دهد و اگر کلامی از آنکه مخالف آن دید تاویل کند) جایز نیست

شیخ کلینی در باب : « دعائم کفر » از سلیم بن قیس هلالی نقل میکند که علی علیه السلام فرمود : پایه های کفر چهار چیز است : فسق (یعنی خروج از فرمان خدا) غلو (یعنی مقامی را بیش از آنچه هست بالا بردن) شک و شبهه در امر دین و غلو چهار شعبه دارد : موشکافی و استقلال در رأی (بطوری که کلمات پیشوایان دین را هم تاویل کند) ، اختلافات در آراء ، انحراف و دشمنی پس هر که (بنحو مذکور) تعمق و موشکافی کند بحق باز نگردد و جز غرق شدن در گردابها نتیجه نگیرد ، و هیچ پرده ای از جلو چشمش عقب نرود جز اینکه پرده دیگری بیاید ، و دینش پاره پاره شود ، و همیشه در امور درهم و برهمی سرنگون باشد ، و هر که باتکلی رأی خویش (در امور دین) نزاع و مغاصه کند از کثرت لجاجت و دشمنی بسستی شهره شود ، و هر که منحرف شود ، زیبا در نظرش زشت ، و زشت زیبا آید ، و هر که ستیزه کند راهپایش ناهموار گردد ، و

مخرجه اذ لم يتبع سبيل المؤمنين «الحديث» ورواه السيد الرضي في نهج البلاغة .
وفي باب «النسبة» عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن النضر
بن سويد عن عاصم بن حميد قال: سئل علي بن الحسين عليهما السلام عن التوحيد، فقال: ان الله
عز وجل علم انه يكون في آخر الزمان قوم متعمقون فأنزل الله «قل هو الله أحد» و
الآيات من سورة الحديد الی قوله: «علیم بذات الصدور» فمن رام وراء ذلك فقد هلك
وروى الحسن بن سليمان بن خالد القمي عنهم عليهم السلام انهم قالوا نجى
المسلمون وهلك المتكلمون، والاحاديث في هذا المعنى ايضاً كثيرة .

الخامسة: في وجوب الرجوع في جمیع الاحکام الی اهل العصمة عليهم السلام
روى الكليني في باب الضلال عن علي بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن
عبد الرحمن بن الحجاج عن هاشم صاحب البريد قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: اما والله انه شر
عليكم أن تقولوا الشيء «مالم تسمعوه منا» وفي «باب من مات وليس له امام» عن بعض أصحابنا

كاش دشوار، وراه برويش بسته شود، زیرا غیر از راه مؤمنان پیش گرفته «تا آخر حدیث»
و این حدیث را سید رضی هم در نهج البلاغه نقل میکند .
و از عاصم بن حمید نقل میکند که: از حضرت سجاد علیه السلام راجع بتوحید
پرسیدند، فرمود: خدای عزوجل میداندست که در آخر الزمان عده ای متعمق پیدا میشوند
(که بنیال احاطه بهمة موجودات یا از محیط ادراکات خود فراتر نهاده، و بفکر احاطه
بذات حق میافتند) لذا سورة قل هو الله، و آیات اول سورة حديد - تا وهو علیم بذات
الصدور - را (برای معرفی خویش بقدر طاقت بشر) نازل فرمود، پس هر که دنبال اطلاع
بیشتری نسبت بذات حق برود هلاک شود .

حسن بن سليمان بن خالد قمی از ائمه عليهم السلام نقل میکند که فرمودند: آنها
که تسلیم شوند نجات یافتند و آنها که بسخنان بیجا پردازند هلاک کردند. واحادیث در این
زمینه فراوان است .

مقدمه پنجم در وجوب رجوع در همه احکام باهل عصمت عليهم السلام .

شیخ کلینی در باب «ضلال» از هاشم - بازرس کل (که شاید در دستگاہ منصور بوده)
نقل میکند که حضرت صادق عليهم السلام فرمود: بدانید بخدا قسم! اگر چیزی را
از ما نشنیده از پیش خود بگوئید، برای شما شر بزرگی است .
و در باب «من مات وليس له امام» از مفضل بن عمر نقل میکند که حضرت صادق

عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی عن مالک بن عامر عن المفضل بن زاید عن المفضل بن عمر قال : قال أبو عبد الله علیه السلام : من دان بغير سماع عن صادق الزمه الله التیة الى العنا ، ومن ادعى سماعاً من غیر الباب اللذی فتحه الله تعالی فهو مشرک وذلك الباب المأمون علی سر الله المکنون .

اقول : والا حادیت فی ذلك أكثر من ان تحصی وأو فر من أن تستقصی قد تجاوزت حد التواتر بمراتب ، و الادلة العقلیة والنقلیة علی ذلك كثيرة .
العامة : فی وجوب العمل بما لا یحتمل التقیة من الا حادیت و ترك ما عارضه اذا وافق التقیة .

روی الكلینی فی باب اختلاف الحدیث عن محمد بن یحیی عن محمد بن الحسن عن محمد بن عیسی عن صفوان بن یحیی عن داود بن الحصین عن عمر بن حنظلة عن ابي عبد الله علیه السلام فی حدیث طویل انه قال له فان كان الخبران مشهورین عنکم قد رواهما الثقات عنکم ، قال : ينظر فما وافق حکمه حکم الكتاب و السنة

علیه السلام فرمود : هر که بدون شنیدن از امامی امری را بنام دین پذیرد خدا همیشه سرگردانش کند تا دچار رنج شود ، و هر که بقول غیر امام اعتماد کند و از غیر دری که خدا گشوده وارد شود مشرک است ، این همان دری است که بر سر پنهان خدا مأمون است (و رازهای الهی بوی سپرده شده) .

مؤلف گوید : حدیث در این باره از شماره بیرون و از حد تواتر بمراتبی افزون است و دلیلهای عقلی و نقلی بر این مطلب فراوان است .

مقدمه ششم : در وجوب عمل بحدیثهایی که احتمال تقیه ندارد ، و ترك حدیثهای معارض آنها ؛ اگر موافق تقیه باشد .

شیخ کلینی در باب « اختلافات حدیث » در حدیثی طولانی از عمر بن حنظله نقل میکند که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم : اگر هر يك از دو خبر مخالفرا ، معتمدان از شما نقل کنند چه باید کرد ؟ فرمود : هر يك حکمش موافق قرآن و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله ، و مخالف سنیان است بگیری ، و آنرا که مخالف کتاب و سنت و موافق

و خالف العامة فیؤخذ به و یشترک ما خالف حکمه حکم کتاب و السنة و وافق العامة .

قلت : رأیت ان کان الفقیهان عرفا حکمه من کتاب و السنة و جدنا أحد الخبرین موافقاً للعامة و الآخر مخالفاً لهم ؛ قال : ما خالف العامة ففیه الرشاد « الحدیث » .

وروی الشیخ الجلیل محمد بن أبی جمهور اللحسائی فی کتاب غوالی اللثالی قال : روی العلامة مرفوعاً عن زرارة قال : سئلت ابا جعفر علیه السلام فقلت : یا تینا عنکم حدیثان متعارضان الی ان قال : انظر واما وافق منہما العامة فاترکہ ، وخذہما خالفہم فان الحق فیما خالفہم « الحدیث » .

اقول : و الاحادیث فی ذلك كثيرة جداً و قدروی ما یدل علی جواز الاخذ بالحدیث الذی ورد من باب التقیة و لکن ذلك غیر صریح فی وجود المعارض فیحمل علی عدم وجود معارض له ، أو علی عدم العلم بكونه من باب التقیة ، لعدم الاطلاع علی اعتقاد العامة فیہ ، فیعمل بالمرجحات الباقية .

سنیان استرہا کنید ، گفتیم : اگر هر دو تقیہ (که در مرافعه حکم میکنند) حکم واقعه را از کتاب و سنت گرفته باشند و حکم یکی موافق سنیان و حکم دیگر مخالف آنها باشد چه کنیم ؟ فرمود مخالف سنیان را بگیر که هدایت در همان است « تا آخر حدیث » .

ابن ابی جمهور احسانی در کتاب غوالی از ذراره نقل میکند که گفت : از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم : اگر دو حدیث مخالف از شما نقل شد چه کنیم ؟ فرمود : به بینید هر يك موافق سنیان است و اگذارید و هر يك مخالف ایشان است بگیرید که حق در جهت مخالف آنان است « تا آخر حدیث » .

مؤلف گوید : حدیث در این باب هم بسیار است ، و در بعضی احادیث است که عمل بآنچه موافق آنها است هم جایز است ولی شاید مراد جامی باشد که حدیثی مخالف آن نباشد ، یا جامی که در اثر عدم اطلاع بر رأی آنها نمیدانیم حدیث موافق آنها است یا مخالف ، از این جهت باید براههای دیگر حدیث صحیح را تشخیص داد .

اذا تقرّر هذا فاعلم ان أحاديث الرجعة لاتوافق العامة بوجه فيجب العمل بها ، و لا يظهر لها معارض صريح أصلاً ، وعلى تقدير وجوده يجب حمله على التقية قطعاً كما اشار اليه ابن بابويه .

السابعة في وجوب الرجوع في جميع الاحكام الى رواة الحديث فيما رووه عنهم عليهم السلام .

روى رئيس المحدثين ابن بابويه في كتاب كمال الدين ، ورئيس الطائفة الشيخ الطوسي في كتاب الغيبة ، وأمين الدين ابو منصور الطبرسي في كتاب الاحتجاج بأسانيدهم الصحيحة عن مولانا صاحب الزمان عليه السلام انه كتب في جواب مسائل اسحق بن يعقوب وأما الحوادث الواقعة فارجعوا الى رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم وانا حجة الله .

اقول : والاحاديث الدالة على وجوب الرجوع الى رواة أحاديثهم عليهم السلام عموماً وخصوصاً كثيرة جداً لاتحصى ويكفي الاشارة اليها ومن جملتها ما رواه الكليني في باب اختلاف الحديث بالاستناد السابق عن عمر بن حنظلة قال : سألت أبا عبد الله

بنابر اين چون حديثهای رجعت بهيچ وجه با سنين موافقت ندارد بايد آنها را پذيرفت ، علاوه حديث معارض ومخالف صريحي هم ندارد ، اگر هم داشته باشد قطعاً بايد حمل بر تقية کرد ، چنانکه مرحوم صدوق نيز ميفرمايد .

مقدمه هفتم اينکه در همه احکام بايد براويان حديث رجوع کرد وبعديشائي که از ائمه نقل میکنند عمل کرد .

شيخ صدوق در کتاب اكمال و شيخ طوسي در کتاب غيبت ؛ و طبرسي در احتجاج بسندهای صحيح از حضرت صاحب الزمان عليه السلام نقل میکنند که در جواب سئوالهای اسحاق بن يعقوب نوشتند : واما حوادث و اتفاقاتي که ، رخ ميدهد ؛ براويان حديث ما رجوع کنید که آنان از جانب من بر شما حجت اند ، و من حجت خدايم .

مؤلف گوید : حدیثی که بر وجوب رجوع براويان حديث عموماً يا خصوصاً دلالت میکند بقدری زیاد است که بشمار نيابد و اشاره ای بآنها کافي است ، و از جمله همان حديث سابق است که عمر بن حنظله ميگويد از حضرت صادق عليه السلام پرسيدم : دو نفر از شيعيان بر

عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعة في دين أو ميراث فتحا كما الى السلطان او الى القضاة أيحل ذلك؟ فقال: من تعاكم اليهم في حق أو باطل فانما تعاكم الى الطائفوت، وما يحكم له فانما يأخذ سحتاً وان كان حقاً ثابتاً الى أن قال: ينظران الى من كان منكم قدروى حديثنا ونظرني حلالنا وحرمانا وعرف أحكامنا، فليرضوا به حكماً، فاني قد جعلته عليكم حاكماً، فاذا حكم بحكمنا فلم يقبل منه فانما استخف بحكم الله وعلينارد، والراد علينا راد على الله، وهو على حد الشرك بالله وروى ابن بابويه في الامالي في المجلس الرابع والثلاثين عن الحسين بن أحمد بن ادريس عن أبيه عن محمد بن احمد بن يحيى بن عمران الاشعري عن محمد بن علي بن عيسى بن عبدالله العلوي العمري عن أبيه عن آباءه عن علي بن ابي طالب قال: قال رسول الله اللهم ارحم خلفائي ثلثا قيل: يا رسول الله ومن خلفائك؟ قال: الذين يأتون بعدي يبلغون حديثي و سنتي ثم يعلمون بها امتي. ورواه ايضا في آخر كتاب من لا يحضره الفقيه مرسل.

سرطلبي یا ارثی مرافعه دارند، جایز است بدستگاه دولت بنی امیه یا قضات آنها رجوع کنند؟ فرمود: هر که در دعوی حق یا باطلی حکومت بدانها برد معاکبه بظالم طغیانگر برده و هر چه بحکم وی بگیرد بحرام گرفته اگر چه حق ثابت او باشد - تا آنجا که (چون می رسد: پس بکه مراجعه کنند؟) میفرماید: - بنگرند هر کس از شیعیان که حدیث ما را روایت کند، و در حلال و حرام ما نظر کند، و احکام بشناسد بدوری او تن دهند که من او را بر شما حکم قرار دادم، آنگاه اگر بحکم ما حکومت کرد و پذیرفتند، بحکم خدا اهانت کرده و ما را رد کرده اند، و هر که رد ما کند رد خدا کرده و در مرز شرک بخدا است.

ابن بابويه در کتاب امالی در مجلس ۳۴ از عبدالله علوی از پدرانش از علی علیه السلام نقل میکنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله سه مرتبه فرمود: خداوندا! جانشینان مرا رحمت کن، پرسیدند: جانشینان شما کیانند؟ فرمود: آنها که پس از من بیایند؛ حدیث و سنت مرا فرا گیرند و بامتم بیاموزند.

و این حدیث را در کتاب من لا يحضر هم بدون سند نقل میکند.

وقد روی الخاصة والعامة عن رسول الله ﷺ انه قال : علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل .

وروی الثقة الجلیل محمد بن الحسن الصفار فی بصائر الدرجات فی باب ما یلقى الی الائمة علیهم السلام فی لیلۃ القدر عن عبدالله بن محمد و محمد بن الحسين بن أبی الخطاب عن محمد بن عبدالله عن یونس عن عمر بن یزید قال : قلت لابی عبدالله ع أرأیت من لم یقر بانکم فی لیلۃ القدر کما ذکرتم ولم یجحدہ ؟ قال : اما اذا قامت علیہ الحجۃ ممن یشق بہ فی علمنا فلم یشق بہ فهو کافر ، وأما من لم یسمع ذلك فهو فی عذر حتی یسمع ، ثم قال أبو عبدالله ع : « یؤمن بالله ویؤمن للمؤمنین » .
اقول : والاحادیث فی ذلك كثيرة جداً فقد تجاوزت حد التواتر وقد جمعت منها جملة فی موضع آخر ، وهي کما ترى لیس فیها تعرض لاشتراط الملكة التي ذکرها بعض المتأخرین ولا فیها رخصة للمذکورین فی أن یعلموا

شیعه وسنی روایت کنند کہ پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود : علماء امت من مانند یسبران بنی اسرائیل اند .

صفار در بصائر الدرجات - در باب چیزهایی که شبهای قدر بآئمه علیهم السلام القا میشود - از عمر بن یزید نقل میکند کہ گفت : بعضرت صادق علیه السلام عرض کردم : اگر کسی باین مقام شما راجع بشب قدر اقرار نکند و انکاری هم نداشته باشد حکمش چیست ؟ فرمود : اگر مرد موتقی این مراتب را بوی گفت و حجت برایش تمام گشت و اقرار نکرد کافر است ، و اگر بگوشش نرسید ، تا نشنیده معذور است ؛ سپس حضرت این آیه خواند (که خداوند در صفات عالی پیغمبر صلی الله علیه وآله میفرماید) : « بخدا ایمان آورد و مؤمنان را نیز تصدیق کند ، سوره توبه : آیه ۶۱ » (اشاره باینکه مسلمانان هم باید از پیغمبر صلی الله علیه وآله پیروی کنند و حدیثهایی که مؤلفان نقل میکنند بپذیرند)
مؤلف گوید حدیث در این باره زیاد و از حد تواتر متجاوز است که من قسمتی از آنها را جای دیگر جمع کرده ام ، و چنانکه واضح است شرط عدالت راوی و طبیعت خدا ترسی که بعضی از متأخرین قید کرده اند در این احادیث نیست (بلکه تنها بوثوق و اطمینان

بظنهم ، أو يقولوا شيئاً لم يثبت عندهم عن الائمة عليهم السلام .
 اذا عرفت ذلك ظهر لك صحة الرجعة فانها مذهب جميع رواة الحديث ،
 وقد نقلوها عن الائمة عليهم السلام كما ستعرفه ان شاء الله تعالى .

**الثامنة في وجوب عرض الحديث المشكوك فيه ، و الحديثين المختلفين
 على القرآن وقبول ما وافقه خاصة .**

روى الكليني في باب الاخذ بالسنة وشواهد الكتاب عن عدة من اصحابنا عن
 احمد بن محمد بن خالد عن ابيه عن النضر بن سويد عن يحيى الحلبي عن ايوب بن
 الحر قال : سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول : كل شيء مردود الي الكتاب والسنة ، و كل
 حديث لم يوافق كتاب الله فهو زخرف .

وعن علي بن ابراهيم عن ابيه عن النوفلي عن السكوني عن ابي عبد الله
عليه السلام قال : ان علي كل حق حقيقة ، و علي كل صواب نوراً ، فما وافق كتاب الله
 فخذوه ، وما خالف كتاب الله فدعوه .



برای اکتفا شده ، چنانکه عده زیادی از علماء هم پیش از اعتماد بر استگونی راوی لازم
 نیدانند (و نیز روایات بکسی اجازه نداده که بگمان خویش عمل کند یا رأی که از ائمه
 نرسیده بگوید از این مقدمه هم صحت رجعت معلوم میشود زیرا همه راویان حدیث بآن معتقداند
 و آنرا از ائمه علیهم السلام نقل میکنند .

مقدمه هشتم اینکه اگر حدیثی مورد شك شد ، یا دو حدیث مغالف نقل شد
 باید آنها را بقرآن عرضه کرد ، هر يك موافق قرآن بود پذیرفت .

شیخ کلینی در باب «اخذ سنت وشواهد کتاب» از ایوب بن حر نقل میکند که گفت :
 از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود : هر چیز باید بقرآن و سنت ثابت پیغمبر
 ارجاع شود ، و هر حدیثی که مغالف کتاب خدا بود ساختگی است .

و از سکونی نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : هر حقی را حقیقتی
 است ، و هر مطلب صحیحی را نوری ، هر حدیثی موافق قرآن است بگیرد ، و هر چه
 مغالف است واگذارید .

اقول : و الاحادیث فی ذلك ایضاً كثيرة جداً و يفهم من حدیث آخر ان المراد عرض الحدیث علی الواضحات من القرآن ، أو علی الآيات التي وردت تفسيرها عنهم عليهم السلام .

اذا عرفت ذلك فنقول : أحادیث الرجعة كلها من هذا القبيل الذي يوافق القرآن فتجب الاخذ بها لما يأتي ان شاء الله تعالى .

التاسعة : فی وجوب ترجیح الحدیث الموافق لاجماع الشيعة بدل الموافق للمشهور بينهم .

روی الكلینی فی باب اختلاف الحدیث بالاسناد السابق عن عمر بن حفص عن أبي عبد الله عليه السلام فی حدیث قال : انظر الى ما كان من روايتهم عناني ذلك الذي حكما به المجمع عليه بين أصحابك ، فيؤخذ به من حكمننا و يترك الشاذ النادر الذي ليس بمشهور عند أصحابك ، فان المجمع عليه لا ريب فيه «الحدیث» .

اقول : والنصوص فی ذلك كثيرة ، اذا تقرر هذا فاعلم ان أحادیث الرجعة

مؤلف گوید : حدیث دو این زمین بسیار زیاد است ، و از بعض آنها معلوم میشود مراد عرضه حدیث بر آیات واضح قرآن است ؛ یا آیه هائی که از ائمه عليهم السلام تفسیرش رسیده .

و حدیثهای رجعت همه موافق قرآن است پس باید پذیرفت ، چنانکه خواهد آمد .
مقدمه اهم اینکه در دو حدیث مخالف ، آنرا که موافق اجماع شیعه و یا مشهور بین آنها است باید گرفت .

شیخ کلینی در باب «اختلاف حدیث» از عمر بن حفص از حضرت صادق علیه السلام در حدیثی (راجع باختلاف دو حاکم دو حکم مرافعه) نقل میکند که فرمود : بنگرید هر يك که در حکم خویش ، بروایتی استناد میکند که بین شیعه مورد اتفاق است حکم او را بگیرد ، و حکم آن يك را که روایتش نادر است و میان اصحاب شهرت ندارد و یا کنید که آنچه اتفاقی شیعیان است شك ندارد «تا آخر حدیث» .

مؤلف گوید : در این موضوع نیز حدیث زیاد است و بحسب این احادیث هم باید

موافقة لاجماع الشيعة كما يأتي ان شاء الله تعالى ، فتعين العمل بها .

العاشر: في الاشارة الى جملة من وجوه الترجيح المنصوص في مجال التعارض اعلم ان الاحاديث في هذا المعنى كثيرة جداً و تؤيدها أدلة عقلية متعددة ، و أنا اشير الى الوجوه المذكورة اختصاراً وهي اثنا عشر: «الاول» عدم موافقة أحد الخبرين للعامة و موافقة الاخر لهم «الثاني» مخالفة أشهر مذاهب العامة و موافقة المعارض له «الثالث» كون راوي أحدهما عدلاً دون الاخر «الرابع» كون أحد الراويين أعدل من الاخر «الخامس» كون احدهما أورع من الاخر «السادس» موافقة احدهما للاجماع دون معارضة «السابع» موافقة أحدهما للمشهور بين الشيعة دون معارضة «الثامن» كون أحد الراويين فقيهاً أو أفقه من الاخر «التاسع» موافقة أحدهما للقرآن دون الاخر «العاشر» موافقة احدهما للسنة الثابتة دون الاخر «الحادي عشر» كثرة رواية أحدهما بالنسبة الى الاخر «الثاني عشر» موافقة الاحتياط ، فهذه وجوه الترجيح المشهورة في الاحاديث وأفواها الاول عند التحقيق ، ولها أحكام مفصلة في محل آخر

مكتبة كويتية

روايات رجعت را پذيرفت ، چون مورد اتفاق شيعة است چنانكه بعداً تذكر ميدهيم .

مقدمه و هم اينكه در مورد معارضة و مخالفت و حديث ، در روايات زيادى دوازده

وجه برای ترجیح یکی از آنها وارد شده ، دليلهای عقلی چندی هم موافق آنها است

وما مختصراً باین وجوه اشاره میکنیم : ۱- مخالفت يك خبر با سنيان - و موافقت ديگری با

آنان ۲ - مخالفت با مشهورترین مذاهب سنيان - و موافقت ديگری با آن ۳ - راوی

یکی عادل باشد - و راوی ديگری غير عادل ۴ - راوی یکی عادلتر باشد ۵- راوی یکی

پرهيزگارانتر باشد ۶ - موافقت یکی با اجماع - و عدم موافقت ديگری ۷ - موافقت یکی

با مشهور بين شيعة - و عدم موافقت آن ديگر ۸- راوی یکی فقيه یا فقيه تر از ديگری

باشد ۹- موافقت یکی با قرآن ۱۰- موافقت یکی با سنت ثابت ۱۱- یکی پیش از ديگری

نقل شده باشد ۱۲- موافقت با احتياط . اينها وجوه مشهور در ترجیح احاديث است ، و

بشهادت تحقيق ، اولی از همه قوی تر است ، و اينها احکامی دارد که تفصيلش در جای

وَأَكْثَرُهَا مُتَلَازِمَةٌ كَمَا يَعْرِفُهُ الْمُتَتَبِعُ الْمَاهِرُ، وَإِذَا تَأَمَّلْتَ عَلِمْتَ أَنَّ أَكْثَرَهَا أَوْكَلَهَا
مَوْجُودَةٌ فِي أَحَادِيثِ الرَّجْعَةِ عَلِيٍّ تَقْدِيرُ وَجُودِ مَعَارِضٍ صَرِيحٍ لَهَا .

الحادية عشر في وجوب الرجوع الى الكتب الاربعة و أمثالها من الكتب

المعتمدة .

روى الكليني في باب رواية الكتب والحديث وفضل الكتابة والتمسك بالكتب
عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي بن فضال عن ابن بكير
عن عبيد بن زرارة قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : احتفظوا بكتبكم فانكم سوف
تحتاجون اليها .

وعن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن بعض أصحابه عن أبي سعيد
الخبيري عن المفضل بن عمر قال : قال لي أبو عبدالله عليه السلام : اكتب وبت علمك في
اخوانك ، فاذا مات فاورث كتبك بينك ، فإنه يأتي على الناس زمان هرج لا يأتسون
فيه الا بكتبهم .

و من محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن محمد بن الحسين عن الحسن بن
محبوب عن عبدالله بن سنان قال : قلت لابي عبدالله عليه السلام : يجيئني القوم فيسمعون

خود مذکور است ، غالباً هم - چنانکه اهل خبره ماهر میدانند - بیشتر آنها یکجا جمع
میشود ، و چون نیک بنگری معلوم میشود همه این وجوه یا بیشترش در حدیثهای رجعت
موجود است ، پس اگر هم خبر مخالفی در کار باشد ترجیح با اینها است .

مقدمه یازدهم در وجوب رجوع بچهار کتاب معتبر ، و سایر کتابهای معتبرشبهه

کلینی در باب «روایت کتب و حدیث» از عبيد بن زرارة نقل میکند که حضرت صادق
علیه السلام فرمود : کتابهای خود را حفظ کنید که بعداً بآنها محتاج میشوید .

و از مفضل بن عمر نقل میکند که گفت : حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود : علم خود
بنویس و در میان برادرانت منتشر کن و پس از مرگ برای فرزندان بگذار که دوره هرج و مرجی
بیاید که مردم جز بکتابهای شما انس نگیرند (و راه دیگری بر فهم احکام دین نداشته باشند)
و از عبدالله بن سنان نقل میکند که گفت : حضرت صادق علیه السلام عرض کردم :

منی حدیثکم فاضجر ولا أقوی ، قال فافترء علیهم من أوله حدیثاً ومن وسطه حدیثاً
ومن آخره حدیثاً .

وعنه عن أحمد بن عمر الحلال قال : قلت لابی الحسن الرضا علیه السلام : الرجل
من أصحابنا یعطیني الكتاب ولا یقول اروه عنی یجوز لی أن أرویه عنه ؟ قال : اذا
علمت ان الكتاب له فاروه عنه .

وعن علی بن محمد عن أحمد بن محمد عن ابی ایوب المدنی عن ابن ابی عمیر عن
حسین الاحمسی عن ابی عبد الله علیه السلام قال : القلب یتسکل علی الكتابة .

وعن الحسین بن محمد عن معلى بن محمد عن الوشاء عن عاصم بن حمید قال :
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول : اکتبوا فانکم لاتحفظون حتی تکتبوا .

وعن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن ابن ابی نصر عن جمیل بن دراج قال
قال أبو عبد الله علیه السلام : أمر بوا حدیثنا فانا قوم فصحاء .

گاهی عدهای برای شنیدن حدیث میایند، و من (در اثر طول حدیث و درازی سخن) خسته
و ناتوان میشوم (و نمیتوانم حدیث را ~~در آخر برسانم~~) فرمود : قسمتی از اول ، و قسمتی
از وسط ، و قسمتی از آخر آن بگو (و جمله های غیر مرتبط در اثناء را اسقاط کن) .

و از احمد بن عمر نقل میکند که گفت : بعضرت رضا علیه السلام عرض کردم : گاهی
یکی از اصحاب ما کاغذی به دست من میدهد (که در آن حدیثی است) و نمیگوید : این
حدیث را از من نقل کن ، برای من جایز است از او روایت کنم ؟ فرمود : اگر میدانی
کاغذ از خود اوست روایت کن .

و از حسین احمدی نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : دل بنوشتن اعتماد
میکند (و اگر مطلبی نوشته شد قلب مطمئن است که ضایع نمیشود) .

و از عاصم بن حمید نقل میکند که گفت شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود :
(حدیث را) بنویسید که تا نتویسید محفوظ نیماند .

و از جمیل بن دراج نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : حدیثهای ما را
با اعراب صحیح ضبط کنید که ما مردم فصیحی هستیم (و اگر اعراب نشود بفصاحت کلام و
گاهی بمعنایش خلل میرسد) .

و عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن محمد بن الحسن بن أبي خالد شينوله ، قال : قلت لابي جعفر الثاني عليه السلام : ان مشايخنا رووا عن ابي جعفر و ابي عبد الله عليهما السلام كانت التقيّة شديدة ، فكتبوا كتبهم فلم يرووا عنهم ، [فلما ماتوا صارت الكتب البينا] فقال : حدّثوا بها فانها حق .

اقول: والاحاديث في ذلك كثيرة جداً قد تجاوزت حد التواتر و قد نقل جماعة من عظماء العلماء الاجماع على ذلك ، ويستفاد بالتتبع والاستقراء انهم كانوا يكتبون ما يسمعون من اهل العصمة عليهم السلام بأمرهم ، ويعرضون كلما يشكون في صحته من حديث و كتاب عليهم ، وانهم جمعوا أربعاً كتاب سموها اصولاً ، وأجمعوا على صحتها ، فكانوا لا يعملون الا بها ولا يرجعون الا اليها ، وذلك بأمر الائمة عليهم السلام ، وان الكتب الاربعة و أمثالها مأخوذة من تلك الاصول ، فكل حديث منها مجمع على ثبوته عن المعصوم ، و كل كتاب منها متواتر عن مؤلفه ، وتحقيق هذه المقدمات يظهر

واذ محمد بن حسن نقل ميکنند که گفت : حضرت جواد عليه السلام عرض کردم : بزرگان ما از حضرت باقر و حضرت صادق عليهم السلام حدیثهای روایت کرده اند ؛ و چون در شدت تقیه بوده اند کتابهای خود بکسی ننموده اند و کسی از آنان نقل نکرده پس از مرگشان کتب بدست ما افتاده چه کنیم ؟ فرمود : این حدیثها را نقل کنید ، صحیح است .

مؤلف گوید : حدیث در این باب فراوان و از حد تواتر متجاوز است ، و عده ای از بزرگان علماء هم بر این مطلب دعوی اجماع میکنند ، و از گردش و تفحص بدست می آید که داویدان هر چه از ائمه عليهم السلام میشنیدند بدستور آنها مینوشتند و اگر باز هم در صحت حدیثی یا نوشته ای شک میکردند میبردند ، و بدین ترتیب چهار صد کتاب جمع آوری کردند و آنها را « اصول » نامیدند ، و صحت آنها اتفاقی بود ، بغیر آنها عمل نمیکردند و مرجع دیگری نداشتند ، و این جمله بامراة عليهم السلام بود ، سپس چهار کتاب معتبر و امثال آنها را از آن اصول گرفتند ، بنابراین هر يك از حدیثهای این کتب هم صحیح است اجماعی است ، و استناد این کتابها بمؤلفانش هم بتواتر ثابت است (مثلاً همه میگویند که

لمن طالع كتاب الفوائد المدينة وأمثاله ، واذ اُعرفت ذلك ظهر لك ان أحاديث الرجعة ثابتة عن أهل العصمة عليهم السلام ، لوجودها في الكتب الأربعة وغيرها من الكتب المعتمدة ، وكثرة القرائن القطعية الدالة على صحتها ، وثبوت روايتها ، ويتحقق ذلك في محل آخر ، على أنها لا تحتاج إلى شيء من القرائن لكونها قد بلغت حد التواتر ، بل تجاوزت ذلك الحد ، وكل حديث منها يفيد العلم مع القرائن المشار إليها ، فكيف يبقى شك مع اجتماع الجميع ؟

الثانية عشر في ذكر الكتب المعتمدة التي قد نقلت منها أدلة الرجعة وأحاديثها ومقدماتها ، ولم تحضرني جميع الكتب التي تشتمل على الأحاديث في هذا المعنى وفيما حضر فيها بل في بعضها ، بل في كتاب واحد منها ، بل في حديث واحد كفاية لأهل التحقيق والتسليم ، ولم استوف جميع ما حضرني من الكتب ، ولا نقلت جميع ما فيها ، وإنما نظرت في مظان تلك الأحاديث ، وكثيراً ما يوجد أحاديث في غير مظانها



كتاب کافی را کلینی و تهذیب را شیخ طوسی ، و من لا یحضره ابن بابویه نوشته (و صحت این مقدمات با مطالعه کتاب «فوائد المدينة» و امثال آن روشن میشود ، از این مقدمه معلوم میشود که حدیثهای رجعت از ائمه علیهم السلام صادر شده ، زیرا در چهار کتاب و سایر کتابهای معتبر ثبت است ، و نشانههای قطعی زیادی هم در دست است که بر صحت و ثبوت این روایات گواهی میدهد ، علاوه که احتیاج بشاهد و قرینه هم ندارد ، چون بعد تواتر یا متجاوز است ، و هر يك از این حدیثها بملاحظه قرائنی که گفتیم ، قطعی است تا چه رسد که همه مجتمع شود ؟ .

مقدمه دوازدهم در ذکر کتابهای معتبری که دلیلهای حدیثها و مقدمات رجعت را

از آنها نقل میکنیم ، کتابهایی که حدیثهای این موضوع را جمع کرده همه نزد من نیست ولی همین مقداری که هست بلکه قسمتی از آنها ؛ بلکه يك کتابش ، بلکه يك حدیثش برای اهل تحقیق و تسلیم کافی است ، و نیز همه احادیث کتبی را که در دست دارم نقل نکردم ، فقط موارد مناسب آنها را پیدا کرده احادیثش را آوردم ، و چه بسا در ابواب

و من تتبّع أمكنه الزيادة على ما نقلت من تلك الكتب ، وأنا اذ كر اسما لها هنا
تيمناً وتبرّكاً بها وهي :

كتاب الله القرآن الكريم ، الصحيفة الكاملة ، كتاب الكافي للكلينى ، كتاب التهذيب
للشيخ الطوسى ، كتاب من لا يحضره الفقيه للشيخ الصدوق ابن بابويه ، كتاب عيون
الاخبار له ، كتاب معانى الاخبار له ، كتاب الخصال له ، كتاب كمال الدين وتمام النعمة
له ، كتاب الاعتقادات له ، كتاب ثواب الاعمال وعقاب الاعمال له ، كتاب علل الشرايع
والاحكام له ، كتاب الامالى له ، كتاب التوحيد له ، كتاب المصباح الكبير للشيخ الطوسى
كتاب المصباح الصغير له ، كتاب الغيبة له ، كتاب الامالى لولده ، كتاب المصباح للكفعمى
كتاب الخلاصة للعلامة ، كتاب النجاشى فى الرجال كتاب ابن داود فى الرجال ، كتاب
الفهرست للشيخ فى الرجال ، كتاب ميرزا محمد الاستر ابادى فى الرجال ، كتاب الكشى
فى الرجال ، كتاب الاختيار من الكشى للشيخ فى الرجال ، كتاب تفسير على بن ابراهيم
بن هاشم ، كتاب المحاسن لاحمد بن ابي عبد الله البرقى ؛ كتاب المزار المسمى بكامل
الزيارة للشيخ ابي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه ؛ كتاب الكفاية فى النصوص على عدد
الاثمة لمحمد بن على بن الخزاز القمى ، رسالة المحكم و المتشابه للسيد المرتضى
كتاب قصص الانبياء للثقة الجليل سعيد بن هبة الله الراوندى ، كتاب الارشاد فى حجج

غير متناسب هم حديثهاى هست كه اگر كسى بگردد بيابد ، اينك نام اين كتب بعنوان
تبرك ذكر ميشود : قرآن كريم ، صحيفة سجديه ، كافي كلينى ، تهذيب شيخ طوسى ،
من لا يحضر صدوق ، عيون الاخبار ، معانى الاخبار ، خصال ، كمال الدين ، اعتقادات ، ثواب الاعمال
عقاب الاعمال ، علل ، امالى ، توحيد كه اين جمله همه از صدوق است ، مصباح كبير مصباح صغير
وغيبت از شيخ طوسى ، امالى فرزند شيخ ، مصباح كفعمى ، خلاصة علامه ، رجال نجاشى ،
رجال ابن داود ؛ فهرست شيخ ، رجال استر ابادى ؛ رجال كشى ، اختيار كشى ، تفسير
على بن ابراهيم ، محاسن برقى ؛ مزار ، كامل الزيادة ابن قولويه ؛ كفاية محمد بن على خزاز ،
رسالة محكم و متشابه سيد مرتضى ، قصص الانبياء راوندى ، ارشاد مفيد ، كشف الغم اربلى ،

الله على العباد للشيخ المفيد ، كتاب كشف الغمة في معرفة الائمة للشيخ أبي الحسن
 علي بن عيسى الاربلي ، كتاب الخرايج والجرايج للشيخ قطب الدين سعيد بن هبة
 الله الراوندي ، كتاب مجمع البيان لعلوم القرآن للشيخ أبي علي الفضل بن الحسن
 الطبرسي ؛ كتاب بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار ، كتاب قرب الاسناد لعبد
 الله بن جعفر الحميري ، كتاب مشارق أنوار اليقين في حقايق أسرار أمير المؤمنين
 للحافظ رجب البرسي ، كتاب الاحتجاج على أهل اللجاج للشيخ أبي منصور أحمد بن
 علي بن أبي طالب الطبرسي كتاب الصراط المستقيم الى مستحقى التقديم للشيخ زيد
 الدين علي بن يونس العاملي ، كتاب جامع الاخبار للشيخ حسن بن الشيخ أبي علي
 الطبرسي ، كتاب الملهوف على قتلى الطوف للسيد رضی الدين علي بن طاوس ،
 كتاب مهج الدعوات له ، كتاب كشف المحجة لثمره المهجة له ، كتاب ارشاد
 القلوب الى الصواب للشيخ أبي الحسن بن محمد الديلمي ، كتاب مسكن الفؤاد للشيخ
 زين الدين علي بن أحمد العاملي ، كتاب اعلام الوري للشيخ أبي علي الطبرسي ، كتاب
 نهج البلاغة للسيد الرضي محمد بن الحسين الموسوي ، كتاب سليم بن قيس الهلالي
 رسالة للشيخ الجليل الحسن بن سليمان بن خالد القمي .

اقول : وهنا كتب اخر لم تحضرني وقت جمع هذه الاحاديث ، لكن نقل منها
 أصحاب الكتب السابقة ؛ .

منها كتاب القائم للفضل بن شاذان ، كتاب الدلائل لعبدالله بن جعفر الحميري

خرايج راوندي ؛ مجمع البيان طبرسي ، بصائر الدرجات صفار ، قرب الاسناد حميري ، مشارق
 حافظ رجب برسي ، احتجاج طبرسي ، صراط المستقيم علي بن يونس عاملي ؛ جامع الاخبار
 شيخ حسن طبرسي ، ملهوف سيد بن طاوس مهج الدعوات ، وكشف المحجة سيد ، ارشاد القلوب
 ديلمي ، مسكن الفؤاد شيخ زين الدين عاملي ؛ اعلام الوري طبرسي ؛ نهج البلاغه سيد رضی
 كتاب سليم بن قيس هلالی ، رسالة شيخ حسن بن سليمان بن خالد قمي .

كتابهائ ديگری هم هست كه هنگام جمع آوری این احاديث در دسترس نبود
 و در كتب مذکور از آنها نقل شده ، از جمله كتاب قائم فضل بن شاذان ، دلائل حميري ،

کتاب تفسیر العیاشی ، کتاب العیون و المعاسن للشیخ المفید ، کتاب دلائل النبوة ، کتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبد الله ، کتاب تفسیر النعمانی ، کتاب الواحدة للمحسن بن محمد بن جمهور ، کتاب التنزیل للسياری ، کتاب الفصول للمفید ، کتاب مختصر البصائر ، کتاب کنز الفوائد للشیخ أبي الفتح الکرآجکی ، کتاب العزار للمفید ، کتاب المزار لابن طاوس ، رسالة سعد بن عبدالله فی أنواع آیات القرآن ، کتاب تأویل مآزل من القرآن فی عهد آل محمد بن العباس بن مروان الثقة ، کتاب الغیبة للنعمانی ، کتاب زوائد الفوائد ، کتاب الخطب ، کتاب المناقب ، کتاب المشیخة ، وغير ذلك من الكتب التي تأتي انشاء الله تعالى .

الباب الثاني

فی الاستدلال علی صحة الرجعة وامكانها ووقوعها

اعلم ان الرجعة هنا هي الحياة بعد الموت قبل القيمة ، وهو الذي يتبادر من معناها ، وصرح به العلماء هنا كما يأتي ، و يفهم من مواقع استعمالها و وقع التصريح به في أحاديثها ، كما تطلع عليه فيما بعد ، وقد صرح بذلك أيضاً علماء

تفسیر عیاشی ، عیون و معاسن شیخ مفید ، دلائل النبوة ، بصائر الدرجات سعد بن عبدالله تفسیر نعمانی ؛ کتاب واحدة حسن بن محمد بن جمهور تنزیل سیاری فصول مفید ، مختصر البصائر کنز الفوائد کراچکی ، مزار شهید ، مزار مفید ، مزار ابن طاوس ، رسالة سعد بن عبدالله در اقسام آیات قرآن ، کتاب تأویل محمد بن عباس ثقة ، غیبت نعمانی ، زوائد الفوائد ؛ خطب ، مناقب ؛ مشیخه و کتابهای دیگری که انشاء الله خواهد آمد .

باب دوم

در استدلال بر صحت ، امکان ، و وقوع رجعت

اینجا مراد از رجعت زنده شدن بعد از مرگ و پیش از قیامت است ، و متبادر از آن هم همین معنی است ، و چنانکه خواهد آمد علما نیز بآن تصریح فرموده اند ، موارد استعمال هم گواه است ، در حدیثها نیز بآن تصریح شده - چنانکه بعد از این بیاید - علمای لغت

اللغة ، قال الجوهرى في الصحاح : وفلان يؤمن بالرجعة اى بالرجوع الى الدنيا بعد الموت ، وقال ايضاً : الكر : الرجوع ، يقال : كره وكرت بنفسه يتعدى ولا يتعدى « انتهى » وقال صاحب القاموس ايضاً : و يؤمن بالرجعة اى الرجوع الى الدنيا بعد الموت انتهى ، فعلم ان هذا معناها الحقيقى ؛ فلا يجوز العدول عنه في موضع لاقرينة فيه ، والذي يدل على صحتها وجوه اثني عشر :

الاول : الدليل الذى استدلو به على صحة المعاد بانه ممكن وقد أخبر الصادق به ، فيكون حقاً ، أما الاولى فظاهرة فان ذلك قد وقع مراراً كثيرة ، والوقوع دليل الامكان ، واما الثانية فمتواترة ويأتى تحقيق الوقوع والاخبار المشار اليها ان شاء الله تعالى ، وانه قد حصلت الحياة بعد الموت لجماعة من الرعية والانبياء والاصياء ايضاً ، بل استقامة هذا الدليل في اثبات الرجعة أوضح من استقامته في اثبات المعاد لان أمر المعاد أعظم واحواله أعجب وأغرب ؛ و لم

هم همین معنی را تصدیق دارند : در صحاح جوهری است : گویند : فلان بر جعت معتقد است یعنی بزنده شدن در دنیا بعد از مرگ ، و نیز گویند : « کر » رجوع است ، گویند : « کره و کر بنفسه » متعدی و لازم هر دو آمده . در قاموس است : (گویند :) ایمان بر جعت دارد یعنی بر رجوع به دنیا بعد از مرگ . پس معلوم میشود معنای حقیقی رجعت همین است ، لذا هر جا قرینه‌ای در کار نباشد نمیتوان تفسیر دیگری بر آن کرد . اما ادله صحت رجعت ؛ دوازده تا است :

اول : دلیلی که بر صحت معاد بآن استدلال کرده‌اند ، و حاصلش اینکه امری است ممکن (یعنی محال نیست) و گوینده استگو هم خبر داده ، پس حق است ، اما امکانش ؛ که روشن است ؛ زیرا مکروراتفاق افتاده (که مرده‌ای زنده شد نظیر معجزه حضرت عیسی و غیره) و وقوع ؛ دلیل امکان است ، و اما اخبار گوینده استگو هم که بتواتر رسیده چنانکه بعداً هر دو موضوع خواهد آمد ، و بیان میکنیم که عده‌ای از پیبران و اوصیا و غیره پس از مرگ زنده شدند ، و این دلیل برای اثبات رجعت و ویرا تر از اثبات معاد است

یقع مثله قط ، بخلاف الرجعة فی کتاب و السنة اشارات الی هذا الدلیل ، ورد عظیم علی من ینکر احیاء الموتی ، واعلم ان هذا الدلیل شامل للادلة الآتیة واکثرها فهو کالاجمال وما بعده کالتفصیل .

الثانی الایات الکثیرة القرآنیة الدالة علی ذلك اما نصاً صریحاً ، او بمعونة الاحادیث المعتمدة الوارده فی تفسیرها ، و یأتی جملة منها ان شاء الله تعالی .

الثالث الاحادیث الکثیرة المتواترة عن النبی و الائمة علیهم السلام المروریة فی الکتب المعتمدة الی صریحة اکثرها لا مجال الی تأویل بوجه ؛ فلا معنی لتأویل الباقی ولو جاز ذلك لجاز تأویل الاحادیث کلها حتی النصوص علی الائمة علیهم السلام فان اکثرها قابل للتأویل لکن ذلك لا یجوز للنص و الاجماع علی وجوب الحمل علی الحقیقة ، وعدم جواز العدول عن الظاهر مادام ممکناً ، و اذا تأملت أحادیث الرجعة وجدتها لا تقصر عن أحادیث النص علی واحد من الائمة علیهم السلام کالرضا مثلاً ،

مرکز تحقیقات کویته علوم اسلامی

ذیرا امر معاد بالاتر ، و حالاتش عجیب و غریب تر است ، و نظیرش تا کنون پیدا نشیده بخلاف رجعت ، و در قرآن و اخبارهم اشاره باین دلیل هست ، و بر منکران ذنده شدن مردگان سخت اعتراض شده و این دلیل مشتمل بر همه دلیلهای آینده یا بیشتر آنهاست ، و تقریباً اجمالی از آن تفصیلها است ؛

دوم آیات بسیاری که بصراحت یا بکمک حدیثهای معتبری که در تفسیرش وارد شده بر مطلوب دلالت دارد و انشاء الله قسمتی از آنها خواهد آمد .

سوم حدیثهای متواتری که در کتابهای معتبر از بیخبر و ائمه علیهم السلام نقل شده که اغلب آنها صریح است و بهیچ وجه قابل تأویل نیست ، و چون این عده صریح است در مابقی هم تأویل راه ندارد ، و اگر این احادیث قابل تأویل باشد همه حدیثها را میتوان تأویل کرد ، حتی روایاتی که امامت ائمه را تعیین میکند ، چون اغلب آنها قابل تأویل است ولی بحکم حدیثهای صریح و اجماع علماء لفظ باید بر معنی حقیقی حمل شود ، و تا ممکن است نباید از ظاهر کلام دست کشید ، و چون نیک بنگری حدیثهای رجعت دست کمی از حدیثهایی که دلیل بر امامت یکی از ائمه - مانند حضرت رضا علیه السلام -

وان شئت فقابل بين النصوص الموجودة في عيون الاخبار ، وبين ما جمعناه من أحاديث الرجعة ، وارجع الى الانصاف ، مع اننا ندعى الاحاطة بها ، ولعل ما لم نطلع عليه في هذا الوقت من أحاديث الرجعة أكثر مما اطلعنا عليه .

وقد رأيت ايضاً أحاديث كثيرة في الرجعة غير ما جمعت في هذه الرسالة ولم أنقلها ، لان مؤلف ذلك الكتاب غير مشهور ، ولا معلوم الحال ، و رأيت رسائل في الرجعة لبعض المتأخرين تشتمل على أحاديث غير ما أوردته ولم أنقلها ايضاً لاشتمالها على امور مستبعدة ينكرها أكثر الناس في بادى الامر ، مع انها لا تخرج عن قدرة الله ، لكن الاقرار بها صعب على الناظر فيها ، وتحتمل الحمل على المبالغة اذا ثبت ما يعارضها ، وفي الاحاديث التي أوردناها بل في بعضها كفاية ان شاء الله تعالى ، و قد قسمناها اقساماً كل قسم منها في باب ، فاذا نظرت الى مجموعها لا يبقى عندك شك ولا ريب وهي نصوص صريحة وأحاديث خاصة ، فهي مقدمة على العمومات و الظواهر على تقدير معارضتها ، فانه يجب تخصيص العام والعمل بالخاص قطعاً ، بل

بازیت تکوین در حدیث

است ندارد ، و اگر میخواهی حدیثهای کتاب عیون الاخبار (راجع بامامت حضرت رضا علیه السلام) را با حدیثهایی که ما در باره رجعت جمع کرده ایم بسنج سپس خود انصاف ده که کدام صریح تر است ، با اینکه ما ادعا نمیکنیم همه احادیث رجعت را ضبط کرده ایم شاید آنچه بدست ما نرسیده ، از آنچه رسیده بیشتر باشد ، چنانکه حدیثهای بسیاری نیز یافتیم و چون مؤلف کتابش غیر معروف یا مجهول الحال بود در اینجا ثبت نکردیم و باز رساله های در رجعت از بعض متأخرین دیدیم که حدیثهای دیگری داشت ولی چون مشتمل بر مطالب فریبی بود - که غالب مردم در اولین وهله منکر میشوند - آنها را نقل نکردیم ، با اینکه همان مطالب هم از قدرت خدا بیرون نیست ولی اقرار با آنها بر مردم مشکل است ، و اگر خبر معارض و مخالفی داشته باشد ممکن است اینها را حمل بر مبالغه کرد ، و بهر حال همین مقداری که اینجا ثبت کرده ایم بلکه فستی از اینها کفایت میکند ، و ما این حدیثها را دسته بندی کرده هر دسته ای را در بابی ذکر میکنیم ، و با مطالعه همه آنها شك و تردیدی باقی نیماند ، و چون صریح و خاص است اگر حدیث عام یا ظاهری با اینها معارض و مخالف شود تقدم با اینها است ، که باید عام را تخصیص زد

ليس هنا تعارض حقيقي كما يأتي بيانه ان شاء الله ، ولا ريب في بلوغ الاحاديث المذكورة حد التواتر المعنوي بدليل ايجابها لليقين ، لكل من خلا قلبه من شبهة أو تقليد ، و بدليل جزم العقل ، وباستحالة تواطؤ جميع رواياتها على الكذب ، وبدليل الاستقرار ، و تتبع للاخبار التي يذكرون انها متواترة معني كخبار كرم حاتم مثلا ، فانما نجزم بأن احاديث الرجعة أكثر منها بكثير بل من أخبار النصوص على كل واحد من الائمة عليهم السلام كما ذكرنا ، ومن المعلوم من حال السلف عند التتبع انهم كانوا يعتمدون في النص على تعيين الامام على خير واحد محفوف بقرائن قطعية توجب العلم من حال ناقله و غير ذلك او على أخبار يسيرة فان حصول اليقين غير منحصر في طريق التواتر .

ومما يدل على ذلك قصة زرارة و ارساله ولده ليأتيه بخبر النص على الكاظم عليه السلام ، أو بخبر دعواه الامامة و اظهاره للمعجز و اى نسبة لذلك الى احاديث الرجعة الرابع اجماع جميع الشيعة الامامية و اطباق الطائفة الاثني عشرية على

و بخاص عمل كرد ، بلکه در حقیقت ، این تعارض نیست چنانکه خواهد آمد ، و بدون تردید بعد تواتر معنوی میرسد ؛ بدلیل اینکه هر کس در دل شبهه و تقلیدی نداشته باشد با مطالعه آنها یقین میکند ، و عقل محال میداند که تمام این راویان توطئه بر دروغ کرده باشند ، چنانکه سایر اخباری که دعوی تواتر آنها را دارند - از قبیل سخاوت حاتم - عددش بیش از اینها نیست ، بلکه یقیناً احادیث رجعت براتبی از آنها و نیز از احادیث امامت هر يك از ائمه بیشتر است ، و بشهادت تتبع و تفحص ، پیشینیان در باره تعیین امام بیک خبری که نشانه های قطعی یقین آور - از قبیل اعتماد بر اوی و غیره - همراهش باشد یا بچند خبر اکتفا میکردند ، زیرا راه پیدایش یقین منحصر بتواتر نیست ، از جمله شواهد این مطلب قضیه زراره است که (برای تعیین امام هفتمین) پسرش را فرستاد خبر آورد که حضرت صادق امام کاظم علیه السلام را تعیین کرده یانه ؟ یا خود آنجناب دعوی امامت قرین با معجزه دارد یانه ؟ با اینکه حدیثهای رجعت با این موضوع هیچ قابل قیاس نیست .

چهارم اجماع و اتفاق همه شیعیان دوازده امامی بر صحت رجعت ، که از علای قدیم

اعتقاد صحة الرجعة ، فلا يظهر منهم مخالف يعتد به من العلماء السابقين و لا اللاحقين ، وقد علم دخول المعصوم في هذا الاجماع بورود الاحاديث المتواترة عن النبي و الائمة عليهم السلام الدالة على اعتقادهم بصحة الرجعة ، حتى انه قد ورد ذلك عن صاحب الزمان محمد بن الحسن المهدي عليه السلام في التوقيعات الواردة عنه وغيرها مع قلة ماورد عنه في مثل ذلك بالنسبة الى ما ورد عن آباءه عليهم السلام ، و ممن صرح بثبوت الاجماع هنا ونقله : الشيخ الجليل أمين الدين أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي في كتاب مجمع البيان لعلوم القرآن في تفسير قوله تعالى **وَيَوْمَ نُبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ** استدلل بهذه الآية على صحة الرجعة من ذهب الى ذلك من الامامية بان دخول «من» في الكلام يفيد التبويض فدل على ان المشار اليه في الآية يوم يحشر فيه قوم دون قوم ، وليس ذلك صفة القيمة الذي يقول الله فيه **وَحَشْرًا لَهُمْ فَلَمَّا نَسُوا مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ** [وقد تظاهرت الاخبار] عن ائمة الهدى من آل محمد عليهم السلام ، ان الله سيعيد عند قيام المهدي عليه السلام قوماً ممن تقدم موتهم من أوليائه و شيعته ليفوزوا بثواب

و جدید شخص قابل اعتنای مخالفت نکرده ، و از اینجا که حدیثهای متواتر از پیغمبر و ائمه علیهم السلام که دلیل بر اعتقاد آنها بصحت رجعت است وارد شده ، معلوم است که معصوم هم در این اجماع شریک است ، تا آنجا که در حدیثهای امام زمان علیه السلام در ضمن نامه‌ها و غیره هم وارد شده ، با اینکه احادیث آنجناب در این موضوع نسبت بیدران بزرگوارش اندک است ، و از جمله کسانی که بثبوت اجماع در این مسأله تصریح میکنند مرحوم امین الدین طبرسی است که در مجمع البیان در تفسیر این آیه : « روزی که از هر جمعیتی ، دسته‌ای از آنها را که آیات ما تکذیب کنند برانگیزیم سورة نمل آیه ۸۳ » میفرماید : امامیه‌ای که قائل بر رجعت‌اند باین آیه استدلال کنند زیرا میفرماید « از هر جمعیتی دسته‌ای محشور کنیم » و این حشر خصوصی است ، نه آن حشر عمومی که درباره آن میفرماید : « همه را محشور کنیم و احدی را فرو نگذاریم سورة کهف آیه ۴۸ » و در روایات زیادی از ائمة هدی علیهم السلام نقل است که خداوند هنگام قیام مهدی آل معصود علیه السلام جمعی از دوستان و شیعیان وی را که مرده‌اند زنده کند ، تا بثواب یاری او نائل و بظهور

نصرته و معوتته ، و بپتہجوا بظہور دولته ، و یعیید ایضاً قوماً من اعدائہ لینتقم منہم وینالوا ما یتستحقونہ من العقاب فی الدنیا ، من القتل علی ایدی شیعته ، او الذل و الخزی بما یرون من علو کلمتہ ، و لایشک عاقل ان ہذا مقدور اللہ تعالیٰ غیر مستحیل فی نفسہ ، و قد فعل اللہ ذلک فی الامم الخالیة و نطق القرآن بذلک فی عدہ مواضع مثل قصہ عزیر و غیرہ علی ما فسرناہ فی موضعیہ ، و صحیح عن النبی ﷺ انہ قال سیکون فی امتی کل ما کان فی الامم السابقہ حنوا النمل بالنمل ، و القذۃ بالقذۃ حتی لو ان احدہم دخل فی حجر ضب لدخلتموہ الی ان جماعۃ من الامامیہ تأولوا ماورد من الاخبار فی الرجعة علی رجوع الدولۃ و الامر والنہی ، دون رجوع الاشخاص و احیاء الاموات ، و اولوا الاحادیث الواردة فی ذلک ، لما ظنوا ان الرجعة تنا فی التکلیف ، و لیس كذلك لانہ لیس فیہا ما یلجی الی فعل الواجب و الامتناع من القبیح ، و التکلیف یصح معها کما یصح مع ظہور المعجزات الباہرۃ و الایات

دولتش شادمان شوند و نیز جمعی از دشمنانش را بدنیال بر گردانند تا از آنان انتقام گیرد و بکیفر دنیائی خود برسند ، بدست شعیانیان کشته شوند ، و از دین سطرۃ آنجناب خفت و خواری چشند و هیچ عاقل شک نکند کہ این امر تحت قدرت خداوند است معال و مستحیل نیست ، و بصریح چند جای قرآن در امتهای سابق ہم واقع شدہ ، مانند قصہ عزیر و غیرہ چنانکہ تفسیر ہر یک در محل خود گذشت ، و بسند صحیح از پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ نقل شدہ کہ فرمود : ہر چہ در امتهای گذشتہ رخ دادہ بدون کم و زیاد در امت من ہم واقع شود ، حتی اگر یکی از آنها در خانہ سوساری رفتہ باشد شما ہم میروید .

اما عدہ ای از امامیہ اخبار رجعت را تاویل کرده اند کہ مراد : رجوع دولت و فرمان بدست آنها است نہ اینکه اشخاصی بر گردند و مردم ہا زندہ شوند ، سبب این تاویل ہم آن است کہ گمان میکنند رجعت با تکلیف سازگار نیست (چون اگر چنین کاری بشود مردم مجبور پذیرفتن دین و عمل با احکام میگردند) در صورتی کہ این اشتباہ است ، زیرا رجعت کسی را بانجام واجب ، و ترک حرام و ادا نسیکند و همان طوری کہ با دیدن معجزات

القاهرة ، كفلق البحر ، وقلب العصا ثعباناً وما أشبه ذلك ، ولان الرجعة لم تثبت بظواهر الاخبار المنقولة فيتطرق اليها التأويل عليها ، و انما المعول في ذلك على اجماع الشيعة الامامية وان كانت الاخبار تؤيده وتعضده «انتهى» .

ولا يخفى ان قوله في أوّل الكلام «من الامامية» ينبغى ان لا تكون فيه من تبعيضية ، بل هي بيانية ، بدلالة التصريح في آخر الكلام بالاجماع من جميع الشيعة الامامية ، والالزم تناقض الكلام ولم يعتبر من تأويل الاخبار ، اما لكونهم معلومى النسب فلا يقدر خلافهم في الاجماع ، او كونهم شذاً لا يعتبر قولهم اصلاً لم للعلم بدخول المعصوم في أقوال الباقيين ، او لكونهم من أهل التأويل الذين أوّلوا أكثر الشريعة ، او علماً منه بانهم أظهروا ذلك مراعاة للتقية ، اولانهم تأوّلوا بعض الاخبار ؛ ولم يصرحوا بالانكار ونفى الرجعة ، لان أكثرها لاسبيل الى تأويله بوجه ، وقد أشار الى ذلك بقوله ان الرجعة لم تثبت بظواهر الاخبار ، فيتطرق

روشن و نشانه های قطعی - از قبیل : شکافتن دریاها و اژدها شدن عصا و امثال آنها - مردم مجبور بایمان نشدند ، با رجعت هم اختیار از کسی گرفته نمیشود ، علاوه رجعت با ظواهر اخبار اثبات نشده که قابل تأویل باشد ، دلیلش اجماع شیعیان امامی است ، گرچه اخبار هم آنرا تأیید میکند ، کلام طبرسی تمام شد و اینکه اول کلامش میفرماید : «من الامامية» کلمه «من» برای تبعیض نیست برای تبیین است (یعنی مرادش این نیست که بعضی بر رجعت معتقدند) بدلیل اینکه در آخر کلام تصریح باجماع همه امامیه میکند و اگر «من» برای تبعیض باشد تناقض لازم آید ، و با اینکه عده ای احادیث رجعت را تأویل کرده اند ایشان بگفتار آنان اعتنا نکرده دعوی اجماع میکنند برای یکی از چند جهت است (۱) نسبت اینها معلوم است و (مطابق مبنای عده ای از علما) مخالفت اشخاص معلوم الحال باجماع ضرر نمیزند (۲) چون عددشان بسیار کم است بقولشان اعتباری نیست (۳) میدانیم که قول امام علیه السلام (که حیات اجماع بسته باوست) موافق دیگران است (۴) این دسته اندک کسانی اند که بیشتر مبانی دین را تأویل برده اند (۵) اینها بملاحظه تقیه این تأویلها را کرده اند (۶) قسمتی از اخبار را تأویل کرده اند و صریحاً منکر رجعت نیستند ، چون بیشتر احادیث مسأله بهیچ وجه قابل تأویل نیست چنانکه در ذیل کلام باین مطلب اشاره کرده فرمود : «رجعت با ظواهر اخبار

لها التأويل (ويمكن سبق تحقيق الاجماع على من اختار التأويل او انعقاده بعده منه ربه) ثم ان العلم بدخول المعصوم بالاحاديث الصريحة يوجب حجية الاجماع و نقل مثل الطبرسي حجة في مثل هذا ، و سيأتي نقله ان العترة الطاهرة أجمعت عليه فكيف اذا انضم اليه غيره .

وقال ايضاً في مجمع البيان في تفسير قوله تعالى : «وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكن لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم أمناً يعبدونني لا يشركون بي شيئاً» روى العياشي عن علي بن الحسين عليه السلام انه قال : هم والله أهل البيت يفعل الله ذلك بهم علي يدي رجل منا وهو مهدي هذه الامة . وروى ذلك عن أبي جعفر وأبي عبدالله عليهما السلام .

ثابت نشده ، که قابل تأویل باشد» (٧) پیش از زمان این دسته اجماع محقق بوده یا بعد از آنها منعقد شده . بهر حال اجماع بنقل طبرسی که سخنش در اینگونه امور حجت است ثابت میشود ، و بلاحظة اخبار صریح ، موافقت معصوم علیه السلام هم (که مدرك اجماع است) بدست میآید پس این اجماع طبرسی حجت است ، علاوه بعد از این کلامی از طبرسی که خود اهل بیت علیهم السلام هم بر صحت رجعت اتفاق دارند ، تاچه رسد که اتفاق دیگران هم ضمیمه شود (این قسمت کلام مرحوم مؤلف پس از نقل کلام طبرسی ببط کامل بمسائل اصول فقه دارد و توضیح آن بنحوی که قابل فهم عموم باشد از وضع ترجمه خارج است) و نیز در مجمع البیان در تفسیر این آیه : «خداوند بکسانی از شما که ایمان آورده عملهای صالح کردند وعده داده که در زمین جانشینان کند ، چنانکه پیشینیان را جانشین کرد ، و دینشان را که برای آنها پسندیده استقرار دهد ، و ترسانان را بایمنی تبدیل کند تا مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نکنند سوره نور آیه ٥٥» میفرماید : عیاشی از حضرت سجاد علیه السلام نقل میکند که فرمود : بخدا ؛ مراد اهل بیت اند که خدا بدست یکی از ما که مهدي این امت است این وعده را عملی کند ، و این مضمون از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام نیز روایت شده .

قال الطبرسي : فعلى هذا يكون المراد بالذين آمنوا وعملوا الصالحات النبي وأهل بيته وتضمنت الآية البشارة لهم بالاستخلاف والتمكين في البلاد ، وارتفاع الخوف عنهم عند قيام المهدي ويكون [المراد بقوله] : « كما استخلف الذين من قبلهم » ان جعل الصالح للخلافة خليفة مثل آدم وداود و سليمان عليهم السلام و مما يدل على ذلك قوله تعالى : « انى جاعل فى الارض خليفة » و « يا داود انا جعلناك خليفة فى الارض » وغير ذلك قال الطبرسي وعلى هذا اجماع العترة الطاهرة و اجماعهم حجة لقوله **ع** : انى تارك فىكم الثقيلين ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا كتاب الله و عترتى أهل بيتى ، و ايضا فان التمكين فى الارض على الاطلاق لم يتفق فيما مضى ، فهو مرتقب لان الله لا يخلف وعده « انتهى » وهذا أوضح تصريحاً فى نقل الاجماع على رجعة النبي و الائمة عليهم السلام ، و يظهر ذلك من ملاحظه ضمائر الجمع فى الآية و فى كلام

سپس طبرسی فرماید : بنا بر این مراد از آنان که ایمان آورده عملهای صالح کردند پیغمبر و اهلیت اویند ، و آیه بآنان بشارت میدهد که پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام در شهرها جانشینان کند و ترس از آنها بردارد ، و مراد از اینکه فرماید « چنانکه پیشینیان آنها را جانشین کرد » این است که اشخاص صلاحیتدار - مانند حضرت آدم ، داود ، و سلیمان علیهم السلام - را خلافت داد بدلیل آیات دیگر از قبیل اینکه راجع بحضرت آدم فرماید : « من در زمین جانشین قرار خواهم داد سوره بقره آیه ۳۰ » و راجع بحضرت داود فرماید : « داود ما ترا در زمین جانشین کردیم سوره ص ۲۶ » و آیات دیگر ، اجماع عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز بر همین است و اجماع آنان حجت است ، بدلیل اینکه آنجناب فرمود : من میان شما دو چیز نفیس باقی میگذارم که اگر بآنها چنگ زنید هرگز گمراه نشوید : کتاب خدا و عترتم یعنی اهلیتیم ، و شاهد دیگر (بر اینکه مراد از آیه سابق ظهور حضرت مهدی است) اینکه استقرار بدون مزاحم در روی زمین (که آیه وعده میدهد) تا کنون اتفاق نیفتاده پس باید در آینده منتظرش بود زیرا خداوند خلف وعده نمیکند کلام طبرسی پایان یافت .

اینجا اجماع بر رجعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را صریح تر بیان کرده ، و مطلب با توجه بضمیرهای جمع در آیه و کلام طبرسی ، و بلفظ : « استخلاف

الطبرسی ، ومن لفظ الاستخلاف والتمکین وزوال الخوف والعبادة ، وما هو معلوم من وجوب الحمل علی التقية ، ولو حملناه علی مجرد خروج المهدي ع لزم حمل الجميع علی المجاز والتأویل البعيد من غیر ضرور وقرینة ولما صدقت المشابهة بین الاستخلافین و کیف يشبه ملك الميت الذي ملك واحد من أولاد اولاده بملك سليمان ؛ علی انه لو كان مراده تمکین أهل البيت مجازاً بمعنی خروج المهدي من غیر رجعتهم لما كان لتخصیص الاجماع بالعترة وجه ، لان ذلك اجماع من جميع الامة وهو ظاهر ، والاحاديث الصريحة الآتية لاتبقى معاشك .

وقد قال الشيخ الجليل رئیس المحدثین عمدة الاخبارین أبو جعفر ابن بابويه فی کتاب الاعتقادات : «باب الاعتقاد فی الرجعة» ، قال الشيخ أبو جعفر : اعتقادنا

تمکین ؛ زوال خوف ، وعبادت ، معلوم میشود زیرا نتیجه میدهد که : دو زمین جانشین و مستقر شوند ، ترس ویسی نداشته باشند و عبادت خدا کنند و نیز معلوم است که روایات مخالف باید بر تقیه حمل شود و اگر این مطالب را بر مجرد خروج حضرت مهدي (بدون رجعت) تطبیق کنیم حمل بر مجاز و تأویل بعید بدون ضرورت و شاهد لازم آید ، و شباهت بین دو جانشین (یعنی جانشینی پیشینیان و جانشینی پیغمبر و ائمه) راست نیاید چون آیه وعده میدهد که پیغمبر و ائمه را - که پیشوای مؤمنان اند - دو زمین جانشین کنند چنانکه اسلافشان را جانشین کرد و لابد باید بین این دو امر شباهت باشد و اگر در این امت تنها امام زمان ظاهر شود بین این دو جانشینی شباهتی نباشد (چگونه سلطنت کسی که از دنیا رفته (یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله) و یکی از نواده هایش سلطنت میکند بسلطنت سلیمان میماند ، و اگر مراد طبرسی که دعوی اجماع میکند : تمکین و استقرار اهلیت باشد (نه پیغمبر ص) و مقصود تنها خروج حضرت مهدي باشد نه رجعت دیگران پس چرا میگوید : عترت پیغمبر (ص) بر آن اجماع دارند ، خروج حضرت مهدي که مورد اجماع همه امت است ، علاوه با ملاحظه حدیثهای صریحی که بعداً ذکر میشود جای شک نمیماند .

شیخ صدوق (ره) در کتاب اعتقادات فرماید : باب اعتقاد دو رجعت ، اعتقاد ما یعنی

يعنى معشر الامامية - فى الرجعة انها حق وقد قال الله تعالى « الم تر الى الذين نخرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احياهم » و هؤلاء كانوا سبعين ألف بيت ، فماتوا جميعاً و ذكر قصتهم الى أن قال : ثم احياهم وبعثهم ورجعوا الى الدنيا ، ثم ماتوا بأجلهم وقد قال الله تعالى : « او كالذى مر على قرية وهى خاوية على عروشها قال انى يحيى هذه الله بعد موتها فأماته الله مائة عام ثم بعثه » فهذا مات مائة عام ثم رجع الى الدنيا وبقى فيها ثم مات بأجله و هو عزيز وروى انه ارميا عليه السلام .

وقال تعالى فى قصة السبعين المختارين من قوم موسى فماتوا : « ثم بعثناكم من بعد موتكم لعلكم تشكرون » وقد قال الله تعالى لعيسى عليه السلام : « واذ تخرج الموتى باذنى » فجميع الموتى الذين احياهم الله لعيسى عليه السلام رجعوا الى الدنيا و

اماميه - در باره رجعت اين است كه آن برحق است ، خداوند فرمايد : «مگر قصه آنها كه هزارها بودند و از ترس مرگ از ديار خود بيرون رفتند ندانستى ، كه خدا با آنها فرمود : بپريد ، آنگاه زنده شان كرد ، سوره بقره آيه ۲۴۳ » اينها هفتاد هزار خانوار بودند همه مردند - سپس قصه آنان را شرح ميدهد تا آنجا كه مى فرمايد : - آنگاه زنده شان كرد و بدنيا برگشتند ، و بعد بمرگ طبيعى مردند .

و نیز خدا فرمايد : « يامثل آن كه بدهكده اى گذشت كه همه سقفهايش روى هم ريخته بود ، گفت : چگونه خدا اهل اينجا را پس از مرگ زنده ميكند ؟ ! خدا وى را يك صدسال ميراند ، سپس زنده اش كرد ، سوره بقره آيه ۲۵۹ » پس اين شخص كه عزيز و بروايتى از ميا عليه السلام بود يكصدسال مرده بود ، سپس بدنيا برگشت و مدتى ماند و بمرگ خود مرد .

و نیز خداوند در قصه آن هفتاد نفر انتخابى قوم موسى مي فرمايد : « سپس بعد از مرگ شمارا زنده كرديم شايد شكر كنيد ، بقره ، ۵۵ » و نیز بعضرت عيسى مي فرمايد : « آن دم كه باذن من مردگان زنده ميكردى ، مائده ، ۱۱۰ » همه مردگاني كه حضرت مسيح زنده

بفوا فیها ، ثم ماتوا بأجالهم و أصحاب الکهف لبثوا فی کهفهم ثلاثاً سنین و ازدادوا تسعاً ثم بعثهم الله فرجعوا الی الدنیا ، وقصتهم معروفة .

فان قال قائل : «وتحسبهم أيقاظاً وهم رقود» ؟ .

فیلله انهم كانوا موتی وقد قال الله « من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون » وان كانوا قالوا ذلك فانهم كانوا موتی ومثل هذا کثیر .

فقد صحّ ان الرجعة كانت فی الامم السالفة ، و قد قال النبی ﷺ : « یكون فی هذه الامة کل ما کان فی الامم السالفة حذوا النعل بالنعل ، و القذة بالقذة » ، فیجب علی هذا الاصل ان یكون فی هذه الامة رجعة ، و قد نقل مخالفونا انه اذا خرج المهدي ﷺ نزل عیسی بن مریم فصلی خلفه ، و نزوله و رجوعه الی الدنیا بعد موته لان الله تعالی قال : « انی متوفیک و زافاتک الی » و قال الله عزوجل : « و یوم

کرد بدنیا برگشته و مدتی مانندند ، سپس بمرگ خود مردند ، و نیز اصحاب کهف میبودند نه سال درغار مانندند ، آنگاه بدنیا برگشتهند ، که قصه شان معروف است ، اگر گویند : (اینها نمرده بودند ، خواب بودند ، زیرا) خدا میفرماید : « گمان میکنی بیدارند در صورتی که خواب اند » جواب گوئیم خداوند درباره مردگان هم میفرماید : « گویند که ما را از خوابگاه خویش برانگیخت ؟ ؛ این همان است که خدای رحمان وعده داد ، و پیامبران راست گفتند ، سوره یس ، آیه ۲۵ پس اینها با اینکه قطعاً مرده بودند قبر را خوابگاه گفتند ، و امثال این تعبیرات فراوان است .

پس رجعت در امتهای سابق بثبوت رسید ، و پیغمبر (ص) هم که فرماید : هر چه در امتهای سابق واقع شده بدون کم و کاست در این امت هم واقع شود ، پس باید رجعت نیز در اینها انجام گیرد ؛ سنیا هم روایت میکنند که : چون حضرت مهدی (ع) ظهور کند ، عیسی بن مریم نازل شود و پشت سرش نماز گذارد ، و باز گشت او بدنیا هم پس از مرگ خواهد بود زیرا خداوند میفرماید : « من ترا برمیگیرم و بسوی خویش بالا میبرم سوره آل عمران آیه ۵۵ » (شاید مرحوم صدوق در مقام نقل کلمات سنیان و استدلال

نحشر من كل امة فوجاً « فالیوم الذی یحشر فیہ الجميع غیر الیوم الذی یحشر فیہ وقال تعالی : « واقسموا بالله جہد ایمانہم لایبعث اللہ من یموت بلی و عداً علیہ حقاً » وذلك فی الرجعة لانه عقبہ بقولہ : « لیبین لہم الذی اختلفوا فیہ » و التبین انما یکون فی الدنیا لا فی القیمة ، و سأجرد کتاباً فی الرجعة اذ کر فیہ کیفیتیہا ، والادلة علی صحۃ کونها ان شاء اللہ تعالی ، و القول بالتناسخ باطل ؛ و من قال بالتناسخ فهو کافر ، لان التناسخ ابطال الجنة و النار « انتهى کلام ابن بابویہ » .

وقد صرح فی أول الكتاب بان ما فیہ اعتقاد الامامیة ، و ذکرہ فی أول باب وأحال الباقي علیہ ، وهذا يدل علی الاجماع من جميع الشیعة .
و مما يدل علی ثبوت الاجماع اتفاقہم علی روایة أحادیث الرجعة حتی انه

بمنہای آنہا چنین فرمودہ ؛ و گر نہ جای شک نیست کہ حضرت عیسی زنده است و از روایات و آیات قرآن ہم استفادہ میشود کہ زنده با سمان عروج کرد ، آیه مذکورہم معنایش همین است کہ در ترجمہ ذکر شد و ابدأ دلالت بر مرگ وی ندارد و تحقیق مطلب در جای خود شدہ).

و نیز خداوند فرماید : « روزی کہ از ہر گروہی دستہای دامحشور کنیم سورہ نمل ؛ آیہ ۸۳ » و البتہ روزی کہ ہمہ زنده شوند غیر از روزی است کہ دستہای زنده شوند ، و نیز فرماید : « بخدا قسم خوردند قسمہای مؤ کد کہ ہر کہ ببرد خدا زنده اش نیکنند ، چرا وعدہای است کہ براوثابت است ، سورہ نحل ، آیہ ۳۸ » این آیہ مربوط بر رجعت است چون پشت سرش میفرماید : « تا آنچه در آن اختلاف کردند بر ایشان بیان کند » و بیان در دنیا است نہ در قیامت ، و بزودی کتابی در خصوص رجعت بنویسم کہ چگونگی و دلیلہای صحت آنرا تفصیل دہم ، و عقیدۂ تناسخ (کہ روح بشر بعد از مرگ در قالب یکی دیگر از موجودات این عالم میرود) باطل و معتقدش کافر است ، زیرا تناسخ بہشت و دوزخ را باطل میکند . پایان کلام صدوق رہ . در اول کتاب نامبردہم تصریح میکند کہ آنچه در آن می نویسد اعتقاد ہمہ امامیہ است پس مطلبی کہ میفرماید مورد اتفاق ہمہ شیعیان است .
و از جملہ ادلہ ثبوت اجماع این است کہ ہمہ شیعہ متفقاً حدیثہای رجعت را نقل میکنند

لا یکاد یعلو منها کتاب من کتب الشیعة ، ولاتراهم یضعفون حدیثاً واحداً منها ، ولا یتعرضون لتأویل شیء منها ، فعلم انهم یمتقدون مضمونها لانهم یضعفون کل حدیث ینخالف اعتقادهم ، أو یصرحون بتأویله و صرفه عن ظاهره ، و هذا معلوم بالتبع لکتبهم .

وقد استدلل الشیخ فی التبیان علی ما نقل عنه علی صحة اعتقاد الرجعة وقد ألفت بعض المتأخرین وهو الحسن بن سلیمان بن خالد القمی رسالة فی ذلك وقال فیها ما هذا لفظه : الرجعة مما أجمع علیه علما وناهل جمیع الامامیة وقد نقل الاجماع منهم علی هذه المسئلة الشیخ المفید والسید المرتضی و غیرهما « انتهى » وقال صاحب کتاب صراط المستقیم کلاماً طویلاً فی الرجعة ظاهره نقل الاجماع ایضاً ، ویأتی فی محله انشاء الله ، وعادته أن یبالغ فی ذکر الخلاف ، ولم ینقل هنا خلافاً اصلاً ؛ ویأتی ما یؤید ثبوت الاجماع هنا ایضاً ان شاء الله تعالی . ومما یدل علی ذلك ایضاً كثرة النصوص الصریحة الموجودة فی الکتب الاربعة

بطوری که هیچیک از کتبشان از آنها خالی نیست ، نه هیچکدام را ضعیف می شمارند ، نه تأویل میکنند ، پس معلوم میشود بعضیون آنها معتقدند ، چون هر حدیثی مخالف عقیده شان باشد یا ضعیف می شمارند یا صریحاً تأویلش کرده ، در ظاهرش تصرف میکنند چنانکه بگردش در کتابهایشان معلوم میشود .

از شیخ طوسی نقل است که در کتاب تبیان استدلالهای برای اثبات رجعت میکند و یکی از علمای اخیر یعنی حسن بن سلیمان بن خالد قمی در این باره کتاب مستقلی نوشته ، در آنجا چنین میگوید : مسأله رجعت از چیزهایی است که علمای ما بلکه همه امامیه بر آن متفق اند ، چنانکه شیخ مفید سید مرتضی و دیگران هم دعوی اجماع میکنند .

صاحب کتاب صراط المستقیم در رجعت بعضی طولانی دارد که در جای خود بیاید ، و از کلماتش ادعای اجماع استفاده میشود ، و با اینکه عادتش مبالغه در ذکر خلاف است اینجا اصلاً اختلافی نقل نمیکنند ، و مادر جانی که مطالب او را نقل میکنیم شاهد ثبوت اجماع را بیان خواهیم کرد .

و باز از جمله نشانه های اجماع : بسیاری حدیثهای صریحی است که در چهار کتاب و

وغيرها من الكتب المعتمدة المذكورة سابقاً، فان ذلك يدل على وجود هذه الاحاديث بل الاحاديث الكثيرة التي تزيد على هذا القدر في الاصول الاربعمئة التي أجمع الامامية على صحتها، وعرضوها على أهل العصمة (ص)، فأمروا بالعمل بها ووجود حديث واحد في تلك الاصول يدل على ان هذا المعنى مجمع على صحته وثبوت نقله، لدخوله في المجمع عليه.

ومما يدل على الاجماع على صحة النقل ايضاً هنا ان كثرة الجماعة الذين اجتمعت العصاة على تصحيح ما يصح عنهم وأقرّوا لهم بالعلم والفقّه وهم ثمانية عشر بل أكثر، قد رووا أحاديث الرجعة فظهر الاجماع على الثبوت و صحة الروايات.

ومما يدل على الاجماع ايضاً ما أشار اليه الشيخ في الاستبصار من ان كل حديث لامعارض له فهو مجمع عليه وعلى صحة نقله، و معلوم ان أحاديث الرجعة لم ينقلوا لها معارضاً صريحاً على ما يظهر.

سائر كتابهای معتبری که قبلاً اشاره شد ثبت است، که این خود دلیل بر وجود این حدیثها - بلکه حدیثانی بیش از این - در آن چهارصد اصل معروف است که همه امامیه برصحتش متفق اند، و آنها را بعرض ائمه علیهم السلام رسانده اند، و دستور داده اند بآنها عمل کنند، در صورتی که بودن يك حدیث در این اصلاً دلیل است که صحتش اجماعی و نقلش ثابت است چون وقتی همه کتاب مورد اجماع و صحیح باشد البته هر يك از احادیث آن هم چنین خواهد بود.

و باز از نشانه های اجماع برصحت نقل این حدیثها این است که : آن هیچده نفریاً بیشتری که علماء برصحت حدیثی که نسبتش بآنان ثابت شود متفق اند، و بدانش و فقه آنها اقرار دارند، همه حدیثهای رجعت داروایت میکنند، پس معلوم میشود مطلب اجماعی و این حدیثها صحیح است.

و نیز از نشانه های اجماع این است که مرحوم شیخ طبرسی در کتاب استبصار میفرماید هر حدیثی که معارض ندارد، مضمونش ؛ وصحت نقلش اجماعی است. حدیثهای رجعت هم که معارض صریحی ندارد پس صحتش اتفاقی است.

ومما يدل على ذلك كثرة المصنفين الذين رووا أحاديث الرجعة في مصنفات خاصة بها أو شاملة لها؛ وقد عرفت من أسماء الكتب التي نقلنا منها ما يزيد على سبعين كتاباً قدمتها عظماء علماء الامامية، كثقة الاسلام الكليني، ورئيس المحدثين ابن بابويه، ورئيس الطائفة أبي جعفر الطوسي، والسيد المرتضى، والنجاشي، والكشي، والعياشي، وعلي بن ابراهيم، وسليم الهلالي، والشيخ المفيد، والكراجكي، والنعماني، والصفار، وسعد بن عبد الله، وابن قولويه، وعلي بن عبد الحميد، والسيد علي بن طاوس وولده، وعبد بن علي بن ابراهيم، وسعد بن هبة الله الراوندي، وفرات بن ابراهيم واليساري وأبي علي الطبرسي وولده، وأبي منصور الطبرسي، وابراهيم بن محمد الثقفى، ومحمد بن العباس بن مروان، والبرقي، وابن شهر آشوب والحسن بن سليمان، والقطب الراوندي، والعلامة، وعلي بن عبد الكريم، وأحمد بن داود، والحسن بن علي بن أبي حمزة، والشهيد الاول، والشهيد الثاني، والحسين بن حمدان، والحسن بن محمد بن جمهور، والحسن بن محبوب، وجعفر بن محمد بن مالك، وظهير بن عبدالله، وشاذان بن جبرئيل، وأبي علي الطوسي، وميرزا محمد

وباز از نشانه های اجماع این است که عده زیادی از مصنفین احادیث رجعت را در کتاب هائی مختص باین موضوع یاد در ضمن مطالب دیگر نقل میکنند که نام بیش از هفتاد کتاب آنها سابقاً ذکر شد؛ و اینها را بزرگان علمای شیعه مانند: ثقة الاسلام کلینی، ابن بابویه - رئیس اهل حدیث - شیخ طوسی - رئیس طائفة امامیه - سید مرتضی، نجاشی، کشی، عیاشی، علی بن ابراهیم؛ سلیم بن قیس، شیخ مفید، کراجکی، نعمانی؛ صفار؛ سعد بن عبدالله، ابن قولویه، علی بن عبد الحمید، ابن طاوس، پسرش، محمد بن علی بن ابراهیم، سعد بن هبة الله راوندي، فرات بن ابراهیم، یساری، ابو علی طبرسی، پسرش؛ ابو منصور طبرسی؛ ابراهیم بن محمد تقی، محمد بن عباس بن مروان، برقی؛ ابن شهر آشوب، حسن بن سلیمان، قطب راوندي؛ علامه، علی بن عبد الکرم، احمد بن داود، حسن بن علی بن ابی حمزة، شهید اول؛ شهید ثانی، حسین بن حمدان، حسن بن محمد بن جمهور؛ حسن بن محبوب جعفر بن محمد بن مالک، ظهیر بن عبدالله، شاذان بن جبرئیل، ابو علی طوسی، میرزا محمد

الاسترا بادی ، و محمد بن علی الخراز القمی ، و علی بن عیسی الاربلی ، و عبد الله بن جعفر الحمیری ، و الحافظ رجب البرسی ، و علی بن یونس العاملی ، و الحسن بن محمد الدیلمی ، و السید الرضی و غیرهم فقد صرحوا بصحة الرجعة و نقلوا أحاديثها كما ستعرفه ان شاء الله تعالى ، و قد نقل جماعة منهم الاجماع على ذلك ولم يظهر مخالف و تقدم بعض عباراتهم .

و قد قال الشيخ المفيد في أجوبة المسائل العكبرية حين سئل عن قوله تعالى «انا لنتصر رسلتنا و الذين آمنوا في الحياة الدنيا و يوم يقوم الاشهاد» فأجاب بوجوه فقال و قد قالت الامامية ان الله تعالى ينجز الوعد بالنصر للاوليا قبل الاخرة عند قيام القائم و الكربة التي و عدها المؤمنون في العاقبة .

و روى المفيد في كتاب الفصول عن الحارث بن عبدالله انه قال : كنت جالسا في مجلس المنصور و هو بالجسر الاكبر و سوار القاضي عنده ، و السید الحمیری ينشده :

ترجمه کتب و رسائل سیدی

استرا بادی ، محمد بن علی خراز قمی ، اربلی ، حمیری ، حافظ رجب برسی ؛ علی بن یونس عاملی ، دیلمی ، سید رضی ، و دیگران مینویسند و همه بصحت رجعت تصریح دارند و - چنانکه خواهد آمد - حدیثهای رجعت را نقل میکنند بعضی هم نقل اجماع میکنند ، مخالفی نیز پیدا نشده و قسمتی از عبارات آنها قبلا گذشت .

شیخ مفید در جواب مسئله هائی - که از دهکده کنار دجله بنام عکبر ابر سیده بودند درباره سؤالی راجع باین آیه : «ما یمبران خود . و کسانی را که ایمان آورده اند در این زندگی دنیا و روزی که گواهان بر خیزند یاری میکنیم سوره مؤمن . آیه ۵۱» چند جواب میدهد از جمله میفرماید : امامیها معتقدند که خداوند تعالی بانصرت دوستان خود . پیش از آخرت هنگام قیام حضرت قائم ، و در آن رجعتی که راجع باخر کار بسؤمین وعده داده ، بوعده خویش وفا میکند .

و نیز مرحوم مفید در کتاب فصول از حارث بن عبدالله نقل میکند گفت : در کنار جسر بزرگ در مجلس منصور نشسته بودم ، «سوار» قاضی هم آنجا بود ؛ سید حمیری این اشعار را خواند : «ترجمه اشعار» :

ان الاله الذی لاشیء الایشهد
 اناکم الله ملکا لا زوال له
 و صاحب الهند ماخوذ بر مته
 و صاحب التترک محبوس علی هون
 حتی أتى علی القصيدة والمنصور مسرور ، فقال سوار : ان هذا يعطيك
 بلسانه ماليس في قلبه ، الى أن قال : وانه ليقول بالرجعة ويتناول الشيخين بالسب
 والوقیعة ، فقال السيد : اما قوله : انی اقول بالرجعة فانی اقول بذلك علی ما قال الله
 تعالی : «و یوم نحشر من کلامه فوجاً ممن یکذب بآیاتنا فهم یوزعون» و قال فی
 موضع آخر : «وحشرناهم فلم نغادر منهم احداً» فعلمنا ان هاهنا حشرین أحدهما عام
 والآخر خاص و قال سبحانه : «ربنا أمتنا الاثنین و أحيیتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا»
 و قال تعالی : «فأما لله مائة عام ثم بعثه» و قال تعالی : «الم ترالی الذین خرجوا
 من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم» فهذا کتاب الله و قد

آن خدای که هر چیز را میندیشد اسطنت دنیا و دین عطا کرد
 سلطنتی که زوال ندارد ! پادشاه چین را بسوتیان میکشند

سلطان هند در قبضه شما است رئیس ترکان بخواری در زندانتان بسر میرد

قصیده را با آخر رساند و منصور با مسرت گوش میداد «سوار» گفت : این مرد چا پلوسی
 میکند ، زبان و دلش در مدح شما موافق نیست بر جهت معتقد است عمرو ابوبکر
 را دشنام میدهد ، و بیدی یاد میکند ، سید جواب داد : اما رجعت آری من بآن عقیده مندم
 و از قرآن و سنت دلیل دارم : خدا میفرماید : «روزی که از هر جمعی دسته ای از آنها را
 که آیات ما را دروغ بنهاند محشور کنیم ، و باز داشت شوند ، سوره نمل ؛ آیه ۸۳» و جای
 دیگر فرماید : «آنان را محشور کنیم و احدی را وانگنداریم ، کهف ، ۴۷» پس معلوم میشود
 دو حشر در کاد است یکی عمومی دیگری خصوصی و نیز فرماید «پروردگارا ملا دو بار میرانندی
 و دو بار زنده کردی آنگاه بگناهان خویش اقرار کردیم ، غافر : ۱۱» و نیز فرماید : «آن
 گاه وی را صد سال میراند ، سپس زنده اش کرد بقره ۲۵۹» و باز میفرماید : «مگر قصه
 آنها ندانستی که هزارها بودند و از بیم مرگ از دیار خود بیرون شدند ، آنگاه خداوند
 فرمود : «بیرید سپس زنده شان کرد» بقره ۲۴۳» این از قرآن ، و اما سنت : پیغمبر (ص) فرماید :

قال رسول الله ﷺ : يحشر المتكبرون في صورة الذر يوم القيمة .

وقال ﷺ : لم يجز في بني اسرائيل شيء الا ويكون في امتي مثله حتى الخسف والمسح والقذف .

وقال حذيفة : ما أبعد أن يمسح الله كثيراً من هذه الامة قرده وخنزير؛ فالرجعة التي أذهب اليها ما نطق به القرآن وجاءت به السنة ، و اني لا اعتقد ان الله يرد هذا يعني سواراً الى الدنيا كلباً أو قردهاً أو خنزيراً أو ذرة ، فانه والله متكبر متجبر كافر ، فضحك المنصور وانشأ السيد يقول :

جائت سواراً بشاماله عند الامام الحاكم العادل

الى آخر الايات .

وقال المفيد ايضاً في الكتاب المذكور سأل بعض المعتزلة شيخاً من أصحاب الامامية وانا حاضر في مجلس فيهم جماعة كثير من أهل النظر والمتفقه فقال :

اذا كان من قولك ان الله يرد الاموات الى دار الدنيا قبل الآخرة عند القائم ليشفي

بازگشتت کوی پیغمبر سوی

روز قیامت متکبران بصورت مودچه محشور شوند .

ونیز فرماید : هیچ چیز در بنی اسرائیل واقع نشد مگر این که نظیرس در امت من هم واقع شود حتی خسف (بزمین فرود رفتن) و مسخ (بصورت حیوانی تبدیل شدن) و قلف (که ظاهر امراد سنگ بلایهمن است) و حذیفه گوید : من بعید نمیدانم که خدا بسیاری از این امت را بصورت میمون و خوک کند .

پس رجعتی که من معتقدم قرآن و سنت تصدیق میکند ، و من عقیده دارم که خدا این «سوار» را بصورت سگ یا میمون ، یا خوک یا مودچه دنیا بر میگرداند ، زیرا بنده قسم متکبر و سرکش و کافر است ، منصور خندید و سید این اشعار را خواند :

«ترجمه شعر» در حضور امام خاکم عادل برابر سوار طرف چه زانو زد تا آخر اشعار

ونیز شیخ مفید در همان کتاب فرماید : در مجلسی بودم که عدده زیادی از محققین و فقهاء حضور داشتند یکی از معتزلیها (فرقه ای از سنیان) از شیخی امامی مذهب پرسید : بنابر اعتقاد شما که : پیش از قیامت هنگام قیام حضرت قائم (ع) خداوند برای شفای دل مؤمنین

المؤمنین كما زعمتم من الكافرين ، و ينتقم لهم منهم كما فعل من بنی اسرائیل ، حيث يتعلقون بقوله تعالى «ثم رددنا لكم الكرة عليهم» فما الذي يؤمنك أن يتوب يزيدوشمرو ابن ملجم ويرجعوا عن كفرهم ، فيجب عليك ولايتهم والقطع بالثواب لهم ، وهذا خلاف مذهب الشيعة ؟ فقال الشيخ المسئول عنه : القول بالرجعة انما قلته من طريق التوفيق ، وليس للنظر فيه مجال ، وانا لأجيب عن هذا السؤال لانه لانص عندی فيه ، ولايجوز لی ان أتكلف من غير جهة النص الجواب ، فشنع السائل وجماعة من المعتزلة عليه بالمجزو الانقطاع .

قال الشيخ أيدنه الله : فأقول انا ان هذا السؤال جوابين أحدهما : ان العقل لا يمنع من وقوع الايمان ممن ذكره السائل ، لانه يكون انذاك قادراً عليه ومتمكناً منه ، لكن السمع الوارد عن ائمة الهدى بالقطع عليهم بالخلود في النار ، والتدين بلعنهم والبراءة منهم الى آخر الزمان منع من الشك في حالهم ، وأوجب القطع على سوء اختيارهم ، فجزوا في هذا الباب مجرى فرعون وهامان وقارون ، ومجرى من

بالتوفيق والهدى

وانتقام از كفار مردگان رازنده ميکنند چنانکه در بنی اسرائیل زنده کرد ، و باين آيه استشهاد ميکنيد : «سيس برضه آنها دولت بشما داديم ، بنی اسرائیل آيه ۶۶» پس ممکن است يزيدوشمرو ابن ملجم از كفر خویش باز گردند ، در اين صورت تو بايد با آنها طرح دوستی افکنی و مطمئن باشی که خداوند تو ابشان ميدهد باينکه اين خلاف مذهب شيعه است ؟ شيخ گفت : رجعت از مسائل دينی محض است و بدليل عقلی ثابت نشده تا قابل بحث و تحقيق باشد ، و من چون حدیثی در موضوع اين سؤال در دست ندارم ازيش خود نيتوانم پاسخی بدهم ، شخص سائل و جمعی از معتزليان شيخ را که در جواب مانند ملامت کردند . بنظر من اين پرسش دو جواب دارد :

اول اينکه گرچه عقلاً ممکن است نامبردگان ايمان آرند ، چون قدرت بر ايمان پيدا ميکنند ، اما شرعاً ممکن نيست ، زيرا رواياتی از امامه عليهم السلام رسیده که اينها هيچه در آتش اند ، و تا آخر الزمان مردم موظف اند لعنتشان کنند ، و از آنان بيزاری جويند ، بعکم اين روايات بدون شك بايد مطمئن بود که اينها ايمان نيارند ، چنانکه در حال فرعون وهامان وقارون وسائر اشخاصی که خداوند وعده آتش هيشگی با آنها

قطع الله على خلوده في النار ، ودلّ القطع على انهم لا يختارون الايمان ممن قال الله
 « ولو أننا نزلنا اليهم الملائكة و كلمهم الموتى وحشرنا عليهم كل شيء قبلا
 ما كانوا ليؤمنوا الا أن يشاء الله » يريد الا أن يلجئهم الله ، والذين قال الله تعالى
 فيهم: «ولو أسمعهم لتولّوا وهم معرضون» وقال تعالى لابليس « لا ملأن جهنم منك
 وممن تبعك منهم أجمعين » وقال « وان عليك لعنتي الي يوم الدين » وقال « ولوردوا
 لعانها واعدته » وقال : « سيصلى ناراً ذات لهب » فقطع عليه بالنار و امن من انتقاله
 الي ما يوجب له الثواب و اذا كان الامر على ما وصفناه بطل ما يتوهموه « والجواب
 الاخر » ان الله سبحانه اذ ارد الكافرين الي الرجعة لينتقم منهم لم يقبل لهم توبة و
 جروا في ذلك مجرى فرعون لما أدركه الغرق قال : « آمنت انه لا اله الا الذي
 آمنت به بنو اسرائيل وانا من المسلمين » قال سبحانه له « آلآن وقد عصيت قبل و

داده و خبر داده که ایمان نیا آوردند ، نباید شك کرد ، چون در قرآن (نسبت بدهای) می
 فرماید : « اگر ما فرشتگان را بسوی آنها فرستیم ، و مردگان با آنان سخن گویند ، و هر
 چیزی دادست دست بر آنها بفرستیم ایمان نیارند مگر اینکه خدا بخواهد - یعنی مگر
 اینکه خدا مجبورشان کند - انعام : ۱۱۱ » و نیز (درباره عدّه دیگر) میفرماید : « و اگر
 (گوش دل) آنها را شنوای می کرد بحال اعراض پشت میکردند . انفال : ۲۳) و شیطان
 میفرماید : « جهنم را از وجود تو و از همه پیروانت از بنی آدم بر کنم ص ۸۵ » و نیز فرماید
 « لعنت من تادوؤ قیامت بر توبادس : ۲۸ » و فرماید : « اگر هم (بدنیا) برگردند بساز
 بکارهای حرام میگردانند انعام : ۲۸ » و (راجع بابولهب) فرماید : « بزودی در آتش شعله
 وری داخل شود لهب : ۳ » وی را جزماً از اهل آتش شمرده و اطمینان داده که بر امخیر باز
 نیگردد ، بنابراین پندار معترض باطل میشود .

جواب دوم اینکه خدا توبه کفاری را که برای انتقام در رجعت باز میگرداند قبول
 نفرماید چنانکه توبه فرعون در حال غرق پذیرفت که « گفت ایمان آوردم که جز خدائی
 که بنی اسرائیل بوی ایمان آورده اند خدائی نیست و من از مسلمینم - خداوند فرمود : -
 اینک : » با اینکه پیش از این نافرمانی کردی و جزء مفسده جوین بودی ؟ سوره یونس

كنت من المفسدين ، فرد الله عليه ايمانه ولم ينفعه في تلك الحال ندمه و اقلاعه و كاهل الاخرة الذين لا يقبل الله لهم توبة ولا ينفعهم ندم لانهم كالملاحين الى ذلك الفعل ولان الحكم تمنع من قبول التوبة ابدأ و توجب اختصاصها ببعض الاوقات و هذا هو الجواب الصحيح على مذهب الامامية وقد جاءت به آثار متظافرة عن آل محمد فيروى عنهم في قوله تعالى : « يوم يأتي بعض آيات ربك لا ينفع نفساً ايمانها لم تكن آمنت من قبل او كسبت في ايمانها خيراً قل انتظروا انا منتظرون » فقالوا ان هذه الآية هي القائم فاذا ظهر لم تقبل توبة المخالف و هذا يبطل ما اعتمده السائل .

فان قيل فيكون الله قد اغرى عباده بالعصيان و اباحهم الهرج والمرج و

۹۰، ۹۱» خداوند ایمان را رد کرد ، و پشیمانی آنوقت سودش نبخشید ، همانطور که توبه کفار در آخرت مقبول نشود ، و پشیمانیشان سود ندهد ، زیرا شبه توبه اضطراری است و از روی میل و اختیار نیست علاوه حکیم که (برای مجرم) صادر شد برای همیشه مانع قبول توبه است و جواب صحیح موافق مذهب امامیها همین است ، روایتهای زیادی هم باین مضمون از آل محمد (ص) وارد شده ، چنانکه در تفسیر این آیه : « روزی که بعضی از نشانه های پروردگارت بیاید آنکس که قبلاً ایمان نیاورده ، یا در ایمانش خیری بدست نیاورده دیگر ایمانش سود ندهد بگو منتظر باشید ما هم منتظریم انعام ، ۱۵۸ » ازامه نقل میکنند که مراد از این نشانه : حضرت قائم است ، که چون ظاهر شود توبه مخالف قبول نشود ، و با این بیان بطلان مبنای اعتراض روشن شود .

(بعضی دیگر از آیات قرآن هم همین معنی را تأیید میکنند ، مثل این آیه : چون عذاب ما بدیدند گفتند : بخدای بگانه ایمان آوردیم و با آنچه شریک وی قرار داده بودیم کافر شدیم ، ولی هنگامی که عذاب ما را دیدند ایمان آورد نشان سودی نداد ، این روش خدا است که در باره بندگانش جاری بوده ، و آنجا کافران زیان کرده اند سوره مؤمن آیه ۸۴ ۸۵ این آیه بطور واضح میگوید : روش خدای این است که ایمان وقت گرفتاری بعباد خدا نتیجه بخش نیست . مترجم) .

«اگر گویند» : بنابراین خداوند بندگانش را بمعصیت واداشته ، هرج و مرج و طغیان

الطغيان ، لانهم اذا كانوا يقدرّون على الكفر وأنواع الضلال وقد يتسوامن قبول التوبة ، لم يدعهم داع الى الكفّ عما في طباعهم ، ولا انزجروا عن فعل قبيح ، ومن وصف الله باغراء خلقه بالمعاصي فقد اعظم الفرية عليه .

قيل لهم : ليس الامر على ما ظننتموه ، وذلك ان الدواعي لهم الي المعاصي تكون مرتفعة اذ ذاك ، لانهم علموا بما سلف لهم من العذاب الي وقت الرجعة ، على خلاف ائمتهم ، ويعلمون في الحال انهم معدّون على ما سبق لهم من العصيان ، وانهم ان راموا فعل قبيح تزايد عليهم العقاب في الحال ، وان لزمنا هذا السؤال لزم جميع أهل الاسلام مثله في أهل الاخرة ، وابطال توبتهم ، فما أجابوا به فهو جوابنا .

فان قيل : على الجواب الاول كيف يتوهم من القوم الاقامة على العناد ، و قد عاينوا العقاب في القبور وحل بهم عند الرجعة العذاب ، وكيف يصح أن تدعوهم الدواعي الي ذلك ؟ .



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

را روا دانسته زیرا وقتی که عده‌ای از قبول توبه ناامید شوند و قدرت بر هر گونه کفر و انحرافی هم داشتند دیگر چیزی از طبع سرکش و کارهای زشتشان جلو گیری نمیکنند ، و البته هر کس بخدا نسبت دهد که پندگان را بسمعیت و امیدارد تهمت بزرگی زده .

«جواب گوئیم» : مطلب این طور نیست که شما پنداشتید ، چون این عده تا موقع رجعت عذابهایی را که در اثر مخالفت با ائمه دچار شده‌اند فهمیده‌اند و خبر دارند که گناهان سابق چه عذابهایی برایشان انداخته و هر چه بیشتر گناه کنند عذابشان سخت تر خواهد شد و اگر این اعتراض بما وارد باشد نظیر این - داجع بقبول نشدن توبه کافران در آخرت - بپسند مسلمانان وارد است هر چه دیگران - در آنجا - جواب دادند ما هم اینجا جواب میدهیم .

«اگر گویند» بنا بر جواب اول چگونه ممکن است اشخاصی که در قبر کیفر کار بدیدند و در رجعت عذاب حق چشیده‌ند باز بر سختی خود ادامه دهند و داعی کفر و دشمنی با اهل حق در وجودشان باشد ؟

فیل : یصح ذلك لان جميع ما عهدتموه لا يمنع من دخول الشبهة عليهم في استحسان الخلاف ، لانهم يظنون انهم انما بعثوا بعد الطوت تكريماً لهم و ليلوا الدنيا كما كانوا يظنون ، و اذا حل بهم العقاب توهموا قبل مفارقة ارواحهم أجسادهم ان هذا ليس على سبيل الاستحقاق ، و انه من الله تعالى كما حل بالانبياء ، و لاصحاب هذا الجواب ان يقولوا : ليس ما ذكرناه بأعجب من أمر قوم موسى و عيادتهم المعجل ، و قد شاهدوا منه الايات و عاينوا ما حل بفرعون و ملائه من العذاب على الخلاف ، و لا بأعجب من اقامة أهل الشرك على خلاف رسول الله ﷺ و هم يعلمون عجزهم عن مثل ما أتى به من القرآن ، و يشهدون بمعجزاته و آياته و يجدون وقوع ما يخبر به على حقيقته ، من قوله «سيهزم الجمع و يولتون الدبر» و قوله : «لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنين» و قوله : «غلبت الروم في أدنى الارض و هم من بعد غلبهم سيغلبون» و غير ذلك ، و ما حل بهم من العذاب بسيفه ، و هلاك من

«جواب گوئیم» : این مانعی ندارد ، چون این جهانی که گفتید هیچیک از ورودشبهه در دل اینها و خوش داشتن مخالفت خدا جل و گوی نیکنند ، زیرا ممکن است گمان کنند بعد از مرگ زنده شده اند تا با آرزوهای سابق برسند و زمام امور را بدست گیرند و عذابهای خدا را کیفر عمل ندانند بلکه خیال کنند نظیر مصیبتهایی است که بر پیمبران وارد می شد این مطلب از گوساله پرستی قوم موسی عجیب تر نیست که با دیدن معجزات موسی و گرفتاری فرعون و یارانش بعد از خدا باز از خدای موسی دست برداشتند .

و نیز از مخالفت مشرکان با پیغمبر (ص) عجب تر نیست ، که فهمیدند با قرآن تاب مقاومت ندارند ، معجزات دیگر وی را دیدند ، صحت خبرهای غیبی او را یافتند دیدند (راجع بکفار مکه از زبان قرآن) فرمود : «بزودی این گروه شکست میخورند و بیچنگ پشت میکنند» و شد ، بمسلمین وعده داد : «بخواست خدا این وارد مسجد الحرام شوید» و شدند در باره رومیان فرمود : «رومیان در نزدیک این سرزمین مغلوب گشتند و باز پس از شکست غالب میشوند روم ۱ - ۲» و شدند ، اخبار غیبی دیگر را دیدند عذاب شمشیرش را پوشیدند

توعده بالهلاك هذا ، و فيمن اظهر الايمان به المتناقون ينصافون في خلافه السي
 أهل الشرك .

على ان هذا السؤال لايسوغ لاصحاب المعارف من المعتزلة لانهم يزعمون ان
 اكثر المخالفين على الانبياء كانوا من أهل العناد ، وان جمهور الذين يظهرون الجهل
 بالله تعالى يعرفونه على الحقيقة ، ويعرفون انبياءه وصدقهم ، ولكنهم على اللجاجة
 والعناد ، فلا يمتنع أن يكون الحكم في الرجعة وأهلها على هذا الوصف ، وقد قال الله
 تعالى : «ولو ترى اذ وقفوا على النار فقالوا ياليتنا نردوا لنعذب بآياتنا و نكون
 من المؤمنين بل بدلهم ما كانوا يخفون من قبلو لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه وانهم
 لكاذبون » فأخبر الله سبحانه ان أهل العقاب لو ردّهم الى الدنيا لعادوا الى
 الكفر والعناد ؛ مع ما شاهدوا في القبور في المحشر من الإهوال ، و ماذا قوا من
 أليم العذاب .

دیدند هر که را وعده هلاک داد ملاک شد با اینکه همه این اعجازها را دیدند باز جمعی
 مشرک از مخالفت وی دست نکشیدند ، و جمعی منافق ظاهر مسلمان با مشرکان هم دست
 شدند .

علاوه معتزلیهای «اصحاب معارف» نباید چنین اعتراضی بکنند چون اینها معتقدند
 بیشتر مخالفین پیبران اهل ستیزه و دشمنی اند و همه آنها که دعوی شناختن خدا میکنند
 دروغ میگویند و افعلاً خدا را میشناسند پیبران را میشناسند درستی گفتار آنان را میدانند
 ولی از سر لجابت و دشمنی اقرار نمیکنند ، بنابر این ممکن است در رجعت هم مطلب از
 همین قرار باشد .

چنانکه خداوند (در باره دوزخیان) میفرماید : «اگر به بینی آندم که بر سر دوزخ
 نگاهشان داشته اند میگویند : ابکاش (بدنیا) بر میگشیم و دیگر آیات خدا را تکذیب نمی
 کردیم و از مومنان بودیم بلکه آنچه را قبلاً مضمی میکرده اند بر آنان هویدا شده ، اگر
 هم باز گردند بچیزی که از آن منمشان کرده اند بر گردند ، و اینسان دروغگویند سوره
 انعام آیه ۲۷ خداوند خبر میدهد که اگر چه میانرا بدنیا بر گردانند بکفر و ستیزه باز
 گردند با اینکه در قبر و قیامت وحشتها دیدند و عذابهای دردناک چشیده اند .

وقال فی الارشاد عند علامات ظهور القائم عجل الله فرجه : و أموات ينشرون من القبور الى الدنيا ، فيتعارفون فيها و يتزاورون .

و قال فی جواب المسائل المروية لما سئل عما يروى عن الصادق عليه السلام فی الرجعة و ما معنى قوله : ليس منا من لم يقبل بمتعتنا و يؤمن برجعتنا ، أهي حشر فی الدنيا مخصوص للمؤمن أو لغيره من الظلمة الجبارين قبل يوم القيمة ؟ فكتب الشيخ بعد الجواب عن المتعة و اما قوله : من لم يقبل برجعتنا فليس منا ، فانما أراد بذلك ما يختصه من القول به ، في ان الله تعالى يحشر قوماً من امة محمد بعد موتهم قبل يوم القيمة وهذا مذهب يختص به آل محمد ، و القرآن شاهد به قال الله تعالى في ذكر الحشر الاكبر يوم القيمة « و حشرنا هم فلم نغادر منهم أحداً » و قال سبحانه في حشر الرجعة قبل يوم القيمة : « و يوم نحشر من كل امة فوجاً ممن يكذب بآياتنا » فاختبر ان الحشر حشر ان عام و خاص .

وقال سبحانه مخبراً عن يحشر من الظالمين انه يقول يوم الحشر الاكبر :

در کتاب ارشاد در نشانه های ظهور حضرت قائم (ع) میفرماید : و نیز مردگانی از قبرها دنیا برگردند همدیگر را بشناسند ، و بدین یکدیگر گردند .

و در جواب مسألی که از « مرو » پرسیده بودند ، در جواب این سؤال که : از حضرت صادق (ع) نقل است که فرمود : هر که متعه ما را نپذیرد و بر جعت ما ایمان نیاورد از ما نیست ، این رجعت مربوط به دنیا است یا نه ؟ مخصوص مؤمنان است یا غیر مؤمنان از مستبکران و جباران هم زنده میشوند ؟ (در جواب این سؤال) پس از جواب راجع بتمتع همینطور است اما اینکه میفرماید : هر که بر جعت ما ایمان نیاورد از ما نیست ، مراد آن رجعتی است که عقیده بآن مختص آل محمد است ، یعنی معشور شدن جمعی از امت محمد (ص) پس از مرگ پیش از قیامت و این عقیده مختص بآل پیغمبر است قرآن نیز گواهی آن است که درباره قیامت کبری میفرماید : « همدا معشور کنیم و احدی را وانگذازیم » و درباره رجعت پیش از قیامت میفرماید : « روزی که از هر گروهی دسته ای از آنها را که آیات ما را تکذیب کنند معشور کنیم » پس بحکم قرآن حشر دو قسم است : عمومی و خصوصی ، و نیز راجع بستمگرانی که (در رجعت)

«ربنا أمّتنا اثنتین وأحییتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل» وللعامّة فی هذه الآیة تأویل مردود، وهو أن قالوا: المعنی انه خلقهم أمواتاً ثم أماتهم بعد الحیوة وهذا باطلا لا یستمرّ علی لسان العرب، لان الفعل لا یدخل الاعلی من كان بغیر الصفة الّتی انطوی اللفظ علی معناها، ومن خلقه الله أمواتاً لا یقال أماته، وانما یدخل ذلك فیمن طرأ علیہ الموت بعد الحیوة؛ كذلك لا یقال أحیا الله میتاً الا أن یشکل قبل حیائه میتاً، وهذا یشکل لمن تأمله وقد زعم بعضهم ان المراد الموت الّتی یشکلون بعد سؤالهم فی القبور فتكون الّولی قبل الاقبار، والثانیة بعده؛ وهذا ایضاً باطل من وجه آخر وهو ان الحیوة للمسائلة لیس للتکلیف، فیندم الانسان علی ما فاتته فی حاله، وندم القوم علی ما فاتهم فی حیاتهم المرّتين یدلّ علی انهم لم یرد الحیوة للمسائلة لکنه أراد حیوة الرجعة الّتی یشکلون لتکلیفهم الندم علی تفریطهم

معمشور شونند میفرماید: «روز قیامت میگویند: پروردگارا! ما را دونوبت میرانندی و دو نوبت زنده کردی سپس بگناهان خویش اقرار کردیم آیا راهی بسوی بیرون رفتن هست مؤمن: ۱۱۱ سنیان در این آیه تأویل مردودی دارند، گویند: مراد این است که: اول بحالت مرده و بیجان بودند (یعنی حالت پیش از نطفه) آنگاه زنده شدند (یعنی بصورت بشر زنده در آمدند) سپس بپس برنند و بعد از مرگ در قیامت زنده شوند این تأویل باطل است و بازبان عرب راست نیاید چون موجودی که ازاضل خلقت مرده و بیجان است نمیگویند خدا آنرا میراند، بلی اگر زنده باشد و بپس بر داین گفتار صحیح است همچنین نمیگویند خدا زنده اش کرد مگر اینکه سابقاً مرده باشد و تمام کارهایی که بکسی نسبت میدهند همینطور است، باید حالت قبلی با حالت بعدی مغالط باشد تا نسبت صحیح باشد، و این مطلب با تامل واضح میشود.

بعضی گمان کرده اند مراد از زنده شدن اول هنگام سؤال قبر است، پس مرگ اول همین مرگ عادی است، و مرگ دوم بعد از سؤال قبر، این هم از راه دیگر باطل است، زیرا زنده شدن در قبر برای تکلیف نیست که آنجا انسان از چیزهایی که از دستش رفته پشیمان شود در صورتی که این عده بر آنچه در هر دو زندگی از دستشان رفته پشیمان میشوند پس معلوم میشود مراد از زنده شدن قبر نیست، زندگی گانی رجعت است که موظف اند از تندرویهای

فلا يفعلون ذلك فيندمون يوم العرض على عافاتهم من ذلك ، والرجعة عندنا يختص بمن محض الايمان و محض الكفر ، دون من سوى هذين الفريقين ، فاذا اراد الله تعالى على ما ذكرناه اوهم الشياطين اهداء الله عز و جل انهم انما ردوا الى الدنيا لطغيانهم على الله ، فيزدادوا عتواً فينتقم الله منهم بأوليائه ، ويجعل لهم الكرة عليهم ، فلا يبقى منهم الا من هو مغموم بالعذاب ، و تصفوا الارض و يكون الدين لله و قد قال قوم : كيف يعود الكفار بعد الموت الى طغيانهم و قد عاينوا عذاب البرزخ ؟ فقلت : ليس ذلك بأعجب من الكفار الذين يشاهدون العذاب فيقولون : «يا ليتنا نرد و لانكذب بآيات ربنا و نكون من المؤمنين » فقال الله تعالى : « ولوردوا لعابوا لما نهوا عنه » فلم يبق للمخالف بعد هذا شبهة يتعلق بها

وقال السيد المرتضى علم الهدى في جواب المسائل التي وردت من الري حيث سألوا عن حقيقة الرجعة لان شذاذ الامامية يذهبون الى أن الرجعة رجوع دولتهم في أيام القائم دون رجوع أجسامهم .

خوبش توبه کنند و نیکنند از این جهت در قیامت برای ازدست دادن فرصت پشیمان میشوند و رجعت نزد ما مختص مؤمن خالص و کافر خالص است چون کافران باراده خدا زنده شوند شیطان بدل آنها میافکند که چون شما مردمی باغی و سرکش بودید دنیا بر گشتید این خیال شیطانی سرکشی آنان در زیاد میکند ، خداهم دوستانش را بر آنان مسلط میکند و بدست ایشان از آنان انتقام میکشد ، عذاب همه را فرامیگیرد ، زمین از وجود پلیدشان پاک میشود و دین بغدا منصر میگردد ، بعضی گویند : چگونه ممکن است این صدها با دین عذابهای برزخ باز بطغیان خود برگردند ؟ جواب اینکه این موضوع از حال کفاری که عذاب قیامت را می بینند عجیب تر نیست که میگویند : ایکاش بر میکشتم و آیات خدا را تکذیب نمیکردیم و از مؤمنان میشدیم ، و باز خدا میفرماید : اگر هم برگردند باز بکارهایی که منشان کردند بر میگرددند ، پس دیگر جای شبهه برای مخالف رجعت نیماند .

سید مرتضی در جواب مسائلی که از وی سؤال کرده بودند در جواب این سؤال که : حقیقت رجعت چگونه است ؟ چون عده کمی از امامیها گویند مراد رجوع دولت اهل بیت (ع) در زمان حضرت قائم علیه السلام است نه رجوع بدن آنها ؟

الجواب ان الذي تذهب اليه الشيعة الامامية ان الله يعيد عند ظهور امام الزمان المهدي عجل الله فرجه قوماً ممن كان تقدم موته من شيعته ليفوزوا بشواب نصرته ومعونته ، ومشاهدة دولته ، ويعيد ايضاً قوماً من أعدائه لينتقم منهم ، والدليل على صحة ذلك ان ذلك لاشبهة على عاقل انه مقدور الله غير مستحيل فانا نرى كثيراً من مخالفينا ينكرون الرجعة انكار من يراها مستحيلة ، و اذا ثبت جواز الرجعة فالطريق الى اثباتها اجماع الامامية ، فانهم لا يختلفون في ذلك ، واجماعهم قديماً في غير موضع من كتبنا حجة ، وبيننا الرجعة لا تنافي التكليف فلا يظن ظان ان التكليف معها باطل ، فان التكليف كما يصح مع ظهور المعجزات فكذا يصح مع الرجعة لانه ليس في ذلك ملجى الى فعل الواجب وترك القبيح ، فأما من تأول الرجعة بان معناها رجوع الدولة دون رجوع الاشخاص و احياء الاموات ، فان قوماً من الشيعة لما عجزوا عن نصرة الرجعة يأولوا على هذا التأويل ، وهذا غير

هيفر مايد : جواب اينكه شيعيان امامي منذهب معتقدند كه هنگام ظهور امام زمان

(ع) خداوند جمعی از شیعیان وی را که مرده اند زنده میکند تا بشواب باری او برسند و دولتش را به بینند ، و نیز عده ای از دشمنانش را هم بر میگرداند تا از آنان انتقام گیرد ، و دلیل صحت آن اینکه بدون شبهه امری است ممکن و تحت قدرت خداوند - گرچه از شدت انکار بعض مخالفین بنظر میرسد که آنرا محال میدانند امکانش که معلوم شد راه اثباتش اجماع امامیه است زیرا در آن اختلافی ندارند ، در کتابهای خود چند جا تذکره داده ایم که اجماع آنان حجت است و بیان کرده ایم که رجعت با تکلیف منافات ندارد ، کسی خیال نکند که تکلیف باطل میشود (یعنی زنده شدن مردگان خواه ناخواه سبب ایمن آوردن آنان میشود و نمیتوانند بکفر سابق برگردند) زیرا همانطور که ظهور معجزات از تکلیف جلو گیری نمیکرد ، رجعت هم نخواهد کرد ، چون مردم را بانجام واجبات و ترک گناهان وادار نمیکند .

اما آنها که رجعت را تأویل کرده ، گویند مراد بازگشت دولت امامه است نه بازگشت

مردگان به دنیا اینها چون نمیتوانند رجعت را اثبات کنند دست بتأویل میزنند ، ولی اینجا

صحیح لان الرجعة لم تثبت بظواهر الاخبار المنقولة فتطرق التأویلات علیها ، و کیف تثبت ما هو مقطوع علی صحته باخبار الآحاد التي لاتوجب العلم ، وانما المعول فی اثبات الرجعة علی اجماع الامامية علی معناها ، بان الله یحیی أمواتاً عند قیام القائم من اولیائه و أعدائه ، فکیف یتطرق التأویل علی ما هو معلوم فالمعنی غیر محتمل « انتهى » .

وقال السيد رضی الدین بن طاووس فی الطرائف : روى مسلم فی صحیحہ فی أوایل الجزء الاول باسناده الی الجراح بن ملیح ، قال : سمعت جابراً یقول : عندي سبعون ألف حدیث عن أبي جعفر الباقر عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله تر كيوها كلها . ثم ذكر مسلم فی صحیحہ باسناده الی محمد بن عمر الرازی قال : سمعت جریراً یقول لقیث جابر بن یزید الجعفی فلم اکتب عنه لانه كان یؤمن بالرجعة .

قال ابن طاووس : انظر کیف حرّموا أنفسهم الانتفاع بروایة سبعین ألف حدیث

تأویل راه ندارد ، زیرا دلیلش ظاهر اخبار نیست تا قابل تأویل باشد ، امرحتی و قطعی ممکن نیست مدرکش خبر واحدهائی باشد که یقین آور نیست ، دلیلش اجماع امامیه است که باتفاق معتقداند . هنگام قیام حضرت قائم (ع) خداوند جمعی از دوستان وعده ای از دشمنان خود را زنده میکند ، پس مطلب قطعی وحتی است ، احتمالی نیست که تأویل پذیر باشد ؟ پایان کلام سید مرتضی (ره) .

سید رضی الدین بن طاووس در کتاب طرائف میفرماید : مسلم در أوایل جزء اول صحیح خود از جراح بن ملیح نقل میکند که گفت : شنیدم جابر میگفت : من هفتاد هزار حدیث از حضرت باقر از پیغمبر اکرم (ص) دارم که هیچک را (ستیان) از من فرا نمیگیرند و نقل نمیکنند .

پس در همان کتاب صحیح از محمد بن عمر دازی نقل میکند که گفت : شنیدم جریر میگفت : من جابر جعفی را ملاقات کردم ولی حدیثی از او یاد داشت نکردم ، چون برجعت عقیده داشت .

« این طاووس فرماید » بین چگونه خود را از هفتاد هزار حدیث پیغمبرشان - که

هن نبيهم برواية أبي جعفر عليه السلام الذي هو من أعيان أهل بيته ، الذين أمرهم الله بالتمسك بهم ، و ان أكثر المسلمين أو كلهم قدروا احياء الاموات في الدنيا ، و حديث احياء الله الاموات في القبور للمسئلة ، وقد تقدمت روايتهم عن أهل الكهف وهذا كتابهم يتضمن «الم ترالى الذين خرجوا من ديارهم وهم ألوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياءهم ، و السبعون الذين أصابهم الصاعقة مع موسى ، و حديث العزيز و من أحياء عيسى بن مريم ، و حديث جريح الذى أجمع على صحته ، و حديث الذين يحييهم الله في القبور للمسئلة ، فأى فرق بين هؤلاء و بين ما رواه أهل البيت و شيعتهم من الرجعة ، و أى ذنب لجابر في ذلك حتى يسقط حديثه » انتهى و يأتى جملة اخرى من عبارات علمائنا في هذا المعنى ان شاء الله تعالى .

الخامس : الضرورة فان ثبوت الرجعة من ضروريات مذهب الامامية عند جميع العلماء المعروفين والمصنفين المشهورين ، بل يعلم العامة ان ذلك من مذهب

حضرت باقر (ع) نقل ميكند - محروم کرده اند با اینکه حضرت باقر از بزرگان اهليت آن جناب است که خداوند تمسک و چنگ زند بآنها را واجب کرده ، و با اینکه حديث زنده شدن مردگان در دنيا ، و در قبردا خودشان روايت ميکنند ؛ چنانکه روايت آنان راجع باهل کهن سابقاً نقل شد ، اين قرآن آنهاست ميگويد : «مگر قصه آنها را ندانستی که هزارها بودند و از بیم مرگ از وطن خویش بیرون رفتند ، خدا بآنان فرمود بپريدسپس زنده شان کرد ؛ بقره : ۲۴۳ » و جريان آن هفتاد نفر قوم موسى که بصاعقه مبتلا شدند « و باز زنده شدند » و قصه عزيز ، و زنده شدن مردگان بدست حضرت عيسى همه در همین قرآن است ، حديث جريح و حديث زنده شدن در قبردا همه صحيح ميدانند ، اينها با حديث رجعت که اهليت و شيعيانشان نقل ميکنند چه فرق دارد ؛ گناه جابر در اين باره چيست که بايد حديثش ترك شود ؟ پايان کلام سيد رضی (ره) بازم بعداً قسمت ديگری از عبارتهای علماء رادر اين موضوع نقل ميکنيم .

دليل پنجم ضرورت است ، که صحت رجعت از ضروريات مذهب اماميه است ، همه علمای معروف ، نويسندگان مشهور بلکه عموم مردم ميدانند که اين جزء مذهب شيعه

الشيعة ، فلا ترى أحداً يعرف اسمه و يعلم له تصنيف من الامامية يصرّح بانكار الرجعة ولا تأويلها ، و معلوم ان الضروري و النظري يختلف عند الناظرين ، فقد يكون الحكم ضرورياً عند قوم نظرياً عند آخرين و الذي يعلم بالتتابع ان صحة الرجعة أمر محقق معلوم مفروغ منه مقطوع به ضروري عند أكثر علماء الامامية او الجميع ، حتى لقد صنفت الامامية كتباً كثيرة في اثبات الرجعة كما صنّفوا في اثبات المتعة واثبات الامامة وغير ذلك ولا يحضرني أسماء جميع تلك الكتب وانا ذكر ما حضرني من ذلك .

قال الشيخ الجليل رئيس الطائفة أبو جعفر الطوسي في فهرست علماء الشيعة ومصنفيهم : أحمد بن داود بن سعيد الفراري يكنى أبا يحيى الجرجاني كان من أجلة أصحاب الحديث من العامة ، و رزقه الله هذا الامر و استبصر ، و له مصنفات كثيرة في فنون الاحتجاج على المخالفين الى أن قال : فمن كتبه كتاب خلاف عمر الى أن قال : كتاب المتعة ، كتاب الرجعة .

بازتابت كويت پي سي سي

است ، هیچ شیعه و امامی منهنی نیست که نام و نسبش معروف و کتابی داشته باشد و صریحاً رجعت را انکار یا تأویل کند ، البته واضح است که ضروری (یعنی مطالبی که از بس واضح است احتیاج با استدلال ندارد) و نظری (یعنی اموری که بکمک دلیل و برهان باید ثابت کرد) در نظر اشخاص مختلف است ، گاهی حکمی در نظر عده ای ضروری و واضح است ، در نظر عده دیگر نظری و محتاج بدلیل است ، و بشهادات تتبع و تفحص رجعت در نظر بیشتر یا همه علمای امامیه ضروری و قطعی است ؛ بطوری که در اثبات آن کتابهای زیادی نوشته اند ؛ چنانکه در اثبات متعه و امامت و امثال آن ، من اکنون نامه آن کتابها را مستحضر نیستم اما آنچه را حاضر دارم مینویسم ، شیخ طوسی (ره) در فهرست علماء و نویسندگان شیعه میفرماید : أحمد بن داود بن سعید فراری کنیه اش ابو یحیی و از اهل جرجان است ، از بزرگان اهل حدیث سنیان بود ، سپس بلطف خدا بشیعیان پیوست ، کتابهای زیادی در اقسام استدلال بر سنیان دارد . . . از جمله کتاب : خلاف عمر . . . کتاب متعه و کتاب رجعت .

وقال النجاشي في كتاب الرجال : أبو يحيى الجرجاني قال الكشي : كان من أجلة أصحاب الحديث ، ورزقه الله هذا الامر و صنف في الرد على الحشوية تصنيفاً كثيراً فمنها كتاب خلاف عمر ، الى أن قال : كتاب المتعة و الرجعة .

وقال النجاشي في ترجمة الحسن بن علي بن أبي حمزة : له كتب منها كتاب القائم ، كتاب الدلائل ، كتاب المتعة ، كتاب الرجعة ، كتاب فضائل أمير المؤمنين عليه السلام .
وقال النجاشي ايضاً : الفضل بن شاذان كان ثقة اجل أصحابنا الفقهاء والمتكلمين وله جلالة في هذه الطائفة ، و هو في فضله أشهر من أن تصفه ، و ذكر الكشي انه صنف مائة و ثمانين كتاباً وقع اليها منها كتاب النقض على الاسكافي الى أن قال : كتاب اثبات الرجعة ، كتاب الرجعة ، كتاب حذو النعل بالنعل (الظاهر انه في مشابهة احوال هذه الامة لاحوال بني اسرائيل في الرجعة وغيرها وقد ألف الراوندي كتاباً مختصراً في ذلك وجعله ملحقاً بكتاب الخرائج والجرائح منه) « انتهى » .

وقال الشيخ الطوسي في الفهرست : الفضل بن شاذان متكلم جليل القدر له كتب منها كتاب الفرائض ، الى أن قال : كتاب في اثبات الرجعة « انتهى » .

مرحوم نجاشي در کتاب رجال میفرماید: کشی گوید : ابویحیی جرجانی از بزرگ ترین اصحاب حدیث است ، خداوند تشیع را نصیبش فرمود ، کتابهای زیادی در رد حشویه نوشته ، از جمله کتاب خلاف عمر . . . کتاب متعه و رجعت .

و نیز نجاشی در شرح حال حسن بن علی بن ابی حمزه میفرماید : کتابهای نوشته از جمله کتاب دلائل ، کتاب متعه ، کتاب رجعت ، و کتاب فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و نیز فرماید : فضل بن شاذان مورد اعتماد و از بزرگترین فقها و متكلمین شیعه است ، در میان شیعه جلالتی دارد ، فضیلتش بیش از آن است که بتوان گفت ، « کشی » گوید وی در یکصد و هشتاد کتاب است ، کتابهایی که از او بدست ما رسیده . کتاب : نقض بر اسکافی . . . کتاب اثبات رجعت ، کتاب رجعت و کتاب حذو النعل بالنعل است - « و ظاهراً کتاب اخیر در شباهت احوال این امت - در رجعت و غیره - باحوال بنی اسرائیل است و مرحوم راوندی در این باره کتابی تألیف کرده و ملحوق بکتاب خرائج فرموده است » پایان کلام نجاشی .
شیخ طوسی در فهرست فرماید : فضل بن شاذان متکلم از چمنندی است ؛ و کتابها نوشته

از جمله کتاب : فرائض . . . کتاب اثبات رجعت .

وروی الکشی فی مدحه و جلالته أحادیث بلیغة تدل علی صحة اعتقاداته ، و الاعتماد علی مؤلفاته ، فانظر الی هذا الشیخ الذی هو أجل علماء الشيعة و مصنفیهم قد صنف کتابین فی اثبات الرجعة بل ثلثة فكیف اذا انضم الیه غیره .
وقد ذکر النجاشی فی ترجمه محمد بن علی بن الحسین بن بابویه بعد ما ذکر له مباح جلیلة و انه ألّف كتباً كثيرة و عد منها کتاب المتعة ، کتاب الرجعة و نحوه ، ذکر الشیخ فی الفهرست و ذکر من کتبه و مصنفاته کتاب حدو النعل بالنعل .

وقال العلامة فی الخلاصة محمد بن مسعود العیاشی ثقة صدوق عین من عیون هذه الطائفة و کبرها ، جلیل القدر و اسع الاخبار بصیر بالروایة ، مضطلع بهاله کتب كثيرة ، تزید علی ما تى مصنف و نحوه ، قال النجاشی و الشیخ و ذکرنا من جملة کتبه و مصنفاته کتاب الرجعة ، وقد نقل جمیع ما ذکرناه من علماء الرجال هنا مولانا

کشی نیز در مدح فضل بن شاذان حدیثهای رسائی نقل میکند که دلیل بر صحت عقیده و اعتماد بر کتب او است ، اکنون بین این بزرگوار که از محترمتین علماء و نویسندگان شیعه است ؛ دو سه کتاب در رجعت دارد ، تا چه رسد که کتابهای دیگران هم ضمیمه شود .

باز مرحوم نجاشی در شرح حال محمد بن علی بن بابویه - پس از ستایشهای عالی مینویسد : کتابهای زیادی دارد از جمله کتاب متعه و کتاب رجعت .

شیخ هم در فهرست نظیر همین عبارتدا مینویسد و از جمله کتب وی کتاب حدو النعل بالنعل را نام میبرد .

علامه حلی در کتاب خلاصه میفرماید : محمد بن مسعود عیاشی معتمد ؛ دستگو ؛ از بزرگان شیعه و جلیل القدر است ، اخبار زیاد نقل میکند ، در روایات بصیر و روشن است ، در امر حدیث توانا است ، کتابهای زیادی دارد که از دوست متجاوز است عبارت نجاشی و شیخ هم در مدح وی همینطور است ، لکن آنها در ضمن کتابهای او کتاب رجعت را هم نام میبرند ، و آنچه ما اینجا از علمای رجال نقل کردیم میرزا محمد استرآبادی همه

میرزا محمد الاسترآبادی فی کتابه فی الرجال .

ومما يدل على ان صحة الرجعة أمر قد صار ضرورياً ما يأتي نقله عن كتاب سليم بن قيس الهلالي الذي صنّفه في زمان أمير المؤمنين عليه السلام وقوله : حتى صرت ما أنا بيوم القيمة أشدّ يقيناً مني بالرجعة « انتهى » .
وقد تجد بعده من الأحاديث التي يأتي ذكرها ما يزيد ذلك اليقين أضعافاً مضاعفة وقد صنّف المتأخرون من علمائنا أيضاً رسائل وكتب في اثبات الرجعة ، وقد حضرني منها ثلاث رسائل ولم تصل إلينا الكتب السابقة المذكورة في اثبات الرجعة لننقل بعض ما فيها من الأحاديث والأدلة ، وفيما وصل إلينا من الأحاديث المتفرقة في الكتب المشهورة كفاية ان شاء الله تعالى .

وقال السيد الجليل رضي الدين علي بن طاووس في كتاب كشف المحجّة لثمره المهجّة : جمعني وبعض أهل الخلاف مجلس منفرد فقلت لهم : ما الذي تمكرون علي الامامية ؟ قالوا : نأخذ عليهم تعرّضهم بالصحابة ، ونأخذ عليهم القول بالرجعة وبالمتعة ، ونأخذ عليهم حديث المهدي وأنه حيّ مع تطاول زمان غيبته ، قال : فقلت

رادر کتاب رجال خود نقل میکند .

واذ جمله ادله ضروری بودن رجعت حدیثی است که بعد از کتاب سلیم بن قیس هلالی که در زمان علی علیه السلام تألیف شده - نقل میکنیم که در آن حدیث میگوید . . . تا کار بجائی رسید که یقین من بر رجعت کثیر از یقینم بقیامت نبود . حدیثهایی هم که بعد ذکر میشود بهراتبی پیش از این ایجاد یقین میکند ، علمای اخیر شیعه نیز رساله ها و کتابهایی در رجعت دارند که اکنون سه رساله آنها نزد من است ، کتبی که در رجعت نوشته اند و سابقاً اشاره شد در دسترس ما نیست که قسمتی از احادیث و ادله آنها را نقل کنیم ، اما همان حدیثهای متفرقی که از کتب مشهور بدست ما رسیده کفایت میکند .

سید بن طاووس در کتاب كشف المحجّة میفرماید : در مجلسی خصوصی با بعضی از سنیان بودیم من گفتم . شما چه اعتراضی بشیعه دارید ؟ گفتند . ما راجع بدشنام بصحابه ، عقیده بر رجعت و متعه و اعتقاد بزنده بودن مهدی با این غیبت طولانی ایراد داریم ؛ من گفتم

لهم : أما تعرض من اشرتم اليه بدم الصعابة التي أن قال : وأما ما أخذتم عليهم من القول بالرجعة فانتم تروون ان النبي ﷺ قال : انه يجري في امته ما جرى في الأمم السابقة وهذا القرآن يتضمن «الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم اليوف حذرا الموت فقال لهم الله موتوا ثم قال «اولئك هم الاحياء» فشهد ان قد احياهم في الدنيا وهي رجعة، فينبغي ان يكون في هذه الامة مثل ذلك فواقفوا على ذلك ، ثم ذكر كلامه معهم في القول بالتمتع وفي غيبة المهدي عليه السلام .

وروى ابن بابويه في كتاب كمال الدين وتمام النعمة والشيخ الطوسي في كتاب الغيبة والطبرسي في كتاب الاحتجاج بأسانيدهم في توقيعات صاحب الامر عليه السلام على مسائل محمد بن عبدالله بن جعفر الحميري انه سأله عن رجل ممن يقول بالحق ويرى التمتع ويقول بالرجعة ، الا ان له أهلا موافقته قد عاهدوا ان لا يتزوج عليها ولا يتمتع ولا يتسرى «الجواب» يستحب له ان يطيع الله بالتمتع ليزول عنه الحلف في المعصية ولو مرة واحدة .

املا نكوهش معناه اما عقیده بر رجعت ! شناخود روایت میکنید که یغیر (من) فرمود : هر چه در امتهای سابق واقع شده در امت من هم واقع شود ؛ قرآن (نسبت بعدای از امتهای گذشته) میفرماید : « مگر قصه آنها ندانستی که هزاران بودند و از بیم مرگ از وطن خود بیرون رفتند ، آنگاه خداوند بآنها فرمود : بپرید ، سپس زنده شان کرد ، بقره ۲۴۳ » بشهادت قرآن این عده در دنیا زنده شدند ، این رجعت است ، پس باید در این امت هم نظیرش باشد ، این جوان را نتوانستند رد کنند ، سپس گفتگوی شان را راجع بتمتع و غیبت امام زمان (ع) نقل میکند .

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین ، و شیخ طوسی در کتاب غیبت ، و طبرسی در احتجاج بسندهای خود در نامه های حضرت صاحب الامر (ع) در جواب مسائل حمیری روایت میکنند که حمیری پرسید : مردی شیعه منسوب است ، متعه و رجعت را قبول دارد زنی دارد که او هم شیعه است جز اینکه باوی قرار داد کرده زن دیگر نگیرد ، صیغه هم نکند کنیز هم نگیرد (باین شرط عمل بکند یا نه) جواب آمد : مستحب است بصیغه کردن - ولو یک دفعه - اطاعت خدا کند ، تا پیمان در مصیبت از او زایل شود .

اقول: فهذا يدل على ان القول بالرجعة من خواص الشيعة وعلامات التشيع مثل اباحة المتعة ونحوها من الضروريات ، وتقرير المهدي عليه السلام له على ذلك يدل على صحته وروى الطبرسي في الاحتجاج قال: قد كانت لابي جعفر مؤمن الطاق مقامات مع أبي حنيفة فمن ذلك ما روى انه قال يوماً لمؤمن الطاق: انكم تقولون بالرجعة؟ قال: نعم قال أبو حنيفة: فاعطني الآن ألف درهم حتى اعطيك الفدينار اذا رجعتنا، قال الطاق لابي حنيفة: فاعطني كفيلاً انك ترجع انساناً ولا ترجع خنزيراً.

اقول: هذا كما ترى ايضاً يدل على ان القول بالرجعة أمر معلوم من مذهب الامامية

يعرفه المؤلف والمخالف، وهذا معنى ضروري المذهب، وهذا أعلى مرتبة من الاجماع، وفيه دلالة واضحة على بطلان تأويل الرجعة برجوع الدولة وقت خروج المهدي عليه السلام، مضافاً الى التصريحات الباقية الآتية

وقد قال النجاشي ايضاً في كتاب الرجال: محمد بن علي بن النعمان مؤمن الطاق روى عن أبي جعفر وأبي عبد الله عليهما السلام فاما منزلته في العلم وحسن

مؤلف گوید: این سؤال دلیل است که عقیده رجعت - نظیر مته و سایر ضروریات مذهب - از مختصات شیعه و نشانه های تشیع است، ایراد نکردن امام (ع) بر آن هم دلیل صحت آن است.

طبرسی در احتجاج فرماید: مؤمن الطاق (یکی از اصحاب حضرت صادق ع) با ابوحنیفه گفتگوها داشتند، از جمله روزی ابوحنیفه بوی گفت: شما بر رجعت عقیده دارید؟ گفت: آری، گفت: پس الآن هزار درهم بمن بده تا در رجعت هزار دینار باز دهم مؤمن گفت: تو ضامنی بده که بصورت انسان برگردی، وبشکل خوک نباشی.

مؤلف گوید: این جریان هم دلیل است که سنی و شیعه همه میدانسته اند که رجعت جزء مذهب شیعه است، و این معنی ضروری مذهب است که از اجماع بالاتر است و نیز این سخن مؤمن نشانه روشنی بر بطلان تأویل رجعت بیازگشتن دولت در وقت خروج حضرت مهدی (ع) است علاوه بر تصریحهای دیگری که بعداً نقل میشود.

و نیز نجاشی در کتاب رجال میفرماید: مؤمن الطاق از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام روایت میکند، مقامش در علم و بدیهه گویی مشهور تر از این است که گفته

الخطاطر فأشهر من أن يذكر ، ثم ذكر جملة من كتبه الى أن قال : و كان له مع أبي حنيفة حكايات منها انه قال له : يا أبا جعفر أتقول بالرجعة ؟ فقال : نعم ، قال أفرضني من كيسك هذا خمسمائة دينار ، فإذا عدت أنا وأنت رددتها اليك ، فقال له في الحال : أريد ضمينا يضمن لي انك تعود انساناً فاني أخاف ان تعود قرداً فلا أتصكّن من استرجاع ما أخذت مني « انتهى » .

ومما يدل على ان صحة الرجعة قد صارت ضرورة عند كل من تتبّع الاحاديث انك لا تجد في الضروريات كوجوب الصلوة وتعريم الزنا أكثر من الاحاديث الدالة على صحة الرجعة ؛ و مما يدل على ذلك ان العامة قد نقلوا في كتبهم عن الامامية انهم قائلون بالرجعة و انكروا عليهم ذلك ، فمنهم الرازي ، و النيشابوري ، و الزمخشري و الشهرستاني ، و ابن أبي الحديد وغيرهم ، فقد ذكروا ان الشيعة يعتقد صحة الرجعة و انكروا عليهم ذلك ، وهو دال على صحتها و انها من خواص الشيعة و ضروريات مذهبهم ، قال محمد بن عبد الكريم الشهرستاني في كتاب

شود ، سپس قسمتی از کتابهای او را نام میبرد تا آنجا که میگوید : با ابوحنیفه حکایتها دارد ، از جمله روزی ابوحنیفه بوی گفت : ابو جعفر ! تو بر جعت عقیده مندی ؟ گفت آری ، گفت : از این کیسهات یانصد دینار بمن قرض بده ، وقتی که (در رجعت) بدنیا بر گشتیم رد میکنم ، مؤمن الطاق فوراً جواب داد : ضامنی بیاید که بصورت انسان برگردی ، من میترسم بشکل میمون رجوع کنی و نتوانم طلب خود را وصول کنم . پایان کلام نجاشی .

و از جمله ادله اینکه رجعت صحیح ، و در نظر هر که با اخبار آشنا باشد ضروری است اینکه : در هیچیک از ضروریات - مثل وجوب نماز و روزه یا حرمت زنا بیش از رجعت حدیث وارد نشده ، شاهدش اینکه سنیان - مانند : فخر رازی ، نیشابوری ، زمخشری شهرستانی ابن ابی الحديد و دیگران - در کتابهای خود شیعه را معتقد رجعت میدانند و بآننان اعتراض میکنند ، این خود دلیل است که رجعت صحیح و مختص بامامیه ، و از ضروریات مذهب ایشان است ، شهرستانی در کتاب ملل و نحل در بحث از جعفریهسا -

الملل والنحل في بحث الجعفرية القائلين بامامة جعفر بن محمد الصادق عليه السلام ما هذا لفظه : وهو ذو علم غزير في الدين، وأدب كامل في الحكمة ، وزهد بالغ في الدنيا ، وقد اقام بالمدينة مدة يفيد المنتمين اليه من الشيعة أسرار العلوم التي أن قال: وقد تبرء من خصايص مذاهب الرافضة وحمقاتهم من القول بالغيبة و الرجعة ، والبداء ثم قال : لكن الشيعة بعده افترقوا وانتحل كل واحد منهم مذهباً ، وأراد أن يروج على أصحابه فنسبه اليه وربطه به والسيد يرى من ذلك « انتهى » .

السادس : ان الرجعة قد وقعت في بنى اسرائيل والامم السالفة في الرعية وفي الانبياء و الاوصياء ، و كل ما وقع في الامم السالفة يقع مثله في هذه الامة حذو النعل بالنعل ، والقذة بالقذة ؛ والرجعة تقع في هذه الامة البتة و المقدمتان ثابتان بالكتاب و السنة و الاجماع ، فتكون النتيجة حقاً و هو المطلوب ، و يأتي اثبات المقدمتين ان شاء الله تعالى .



يعني عقیده مندان بامامت حضرت صادق عليه السلام - میگویند : وی جعفر بن محمد - علمی وافر در دین ، و ادبی کامل در حکمت ، و زهدی بسیار در دنیا داشت ، مدتی در مدینه ماند ، اسرار علوم را بشیعیان خود میآموخت وی از مطالب اختصاصی مذاهب را فزیان و نا دانیهای ایشان - از قبیل عقیده غیبت و رجعت و بداء - بیزار بود ولی شیعیانش پس از او پراکنده شدند و هر يك برای خود مذهبى ساختند و برای ترویجش بآن جناب نسبت دادند ، در صورتی که آن بزرگوار از آن بیزار بود . پایان کلام شهرستانی .

شامل ششم اینکه رجعت در بنی اسرائیل و امتهای گذشته در میان پیامبران و اوصیاء و مردم عادی اتفاق افتاده ، و البته هر چه در آنان واقع شده بدون کم و زیاد در این امت هم واقع خواهد شد ، پس رجعت هم باید واقع شود ، و دو مقدمه (یعنی بودن رجعت در سایر امم ، و اینکه هر چه در میان آنان بوده در ما هم باید باشد) بحکم قرآن و سنت و اجماع ثابت است ، پس نتیجه هم باید ثابت باشد ؛ و دو مقدمه را بعداً بتفصیل اثبات خواهیم کرد .

السابع : ان صحة الرجعة و ثبوتها و وقوعها من اعتقادات أهل العصمة عليهم السلام و كل ما كان من اعتقاداتهم فهو حق بل قد أجمعوا على صحتها ، و اجماعهم حجة ، و قد صرح الطبرسي فيما تقدم بنقل اجماعهم و روى الحديث الدال على حجيته ؛ و لها ادلة اخرى كثيرة، أما الصغرى فتأبته بالاحاديث المتواترة الاتية و اما الكبرى فتأبته بالادلة العقلية و النقلية فتكون الرجعة حقاً .

الثامن : انا مأمورون بالافرار بالرجعة و اعتقادها و تجديد الاعتراف بها في الادعية و الزيارات و يوم الجمعة ، و كل وقت كما انا مأمورون بالافرار في كثير من الاوقات بالتوحيد و النبوة و الامامة و القيامة ، و كل ما كان كذلك فهو حق و الصغرى ثابتة بالنقل المتواتر الاتي ، و الكبرى بديهية فالرجعة حق .

التاسع : ان الرجعة أمر لم يقل بصحته أحد من العامة عظمى ما يظهر ، و قد قال بها الشيعة ، و كل ما كان كذلك فهو حق و حقا اما الصغرى فظاهرة و

دليل هفتم اينکه : الله عليهم السلام همه باتفاق بصحت و ثبوت رجعت مستقده بوده اند ، و البته اعتقاد آنان حق ، و اجماعشان حجت است ، چنانکه طبرسي هم در کلام سابقش باجماع آنان تصريح دارد ، و حدیثی که دلیل حجیت آن است نقل میکند ، علاوه دلیل های زیاد دیگری هم دارد ، اما اینکه الله بر آن متفق اند ؛ دلیلش حدیثهای متواتری است که خواهد آمد ، و اما حجیت اجماعشان ؛ بدلیل های عقلی و نقلی ثبوت رسیده ، بنا بر این رجعت ثابت است .

دلیل هشتم اینکه : ما (از جانب الله ع) مأموریم که بر رجعت اقرار کنیم در دعاها و زیارتها ، روز جمعه یا هر وقت دیگر اقرار خویش تجدید کنیم ، چنانکه در باره اقرار بتوحد ، نبوت ؛ امامت و قیامت چنین دستوری داریم و البته هر چه این قدر تأکید در باره اش بشود ضروری است ، مقدمه اول بحديث های متواتر ثابت است ، و مقدمه دوم بديهی است .

دلیل نهم : اینکه هیچیک از سنیان بر رجعت عقیده ندارند و آن از مختصات شیعه است و هر مطلبی چنین باشد بر حق است ، اما مقدمه اول ؛ واضح است و احتیاج بدلیل

أما الكبرى فالادلة عليها كثيرة تقدم بعضها في المقدمة السادسة ، وقد روى عن الاثمة عليهم السلام انهم قالوا في حق العامة : و الله ما هم على شيء مما أنتم عليه ، و لا أنتم على شيء مما هم عليه ، فخالقوهم فما هم من الحنيفية على شيء .

و روى الشيخ في كتاب القضاء من التهذيب و ابن بابويه في عيون الاخبار حديثاً مضمونه ان الانسان اذا كان في بلد ليس فيه أحد من علماء الشيعة يسأله عن مسئلة خاصة ينبغي ان يسأل عنها قاضي البلد ، فما أفشاء بشيء فليأخذ بخلافه فان الحق في خلافه ، و الاحاديث في مثل هذا كثيرة جداً و اذا خرج بعض الافراد بنص بقي الباقي ، و قد قال بعض المحققين من علمائنا المتأخرين : ان من جملة نعماء الله على هذه الطائفة المحقة انه خلّى بين العامة و بين الشيطان فأضلّهم في جميع المسائل النظرية حتى يكون الاخذ بخلافهم ضابطة لنا ، و نظيره ما ورد في حق النساء

ندارد ، و اما مقدمه دوم : دلیلهای بسیاری دارد که قسمی از آنها در مقدمه ششم گذشت روایاتی هم از ائمه عليهم السلام نقل است که میفرمایند : بخدا ! اینان از عقاب و احکام حق شما چیزی ندارند ، شما هم از مطالب سخیف و باطل آنان چیزی ندارید ، با آنان مخالفت کنید که از دین حنیف اسلامی نصیب اند .

شیخ طوسی در کتاب قضای تهذیب ، و ابن بابویه در عیون حدیثی باین مضمون نقل میکنند که : اگر انسان در شهری باشد که یک عالم شیعه که مسأله ای از او پرسد نیست مسأله ای که محتاج است از قاضی سنیان پرسد ، هر چه گفت برخلافش رفتار کند که حق در خلاف او است .

در این زمینه حدیث بسیار زیاد است ، البته هر کجا صحت عمل آنها دلیل داشته باشد ما هم میگوئیم اما هر جا دلیلی در کار نیست حکم همین است ، یکی از محققان علمای اخیر میفرماید : از جمله نعمتهای خدا دوباره شیعه این است که سنیان را از چنگال شیطان رها نمیکند تا در همه مسائل استدلالی گمراهشان کند که عمل برخلاف گفته های آنان برای شیعه قانونی کالی باشد چنانکه در باره زنان هم وارد شده : با آنان مشورت کنید ، و

شاوروهن وخالفوهن «انتهی» .

العاشر : ان الامام يجب ان يكون مستجاب الدعوة فاذا دعا الله باحياء الموتى وقع ذلك باذن الله ، والمقدمة الاولى ثابتة بالنصوص الكثيرة المذكورة في محلها ، والثانية بديهية ، فهذا دليل على الامكان واضح قريب ، اذ لا دليل على استحالة دعاء الامام بذلك ، وعدم قيام دليل الاستحالة كاف .

الحادي عشر ان الله ما اعطى أحداً من الانبياء فضيلة ولا علماً الا وقد اعطى نبينا ﷺ مثله بل اعظم منه ، ومعلوم ان كثيراً من الانبياء السابقين احيى الله لهم الموتى ، ولا ريب ان الامام يرث علم الرسول وفضله ، و المقدمات كلها ثابتة بالاحاديث الآتية وغيرها ، بل وقد وقع احياء الله الموتى لغير المعصومين من أهل العلم والعبادة ، كما يأتي ان شاء الله تعالى ، فيثبت مثلها بطريق الاولوية .

الثاني عشر ان الامام عالم بالاسم الاعظم الذي اذا دعى الله به لحياء الموتى احياهم ، والتقريب ما تقدم ، فهذا ما يدل على الامكان بل الوقوع ؛ وهذه الادلة

مركز تحقیقات کویته علوم اسلامی

مغالفتشان كنيد .

دليل دهم : اینکه دعای امام مستجاب است ، پس اگر دعا کند ، باذن خدا مردها زنده شوند ؛ اما استجاب دعای او ، بروایت های زیادی که در معش مذکور است ثابت شده و اما اینکه اگر دعا کند مردها زنده شوند ، واضح است ، لکن این دلیل تنها امکان در جهت اثبات میکند ، چون دلیلی بر معال بودن دعای امام نیست ، و همین جهت در اثبات امکان کافی است .

دلیل یازدهم اینکه : خداوند هیچ فضیلت علمی بهیچ پیغمبری نداده جز اینکه نظیر آن با بالاترش را به پیغمبر ماصطفا کرده ، و واضح است که خدا برای بسیاری از پیغمبران مرد زنده کرده (پس برای آنجناب نیز خواهد کرد) امام هم وارث علم و فضیلت پیغمبر است ، و مقدمات همه به حدیث های آینده و غیره ثابت است ، بلکه بعداً خواهیم گفت که برای بعضی از علما و زهاد هم مرد زنده شده ، پس برای معصوم بطریق اولی میشود .

دلیل دوازدهم اینکه : امام (ع) اسم اعظم را میداند و اگر خدا را بآن بخواند مردگان زنده کند ، این دلیل هم در مقدمه و نتیجه مثل دلیل سابق است . این دلیلها بعضی با

وان كان فيها بعض التداخل ، وان بعضها يدل على الامكان و بعضها على الوقوع و يمكن الزيادة فيها ، لكن اقتصرنا عليها لاجل العدد الشريف ، و اما ما يتخيل فيها من المفاسد فلا وجه له ، و يأتي الكلام في ذلك في آخر هذه الرسالة ان شاء الله .

الباب الثالث

في جملة من الايات القرآنية الدالة على صحة الرجعة ولو بانضمام الاحاديث في تفسيرها

اعلم ان مذهب قد ماثنا وجميع الاخباريين انه لا يجوز العمل والاعتماد في تفسير القرآن وغيره من الامور الشرعية الاعلى كلام أهل العصمة عليهم السلام ، و فعلهم و تقريرهم ، و الاحاديث في ذلك متواترة ، و الايات المذكورة قد وردت الاحاديث في تفسيرها ، و ان المراء بها الرجعة ، فيجب الاعتماد عليها و اعتقاد مضمونها ، ثم انه اذا ورد حديثان في تفسير آية بمعنيين مختلفين أحدهما في الرجعة

بعض ديكر متعدبات ، و بعضي دليل امكان و بعضي دليل وقوع است ، ممكن هم بود ازدوازه تجاوز کند لكن باین عدد شریف اکتفا کردیم ، اما اشکالهایی که بعضی درباره رجعت میکنند در آخر کتابت تفصیلاً بیان میکنیم که هیچیک تمام نیست .

باب سوم

در قسمتی از آیات قرآن که ولو بضمیمه حدیثهایی که در تفسیرش وارد شده بر صحت رجعت دلالت میکند

عقیده قدمی ما همه اخباریها این است که مطالب دینی مطلقاً از تفسیر و غیره مدرک منحصرش حدیث بعمل بالمعنی امام است و پذیر اینها اعتقادی نیست حدیث هم در این باره متواتر است ، آیات مزبور ، در تفسیرش روایاتی وارد شده که مراد از آنها رجعت است ، پس باید بضمونش معتقد بود اینک اگر در تفسیر آیه ای دو حدیث مختلف رسید ،

مثلاً ، والاخر في غيرها ، فلا يجوز انكار أحد الحديثين فانه قدورد ان للقرآن ظاهراً وباطناً ، وانه قد يراد بآية واحدة معنيان فصاعداً ، و الاحاديث الواردة في تفسير الآيات تأتي في بابها ان شاء الله تعالى .

اذا تقرر هذا فالذي يدل على الرجعة ووقوعها والاخبار بها آيات كثيرة وانا أذكر ما تيسر ذكره وما وصل الي في تفسيره من حديث أو أحاديث ، وذلك آيات :
الاولى قوله تعالى : «و يوم نحشر من كل امة فوجاً ممن يكذب بآياتنا فهم يوزعون» قدوردت الاحاديث الكثيرة في تفسيرها بالرجعة ، على انها نص واضح الدلالة ظاهر بل صريح في الرجعة ، لانه ليس في القيامة قطعاً وليس بمبدالقيامة ، رجعة اجماعاً فتعين كون هذه الرجعة قبلها و انما آية للقيامة «وحشرناهم فلم نغنا منهم أحداً» و اذا ثبت انه يحشر من كل امة فوج ممن يكذب بآيات الله ؛ ثبت باقى أقسام الرجعة والالزم احداث قول ثالث ، مع انه لا قائل بالفرق ، فان الامامية تقر بالجميع ، والعامّة تفكر

بكي در رجعت ، ديگري در غير آن ، انكار هيچيك روانيست ، چون در احاديث است که قرآن ظاهر و باطن دارد و ممکن است يك آيه ، دو معنى يا بیشتر داشته باشد ، حديثهاى که در تفسير آيات وارد شده مستقلاً در باب خود ذکر ميشود .
 آيات مربوط به رجعت که بر وقوع آن دلالت دارد زياد است ، ما هر چه مبسر شود و در تفسيرش حديثى وارد شده باشد ذکر ميکنيم .

اول : «دوزى که از هر گروهى دسته‌اى از آنان را که آيات ما را تکذيب ميکنند محشور کنيم و بلا داشت شوند ، نمل : ٤٨٣» حديثهاى زيادى اين آيه را بر رجعت تفسير ميکنند ، علاوه که دلالت خودش هم واضح و صريح است ، ذيرا قطعاً مربوط بقيامت نيست ؛ بعد از قيامت هم با تعلق رجعتى نيست ، پس بايد قبل باشد ، آيه مربوط بقيامت اين است : «همه را محشور کرديم و هيچکشان را او نگذاريم ؛ کهف : ٤٧» و قتي که بازگشت دسته‌اى از هر گروهى - از تکذيب کنان آيات خدا - ثابت شده ، ساير اقسام رجعت (بمنى زنده شدن دسته‌هاى ديگر مانند جمعى از مؤمنان) هم ثابت ميشود ، و گرنه بايد بين افراد بر رجعت و انکاد آن قول سومى احداث کرد ، و کسى آنرا نگفته ، چون اماميه همه اقسام رجعت را قبول دارند ، سنين همه را انکاد ميکنند ، قول سوم

الجميع ، فالفارق خارق للاجماع .

الثانية قوله تعالى: « وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكن لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلهم من بعد خوفهم أمناً يعبدونني لا يشركون بي شيئاً و من كفر بعد ذلك فأولئك هم الفاسقون » قدوردت أحاديث كثيرة بتفسيرها في الرجعة ، على انها نص في ذلك لاتحتمل سواه الا أن تصرف عن ظاهرها ، و تخرج عن حقيقتها ، ولاريب في وجوب الحمل على الحقيقة عند عدم القرينة ، وليس هنا قرينة كما ترى وقد تقدم نقل الطبرسي اجماع العترة الطاهرة على تفسير هذه الآية بالرجعة ، و معلوم ان الافعال المستقبلية الكثيرة و ضمائر الجمع المتعددة و لفظ الاستخلاف و التمكين و الخوف و الامن و العبادة و غير ذلك من التصريحات و التلويحات ، لا تستقيم الا في الرجعة ، وأي خوف و أمن و استخلاف و تمكين و عبادة يمكن نسبتها الي الميت بسبب تملكك شخص من أولاد

مطلبی است که نه شیعه گفته نه سنی - کمپیوتر علوم اسلامی

دوم : « خداوند بکسانی از شما که ایمان آورده عمل صالح کردند و عهد داده که در زمین جانشینان کند ، چنانکه پیشینیان را جانشین کرد ، و دینشان را که برایشان پسندیده استقرار دهد ، و پس از ترس و بیم ایمانشان گرداند ؛ (تا) مرا پیرستند ، و چیزی باین شریک نکنند ، آنان که پس از این کافر شوند همانان از راه (خدا) بیرون آند ، سورة نور آیه ۵۵ » حدیثهای بسیاری این آیه را بر جعت تفسیر میکند ، با اینکه خود آیه هم صریح است و احتمال دیگری ندارد ، مگر اینکه معنی ظاهرش را بگردانند ، و از حقیقتش بیرونش کنند ، و البته اگر قرینه ای در کار نباشد ، معنای حقیقی جمله را نباید از دست داد اینجا هم که قرینه ای نیست ، و قبل از طبرسی نقل کردیم که آل پیغمبر علیهم السلام متفقاً این آیه را مرجعت تفسیر کرده اند ، و (اگر کسی بخواهد آیه را بسلطنت حضرت قائم (ع) بدون زنده شدن پیغمبر (ص) و مؤمنین اول اسلام تفسیر کند با ظاهر آیه نامازگار است چون) فعلهای مستقبل زیاد (: جانشینان کند استقرار دهد ، ایمانشان کند ، مرا پیرستند ، شرك نیاورند - یعنی در آینده -) و ضمیر های جمع متعدد (که افعال سابق را بطور جمع ذکر فرموده) و لفظ : جانشین کردن ،

أولاده بعد أحد عشر بطناً ، والتصريحات في الأحاديث الآتية تزيد كل شك وشبهة .
الثالثة قوله تعالى : « ونريدان نمن على الذين استضعفوا في الأرض ونجعلهم
 أئمة ونجعلهم الوارثين » ونمكن لهم في الأرض و نرى فرعون وهامان و جنودهما
 منهم ما كانوا يحذرون ، وهذه أوضح مما قبلها ، لانها تدل على ان المن على الجماعة
 المذكورين وجعلهم أئمة وارثين ، والتمكين لهم في الأرض و حذر أعدائهم منهم ،
 كله بعد ما استضعفوا في الأرض ، وهل يتصور لذلك مصداق الا الرجعة ، وهل يجوز
 التصدي لتأويلها وصرفها عن ظاهرها ودليلها بغير قرينة ، وضمائر الجمع وألفاظه
 في المواضع الثمانية يتعين حملها على الحقيقة ، و لا يجوز صرفها الى تأويل بعيد
 ولا قريب ، الا أن يخرج الناظر فيها عن الانصاف ، و يكذب الأحاديث الكثيرة
 المتواترة التي يأتي بعضها في تفسير الآية و الاخبار بالرجعة .

استقرار دادن ، ترس ، ابني ، پرستش و سایر تصریحات و اشارات هیچیک با غیر رجعت
 سازگار نیست ؛ کسی که از دنیا رفته و پشت بازد همش سلطنت میکند چگونه میتواند
 ترس و امن و جانشینی و تمکن و عبادت را بوی نسبت داد ؟ علاوه تصریحها بی که در
 حدیثهای آینده وارد شده هر گونه شك و شبهه ای را رفع میکند .

سوم : « میخواستیم بر آنان که در زمین ضعیفشان کرده اند منت نهیم ؛ پیشوایشان
 کنیم ، و وارثشان قرار دهیم ، در زمین تمکن و استقرارشان دهیم و بدست آنان فرعون
 و هامان و لشکرشان آنچه را که از آن میترسیدند بنمایانیم ، قصص : ٦٠٥ » این آیه از
 آیه سابق واضحتر است ، زیرا دلالت دارد که منت نهادن بر ایشان ، و پیشوا و وارث کردن
 و در زمین استقرار دادنشان ، و ترس دشمنان از ایشان همه بعد از آن است که ضعیف
 شده اند ، آیا این بجز رجعت مصداقی دارد ؛ میشود بدون قرینه تأویلش کرد یا از ظاهرش
 دست کشید ؟ پیداست که ضمیرها و الفاظ جمع هشتگانه (: الذین ، استضعفوا ، نجعلهم
 ائمة ، نجعلهم الوارثین ، لهم ؛ منهم) باید بر معنای حقیقی حمل شود ؛ و تأویل بعید یا قریب
 در آنها جایز نیست ، مگر اینکه کسی از راه انصاف بیرون رود ، و حدیثهای
 متواتری که آیه را بر جمته تفسیر میکند . - چنانکه قسمتی از آنها بیاید - همه را
 تکذیب کند .

الرابعة : قوله تعالى : «واذا وقع القول عليهم أخرجناهم دابة من الارض تكلمهم ان الناس كانوا بآياتنا لا يوقنون» فان ظاهرها ان تلك الدابة تخرج من الارض ، لان الاصل عدم التقدير والاضمار ، وانها تكلم الناس وانها حجة عليهم ، و الا لكان كلامها لهم عبثاً لا يجب قبوله ، خصوصاً مع ملاحظة قوله تعالى : « و اذا وقع القول عليهم » ويؤيد هذا الظاهر الاحاديث الاتية الدالة على ان المراد بها أمير المؤمنين عليه السلام .

الخامسة : قوله تعالى : «وأقسموا بالله جهد أيمانهم لا يبعث الله من يموت بلى وعداً عليه حقاً ولكن أكثر الناس لا يعلمون * ليبين لهم الذي يختلفون فيه» روى الكليني والصدوق وعلی بن ابراهيم وغيرهم انها نزلت في الرجعة ، ولا يخفى انها لاتستقيم في انكار البعث ، لانهم ما كانوا يقسمون بالله بل كانوا يقسمون باللات و العزى ، ولان التبين انما يكون في الدنيا كما تقدم ، ويأتى التصريح بمعلقناه في الاحاديث ان شاء الله .

سازمان تحقیقات فقهی و حقوقی امام خمینی

چهارم : «هنگامی که عذاب بر آنان واجب میشود جنبنده ای اذمین بیرون آریم با آنان سخن گوید که مردم بآیات مایقین نداشتند ، نمل : ۸۲» ظاهر آیه این است که این جنبنده اذمین بیرون آید چون قاعدتاً نباید چیزی تقدیر گرفت ، و نیز ظاهرش این است که با ایشان حرف میزند ، و بر آنها حجت است زیرا اگر کلام وی بر آنان حجت نباشد حرفش بیهوده است ، و قبولش لازم نیست . خصوصاً بملاحظه اینکه فرماید : « چون عذاب واجبشان شود» و حدیثهای آینده هم که میگوید مراد حضرت امیر المؤمنین (ع) است این مدعی را تأیید میکند .

پنجم : «بغدا قسم خوردند ، قسمهای مؤکد : که هر که بمیرد خدا زنده اش نمیکند چرا ! این وعده ای است بر او ثابت ، اما بیشتر مردم نمیدانند ، تا هر چه در آن خلاف دارند برایشان بیان کند : نمل ۳۸ - ۳۹» کلینی و صدوق ، و علی بن ابراهیم و دیگران روایت میکنند که درباره رجعت است ، و واضح است که با انکار قیامت سازش ندارد ، چون منکران قیامت بغدا قسم نمیخوردند ، بلات و عزری قسم میخوردند ، و نیز بیان اختلافات آنان مربوط بدنیاست ؛ چنانکه در حدیثهای آینده بهمین مطلب تصریح شده .

السادسة قوله تعالى : «ان الله على كل شيء قدير» و هي تدل على امكان الرجعة ، و قد تكررت هذه الاية في القرآن في مواضع كثيرة في مقام الرد على من ينكر احياء الموتى وغير ذلك ، و فيها مبالغات كثيرة تستفاد من لفظ قدير ، و التأكيد بان الجملة الاسمية والتنوين في «شيء» و «قدير» والتصريح بالعموم و غير ذلك ، و قد ورد في بعض الاحاديث انهم عليهم السلام سئلوا عن الرجعة ؟ فقالوا : تلك القدرة ولا ينكرها الاكافر .

السابعة : قوله تعالى «أليس ذلك بقادر على أن يحيى الموتى» و هي دالة على امكان الرجعة فانها من قسم احياء الموتى لاتزيد على ذلك ، ولا شك في تساوي نسبة قدرة الله الى جميع الممكنات .

الثامنة قوله تعالى : «أو ليس الذي خلق السموات والارض بقادر على أن يخلق مثلهم بلى وهو الخلاق العليم» و هي دالة كما ترى على امكان الرجعة ولو مع ما دل على وقوعها في الهم السابقة من الايات والروايات .

مركز تهذيب كليات علوم ديني

ششم : «خدا بر همه چیز توانا است بقره: ٢٠» اين دليل بر امكان رجعت است ، و اين آيه در چند جای قرآن در مقام رد منکران زنده شدن مردگان وغيره تکرار شده و چندوجه تأکید در آن هست : لفظ قدير (که صيغه مبالغه است) ان - که حرف تأکید است - جمله اسمیه تنوين کلمه «شيء» و «قدير» تصريح بعموم (یعنی بر هر چیز) و غیره ، در بعض احاديث هم وارد است که چون از ائمه راجع بر جعت سؤال شد ، فرمودند : اين (مربوط به) قدرت پروردگار است و غير از کافر منکر نشود .

هفتم : «مگر اين خدا قدرت ندارد که مردگان را زنده کند ؟ ؛ سوره قيامت ٤٠» اين آيه هم دليل امكان رجعت است ، چون آنهم يك قسم مرده زنده کردن است ؛ و بيش از آن نيست ، و بي شك قدرت خدا نسبت بهمة کارهاي ممکن مساوي است .

هشتم : «مگر آنکه آسمانها و زمين را آفريد نمیتواند امثال اينان را پيا فريند ؟ چرا ، و او آفريدگار دانا است . يس : ٨١» اين آيه هم دليل امكان رجعت است ، و لو بضميمة آيات و رواياتی که مي فرمايد : در انتهاى سابق واقع شده .

التاسعة : قوله تعالى : « و ضرب لنا مثلاً ونسى خلقه قال من يحيى العظام وهي رميم قل يحييها الذي أنشأها أول مرة وهو بكل خلق عليهم » وهي دالة على إمكان الرجعة دلالة واضحة ظاهرة .

العاشره : قوله تعالى : « ألم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احياهم » دلت على وقوع الرجعة وهو يستلزم إمكانها وعدم جواز انكارها، وفيها دلالة على وقوعها ايضاً بضميمة الاحاديث الدالة على ان ما وقع في الامم السابقة يقع مثله في هذه الامة ، وقد روى في الاحاديث الآتية وغيرها ان المذكورين في هذه الآية كانوا سبعين ألفاً فأماتهم الله مدة طويلة ثم احياهم فرجعوا الى الدنيا و عاشوا ايضاً مدة طويلة .

الحادية عشر : قوله تعالى : « او كالذي مر على قرية وهي خاوية على عروشها قال أنسى يحيى هذه الله بعد موتها فأماته الله مائة عام ثم بعثه قال كم لبثت

نهم : « منلى برای مازد ، و آفرینش خویش را فراموش کرد ، گفت : این استخوان ها را که پوسیده کی زنده میکند ؟ بگو : همانکه اول بار ایجادش کرد ؛ زنده اش میکند ، و او بهر آفرینش دانا است . یس : ۸۱ » این نیز دلیل امکان رجعت است ، و دلالتش واضح است .

دهم : « مگر قصه آنان ندانستی که هزارها بودند و از بیم مرگ از وطن خویش بیرون رفتند ، آنگاه خدا بآنان فرمود : بمیرید سپس زنده شان کرد ؛ بقره ۲۴۳ ، این آیه دلیل است که زنده شدن مرده سابقاً اتفاق افتاده پس امر ممکنی است و نباید انکار کرد ؛ و بضمیة حدیثهایی که میگوید : هر چه در امتهای سابق واقع شده در این امت هم واقع شود دلیل بر وقوع رجعت هم هست ؛ و در حدیثهای آینده و غیره وارد شده که این عده هفتاد هزار نفر بودند مدت درازی با مر خدا مرده بودند ، سپس زنده شان کرد ، بدینا برگشتند و باز هم مدتی زندگی کردند .

یازدهم : « یا مثل آنکه بقریه ای - که همه سقفهایش روی هم ریخته بود - گذر کرد ، گفت خدا چگونه مردم اینچهارا که مرده اند زنده میکند خدا وی را صدسال پیراند سپس زنده اش

قال لبثت يوماً أو بعض يوم قال بل لبثت مائة عام فانظر الى طعامك و شرابك لم يتسنه و انظر الى حمارك و لنجعلك آية للناس و انظر الى العظام كيف نشزها ثم نكسوها لحماً فلما تبين له قال أعلم ان الله على كل شيء قدير . فهذه الآية الشريفة صريحة في ان المذكور فيهما مائة سنة ثم أحياء الله وبعثه الى الدنيا و أحيى حماره ، وظاهر القرآن يدل على انه من الانبياء لما تضمنه من الوحي و الخطاب له ، وقد وقع التصريح في الاحاديث الآتية بانه كان نبياً ، ففي بعض الروايات انه ارهيا النبي ، وفي بعضها انه عزير النبي عليهما السلام ، وقد روى ذلك العامة و الخاصة و بملاحظة الاحاديث المشار اليها سابقاً يجب ان يثبت مثله في هذه الامة .

الثانية عشر قوله تعالى : « اذ قال الله يا عيسى اذكر نعمتي عليك » الى قوله : « و اذ تخلق من الطين كهيئة الطير باذني فتنفخ فيها فتكون طيراً باذني و تبري » الا كنه و الابرص باذني و اذ تخرج الموتى باذني » الآية وهي

کرد گفت چقدر در این حال ماندی گفت يك روز يا قسمتی از روز گفت بلکه يكصد سال ماندی ، خوردنی و نوشیدنی خویش بنگرد گر گون نشده الاغتدایین تا نرا برای مردم نشانه ای قرار دهیم ؛ استخوانها را بین چگونه بلند میکنیم (و بهم می یوندهیم) سپس بگوشت می پوشانیم چون مطلب برایش آشکار شد گفت : میدانم که خدا بر هر چیز توانا است ، سورة بقره آیه ۲۵۹ « این آیه صریحاً میفرماید این شخص صد سال مرد ، سپس زنده شد و بدنیا برگشت ، و الاغش هم زنده شد ؛ و ظاهر قرآن دلیل است که این مرد از پیمبران بوده چون باو وحی شده ، و خدا با او سخن گفته ، چنانکه در حدیثهای آینده نیز تصریح شده که پیمبر بوده ؛ در بعض آنها میگوید ارمیای پیمبر است ، و در بعضی گوید : عزیر است ، و این حدیث راستی و شیعه نقل میکنند ؛ و بملاحظه آن حدیثها که میگوید هر چه در سایر امتها بوده در این امت هم هست ، باید نظیرش در این امت هم واقع شود .

دوازدهم : « آندم که خدا بمیسی فرماید : نعمت من یاد آور که و باذن من از گل شبیه مرغ میساختی و در آن میدمیدی ، باذن من پرنده میشد ، و کور مادر زاد ویس را باذن من شفا میدادی ، و مردگان را باذن من زنده میکردی مانده

دالة على امکان الرجعة و وقوعها في الامم السابقة ، و بملاحظة الاحاديث المشار اليها المذكورة في الباب الآتي يجب أن يثبت في هذه الامة .

الثانية عشر : قوله تعالى : « و اذ قالت الملائكة يا مريم ان الله يبشرك بكلمة منه اسمه المسيح عيسى بن مريم » الى قوله : « و رسولا الي بني اسرائيل اني قد جئتكم باية من ربكم اني اخلق لكم من الطين كهيئة الطير فانفخ فيه فيكون طيراً باذن الله و ابرىء الاكهم و الابرم و احيى الموتى باذن الله » و هذه الآية دالة على المقصود كما تقدم .

الرابعة عشر : قوله تعالى : « يا بني اسرائيل اذ كروا نعمتي التي انعمت عليكم » الى قوله : « و اذ قلتم يا موسى لن تؤمن لك حتى نرى الله جهرة فأخذتكم الصاعقة و انتم تنظرون * ثم بعثناكم من بعد موتكم لعلكم تشكرون * و ظلمنا عليكم الغمام و انزلنا عليكم المن و السلوى كلوا من طبيبات ما رزقناكم » و وجه الاستدلال بها ما تقدم و هي أوضح من السابقة ، و قد ورد في الاحاديث الاتية ان المذكورين

۱۱۰ این آیه هم دلیل بر امکان رجعت ، و وقوع آن در اتمهای گذشته است ، و بمقتضای همان احادیث باید در این امت هم واقع شود .

سیزدهم : « و آدم که ملائکه گفتند : ای مريم خداوند ترا بكلمة خویشی که نامش عيسى بن مريم است بشارت میدهد پيمبری بسوی بني اسرائيل باشد . (گویند) با معجزه ای از طرف خدايتان سوی شما آمده ام ، برای شما از گل شبیه مرفعی میسازم و در آن میدم ، باذن خدا پرند می شود و کور مادر زاد و پيس را باذن خدا زنده میکنم ، آل عمران ، ۴۴ - ۴۹ » این آیه هم نظیر دو آیه سابق است .

چهاردهم : « ای پسران اسرائيل نعمت مرا که بشما دادم یاد آرید . . . و آدم که گفتید : ای موسی ماتا خدا را علانیه نه بینیم بتو ایمان نیاریم ، آنگاه صاعقه شما را که مینگر نیستید گرفت ، سپس شما را از پس مرگتان زنده کردیم باشد که شکر گزارید و ابردا سایبان شما کردیم و ترنجبین و مرف بریان برایتان فرود آوردیم ، از چیزهای پاکیزه ای که روزیتان کرده ایم بخورید سورة بقره ، ۴۶ - ۵۷ » استدلال باین آیه هم مانند آیات سابق است اما این واضح تر است ، و در حدیثهای آینده آمده که اینان هفتاد

كانوا سبعين رجلاً وان الله احياهم وبعثهم أنبياء ، فهذه رجعة عظيمة ينبغي ان لا ينكر الاخبار بوقوع مثلها في هذه الامة ، لما يأتي من الاخبار برجعة جماعة من الانبياء والائمة عليهم السلام .

الخامسة عشر قوله تعالى : « واذ قال ابراهيم رب ارنى الموتى » قال اولم تؤمن قال بلى ولكن ليطمئن قلبي قال فخذ اربعة من الطير فصر من اليك ثم اجعل على كل جبل منهم جزءاً ثم ادعهم يأتينك سعياء » وهذه تدل على احياء الموتى في الامم السابقة ، وذلك يدل على الامكان و الوقوع لما أشرنا اليه سابقاً .

السادسة عشر قوله تعالى : « واذ قال موسى لقومه ان الله يأمركم أن تذبحوا بقره » الى قوله : « واذ قتلتم نفساً فاداروهم فيها و الله مخرج ما كنتم تكتمون » قلنا اضربوه ببعضها كذلك يحيى الله الموتى ويريكم آياته لعلكم تعقلون » وجه الاستدلال بها ما تقدم سابقاً .

مرد بودند که خدا زندهشان کرد و پیبرشان قرار داد بگویند رجعت بزرگی است ، البته اگر نظیر آن را باین امت هم وعده دهند نباید منکر شد ، و در اخبار است که جمعی از پیبران و امامان عليهم السلام نیز زنده شوند چنانکه خواهد آمد .

پانزدهم : « آندم که ابراهیم گفت : پروردگارا ! بمن بنما چگونه مردگانرا زنده میکنی خطاب شد : مگر باور نداری ؟ گفت : چرا ، برای اینکه دلم آرام شود ، خطاب شد : چهار مرغ بگیر و نزد خویش پاره پاره کن سپس بر سر هر کوهی قسمی از آنها بگذارد ، و آنها را بخوان شتابان جانب تو میآیند ، بقره : ۲۶۰ » این آیه هم بتقریری که گذشت دلیل بر امکان وقوع است .

شانزدهم : « آندم که موسی بقومش گفت : خدا بشما دستور میدهد گاوی سر ببرید . . . و آندم که کسی را کشتید و در باره او کشکش کردید ، و خدا آنچه کتمان میکردید آشکار کرد ، گفتیم قسمی از آنرا برده بزنید ، اینطور خدا مردگان را زنده میکند و آیات و نشانه های خود را بشما مینماید ، شاید بعقل آئید ، بقره ۶۶ ، ۷۳ » استدلال باین آیه نظیر آیه های سابق است .

العابعة عشر قوله تعالى : «الم ترالى الذى حاج ابراهيم في ربه ان آتاه الله الملك اذ قال ابراهيم ربي الذى يحيى ويميت» وفيها دلالة على امكان الرجعة بل على وقوعها لما يأتى من الحديث في ان الله أحيى بدعائه الموتى ، وان ما كان فى تلك الامم يقع مثله فى هذه الامة .

الثامنة عشر قوله تعالى : «ولبثوا فى كهفهم ثلاثمائة سنين وازدادوا تسعا» الى قوله : «وكذلك بعثناهم ليستأجلوا بينهم» روى ابن بابويه فى اعتقاداته وغيره انهم ماتوا ثم أحياهم الله وقد تقدمت عبارته فارجع اليها .

التاسعة عشر قوله تعالى : «انا لننصر رسلا والذين آمنوا فى الحياة الدنيا و يوم يقوم الاشهاد» وردت الاحاديث المتعددة الآتية فى ان المراد بها الرجعة ويؤيد تلك التصريحات ظاهر الآية ، فان كثيراً من الرسل والائمة والذين آمنوا لم ينصروا

هفدهم : «مكرمة آنرا بدانستى كه در باره خدايش كه سلطنت بوى داده بود با ابراهيم محاجه و مجادله كرد» آنهم كه ابراهيم گفت : پروردگار من كسى است كه زنده ميكند و مييراند ؟ بقره : ۲۵۸ « اين هم دليل امكان رجعت است ، بلكه ضميمه حديثى كه ميگويد : خداوند بدعاى او مردگان را زنده كرد ، و آنها كه ميگويد : وقايع اتمهاى سابق در اين امت هم هست - چنانكه خواهد آمد - دليل وقوع رجعت نيز هست .

هيچدهم : «سصد سال در غارشان ماندند و نه سال بر آن افزودند» . . . و در آيات قبل ميفرمايد : «اينچنين آنان را براى نكيختيم تا اذ همديگر بر سرش كنند ، كهف ۱۹ ، ۲۵» صدوق در كتاب اعتقادات و ديگران هم روايت ميكنند كه ايشان مرده بودند خدا زندهشان كرد ، عباوت صدوق سابقاً گذشت .

نوزدهم : «ما يسبران خود و مؤمنان را در اين زندگى دنيا و روزى كه گواهان پياخيزند نصرت دهيم» ، سورة غافر : ۵۱ «حديثهاى متعددى كه خواهد آمد و آورده شده كه مراد موقع رجعت است ، و ظاهر آيه هم آن تصريحها را تايد ميكنند ، چون بسيارى از پيبران و امامان

والفعل مستقبل والله لا يخلف الميعاد والحمل على ارادة خروج المهدي عليه السلام فيه «اولاً» انه خروج عن الحقيقة الى المجاز بغير قرينة وهو باطل اجمالاً ، و«ثانياً» انه خلاف التصريحات المشار اليها .

العشرون قوله تعالى : «واستل من أرسلنا من قبلك من رسلنا» وردت الاحاديث الكثيرة ان الله جمع له الانبياء ليلة المعراج ، وانهم اقتدوا به وصلوا خلفه ورجوع الانبياء السابقين مراراً متعددة لاشك في وقوعه و ثبوته فيقع مثله في هذه الامة لما يأتي انشاء الله .

الحادية و العشرون قوله تعالى : «و اذ أخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب وحكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه» ومعلوم ان ذلك لم يقع بعد ، فلا بد من وقوعه فان الله لا يخلف الميعاد ، فظاهر الآية نص

ومؤمنان پاری نشدند ، و آیه هم میفرماید : نصرت میبند (بعداً) خدا هم خلف وعده نمیکند و نمیشود گفت : مراد خروج حضرت مهدی (ع) است ، زیرا اولاً لازم آید بدون قرینه از معنای حقیقی آیه دست بکشیم و بمعنای مجازی حمل کنیم (چون آیه میفرماید : پیبران و آنها را که ایمان آورده اند) و این باجماع باطل است ، و ثانياً برخلاف تصریحهای روایات است .

یسع : «از آن پیبران ما که پیش از تو فرستادیم سؤال کن ، سوره زخرف آیه ۴۵» حدیثهای بسیاری وارد شده که شب معراج خداوند پیبران را جمع کرد پشت سر پیغمبر ما (ص) نماز گذاشتند ، و شکی نیست که پیبران سابق مکرر دنیا بر گشتند ؛ پس بدلیلی که بعداً ذکر میشود - در این امتهم نظیرش باید باشد .

یستویکم : «آندم که خدا از پیبران پیمان گرفت : این کتاب و حکمتی را که بشما دادم اگر بعداً پیبری نزدتان آمد و آنچه همراه شما است تصدیق کرد باید بوی ایمان آید و پادش کتید آل عمران : ۴۸۱ واضح است که این مطلب هنوز واقع نشده پس باید بعداً واقع شود ، چون خدا خلف وعده نمیکند و ظاهر آیه مربوط برجت است ،

في الرجعة ويدل على ذلك أيضاً أحاديث صريحة يأتي بعضها ان شاء الله فيها تفسير الآية بذلك .

الثانية و العشرون قوله تعالى : «ربنا أمتنا اثنتين و أحييتنا اثنتين» وردت الاحاديث بان المراد باحدى الحيوتين والموتين الرجعة ، ومعلوم ان ذلك لا يمتنع ارادته من الآية ، وانها ليست بطريق الحصر، ولا يدل على نفى الزيادة وان الحياة في القبر ليست حياة تامة ، كما يفهم من بعض الاحاديث .

الثالثة و العشرون قوله تعالى : «كيف تكفرون بالله و كنتم أمواتاً فأحياكم ثم يميتكم ثم يحييكم ثم اليه ترجعون» وجه الاستدلال انه أثبت الاحياء مرتين ، ثم قال بعدهما : «ثم اليه ترجعون» والمراد به القيامة قطعاً ، والعطف خصوصاً بهم ظاهر في المغايرة ، فالاحياء الثاني اما الرجعة أو نظيرها ، و بالجمله ففيها دلالة على وقوع الاحياء قبل القيامة بعد الموت في الجملة .

الرابعة والعشرون قوله تعالى في حق عيسى : «انى متوفيك ورافعك الى»

چنانکه روایات بسیاری در تفسیر آیه - که قسمتی از آنها بیاید شاهد این مدعی است .

بیست و دویم : «پروردگارا ! ما را از نوبت میراندى و دونوبت زنده کردى ، غافر ۱۱» حدیثهای زیادی وارد است که یکی از این دونوبت در رجعت است و واضح است که اراده این معنی از آیه ممتنع نیست ، و دلالت بر انحصار هم نمیکند که غیر از اینها دیگر زندگی و مرگی نیست ، زنده شدن قبرهم - چنانکه از حدیث هابی استفاده میشود - زندگی کلملی نیست (تا کسی بگوید مراد : مرگ دنیا و زنده شدن قبر ، و مرگ در قبر و زنده شدن قیامت است) .

بیست و سوم : «چگونه بخدا کافر میشوید با اینکه مرده بودید زنده تان کرد ، باز میسرانند ، و دو باره زنده تان میکند ، سپس بسوی وی برمیگردید ، بقره ۲۸» آیه دو زنده شدن اثبات میکند و بعد میفرماید : سپس بسوی وی برمیگردید ، و قطعاً مراد از باز گشت باو قیامت است ، پس اجمالاً معلوم میشود يك زنده شدن قبل از قیامت هست یا رجعت یا نظیر آن .

بیست و چهارم درباره حضرت عیسی میفرماید : «من ترا از زمین برگیرم و بسوی

نقل الطبرسی عن ابن عباس ان المراد انی متوفیک وفاة موت ، و قد تقدم مثله عن رئیس المحدثین محمد بن علی بن بابویه ، والایة ظاهرة واضحة في ذلك ، وهی تدل علی ان نزول عیسی عليه السلام في آخر الزمان الى الارض من قسم الرجعة ، و قد أجمع علی نقل ذلك جميع المسلمين ، و نقل اجمعهم علیه جماعة من العلماء ، و نقل الطبرسی عن بعض العامة ان عیسی لم یمت ، و انه رفع الى السماء من غیر وفاة ، و تعرضوا لتأویل الایة تارة بالحمل علی وفاة النوم وتارة بما هو أبعد من ذلك ، و ظاهر ان ذلك كله باطل و غلو عظیم فی انکار الرجعة ، والامامية لا یقبلون ذلك التأویلا یلزمهم العمل به .

خود بردارم آل عمران ، ۴۵۵

طبرسی از ابن عباس نقل میکند که یعنی ترا بوسیله مرگ بر گبرم ، و قبل از شیخ صدوق هم نظیر این نقل شد و ظاهر خود آیه نیز همین است ، و دلیل است که فرود آمدن حضرت عیسی در آخر الزمان از اقسام رجعت است ، و فرود آمدن آنجناب را همه مسلمین نقل میکنند ، عده ای از علمایم نقل اجماع میکنند طبرسی از بعض سنیان نقل میکند که حضرت عیسی نمرده ، زنده با آسمان رفته و آیه را گاهی بخواب تأویل میکنند (یعنی ترا خواب کنم و گویند مراد از « گرفتن » گرفتن روح در حال خواب است) و گاهی بمعنای از این بیدتر ، البته واضح است که این تأویلات باطل و در مقام انکار رجعت کز افگونی بزرگی است ، اما امامیه این تأویلهارا نمی پذیرند و بآنها متلزم نیستند (قضیه زندگی و مرگ حضرت عیسی سلام الله علیه مورد گفتگوی مختصری هست و آنچه عده زیادی از علما میفرمایند که تحقیق و تأمل در آیات قرآن هم نایب میکند این است که زنده است و زنده با آسمان رفته و اینان گویند عقیده بمرگ آنحضرت از کلمه وفات ناشی شده که گمان کرده اند بمعنی مرگ است و بس در صورتی که مشتقات آن همه در معنی : گرفتن تمام گرفتن ، تمام برداختن استعمال میشود ، و باین حساب در قرآن بر خواب مرگ برداشتن از روی زمین اطلاق شده در مقابل این دسته عده دیگر مانند مؤلف کتاب و دیگران عقیده بمرگ آنحضرت دارند ، و مرحوم بلاغی در مقدمه تفسیر خود این بحث را تفصیلا دنبال کرده خواننده محترم چنانچه مایل تحقیق بیشتری است بدانجا مراجعه کند)

الخامسة والعشرون قوله تعالى حكاية عن عيسى عليه السلام: «و كنت عليهم شهيداً

مادمت فيهم فلما توفيتني كنت أنت الرقيب عليهم» وهي ظاهرة واضحة في وفاة عيسى **ﷺ** لأنه يقول ذلك يوم القيمة بل لفظ: «توفيتني» والعطف بالغاء الدالة على التعقيب من غير تراخ ولفظ «مادمت فيهم» وغير ذلك صريح في ان نزول عيسى عليه السلام في آخر الزمان من قسم الرجعة.

السادسة والعشرون قوله تعالى: «واختار موسى قومه سبعين رجلاً لميقاتنا فلما

أخذتهم الرجفة قال رب لو شئت أهلكتهم من قبل و آياتي» الآية وروى ابن بابويه و الطبرسي وعلی بن ابراهيم وغيرهم ان الله أحياهم بعد موتهم، بل بعثهم أنبياء كما مضى وياتي ان شاء الله.

السابعة والعشرون قوله تعالى: «ولو أن قرآننا سيرت به الجبال أو قطعت

بصوتها ونبههم از قول حضرت عيسى نفل میکند: «تامن درميان آنان بودم براي شان گواه بودم، چون برابر گرفتني تو خود نگهبان و مراقبان بودي مائه ۱۱۷» اين آيه هم ظاهر در وفات حضرت عيسى است، چون در قيامت اين سخن را ميگويد، خصوصيات خود آيه هم مانند: برابر گرفتني و (بتفسير مرحوم مؤلف: مر اميراندي) عطف بفاء كه دليل بر تعقيب بدون فاصله است (يعني بر گرفتن و بقول مرحوم مؤلف: ميراندن باميان ايشان بودن فاصله اي نداشته) و كلمه «مادمت فيهم» وغيره همه صريح است كه نزول آنجناب در آخر الزمان از اقسام رجعت است (يعني پس از مرگ است، استدلال باين آيه هم نظير آيه سابق به بياني است كه گذشت).

بيست و هشتم: «موسی هفتاد تن از قوم خویش برای وعده گاه انتخاب کرد، سپس چون دچار زلزله شدند گفت: پروردگارا! اگر خواسته بودی پیش از این من و اینان را هلاک کرده بودی، اعراف: ۱۵۵» صدوق و طبرسی، وعلی بن ابراهيم و دیگران روایت میکنند كه خداوند این هفتاد نفر را پس از مرگ زنده کرد، علاوه - چنانكه گذشت و باز هم بیاید - پسرشان قراد داد.

بیست و نهم: «اگر قرآنی باشد كه بوسیله آن كوهها حرکت كند، و زمین باره

به الارض او كلمه به الموتى ، ذكر جماعة من المفسرين والنحويين ان جواب لو محذوف
اي لكان هذا القرآن

وروى الكليني في حديث انهم قالوا عليهم السلام : عندنا هذا القرآن الذي
تسير به الجبال وتقطع به الارض وتكلم به الموتى ، ويأتى ان شاء الله ، وقال
الطبرسي : «او كلمه به الموتى» اي احى به الموتى حتى يعيشوا ويتكلموا «انتهى»
وفيه دلالة واضحة على امكان الرجعة بل على وقوعها عند التأمل .

الثامنة والعشرون قوله تعالى : «وقضينا الى بنى اسرائيل في الكتاب لتفسدن
في الارض مرتين ولتعلمن علواً كبيراً فاذا جاء وعد اوليها بعثنا عليكم عبداً
لنا اولى بأس شديد فجاسوا خلال الديار وكان وعداً مفعولاً ثم رددنا لكم الكرة
عليهم وأمددناكم باموال وبنين» روى الكليني وعلی بن ابراهيم وغيرهما انها فى
الرجعة ، و يأتى توجيه ذلك ان شاء الله تعالى .

التاسعة والعشرون قوله تعالى : «ويسألونك عن ذى القرنين قل سأتلو

مراحماتكم يوم تقوم السعير

پاره شود و مردگان بسخن آیند . . . رعد: ۳۱» جمعی از مفسران و نحویان گویند جواب
«لو» محذوف است یعنی اگر قرآنی باین اوصاف باشد همین قرآن است کلینی هم در
حدیثی از امامه علیهم السلام نقل میکند که : آن قرآنی که کوهپادا بحرکت آورد و
زمین را پاره پاره کند ؛ و مردگان را بسخن آورد نزد ما است این حدیث بعد از کر میشود
طبرسی - پس از جمله «او کلمه به الموتى» ، فرماید : یعنی مردگان زنده شوند تا زنده گی
کنند و سخن گویند . دلالت این آیه بر امکان رجعت بلکه وقوع آن روشن است .

بیست و هشتم : «در آن کتاب به بنی اسرائیل اعلام کردیم که : دوبار در این سرزمین
فساد میکنید ؛ و سرکشی میکنید سرکشی بزرگی چون نوبت نخستین رسیده بعضی از
بندگان خود را که صلابتی سخت داشتند بر شاگماشتیم تا در خلال خانه ها (بجستجوی شما)
گردش کردند ، و این وعده ای حتی بود ، سپس شمارا بر آنان غلبه دادیم و بسال و اولاد
معدتان دادیم سوره بنی اسرائیل آیه ۴ - ۶» کلینی وعلی بن ابراهیم و دیگران روایت
میکنند که آیه مربوط بر رجعت است و توجیه این معنی خواهد آمد .

بیست و نهم : «ترا از ذوالقرنین پرسند بگو قصه ای از وی برای شما خواهم خواند

عليكم منه ذكراً انا مكننا له في الارض وآتيناه من كل شيء سبباً الآية . روى
 علي بن ابراهيم وغيره ان قومه ضربوه على قرنه فمات خمسمائة سنة ، ثم احياه الله
 وبعثه اليهم ف ضربوه على قرنه الآخر فأماته الله خمسمائة عام ، ثم احياه وبعثه
 اليهم فملكه الارض .

وقد روى عن أمير المؤمنين عليه السلام انه نقل حديث ذي القرنين ثم قال: وفيكم
 مثله يعني نفسه ويأتي ذلك ان شاء الله وقال الطبرسي : قيل ان ذا القرنين نبي مبعوث
 فتح الله على يديه الارض ، ثم قال : في قوله تعالى : « قلنا يا ذا القرنين استدل
 من ذهب الي ان ذا القرنين كان نبياً بهذا ، لان قول الله لا يكون الا بالوحي ، و
 الوحي لا يجوز الا على الانبياء ، وقيل ان الله ألهمه ولم يوح اليه « انتهى » .

اقول : ومع ضعيفة الاحاديث الدالة على ان ما كان في الامم السابقة يكون
 مثله في هذه الامة ، يتم الاستدلال على صحة الرجعة بقصة ذي القرنين و أمثالها .

ما اورا در زمين مكنت داديم و اذ هر چيز وسيله اي بوي عطا كرديم . . . كهف ۸۳-۸۴
 علي بن ابراهيم وغيره روايت ميكنند كه : در اتر ضربتي كه قوم او بيك طرف پيشانيش
 زدند مرد ؛ و پس از پانصدسال خداوند زنده اش کرده بسوی آنان مبعوث فرمود ، باز
 ضربتي بر طرف ديگر پيشانيش زدند و مرد ، دوباره پس از پانصدسال خداوند اش کرد و
 بر آنان مبعوث کرد ، و سلطنت روی زمين بوي داد و در روايتي است كه امير المؤمنين (ع)
 پس از نقل قصه ذو القرنين فرمود : درمیان شما هم نظير وی هست ؛ يعني خود آنجناب
 اين حديث هم بعداً ذکر ميشود طبرسي فرمايد : ذو القرنين پيمبري بود كه بدست او
 خداوند همه روی زمين را گشود پس در تفسير اين آيه : « گفتيم : اي ذو القرنين . . . »
 فرمايد : آنان كه گویند : ذو القرنين پيغمبر بوده باين آيه استدلال كنند ، چون گفتگوي
 خدا با او جز از راه وحی نیست ، وحی هم مختص پيبران است ، بعضي گویند
 : مراد الهام است (يعني بدلش افتاده ، نه اينكه سخني شنیده) و وحی در كار نبوده .
مؤلف گوید : بضميمة حديثهائي كه گوید : هر چه در امتهای گذشته بوده ، در
 اين امت هم هست ، بحكايت ذو القرنين و امثال آن ميتوان بر صحت رجعت استدلال
 کرد .

الثلاثون قوله تعالى : «ايوب اذ نادى ربه انى مسنى الضر و انت ارحم الراحمين فاستجبنا له و كشفنا ما به من ضر و آتيناه أهله و مثلهم معهم » الآية . روى الطبرسى و على بن ابراهيم وغيرهما ان الله أحى له من أهله من مات وقت البلاء «ومثلهم معهم» ممن مات من قبل كما يأتى ان شاء الله ، فينبغى أن يقع مثله في هذه الامة بدلالة الاحاديث المشار اليها .

الحادية و الثلاثون قوله تعالى : « و حرام على قرية أهلكناها انهم لا يرجعون » روى الطبرسى و على بن ابراهيم و غيرهما انها في الرجعة ؛ وان كل قرية هلكت بعذاب لا يرجع أهلها فى الرجعة ، واما فى القيامة فيرجعون .

الثانية و الثلاثون قوله تعالى : « ان الذى فرض عليك القرآن لرادك الى معاد » روى فى عدة أحاديث تأتى ان شاء الله ان المراد بها الرجعة ، و معلوم انها خطاب للرسول ﷺ .

الثالثة و الثلاثون قوله تعالى : « وان من أهل الكتاب الا ليؤمنن به قبل

س ١٨ : «وايوب را (ياد کن) که پروردگار خویش را ندا کرد ، که بمعنت دچارم و توازه مهريانان مهربان ترى پس اجابتش کرديم و معنتى را که داشت بر طرف کرديم ، و کسانش را با مثلشان بوى عطا کرديم ، سورة انبيا ٨٣ - ٨٤ طبرسى و على بن ابراهيم و ديگران روايت میکنند که خداوند کسان ايوب را که هنگام گرفتارى و امتحان مرده بودند ؛ و بعدد ایشان از آنان که قبلاً مرده بودند همه را زنده کرد - چنانکه حديثش انشاء الله بيايد - پس بضميمة همان احاديثى که اشاره شد بايد نظيرش در اين امت هم باشد .

س ١٩ : « برقریه ای که هلاک کرده ایم مقرر است که باز نمیگردند ؛ انبياء ٤٩٥ طبرسى و على بن ابراهيم و ديگران روايت میکنند که آيه مربوط بر رجعت است ، يعنى هر قومى که بعذاب خدا گرفتار شدند در رجعت بر نمیگردند ، اما در قيامت ، بر میگردند .

س ٢٠ : « آنکه اين قرآن بر عهدۀ تو نهاد بياز گشتگاهت بر میگرداند ،

موتہ روی علی بن ابراهیم وغیره فی تفسیرها ان رسول الله ﷺ اذا رجع آمن به الناس كلهم .

الرابعة والثلاثون قوله تعالى : «ان الله قادر على ان ينزل آية» روی علی بن ابراهیم فی تفسیره عن ابي جعفر عليه السلام انه تلى هذه الآية ثم قال : سيريك في آخر الزمان آيات منها : دابة الارض ، والدجال ، ونزول عيسى بن مريم ، و طلوع الشمس من مغربها .

الخامسة والثلاثون قوله تعالى : « واما نرينك بعض الذي نعدهم» روی علی بن ابراهیم وغیره من جملته الرجعة ، ويأتي ان شاء الله .

السادسة و الثلاثون قوله تعالى : « أثم اذا ما وقع آمنتم به » روی علی بن

قصص : ۸۵ در حدیثهای چندی است که مراد رجعت است - این حدیثها هم بیاید - و معلوم است که خطاب به پیغمبر (ص) است .

سی و سوم : «هیچیک از اهل کتاب نیست جز اینکه بوی (بنی بعسی) پیش از مرگش ایمان آرد ، نساء : ۱۵۹» علی بن ابراهیم وغیره در تفسیر آیه روایت کنند که چون پیغمبر (ص) برگردد ، همه مردم بوی ایمان آورند .

سی و چهارم : «خداوند قدرت دارد که نشانه‌ای فرود آرد ، انعام ۲۷» علی بن ابراهیم در تفسیر روایت میکند که حضرت باقر (ع) پس از خواندن این آیه فرمودند در آخر الزمان خدا نشانه‌هایی - مانند : جنبنده‌ای که از زمین بیرون آید ، دجال ؛ فرود آمدن عیسی بن مريم ، و طلوع آفتاب از مغرب بتومیناید .

سی و پنجم : « یا قسمتی از آنچه بآنان وعده میدهم بتو مینمایانیم ، یونس ، ۴۶ ، رعد ؛ غافر » علی بن ابراهیم و غیره روایت میکنند که از جمله این عذابهایی که خدا بنشرکان وعده داده و به پیغمبر (ص) مینمایاند در رجعت است ، این حدیث هانیز بعد از ذکر میشود .

سی و ششم : «آب پس از وقوع عذاب بآن ایمان میآوردید ؛ یونس ۵۱» علی بن

ابراهيم ان معناه صدقتم به في الرجعة فيقال : الآن تؤمنون به يعني أمير المؤمنين عليه السلام .
السابعة و الثلاثون قوله تعالى : «ولو ان لكل نفس ظلمت ما في الارض جميعاً
 لاقتت به » روى على بن ابراهيم انها نزلت في الرجعة .

الثامنة و الثلاثون قوله تعالى : « فان كنت في شك مما أنزلنا اليك فاسئل
 الذين يقرؤن الكتاب من قبلك » روى على بن ابراهيم وغيره ان الله جمع الانبياء
 لمحمد صلى الله عليه وآله ، فأحياهم و رجعوا وصلوا خلفه ، وان هذا معنى الآية وهذه الآية دالة
 على الرجعة للرسول صلى الله عليه وآله لما تقدم .

التاسعة و الثلاثون قوله تعالى : « فالذين لا يؤمنون بالآخرة قلوبهم منكرة
 وهم مستكبرون » روى على بن ابراهيم ان معنى قوله : « لا يؤمنون بالآخرة لا يؤمنون
 بالرجعة قلوبهم منكرة كافرة .

الاربعون قوله تعالى : « فأصابهم سيئات ما عملوا و احاق بهم ما كانوا به يستهزؤن »

ابراهيم روایت کند که معنی : **در رجعت تصدیق میکنید** آنگاه گویند اکنون بوی - یعنی
 بامیرالمؤمنین (ع) - ایمان آورید !

سی و هفتم : « اگر هر کس ستم کرده همه روی زمین را داشته باشد (برای رهایی
 از عذاب) حاضر است بعوض خویش دهد ، یونس : ۵۴ » علی بن ابراهیم روایت کند که
 مربوط بر رجعت است .

سی و هشتم : « اگر راجع بآنچه بر تونازل کرده ایم در شکلی از آنان که پیش از تو
 کتاب (آسانی) میخواندند بیرس ، یونس : ۹۴ » علی بن ابراهیم و غیره روایت
 میکنند که خداوند همه پیغمبران را زنده کرد ، بدنیا برگشتند ، و پشت سر پیغمبر
 (ص) نماز خواندند و مراد از آیه این است (یعنی آنجا امر شد از آنان بیرسد) و چنانکه
 گذشت آیه - بنا بر این تفسیر - دلیل است که برای حضرت رسول (ص) نیز رجعت
 واقع شده .

سی و نهم : « آنان که بآخرت ایمان نیاورند دلهاشان بانکار خو گرفته ، و
 متکبرند ، نعل : ۲۲ » علی بن ابراهیم روایت میکند که یعنی - آنان که بر رجعت ایمان
 ندارند دلهاشان بانکار خو گرفته و کافر است .

چهارم : « آنگاه سزای کارهای بدشان بایشان رسید ، و عذابی که آنرا مسخره

روى على بن ابراهيم ان المراد العذاب في الرجعة .

الحادية والا ربعون قوله تعالى: «يوم ندعو كل اناس بامامهم» روى على

بن ابراهيم ايضاً ما ظاهره انها في الرجعة ويأتى ان شاء الله .

الثانية والا ربعون قوله تعالى «فان له معيشة ضنكا» ونحشره يوم القيامة

أعمى روى على بن ابراهيم وغيره انها في النصاب و ان تلك المعيشة في الرجعة و انهم يأكلون العذرة .

الثالثة والا ربعون قوله تعالى: « ولقد آتينا داود منا فضلا» روى على بن ابراهيم

في تفسير ذلك الفضل ان من جعلته ان الله نزل عليه الزبور فيه توحيد الله وتمجيد ودعاء و اخبار رسول الله وامير المؤمنين والقائم و اخبار الرجعة .

الرابعة والا ربعون قوله تعالى: « ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان

الارض يرثها عبادى الصالحون » روى على بن ابراهيم وغيره ان المراد بها

میکردند دامنگیرشان شد ، نحل : ۳۴ علی بن ابراهیم روایت کند که : مراد عذاب رجعت است .

چهل و یکم : « روزی که هر عده‌ای را به پیشوایشان بخوانیم ، بنی اسرائیل ،

۷۱ » باز علی بن ابراهیم روایتی نقل میکند که ظاهراً این است که آیه مربوط بر رجعت است ، روایت بعداً بیاید .

چهل و دوم : « هر که از یاد من اعراض کند زندگانی سختی دارد ، و روز

قیامت کور معشورش کنیم ، طه ۱۲۴ » علی بن ابراهیم و غیره روایت میکنند که درباره دشمنان اهل بیت است که در رجعت زندگی سختی دارند ، و خورا کشان عذره است .

چهل و سوم : « داود را از جانب خویش فضیلتی دادیم ، سبأ ، ۱۰ » علی بن

ابراهیم روایت کند که از جمله این فضیلت این بود که خداوند زبور را - که مشتمل بر : توحید و تجید خدا ، دعا ، اخبار بنامبر و علی و حضرت قائم (ع) و اخبار رجعت بود مردی نازل کرد .

چهل و چهارم : « در زبور پس از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان صالح من

بارت برند انبیاء ۱۰۰ » باز علی بن ابراهیم و غیره روایت میکنند که مراد خبرهای

اخبار الرجعة .

الثامنة والاربعون قوله تعالى : « او لم يروا انا نسوق الماء الى الارض الجرز فنخرج به زرعاً تاكل منه انعامهم و انفسهم أفلا يبصرون » ويقولون متى هذا الفتح ان كنتم صادقين ، روى علي بن ابراهيم ان الايتين في الرجعة

السادسة و الاربعون قوله تعالى : « أولم يسيروا في الارض » قال أولم ينظروا في القرآن و الاخبار برجعة الامم الهالكة ، رواء علي بن ابراهيم في تفسيرها .

السابعة و الاربعون قوله تعالى : « ويرىكم آياته » روى علي بن ابراهيم ان المراد أمير المؤمنين و الائمة عليهم السلام و انها في الرجعة .

الثامنة و الاربعون قوله تعالى : « وترى الظالمين لما رأوا العذاب يقولون هل الى مره من سبيل » روى علي بن ابراهيم ان المراد بالعذاب هنا علي بن أبي طالب و عروجه في الرجعة .

رجعت است (که در زبور نوشته شده) . *تکثیر علی بن ابراهیم*

چهل و پنجم : « مگر ندیده اند که ما آب را بزمین بی گیاه میفرستیم ، سپس با آن کشتی بیرون آریم که خود و حیواناتشان از آن میخورند ، مگر نمی بینند ؟ » میگویند . اگر راست میگویند ، این فتح و فیروزی کسی میرسد ؟ سجده : ۲۷ - ۲۸ « باز هم او روایت میکند که این دو آیه مربوط بر جمت است .

چهل و ششم : « مگر در زمین نگشته اند ؟ روم ؟ » باز هم او روایت کند که : مراد نظر در قرآن و خبرهای رجعت امتهائی است که هلاک شدند .

چهل و هفتم : « آیات خویش بشما بنمایاند ، بقره ، ۷۳ » علی بن ابراهیم روایت کند که مقصود نمایاندن امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام در رجعت است .

چهل و هشتم : « ستمگران را به بینی که چون عذاب را بینند ، گویند . آیا برای باز گشت راهی هست ؟ شوری : ۴۴ » علی بن ابراهیم روایت میکند که یعنی چون در رجعت علی بن ابیطالب را بینند (که میخواهد از آنان انتقام بگیرد) گویند راه فراری هست ؟

التاسعة والاربعون قوله تعالى : «وجعلها كلمة باقية في عقبه لعلهم يرجعون»
 روى علي بن ابراهيم انها في الائمة عليهم السلام وانهم يرجعون الى الدنيا.
 الخمسون قوله تعالى : «فارتقب يوم تأتي السماء بدخان مبين» روى علي بن ابراهيم
 ان ذلك اذا خرجوا في الرجعة من القبر .

الحادية والخمسون قوله تعالى : «ووصينا الانسان بوالديه احساناً حملته
 امه كرها ووضعته كرها» روى علي بن ابراهيم وغيره انها في الحسين عليه السلام ، وان الله
 أخبر رسوله وبشّره به قبل حمله ، وأخبره بما يصيبه من القتل ، وانه يردّه الى
 الدنيا وينصره حتى يقتل أعداءه ، ويملكه الارض فحملته كرهاً اي اغتمت وكرهت
 لما أخبرت بقتله .

الثانية والخمسون قوله تعالى : «يوم يسمعون الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج»
 روى علي بن ابراهيم ان المراد بها الرجعة .

جهل ولهم : « بكتا برستی را در نسل خویش سغنی پاینده کرد ، شاید باز
 باز گردند ، ذخرف : ۲۸ » علي بن ابراهيم روایت کند که درباره امه عليهم السلام است
 که بدنیا برمیگردند .

پنجاهم : « منتظر آنروز باش که آسمان دودی آشکارا آورد ، دخان ۱۰ »
 هم اوروایت کند که مربوط بوقتی است که در رجعت از قبرها بیرون آیند .

پنجاه و یکم : بانسان سفارش کردیم که با پدر و مادرش نیکی کند مادرش بامشقتوی
 داعمل کرد وباسختی زاید احقاف ۱۵ » علي بن ابراهيم و دیگران روایت میکنند که در
 بار حضرت امام حسین (ع) است خدا پیش از حمل او به پیغمبر (ص) بشارت داد و خبر داد که
 کشته شود و باز بدنیا بر گردد آنگاه خدا نصرتش دهد تا دشمنان خویش بکشد و
 سلطنت روی زمینش دهد ، مادرش چون خبر قتلش شنید اندوهگین شد و با کراهت
 بار دار او شد .

پنجاه و دوم : « روزی که صبحه را بحق بشنوند این روز بیرون آمدن است ، ق ،
 ۴۲ » علي بن ابراهيم روایت کند که مراد هنگام زحمت است .

الثالث والخمسون قوله تعالى «يوم تشقق الارض عنهم سراعاً» روى على بن ابراهيم ان المراد بها الرجعة .

الرابع والخمسون قوله تعالى : « وفي السماء رزقكم وما توعدون » روى على بن ابراهيم ان المراد به اخبار الرجعة والقيامة ، «فورب السماء والارض انه لحق» يعنى ما وعدتكم .

الخامسة والخمسون قوله تعالى : «وان للذين ظلموا عذاباً دون ذلك» روى على بن ابراهيم ان المراد عذاب الرجعة بالسيف .

السادسة والخمسون قوله تعالى : «مطعين الى الداع يقول الكافرون هذا يوم عسر» روى على بن ابراهيم ان المراد بذلك الرجعة .

السابعة والخمسون قوله تعالى : « سنسمه على الخرطوم» روى على بن ابراهيم انها فى الرجعة ، اذا رجع أمير المؤمنين ورجع اعداؤه فيسمهم بميسم معه .

مركز تحقیق و ترویج حدیث

پنجاه و سوم : « روزی که زمین برای در آمدنشان شکافته شود ، و پشتابند ، ق ، ۴۴ » باز علی بن ابراهیم روایت میکند که راجع بر جعت است .

پنجاه و چهارم : « روزیشان و چیزی که بشما وعده میدهند در آسمان است ، ذاریات ، ۲۲ » علی بن ابراهیم روایت میکند که مراد از آنچه وعده میدهند خبرهای رجعت و قیامت است ، که بعد میفرماید : « بخدای آسمان و زمین ؛ این برحق است » یعنی این وعده حتمی است .

پنجاه و پنجم : « برای آنان که ستم کردند عذابى نزدیک تر از این هست ؛ طور ، ۴۷ » علی بن ابراهیم روایت میکند که مراد عذاب شمشیر در موقع رجعت است .

پنجاه و ششم : « شتابان بسوی دعوتگر روند ؛ و کافران گویند : این روز دشواری است ، قمر ، ۸ » علی بن ابراهیم روایت کند که در موقع رجعت است .

پنجاه و هفتم : « بزودی برینى اوداغ نهم ، قلم ، ۲۶ » علی بن ابراهیم روایت میکند که مربوط بر جعت است ، هنگامی که امیر المؤمنین (ع) و دشمنانش برگردند ، ایشان را با آهنی که دارد داغ میکند .

الثامنة والخمسون قوله تعالى : « حتى اذا رآو اما يوعدون » روى على بن ابراهيم المراد بها القائم وأمير المؤمنين في الرجعة .
 التاسعة والخمسون قوله تعالى : « قل ان أدرى أفریب ماتوعدون أم يجعل له ربي أمداً » روى على بن ابراهيم ان المراد بها الرجعة .
 الستون قوله تعالى : « عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحداً الا من ارتضى من رسول » روى على بن ابراهيم في تفسيرها ان الله أخبر رسوله بما یكون من بعده من أخبار القائم والرجعة والقیامة .

الحادية والستون قوله تعالى : « قتل الانسان ما أكفره » الى قوله : « ثم اذا شاء أنشره » روى على بن ابراهيم انها نزلت في امير المؤمنين وانه الانسان المذكور ، « ما أكفره » ای ما فعل وأذنب حتى قتلتموه « ثم اذا شاء أنشره » قال ينشره

پنجاه وهشتم : « تا چون وعده‌ای که بآنان میدهند به بینند ... مریم : ۲۵ »
 علی بن ابراهیم روایت میکند که مراد از وعده : حضرت قائم و حضرت امیر المؤمنین (ع) است که در رجعت بینند .

پنجاه ونهم : « بگو نیدانم وعده‌ای که بشا میدهند نزدیک است یا خدای من برایش مدتی میگذارد ، جن : ۲۵ » علی بن ابراهیم روایت کند که مربوط بر رجعت است
 شصتم : « غیبدان است ، و کسی را از غیب خویش مطلع نکند ، مگر یسبری را که مورد رضای او باشد ، جن : ۲۶ - ۲۷ » علی بن ابراهیم در تفسیر روایت میکند که خداوند حوادثی را که پس از یسبر (ص) رخ میدهد - از جریان حضرت قائم ، و رجعت ، و قیامت - همه را بآنجناب خبر داد .

شصت و یکم . « مرگ بر این انسان که چه نیک نشناس است ؟ » (این ترجمه ظاهر آیه است ، اما ترجمه اش بملاحظه حدیثی که ذیلا ذکر میشود چنین است : انسان کشته شد مگر چه گناهی کرده بود ؟) سپس هر وقت بنخواهد زنده اش کند ، سوره عبث ۱۷-۲۲ »
 علی بن ابراهیم روایت میکند که آیه دربارہ علی (ع) است یعنی آنجناب کشته شد مگر چه گناهی داشت که وی را کشتند خدا او را - در رجعت زنده میکند ، « نه چنین است ما مورثیت

فی الرجعة « کلاً لما یقض ما أمره » فقال : لم یقض امیر المؤمنین ما أمره و سیرجع حتی یقض ما أمره .

الثانیة والستون قوله تعالى : « انه علی رجعه لقادر » روى علی بن ابراهیم ان المراد یرده الی الدنیا والی القیامة .

الثالثة والستون قوله تعالى « و ذکرهم بأیام الله » روى ابن بابویه و غیره انها ثلثة : یوم یقوم القائم ، و یوم النکرة ، و یوم القیامة .

الرابعة والستون قوله تعالى : « ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی » روى سعد بن عبد الله فی مختصر البصائر ان المراد بها الرجعة .

اقول : و ربما یتأتی بعض الایات الواردة فی الرجعة فی تضاعیف الاحادیث الاتیة ان شاء الله تعالى ، و قد ألف بعض المتأخرین کتباً متعددة فی تفسیر القرآن و تأویلہ ، و الایات النازلة فی شأن اهل البیت علیهم السلام و الرجعة ، ولم تحضرنی وقت جمع هذه

خویش انجام نداد» یعنی آنجناب را فرجهت ندادند که دستور خدا را اجرا کند و در رجعت بازمیگردد تا اجرا کند .

شصت و سوم : خدا بر بازگرداندنش تواناست ، طارق : ۸ « علی بن ابراهیم روایت میکند که مراد بر گرداندن انسان در رجعت و قیامت است .

شصت و سوم : « آنانرا بروزهای (عذاب) خدا متذکر کن ، ابراهیم : ۵ « ابن بابویه و غیره روایت میکند که این روزها سه تا است : روز قیام امام زمان (ع) ، روز رجعت ، روز قیامت .

شصت و چهارم : « هر که در این جهان کور دل باشد در جهان دیگر هم کور است بنی اسرائیل : ۷۲ « سعد بن عبد الله در کتاب مختصر البصائر روایت میکند که مراد این است که در رجعت کور بدنیا میآید .

مؤلف گوید : ممکن است آیاتی که درباره رجعت وارد شده ، ضمن حدیثهای بعد ایراد شود یکی از علمای اخیر کتابهای چندی در تفسیر قرآن و تأویل آیاتی که در شان ائمه علیهم السلام و رجعت نازل شده تألیف کرده ، اماموقع جمع آوردی این کتاب در دست نبود ،

الرسالة وفيما ذكر كفاية انشاء الله تعالى .

الباب الرابع

في اثبات ان ما وقع في الامم السابقة مثله يقع في هذه الامة

اعلم ان هذا المعنى ثابت عنهم عليهم السلام قد رواه العامة والخاصة ويمكن ان يستدل عليه من القرآن بقوله تعالى : «سنة الله في الذين خلوا من قبل ولن تجد لسنة الله تبديلا» ومن السنة بالا حاديث الدالة على التصريح بثبوته و استدلال أهل العصمة عليهم السلام به على المعاندين وأعداء الدين كما يأتي ان شاء الله ، وباجتماع المسلمين في الجملة ، فان الاحاديث بذلك كثيرة من طريق العامة والخاصة ، وقد صنف علماءنا كتباً في اثباته مذكورة في كتب الرجال ، و تقدم ذكر بعضها ، و أنا اذكر الذي يحضرنى من الاحاديث في هذا المعنى ، و قد رأيتها في عدة كتب معتمدة مروية من عدة طرق مسندة ومرسلة فاقول :

ولي انشاء الله آنچه ذکر میشود کفایت میکند .

باب چهارم

در اثبات اینکه هر چه در اتمهای سابق واقع شده در این امت هم

خواهد شد

البته این موضوع در اینمبیر و ائمه عليهم السلام فرموده اند ، سنی و شیعه هم نقل میکنند . از قرآن مسکن است باین آیه استدلال کرد : «این روش خدائی است ، و روش خدائی را هرگز تغییر پذیر نیایی ، فتح : ۲۳» از حدیث هم ، بآنچه صریحاً بر مطلب دلالت دارد ، و ائمه عليهم السلام در مقام استدلال بر دشمنان بآن تمسک فرموده اند - چنانکه خواهد آمد - اجماع مسلمین هم اجمالاً در کار هست .

اما حدیث ، از طریق سنی و شیعه بسیار است ، علمای ما کتابها در اثباتش نوشته اند که در کتب رجال ثبت است ؛ و قسمتی از آنها اشاره کردیم ، اینک احادیثی که در کتابهای معتبر بچند طریق - با سند و بی سند ، مذکور است :

الحديث الاول مما يدل على ذلك ما رواه الشيخ الجليل رئيس المحدثين أبو جعفر ابن بابويه في كتاب من لا يحضره الفقيه الذي صرح بانه لا يورد فيه الا ما يفتى به و يحكم بصحته ، و يعتقد انه حجة بينه و بين ربه ، و شهد بأن كلما فيه مأخوذ من كتب مشهورة ، عليها المعول و اليها المرجع ، قال في باب فرض الصلوة : قال النبي ﷺ : يكون في هذه الامة كل ما كان في بني اسرائيل حذو النعل بالنعل ، و القذة بالقذة .

الثاني ما رواه ابن بابويه ايضاً في اواخر كتاب كمال الدين و تمام النعمة ، قال : قد صح عن النبي ﷺ انه قال : كلما كان في الامم السالفة يكون مثله في هذه الامة حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة .

الثالث ما رواه الشيخ الجليل ثقة الاسلام أبو جعفر الكليني في باب «ان الائمة و رثوا علم النبي و جميع الانبياء و الاوصياء عليهم السلام» عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن علي بن النعمان عن ابن مسكان عن أبي بصير يعني ليث المرادي ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ان الله لم يعط الانبياء شيئاً الا وقد أعطاه عملاً ﷺ «الحديث» .

اول رئيس محدثين ابن بابويه در کتاب من لا يحضره . که بتصريح خودش هر چه آنجا نقل میکند بآن فتوی میدهد ، و در نظرش صحیح است ، و میان خود و خدا حجتش میداند ، و گواهی میدهد که همه از کتابهای مشهور و معتبر گرفته شده در باب : فرض صلوة ، روایت میکند که پیغمبر (ص) فرمود : هر اتفاقی که در بنی اسرائیل رخ داد بدون ذره ای کم و زیاد در این امت هم رخ دهد .

دوم باز مرحوم صدوق در کتاب کمال الدین فرماید : بسند صحیح از پیغمبر (ص) نقل است که فرمود : آنچه در امتهای سابق و اقم شده بدون کم و زیاد در این امت هم واقع شود .

سوم : ثقة الاسلام کلینی در باب : «ان الائمة و رثوا علم النبي ، . . . » از ابو بصیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : خدا هیچ چیز بسایر پیمبران نداد مگر اینکه بسند (ص) هم عطا فرمود « تا آخر حدیث»

الرابع ما رواه الكليني ايضاً في الباب المذكور عن محمد بن يحيى عن أحمد بن ابى زاهر أو غيره عن محمد بن حماد عن أخيه أحمد بن حماد عن أبيه عن أبي الحسن الأول عليه السلام قال : قلت له : أخبرني عن النبي صلى الله عليه وآله ورث النبيين كلهم ؟ قال : نعم ، قلت : ان عيسى بن مريم كان يحيى الموتى باذن الله ؟ قال : صدقت ، وسليمان كان يفهم منطلق الطير ، وكان رسول الله صلى الله عليه وآله يقدر على هذه المنازل «الحديث» و فيه ان الأئمة عليهم السلام ورثوا ذلك .

الخامس ما رواه الكليني ايضاً في «باب ما أعطى الله الأئمة من الاسم الاعظم» عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد ومحمد بن خالد عن زكريا بن عمران القمي عن هارون بن الجهم عن رجل قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول ان عيسى بن مريم عليه السلام أعطى حرفين كان يعمل بهما ، وأعطى موسى أربعة أحرف ، وأعطى ابراهيم ثمانية أحرف ، وأعطى نوح خمسة عشر حرفاً ، وأعطى آدم خمسة وعشرين حرفاً ، فان الله جمع ذلك كله لمحمد صلى الله عليه وآله ، وان الاسم الاعظم ثلاثة وسبعون حرفاً أعطى محمد صلى الله عليه وآله اثنين وسبعين حرفاً وحجب عنه حرف واحد .

چهارم : باز كليني در همان باب از حماد نقل ميکند که گفت : بعضرت کاظم (ع) عرض کردم : پیغمبر ما (ص) وارث علم همه پیبران است ؟ فرمود : آری ، گفتم : عیسی بن مریم باذن خدا مرده زنده میگرد ؟ فرمود : راست میگوئی ، سليمان هم سخن مرغان را می فهمید ، پیغمبر (ص) نیز بر همه این امور قدرت داشت « تا آخر حدیث » و در همین حدیث است که : ائمه عليهم السلام هم این مقامات را از آنجناب ارث میبرند .

پنجم : باز هم کلینی در باب «ما اعطى الله الأئمة من الاسم الاعظم» از هارون بن جهم از مردی روایت میکند که گفت : شنیدم حضرت صادق (ع) میفرمود : عیسی بن مریم را دو حرف (از اسم اعظم) دادند بوسیله آنها اعجاز میگرد ، موسی را چهار حرف ، ابراهیم را هشت حرف ، نوح را پانزده حرف ، و آدم را بیست و پنج حرف ، و خداوند همه را بمحمد (ص) عطا کرد ، اسم اعظم هفتاد و سه حرف است ، هفتاد و دو تا را بآنجناب دادند و یکی را ندادند .

السادس مارواه الكليني ايضاً في «باب مولد أبي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام» عن عدة من اصحابنا عن أحمد بن محمد بن محمد بن علي بن الحكم عن مثنى الحنط عن أبي بصير قال دخلت علي أبي جعفر عليه السلام فقلت له : أنتم ورثة رسول الله؟ قال : نعم قلت : ورسول الله وارث الانبياء كلهم علم كل ما علموا؟ قال : نعم ، قلت : فأنتم تقدرون علي أن تحيوا الموتى وتبرؤا الاكمه والابرص؟ قال : نعم باذن الله «الحديث» .

ورواه الراوندي في الخرايج والجرايج في الباب السادس .
و رواء علي بن عيسى في كشف الغمة نقلا من كتاب الدلائل لعبد الله بن جعفر الحميري .

و رواء الكشي في كتاب الرجال عن محمد بن مسعود العياشي عن علي بن محمد القمي عن محمد بن أحمد عن أحمد بن الحسن عن علي بن الحكم مثله .
اقول : و الاحاديث في هذا المعنى كثيرة جداً و دلالة علي مضمون الباب ظاهرة لا يخفى .

السابع مارواه الكليني ايضاً في الروضة قريبا من النصف عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن عدة من اصحابنا عن سهل بن زياد جميعاً عن ابن محبوب عن عمرو بن أبي

ششم باز كليني در باب «مولد حضرت باقر ع» از ابو بصير روايت ميکند که گفت : خدمت حضرت باقر (ع) رسیده عرض کردم شما وارث پيغمبريد فرمود : آري گفتيم بينمبر و ارث همه انبياء بود هر چه ميدانستند ميدانست فرمود : آري گفتيم : شما ميتوانيد مرده زنده کنيد ، و کور مادر زاد و پيس راشفا دهيد ؟ فرمود : آري باذن خدا «تا آخر حديث» اين حديث داراوندی هم در باب ششم خرايج روايت ميکند ، و علي بن عيسى هم در كشف الغمه از کتاب دلائل حميري نقل ميکند ، کشي نيز در کتاب رجال از علي بن حکم بهمين نحو روايت ميکند **مؤلف گويد** : در اين زمينه حديث بسيار زياد است ، و دلالتش بر مقصود ما ظاهر و روشن است .

هفتم باز كليني در حدود نيمه کتاب روضه ، از ابوالمقدام نقل ميکند که گفت :

المقدم عن أبيه عن أبي جعفر عليه السلام انه قال له : ان العامة يقولون ان بيعة أبي بكر حيث اجتمع الناس عليها كانت لله رضا ، و ما كان الله ليفتن امة محمد من بعده الي أن قال : فقال أبو جعفر عليه السلام : أليس قد أخبر الله عن الذين من قبلهم من الامم انهم اختلفوا من بعد ما جاءتهم البينات ، حيث قال : «وآتينا عيسى بن مريم البينات و آيدناه بروح القدس ولو شاء الله ما اقتتل الذين من بعدهم من بعد ما جاءتهم البينات و لكن اختلفوا فمنهم من آمن ومنهم من كفر » وفي هذا ما يستدل به على أن أصحاب محمد اختلفوا من بعده ؛ فمنهم من آمن ومنهم من كفر .

اقول : هذا دال على مضمون الباب ، والا لماصح الاستدلال .

الثامن : مارواه أبو جعفر بن بابويه في كتاب كمال الدين و تمام النعمة في

باب ما أخبر به الصادق عليه السلام من وقوع الغيبة ، باسناده عن ابي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ان سنن الانبياء و ما وقع فيهم من الغيبة جارية في القائم منا أهل البيت ، حدو النعل بالنعل والقذة بالقذة .

التحقيق في بيعة ابي بكر

بحضرت باقر (ع) عرض کردم : سنیان میگویند : بیعت ابو بکر چون مورد اجماع و اتفاق همه امت بود ، مورد رضای خدا بود ، زیرا خداوند امت معصوم را بعد از وی بفتنه و گمراهی نیندازد ، حضرت فرمود : مگر خدا از اتمهای سابق خبر نمیدهد که پس از آمدن حجتها اختلاف کردند چنانکه میفرماید . « عیسی بن مریم را حجتها دادیم ، و بروح القدس تا یدش کردیم ، اگر میخواست کسانی که پس از پیغمبران بودند بعد از حجتهائی که بسویشان آمد باهم کارزار نیکردند ولی مختلف شدند عده ای مؤمن بودند و جمعی کافر شدند ؛ بقره : ۲۵۳ » از این آیه استفاده میشود که امت محمد (ص) نیز پس از او مختلف شدند بعضی با ایمان بودند و بعضی کافر شدند **مؤلف گوید :** این حدیث هم دلیل است که حوادث سایر امتها در این امت نیز واقع

شود و گرنه استدلال باختلاف سایرین بر اختلاف این امت ناتمام است .

هشتم : شیخ صدوق در اكمال درباب «خبرهای حضرت صادق از غیبت امام زمان (ع)»

از ابو بصیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : سنهای پیغمبران و غیبتی که در

میان آنان بود بدون ذره ای کم و زیاد همه در قائم ما اهل بیت جاری شود .

التاسع ما رواه الطبرسی فی آخر کتاب اعلام الوری حیث قال : قد صح عن النبی ﷺ انه قال : کل ما کان فی الامم السالفة فانه یكون فی هذه الامة مثله حدو النعل بالنعل والقذة بالقذة . ورواه علی بن عیسی فی کشف الغمة نقلاً عنه .

العاشر ما رواه ابن بابویه فی اعتقاداته فی باب الاعتقاد فی الرجعة حیث قال : وقال النبی ﷺ : یكون فی هذه الامة ما کان فی الامم السالفة حدو النعل بالنعل والقذة بالقذة .

الحادی عشر ما رواه الشیخ الثقة الجلیل أبو عمر والکشی فی کتاب الرجال فی ترجمة حیان السراج عن حمدویه قال : حدثنا الحسن بن موسی قال : حدثنی محمد بن اصبح عن مروان بن مسلم عن بريد العجلي قال : دخلت علی أبي عبد الله ﷺ فقال : لو سبقت قليلاً لادرکت حیان السراج (کان حیان کيسانياً متعصباً منه ره) و کان هنا جالساً ، فذكر له محمد بن الحنفية وذكر حيوته فقلت له : أليس تزعم وتزعمون ونروي وتروون : انه لم يكن في بني اسرائيل شيء الا وفي هذه الامة مثله ؟ قال : بلي قلت : فهل رأيتم ورأينا ، وتسمعتم وسمعنا ، بعالم مات علی أعين الناس فنكح

لهم : طبرسی در آخر کتاب اعلام الوری میفرماید بسند صحیح از پیغمبر (ص) نقل است که فرمود آنچه در سایر امتها بوده بدون کم و زیاد نظیرش در این امت خواهد بود ، علی بن عیسی هم در کشف الغم این حدیث را روایت میکند

دهم صدوق در کتاب اعتقادات ، در اعتقاد بر جعت نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود : هر چه در امتهای گذشته بود بدون کم و زیاد در این امت هم میباشد .

یازدهم شیخ برزگوار مرحوم کشی در کتاب رجال در شرح حال حیان سراج از بريد عجلي نقل میکند که گفت خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم فرمود اگر اندکی زودتر آمده بودی حیان سراج را هم میدیدی (حیان از بیروان متعصب محمد حنفیه بوده که آنرا کيساني گویند) اینجانشسته بود ، صحبت از محمد حنفیه و زنده بودن وی بیان آمد (چون کيسانيها میگویند محمد حنفیه نمرده بلکه غائب شده است) من باو گفتم مگر ماو شما معتقد نیستیم و از پیغمبر روایت نمیکنیم که هر چه در بنی اسرائیل بوده در این امت هم نظیرش هست گفت چرا ، گفتم : تا کنون ما یا شاید دیدیم یا شنیدیم که عالمی در جلو چشم مردم مرده

نساء و فسمت امواله وهو حي لا يموت ؟ فقام ولم يرد على شيئاً .

ورواه ميرزا محمد بن علي الاسترآبادي في كتاب الرجال نقلاً عن الكشي و
رواه الشيخ في كتاب الاختيار من الكشي مثله .

الثاني عشر ما رواه الكشي ايضاً في ترجمة سلمان الفارسي عن محمد بن مسعود
العياشي عن الحسين بن اشكيب عن الحسين بن خرزاذ القمي عن محمد بن حماد الساسي
عن صالح بن نوح عن زيد بن المعدل عن عبدالله بن سنان عن أبي عبدالله عليه السلام قال :
خطب سلمان فقال : الحمد لله الذي هداني لدينه الى أن قال : لتركبن طبقاً عن
طبق ، سنة بني اسرائيل القذة بالقذة ، ثم قال بعد كلام من جملة الخطبة : والسبعين
الذين اتهموا موسى على قتل هارون فأخذتهم الرجفة فماتوا ، ثم بعثهم الله أنبياء
مرسلين و غير مرسلين ، و أمر هذه الامة كأمر بني اسرائيل فأين يذهب بكم ؟ ثم
ذكر تمام الخطبة . ورواه الشيخ في الاختيار ؛ وما رواه ميرزا محمد في كتاب الرجال
نقلاً عن الكشي .



باشد زنانش را تزویج کرده باشند اموالش را قسمت کرده باشند باز هم زنده جاوید
باشد ؟ (یعنی زنده گی دنیای او مستدام باشد) جوابی نداد و برخاست . این حدیث
را میرزا محمد استرآبادی در کتاب رجال ، و شیخ طوسی در کتاب اختیار هم روایت
میکنند .

دوازدهم : باز کشي در شرح حال سلمان فارسي از عبدالله بن سنان از حضرت صادق
(ع) روایت میکند که فرمود : سلمان در خطبه ای گفت : شکر خداي را که مرا بدین خود
رهبری کرد . . . از حالی بحال دیگر منتقل خواهید شد (و اوضاعتان تحول یابد) بدون
کم و زیاد از دوش بني اسرائيل پیروی میکنند . . . (و قوم موسى از) آن هفتاد نفری که
موسی را بکشتن هارون متهم کردند ، و دچار زلزله شده همه مردند ، و سپس خدا زنده شان
کرد و آناندا پیبران مرسل یا غیر مرسل قرارداد (برگشتند) امر این امت هم مثل امر بني
اسرائیل است ، شمارا بکجا میکشند ؟ تا آخر خطبه . شیخ طوسی هم در کتاب اختیار این
خطبه را روایت میکند ، میرزا محمد استرآبادی نیز در کتاب رجال از کشي نقل میکند

الثالث عشر ما رواه ابن بابویه فی کتاب کمال الدین فی باب ما أخبر به الصادق علیه السلام من وقوع الغيبة ورواه الطبرسی فی اعلام الوری ، وعلی بن عیسی فی کشف الغمة ، عن سدید الصیر فی عن ابی عبدالله علیه السلام فی حدیث طویل قال : و اما العبد الصالح یعنی الخضر علیه السلام فانه ما طول عمره لنبوته قدر هاله ، ولا کتاب نزل علیه ولا بشریة ینسخ بها شریعة من کان قبله من الانبیاء ، و لا امامة یلزم عباده الاقتداء بها ، ولا لطاعة یفرضها له ، بل ان الله لما کان فی سابق علمه ان یقدر من عمر القائم من ایام غیبتة ما یقدر ، و علم ما یشکون من انکار عباده لمقدار ذلك العمر فی الطول ، عمر العبد الصالح من غیر سبب اوجب ذلك الا لعلته الاستدلال به علی عمر القائم ، ولیقطع به حجة المعاندين لئلا یشکون للناس علی الله حجة الحدیث .

الرابع عشر ما رواه الشیخ أبو منصور احمد بن علی بن أبی طالب الطبرسی فی کتاب الاحتجاج علی اهل اللجاج فی احتجاج رسول الله صلی الله علیه و آله عن ابی عبد الحسن العسكري علیه السلام انه قیل لامیر المؤمنین علیه السلام : هل کان لرسول الله صلی الله علیه و آله مثل آية موسى فی

سیزدهم : صدوق در کمال در باب «خبرهای حضرت صادق (ع) راجع بنیبت امام زمان (ع)» و طبرسی در اعلام الوری و علی بن عیسی در کشف الغمة از سدید صیر فی نقل میکنند که حضرت صادق (ع) در حدیثی طولانی فرمود : اما بنده صالح یعنی خضر (ع) ، خداوند طول عمرش نداد که بعد از نبوتی برسد ، یا کتابی برایش نازل شود ، یا دینی بیاورد که دین پیشین را نسخ کند ، یا امامتی نصیبش شود که پیرویش بر مردم لازم باشد ، یا روزی بیاید که اطاعتش بر مردم واجب شود .

بلکه چون در علم خدا گذشته بود که عمر حضرت قائم را در دوران غیبتش طولانی کند و میدانست که عده ای این عمر طولانی را منکر میشوند ، عمر حضرت خضر را طولانی کرد و هیچ سببی نداشت جز اینکه بدانند عمر دراز هم ممکن است و حجت دشمنان (یعنی استبعاد طول عمر) از دستشان گرفته شود تا مردم را بر خدا حجتی نباشد «تا آخر حدیث» .

چهاردهم : طبرسی در کتاب احتجاج در استدلالهای پیغمبر (ص) از حضرت عسکری علیه السلام روایت میکند که : از امیر المؤمنین (ع) پرسیدند : پیغمبر ما (ص) هم معجزه ای مثل معجزه حضرت موسی داشت که کوه را (برای بنی اسرائیل) بلند میکرد ؟ فرمود : بآن

رفعه الجبل؟ فقال أمير المؤمنين عليه السلام : و الذي بعثه بالحق نبياً ما من آية كانت لاحد من الانبياء من لدن آدم الى ان انتهى الى محمد الا وقد كان لمحمد مثلها او افضل منها « الحديث » .

الخامس عشر ما رواه الطبرسي ايضاً في الاحتجاج عن أبي عبدالله عليه السلام قال :
خطب سلمان بعد دفن النبي صلى الله عليه وآله بثلاثة أيام فقال : أيها الناس اسمعوا حديثي الى ان قال : انكم أخذتم سنة بنى اسرائيل اما والله لتر كبن طبقة عن طبقة سنة بنى اسرائيل حتى النعل بالنعل والقذة بالقذة .

السادس عشر ما رواه الشيخ الجليل قطب الدين الراوندي في كتاب الخرايج والجرایح في باب اعلام النبي و الائمة عليهم السلام عن أبي حمزة الثمالي قال : قلت لعلي بن الحسين عليهما السلام الائمة منكم يحيون الموتى ويبرءون الاكهم والابرص ويمشون على الماء؟ فقال عليه السلام ما أعطى الله نبياً شيئاً الا وقد أعطى الله محمد أمثله واعطاه ما لم يعطهم ولم يكن عندهم ، وكلما كان من رسول الله صلى الله عليه وآله فقد أعطاه امير المؤمنين ثم الحسن ثم الحسين ، ثم اماماً بعد امام الى يوم القيمة ، مع الزيادة التي تحدث في

خدایم که اورا به پیغمبری مبعوث کرد؛ هیچ پیغمبری - از آدم تا خاتم - هیچ معجزه ای نداشت جز اینکه محمد (ص) هم مثلش یا بالاترش را داشت « تا آخر حدیث » .

پانزدهم : یا طبرسی در احتجاج از حضرت صادق (ع) روایت میکند که : سه روز پس از دفن پیغمبر صلی الله علیه و آله سلمان خطبه ای خواند و در ضمن خطبه فرمود : مردم سخن مرا گوش کنید . . . شاموش بنی اسرائیل را پیش گرفته اید بغداد ؛ مثل بنی اسرائیل بدون کم و زیاد و ضعتان تغییر یابد ، از حالی بحال دیگر شوید .

شانزدهم : قطب راوندي در کتاب خرايج در باب نشانه های پیغمبر و ائمه (ع) از ابو حمزة ثمالی نقل میکند که گفت : بحضورت سجاد علیه السلام عرض کردم ائمة اهل بیت هم میتوانند مردم زنده کنند و کور مادر زاد و بیس را شفا دهند و بر آب هر کت کنند فرمود خداوند بهیچ پیغمبری چیزی نداد جز اینکه نظیرش را بحضورت محمد (ص) داد و فضیلت هائی بآن جناب عطا کرد که بآنان نداد و هر چه پیغمبر (ص) داشت بامیر المؤمنین (ع) داد و از او بامام حسن و از وی بامام حسین منتقل شد و همین طور تا قیامت از امامی بامام دیگر باز یاده هائی که سال بسال

کل سنة ، و کل شهر و کل یوم «الحديث» .

الباب عشر ما رواه الشيخ الجلیل امین الدین ابو علی الفصل بن الحسن الطبرسی فی کتاب مجمع البیان عند تفسیر قوله تعالی : « یوم نحش من کل امة فوجاً » قال : و صح عن النبی ﷺ قوله : « سیکون فی امتی کل ما کان فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة . حتی لو أن أحد هم دخل فی حجر صب لدخلتموه . »

القامن عشر ما رواه رئیس المحدثین أبو جعفر بن بابویه فی کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام فی باب ما جاء عن الرضا علیه السلام فی وجه دلائل الائمة علیهم السلام و الرد علی الغلاة و المفوضة قال : حدثنا تمیم بن عبد الله بن تمیم القرشی ، قال : حدثنی ابي قال : حدثنا أحمد بن علی الانصاری عن الحسن بن الجهم عن الرضا علیه السلام فی حدیث طویل ان المأمون سأل فقال : « یا ابا الحسن ما تقول فی الرجعة ؟ » فقال الرضا علیه السلام : « انہا الحق قد كانت فی الامم السالفة ، و نطق بها القرآن و قد قال رسول الله ﷺ : « ینزل فی هذه الامة کل ما کان فی الامم السالفة حذوا لنعل بالنعل و ما ینزل » . »

و ما ینزل ، و روز بروز اضافه میشود منتقل میگردد ، « تا آخر حدیث » .

هفدهم : فضل بن حسن طبرسی در مجمع البیان . در تفسیر این آیه : « روزی که از هر گروهی دستهای (از آنان) را (که آیات بارادروغ پنداشتند) معشود کنیم ، نزل : ۸۳ » فرماید : بسند صحیح از پیغمبر (ص) نقل شده که فرمود : هر چه در بنی اسرائیل واقع شد ، بدون ذره ای کم و زیاد - در امت من هم واقع شود ، تا آنجا که اگر یکی از آنان در سوراخ سوسماری نخته باشد شما هم خواهید رفت .

هجدهم : مرحوم صدوق در کتاب عیون در باب « حدیثهایی که در بیان معجزات ائمه ورد اهل غلو و تفویض از حضرت رضا (ع) وارد شده » از حسن بن جهم در حدیثی طولانی نقل میکند که : مأمون از آنجناب پرسید ، در باره رحمت چه میفرماید ؟ فرمود : حق است ، بشهادت قرآن در امتهای سابق بوده و در این امت هم خواهد بود ، زیرا پیغمبر (ص) فرمود : هر چه در سایر امتها بوده بدون ذره ای کم و زیاد در

القذة بالقذة «الحديث» .

التاسع عشر مارواه الشيخ قطب الدين الراوندي في كتاب الموازنة بين المعجزات الذي ألحقه وأضافه الى كتاب الخرايج والجرايح قال : قال الصادق عليه السلام : ان الله رد على أيوب أهله وماله الذين هلكوا ، ثم ذكر قصة عزيز وان الله أماته وأحياه ، و قصة الذين خرجوا من ديارهم وهم ألوف ، وقال لهم الله موتوا ثم أحياهم ، وغير ذلك ثم قال : فمن أقر بجميع ذلك كيف ينكر الرجعة في الدنيا ؟ وقد قال النبي صلى الله عليه وآله : ما جرى في الامم انبياء قبلي شيء الا ويجري في امتي مثله .

العشرون ما رواه الشيخ الجليل الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته نقلا من كتاب مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن محمد بن الحسين عن صفوان بن يحيى عن أبي خالد القمط عن حمران بن أعين عن أبي جعفر عليه السلام قال : قلت له : هل كان في بني اسرائيل شيء لا يكون مثله هي هنا ؟ قال : لا ، «الحديث» .

الحادي والعشرون ما رواه الحسن بن سليمان ايضاً نقلا من كتاب

مرآة حقیقت کلمه نور علی مردم

ابن امت هم میباشد ، «تا آخر حدیث» .

نوزدهم : قطب راوندي در كتاب : موازات ؛ كه بكتاب خرايج ملحق کرده ، روايت ميکند كه حضرت صادق (ع) فرمود : خداوند كسان ايوب را كه مرده بودند با مالش كه تلف شده بود بوي بر گرداند ، سپس قصه عزيز را - كه مرد و زنده شد - و قصه كساني را كه از ترس مرگ از وطن آواره شدند و خداوند ايشان را ميراند و باز زنده كرد ، و ديگران را نقل ميکند و ميگويد : آنان كه بايضا اقرار دارند چگونه رجعت دنيا را منكر ميشوند ؟ در صورتی كه پيغمبر (ص) فرمود : هيچ چيز در امت پيغمبران گذشته واقع نشده جز اينكه در امت من هم واقع شود .

بيستم حسن بن سليمان قمي در رساله خود از حمران بن اعين نقل ميکند كه گفت : حضرت صادق (ع) عرض كردم : چيزی در بني اسرائيل بوده كه نظيرش در اين امت نباشد ؟ فرمود : نه ، «تا آخر حدیث» .

بيست و يکم : باز حسن بن سليمان از ابو الصباح كناني نقل ميکند كه گفت : مطالبی

مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن محمد بن عبدالجبار عن أحمد بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه عن عبيد عن شعيب الحداد عن أبي الصباح الكناني قال : سألت أبا جعفر عليه السلام عن أشباه وجعلت اكره ان اسميها فقال : لعلك تسأل عن الكرات ؟ قلت : نعم ، قال : تلك القدرة ولا ينكرها الا القدرية ؛ ان رسول الله صلى الله عليه وآله أتى بقاع من الجنة عليه عذق يقال لسنة ، فتناولها (فتناولها) رسول الله صلى الله عليه وآله سنة من كان قبلكم .

الثاني والعشرون ما روى العامة و الخاصة من قوله عليه السلام : علماء امتي

كانبياء بنى اسرائيل ، والاستدلال به لا يخفى على المتأمل .

الثالث والعشرون ما روى علي بن ابراهيم في تفسيره عن رسول الله صلى الله عليه وآله

انه قال : لم يكن في بنى اسرائيل شئ الا وفي امتي مثله .

الرابع والعشرون ما روى الشيخ الجليل علي بن محمد الخزاز القمي في كتاب

الكفاية في النصوص على الائمة عليهم السلام في باب ابن عباس قال : حدثنا أبو

از حضرت باقر (ع) میپر سیدم و هتی از نصیرج مقصود کراحت داشتم ، فرمود : گویا راجع بر جنتها میخواستی سؤال کنی ؟ گفتم : آری فرمود : این قدرت خداوند است و جز قدریه (که خدا را قادر نمیدانند) کسی انکار نکند ؛ پیغمبر اکرم (ص) قطعاً زمینی که بر آن نغلی بود نزدش آمد حضرت آنرا تاویل فرموده که این سنت پیشینیان شما است (این حدیث از جهت کلمه «قاع» و «تناولها» قدری مجمل است و شاید تغییراتی در کلمات آن واقع شده باشد) .

بیست و دوم : سنی و شیعه روایت میکنند که پیغمبر (ص) فرمود : علمای امت من

مانند پیمبران بنی اسرائیل اند . وجه استدلال باین حدیث بر اهل دقت پوشیده نیست (چون لازمه این حرف این است که هر کاری که بدست آنان انجام گرفته ایشان هم قدرت انجامش را داشته باشند ، و از جمله زنده کردن مردگان است) .

بیست و سوم : علی بن ابراهیم در تفسیر روایت میکنند که پیغمبر (ص) فرمود : هیچ

حادثه ای در بنی اسرائیل رخ نداده جز این که نظیرش در امت من هم رخ دهد .

بیست و چهارم : علی بن محمد خزاز قمی در کتاب کفایه از ابن عباس روایت میکند

که پیغمبر (ص) در حدیثی طولانی فرمود : هر چه در بنی اسرائیل بود - بدون ذره ای کم و

المفضل محمد بن عبدالله بن المطلب الشيباني عن احمد بن مظفر عن أبي حاتم المهلبى الطغوية بن محمد عن عبد الغفار بن كثير الكوفى عن ابراهيم بن حميد عن أبي هاشم عن محامد (مجاهد دخل) عن ابن عباس عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فى حديث طويل قال : كايين فى امتى ما كان فى بنى اسرائيل حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة .

الخامس والعشرون ما رواه ابن طاووس فى كتاب كشف المحجة لثمره المهجة من طريق العامة والخاصة عن رسول الله ﷺ انه يجرى فى امته ماجرى فى الامم السالفة .

السادس والعشرون ما رواه الشيخ الثقة الجليل سعد بن هبة الله الراوندى فى كتاب قصص الانبياء باسناده عن ابن بابويه عن ابيه عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سيف بن عميرة عن أخيه على بن محمد بن مارد عن عبد الاعلى بن اعين قال : قلت لابي عبد الله عليه السلام : حديث يرويه الناس ان رسول الله ﷺ قال : حدث عن بنى اسرائيل ولا حرج ؟ قلت : نعم (كذا) فنحدث عن بنى اسرائيل ولا حرج علينا ؟ قال اما سمعت ما قال كفى بالمرء كذباً ان يحدث بكل ما سمع ؟ قلت : كيف هذا ؟ قال : ما كان فى الكتاب

زياد درامت من هم هست .

بیست و پنجم ابن طاووس در کتاب كشف المحجة از طریق سنی و شیعه روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود : آنچه در سایر امتها جریان داشته در این امت هم دارد .

بیست و ششم : سعد بن هبة الله راوندى در قصص الانبياء از عبد الاعلى بن اعين نقل میکند که گفت : بحضور صادق علیه السلام عرض کردم : حدیثی از پیغمبر (ص) نقل میکنند که فرمود : هر چه میخواهی بی پروا راجع به بنی اسرائیل نقل کن ، ما میتوانیم هر چه میخواهیم بآنان نسبت دهیم ؟ فرمود : مگر نشنیده ای که پیغمبر (ص) فرمود : دروغگوئی شخص همین بس که هر چه بشنود نقل کند گفتیم : پس مراد از این حدیث چیست ؟ فرمود : مقصود این است که : هر چه قرآن در باره بنی اسرائیل میفرماید : بی پروا در

انه كان فی بنی اسرائیل، فحدث انه کائن فی هذه الامة ولا حرج .
اقول : والاحادیث فی ذلك كثيرة متواترة بین الشيعة والعامه ، ولم أوردھا كلها لضيق المجال وقلة وجود الكتب ، وفيما أوردته منها هل فی بعضه كفاية ان شاء الله ، وهي دالة بعمومها وخصوصها علی صحة الرجعة ، وعلی تقدير ان یثبت تخصیص العموم فی بعض الافراد بدلیل شرعی صحیح صریح فانه یقبل ، و اما فی الرجعة فلا سبیل الی تخصیص هذا العموم لان هذه الاحادیث كما رأیت تدل علی صحة الرجعة عموماً وخصوصاً ، والنص علی الخصوص صریح فی دخول هذا الفرد فی العموم ، وعدم امکان اخراجه لكثرة التصريحات وقوة الدلالة وتظافر الأدلة و المساواة المستفادة من قولهم حذوا النعل بالنعل والقذة بالقذة ، یمكن حملها علی الغالب او علی المبالغة او علی المساواة من بعض الوجوه ، ان ثبت التغاير فی بعض الخصوصیات والتفاصيل ، ومعلوم ان المساواة لا تفید العموم والالزام الاتحاد

بارہ این امت ہم بگو .

مرکز تحقیقات کویتر علوم اسلامی

مؤلف گوید : حدیث در این زمینہ بین شیعه و سنی بسیار ، وبعد تواتر است ؛
 لكن بجهت نداشتن فرصت و کسی کتاب بیشتر ذکر نشد ، اما همین مقدار بلکه قسمتی از
 آن کافی است .

این احادیث بنوع عموم یا خصوص دلیل صحت رجعت است و اگر این عموم در مواردی بدلیل شرعی صحیح و صریحی تخصیص خورده باشد (یعنی جاهائی باشد که استثناً این امت شبیه بنی اسرائیل نباشد) ممکن است پذیرفت اما در باره رجعت تخصیص ممکن نیست (و قطعاً در این جهت باهم شبیه اند) چون حدیثهای صریحی در میان آنها هست که در خصوص رجعت ، با این امت نظیر سایر امتها است ، و در اثر زیادی تصریح و قوت دلالت ، و بسیاری ادله ، نمیتوان گفت این فرد (رجعت) از عموم خارج است و در این جهت شباهتی نیست اما اینکه میفرماید : این امت در هر چیز بدون کم و زیاد ، مطابق النعل بالنعل با سایر امتها مساوی است ، شاید مراد مساوات در غالب جهات باشد ، یا از باب مبالغه گفته شده ، یا نظر بشاوی در بعض جهات باشد - البته این در صورتی است که ثابت شود در همه جهات مساوی نیستند - علاوه

وهي بمنزلة المشابهة ، ومعلوم ان التشبيه صادق مع الاتفاق في وصف من الاوصاف دون الجميع ، وانما يلزم الحكم بالعموم في اول الحديث للتصريح فيه بلفظ العموم وتأکید الحكم بوجوده لا تخفى ، واذا ثبت مضمون هذا الباب ظهر ان كل حديث في البابين الآتیین حجة ودليل على صحة الرجعة ، وانها لا بد أن تقع في هذه الامة لجماعة كثيرة من الرعية واهل العصمة عليهم السلام مضافة الى الابواب الآتية المشتملة على الاحاديث الصريحة والله الهادي .

الباب الخامس

في اثبات ان الرجعة قد وقعت في الامة السابقة

اعلم ان هذا المعنى لا خلاف ولا شك فيه عند أحد من المسلمين ، وقد نطق به به القرآن كما تقدم وانا اذ كررنا جملة من الاحاديث الواردة في ذلك ولا ادعى

برابري اين امت با ساير امتهای دليل نیست که در همه جهات برابر باشند وگرنه بايد با هم متحد شوند ، بلکه معنی تساوی : شباهت بيکديگر است ، وييداست که اگر در يك صفت هم متفق باشند شباهت درست است لكن چون در اول حديث تصريح شده که در همه جهات شبیه اند ، واین عمومیت بوجودی تأکید شده ، ميگوئيم شباهت عمومی است ، اکنون که ثابت شد حوادث ساير امتهای در اين امت هم رخ میدهد ، معلوم ميشود که احاديث دو باب بمني (باب ۵ ، ۶) دليل بر صحت رجعت است ، وبعلم آنها حتماً بايد عده ای از مردم وائمه عليهم السلام بدنيا برگردند ، علاوه بر احاديث ساير بابهای آينده که صريح در مطلوب است .

باب پنجم

در اثبات اینکه رجعت در امتهای گذشته بوده

این موضوع مورد اختلاف نیست ، و هيچيك از مسلمان هم در آن تردیدی نکرده ، قرآن هم چنانکه گذشت بر آن گواه است (که اجمالاً در ساير امتهای بعضی از مردگان زنده شده اند) من اينجا قسمتی از حدیثهای آنها نقل میکنم ، ومدعی نیستم که همه را جمع

الاستقصاء فانها أكثر من ان تحصى ، وقد تضمنت كتب العامة والخاصة شيئاً كثيراً من ذلك ، وقد نقلوا هذا المعنى فی كتب التواريخ و كتب الحديث والتفاسیر وغيرها ، ولم أنقل الا بعض ماورد من طریق علماء الخاصة واقتصرت علی أحاديث .

الاول مارواه الشيخ الجليل رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه في كتاب عيون الاخبار في باب الاخبار المنثورة قال : حدثنا أبي رضي الله عنه قال : حدثنا علي بن موسى بن جعفر الكميداني ، و محمد بن يحيى العطار جميعاً عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البرزني قال : سمعت الرضا عليه السلام يقول : ان رجلاً من بني اسرائيل قتل قرابة له ، فطرحه علي طريق أفضل سبط من أسباط بني اسرائيل ، ثم جاء يطلب بدمه فقال لموسى : ان سبط آل فلان قتلوا فلاناً فأخبرنا من قتله ، فقال : ايتوني ببقرة فقالوا أتستخذنا هزواً قال أعود بالله ان أكون من الجاهلين ولو انهم عمدوا الى بقرة أجزئتهم ولكن شددوا فشدده الله عليهم الى أن قال : فاشتروها و جائوا بها فامر بذبها ثم أمر أن يضرب الميت بذبها ، فلما فعلوا ذلك حيى المقتول فقال : يا رسول الله ان ابن عمي قتلني دون من يدمي عليه

آوردهام ، زیرا همه آنها از شماره بیرون است ، کتابهای سنی و شیعه از تاریخ و كتب حدیث ، و تفسیر و غیره بسیاری از آنها را ثبت کرده است ، تنها بنقل قسمتی از آنها که از طریق علمای شیعه وارد شده اکتفا میکنم :

اول رئیس المحدثین مرحوم صدوق در کتاب عیون در باب «اخبار منثوره» از برزنی نقل میکند که گفت : شنیدم حضرت رضا (ع) میفرمود : يك نفر اسرائیلی یکی از خویشانش را کشت ، و جسدش را بر سر راه محترمترین قبیله بنی اسرائیل انداخت ، سپس آمدخوئیهای وی را مطالبه کرد ، و حضرت موسی گفت : فلان قبیله فلانکس را که کشته اند ، قاتل او کیست ؟ موسی دستور داد گاوی بیاورید ، گفتند ما را مسخره کرده ای ؟ گفت بخدا پناه میبرم که از جاهلان باشم اگر بدون ایراد و گفتگو گاوی آورده بودند کفایت میکرد ، اما سختگیری کردند خدا هم بر آنان سخت گرفت . . . عاقبت گاو را خریده آوردند ، دستور داد سرش را ببرند ، و دمش را بکشته زدند فوراً زنده شد و گفت : ای پیغمبر خدا پسر عمویم مرا کشت ، نه آنان که متهمشان کرده

قتلی «الحديث» .

الثانی : مارواه ابن بابویه ایضاً فی کتاب عیون الاخبار فی باب مجلس الرضا (ع) مع أهل الادیان وأهل المقالات فی التوحید عند المأمون قال : حدثنا أبو محمد جعفر بن علی بن أحمد الفقیه القمی قال : أخبرنا أبو محمد الحسن بن محمد بن حسن بن علی بن صدقة القمی قال : حدثنی أبو عمرو محمد بن عبدالعزیز الانصاری قال : حدثنی من سمع الحسن بن محمد النوفلی ثم الهاشمی يقول : ثم ذكر احتجاج الرضا عليه السلام علی أهل المقالات الی أن قال الرضا عليه السلام لبعض علماء النصارى : ما أنكرت ان عیسی عليه السلام كان یحیی الموتی باذن الله ؟ قال الجائلیق : أنكرت ذلك من قبل أن من أحيى الموتی وأبریء الاکمه والابرص فهورب مستحق لان یعبد فقال الرضا عليه السلام : فان الیسع قد صنع مثل ما صنع عیسی عليه السلام ، مشی علی الماء وأحيى الموتی وأبریء الاکمه والابرص فلم تتخذہ امته رباً ولم یعبده أحد من دون الله ، ولقد صنع حزقیل النبی مثل ما صنع عیسی بن مریم عليه السلام ، فأحيى خمسة وثلاثین رجلاً بعد موتهم بستین سنة ، ثم التفت الی رأس الجالوت فقال له : أتجد هؤلاء فی شیباب بنی اسرائیل فی التوراة ، اختارهم بخت

«تا آخر حدیث» .

دوم باز شیخ صدوق در کتاب عیون در باب «مذاکرات حضرت رضا (ع)» در حضور مأمون با علمای مذاہب در باره توحید ، از حسن بن محمد نوفلی روایت میکند کہ حضرت رضا (ع) در ضمن بحث بیکی از علمای نصاری فرمود : تو از چه رو انکار میکنی کہ حضرت عیسی باذن خدا مرده زنده میگرد ، « یعنی چگونه این را نشانه خدائی او میدانی » جائلیق گفت : از این جهت کہ هر کس مرده زنده کند ، و کور مادر زاد و پسر را شفادهد خدای مستحق پرستش است ، فرمود : « الیسع » هم از این کارها میکرد دوی آب راه میرفت مرده زنده میکرد ، کور مادر زاد و پسر را شفا میداد ، ولی امتش خدایش نخواندند ، واحدی وی را پرستید حزقیل پیغمبر هم نظیر کارهای عیسی دامی کرد ، سی و پنج نفر را شصت سال پس از مرگشان زنده کرد ، سپس برأس الجالوت (عالم یهودی) رو کرده فرمود قصه این عده از جوانان اسرائیلی را در تورات میخوانی کہ بغت النصر در جنگ بیت

نصر من سبى بنى اسرائيل حين غزى بيت المقدس ، ثم انصرف بهم الى بابل فارسله الله اليهم فأحياهم هذا في التورية لا يدفعه الا كافر منكم؟ قال رأس الجالوت : قد سمعنا به و فر فناء قال : صدقت ، ثم أقبل على النصرانى فقال : يا نصرانى هؤلاء كانوا قبل عيسى أم عيسى كان قبلهم؟ قال: بل كانوا قبله، قال الرضا عليه السلام: لقد اجتمعت قريش الى رسول الله ﷺ فسألوه أن يحيى لهم موتاهم ، فوجه معهم علي بن أبي طالب عليه السلام فقال : يا على اذهب الى الجبانة فناد بأسماء هؤلاء الرهط الذين يسألون عنهم بأعلى صوتك يا فلان ويا فلان ويا فلان، يقول لكم عليه السلام : قوموا باذن الله ، فقاموا ينفضون التراب عن رؤسهم ، فأقبلت قريش تسألهم عن أحوالهم ثم أخبروهم ان عمداً قد بعث نبياً قالوا : وددنا ان انا در كنائفتو من به، الى أن قال : ان قوماً من بنى اسرائيل خرجوا من ديارهم من الطاعون وهم الوف حذر الموت ، فأماتهم في ساعة واحدة فعمد أهل القرية فحفظوا عليهم حظيرة فلم يزلوا فيها حتى نخرت عظامهم وصارت رميماً فمر بهم نبي من أنبياء

المقدس از میان اسرای بنی اسرائیل انتخابشان کرد ، و بابلشان بردو (پس از مردن ،) خداوند حرقیل را فرستاد تا زنده شان کرد ؟ - این قصه در تورات است ، و هیچکس از شما بجز کافر منکر نشود ، رأس الجالوت گفت : آری ما این قصه را شنیده ایم و خبر داریم ، فرمود : داست گفתי ، سپس بنصرانى دو کرد و فرمود : نصرانى ! اینان پیش از عیسی بوده اند یا عیسی پیش از اینان گفت : اینان قبل بوده اند ، فرمود : قريش خدمت پیغمبر (ص) جمع شده خواهش کردند مرد گانشان را زنده کند حضرت ، بعلى بن ابيطالب فرمود با اینان بقبرستان برو ، و اشخاصی را که اینها میگویند با صدای بلند بنام صدا بزن بگو : ای فلان ! ای فلان ای فلان ! معمد (ص) میفرماید باذن خدا برخیزید (چون بدستور عمل کردند) همه بر خاسته گردو خاک از سر خود افشانند ، قريش از حالات آنان پرسش کردند ، و از بعثت پیغمبر (ص) آگاهشان کردند ، گفتند : ایکاش ما هم او را درك میکردیم و بوی ایمان میآوردیم و نیز عده ای از اسرائیلیان که هزاران نفر بودند از بیم مرگ از طاعون گریخته ، از وطن بیرون رفتند ، خداوند همه را یکجا میراند ، مردم قریه دور آنان حصاری کشیدند ، مدتها بدین حال بودند ، استخوانهاشان خرد شد و پوسیده یکی

بنی اسرائیل فتعجب من كثرة العظام البالية ، فأوحى الله اليه : أتحب أن احييهم لك فتندبرهم ؟ قال : نعم يا رب ، فأوحى الله اليه : نادهم فقال : أيتها العظام البالية قومي باذن الله تعالى ، فقاموا أحياء أجمعون ، ينفضون التراب عن رؤسهم ، ثم ابراهيم خليل الرحمن حين أخذ الطير فقطع عن قطعاً ثم وضع على كل جبل منهن جزءاً ثم نادا هن فأقبلن سعياً اليه ، ثم موسى بن عمران و أصحابه الذين كانوا سبعين اختارهم فصاروا معه الى الجبل ، فقالوا : انك قدر أيت الله سبحانه فارنا كما رأيت ، فقال : اني لم أره ، فقالوا : لن نؤمن لك حتى نرى الله جبهة ، فأخذتهم الصاعقة فاحترقوا عن آخرهم ، فبقى موسى وحيداً فقال : يا رب انى اخترت منهم سبعين رجلاً فجئت بهم وارجع وحدي فكيف يصدقني قومي بما اخبرهم به فأحياهم الله تعالى من بعد موتهم وكل شيء ذكرته لك لا تقدر علي دفعه لان التورية والانجيل والزبور والفرقان قد نطقت به الحديث ، ورواه ابن بابويه ايضاً في كتاب

از يفسران بنی اسرائیل از آنجا مورد وحی قرار دادند استخوان پوسیده تعجب کرد ، خداوند بوی وحی کرد : میخواهی اینان را زنده کنم تا (از عذاب آخرت) ایشان دهی ، (و بدین حق دعوتشان کنی) ؟ عرض کرد : آری پروردگارا ؛ وحی شد آنان را صدا زن ، فرمود : ای استخوانهای پوسیده ؛ باذن خدا برخیزید همه در حالی که خاک از سروصورت میافشانند از جا حرکت کردند ، حضرت ابراهیم خلیل هم از این معجزات داشت ، که مرفان را گرفت ، پاره پاره کرد ، و هر قسمتی را بر سر کوهی گذاشت ، سپس آنها را صدا زد همه شتابان بسویش آمدند ؛ موسی بن عمران هم هفتاد نفر از میان اصحابش انتخاب کرده باهم بکوه طور رفتند ، گفتند : ای موسی تو خدا را دیدی ای باهم بنمایان ؛ گفت : من ندیده ام ، گفتند : ما بتو ایسان نیاریم تا علانیه خدا را به بینیم ، آنگاه صاعقه آنان را گرفت و همه سوختند ، موسی تنها مانده گفت : پروردگارا ؛ من این هفتاد نفر را انتخاب کردم و اینجا آوردم ، اینک تنها بر گردهم و جریان را بگویم ، چگونه مردم از من می پذیرند ؛ خداوند آنان را پس از مرگ زنده کرد ، اینها که گفتم همه در تورات وانجیل وزبور وقرآن است ، و تو نمیتوانی زد کنی . تا آخر حدیث .

التوحید فی الباب المذكور بالاسناد السابق و رواه الشيخ الطبرسی فی کتاب الاحتجاج مرسلًا .

اقول : قوله : « ما انكرت » الخ معناه أي شيء انكرت من احياء عيسى للموتى باذن الله ، حتى زعمت انه ينافي البشرية و يستلزم الربوبية فان النصرى لم ينكروا احياء الموتى وانما انكروا البشرية و هو ظاهر .

واعلم ان هذا الحديث الشريف يدل على ان الرجعة لا تستلزم التكليف و لا تنافيه ، بل يمكن كون اهل الرجعة [كلهم] مكلفين ، وأن يكونوا غير مكلفين ، وان يكون بعضهم مكلفاً و بعضهم غير مكلف ، لان الجماعة من قريش لما احياهم الله لم يكونوا مكلفين و الا لما قالوا : وددنا اننا ادر كنا فتؤمن به ، وان الجماعة من بنى اسرائيل لما احياهم الله بعد موتهم كانوا مكلفين و يأتي تحقيق ذلك ان شاء الله .

الثالث ما رواه ابن بابويه ايضاً في عيون الاخبار في باب ذكر مجلس آخر للرضا عليه السلام عند الامامون في عصمة الانبياء عليهم السلام قال : حدثنا تميم بن عبد

ابن حديثاً في كتاب توحيدهم در همان باب نقل ميکند ؛ طبرسی هم در احتجاج بدون سند روايت ميکند .

هؤلف گوید : اينکه در اول حديث ميفرمايد : آنچه روايتکار داري که حضرت عيسى (ع) مرده زنده ميکند - مقصود اين است که راجع بمرده زنده کردن عيسى باذن خدا چه انکاری داري که ميگوئي با بشريت سلزش ندارد ، و مستلزم خدائي است زير انصاري منکر مرده زنده کردن وي نيستند بشر بودن او را انکار ميکنند .

ابن حديث شريف دلالت دارد که رجعت نه مستلزم تکليف است نه منافي با تکليف ممکن است همه آنها که زنده ميشوند مکلف باشند ممکن است همه نباشند ، ممکن است بعضي باشند ، بعضي نباشند چون قريشها که زنده شدند تکليف نداشته - و گرنه نسي گفتند : ايکاش ما هم او را درک ميکرديم و بوي ايمان ميآوريدم - و اسرائيليان که زنده شدند مکلف بودند چنانکه تحقيق مطلب بعداً بياید .

صوم : باز مرحوم صدوق در کتاب عيون در باب « مذاکرات حضرت رضا (ع) در مجلس مأمون ؛ راجع بعصمت انبياء » از علي بن محمد بن جهم در حديثي طولاني روايت

الله بن تمیم القرشی عن ابيه عن حمدان بن سليمان النيسابوري عن علي بن محمد بن الجهم في حديث طويل ان المأمون قال للرضا عليه السلام : فأخبرني عن قول ابراهيم « رب أرني كيف تحيي الموتى قال أولم تؤمن قال بلى ولكن ليطمئن قلبي » فقال الرضا عليه السلام : ان الله أوحى الى ابراهيم عليه السلام اني متخذ خليلا ان سألتني احياء الموتى أحييتها له ، فوقع في قلب ابراهيم انه ذلك الخليل فقال : رب أرني كيف تحيي الموتى ، قال : أولم تؤمن ؟ قال : بلى ولكن ليطمئن قلبي على الخلة ، قال فخذ أربعة من الطير فصرهن اليك ثم اجعل على كل جبل منهن جزءاً ثم ادعهن يأتينك سعيًا ، فأخذ ابراهيم عليه السلام نسراً وبطاً وطاووساً وديكاً فقطعن وخلطنهن ، ثم جعل على كل جبل من الجبال التي كانت حوله - و كانت عشرة - منهن جزءاً وجعل مناقيرهن بين أصابعه ، ثم دعاهن بأسمائهن ووضع عنده حياً و ماءً فتطايرت تلك الاجزاء بعضها الى بعض حتى استوت الابدان ، وجاء كل بدن حتى انضم الى رقبته ورأسه ، فعلى ابراهيم عن مناقيرهن فطرن ، ثم وقعن فشربن من

میکند که مأمون با جناب عرض کرد : حضرت ابراهيم که گفت « پرورد گارا بمن بنما چگونه مردگان را زنده میکنی ؟ خطاب شد مگر ایمان نیاورده ای ؟ عرض کرد چرا ولی ناقلم آرام گیرد » قضیه این چگونه بوده ؟ فرمود : خداوند به حضرت ابراهيم وحی کرد من دوستی میگیرم که اگر از من بخواهد ، مردم ما را برایش زنده میکنم ، در قلب آن جناب خطوط کرد که آن خلیل و دوست خداوند هم او است عرض کرد : پرورد گارا بمن بنما چگونه مردگان را زنده میکنی ؟ خطاب شد مگر ایمان نیاورده ای ؟ گفت چرا ، ولی ناقلم مطمئن شود که آن دوست منم خطاب شد چهار مرغ بگیر و پاره پاره کن سپس بر سر هر کوهی قسمتی بگذار ، آنگاه آنها را بخوان شتابان بسوی تو میآیند ، حضرت ابراهيم کرکس ، و مرغابی ، و طاوس ، و خروسی را گرفت پاره پاره کرد و با یکدیگر مخلوط کرد ، ده کوه اطرافش بود ؛ هر قسمتی را بر سر کوهی گذاشت ، سپس منقارهای آنها را میان انگشتان نهاد و يك يك را بنام صدا زد - و آب و دانه ای هم نزد خویش نهاد این اجزاء پرواز آمد هر يك بدیگری پیوست تا بدنها تکمیل شد و هر بدنی آمد سر و گردن خود پیوست حضرت ابراهيم منقارها را جدا کرد ، پرواز کردند سپس

ذلك ، والتقطن من ذلك الحبّ وقلن : يا نبي الله احييتنا احياءك الله ، فقال ابراهيم بل الله يحيي ويميت وهو على كل شيء قدير ، فقال المأمون : بارك الله فيك يا ابا الحسن الحديث .

و رواه في كتاب التوحيد ايضاً بهذا السند في باب القدرة ، و رواه الطبرسي في الاحتجاج مثله .

الرابع - مارواه ابن بابويه في عيون الاخبار في الباب المذكور بالاسناد السابق ان المأمون سأل الرضا عليه السلام فقال : أخبرني عن قول الله عز وجل : «ولما جاء موسى لميقاتنا وكلمه ربه قال رب أرني انظر اليك قال لن تراني» فقال : ان موسى لما كلمه ربه رجع الى قومه فأخبرهم فقالوا : لن نؤمن لك حتى نسمع كلامه ، وكان القوم سبعمئة ألف ، فاختر منهم سبعين ألفاً ثم اختار منهم سبعة آلاف ، ثم اختار منهم سبعمئة ثم اختار منهم سبعين رجلاً ، فخرج بهم الى طور سيناء ، فلما سمعوا كلام الله قالوا : لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة ، فبعث الله عليهم ساعة فأخذتهم بظلمهم

الاحتجاج في فروع الرجعة

بزمين نشسته از آن آب خوردند ، و از آن دانهها بر چیدند و گفتند : ای یسیر خدا ما را زنده کردی خدایت زنده کند ، فرمود : خدا زنده میکند و میسیراند ، و او بر هر چیز توانا است ، مأمون گفت : ای ابو الحسن خدایت برکت دهد تا آخر حدیث . این حدیث را در کتاب توحید ، باب قدرت هم نقل میکند ، چنانکه طبرسی هم در احتجاج بدون ذکر سند روایت میکند .

چهارم باز هم صدوق در عیون در همان باب و بهمان سند روایت میکند که مأمون راجع باین آیه سؤال کرد : « چون موسی برای وعده گاه ما آمد و خدا با وی سخن گفت ، عرض کرد پروردگارا ! خود را بمن بنما تا ترا به بینم ، خطاب شد : هرگز مرا نه بینی ، اعراف : ۱۴۳ » حضرت فرمود : چون خداوند با موسی سخن گفت ، موسی بسوی قوم رفته واقعه را خبر داد ، گفتند ما هر گز ایمان نیاریم تا سخن خدا بشنویم ، حضرت موسی از آن جمعیت هفتصد هزار نفری ، هفتاد هزار ، و از آنان هفت هزار ، و از آنان هفتصد و از آنان هفتاد نفر را انتخاب کرده با خود بکوه طور برد ، چون کلام

فما توا فقال موسى : يا ربّ ما أقول لبني اسرائيل اذا رجعت اليهم ؟ فقالوا : انك ذهبت بهم وقتلتهم لانك لم تكن صادقاً ؛ فأحياهم الله وبعثهم معه «الحديث» ورواه الطبرسي في الاحتجاج مثله .

الخامس : ما رواه ابن بابويه ايضاً في كتاب الخصال في باب الاربعة قال : حدثنا محمد بن علي ما جيلويه عن عمه محمد بن ابي القاسم عن محمد بن علي الكوفي عن موسى بن سعدان عن عبدالله بن القاسم عن صالح بن سهل عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : «فخذ أربعة من الطير» قال : أخذ الهدد والسرود والطاووس والغراب فذبحن وعزل رؤسهن ، ثم دقّ أبدانهن حتى اختلطت ثم جزّأهن عشرة أجزاء على عشرة أجبل ، ثم وضع عنده حباً و ماءً ثم جعل مناقيرهن بين أصابعه ، ثم قال : اثنتين سعياً باذن الله عز وجل ، فتنطير بعضها الى بعض ، اللحم والريش والعظام حتى استوت الا بدان كما كانت ، وجاء كل بدن حتى التزق برقبته التي فيها رأسه والمنقار فغلي

خداواشيدند گفتند : ماهر گزرتو ايمان نياريم تا خدا را آشكارا به بينيم ، خداوند صاعقه ای فرستاد ، در اثر اين ظلمشان از صاعقه مردند ، موسى عرض کرد : خداوند اا اگر قوم ، مرا متهم کنند - که تو چون بدروغ دعوی پيمبري ميکردی اينان را بردي و کشتی - من جواب آنان را چه بگويم ؟ خداوند دو باره ایشان را زنده کرد و همراه او فرستاد « تا آخر حديث » اين حديث را طبرسي هم در احتجاج روايت ميکند .

پنجم باذ مرحوم صدوق در کتاب خصال در باب «اربعة» از صالح بن سهل نقل ميکند که حضرت صادق (ع) راجع باین آیه که بحضرت ابراهيم خطاب شد « چهار مرغ را بگیر . . . » فرمود : هدهد و سرود (که مرغی سبز پشت و سفید شکم است ؛ گنجشک را شکار ميکند) و طاووس ؛ و کلاغ را گرفت سر برید ، سرهایشان را جدا کرد ، و بدنهایشان را کوبید تا باهم مخلوط شد ، سپس آنها را ده قسمت کرده بر سر ده کوه گذاشت ، و آب و دانه ای در کنار خود نهاد ؛ و منقارهای مرغان را میان انگشتانش گرفت و گفت : باذن خدا شتابان بیايد آن گوشت و پر ، و استخوانها هر يك ذره ذره پرواز کرده بهم پیوست تا بدنها بعالت اول برگشت و هر بدنی آمد بر سر گردنی که در دست او بوده چسبید ، حضرت ابراهيم متقارها را دها کرد ، مرغان همانجا مانده

ابراهيم عن متاثيرهن فوقن وشربن من ذلك الماء ، والتقطن من ذلك الحب ، ثم قلن : احييتنا يا نبي الله احياك الله ، فقال ابراهيم : بل الله يحيي ويميت .

السادس - ما رواه ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني في باب النوادر من كتاب الجنائز عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن محبوب عن بريد الكناسي عن ابي جعفر عليه السلام قال : ان فتية من اولاد ملوك بني اسرائيل كانوا متعبدين خرجوا يسرون فمروا بقبر علي ظهر الطريق قد سقى عليه الساقى ليس منه الارسعه ، فقالوا : لو دعونا الله الساعة فينشر لنا صاحب هذا القبر فسايلتنا كيف وجد طعم الموت ، فدعوا الله عزوجل فكان دعاؤهم الذي دعوا الله به : أنت الهنا يا ربنا ليس لنا اله غيرك الى أن قال : انشر لنا هذا الميت بقدرتك ، قال : فخرج من ذلك القبر رجل ابيض الرأس و اللحية ، ينفخ رأسه من التراب فرحاً شاخصاً بصره الى السماء ، فقال لهم : ما يوقفكم علي قبري ؟ فقالوا : دعوناك لتخبرنا كيف وجدت طعم الموت ، فقال لهم : قد سكنت في قبري تسعاً و تسعين سنة ما ذهب عني الم الموت و كربه ، ولا خرج مرارة طعم الموت من حلقى ،

از آن آب خوردند ، واز آن دانه ها برچیدند و گفتند : ما را زنده کردی خدایت زنده کند ، فرمود : خدا زنده میکند و میبیراند

ششم ثقة الاسلام کلینی ، در باب نوادر کتاب جنازات « بريد كناسي » روایت میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : جوانانی از پسران سلاطین بنی اسرائیل - که عابد و زاهد بودند - از راهی میگذشتند ، در میان راه قبری دیدند که پادها بر آن وزیده ؛ و جز اثر مختصری از آن نمانده بود ، گفتند : خوب است دعا کنیم خدا صاحب این قبر را زنده کند ، از او بپرسیم : طعم مرگ را چگونه یافتی ؟ باین نحو دعا کردند گفتند : پروردگارا تویی خدای ما ، خدائی غیر از تو نیست این مرد مرا بقدرت خویش زنده کن ، چون دعایم شد مردی با سر و ریش سفید در حالی که خاک از سر خویش میفشاند پیشانک از قبر بیرون آمده ، چشم بجانب آسمان دوخت ، گفت : بچه سبب اینجا ایستاده اید ؟ گفتند ترا شناخوئیم که یگویی طعم مرگ را چگونه یافتی ؟ گفت : نود و نه سال است در قبر بسر میبرم هنوز تلخی مرگ از کامم نرفته و سختی و ناراحتیش بر طرف نشده گفتند :

فقالوا له : مت وأنت على ما نرى أبيض الرأس واللحية ؟ فقال : لا ولكن لما سمعت الصيحة اخرج اجتمعت تربة عظامي الى روحي فبقيت فيه ، فخرجت فزعاً شاخصاً بصري ، مهطعاً الى صوت الداعي ، فايض لذلك رأسي ولحيتي .

أقول : واذا جاز أن يحيى الله الموتى بدعاء اولاء ملوك المتعبدين ، فكيف يجوز ان ينكر احياء الموتى بدعاء اولاد الانبياء المعصومين والائمة الطاهرين مع ما تقدم في الباب السابق وغيره .

السابع ما رواه الكليني ايضاً في كتاب العقل والجهل عن الحسين بن محمد بن أحمد بن محمد اليساري عن ابي يعقوب البغدادي عن ابي الحسن عليه السلام في حديث انه قال : ان الله بعث عيسى عليه السلام في زمان قد ظهرت فيه الزمانات ، و احتاج الناس الى الطب فأتاهم من عند الله بعالم يكن عندهم مثله ، وبما أحيى لهم الموتى و ابرئ لهم الاكمه والابرص باذن الله **والحديث** .

بهمين حال باسر ودريش سفيد مردی گفت : نه چون صدای شنیدم که بیرون شوخاک استخوانهایم گرد آمد و بروح پیوسته شد و بجانب آن صدا شتافتم و ترسان و خیره بیرون آمدم از این جهت سرو دیشم سفید شد .

مؤلف گوید : درجائی که ممکن باشد خداوند بدعای شاعران عابد و زاهد مرده ای را زنده کند ، چگونه میشود انکار کرد که بدعای پسران معصوم پیغمبر (ص) ، و امامان پاک مردگان را زنده کند ؟ علاوه بر مطلبی که در باب سابق و غیره اثبات شد که هر چه در اتمهای گذشته بوده در این امت هم خواهد بود .

هفتم باز کلینی در کتاب عقل و جهل از ابو یعقوب بغدادی - در حدیثی - روایت میکند که حضرت ابوالحسن (که شاید مراد حضرت کاظم (ع) باشد) فرمود : خداوند در زمانی که امراض فراوان شده بود و مردم بطلب احتیاج شدید داشتند حضرت عیسی را فرستاد ، نظیر مطالب اطباء را آورد ، و مردگان را زنده کرد و کودکان را داد و بیس را باذن خدا شفا داد « تا آخر حدیث » .

ورواه ابن بابویه فی کتاب العلل عن جعفر بن محمد بن مسرور عن الحسين بن محمد مثله .

ورواه فی کتاب عیون الاخبار ایضاً قریباً من نصف الكتاب و رواه البرقی فی کتاب العلل من المحاسن .

الثامن ما رواه الكلینی فی باب ان الائمة ورتوا علم النبی وجميع الانبياء و الاوصیاء علیهم السلام عن محمد بن یحیی عن أحمد بن ابی زاهر و غیره عن محمد بن حماد عن أخیه أحمد بن حماد عن أبیه عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال : قلت له ان عیسی علیه السلام كان یحیی الموتی باذن الله قال : صدقت ، وسیلمان كان یفهم منطلق الطیر و كان رسول الله صلی الله علیه و آله یقدر علی هذه المنازل « الحدیث » .

ورواه الصفار فی بصائر الدرجات عن محمد بن حماد عن أخیه أحمد بن حماد و ابراهیم عن أبیه عن ابی الحسن علیه السلام مثله .
ورواه فی باب آخر عن محمد بن حماد عن ابراهیم بن عبدالحمید عن أبیه عن ابی الحسن الاول علیه السلام .

التاسع ما رواه الكلینی فی الروضة بعد حدیث قوم صالح عن عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاه عن ابن محبوب عن عمر بن یزید و غیره بعضهم عن ابی عبد الله علیه السلام و بعضهم

ابن حدیث و ا صدوق هم در کتاب علل و عیون الاخبار « و برقی » در کتاب محاسن روایت میکنند .

هشتم : باز هم کلینی در باب « اینکه ائمه علم پیغمبر و سایر انبیاء و اوصیاء را ارث برده اند » از « حماد » روایت میکند که گفت : بعضرت کاظم (ع) عرض کردم : عیسی باذن خدا مرده زنده میگرد ؟ فرمود : آری ، سلیمان هم سخن مرغان میفهمید ، پیغمبر (ص) هم بر این معجزات قدرت داشت « تا آخر حدیث » .

این حدیث را « صفار » هم در کتاب بصائر الدرجات در دو باب روایت میکند .
نهم باز هم کلینی در روضة کافی پس از حدیث قوم صالح ، از عمر بن یزید و غیره نقل میکند که حضرت باقر (ع) - و بتقل بعضی حضرت صادق (ع) - در تفسیر این آیه

عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : « ألم تر إلى الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم » فقال : ان هؤلاء أهل مدينة من مداين الشام وكانوا سبعين ألف بيت ، كان الطاعون يقع فيهم في كل أو ان و كانوا اذا أحسوا به خرج الاغنياء لقوتهم ، وبقى الفقراء لضعفهم ، فيقل الطاعون في الذين خرجوا ويكثر في الذين أقاموا ، قال : فاجتمع رأيهم جميعاً انهم اذا أحسوا بالطاعون خرجوا من المدينة كلهم ، فلما أحسوا بالطاعون خرجوا جميعاً وتنجسوا عن الطاعون حذر الموت ، فساروا في البلاد ماشاء الله ثم انهم مروا بمدينة خربة فد جلا أهلها وأفناهم الطاعون ، فنزلوا بها فلما حطوا رحالهم قال لهم الله : موتوا جميعاً ، فماتوا من ساعتهم وصاروا رميماً وكانوا على طريق المارة ، فجمعوهم في موضع فصر بهم نبي من أنبياء بني اسرائيل يقال له : حزقييل ، فلما رأى تلك العظام بكى واستعبر وقال رب لو شئت لاحييتهم الساعة كما أميتتهم فعمروا بلادك وولدوا عبادك وعبيدك مع من

د مگر قصه آنان را که هزاردان نفر بودند و از بیم مرگ از وطن بیرون رفتند ، خداوند بآنان فرمود بمیرید ، سپس همه را زنده کرد ؛ ندانستی ؟ سورة بقره ، آیه ۲۴۳ فرمود اینان هفتاد هزار خانوار ، و اهل یکی از شهرهای شام بودند ، گاهگاه در شهرستان طاعون میآمد و ثروتمندان که قدرت داشتند ، چون مطلب را حس میکردند بیرون میرفتند فقرا که توانائی نداشتند میماندند ، و قهراً طاعون زده در میان باقی ماندهها بیشتر بود از این دو همه تصمیم گرفتند وقتی که آثار طاعون را مشاهده کردند همو ما از شهر بیرون روند ، این دفعه که احساس طاعون کردند همه از بیم مرگ بیرون رفتند ، مدتی در شهرها میگذشتند تا بخرابه ای رسیدند که اهلس همه هجرت کرده بودند و طاعون همه را نابود کرده بود ، آنجا پیاده شدند ، چون بارها را بزیر آوردند خداوند امر فرمود : بمیرید ؛ همه در یکساعت مردند ، و کم کم پوسیدند ، چون در راه عابرین بودند همه را در محلی جمع کردند ، یکی از پسران بنی اسرائیل - بنام حزقییل - از آنجا عبور کرد ، این وضع را که دید گریست و اشکش جاری شد ، گفت : پروردگارا ! یکشاه همانطور که ایشان را میراندی اکنون زنده شان میگردی ، تا شهرها را آباد کنند ، و نسلها بوجود

یعبدک من خلقتک ، فأوحى الله اليه أفتحب ذلك ؟ قال : نعم يارب ، فأوحى الله اليه ان قل كذا وكذا ؛ فقال الذى أمره الله أن يقول ، قال أبو عبدالله عليه السلام : وهو الاسم الاعظم ، قال : فلما قال حزقيل ذلك الكلام ونظر الى العظام يطير بعضها الى بعض فعادوا احياءاً ينظر بعضهم الى بعض ، يسبحون الله ويكبرونه ويهللونونه ، فقال حزقيل عند ذلك : أشهد ان الله على كل شىء قدير ، قال عمر بن يزيد : قال أبو عبد الله عليه السلام فيهم نزلت هذه الآية .

العاشر - مارواه الكليني أيضاً في الروضة قريباً من النصف عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن خالد و الحسين بن سعيد جميعاً عن النضر بن سويد عن يحيى بن عمران الحلبي عن هارون بن خارجة عن ابي بصير عن ابي عبدالله عليه السلام في قول الله عز وجل «وآتيناها أهله ومثلهم معهم» قلت : ولده كيف أو تي مثلهم ؟ قال : أحبي له من ولده الذين كانوا ماتوا قبل ذلك بأجالهم ، والذين هلكوا يومئذ .

الحادى عشر مارواه الكليني أيضاً في الروضة في حديث عنوانه حديث المبيت الذى

آرند که چون سایر بندگان ترا پیرستند ، از جانب خدا وحى شد : میخواهى زنده شان کنم ؟ عرض کرد : آرى ، خطاب شد : چنین و چنان بگو - آن کلمات اسم اعظم بود چون بزبان جارى کرد دیده استخوانها بجانب يكديگر پرواز کرد و بهم پیوست و همه زنده شدند ، بنا کردند بيكديگر نگريستن ، و سبحان الله ؛ والله اكبر ، ولا اله الا الله گفتن اينجا حزقيل گفت : ميدانم که خدا بر هر چيز توانا است ، بنقل عمر بن يزيد ، حضرت صادق (ع) فرمود : اين آيه در باره اينها نازل شد .

دهم : بازم کلینی در حدود نیمی کتاب روضه کافی از ابو بصير نقل میکند که گفت : راجع باین آیه : «کسان ایوب را با مثلشان بوی دادیم ؛ انبياء ، ۸۴» از حضرت صادق (ع) پرسیدم : چگونه مثلشان را باو داد ؟ فرمود : آن پسرانش را که قبلاً مرده بودند ، با آنان که در واقعه امتحان مردند همه را زنده کرد .

یازدهم : بازم کلینی در «روضه» در حدیثی تحت این عنوان : «حدیث مرده‌ای

أحياء عيسى عليه السلام عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن أبان بن تغلب وغيره عن أبي عبد الله عليه السلام انه سئل هل كان عيسى عليه السلام أحيى أحداً بعد موته حتى كان له أكل وورزق ومدة وولد ؟ قال: نعم انه كان له صديق مواخلة في الله، وكان عيسى يمر به وينزل عليه وان عيسى عليه السلام غاب عنه حيناً ثم مر به ليسلم عليه، فخرجت اليه امه فسألتها عنه فقالت: مات يا رسول الله، قال: أفتحبين أن تريه؟ قالت: نعم فقال لها: اذا كان غداً فأتيك حتى أحييه لك باذن الله فلما كان من الغد أتتها فقال لها: انطلقى معي الى قبره فوقف عليه عيسى عليه السلام، ثم دعا الله عز وجل فانفرج القبر وخرج ابنها حياً، فلما رآته امه ورآها بكيا فرحمهما عيسى عليه السلام، فقال عيسى: أتعجب أن تبقى مع امك في الدنيا فقال: يانبي الله باكل وورزق ومدة أم بغير أكل ولا رزق ولا مدة؟ فقال عيسى عليه السلام: بل بأكل وورزق ومدة تعمر عشرين سنة، و تزوج و يولد لك، قال: نعم اذا؟ فدفعه عيسى عليه السلام الي امه فعاش عشرين سنة و تزوج وولد له.

بزرگترین کتب دینی

که عیسی زنده اش کرد» از «ابان بن تغلب» و غیره نقل میکنند که از حضرت صادق (ع) پرسیدند: حضرت عیسی کسی را هم زنده کرد که مدتی بنامد و غذا بخورد، و بچه پیدا کند؟ فرمود: آری رفیقی داشت که در راه خدا با وی طرح برادری افکنده بود بدیدنش میرفت و منزلش وارد میشد، مدتی وی را ندید، چون بسرافش رفت - تا سلامش کند مادرش پیش آمد، سراغ فرزند از او گرفت، عرض کرد: از دنیا رفت فرمود: میخواهی او را ببینی؟ عرض کرد: آری فرمود: فردا میآیم باذن خدا برایت زنده اش میکنم فردا آمد و ماهم بر سر قبر رفته ایستاد دعا کرد، ناگاه قبر شکافته شد و پسر بیرون آمد چون چشم مادر و فرزند یکدیگر افتاد، گریستند، حضرت عیسی بر آنان ترحم کرد، فرمود میخواهی با مادرت در دنیا بمانی؟ عرض کرد: یانبی الله باروزی و خوراک و مدت یا بدون اینها؟ فرمود: با خوراک و روزی و بیست سال عمر که ازدواج هم بکنی و بچه هم پیدا کنی عرض کرد: آری حضرت عیسی پسر را تحویل مادر داد، بیست سال زندگی کرد، زن گرفت و بچه دار شد.

الثانی عشر - ماروا مرثیس المحدثین أبو جعفر بن بابویه فی کتاب علل الشرایع و الاجکام فی باب العلة التي من أجلها اتخذ الله إبراهيم خليلاً ، قال : سمعت محمد بن عبدالله بن طيفور يقول : ان ابراهيم سأل ربه ان يحيى له الموتى فأمره ان يميت له الحي سواء بسواء لما أمره بذبح ابنة اسمعيل ، وان الله أمر ابراهيم أن يذبح أربعة من الطير طاووساً ونسراً وديكاً وبطاً ، ثم ذكر القصة السابقة وان الله أحياها له و ذكر ما في ذلك من الاشارة .

الثالث عشر - ماروا ابن بابويه ايضاً في العلل في باب النوادر بعد ابواب الحج عن أبيه عن سعد بن عبدالله عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن عمرو عن صالح بن سعيد عن أخيه سهل الحلواني عن أبي عبدالله عليه السلام قال : بينا عيسى بن مريم في سياحته اذ مر بقرية فوجد أهلها موتى في الطريق و الدور ، فقال : ان هؤلاء ماتوا بسخط و لو ماتوا بغيرها تدافنوا ، قيل له : يا روح الله تادهم ، فقال : يا أهل القرية فأجابهم مجيب : لبيك يا روح الله ، ثم ذكر ما جرى بينهما من الكلام و الخطاب و السؤال و الجواب .

مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

دوازدهم شیخ صدوق در کتاب علل در باب «علت اینکه خداوند حضرت ابراهیم را خلیل خود خواند» از محمد بن عبدالله طیفور نقل میکند که گفت : چون ابراهیم از خدا خواست که مردگان را برای او زنده کند ؛ امر شد او زنده ای را برای خدا بگیراند - یعنی پسرش اسماعیل را سر ببرد - تا حاجتش را بر آورد آنگاه خدا امر کرد که چهار مرغ - طاووس ، کرکس ، خروس ، و مرغابی را سر ببرد . . . سپس قصه ای را که قبلاً گذشت نقل میکند و اشاره ای که در کشتن این حیوانات است بیان میکند .

سیزدهم : باز شیخ صدوق در «علل» بعد از ابواب حج - در باب نوادر - از سهل حلوانی روایت میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : حضرت عیسی در ضمن سیاحت بقریه ای رسید ، دید مردمش همه مرده اند و بدن‌ها در راه ، و میان خانه‌ها افتاده ، گفت : لابد اینان بفضب خدا مرده‌اند ، و گرنه یکدیگر را دفن کرده بودند ، بعضی تقاضا کردند که آنان را صدا زند ، فریاد زد ای اهل قریه ؛ کسی جواب داد : لبيك يا روح الله . سپس گفتگو و سؤال و جواب آنان را بیان میکند .

ورواه الكليني ايضاً في اصول الكافي . و رواه ابن بابويه ايضاً في كتاب ثواب الاعمال و عقاب الاعمال في عقاب حب الدنيا و عبادة الطاغوت .

الرابع عشر - مارواه ابن بابويه في كتاب كمال الدين و تمام النعمة في باب غيبة ادریس النبی عليه السلام عن أبيه و محمد بن الحسن و محمد بن موسى بن المتوكل كلهم عن سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحميري و محمد بن يحيى جميعاً عن أحمد بن محمد بن عيسى و ابراهيم بن هاشم جميعاً عن الحسن بن محبوب عن ابراهيم بن أبي البلاد عن أبيه عن أبي جعفر عليه السلام في حديث طويل ان ادریس عليه السلام اضطرّ بالجوع الى أن وقف الى باب عجوز فقال لها: اطعميني فاني مجهد من الجوع فقالت: انهما قرستان واحدة لي و واحدة لابني فقال لها ان ابنتك صغير يجزيه نصف قرصة فيحيي به ، و يجزيني النصف الاخر فأحيي بها كالت المرأة قرصتها و كسرت النصف الاخر بين ادریس و بين ابنتها ، فلما رأى ابنتها ادریس عليه السلام يأكل من قرصته اضطرّ حتى مات ، فقالت امه : يا عبدالله قتلت علي ابني جزعاً علي قوته ؟ قال ادریس : فانا أحييه باذن الله تعالى فلا تجزعي ، ثم أخذ ادریس بعضدى الصبي فقال : أيتها الروح الخارجة من بدن هذا الغلام باذن الله ارجعي

این حدیث را کلینی در اصول کافی ، و صدوق هم در کتاب ثواب الاعمال و عقاب الاعمال در عقاب محبت دنیا و پرستش طاغوت روایت میکنند .

چهاردهم : بازم صدوق در کتاب کمال الدین ، در باب « غیبت ادریس پیغمبر » از ابو البلاد در حدیثی طولانی نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : حضرت ادریس از شدت گرسنگی برد خانه پیرزنی ایستاده گفت : غذایی بمن بده که از گرسنگی سخت در زحمتم گفت من دو گرده نان بیش ندارم یکی برای خودم ، و دیگری برای فرزندم است فرمود : سرت کوچک است نیمه نانی برایش بس است ، و جانش را حفظ میکند ، مرا هم نیمه دیگر کافی است که جانم محفوظ بماند زن نان خود خورد ، و نان دیگر میان ادریس و پسر قسمت کرد ، پسر چون دید ادریس از ناناش میخورد مضطرب و بیتاب شده اقتاد و مرد ، زن دامن ادریس را گرفت که پسر مرا کشتی ، فرمود : بیتابی مکن باذن خدا زنده میکنم ، سپس بازوان بچه را گرفته گفت : ای روحی که از بدن این پسر بیرون رفتی ؛ باذن

الی بدنہ باذن الله و انا ادریس النبی ، فرجعت روح الفلام الیه باذن الله ، فلما سمعت المرأة ذلك و نظرت الی ابنها قد عاش قالت : اشهد انک ادریس النبی و خرجت تنادی «الحديث» .

الخامس عشر مارواه ابن بابويه أيضاً فی کتاب کمال الدین وتمام النعمة فی حدیث الخضر علیه السلام باسناده عن عبدالله بن سلیمان قال : قرأت فی بعض کتب الله عز و جل ان ذالقرنین کان عبداً صالحاً السی أن قال : فوصفت له عین الحیوة ، و قیل له : من شرب منها شربة لم یمت حتی یسمع الصیحة ، و انه خرج فی طلبها حتی انتهى الی موضع فیہ ثلاثمائة وستون عیناً ، وکان الخضر علی مقدمته فأعطاه حوتاً صالحاً و اعطی کل واحد من اصحابه حوتاً مالحاً و قال لهم : لیغسل کل رجل منهم حوته عند عین فانطلقوا و انطلق الخضر الی عین من تلك العیون ، فلما غمس الحوت فی الماء حی و انساب فلما رای ذلك الخضر علم انه ظفر بماء الحیوة ؛ فرمی بثیابه و سقط فی الماء فجعل یرتمس فیہ و یشرّب منه فرجع کل منهم الی ذی القرنین و حوته

خدا برگرد ؛ من ادریس پیغمبرم ؛ روح باذن خدا برگشت ، زن که این سخن را شنید و دید پسر زنده شد گفت ؛ گواهی میدهم که تو ادریس پیغمبری و فریاد کنان بیرون شد «تا آخر حدیث» .

پانزدهم ؛ بازم صدوق در کتاب کمال الدین - در حدیث خضر - از عبدالله بن سلیمان نقل میکند که گفت در یک کتاب آسمانی خواندم که : ذوالقرنین بنده صالحی بود چشمه آب حیوان را برایش شرح دادند و گفتند : هر که جرعه ای از آن بنوشد تا صور اسرافیل ندمد نیرد بدین امید حرکت کرد تا بجایی رسید که سیمصد و شصت چشمه بود حضرت خضر هم پیشاپیش او میرفت بخضر و هر یک از همراهانش یک ماهی زده ای داد و گفت هر کدام ماهی خویش را در یکی از این چشمه ها بشوید ، هر یک بجانبی رفتند ، خضر هم بر سر چشمه ای رفت چون ماهی را در آب زد زنده شد و برآه افتاد ، خضر که این واقعه دید دانست با آب حیات دست یافته ، جامه ها را دور افکند ، و در آب افتاد بنا کرد زیر آب رفتن ، و از آب خوردن ، سپس هر یک از یاران ماهی بدست نزد ذوالقرنین برگشتند

معه ، ورجع الخضر وليس معه حوت فسأله عن قصته فأخبره فقال له : شربت من ذلك الماء ؟ فقال : نعم فقال له : أنت صاحبها ، فأبشر بالبقاء في هذه الدنيا مع الغيبة عن الابصار، الى النفخ في الصور «الحديث» .

السادس عشر ما رواه علي بن ابراهيم في تفسيره مرسلًا وورد قصة الخضر عليه السلام وحيوة الحوت المذكور بنحو الرواية السابقة مع مخالفة في كثير من الالفاظ واكتفيت بالاشارة اليها للاختصار .

السابع عشر ما رواه الشيخ الجليل امين الدين أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي في كتاب مجمع البيان لعلوم القرآن نقلا من كتاب تفسير القرآن للشيخ الجليل محمد بن مسعود العياشي مرفوعاً عن الصادق عليه السلام في قوله تعالى «فقلنا اضربوه ببعضها كذلك يحيى الله الموتى» قال : كان المقتول شيخاً مشرباً قتلته بنو أخيه ، وألقوه على باب بعض الاسباط ، التي أن قال : فأوحى الله الى موسى أن يأمرهم بذبح بقرة ويضربوا القتل ببعضها ، فيحيى الله القتل «الحديث» .

قال الطبرسي : و إنما أمرهم بضرب القتل ببعضها و جعل التخبير في وقت

خضر دست خالی برگشت ، سبب پرسید ، قضیه را بیان کرد ، پرسید : از آن آب خوردی ؟ گفت آری ، گفت : تو بر چشمة آب حیات رسیدی ، بشارت باد که تا صود اسرافیل غایب از نظرها در این دنیا زندگی میکنی « تا آخر حدیث » .

شانزدهم : علی بن ابراهیم در تفسیر قصه خضر و ماهی مذکور را بهمان نحو نقل میکند ، اما در بسیاری از کلمات اختلاف دارند ، و بمناسبت اختصار باشاره اکتفا کردیم .

هفدهم : ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان در تفسیر این آیه : « گفتیم قسمی از آن (گاو) را بوی بزئید ، خداوند اینطور مردگان را زنده میکند ، بقره ، ۷۳ » از عیاشی نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : مقتول مرد توانگری بود که برادرزاد گانش وی را کشتند و بدنش را بر سر راه یکی از قبائل دیگر افکندند خداوند بموسی وحی کرد که گاوی بکشند و قسمی از آن را بکشته بزئید تا خداوند زنده اش کند « تا آخر حدیث » .

طبرسی فرماید : خدا دستور داد قسمی از گاو را بکشته زنند ، و وقتش را با اختیار

الاحیاء الیهیم ، لیعلموا أن الله قادر علی احیاء الموتی فی کل وقت من الاوقات .
 الثامن عشر مارواه الطبرسی فی مجمع البیان ایضاً فی قوله تعالی : « ألم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحیاهم » قال : أجمع اهل التفسیر علی ان المراد بالوف هنا كثرة العدد الا ابن زید فانه قال : خرجوا مؤتلفی القلوب فجعله جمع ألف مثل قاعد وقعود ؛ واختلف من قال بالعدد فروی انهم كانوا ثلثة آلاف وقیل ثمانیة آلاف وقیل عشرة آلاف ، وقیل [بضعه] ثلثین ألفاً وقیل أربعین ألفاً ، وقیل سبعین ألفاً قال لهم الله : موتوا معناه فأماتهم الله ثم أحیاهم ، قیل : احیاهم بدعا ؛ نبیهم حزقیل ، وقیل : انه شمعون نبی من انبیاء بنی اسرائیل « انتهى » وهذا الکلام یشتمل علی عدة روايات مرسله .

التاسع عشر مارواه الطبرسی ایضاً فی هذه الاية قال : روى ان الله أماتهم جميعاً وأمات دوابهم ، وأتى علیهم ثمانیة أيام حتی انتفخوا ، فخرج الیهیم الناس فمجزوا عن دفنهم ، فخطروا علیهم خطیرة دون السباع ، ومضت علیهم مدة حتی بليت أجسادهم

مرآتیه فی تفسیر طبرسی

آنان گداشت تا بداند خدا همه وقت قدرت دارد مرده زنده کند .
 هیجدهم : باز طبرسی در مجمع البیان در تفسیر این آیه : « مگر قصه آنان که هزاران نفر بودند و از بیم مرگ از وطن بیرون شدند ؛ و خداوند بآنان فرمود : بمیرید سپس زنده شان کرد ؛ ندانستی ؟ بقره ۲۴۳ » میفرماید : همه اهل تفسیر گویند : « الوف » جمع « الف » است یعنی هزاران نفر بودند ، بجز ابن زید که گوید : جمع « آلف » است مثل قاعد وقعود - یعنی باهم الفت و دوستی داشتند آن عده هم در تعیین عدد آنان اختلاف دارند ، در روایتی است که سه هزار بودند و هشت هزار و ده هزار ، و سی هزار و چهل هزار و هفتاد هزار هم گفته اند ؛ معنی اینکه « خدا فرمود : بمیرید » این است که آنان را میراند « سپس » بدعا ی بمیرشان حزقیل ، و بعضی گویند بدعا ی « شمعون » پیشبر بنی اسرائیلی « زنده شان کرد » پایان کلام طبرسی ، در ضمن این بیان بچند روایت بی سند اشاره دارد .

نوزدهم : باز هم در طبرسی در مجمع در تفسیر همان آیه میفرماید : روایت شده که خداوند همه آنان را با حیواناتشان میراند ، پس از هشت روز بدنها آماس کرد ، مردم

و عریب عظیمهم فمرّ علیهم حزقیل فجعل یتفکّر فیهم متعجباً ، فأوحى الله الیه : ترید أن أریک آیه کیف أوحى الموتى ؟ قال : نعم فأحیاهم الله تعالى .

العشرون ما رواه الطبرسی ایضاً فی هذه الایة قال : و روى انهم كانوا قوم حزقیل فأحیاهم الله تعالى بعد ثمانیة ایام ، وذلك انه لما أصابهم ذلك خرج حزقیل فوجدهم موتى ، فسكى فأوحى الله الیه : قد جعلت حیوتهم الیک ، فقال لهم حزقیل : احيوا بإذن الله فعاثوا .

الحادی والعشرون ما رواه الطبرسی فی هذه الایة قال : سأل حمران بن أعین أباجعفر عليه السلام عن هؤلاء القوم الذین قال الله لهم موتوا ثم أحياهم ، أحياهم الله حتى نظر الناس الیهم ثم أماتهم أم ردّهم الی الدنيا حتى سكنوا الدور وأكلوا الطعام ؟ قال : لا بل ردّهم لله حتى سكنوا الدور واكلوا الطعام و نكحوا النساء ، و ما كثوا بذلك ما شاء الله ثم ماتوا بأجالهم .



برای دفن آمده دیدند از عهدہ بیرون است ، دیواری دورشان کشیدند ؛ تا از شرحانوردان محفوظ مانند ، مدتی گذشت ، بدن‌ها پوسید استخوان‌ها لغت شد ، حزقیل پیغمبر از آنجا عبور کرد ، منظره آنان را که دید از تعجب بفکر فرو رفت خداوند بوی وحی کرد : میخواهی نمونه مرده زنده کردن را بتو بنمایم ؟ عرض کرد : آری آنگاه همه را زنده کرد .

یستم : بازم طبرسی در تفسیر همان آیه میفرماید : روایت شده که اینان قوم حزقیل بودند که پس از هشت روز زنده شدند ، زیرا هنگامی که حزقیل آمد بدن‌های بیجان ایشان را دید روی زمین افتاده گریست ، خداوند باو وحی کرد : زنده شدن آنان را در اختیار تو گذاشتم ؛ حزقیل صدازد : یاذن خدا زنده شوید ، همه زنده شدند

یست ویکم : بازم طبرسی در تفسیر همان آیه میفرماید : حمران بن أعین از حضرت باقر (ع) پرسید : اینها که خدا فرمود : بپیرید ؛ و باز زنده شان کرد همین قدر زنده شدند که مردم آنان را دیدند و باز مردند ، یا بدن‌ها برگشتند ، در خانه هانشنند و غذا خوردند ؟ فرمود : در خانه ها منزل کردند ؛ غذا خوردند ، زن گرفتند ، و مدتها زندگی کردند سپس برگشتند مردند .

الثانی والعشرون مارواه الطبرسی فی مجمع البیان فی قوله تعالیٰ «أو کالذی مرّ علی قریة» الایة قال : قیل هو عزیر و هو المروی عن أبی عبد اللہ علیه السلام ، وقیل هو ارمیا و هو المروی عن أبی جعفر علیه السلام ، وقیل هو المنضر أحب الله ان یریه حیاء الموتی مشاهدة ، و انظر الی العظام ، قیل المراد عظام حمارة ؛ و قیل : عظامه وان الله اول ما أحیی منه عینیہ فجعل ینظر الی العظام البالیة المتفرقة تجتمع الیه ، والی اللحم الذی أکته السباع تأتلف الی العظام من هنا و من هنا ، و یلتزق بها حتی قام و قام حمارة .

اقول : و یأتی ما یدل علی ذلك ، و علی ان عزیراً و ارمیا من الانبیاء علیهم السلام .

الثالث والعشرون مارواه الطبرسی فی تفسیر قوله تعالیٰ : «و انظر الی العظام» قال : روى عن ابن عباس وسعيد بن جبیر والسدي ان الملك



یستودوم : بازم طبرسی در مجمع البیان در تفسیر این آیه : « یا مثل آنکس که بقریه ای گذشت . . . بقره : ۲۵۹ میفرماید : بعضی گویند : وی عزیر بوده ، چنانکه از حضرت صادق (ع) هم روایت شده و بعضی معتقدند ارمیا بوده ، این هم از حضرت باقر (ع) نقل است » بعضی گویند : خضر بوده ، خدا خواست مرده زنده کردن را آشکارا یلو بنماید ، و اینکه میفرماید « استخوانها را بتگر » بعضی گویند مراد استخوانهای الاغ است (که بهم می پیوست) بعضی گویند استخوانهای خود او است ، چون اول چسبانش زنده شد ، و دیده که استخوانهای پوسیده ، پراکنده کرد میآید ، و گوشتهایی هم که دندان کان خورده اند ازا بجا و آنجا جمع میشود ، و با استخوانهای پیونده ، تا بدن کامل شد و خودش برخاست ، و الاغش هم برخاست .

مؤلف گوید : بعداً روایاتی در همین موضوع و در اینکه عزیر و ارمیا هر دو یسیر بودند ، خواهد آمد .

یست و سوم : بازم طبرسی در تفسیر این آیه : « آندم که ابراهیم گفت : پروردگارا ! بمن بنما چگونه مردگان را زنده میکنی » بقره : ۲۶۰ « از ابن عباس و سعید بن جبیر ،

بشر ابراهيم بان الله اتخذك خليلاً و انه يجيب دعوتك و يحيى الموتى بدعائك ، فسأل الله أن يفعل ذلك ليطمئن قلبه ، فأجاب الله دعوته وأحى له الموتى .

الرابع والعشرون مارواه الطبرسي أيضاً في هذه الآية قال : روى عن أبي عبد الله

عليه السلام في قوله : « فاجعل على كل جبل منهن جزءاً » ان معناه فرقهن على كل جبل ، وكانت عشرة ، ثم خذ بمنافيرهن وادعهن بالاسم الاكبر يا تينك سعياً ، قال : ففعل ابراهيم ذلك ثم دعاهن فقال : احيين باذن الله ، وكانت تجتمع وتأتلف وطار الى ابراهيم (ع) .

الخامس والعشرون مارواه الطبرسي في قوله تعالى : « فخذ أربعة من الطير »

قال : قيل انها الطاووس والديك والحمام والغراب ، أمر أن يقطعها ويخلط ريشها بدمها وهو المروى عن أبي عبد الله عليه السلام .

السادس والعشرون مارواه الطبرسي في تفسير قوله تعالى حكاية عن غيسى :

وسدى نقل میکند که فرشته‌ای بعزمت ابراهيم بشارت داد که خداوند ترا بدوستی گرفته و دعایت را مستجاب میکند ، و هر دوگان را بدعایت زنده میفرماید ابراهيم (ع) این خواهش را از خدا کرد تا قلبش مطمئن شود ، خداهم دعایش را مستجاب کرد ، و مرفان را برایش زنده کرد .

بیست و چهارم : بازهم طبرسی در تفسیر این جمله که « بر سر کوهی قسمتی از (گوشت)

آنها را بگذار ، بقره : ۲۶۰ » از حضرت صادق (ع) روایت میکند که فرمود : یعنی آنها را بر این کوههای دهگانه تقسیم کن ، سپس متقارهای آنها را بگیر و باسم اعظم خدا صدایشان بز نشتابان می‌آیند : حضرت ابراهيم بدستور عمل کرد ، و صدازد : باذن خدا زنده شوید ، اجزاء هر يك بهم پیوست و بجانب وی پرواز کردند .

بیست و پنجم : بازهم طبرسی در تفسیر این جمله : « چهار مرغ را بگیر » میفرماید

بعضی گویند : طاووس و خروس ، و کبوتر ، و کلاغ بوده ، مأمور شد آنها را پاره پاره کند ، و پرهايشان را در خونشان فرو برد ، این قول از حضرت صادق علیه السلام نقل شده .

بیست و ششم بازهم طبرسی در تفسیر این آیه : « کور مادر زاد و بیس را شفا

«و ابری، الا کمه و الابرص و احيى الموتى باذن الله» قال : قيل : ان عيسى عليه السلام احيى اربعة أنفس : عازر، و كان صديقاً له ؛ و كان قدمات منذ ثلثة ايام ، فقال لاخته : انطلقى الى قبره ، ثم قال : اللهم رب السموات السبع و رب الارضين السبع ، انك ارسلتني الى بنى اسرائيل ادعوهم الى دينك ، و اخبرهم انى احيى الموتى فأحيى عازر أقال : فقام عازر و خرج من قبره ، و بقی و ولد له ، و ابن العجوز تر كته على سريرہ ميتاً فدعا الله عيسى ﷺ فجلس على سريرہ ، و نزل عن اعناق الرجال ، و لبس ثيابہ و رجع الى أهله و بقی و ولد له ، و ابنة العاشر قيل له أتحييها و قدمات أمس ؟ فدعا الله فماتت و بقيت و ولدت ، و سام بن نوح دعاه باسم الله الاعظم فخرج من قبره و قد شاب نصف رأسه ، و قال : فدقامت القيمة ؟ قال : لا و لكنى دعوتك باسم الله الاعظم ، قال : ولم يكونوا ايشيبون

دهم و مردگان را باذن خدا زنده کنم ، آل عمران : ۴۹ « فرمايد : بعضی گویند : حضرت عيسى چهار نفردا زنده کرد .

(۱) عازر که دوستش بود ، سه روز پس از مرگش با خواهر وی بر سر قبرش رفتند ؛ عرض کرد : ای پروردگار هفت آسمان و هفت زمین تو مرا فرستادی تا بنی اسرائیل را بدین تو دعوت کنم ؛ و بآنان خبر دهم که من مرده زنده میکنم ، اینک عازر را زنده فرما پس از این دعا عازر زنده شد ؛ برخاست از قبر بیرون آمد ، مدتی هم زندگی کرد و بچه دار هم شد .

(۲) پس آن پسر زن که بدنش را در تابوت گذاشته میبردند ، عيسى دعا کرد برخاست نشست ، و از سردوشها بزر آمد ، لباسش را پوشید ، و بغانه برگشت مدتی زنده بود و بچه هم پیدا کرد .

(۳) دختر «عاشر» گفتند : این دختری که دیروز مرده زنده اش میکنی ؟ باز دعا کرد ، زنده شد مدتی بود و بچه دار هم شد .

(۴) سام پسر نوح ، که اسم اعظم خدا را بر دووی راعدا زد ، از قبر بیرون آمد در حالی که نصف سرش سفید شده بود ، پرسید قیامت برپا شده ؛ فرمود : نه من باسم اعظم خدا ترا خواندم - راوی این قصه گوید : در آن زمان مردم مویشان سفید نمیشد و آثار پیری

في ذلك الزمان ، وان سام بن نوح فدعاش خمسمائة عام وهو شاب ، فقال له : مت فقال : بشرط أن يعتنى الله من سكرات الموت فدعا الله ففعل .

السابع والعشرون - ما رواه الطبرسي في تفسير هذه الآية قال : قيل ان عيسى عليه السلام كان يحيى الموتى بياحى ياقيوم ، وقيل ان الله كان يحيى الموتى عند دعائه .

الثامن والعشرون ما رواه الطبرسي في قوله تعالى : «واختار موسى قومًا سبعين رجالًا لميقاتنا» قال : روى ان موسى اختار سبعين رجلا حين خرج الى الميقات ليكلمه الله بحضرتهم ، فلما حضروا وسمعوا كلامه سألوا الله الرؤية فأصا بتهم الصاهقة ، ثم أحياهم الله قال : ورواه علي بن ابراهيم وهو الصحيح .

التاسع والعشرون ما رواه الطبرسي في تفسير قوله تعالى « وآتينا أهلهم ومثلهم معهم» عن ابن عباس وابن مسعود ان الله رد على أيوب أهله الذين هلكوا بأعيانهم ، وأعطاه مثلهم معهم و كذلك رد الله عليه أمواله و مواشيه بأجمعها ، و

نداشتند ، چنانکه سام پسر نوح بیا اینکه پانصدسال عمر کرد سه بصورت جوانی بود سه حضرت عیسی بوی فرمود بویر گفت : بشرط اینکه خداوند از سختیهای مرگ آزاد کند ، حضرت دعا کرد خداوند مرگ را نپوشید .

یست و هفتم : بازم طبرسی در تفسیر همان آیه میفرماید : بعضی گویند حضرت عیسی بنام : یاحی و یاقیوم ، مرده زنده میکرد ، بعضی هم گویند دعا میکرد خداوند عاش میفرمود .

یست و هشتم بازم طبرسی در تفسیر این آیه «موسی هفتاد نفر لزوجمش را برای وعده گاه ما انتخاب کرد ، اعراف : ۱۵۵» میفرماید روایت شده که چون موسی خواست بوعده گاه خدا رود ، هفتاد نفر را انتخاب کرد که حضور آسختن خدا را بشنوند وقتی که آمدند و شنیدند تقاضای دیدار خدا کردند ، آن گاه ساعتی همه را گرفت ، سپس خداوند زنده شان کرد ، میفرماید : این حدیث صحیح است و علی بن ابراهیم نیز نقل میکنند .

یست و نهم بازم طبرسی در تفسیر این آیه : «کسان ایوب را با مثلشان باوردادیم انبیا : ۸۴» از ابن مسعود و ابن عباس نقل میکنند که خداوند کسان ایوب را که مرده بودند بوی

أعطاه مثلها معها ، وبه قال الحسن و قتادة قال الطبرسی : وهو المروى عن أبي عبد الله عليه السلام و قيل كان له سبع بنات و ثلث بنين ، و قيل : سبع بنين و سبع بنات .
الثلاثون ما رواه الشيخ الثقة الجليل أبو الحسن علي بن ابراهيم بن هاشم القمي في تفسير القرآن قال : حدثني أبي عن ابن عمير عن بعض رجاله عن أبي عبد الله عليه السلام أن رجلاً من خيار بني اسرائيل و علمائهم خطب امرأة فانعمت له و خطبها ابن عمه و كان فاسقاً ردياً فلم ينعموا له ، فحسد ابن عمه فقمده له فقتله غيلة ، ثم حمله الى موسى فقال : يا نبي الله ان ابن عمي قد قتل ، فقال موسى : من قتله ؟ قال : لا أدري ، وكان القتل عظيماً في بني اسرائيل ، فاجتمعوا و يكفوا و ضجوا فقال لهم موسى : ان الله يأمركم أن تذبحوا بقرة الى أن قال : فأوحى الله الى موسى قل لهم اضربوه ببعضها ، و قولوا له : من قتلك ؟ فاخذوا الذنب فضربوه به و قالوا : من

بر گرداند ، و مثل آنان هم بوی عطا کرد (یعنی اگر دوازده پسر داشته دوازده پسر دیگر هم باو داد) و همچنین اموال و چهار پاهایش را نیز دو برابر باو رد کرد ، حسن بصری و قتاده هم همینطور گویند ، از حضرت صادق (ع) هم روایت شده ؛ عبد فرزندانش را بعضی هفت دختر و سه پسر ؛ بعضی هفت پسر و هفت دختر گویند .

سی ۴۱ : علی بن ابراهیم قمی در کتاب تفسیر از ابن ابی عمیر نقل میکند که شخصی گفت : حضرت صادق (ع) فرمود : یکی از نیکان و علمای بنی اسرائیل زنی را خواستگاری کرد ، زن جواب مثبت داد ، سپس پسر عموی آن مرد که مرد فاسق و نالایقی بود خواستگاری کرد ، وی را رد کردند ، لذا بر پسر عموی خویش حسد برد ، و در کمینش نشست تا بی خبر او را کشت ، و جنازه را نزد موسی آورده گفت : پسر عموی مرا کشته اند ؛ فرمود که کشته است ؛ گفت : نمیدانم ، در بنی اسرائیل هم قتل جرم بزرگی بشمار میرفت ، بستگانش گرد آمده شروع بگریه و شیون کردند ، حضرت موسی فرمود : خدا دستور میدهد (برای پیدا کردن قاتل) گاوی بکشید بموسی وحی شد بگو قسمتی از از بدن گاو را نکشته بزنند و از او پیرسند قاتل تو کیست ؛ دم گاو را بوی زدند و پرسیدند کی ترا کشت ؛ گفت : فلان ، پسر فلان ، این است که خدا میفرماید « قسمتی از آن را

قتلك يا فلان؟ قال: قتلني فلان بن فلان وهو قوله: «اضربوه ببعضها كذلك يحيى الموتى ويرىكم آياته لعلكم تعقلون» .

الحادی واثلاثون ما رواه علي بن ابراهيم في تفسيره مرفوعاً انه كان وقع طاعون بالشام فخرج منهم خلق كثير هرباً من الطاعون، فصاروا الى مغارة فماتوا في ليلة واحدة كلهم، فبقوا حتى كانت عظامهم يمر بها المار فينجحها برجله من الطريق، ثم أحياهم الله فردهم الى منازلهم فبقوا دهرأ طويلاً، ثم ماتوا و تدافنوا .

الثاني واثلاثون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال: حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن أبي ايوب عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ان ابراهيم نظر الى جيفة على ساحل البحر تأكلها سباع الطير و سباع البحر، ثم تشب السباع بعضها على بعض، فتأكل بعضها بعضاً، فتعجب ابراهيم فقال: «رب أرني كيف يحيى الموتى» قال الله: «أولم تؤمن قال بلى و لكن ليطمئن قلبي قال

بكرتحت كابترا علم سيدي

بوي بزئيد، اينطور خدا مردگان را زنده ميکند، و آيات خود را بشما مينمايد شايد بعقل آئيد، بقره: ۷۳.

سی و یکم باز علي بن ابراهيم در تفسير روايت ميکند که: دو شام طاعوني آمد و عده زيادي از شهر گريختند، و بدره اي پناه بردند، در آن دره همه در يکشب مردند بدنهايشان باين حالت ماند تا استخوانهايش لخت شد و بر سر راه مردم افتاد، عابرين باپا آنها را پس و پيش ميکردند، سپس خدا همه را زنده کرد و بمنزلها بر گرداند مدتي دراز مانده و باز مردند و يکديگر را دفن کردند .

سی و دو م باز هم علي بن ابراهيم در تفسير از ابو بصير نقل ميکند که حضرت صادق (ع) فرمود: حضرت ابراهيم ديد مرداري کنار دريا افتاده مرغان لاشخوار و درندگان دريا از آن ميخوردند، گاهي هم درندگان بجان هم افتاده يکديگر را پاره ميکنند و ميخوردند، از اين منظره تعجب کرد و گفت: « پروردگارا بمن بنا چگونه مردگان را زنده ميکني » خطاب شد: مگر ايمان نياورده اي؟ گفت: چرا، و لي

فخذ اربعة من الطير، الاية فأخذ ابراهيم الطاووس والديك والحمام والغراب، فقطعهن وأخذ لحماتهن ففرق علي عشرة أجبال وأخذ منا قيرهن ثم دعاهن فقال: احیی باذن الله، فكانت تتألف وتجتمع لحم كل واحد وعظمه الي رأسه، و طارت الي ابراهيم، فعند ذلك قال ابراهيم: «ان الله عزيز حكيم».

الثالث والثلاثون مارواه علي بن ابراهيم في تفسيره ايضاً مرسلان ان الله لما أنزل علي موسى التوراة وكلمه قال في نفسه: ما خلق الله خلقاً أعلم مني، فأوحى الله الي جبرئيل ان أدرك موسى وأعلمه ان عند ملتقى البحرين رجلاً هو أعلم منك فاتبعوه تعلم منه، فقال لوصيه يوشع: ان الله أمرني ان اتبع عند ملتقى البحرين رجلاً وأتعلم منه فتزود يوشع حوتاً معلوحاً، و خرجا و بلغ ذلك المكان، فأخرج وصي موسى الحوت و غسله بالماء، و وضعه على الصخرة، و كان ذلك الماء ماء الحيوان فحيى الحوت ودخل في الماء الحديث.

تا دلم آرام كيرد، خطاب شد چهار مرغ بگير بقره . . ۲۶ «طاووس و خروس و كبوتر و كلاغ را گرفت پاره پاره كرد گوشتشان را قسمت کرده بر سر ده كوه گذاشت، منقارهای آنها را در دست گرفت و صداشان زد فرمود: باذن خدا زنده شوید، دید استخوانها و گوشتهای هريك بهم متصل شد، و برش پیوست و بجانب وی پرواز كرد، اینگاہ فرمود: خدا عزیز و حكيم است.

سی و سوم: باز هم علي بن ابراهيم در تفسير - بدون ذکر سند - روایت میکند که چون خداوند تورات را بر موسى نازل کرد و با وی سخن گفت، موسى با خود گفت: خدا کسی دانشمندتر از من نیافریده از جانب حق بجبرئیل وحی شد موسى را در باب بوی بگو آنجا که دو دریابهم متصل میشود مردی است که از تو دانشمند تر است، از او پیروی کن، و علم بیاموز؛ موسى چون دستور را گرفت مأموریت خویش بوسی خود یوشع ابراز کرد، یوشع ماهی نمک زده ای برای توشه راه بر داشت و حرکت کردند؛ چون بوعده گاه رسیدند یوشع ماهی را بیرون آورده در آب شست و این آب آب حیات بود وقتی که آن را روی سنگ گذاشت زنده شد و خود را در آب افکند «تا آخر حدیث»

الرابع والثلاثون مارواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال : حدثنا جعفر بن أحمد عن عبد الله بن موسى عن الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال : سألته عن قول الله تعالى : «ويستلونك عن ذى القرنين» ؟ فقال : ان ذالقرنين بعثه الله الى قومه فضرب على قرنه الايمن فأماته الله خمسمائة عام ، ثم بعثه الله فضرب على قرنه الايسر فأماته الله خمسمائة عام ؛ ثم بعثه الله اليهم بعد ذلك ، فملكه مشارق الارض و مغاربها من حيث تطلع الشمس الى حيث تغرب .

اقول : ويأتى مثله في معناه وان امير المؤمنين عليه السلام قال : وفيكم مثله يعني نفسه .

الخامس والثلاثون مارواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال : حدثني أبي عن الحسن بن محبوب عن مالك بن عطية عن أبي حمزة الشمالي عن أبي جعفر عليه السلام قال : سألته عن تفسير هذه الآية «واضرب لهم مثلاً أصحاب القرية اذ جاءها المرسلون اذ أرسلنا اليهم اثني عشر فكذبوا فمزنا بها»

سابعاً : باز هم علي بن ابراهيم در تفسير از ابو بصير روایت میکند که گفت : از حضرت صادق تفسیر این آیه را پرسیدم : «احوال ذوالقرنین اذ تو پرسند که حضرت فرمود : خدا ذو القرنین را بسوی قومش فرستاد ، چون دعوتشان کرد ضربتی بطرف راست پیشانیاش زدند ، خدا او را میراند ، و پس از پانصد سال زنده اش کرد ، و باز برای دعوت مردم اعزامش کرد ، این بار ضربتی بطرف چپش زدند ، و دوباره مرد ، و باز پس از پانصد سال زنده اش کرده برای دعوت قوم مأمورش کرد ، این بار مشرق و مغرب زمین را در اختیارش گذاشت و پادشاهی روی زمینش داد .

مؤلف گوید . بعداً حدیثی بهین مضمون بیاید ، و در آن حدیث است که امیر المؤمنین (ع) فرمود میان شاهم نظیر وی هست و غرض خود آنجناب بود .

سابعاً باز هم علی بن ابراهيم در تفسیر از ابو حمزه ثمالی نقل میکند که گفت از حضرت باقر (ع) تفسیر این آیه را پرسیدم «برای ایشان مردم آنقریه را مثل بز نواختی که پیمبران نزدشان آمدند ، آندم که دو نفر را بسوی آنان فرستادیم و تکلیفشان گرفتند

قال : بعث الله رجلين الى أهل مدينة انطاكية ، فجا آهم بما لا يعرفون ، ففعلوا عليهما فأخذوا هما وحبسوا هما في بيت الاصنام ، فبعث الله الثالث وذكر القصة بطولها و فيها ان الثالث أظهر دين الملك أولا ثم أمر باحضارهما للمناظرة ، فطلب منهما ان يدعوا الاعمى ومقعد بالشفاء ففعلوا مرة بعد اخرى فاجاب الله دعائهما ، فقال : أيها الملك قد أتيا بحجتين ولكن بقي شيء و احدفان فعلاه دخلت معهما في دينهما ، ثم قال : أيها الملك بلغني انه كان للملك ولد واحد ومات فان أحياء الالهة دخلت معهما في دينهما ، فقال الملك : وأنا ايضا معك ، ثم قال لهما : قد بقيت هذه الخصلة الواحدة ، قدمنا ابن للملك فادعوا الهكما فيحييه ، قال : فخر أساجدين فأطالا السجود ثم رفعا رأسهما وقالا : ابعت الى قبر ابنك تجده فدقام من قبره ان شاء الله ، قال : فخرج الناس فوجدوه قد خرج من قبره ينفض رأسه من التراب ، فأتى به الملك فعرف انه ابنه فقال له : ما حالك يا بني ؟

بسومی تقویتشان کردیم ؟ پس : ۱۲ - ۱۴ فرمود که خداوند دو نفر برای دعوت مردم انطاکیه فرستاد ؛ چون مطالب تازه ای برایشان آوردند شدت بخرج داده آنان را گرفتند و در بتخانه زندان کردند ، خداوند بسومی را فرستاد . . . سومین اول خود را تابع دین پادشاه معرفی کرد ، و دستور داد دو نفر را برای بحث حاضر کردند ، گفت : اگر راست میگوئید و دین شما حق است دعا کنید کوری بینا شود ، و زمینگیری شفا یابد پیبران چند مرتبه دعا کردند و دعایشان مستجاب شد سومین گفت : ای پادشاه اینان برای مندهای خویش حجت و برهان آوردند ، ولی يك کار دیگر مانده که اگر کردند من هم بدین آنان وارد میشوم ، شنیده ام که پادشاه یگانه پسری داشته که مرده است ، اگر خدای اینان آن پسرا زنده کرد من دینشان را می پذیرم ، پادشاه گفت من هم ایمان میآورم سپس به پیبران گفت : يك معجزه دیگر مانده ، پسر پادشاه از دنیا رفته خدایشان را بخوانید تا زنده اش کند ، بسجده افتادند ، سجده ای طولانی کرده سپس سر برداشتند و گفتند : کسی را سقبر پسر تبه فرست که اینک زنده شود و از قبر بیرون آید مردم بجانب قبر شتافتند ، دیدند از قبر بیرون آمده خاک از سر خود می فشاند ، وی را نزد پدر آوردند ، چون فرزند را دید شناخت ، احوالش پرسید ، گفت : من مرده بودم دیدم دو نفر در برابر

قال : كنت ميتاً فرأيت رجلين بين يدي ربي الساعة ساجدين يسألانه أن يحييني فأحياني ، فقال : يا بني تعرفهما إذا رأيتهما ؟ قال : نعم ، فأخرج الناس جملة الى الصحراء فكان ينظر الى رجل رجل حتى مرّ با لاول بعد جمع كثير ، فقال : هذا أحدهما ، ثم مرّ أيضاً بقوم كثيرين حتى رأى الآخر فقال : وهذا الآخر ، فأمن الملك وأهل مملكته .

السادس و الثلاثون مارواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال : حدثني أبي عن ابن فضال عن عبد الرحمن بن أبي نجران عن ابن مسكان عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سألته عن بلية أيوب و ذكر الحديث الى أن قال أبو عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : « ووهبنا له أهله و مثلهم معهم رحمة منا و ذكرى لا ولي الا لىاب » قال : فرد الله عليه أهله الذين ماتوا قبل البلاء ، ورد عليه أهله الذين ماتوا بعدما أصابهم البلاء كلهم أحياهم الله تعالى فعاثوا معه .

السابع و الثلاثون مارواه الشهيد الثاني الشيخ زين الدين قدس سره في كتاب مسكن الفؤاد عند فقد الأختة و الأولاد ، نقله من كتاب العيون و المحاسن للشيخ

خدا بسجده افتاده تقاضا ميکنند مر ازنده فرمايد ، خدا بدعاى ايشان مرا زنده کرد ، پند گفت : اگر آنان را ببینی ميشناسی ؟ گفت آری دستور داد مردم بصحرا روند و همه در برابرش صف بکشند پس در صورت يك يك نگاه میکرد ، چون چشمش به یکی از آن دو نفر افتاد ، گفت این یکی از آنهاست ، باز در میان عده دیگری گردش کرد چون دومی را دید گفت این نفر دیگر است اینجا پادشاه و اهل مملکت همه ایان آوردند .

سی و ششم : باز هم علی بن ابراهيم در تفسیر از ابو بصير نقل میکند که شرح گرفتاری ایوب را از حضرت صادق (ع) پرسیدم - سپس قصه را نقل میکند تا اینجا که میگوید - در تفسیر این آیه : « کسانش را با مثلشان باو دادیم ، رحمتی از ما و پندی برای خردمندان بود ، ص : ۴۳ » فرمود : خداوند کسانش را که پیش از گرفتاری مرده بودند ، با آنان که بعد مردند همه را زنده کرد ، و مدتی باوی زندگی کردند

سی و هفتم : شهید ثانی در کتاب « مسکن الفؤاد » از معاوية بن مره نقل میکند که ابو طلحه پسری داشت بسیار مورد علاقه ؛ از دنیا رفت ، زنش در این مصیبت صبر

المفید، عن معویة بن مرة قال : کان ابو طلحة یحب ابنه حباً شديداً ، فتو فی الولد ثم ذکر ان امراته صبرت صبراً عظيماً ، وان أباه ايضاً صبروان رسول الله ﷺ لما علم بذلك قال : الحمد لله الذي جعل في امتي مثل صابرة بنی اسرائيل ، فقيل : يا رسول الله ما كان من خبرها ؟ فقال : كان في بنی اسرائيل امرأة لها زوج ولها منه غلامان ، فأمرها بطعام لیدعوا الناس علیه ففعل و اجتمع الناس في دارها ، فانطلق الغلامان يلعبان فوقها في بئر كان في الدار فماتا ، فكرهت ان تنفص علي زوجها الضيافة فاه خلتها البيت وسجتها بشوب فلما فرغوا دخل زوجها فقال أين ابناي ؟ فقالت : هما في البيت ، وانها كانت تمسحت بشيء من الطيب ، و تعرضت للرجل حتى وقع عليها ، ثم قال : اين ابناي ؟ قالت : هما في البيت فناداهما فخرجتا يسعيان ، فقالت المرأة : سبحان الله قد والله كانا ميتين ولكن الله تعالى احياهما ثواباً لصبري .

الثامن و الثلاثون مارواه رئیس المحدثین أبو جعفر بن بابويه في اعتقاداته في باب الاعتقاد في الرجعة مرسلاني قوله تعالى : «الم تر الى الذين خرجوا من

عظیمی کرد ، پدر نیز شکیبائی کرد ، پیغمبر (ص) چون از جریان خبردار شد فرمود : شکر خدا برا که درامت من کسانی نظیر آن زن شکیبای بنی اسرائیلی قرار داد ، پرسیدند صبروی چگونه بوده ؟ فرمود : در بنی اسرائیل زنی بود شوهری داشت با دو پسر ، شوهر دستور داد برای مهمانی غذایی تهیه کند ، غذا آماده شد و مهمانان آمدند ، در این میان پسران که سرگرم بازی شده بودند درچاه افتاده مردند ، زن برای اینکه شوهر اکنون آزرده نشود و مهمانیش بهم نخورد بچهها را برد در اطلاق و پارچه ای روی بدنشان کشید ، چون مهمانی برگزاد شد شوهر سراغ بچهها را گرفت ، گفت در اطلاق اند ، سپس خود را معطر کرده در برابروی آمد ؛ عمل زناشویی انجام گرفت ، باز پرسید بچه ها کجايند ؟ گفت در اطلاق ، صدا شان زد ؛ از اطلاق بیرون دویدند مادر گفت : سبحان الله بخدا ! مرده بودند ، اما برای صبري که من کردم خداوند زنده شان کرد .

سی و هشتم : شیخ صدوق در کتاب اعتقادات در باب رجعت ، در تفسیر این آیه :

« مگر نعمة آنان را که هزاران نفر بودند و از بیم مرگ از وطن خود بیرون رفتند

ديارهم و هم الوف، قال : هو لاء كانوا سبعين الف بيت و كان فيهم الطاعون كل سنة الى ان قال : فأجمعوا على أن يخرجوا جميعاً من ديارهم اذا كان وقت الطاعون ، فخرجوا بأجمعهم فنزلوا على شط بحر، فلما وضعوا رحالهم ناداهم الله موتوا فماتوا جميعاً ، فكنستهم المارة عن الطريق ، فبقوا بذلك ماشاء الله ، فمر بهم نبي من أنبياء بنى اسرائيل يقال له ارميا ، فقال : لو شئت يارب لاحتيتهم فيعمروا بلادك ويلدوا عبادك ، ويعبدونك مع من يعبدك ، فأوحى الله اليه أتحب ان احببهم لك قال : نعم فأحياهم الله وبعثهم معه فهو لاء ماتوا ورجعوا الى الدنيا ثم ماتوا بأجالتهم.

التاسع والثلاثون ما رواه ابن بابويه ايضاً في اعتقاداته مرسل في قوله تعالى: «أو كالذي مر على قرية وهى خاوية على عروشها قال انى يحيى هذه الله بعد موتها فأماته الله مائة عام ثم بعثه » قال فهذا مات مائة عام ، ثم رجع الى الدنيا ثم مات بأجله وهو عزيز وروى انه ارميا عليه السلام.

ندانستی ؟ بقره : ۲۴۳ حدیثی نقل میکنند که : اینان هفتاد هزار خانوار بودند ، هر سال دچار طاعون میشدند ، سالی اتفاق کرده ، موقع طاعون همه از شهر بیرون شدند ، کنار دریائی منزل کردند ، چون بارها را زمین نهادند فرمان خدا رسید و همه مردند عابرين بدنهای ایشان را از میان راه کنار کشیدند ؛ مدتی گذشت یکی از پسران بنی اسرائيل بنام ارميا از آنجا میگذشت این هیئت را که دید عرض کرد پروردگارا ! پکاش اینان را زنده میکنی تا شهرها را آباد کنند ، و فرزندانى تولید کنند که چون دیگران تورا بپرستند وحى شد : میخواهى براى تو زندهشان کنم ؟ عرض کرد آرى خداوند همه را زنده کرد ؛ و همراه وى فرستاد .

پس این عده هم پس از مرگ بدنیا برگشتند و باز برگ طبیعى خود مردند .

صی ونهم باز صدوق در اعتقادات در باره این آیه « یا مثل آنکه بقریه ای که سقف هایش فرو ریخته بود عبود کرد گفت خدا چگونه مردم اینجا را که مرده اند زنده میکند ؟ خدا وى را میراند و پس از صدسال زنده اش کرد بقره : ۲۵۹ » مى فرماید این هم صدسال مرده بود سپس بدنیا برگشت و باز باجل خود مرد و این عزيز ، و پروايتى ارميا (ع) بود .

الاربعون مارواه ابن بابويه ايضاً في اعتقاداته مرسلات في قصة المختارين من قوم موسى لميثقات ربه وقوله تعالى : « ثم بعثناكم من بعد موتكم » قال : انهم لما سمعوا كلام الله قالوا : لانصدق به حتى نرى الله جهرة فاخذتهم الصاعقة فماتوا فقال موسى : يارب ما اقول لبني اسرائيل اذا رجعت اليهم ؟ فأحياهم الله من وجل ثم رجعوا الى الدنيا فأكلوا وشربوا و نكحوا النساء ، وولدت لهم الاولاد ، وبقوا فيها ثم ماتوا بأجلهم .

الحادي والاربعون مارواه ابن بابويه ايضاً في اعتقاداته مرسلات ان عيسى كان يحيى الموتى باذن الله و ان جميع الموتى الذين أحياهم عيسى عليه السلام باذن الله رجعوا الى الدنيا وبقوا فيها ثم ماتوا بأجلهم .

الثاني والاربعون مارواه ابن بابويه ايضاً في اعتقاداته مرسلات ان اصحاب الكهف لبثوا في كهفهم ثلثمائة سنين وازدادوا تسعا ثم بعثهم الله فرجعوا الى الدنيا ليتسائلوا بينهم وقصتهم معروفة ، قال ابن بابويه : فان قال قائل : قد قال الله : «وتحسبهم ايقاظاً وهم رقود» ؟ قيل له : انهم كانوا موتى وقد قال الله عزوجل : «من

جهلهم : بازم صدوق در اعتقادات ، در قصة آن هفتاد نفر انتخاب شده قوم موسى

که خدا میفرماید «سپس شمارا پس از مرگ زنده کردیم» حدیثی نقل میکند که : چون کلام خدا را شنیدند گفتند ما تاوی را آشکارا نبینیم تصدیق نمیکنیم ، آنگاه صاعقه همه را گرفت و مردند ، موسی عرض کرد : پروردگارا ! هنگامی که بر گردم جواب بنی اسرائیل را چه گویم ؟ خداوند زنده شان کرد ، بدنیا برگشتند ، خوردند و آشامیدند وزن گرفتند و بچه پیدا کردند ، مدتی هم بودند سپس بمرگ خویش مردند .

جهل ویکم : بازم صدوق در اعتقادات روایت میکند که حضرت عیسی باذن خدا

مرده زنده میکرد ، همه مردگانی را که زنده کرد بدنیا برگشتند ، مدتی هم ماندند ، سپس بمرگ خویش مردند .

جهل ودوم : بازم صدوق در اعتقادات روایت میکند که : اصحاب کهف سیصدونه

سال در غار ماندند ، سپس خدا زنده شان کرد تا با یکدیگر سؤال و جواب کردند ، وقصه معروف است ، اگر کسی گوید : اینان نمرده بودند چون خداوند میفرماید : « گمان میکنی

بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون» وان قالوا ذلك فانهم كانوا موتي ومثل هذا كثير « انتهى » .

الثالث والاربعون مارواه الشيخ تقي الدين ابراهيم بن علي العاملي الكفعمي في مصباحه في الفصل الثلاثين في ادعية الانبياء عليهم السلام دعاء آصف عليه السلام ، روى انه أتى بعرش بلقيس بهذا الدعاء وان به كان عيسى عليه السلام يحيى الموتى ؛ و هو : « اللهم انى اسئلك بانك لا اله الا انت » و ذكر دعاء آصفياً .

الرابع والاربعون ما رواه الشيخ الجليل أبو منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي في كتاب الاحتجاج على أهل اللجاج في احتجاج الصادق عليه السلام على الزنديق الذي سأله عن مسائل كثيرة في حديث طويل يقول فيه الزنديق : فلو ان الله ردنا من الاموات في كل مائة عام لنسأله عن ماضى منا الى ما صاروا وكيف حالهم ؟ فقال أبو عبدالله عليه السلام : هذه مقالة من أنكر الرسل وكذبهم ، ان الله اخبر

پیداوند در صورتیکه خفته اند **سوره کهف ۱۸** بر سوره

جواب گوئیم : مردن را هم خفتن میگویند ، بدلیل اینکه خدا از قول اهل معشر نقل میکند که گویند : « که ما را از خوابگاه خویش بر انگیخت ؟ این همان است که خدا وعده میداد و پسران راست میگفتند ، پس ۲۰۲۰ ایشان که قطعاً برده بودند ، امثال این تعبیرها زیاد است ، پایان کلام صدوق .

چهل و سوم : شیخ کفعمی در فصل سی ام مصباح - که در دعاهای انبیا است - در دعای آصف علیه السلام روایت میکند که آصف تخت بلقيس را بوسیله این دعا آورد حضرت عیسی هم با همین مرده زنده میکرد و آن دعا این است : اللهم انى اسألك بانك لا اله الا انت تا آخر دعا که دعای کوچکی است .

چهل و چهارم : ابو منصور طبرسی در کتاب احتجاج ؛ در مباحثات حضرت صادق (ع) با آن مرد بی عقیده ای که مسائل زیادی پرسید ، نقل میکند که گفت : خوب بود خدا هر صد سال بعضی از مردگان را زنده کند تا شرح حال مردگانمان را از آنها پرسیم ، حضرت فرمود این گفتار اشغالی است که پیمبران خدا انکار و تکذیب کردند ، زیرا خداوند در کتابهای

فی کتابه علی لسان الانبیاء حال من مات منا أفیکون أحد أصدق من الله و رسله ،
 وقد رجع الی الدنیا ممن مات خلق کثیر ، منهم أصحاب الکهف أماتهم الله ثلثمائة
 عام وتسعة ثم بعثهم فی زمان قوم انکروا البعث لیقطع حجبتهم ، وأمات الله ارمیاء
 النبی ﷺ الذی نظر الی خراب بیت المقدس فقال : أنسی یحیی هذه الله بعد موتها
 فأمات الله مائة عام ثم أحياء وبعثه « الحدیث » .

الخامس والاربعون مارواه الطبرسی ایضاً فی الاحتجاج فی احتجاج
 الصادق علیه السلام علی بعض أعداء الدین فی حدیث قال : ان الله أمات قوماً خرجوا عن
 أوطانهم ، هاربین من الطاعون لا یحیی عددهم فأماتهم الله دهرأ طویلاً حتی بلیت
 عظامهم ، وتقطعت أوصالهم وصاروا تراباً ، فبعث الله فی وقت أحب ان یری عباده
 قدرته نبیاً یقال له حزقیل فدعاهم فاجتمعت أبدانهم و رجعت فیها أرواحهم و قاموا
 کهیئة یوم ماتوا لا یفتقدون من أعدادهم رجلاً ، و عاشوا بذلك دهرأ طویلاً .

مؤتمن کتوبی

آسمانی بزبان انبیاء حال مردگان را بیان کرده ، از خدا و پیغمبر داستگو تر هم هست ؟
 علاوه عدة زیادی هم بدنیا برگشتند ، از جمله اصحاب کهف که سیصد و نه سال مرده بودند
 و در زمان مردمی که منکر قیامت بودند خدا زنده شان کرد ؛ تا حجت بر آنان تمام شود ،
 ارمیای پیغمبر را هم که خرابه های بیت المقدس را دید و گفت : چگونه خدا مردم اینجا را
 زنده میکند ؟ میراند و پس از صد سال زنده اش کرد ، و برای دعوت مردم فرستادش ؛
 « تا آخر حدیث » .

چهل و پنجم : باز طبرسی در احتجاج در مباحثات حضرت صادق (ع) با یکی از
 دشمنان دین در حدیثی نقل میکند که فرمود : خدا عدة بیشتری را که از طاعون فرار کردند
 میراند ، روزگاری دراز باین حال بودند ، استخوانها پوسید ؛ بندها از هم جدا شد ،
 همه خاک شدند ، تا موقمی که خدا خواست قدرت خویش را به بندگان بنماید پیغمبری بنام
 حزقیل فرستاد تا آنان را صدازد ، بدنها گرد آمد و روحها بیدنها برگشت و بهمان هیئت
 که مرده بودند همه برخاستند یک نفرشان هم کم نبود ، روزگاری دراز هم در دنیا زندگی
 کردند .

المادس و الاربعون ما رواه الطبرسي ايضاً في احتجاج الصادق عليه السلام في حديث طويل قال : وان الله تعالى أمات قوماً خرجوا مع موسى حين توجه الى الله فقالوا : أرنا الله جهرة فأماتهم الله ثم أحياهم «الحديث» .

السابع و الاربعون ما رواه الشيخ الجليل قطب الدين سعد بن هبة الله الراوندي في كتاب الخرايج والجرايج في أعلام فاطمة عليها السلام ، عن المفضل بن عمر عن الصادق عليه السلام قال : لما تزوج رسول الله صلى الله عليه وآله خديجة هجرتها نساء قريش و قطن : تزوجت يتيم آل أبي طالب فقيراً لا مال له ، فلما حضرت ولادة فاطمة بعثت اليهن و طلبتهن فلم يأت منهن واحدة ، فاغتمت خديجة ، فبينما هي كذلك اذ دخلت عليها أربع نسوة طوال كانهن من نساء بني هاشم ، ففرغت منهن فقالت احديهن : لاتحزني يا خديجة فاننا رسل ربك اليك ونحن اخواتك اناسارة و هذه آسية بنت مزاحم و هي رفيقتك في الجنة ، وهذه مريم بنت عمران ، و هذه ام البشر أمناحوا ، بعثنا الله اليك لنلي منك ماتلى النساء من النساء ، فجلست واحدة عن يمينها ، و اخرى عن شمالها ،

چهل و ششم بازم طبرسي در حدیثی طولانی در مباحثات حضرت صادق (ع) نقل میکند که فرمود : خداوند جمعی را که همراه حضرت موسی بوعده گاه حق رفتند و تقاضای دیدار خدا کردند ؛ میراند و سپس زنده کرد «تا آخر حدیث» .

چهل و هفتم قطب راوندي در کتاب خرايج از مفضل بن عمر روایت میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : هنگامی که خدیجه بایضیر (ص) ازدواج کرد زنان قریش از او بریدند ، گفتند به یتیم آل ابوطالب که فقیر بینوائی است شوهر کرده ، چون وقت تولد حضرت زهرا (ع) رسید آنان را برای کمک خواست هیچ يك نیامدند ، از این پیش آمد نمیگین بود که ناگاه چهار زن بلند بالا بهیشت زنان بنی هاشم وارد شدند ، خدیجه وحشت کرد یکی از آنها گفت اندوهگین مباش که ما فرستادگان خدا ، و خواهران توئیم من سارام ، این آسیه دختر مزاحم همنشین تو در بهشت است ، و آن مريم دختر عمران ، و آن حوا مادر ما است ، خداوند ما را فرستاده که در کار وضع حمل ترا کمک کنیم یکی طرف راست ، و دیگری طرف چپ ، و دیگری دوبرو ، و آن دیگر پشت سرش نشست تا

والثالثة بین یدیهآ ، والرابعة من خلفها ، فوضعت فاطمة علیها السلام «الحديث» .
الثامن والاربعون ما رواه رئیس المحدثین أبو جعفر بن بابویه فی کتاب
 الامالی فی المجلس السابع و الثمانین عن أبی عبدالله أحمد بن محمد الخلیلی عن محمد
 بن أبی بکر الفقیه عن أحمد بن محمد بن النوفلی عن اسحق بن یزید عن حماد بن عیسی
 عن زرعة بن محمد الحضرمی عن المفضل بن عمر قال : قلت لأبى عبدالله علیه السلام : کیف كانت
 ولادة فاطمة علیها السلام ؟ فذكر الحديث بطوله ، و فیہ دخول النساء الأربع من
 الامم السالفة علی خدیجة علیها السلام كما رواه الراوندى ، الا انه لم یذكر حوا
 ام البشر وانما ذكر مكانها کلثم اخت موسى بن عمران علیه السلام .

التاسع والاربعون ما رواه الراوندى فی کتاب الموازاة بین المعجزات
 الذی ألحقه و أضافه الی کتاب الخرایج والجرایح ، قال : قال الصادق علیه السلام :
 ان الله ردّ علی ایوب أهله و ولده الذین هلکوا بأعیانهم ، و أعطاه مثلهم معه ،
 و كذلك ردّ الله علیه ماله و مواشیه بأعیانها و أعطاه مثلها .
الخمسون ما رواه الراوندى فی کتاب الموازاة ایضاً عن الصادق علیه السلام قال :
 ان عزیزاً أماته الله مائة عام ، ثم بعثه و أحياء و كان معه اللبن لم یتغیر قال : ولما مرّ

حضرت زهرا سلام الله علیها متولد شد «تا آخر حدیث» .

جهل و هشم شیخ صدوق در مجلس هشاد و هفتم کتاب امالی از مفضل بن عمر نقل
 میکند که گفت : از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم : تولد حضرت فاطمه سلام الله علیها
 چگونه بود ؟ - سپس قصه ورود همان چهار زن را نقل میکند اما بجای حوا کلثم خواهر
 موسی بن عمران نام میبرد .

جهل و نهم داوندی در کتاب موازات که ملحق بخرائج است نقل میکند که
 حضرت صادق (ع) فرمود : خداوند زن و فرزند حضرت ایوب را - که مرده بودند - زنده
 کرد ، و بعد آنان هم علاوه بوی عطا کرد ؛ و همچنین مال و هشمش را عینش را رد کرد و بهمان
 مقدار هم اضافه کرد .

پنجاهم : بازاوندی در همان کتاب نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود :
 خداوند «عزیز» را میراند و پس از صد سال زنده کرد مقدار شیری همراه داشت ابد اتغیری

عزیر علی قریه وهی خاویة علی عروشها خراب أهلها کلهم موتی ، فعلم انهم ماتوا بسخط الله ، فدعاه به فقال تعالی : رش علیهم الماء ففعل فأحیاهم الله وهم الوف وبعده الیهم رسولا وعاش سنین .

الحدادی والخمسون ما رواه الراوندی ایضاً فی کتاب الموازاة رفعه قال : ان عیسی عليه السلام بعث رجلاً الی الروم لا یدأوی رجلاً الا أبراه ، ثم بعث آخر وعلمه الذی یحیی به الموتی ، فدعا الروم فأدخل علی الملك فقال : انا حی الموتی وکان للملك ولد قدمات ، فركب الملك و الناس معه الی قبر ابنه ، فدعا رسول عیسی وآمن طبیب الملك الذی هو رسول المسیح اولاً ، فانشق القبر وخرج ابن الملك ثم جاء یمشی حتی جلس فی حجر أبیه فقال : یا بنی من أحیاءك ؟ فنظر الی الرسولین فقال : هذا وهذا ، فقاما وقالوا : أیها الملك انارسل المسیح فأمن الملك

نکرده بود ، و چون بقریه ای گذشت که همه سقفهایش روی هم ریخته بود و مردمش مرده بودند ، فهمید که بفضیله خدا مرده اند ، دعا کرد که خدا زنده شان کند ، خطاب شد آب بر آنان پاش چون پاشید خداوند همه آنان را که هزاران نفر بودند زنده کرد ، و عزیر را بیخبرشان قرارداد و سالبانی هم در میان شان بود .

پنجاه و یکم بازم راوندی در همان کتاب نقل میکند که حضرت عیسی مردی را برای دعوت و در میان فرستاد که هر مرضی را مداوا میکرد شفافی یافت ، سپس دیگری را فرستاد و مرده زنده کردن را بوی آموخت چون بکاد دعوت پرداخت وی را گرفته نزد پادشاه بردند ، در حضور پادشاه دعوی کرد که من مرده زنده میکنم ، اتفاقاً سلطان پسری داشت مرده بود ، بنامش برای اثبات مدعی خود آن پسر را زنده کند ، شاه سوار شد و مردم هم بدنبالش بجانب قبر رفتند فرستاده عیسی را حاضر کرد ضمناً کتر شاه هم که آن فرستاده دیگر حضرت عیسی بود قبلاً ایمان آورده بود - دعا کرد ، قبر شکافته شد و شاهزاده بیرون آمد ، و بطرف پدید رفت و در دامنش نشست ، شاه گفت : پسر جان ، که تو را زنده کرد ؟ بآن دو نفر نگاه کرده ، گفت : این و این ، این گناه فرستاده ها ازجا بر خاسته گفتند : پادشاه ما فرستادگان حضرت مسیحیم ، همانده پشاه

و أهل بيته في الحال .

الثاني و الخمسون مازواه رئيس الطائفة أبو جعفر الطوسي في أوائل كتاب الغيبة مرسلا قال : و ان أصحاب الكهف قد أخبر الله عنهم انهم بقوا في كهفهم ثلثمائة سنة و ازدادوا تسعاً ، ثم أحياهم الله تعالى فعادوا الى الدنيا و رجعوا الى قومهم ، و قد كان من أمر صاحب الحمار الذي نزل بقصته القرآن و أهل الكتاب ، يرون انه كان نبياً فأما ته الله مائة عام ثم بعثه .

الثالث و الخمسون مارواه الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته فقلا من كتاب مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن الحسين بن علوان عن محمد بن داود العبدى عن الاصبغ بن نباتة ان عبدالله بن الكوا قام الي أمير المؤمنين عليه السلام فقال : ان أبا المعمر يزعم أنك حدثت أنك سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : انما قدر أينا و سمعنا برجل أكبر سنأ من أبيه فقال أمير المؤمنين عليه السلام : ان عزيزاً خرج من أهله و امرأته في شهرها وله يومئذ خمسون سنة ، فابتلاه الله و أماته مائة عام ثم بعثه و رجع الى أهله و استقبله ابنه و كسانه ايمان آوردند .

پنجاه و دوم : شيخ طوسي در اوائل كتاب غيبت روایت میکند که اصحاب كهف بشهادت قرآن سيمد و نه سال درغار ماندند ، سپس زنده شده بدنيا برگشتند و بسوی قومشان رفتند ، و نیز در بارة آن صاحب الاغ هم قرآن گواهی میدهد که پس از مرگ زنده شد ، و در روایات اهل كتاب است که وی بینمبری بود خداوند میراندش و باز زنده اش کرد .

پنجاه و سوم : حسن بن سليمان قمي در رساله خود از اصبح بن نباتة نقل میکند که عبدالله کوا بر خاسته مقابل حضرت امیر المؤمنین (ع) ایستاد و گفت : ابو المعمر می گوید شما از بینمیر نقل میکنید که فرموده : ما شخصی را دیده و شنیده ایم که از پهرش بزرگتر است ؟ فرمود : آری «عزیر» در سن پنجاه سالگی موقمی که عیالش نهمه ماه آبستن بود از شهر خویش بیرون رفت ، بآن بلیه دچار شد که مرد و پس از صد سال خدا زنده اش کرد ، و بکسانش برگشت ، پسرش که صدساله شده بود برابرش آمد و عزیر

هو ابن مائة سنة ، ورد الله عزيراً الى الذي كان به ، و ان الله ابتلى قوماً بذنوبهم فأماهم قبل آجالهم ، ثم ردهم الى الدنيا ليستوفوا أرزاقهم ؛ ثم أماتهم بعد ذلك ان الله قال في كتابه : «واختار موسى قومه سبعين رجلاً لميقاتنا » فانطلق بهم فقالوا : «لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة» قال الله عزوجل : « فأخذتهم الساعة » يعنى الموت «وانتم تنظرون ثم بعثناكم من بعد موتكم لعلكم تشكرون * وظلمنا عليكم الغمام و انزلنا عليكم المن والسلوى» فهذا بعد الموت اذ بعثهم و ايضاً مثلهم «الملاء الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم» ومثلهم عزيراً «أما لله مائة عام ثم بعثه» يا ابن الكوا فلا تشكّن في قدرة الله عزوجل .

الرابع والخمسون ما رواه أيضاً نقلًا من مختصر البصائر لسعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين عن صفوان بن يحيى عن أبي خالد القماط عن حمران بن أعين عن أبي

دوباره زندگى را از سر گرفت .

وايز خداوند جسمى را بگناهايشان مواخذه كرد . پيش از وقت ميرانشان ، و باز بعد از زنده‌شان كرد تا تنمۀ رزق مقدر خویش را بنخورند ، چنانكه در قرآن مي‌فرمايد : «موسى هفتاد نفر از قومش را براى وعده گاه ما انتخاب كرد» آنان و ابا خود برد «گفتند . ما تا خدا را آشكارا نه بينيم ايمان نياييم » خدا مي‌فرمايد : آنگاه صاعقه - يعنى مرگ - شمارا درحالى كه تماشا مي‌كرديد گرفت سپس بعد از مرگ زنده تان كرديم ، شايد سپاسگزادى كنيد ، و ابرو را سايبان شما كرديم و ترنجبين و مرغ بريان (از آسمان) برايتان فرستاديم ؛ بقره : ۵۵ - ۵۶ . اينها هم پس از مرگ زنده شدند .

و ليز مي‌فرمايد : « مگر قصه آنان را كه هزاران نفر بودند و از بيم مرگ از وطن بيرون رفتند ، خدا فرمود : بميريد ، سپس زنده شان كرد . ندانستى ، بقره ۲۴۳ » عزير هم مثل اينان بود كه مرد و پس از صد سال زنده شد اين كوا در قدرت خدا شك نكن .

پنجاه و چهارم : باز حسن بن سليمان از حمران بن اعين نقل مي‌كند كه گفت : بعضرت باقر (ع) عرض كردم : در بنى اسرائيل چيزى بوده كه نظيرش در ما نباشد ؟

جعفر رضی اللہ عنہ قال : قلت له : هل كان في بني اسرائيل شيء لا يكون هيئتنا مثله ؟ قال : لا ، قال : فقلت : قوله تعالى : « ألم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم الف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم ، بل أحياهم الله تعالى حتى نظر الناس اليهم ثم أماتهم من يومهم أورد هم الى الدنيا قال : بل رد هم الي الدنيا حتى سكنوا الدور ، و أكلوا الطعام ونكحوا النساء ، ولبثوا بذلك ما شاء الله ثم ماتوا بالاجال .

الخامس والخمسون مرواه ابن بابويه في كتاب الامالي في المجلس السابع

والثلاثين من علي بن الحسين بن شانويه عن محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري عن أبيه عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن أبي عمير عن ابان بن عثمان عن ابان بن تغلب عن عكرمة عن ابن عباس قال : لما مضى لعيسى عليه السلام ثلاثون سنة بعثه الله عزوجل الى بني اسرا ئيل فلقية ابليس على عقبة بيت المقدس ، و هي عقبة أفيق ثم ذكر ما جرى بينهما من المكالمات الى أن قال : فقال ابليس : أنت الذي بلغ من عظم ربوبيتك انك تخلق من الطين كهيئة الطير ، فتنفخ فيه فيصير طيراً فقال عيسى عليه السلام : بل العظمة للذي خلقتني و خلق ما سخر لي قال ابليس : فأنت الذي بلغ من عظم ربو بيتك انك تحيي الموتى ؟ قال عيسى : بل العظمة للذي

فرمود . نه گفتیم این عده ای که خدا درباره شان میفرماید « مگر قصه آنان را که هزاران نفر بودند . . . تا آخر آیه سابق . » اینها را خدا بدینا بر گرداند تا مردم ایشان را دیدند و همان روز مردند یا مدتی ماندند ؟ فرمود بدینا بر گشند ، بطوری که درخانه هانشند و غذا خوردند ، زن گرفتند ، و مدتی بودند سپس برگ طبیعی مردند

پنجاه و پنجم شیخ صدوق در مجلس سی و هفتم کتاب امالی نقل میکند که ابن عباس گفت : چون حضرت عیسی بن مریم علیه السلام رسید خداوند برای دعوت اسرائیلیان مبعوثش کرد ، در گردنه بیت المقدس . که آنرا گردنه افيق گویند . ابليس وی را ملاقات کرد و میانشان گفتگوها شد شیطان گفت : توئی که عظمت خدایت بجائی رسیده که از گل شبیه مرغی میسازی و در آن میدمی برنده میشود ؟ فرمود : عظمت آن خدائی دارد که مرا و آن مرغی را که تسخیر من کرده ، آفریده است ، گفت : توئی که عظمت خدایت با آنجا رسیده که مرده زنده میکنی ؟ فرمود : عظمت آن کسی دارد که من باذن او مرده زنده

بأذنه أحييهم ولا بد من أن يعيت ما أحييت ويميتني «الحديث» .

السادس والخمسون ما رواه علي بن ابراهيم بن هاشم في تفسيره عند قوله تعالى : «أو كالذي مرّ على قرية» الآية قال : حدثني أبي عن النضر بن سويد عن يحيى الحلبي عن هارون بن خارجة عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لما عملت بنو اسرائيل بالمعاصي وذكر الحديث بطوله ، وان الله سلط عليهم بخت نصر فقتلتهم الى أن قال : فخرج ارميا فنظر الى سباع البرّ وسباع الطير تأكل من تلك الجيف ، ففكر في نفسه و قال : أني يحيي هذه الله بعد موتها فأما الله مائة عام ثم بعثه اى أحياء لما رحم الله بني اسرائيل ، وأهلك بخت نصر ردّ بني اسرائيل الى الدنيا .

اقول : هذا الحديث مع قوة سنده جداً يدلّ على ان الله أحيى بني اسرائيل بعد القتل و أحيى نبيهم بعد الموت وردّ اليهم فرجع و رجعوا الى الدنيا و بقوامدة طويلة .

السابيع والخمسون ما رواه الراوندي في الباب السابع من كتاب

ميكنم وناچار آن مرده ای را که من زنده کنم و مرا میمیراند «تا آخر حدیث» .

پنجاه و ششم علی بن ابراهیم دو تفسیر این آیه : « یا مثل آنکس که بقریه ای گذشت » از هارون بن خارجه نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود چون بنی اسرائیل در معصیت اصرار کردند خدا بخت النصر را بر آنان مسلط کرد تا ششیر میانشان نهاد ارمیا (از شهر) بیرون آمد دید درندگان زمینی و هوائی از آن مردارهای خورند ، با خود گفت چگونه خدا اینانرا زنده میکند ! خداوند ویرا میراند و پس از صد سال زنده اش کرد ، هنگامی که رحمت خدا شامل اسرائیلیان شد و بخت النصر را هلاک کرد . کشتگان بنی اسرائیل را هم زنده کرد .

مؤلف گوید این حدیث - که سندش هم قوی است - دلالت دارد که خدا بنی اسرائیل را پس از کشته شدن زنده کرد ؛ و پیبرشان را هم بعد از مرگ زنده کرد و بآنها برگرداند ، همه بدنیا برگشتند ، مدتی در ازم زنده گانی کردند .

پنجاه و هفتم : «راوندی» در باب هفتم کتاب خرائج از یونس بن ظبیر نقل میکند که

الخرايج و الجرایح عن یونس بن ظبیان قال : قلت للصادق علیه السلام : قوله عز و جل لایراهم : «خذ أربعة من الطیر فصرهن الیک» الآية قال : نعم قد کان ذلك فتحبسون ان اریکم مثله «الحديث» .

الثامن والخمسون مارواه الحسن بن سلیمان بن خالد القمی فی رسالته نقله من کتاب مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن محمد بن الحسن بن ابي الخطاب عن وهب بن حفص عن ابي بصیر قال : دخلت علی ابي عبدالله علیه السلام فقلت : انا نتحدث ان عمر بن زمیل رجل کان فی بنی اسرائیل یقال له عبدربه ، وکان یدعو أصحابه الی ضلالة فمات فكانوا یلوزون بقبره ویتحدثون عنده اذ خرج علیهم من قبره ینفض التراب من رأسه ویقول لهم : کیت و کیت .

التاسع والخمسون مارواه الثقة الجلیل سعد بن هبة الله الراوندی فی کتاب فصص الانبیاء باسناده عن ابن بابویه عن ابيه عن سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن خالد البرقی عن اسمعیل بن ابراهیم عن ابي بکر عن زرارة عن ابي عبدالله علیه السلام ان داود کان یدعو ان یعلمه القضاء بما هو الحق عنده ، فأوحی الله الیه ان الناس لا یحتملون ذلك و انی سأفعل و أتاه رجلان استعدی أحدهما

گفت : راجع باین آیه «چهار مرغ بگیر و نزد خویش پاره پاره کن ، بقره : ۲۶۰ >
از حضرت صادق (ع) سؤال کردم ، فرمود : آری این قضیه واقع شد ، میخواهید که نمونه آنرا بشما هم بنمایانم ؟ «تا آخر حدیث» .

پنجاه و هشتم : حسن بن سلیمان قمی در رساله خویش از ابو بصیر نقل میکند که گفت : خدمت حضرت صادق (ع) رسیده عرض کردم : در میان ما معروف است که «عمر بن زمیل» مردی بود در بنی اسرائیل که وی را عبدربه میگفتند ، و پیروانش را بگمراهی میخواندند و وقتی که مرد قبرش پناهگاه و مجلس انس پیروانش گردید ، روزی ناگهان از قبر بیرون آمد ، خاک از سرافشانند و چنین و چنان گفت .

پنجاه و نهم : «راوندی» در قصص الانبیاء از زراره نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : مدتی حضرت داود دعا میکرد که خداوند حکم بحق واقعی بوی بیاموزد ، وحی رسید مردم تاب اینگونه حکم داند اندامها (برای امتحان) بتومیآموزم ، روزی دو نفر آمدند که یکی

على الآخر فأمر المستعدى عليه أن يقوم الى المستعدى فيضرب عنقه الى أن قال : فأوحى الله اليه ان هذا المستعدى قتل أباه هذه المستعدى عليه ، فأمرت فضربت عنقه قوداً بأبيه وهو مدفون في حائط كذا وكذا تحت صخرة كذا فأتته فناده باسمه فانه سيحببك ، فسئله فخرج اليه داود فناداه يا فلان فقام ، فقال : لبيك يا نبي الله فقال : من قتلك ؟ فقال : فلان فقالت بنو اسرائيل : سمعناه يقول «الحديث» .

المتون مارواه ايضاً فيه عن ابن بابويه عن محمد بن ابراهيم الطالقاني عن أحمد بن محمد بن سعيد الهمداني عن أحمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن أبان بن عثمان عن محمد الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ان عيسى بن مريم بعث الى رسول الروم و علمه مابه يحيى الموتى فأخبروا الملك وكان ابنه مات ، فركب الملك والناس الى قبر ابن الملك فدعا رسول المسيح و أمن طبيب الملك الذي هو رسوله ايضاً ، فانشق القبر فخرج ابن الملك ثم جاء يمشى حتى جلس في حجر أبيه فقال : يا بني من أحياك ؟ فنظر وقال : هذا وهذا «الحديث» .

اقول : وقد تقدم ما يدل على مضمون هذا الباب ، و يأتي ما يدل عليه في الباب الذي بعده وغيره ، ولا يخفى ان مضمون البابين واحد لكنني جعلت الاحاديث

ازديگری شکایت داشت ، از جانب خدا دستور آمد که مدعی علیه برخیزد شاکی را گردن بزند سپس وحی آمد که این شاکی پدر او را کشته بود ، و بعنوان قصاص دستور دادم گردنش را بزند ، اگر میخولهی بدانی بر و بر سر قبر او که در فلان باغ زیر فلان سنگ است ، ووی را بنام صدا زن جوابت میدهد قصه را از خودش پرس ، داود حرکت کرده رفت بر سر قبر ووی را صدا زد کشته برخاست گفت : لبيك! ای پیغمبر خدا ، فرمود که ترا کشت ؟ گفت : فلان ، بنی اسرائیل گفتند ماهمه صدای او را شنیدیم «تا آخر حدیث» .

شصتم : باز راوندی در قصص الانبیاء حدیث پنجاه و یکم را از محمد حلبی از حضرت صادق (ع) روایت میکند .

مؤلف گوید : علاوه بر این شصت حدیث احادیثی سابقاً گذشت و احادیثی هم در بابهای بعد بیاید که همه دلالت دارد که در امتهای سابق مردگانی زنده شده اند ، و مضمون این باب

قسمین ، لان منکر الرجعة قد رجع الی الافرار برجعة الشيعة وغيرهم من الرعية وتوقف فی الافرار برجعة الانبياء والائمة عليهم السلام ، فأردت أن يكون القسم الثاني مجموعاً فی باب مفرد والا فالقسمان دالان علی مضمون واحد ، وقد تجاوزا حد التواتر المعنوی ، مع انی لم أنقل جميع ماورد فی ذلك، و مع ضمیمة أحادیث الباب الرابع يتم الاستدلال علی الرجعة مع قطع النظر عن الاحادیث الاخبار بالرجعة الصریحة بالكلية ، فكيف اذا انضم الجميع بعهه الی بعض والله الموفق .

الباب السادس

فی اثبات ان الرجعة قد وقعت فی الانبياء و الاوصياء السابقين عليهم السلام والاحادیث فی ذلك ایضاً كثيرة وأنا اقتصر منها علی أخبار :

الاول مارواه ثقة الاسلام أبو جعفر الكلینی فی باب النوادر من كتاب الخبائر عن علی بن محمد عن بعض أصحابنا عن علی بن الحكم عن ربيع بن عمه عن عبد الله بن سليم العامري عن أبي عبد الله عليه السلام قال ان عيسى عليه السلام جاء الی قبر يحيى

بامضمون باب بعد یکی است، لکن چون بعضی منکرین رجعت باز گشت شیعیان و مردم عادی در اقرار کردند اما در باز گشت انبیاء و ائمه علیهم السلام تأمل دارند ، دو بابش کردم و مناسب دیدم که قسم دوم را بای جاگانه فراردهم ، و گرنه مضمون دو باب یکی است و با اینکه همه احادیث دو باب را نقل نکردم روایات از حد تواتر معنوی متجاوز است و با ضمیمه حدیثای باب چهارم - باصرف نظر از حدیثای صریح در رجعت استدلال بر رجعت تمام میشود تا چه رسد که احادیث همه ابواب بهم ضمیمه شود .

باب ششم

در اثبات وقوع رجعت در انبیا و اوصیای گذشته

در این زمینه هم حدیث بسیار است اما بحدی چند روایت اکتفا میشود :

اول ثقة الاسلام کلینی در باب « نوادر از کتاب جنائز » از عبد الله بن سلیم عامری نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : حضرت عیسی بر سر قبر یحیی بن زکریا آمد -

بن زکریا عاլیہما السلام وكان سأل ربّه أن یحییہ له ، فدعا ، فأجابہ وخرج الیہ من القبر فقال له : ما ترید عنی ؟ قال : أرید أن تؤنسنی كما كنت فی الدنیا ، فقال له یا عیسی : ما سکنت عنی حرارة الموت وأنت ترید أن تعیدنی الی الدنیا و تعود علی حرارة الموت ، فترکہ فعاد الی قبره .

الثانی مارواه الكلینی فی اوایل الروضة عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن الحسن بن محبوب عن أبی حمزة الثمالی و أبی منصور عن الربیع عن أبی جعفر علیه السلام ان نافعا قال : انی قرئت التوریه والانجیل والزبور والقرآن وقد جئت اسئلك عن مسألة لا یجیب فیها الانبیاء أو وصی نبی قال : سل عما بدالك قال : أخبرنی كم بین عیسی ومحمد صلی الله علیہ وسلم ؟ قال : أخبرك بقولی أم بقولك ؟ قال : أخبرنی بالقولین جمیعاً ، قال : أما فی قولی : فخمسة سنة ، وأما فی قولك : فستمانه سنة قال : فأخبرنی عن قول الله عزوجل « واسئلكم من قبلنا من قبلك من رسلنا » من الذی سأل محمد صلی الله علیہ وسلم ؟ قال : فتلا ابو عبد الله علیه السلام هذه الایة : « سبحان الذی أسرى بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی باركنا حوله لفریضه من

وقبلا از خدا خواسته بود که وی را زنده کند - اورا صدا زد جواب داد و از قبر بیرون آمد عرض کرد : از من چه میخواهی فرمود میخواهم مونس من باشی چنانکه در دنیا بودی عرض کرد ای عیسی هنوز تلخی مرگ از کامم بیرون نرفته ، میخواهی مرا دنیا بر گردانی و دوباره بچنگال مرگ گرفتارم کنی ؟ عیسی آزادش گذاشت بقبر برگشت .

۴۵ بازم کلینی در اوائل روضه کافی از ربیع نقل میکند که نافع (غلام سر عمر که از مخالفین اهل بیت (ع) بوده) بحضرت باقر عرض کرد : من تورات ، انجیل ، زبور و قرآن را خوانده ام اینک آمده ام از شما چیزی پرسم که جز یغیبر یا وصی پیغمبر نمیتواند جواب دهد فرمود : هر چه میخواهی بپرس گفت فاصله میان حضرت عیسی و پیغمبر اسلام چقدر است ؟ فرمود بقول من یا بقول تو ؟ گفت بهر دو قول ، فرمود : بقول من یا نه صد سال و بقول تو شصت سال ، گفت پس چگونه خدا مفرماید : « از پیبران ما که پیش از تو فرستاده ایم سؤال کن زخرف : ۴۵ » محمد (ص) از که سؤال کرد ؟ حضرت ابن آبراهیم خواند « منزّه است آنکه بنده خویش را شبانه از مسجد الحرام بمسجد اقصائی که اطرافش

آیاتنا ، فكان من الايات التي رآها حين اسرى به الى البيت المقدس أن حشرا لله عز ذكره الاولين والآخرين من النبيين والمرسلين ، ثم نزل جبرئيل فأذن شفعا وأقام شفعا ، وقال في اذانه : حتى على خير العمل ثم تقدم محمد ﷺ فصلى بالقوم ثم قال عزوجل : يا محمد واسئد من أرسلنا من قبلك من رسلنا ، ثم ذكر ما وقع بينه وبينهم من السؤال والجواب فقال نافع : صدقت يا أبا جعفر .

الثالث مارواه الكليني ايضاً في الروضة في حديث عنوانه حديث نصراني الشام مع الباقر عليه السلام ، عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن اسمعيل بن أبان عن عمرو بن عبد الله الثقفي وذكر حديث أخرجه هشام بن عبد الملك أبا جعفر الباقر عليه السلام من المدينة الى الشام ، وما وقع بينه وبين عالم النصارى من السؤال والامتحان الي أن قال النصراني : يا معشر النصارى والله لا سئلته عن مسألة ير تعلم فيها كما يرتطم الحمار في الوحل ، فقال له : سل ، فقال : أخبرني عن رجل دنا من امرأته فحملت باثنين ، حملت بهما جميعاً في ساعة واحدة ، وولدتها في ساعة واحدة ، وما توفي ساعة واحدة ، ودفنتها في ساعة واحدة ، وعاش أحدهما خمسين ومائة

دا برکت داده ایم سیرداد تا آیات و نشانه های خویش بدو بنمائیم سوره بنی اسرائیل ، آیه ۱۶۴ و فرمود : از جمله نشانه هائی که آن شب دید این بود که خدا همه پیبران مرسل و غیر مرسل را محشور کرد و جبرئیل نازل شد اذان و اقامه را جفت جفت گفت - و در اذان «حی علی خیر العمل» هم بود سپس محمد (ص) بنماز ایستاد و انبیا بوی اقتدا کردند آنگاه خداوند باو خطاب کرد از آن پیبران ما که پیش از تو فرستادیم سؤال کن بعد سؤال و جواب آنان را نقل میکند ، در آخر نافع میگوید : ای ابو جعفر درست فرمودی .

سوم بازم کلینی در کتاب روضه در حدیثی بعنوان حدیث نصرانی شام با حضرت باقر (ع) قصه احضار هشام بن عبد الملك حضرت باقر را از مدینه بشام و پرسشهای امتحانی يك عالم نصرانی از آن جناب را نقل میکند تا اینجا که نصرانی گفت : ای گروه نصاری اینك سؤالی از او بکنم که در جواب بماند ، فرمود : بپرس ، گفت آن دو پسر که بودند که يك شب مادرشان بهر دو آستن شد ، يك ساعت نطفه شان بسته شد ؛ يك ساعت بدنیا آمدند ، يك ساعت هر دو مردند ، يك ساعت هم بخاک رفتند اما یکی صد و پنجاه سال عمر کرد ،

سنة : وعاش الاخر خمسين سنة ، فقال أبو جعفر عليه السلام : هما عزيز وعزرة ، حملت
 امهما بهما على ما وصفت ، و وضعتهما على ما وصفت ، وعاش عزيز وعزرة كذا
 وكذا سنة ، ثم أمات الله عزيراً مائة سنة ، ثم بعثه فعاش مع أخيه عزرة هذه الخمسين
 سنقوماتا كلاهما في ساعة واحدة ، فقال النصراني : ما رأيت بعيني قط أعلم من هذا
 الرجل «الحديث» .

و رواه الراوندي في كتاب الخرايج و الجرايج بلفظ آخر ، و صرح
 هناك بأن الله أكرم عزيراً بالنبوة عشرين سنة ، ثم أماته مائة سنة ثم أحياه فعاش
 ثلاثين سنة .

الرابع مارواه الكليني ايضاً في الروضة عن علي بن ابراهيم عن أبيه وأحمد
 بن محمد الكوفي عن علي بن عمرو بن أيمن جميعاً عن محسن بن أحمد بن معاذ عن
 أبان بن عثمان عن بشير النبال عن أبي عبد الله عليه السلام قال : بينا رسول الله صلى الله عليه وآله جالساً
 اذ جاءته امرأة فرح بها و اخذ بيدها و أقعدتها ، وقال : ابنة نبي ضيعة قوم خالد بن
 سنان دعاهم فأبو أن يؤمنوا لي أن قال : ثم قال لهم : تؤمنون بي ؟ قالوا : لا ، قال :

ديگری پنجاه سال ، فرمود عزیز و عزرة بودند ، مادرشان بهمان نحو که گفتمی آبتن
 شد و بهمان نحو زائید و چند سالی باهم زندگی کردند سپس خداوند عزیز را برای مدت
 صد سال میراند ؛ و پس از صد سال زنده اش کرد ، تنه مدت پنجاه سال را با برادرش
 بسر برد و در يك ساعت هر دو مردند ، نصرانی گفت : تا کنون از این مرددان شنیده تر ندیده ام
 «تا آخر حدیث» ،

این حدیث را راوندی هم در خراج بالفاظ دیگری نقل میکند و در آنجا میگوید : خداوند
 عزیز را به پیمبری گرامی داشت ، بیست سال زنده بود و مرد سپس زنده شد و باز پس از سی سال مرد .
چهارم : بازم کلینی در کتاب روضه از بشیر نبال نقل میکند که حضرت صادق (ع)
 فرمود حضرت رسول (ص) نشسته بود زنی وارد شد ، حضرت با وی تعارف کرد ، و دستش
 را گرفت نشاندش ، فرمود : دختر خاله بن سنان یغبر است که قومش حقش را ضایع کردند ،
 دعوتشان کرد پذیرفتند فرمود : بمن ایمان میآوردید ؟ گفتند : نه فرمود من فلان روز میمیرم

فانی مت یوم کذا و کذا ، فاذا اذانت فاد فنونی فانه سیجیء عانة من حمر
یقدمها غیر أبتیر ، حتی یقف علی قبری ، فانیشونی و سلونی عما شئتم ، فلما مات
دفنوه و كان ذلك الیوم ، اذ جاءت العانة فاجتمعوا و جاءوا ریدون نبشه فقالوا :
ماأمنتم به فی حیوته فكیف تؤمنون به بعد موته ؟ فاتر کوه فتر کوه .

ورواه الراوندی فی کتاب الخرایج و الجرایج و فی قصص الانبیاء نحوه .

اقول : لاریب انهم لونیبشوه لعاش و رجح حیاً كما أخبرهم بقره ، بل لعله
عاش فی ذلك الوقت ولو نبشوه لوجدوه حیاً .

الخامس ما رواه الكلینی فی كتاب العشرة فی باب حد الجوار عن عدة
من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن علی بن اسباط عن عمه یعقوب بن سالم عن اسحق بن عمار
عن الكاهلی قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام یقول : ان یعقوب لما ذهب منه یوسف و بنیامین نادى
یارب أما ترحمنی اذ هبت ابنی ؟ فقال انا عز وجل : لو امتهما لا حییتهما لك الحدیث .
السادس ما رواه رئیس المحدثین أبو جعفر بن بابویه فی كتاب من لا یحضره

وقتی که مردم بنحاکم بسپارید ، طولی نیکشد يك گله خر وحشی که پشاهنگشان دم
بریده است بر سر قبر من میآید ، چون اینها آمدند قبر را بشکافید و هرچه میخواهید از من
پرسید ، هنگامی که مرد و روز موعود رسید وحشیان آمدند ، عده ای جمع شده خواستند
بوصیتش عمل کنند ؛ بعضی گفتند : درزندگی بوی ایمان نیاوردید ؛ اکنون که مرده ایمان
میاورید ؟ و اگذاریدش ؛ از این جهت کنار رفتند ، و وصیت عمل نکردند . این حدیث را
راوندی هم در خراج و قصص الانبیاء بهین نحو نقل میکند .

مؤلف گوید : بی شبهه اگر قبر را شکافته بودند همانطور که خود فرموده بود زنده میشد ،
بلکه شاید اصلاً زنده بوده و اگر قبر را میشکافتند میدیدند زنده است .

پنجم : بازم کلینی در کتاب عشرت ، باب « حد جوار » از اسحاق بن عمار کاهلی نقل
میکند که گفت : شنیدم حضرت صادق (ع) میفرمود : هنگامی که یعقوب بفرات یوسف و بنیامین
گرفتار شد مرض کرد ؛ پروردگارا ؛ پسرانم را از جلو چشم بردی ، بر من ترحم
نمیکنی ؛ خطاب شد ؛ اگر آنان را هم میرانده بودم بغاظر تو زنده میکردم « تا آخر حدیث » .
ششم : شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره ، در باب « فرض الصلوة » از حضرت صادق (ع)

الفقيه في باب فرض الصلوة قال : قال الصادق عليه السلام : ان رسول الله صلوات الله عليه وآله لما اسرى به الى السماء امره به بنخمسين صلوة ، فمر على النبيين نبي نبي لا يسألونه عن شيء حتى مر على موسى بن عمران عليه السلام فقال : بأي شيء امرتك ؟ قال : بنخمسين صلوة ، قال : اسئل ربك التخفيف ، فان امتك لا تطيق ذلك «الحديث» وفيه كلام طويل بين موسى وعنه عليهما السلام .

اقول : قد ظهر من هذا و من الحديث الثاني ان جميع الانبياء السابقين رجعوا و احياهم الله تعالى ليلة الاسرى و يأتي مثل ذلك ان شاء الله تعالى .

المابع مارواه ابن بابويه ايضاً في الكتاب المذكور باسناده عن زيد بن علي بن الحسين عليه السلام قال : سألت أبي سيد العابدين عليه السلام عن جدنا رسول الله صلوات الله عليه وآله لما عرج به الى السماء و امره به بنخمسين صلوة كيف لم يسأل التخفيف عن امته حتى سأله موسى بن عمران ؟ فقال : انه كان لا يقترح على ربه ولا يراجعه ، فلما سأله موسى و صار شفيحاً لامته لم يجز له رد شفاعته اخيه موسى عليه السلام «الحديث» .

نقل میکنند که شبی که پیغمبر (ص) را با اسبان بردند از جانب خدا به پنجاه نماز مأمور شد ، چون به پیمبران گذشت هیچک از وی سؤالی نکردند تا بموسی بن عمران رسید ، عرض کرد از طرف خدا چه دستوری داری ؟ فرمود : پنجاه نماز (در شبانه روز) عرض کرد : از خدا بخواهید تخفیف دهد که امت شما طاقت ندارند «تا آخر حدیث» و در این حدیث گفتگوی مفصلی از آنان نقل شده .

هواف گوید : از این حدیث و حدیث دوم معلوم میشود که شب معراج همه انبیای گذشته زنده شدند و بدنیابر گشتند ، چنانکه نظیر این در حدیثهای بعد هم بیاید .

هفتم : با صدوق در همان کتاب از زید بن علی بن العسین نقل میکنند که گفت : پیغمبر حضرت سجاد (ع) عرض کردم : شب معراج که جد ما به پنجاه نماز مأمور شد چگونه خود خواهم تخفیف نکرد تا وقتی که حضرت موسی اشاره کرد ؟ فرمود : آنجناب در دستور خدا هیچ چون و چرا و خواهشی نداشت تا وقتی که حضرت موسی اشاره کرد و برای امت شفاعت کرد برای وی روان بود که شفاعت برادرش را رد کند «تا آخر حدیث» . این حدیث را در علل -

ورواه في العلل في باب مفرد ، و رواه في الامالي في المجلس السبعين عن محمد بن محمد بن عصام ، عن محمد بن يعقوب ، عن محمد بن علي ، عن محمد بن سليمان ، عن اسمعيل ، عن جعفر بن محمد التميمي ، عن الحسين بن علوان ، عن عمرو بن خالد ، عن زيد بن علي مثله .

الثامن مارواه ابن بابويه في عيون الاخبار في باب ذكر مجلس الرضا عليه السلام مع أهل الأديان وأهل المقالات قال : حدثنا جعفر بن علي بن أحمد الفقيه عن الحسن بن محمد بن الحسن بن صدقة عن محمد بن عمر بن هبة العزيز قال : حدثني من سمع الحسن بن محمد النوفلي يقول : وذكر الحديث يقول فيه الرضا عليه السلام : ثم موسى بن عمران وأصحابه الذين كانوا سبعين اختارهم وصاروا معه الي الجبل فقالوا : أرنا الله كما رأيته فقال : اني لم أره ، فقالوا : لم نؤمن لك حتى نرى الله جبهة فأخذتهم الصاعقة فاحترقوا عن آخرهم ، و **بقي موسى وحيداً** فقال : يا رب اني اخترت منهم سبعين رجلاً ، فجئت بهم وارجع وهدى فكيف يصدقني قومي بما اخبرهم به ؟ فأحياهم الله تعالى عن بعد موتهم . « الحديث » و رواه الطبرسي في الاحتجاج .

اقول : سيأتي ما يدل على ان الله تعالى أحياهم و بعثهم انبياء ومرسلين

در بابی جدا گانه - و در مجلس هفتم امالی هم از زید بن علی بهین نحو روایت میکند .

هشتم : بازم صدوق در کتاب عیون در گفتگوی حضرت رضا (ع) با علمای ادیان و مذاهب از حسن بن محمد نوفلی - در ضمن حدیثی - نقل میکند که حضرت فرمود : سپس (جمله مربوط به قبل است) موسی بن عمران و آن هفتاد نفر که انتخابشان کرد و با خود بکوه طور برد ، و گفتند : چنانکه تو خود خدا را دیده ای بهام بنما ، گفت : من ندیده ام ، گفتند ما تا خدا را آشکارا نه بینیم ایمان نیاوریم ، آنگاه صاعقه همه را سوزاند ، موسی تنها ماند عرض کرد : پرورد گارا ! من این هفتاد نفر را انتخاب کردم و با خود آوردم اکنون چگونه تنها بر گزدم ، و چگونه مردم از من می پذیرند ؟ خدا همه را زنده کرد « تا آخر حدیث » .

این حدیث را طبرسی هم در احتجاج نقل میکند ، در بعض احادیث آینده

وغير مرسلين ، و معلوم ان مقتضى قواعد الامامية ان الانبياء معصومون قبل النبوة وبعدها فهذه رجعة لسبعين من المعصومين عليهم السلام فيجب ان يثبت مثله في هذه الامة لما تقدم ، ويجب حينئذ ان يقال : انهم لم يطلبوا الرؤية لانفسهم ، بل طلبوها لقومهم ، فهو كقول موسى : «رب ارني انظر اليك» ولا بد من توجيهه بذلك ونحوه مما لا ينافي العصمة .

القاصح - مارواه ابن بابويه في عيون الاخبار في باب مجلس آخر للرضا عليه السلام عند المأمون عن تميم بن عبد الله بن تميم عن أبيه عن حمدان بن سليمان عن علي بن محمد بن الجهم عن الرضا عليه السلام في حديث طويل قال : ان موسى لما كلمه

نيز وارد شده كه خداوند اينان را پس از زنده كردن پيبر مرسل يا غير مرسل قرار داد ، و چون بحسب قواعد اماميه پيبران ما بايد هم پيش از پيغمبري هم بعد از آن معصوم از گناه باشند ، بنا بر اين در اين قضيه هفتاد نفر معصوم زنده شدند ، پس بدليل حدِيثها مي كه گذشت بايد در اين امت هم نظيرش باشد ، اينك اشكال تو اينست كه اگر اينان معصوم بودند چگونه تقاضاي ديدن خدا كردند ؟ اما جوابش اينست كه شايد اين خواهش ، جدى و بمنظور خودشان نبوده بلكه نظير حضرت موسى كه عرض كرد : «پروردگارا ! خود را بمن بنما تا ترا بينم» براى ديگران بوده كه بانان بفهمانند خدا ديدنى نيست ، و يا بايد توجه ديگرى از اين قبيل كرد كه منامي عصمت نباشد (اين تاويل با ظاهر قرآن سازگار نيست ، چون در آيه ۱۵۳ از سوره نساء مي فرمايد : اهل كتاب از تو ميخواهند از آسمان كتابى برايشان بياورى ، از موسى بزرگتر از اين خواستند ، گفتند : خدا را آشكارا بما بنما و بسزاي ستيشان دچار صاعقه شدند ، سپس با وجود آن معجزه ها مي كه بسويشان آمده بود گوساله پرستيدند . از اين آيه صريحا استفاده ميشود كه اين صاعقه بر اثر ظلم و ستم و گناه آنان بوده ، بنا بر اين بايد براى آن روايات توجيه ديگرى كرد ، مترجم) .

نهم : بازم صدوق دو كتاب عيون در نقل يكي ديگر از بحثهاى حضرت رضا (ع) در مجلس مأمون در حديثي طولاني از محمد بن جهم روايت ميكند كه حضرت فرمود : هنگامي كه موسى كلام خدا را شنيد ، برگشت و جرياندا بقومش خبر داد ، گفتند : ما تا خود سخن

الله رجع الی قومه فأخبرهم فقالوا : لن نؤمن لك حتى نسمع كلام الله وكانوا سبعمائة ألف رجل ، فاختر منهم سبعین ألفاً ، ثم اختار منهم سبعة آلاف ، ثم اختار منهم سبعمائة ، ثم اختار منهم سبعین رجلاً لمیقات ربه ، فخرج به الی طور سیناء ؛ فلما سمعوا كلام الله قالوا : لن نؤمن لك حتى نری الله جهرة ، فبیت الله علیهم صاعقة فأخذتهم بظلمهم فما توا ، فقال موسى : یا رب ما أقول لبني اسرائيل اذا رجعت الیهم ؟ فقالوا : انك ذهبت بهم فقتلتهم ، لا نك لم تكن صادراً فأحياهم الله وبعثهم معه .

و رواء الطبرسی ایضاً فی الاحتجاج مرسل ، و یأتی ما یدل علی نبوتهم ان شاء الله تعالی .

العاشر ما رواه ابن بابویه فی کتاب الخصال فی باب الاربعة عن محمد بن الحسن بن الولید عن الصفار عن أحمد بن أبي عبد الله عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عن ذكره عن أبي جعفر عليه السلام قال : ان الله لم یبعث أنبیاء ملوكاً فی الارض الا اربعة بعد نوح ، ذوالقرنین واسمه عیاش ، وداود ، و سلیمان ، و یوسف (ع) الحدیث

خدا را نشویم ایمان نیاریم ، موسی از آن جمیت هفتصد هزار نفری هفتاد هزار نفر ؛ و از آن هفت هزار ، و از آن هفتصد نفر ، و از آن هفتاد نفر برای وعده گاه خدا انتخاب کرده با خود بکوه طور برد ، چون کلام خدا را شنیدند گفتند : ما تا خدا را آشکارا نه بینیم هرگز ایمان نیاریم در اثر این ظلمی که کردند خدا صاعقه ای فرستاد آنان را گرفت ، همه مردند ، موسی عرض کرد : پرورد گارا ؛ اگر بنی اسرائیل گویند : تو چون در دعوی پیبری راستگو نبودی اینان را بردی کشتی من چه جواب گویم ؛ خداوند آنان را زنده کرد و همراه وی فرستاد . این حدیث را طبرسی هم در احتجاج نقل میکند در حدیثهای بعد هم بیاید که این عده به پیغمبری مبعوث شدند .

دهم بازم صدوق در کتاب خصال در باب «خصیلتهای چهار گانه» از هشام بن سالم از شخصی که نام برده نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : خداوند هیچ پیغمبری را سلطنت نداد بجز چهار کس بعد از نوح : ذوالقرنین که : نامش عیاش است ، داود سلیمان و یوسف (ع) «تا آخر حدیث» .

اقول: و يأتي ما يدل على ان ذا القرنين قد رجع و احياء الله بعد موته مرتين ، و في بعض الاخبار انه لم يكن نبياً و لا ملكا بفتح اللام ، اى من ملائكة السماء ، لكن تلك الرواية مرجوحة كما يأتي في سندها ، و على تقدير ترجيح تلك الرواية فكونه ملكا بكسر اللام اى من ملوك الارض كاف في هذا المقام ، اذلا قائل برجوع أحد من هذه الامة يملك المشرق و المغرب بعد موته ، ويكون من غير الانبياء و الائمة عليهم السلام .

الحادى عشر مارواه ابن بابويه في كتاب العلل فى العلة التى من أجلها سمي ذو القرنين ذا القرنين عن أبيه عن محمد بن يحيى عن الحسين بن الحسن بن أبان عن محمد بن اورمة عن القاسم بن عروة عن بريد العجلي عن الاصمغ بن نباتة عن أمير المؤمنين عليه السلام ان ابن الكوا قال له : أخبرني عن ذى القرنين ، فقال : لم يكن نبياً و لا ملكا ، ولم يكن قرناه من ذهب و لافضة ، ولكن كان عبداً أحب الله فأحبّه الله ، و انما سمي ذو القرنين لانه دعا قومه الى الله فضر بوه على قرنه ، فغاب

مرکز تحقیق و پژوهش علوم اسلامی

مؤلف گوید پیغمبری ذو القرنین باین خبر ثابت میشود ، و رجعتش هم باخباری که دلالت میکند دو مرتبه پس از مرگ زنده شد چنانکه خواهد آمد و اینکه در بعضی روایات میفرماید ذو القرنین نه پیغمبر بود و نه فرشته بعد از بیان میکنیم که بسبب ضعف سند پذیرفته نیست بر فرض هم که قبول کنیم پیغمبر نبوده اما پادشاه که بوده همین مقدار هم برای اثبات مطلوب ما کافی است زیرا ثابت میشود که در اتمهای گذشته پادشاهی که مشرق و مغرب را گرفت مرد و زنده شد پس باید در این امت هم نظیرش باشد و کسی نگفته که نظیر او غیر از انبیاء و امامان (ع) است .

یازدهم بازم صدوق در کتاب علل در باب علت تسمیه ذو القرنین از اصمغ بن نباتة نقل میکند که ابن کوا احوال ذو القرنین را از امیر المؤمنین (ع) پرسید فرموده پیغمبر بود و نه فرشته شاخ طلا و نقره هم نداشت بنده ای بود خدا را دوست میداشت خدا نیز وی را دوست داشت باین جهت او را ذو القرنین - یعنی صاحب دو شاخ گفتند که قوم خویش را بخدا دعوت کرد ، ضربتی بر یک طرف پیشانیش زدند ، مدتی از نظرها پنهان شد و باز

عنهم حیثاً ثم عاد الیهم فضربوه علی قرنه الآخر و فیکم مثله . و رواه الطبرسی فی الاحتجاج مرسل .

اقول سیأتی التصریح بانهم لما ضربوه مات ، ثم أحياء الله فرجع مرتین ثم ملک ما بین المشرق و المغرب .

و ذکر رئیس المحدثین فی الخصال و فی کتاب کمال الدین و ذکر علی بن ابراهیم و غیرهما ان المراد بقوله : و فیکم مثله ، یعنی نفسه ای ان امیر المؤمنین علیه السلام أخبر عن نفسه بان حاله کحال ذی القرنین ؛ فعلم من ذلك ان ذال القرنین لما ضرب علی قرنهما مات كما مات امیر المؤمنین علیه السلام ، و انه يعود كما عاد ، و یملك كما ملک ، و يفهم من کتاب کمال الدین و تمام النعمة ان الله أوحى الی ذی القرنین و خاطبه بکلام طویل ، و کلفه بدعاء الناس الی دینه ، و الحکم بینهم ، و ذلك یدل علی انه کان من الدعاء الی الله و من حجج الله علی خلقه ، و المطلب حاصل علی کل حال و قد تقدم وجهه و یأتی ما یؤیده ان شاء الله .

مرکز تحقیق و پژوهش کتب حدیثی

برگشت و دعوت خویش از سر گرفت ، ضربت دیگری بآن طرف پیشانیش زدند ، دو شامه نظیر او هست .

این حدیث را طبرسی هم بدون سند - روایت میکند - و در حدیثهای بعد بیاید که پس از ضربت خوردن مرد ، سپس خدا زنده اش کرد و دو مرتبه بدنیابرگشت و دفعتاً اخیر سلطنت شرق و غرب یافت ، مرحوم صدوق در خصال ، و اکمال ، و علی بن ابراهیم و دیگران میفرمایند : مراد از اینکه فرمود : دو شامه نظیر او هست ، خود آنجناب است از اینجا معلوم میشود که ذوالقرنین پس از ضربت مرده ، چنانکه امیر المؤمنین (ع) هم شهید شد و آنجناب هم بدنیابر میگردد و سلطنت میکند چنانکه او برگشت و سلطنت کرد ضمناً از کتاب اکمال معلوم میشود که بندو القرنین وحی شد ، و در گفتگوی مفصلی خداوند دستور داد که مرد هرا بدین حق دعوت کند و میان آنان حکم فرماید از اینجا معلوم میشود دعوت بخدا میکرده و جزء حجت‌های الهی بوده و بهر حال مقصد ما ثابت میشود ، چنانکه (در حدیث سابق) بیان کردیم و بعداً هم بیاید .

الثاني عشر - ما رواه علي بن ابراهيم في تفسيره مرسلان ذا القرنين لما ضرب علي قرنه مات خمسمائة سنة ، ثم عاش ورجع اليهم فضربوه علي قرنه الآخر فمات خمسمائة سنة ثم عاش ورجع اليهم فدعا هم الى الله .
أول : لعل هذا وجه تسميته عياشاً كما تقدم نقله ، والله أعلم .

الثالث عشر - ما رواه الطبرسي في مجمع البيان في تفسير قوله تعالى : « او كالذي مر علي قرية وهي خاوية علي عروشها قال اني يحيى هذه الله بعد موتها فأماته الله مائة عام ثم بعثه » قال : الذي مر علي قرية قيل : هو عزيز ، وهو المروي عن أبي عبد الله عليه السلام ، وقيل : هو ارميا وهو المروي عن أبي جعفر عليه السلام ، وقيل : هو الخضر أحب ان يريه الله احياء الموتى مشاهدة « فانظر الي العظام » قيل المراد عظام حماره ، وقيل عظامه وان الله أول ما أحيى منه عينيه ، فجعل ينظر الي العظام البالية المتفرقة تجتمع اليه والي اللحم الذي أكلته السباع ، يأتلف الي العظام من هنا و من هنا ، ويلتزق بها حتى قام وقام حماره .

الرابع عشر - ما رواه الطبرسي أيضاً في مجمع البيان قال : روي عن علي عليه السلام

دوازدهم : علي بن ابراهيم در تفسير - بدون ذکر سند - نقل می کند که چون ذوالقرنین را ضربت زدند مرد و پس از پانصد سال زنده شد و باز بنای دعوت و تبلیغ را گذاشت .

مؤلف گوید : شاید بجهت اینکه زندگی از سر گرفت و در اعیاش (از عیش بمعنی زندگی) گفتند ، چنانکه (در حدیث دهم) نقل کردیم ، والله اعلم .
سیزدهم . طبرسی در مجمع بیان در تفسیر این آیه : « یا مثل آنکس که بقریه ای که سفهایش روی هم ریخته بود گذشت گفت چگونه خدا مردم اینچا را که مرده اند زنده میکند خداوند وی را میراند و پس از صدسال زنده کرد ، بقره : ۲۵۹ نقل میکند که بعضی گویند : این کس « عزیز » بوده چنانکه از حضرت صادق (ع) هم روایت شده بعضی گویند ارمیا بوده چنانکه از حضرت باقر (ع) نقل شده بعضی گویند خضر بوده (تا آخر حدیث که در شماره ۲۳ از باب سابق گذشت) .

چهاردهم : باز هم طبرسی در مجمع بیان روایت میکند که علی (ع) فرمود :

ان عزیزاً خرج و امرأته حامل و له خمسون سنة ، فأماته الله مائة سنة ثم بعثه فرجع الى أهله ابن خمسين سنة ، وله ابن له مائة سنة ، فكلن ابنه أكبر منه ، فكان ذلك آية من آيات الله ، وفيل : انه رجع و قد أحرق بخت نصر التوریه فأملأها من قلبه ، وقال رجل منهم : حدثني أبي عن جدي انه دفن التوریه في كرم فان أريتموني كرم جدي أخرجتها لكم فاروه فاخرجها ، فما رضوه فما خالف حرف حرفاً ، فقالوا : ما جعل الله التوریه في قلبه الا وهو ابنه ، فقالوا : عزيز ابن الله . وروى الكشي في كتاب الرجال في ترجمة أبي الخطاب عن محمد بن مسعود عن عبدالله بن محمد بن خالد عن علي بن حسان عن بعض أصحابنا عن أبي عبدالله عليه السلام في حديث قال : لو ان عزيزاً جال في قلبه ما قالت فيه اليهود لمحي الله اسمه من ديوان النبوة «الحديث» .

اقول : وفي نسخة اخرى ان عزيزاً جال في قلبه ما قالت فيه اليهود فمحا

هنگامیکه عزیز از وطن بیرون رفت پنجاه ساله بود و زانش باز حمل داشت ، خدا وی را میراند و پس از صد سال زنده کرد ، وقتی که برگشت خودش پنجاه ساله بود و پسرش صد ساله ، این پسر بود که از پدر بزرگتر بود ، و این یکی از آیات و نشانه های وجود خدا بود ، بعضی گویند وقتی برگشت که بخت نصر تورات را سوزانده بود ، عزیز تورات را از حفظ گفت و دیگران نوشتند ، شخصی گفت : پدر من نقل میکرد که چند تورات را زیر درخت تاکی دفن کرده ، اگر تاکی وی را بن نشان دهید تورات را بیرون می آورم ، درخت را بوی نمودند زمین را شکافت و تورات را بیرون آورد ، با گفته های عزیز مقابله کرده دیدند یک حرف کم و زیاد ندارد ، گفتند : عزیز پسر خدا است و گرنه تورات را بقلب او نمی سپرد ، و از اینجا عزیز را پسر خدا خواندند .

مرحوم کشی در کتاب رجال از بعضی اصحاب - در حدیثی - نقل میکنند که حضرت صادق (ع) فرمود : اگر این گفتار یهود بقلب عزیز خطور میکرد خدا نامش را از دفتر پیبران معو میکرد «نا آخر حدیث» . در نسخه دیگری است که گفتار یهود بقلب عزیز خطور کرد ، خدا نامش را از دفتر پیبران معو کرد ، و لازمه این نقل این نیست که وی از درجه

الله اسمه من ديوان النبوة ، وعلى هذه النسخة لا يلزم زوال نبوته بل ذلك محال ،
ومحو اسمه أعم من ذلك ولعله محي من ديوان المرسلين فبقى نبياً غير مرسل .

الخامس عشر ما رواه الطبرسي أيضاً في تفسير قوله تعالى حكاية عن عيسى
عليه السلام : «واحيى الموتى باذن الله» ان عيسى عليه السلام أحيى أربعة أنفس عازراً وكن صديقاً له
الى أن قال : وسام بن نوح دعاه باسم الله الاعظم فخرج من قبره ، و قد شاب نصف
رأسه ؛ فقال : فدقامت القيامة؟ قال : لا ولكنى دعوتك باسم الله الاعظم «الحديث» .
اقول : من المعلوم ان ساماً وصى نوح عليه السلام .

السادس عشر ما رواه الطبرسي في تفسير قوله تعالى : «واختار موسى قومه
سبعين رجلاً» قال : ان موسى اختار سبعين رجلاً حين خرج الى الميقات ليكلّمه الله
بحضرتهم ، فلما حضروا و سمعوا كلام الله سألوا الرؤية فأصابتهم الصاعقة ثم
أحياهم الله .

السابع عشر ما رواه الطبرسي في هذه الآية أيضاً عن علي بن أبي طالب عليه السلام
قال : انما أخذتهم الرجفة يعنى السبعين الذين اختارهم موسى من اجل دعواهم

بمبى ساقط شده باشد ، اما اين محال است ؛ شايد نامش از دفتر يسيران مرسل محو
شده باشد که پيغمبر باشد امام مقام رسالت (ومأموديت تبليغ ودعوت) نداشته باشد .

پانزدهم : باز هم طبرسي در مجمع البيان در تفسير اين آيه که از قول عيسى ميفرمايد
«باذن خدا مردگان را زنده ميکنم» نقل ميکند که عيسى چهار نفر را زنده کرد : عازر که
رفيق وي بود و سام بن نوح که اسم اعظم خدا را خواند ، از قبر بيرون آمد درحالي که نصف
سرش سفيد شده بود ، گفت : قيامت برپا شده ؟ فرمود : نه ، لکن ترا بنام اعظم خدا صدا زدم
«تا آخر حديث (که مفصلاً تحت شماره ۲۶ باب سابق گذشت) .

مؤلف گويد : چنانکه معلوم است «سام» وصى حضرت نوح بوده .

شانزدهم : (همان حديث ۲۸ باب سابق است و ترجمه اش گذشت) .

هفدهم : باز هم طبرسي در مجمع البيان در تفسير اين آيه : «موسی هفتاد نفر از
میان قوم خود انتخاب کرد» روایت ميکند که علي بن ابيطالب (ع) فرمود : اين هفتاد نفر باين
سبب دچار صاعقه شدند که موسی را بقتل هارون متهم کردند و وقتی که موسی با هارون و پسرانش

یعنی بنی اسرائیل علی موسی قتل هارون و ذلك ان موسی و هارون و شبیراً و شبیراً ابنی هارون خرجوا الی سفح جبل فنام هارون فی سریره فتوفاه الله ، فلما مات دفنه موسی ، فلما رجع الی بنی اسرائیل قالوا له : أین هارون ؟ قال : توفاه الله فقالوا : لا بل أنت قتلته حسداً علی خلقه ولینه قال : فاختروا من شئتم فاختروا منهم سبعین رجلاً فلما انتهوا الی القبر ، قال موسی : یا هارون أقتلت أم مت ؟ فقام هارون فقال : ما قتلنی أحد ولكن توفانی الله ، فقالوا : لن نعصی بعد هذا الیوم فأخذتهم الرجعة و صعقوا و ماتوا ؛ ثم أحياهم الله و جعلهم أنبیاء .

القول : قد علم من مذهب الامامية ان الانبیاء معصومون قبل النبوة و بعدها ،

فهذه رجعة لهارون الذی هو نبی و امام ، و رجعة لسبعین من المعصومین علیهم السلام ، أفما ینبغی ان یشبه مثله فی هذه الامة بمقتضى الاحادیث السابقة ؟

الثامن عشر - ما رواه الطبرسی ایضاً عن علی بن أبیطالب (ع) انه قال : کان ذوالقرنین

عبداً صالحاً أحب الله فأحبه الله و ناصح لله فنصحه الله ، امر قومه بتقوی الله فضربوه علی

«شیر و شبیر» بدامنة کوهی رفتند ، هارون بر تختی خوابیده بود که خداوند جانش را گرفت حضرت موسی دفنش کرد هنگامی که برگشت اسرائیلیان سراغ هارون را گرفتند ، فرمود : مرد ، گفتند : نه تو باخلاق خوش و طبع «ملا بيش حسد برده ای و او را کشته ای ، فرمود : هده ای دراز میان خودتان انتخاب کنید تا من حق را بآنها ثابت کنم ، هفتاد نفر انتخاب کردند آنان را بر سر قبر برادر برده صدا زد : هارون ! تو کشته شدی یا خود مردی ؟ هارون برخاسته گفت کسی مرا نکشته ، خدا جانم را گرفت ، گفتند : اذ این پس نافرمانی نکنیم ، آنگاه صاعقه ایشانرا گرفت و همه مردند ، سپس خدا زنده شان کرد ، و مقام پیمبریشان داد .

مؤلفه گوید : بر حسب قواعد مذهب امامیه پیمبران پیش از بعثت و بعد از آن باید

معصوم باشند بنا بر این در حدیث مذکور رجعت هارون - که پیمبر و امام بود - و رجعت هفتاد نفر معصوم بیان شده ، و بمقتضای حدیث های سابق باید در این امت هم نظیرش باشد .

هیجدهم بازم طبرسی روایت میکند که امیرالمؤمنین (ع) فرمود : ذوالقرنین

بند معصالی بود خدا را دوست میداشت خدا هم او را دوست داشت و دوستی خویش را برای خدا

قرنه فغاب عنهم زماناً ثم رجع اليهم فدعاهم الى الله فضر به علي قرنه الآخر بالسيف و
فيكم مثله يعني نفسه ﷺ .

اقول: قد عرفت بعض حقيقة الحال وما يفهم من التشبيه في المقامين ، ويأتي
له مزيد تحقيق ان شاء الله .

التابع عشر- ما رواه الطبرسي ايضاً في ذى القرنين قال : وقيل انه نبي مبعوث
فتح الله على يديه الارض ، ثم قال في قوله تعالى : « قلنا يا ذا القرنين اما ان تعذب »
الاية استدلت من ذهب الى ان ذال القرنين كان نبياً بهذا لان قول الله لا يعلم الا بالوحى ،
والوحى لا يجوز الاعلى الانبياء ، وقيل ان الله الهمه ولم يوح اليه .

اقول: يفهم من الآية ومن احاديث قصة ذى القرنين انه كان حجة لله على
خلقه ، ومأموراً بالحكم والامر والنهي والدعاء الى الله ، وذلك كاف في الدلالة على

خالص كرد ؛ خدامم برايش خير مقدر كرد قوم خود را بتقوى امر كرد ضربتى بيك طرف
پشانيش زدند مدنى از نظرها بنهان شدند و باز برگشت مشغول دعوت شد دو باره ضربتى با
شمير بطرف ديگر پشانيش زدند ، در شما هم نظير او هست .

مؤلف گوید قسمتى از شرح حديث ، و بيان غرض از تشبيه - راجع بمشابهت على
(ع) با ذوالقرنين در ضربت خوردن و در زنده شدن پس از مرگ سابقاً گذشت باز هم تحقيق
بيشترى بيايد .

نوزدهم باز هم طبرسى در باره ذوالقرنين گويد بعضى گویند پيغمبرى بود كه خدا
روى زمين را بدست او فتح كرد ، سپس راجع باین آيه : « گفتم : اى ذوالقرنين آيا عذاب
ميكنى . . كهف ۸۶ » ميفرمايد آنان كه گویند پيغمبر بوده باین آيه استدلال ميكند ؛
چون گفتار خدا جز از راه وحى بدست نيايد ، و وحى هم براى غير انبيا نيست بعضى هم
گویند اين گفتار از راه الهام بوده .

مؤلف گوید از اين آيه و احاديث ذوالقرنين معلوم ميشود كه وى حجت خدا بوده
و دستور حكم ميان مردم و امر و نهى و دعوت بحق داشته ، و همين قدر براى اثبات
مقصود ما (يعنى رجعت داعيان حق در ساير امتها) كافى است علاوه بر احاديثى كه گذشت

المراد هنا مع ما مضى ویأتی ان شاء الله .

العشرون- ما رواه علی بن ابراهیم بن هاشم فی تفسیره مرسلًا ، ان السبعین الذین اختارهم موسی عليه السلام لیسمعوا كلام الله لما سمعوا الكلام قالوا : لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرًا ، فبعث الله عليهم الصاعقة فاحترقوا ، ثم أحياهم بعد ذلك بعثهم أنبياء قال علی بن ابراهیم : فذلك دليل على الرجعة فی امة محمد عليه السلام ، فانه قال : لم یسكن فی بنی اسرائیل شیء الا وفي امتی مثله .

الحادی والعشرون- ما رواه علی بن ابراهیم ایضاً فی تفسیره قال : حدثنی أبی عن النضر بن سوید عن هارون بن خارجة عن أبی عبد الله عليه السلام قال : لما عملت بنو اسرائیل المعاصی و ذکر الحدیث بطوله ، وان الله سلط علیهم بخت نصر بعد ما أوحى الله الی ارمیا ما أوحى فی حقه ، و انه قتل من بنی اسرائیل خلقاً كثيراً الی ان قال : فخرج ارمیا فنظر الی سبع البع و سبع الطیر ، تأکل من تلك الجیف ، ففكر فی نفسه و قال : « انی یحیی هذه الله بعد موتها فأما ته الله مائة عام ثم بعثه ای احياء لما

بیتوته تکوین سیدی

و باز هم میآید .

بعثتم علی بن ابراهیم در تفسیر روایت میکند که : آن هفتاد نفری که موسی برای شنیدن کلام خدا انتخاب کرد ، چون شنیدند گفتند : ما تا خدا را آشکارا نه بینیم هرگز ایمان نیاوریم ، از این رو خدا صاعقه ای فرستاد همه را سوزاند ، سپس زنده شان کرد و به یسبری مبعوث شان فرمود .

علی بن ابراهیم فرماید : این دلیل رجعت در امت محمد (ص) است زیرا فرمود : هیچ چیزی در بنی اسرائیل نبود جز اینکه در شامهم نظیرش خواهد بود .

بیست و یکم باز علی بن ابراهیم در تفسیر از هارون بن خارجه نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود چون بنی اسرائیل در گناه طغیان کردند خدا بخت نصر را بر آنها مسلط کرد . و این بعد از آن بود که در باره او وحی « به ارمیا » نازل شد عده زیادی از اسرائیلیان را کشت . . . سپس ارمیا از شهر بیرون رفت دید درندگان زمینی و هوایی از آن مردارها مینغورند ، باخود گفت « چگونه خدا مردم این قریه را پس از مرگ زنده میکند ؟ خداوی را میراند و پس از صد سال زنده اش کرد » این وقتی بود که خدا بر بنی

رحم الله بني اسرائيل و اهلك بخت نصر رد بني اسرائيل الى الدنيا ؛ و بقى ارميا ميتاً مائة سنة ، ثم احياء الله فاوول ما احيى منه عينيه ، مثل غرقىء البيض ، فنظر فأوحى الله اليه : كم لبثت ؟ قال : لبثت يوماً ، ثم نظر الى الشمس فقال : «أوبعض يوم» فقال الله تعالى : «هل لبثت مائة عام فانظر الى طعامك و شرابك لم يتسنه» اى لم يتغير «وانظر الى حمارك ولنجعلك آية للناس و انظر الى العظام كيف ننشزها ثم نكسوها لحماً» فجعل ينظر الى العظام البالية المتفرقة تجتمع اليه و الي اللحم الذى قد أكلته السباع ، تتألف الى العظام ، حتى قام قائماً و قام حماره و قال : «اعلم ان الله على كل شىء قدير» .

اقول : هذا كما ترى مع قوة سنده جداً دال على ان الله رد بني اسرائيل الى الدنيا ، و احياءهم بعد القتل بورد اليهم نبيهم ارميا ، و احياءهم جميعاً ، و رجعوا الى الدنيا و بقوا فيها ما شاء الله .



اسرائيل ترحم كرد ، و بخت نصر رد بني اسرائيل را بدنيا بر گرداند ، و ارميا صدسال بهمان حال افتاده بود اول جزئى كه از او زنده شد چشمانش بود كه (در نرمى و شفافى) مثل پوست زبرين تخم مرغ بود ، وقتى كه چشمانش باز شد خدا بوى وحى كرد : «چقدر (باين حال) ماندى گفت يك روز آنگاه بافتاب نگاه كرد و گفت باقسمتى از روز خطاب شد صد سال مانده اى خوردنى و نوشيد نيت را بين كه تفير نكرده ، و الاغت را بنگر ، و تا ترا براى مردم نشانه اى قرار دهيم و استخوانها را بين چگونه بلندش ميكنيم ، سپس آنها را بگوشت مى پوشانيم» نگاه كرد ديد استخوانهاى پوسيده برا كنده جمع ميشود و با گوشتهاى كه طعمه درندگان شده مى پيوند تا وقتى كه بدن كامل شد و از جا برخاست و الاغش هم بلند شد آنگاه گفت ميدانم كه خدا بر هر چيز توانا است .

مؤلف گوید : اين حديث كه سندی بسیار قوی دارد دلالت میکند كه خدا بنى اسرائيل را پس از كشته شدن زنده كرد و بدنيا بر گرداند و پسرشان «ارميا» را نیز زنده كرد و همه مدتی در دنیا بودند .

الثانی والعشرون - ما رواه علی بن ابراهیم بن هاشم ایضاً فی تفسیره قال : حدثنی ابی عن عمرو بن سعید الراشدی عن ابن مسکان عن ابی عبد الله عليه السلام قال : لما اسرى برسول الله صلى الله عليه وآله الى السماء او حى اليه فى على ما أوحى ، و رده الي البيت المعمور و جمع له النبيين فصلوا خلفه ، فأوحى الله اليه : فان كنت فى شك مما انزلنا اليك فاسئل الذين يقرؤن الكتاب من قبلك ، يعنى الانبياء فقال الصادق عليه السلام : فوالله ما شك وما سئل .

الثالث والعشرون - ما رواه علی بن ابراهیم ایضاً قال . حدثنی ابی عن ابن ابی عمير عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله عليه السلام و ذكر حديث الاسراء عن رسول الله صلى الله عليه وآله الى أن قال : فانهينا الى بيت المقدس ، فدخلت المسجد و معى جبرئيل ، فوجدنا ابراهيم و موسى و عيسى فيمن شاء الله من انبياء الله ، قد جمعوا لى و أقمت الصلوة ، و لاشك ان جبرئيل يتقدمنا فلما استوا أخذ جبرئيل بيدي فقدت منى فأمسكتهم و لا ففصر ثم ذكر صعوده الى السماوات السبع أن قال : فرأيت رجلا آدم جسيماً فقلت : من هذا يا جبرئيل ؟ قال : هذا أبوك

بیست و دوم بازم علی بن ابراهیم در تفسیر از ابن مسکان نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : شب معراج در آسمان مطالبی راجع بعلی (ع) به پیغمبر (ص) وحی شد ، وقتی که به بیت المعمور برگشت خدا پیمبران را جمع کرد ، همه پشت سر آن جناب نماز خواندند ، اینجا وحی شد : اگر در آنچه بتو نازل کردیم شک داری ، از آنان که پیش از تو کتاب (آسمانی) میخواندند - یعنی از پیمبران پیرس بخدا پیغمبر نه شک کرد ، و نه چیزی پرسید .

بیست و سوم : بازم علی بن ابراهیم از هشام بن سالم در حدیث معراج نقل میکند که حضرت صادق (ع) از پیغمبر (ص) روایت کرد که فرمود : صبحی به بیت المقدس رسیدیم ، با جبرئیل وارد مسجد شدیم دیدیم ابراهیم و موسی و عیسی و عده ای از پیمبران در انتظار منند اقامه نماز گفته شد ، من یقین داشتم که جبرئیل جلو میایستد ؛ اما چون صفوف منظم شد جبرئیل دست مرا گرفت جلو برد من امامت کردم - و قصد افتخار ندا دادم - آنگاه جریان رفتن با آسمانها را نقل کرد تا آنجا که میفرماید : مرد گندم گون تنومندی دیدم ، گفتم : جبرئیل ! این کیست ؟ گفت پدرت آدم است ، دیدم فرزندانش را بوی عرضه میکنند میگویی

آدم ، فاذا هو تعرض عليه ذريته فيقول : روح طيب ، وريح طيبة من جسد طيب ، فسلمت على ابي آدم وسلمت على ، و استغفرت له واستغفرت لي ، وقال : مرحبا بالابن الصالح والنبى الناصح ، ثم قال : وصعدنا الى السماء الثانية فاذا فيها رجلان متشابهان ، فقلت : من هذان يا جبرئيل ؟ قال : ابنا الخالة عيسى و يحيى ، فسلمت عليهما و سلمنا على و استغفرت لهما واستغفرت لي ، وقال : مرحبا بالاخ الصالح و النبى الناصح ، ثم صعدنا الى السماء الثالثة فاذا فيها رجل فضل حسنه على ساير الخلق كفضل القمر ليلة البدر على ساير النجوم ، فقلت : من هذا يا جبرئيل ؟ قال : هذا اخوك يوسف ، فسلمت عليه و سلمت على و استغفرت له و استغفرت لي ، وقال : مرحبا بالاخ الصالح و النبى الصالح و المبعوث في الزمن الصالح ثم صعدنا الى السماء الرابعة فاذا فيها رجل فقلت : يا جبرئيل من هذا ؟ فقال : هذا ادريس رفعه الله مكانا عليا فسلمت عليه وسلمت على ، و استغفرت له و استغفرت لي ، قال : ثم صعدنا الى السماء الخامسة فاذا فيها رجل كهل عظيم العين لم أر كهلا أعظم منه ، حوله ثلاثة من امته فقلت : من هذا قالوا هذا هارون بن عمران ، فسلمت عليه وسلمت على و استغفرت

روحي باك و بوئى باك از بدنى باك ، بيكديگر سلام كرديم ، و براى همدىگر استغفار كرديم ، گفت : آفرين براين پسر صالح و پيغمبر نصيحتگوى از آنجا باسمان دوم رفتيم بدو نفر رسيديم كه شبيه بيكديگر بودند ، از جبرئيل پرسيدم : اينها كيانند ؟ گفت : دو پسر خاله عيسى و يحيى هستند ، بيكديگر سلام كرديم ، و براى همدىگر آمرزش خواستيم ، گفتند آفرين براين برادر شايسته و پيغمبر نصيحتگوى ، سپس باسمان سوم رفتيم ، مردى ديدم كه درزيائى نسبت بديگران چون ماه شب چهارده نسبت بستارگان بود گفتم : اين كيست ؟ گفت برادرت يوسف است بيكديگر سلام كرديم و براى همدىگر آمرزش خواستيم فرمود آفرين بر برادر شايسته و پيغمبر صالح و مبعوث در زمان لايق از آنجا باسمان چهارم رفتيم ، مردى ديدم پرسيدم : اين كيست گفت ادريس است كه خدايش بجاي بلندي بالا برده باز بهم سلام كرديم و براى بيكديگر آمرزش خواستيم سپس باسمان پنجم رفتيم پير مرد ددشت چشمى ديدم كه از او پير تر ندیده بودم سه نفر از امتش هم دورش نشسته بودند . گفتم : اين كيست گفت هارون برادر موسى است ، بيكديگر سلام ، و براى هم استغفار كرديم از آنجا باسمان

لی ، ثم صعدا الى السماء السادسة فاذا فيها رجل آدم طويل ، فقلت : من هذا يا جبرئيل ؟ قال : هذا اخوك موسى بن عمران ، فسلمت عليه وسلمت علي و استغفرت له و استغفر لي ، ثم صعدا الى السماء السابعة و فيها شيخ أشمط الرأس و اللحية . جالس على كرسیه فقلت : يا جبرئيل من هذا ؟ قال : أبوك ابراهيم ، فسلمت عليه وسلمت علي «الحديث» .

الرابع و العشرون ما رواه علي بن ابراهيم بن هاشم ايضاً في تفسيره قال : سئل أمير المؤمنين عليه السلام عن ذی القرنين أنبيأ كان أم ملكاً ؟ قال : لانبيأ و لا ملكاً بل عبد أحب الله فأحبه الله ، و نصح لله فبعثه الى قومه فضربوه على قرنه الايمن ، فغاب عنهم ما شاء الله أن يغيب ، ثم بعثه الثانية فضربوه على قرنه الايسر ، فغاب عنهم ما شاء الله أن يغيب ، ثم بعثه الثالثة فمكس له في الارض و فيكم مثله يعني نفسه عليه السلام .

الخامس و العشرون ما رواه ابن بابويه في اعتقاداته مرسل في قوله تعالى :

ششم رفتيم ، مرد گندمگون بلند بالائی دیدم پرسیدم : این کیست ؟ گفت : برادرت موسی بن عمران است ، بهیدیگر سلام کردیم و برای بیکدیگر آمرزش خواستیم ؛ سپس باسان هفتم رفتيم ، پیرمردی دیدم که بالای کرسی نشسته و موی سر و صورتش سیاه و سفید است ، گفتم : جبرئیل ! این کیست ؟ فرمود : بدت ابراهيم است بیکدیگر سلام کردیم «تا آخر حدیث» .

یست و چهارم باز هم علی بن ابراهيم در تفسیر روایت میکند که از امیر المؤمنین (ع) پرسیدند ذواتقرنین پیغمبر بود یا پادشاه ؟ فرمود : نه پیغمبر بود نه پادشاه بنده ای بود خدا را دوست میداشت خداهم او را دوست داشت برای خدا مردم را موعظه میکرد خداوند وی را مأمور دعوت قومش کرد ، قوم ضربتی بطرف راست پیشانیش زدند مدتی از نظرها پنهان شد ، باز خدا مأمورش کرد ، این دفعه ضربتی بطرف چپ پیشانیش زدند باز مدتی غایب شد بار سوم که مبعوث شد خدا در زمین مکت و قدرتش داد در شام نظیر او هست و مقصود خود آنجناب است .

یست و پنجم : ابن بابویه در اعتقادات در تفسیر این آیه « یا مثل آنکس که بقریه ای که

«او کالذی مر علی قریة وهی خاویة علی عروشها قال اننی یحیی هذه الله بعد موتها فأماته الله مائة عام ثم بعثه» قال : فهذا مات مائة ، ثم رجع الی الدنیا وبقی فیها ثم مات بأجله وهو عزیز و روى انه ارمیا علیهما السلام، وصرح قبل ذلك بان ارمیا نبی من أنبیاء بنی اسرائیل .

السادس والعشرون - مارواه ابن بابویه فی اعتقاداته ایضاً مرسلانی فی قصة المختارین من قوم موسی، انهم لما سمعوا کلام الله قالوا : لن نؤمن لك حتی تری الله جهرة فأخذتهم الصاعقة ، فماتوا ثم أحياهم الله ثم رجعوا الی الدنیا فأكلوا و شربوا ونكحوا النساء وولدت لهم الاولاد ، وبقوا فیها تم ماتوا بأجالهم .

السابع والعشرون - مارواه محمد بن الحسن الصفار فی کتاب بصائر الدرجات عن محمد بن عیسی عن عثمان بن عیسی عن أخبره عن عبایة الاسدی قال : دخلت علی امیر المؤمنین عليه السلام وعنده رجل رث الهيئة وأمیر المؤمنین عليه السلام مقبل علیه یكلمه ، فلما قام الرجل قلت : یا أمیر المؤمنین من هذا الذی شغلك عنا ؟ قال : وصی موسی بن عمران عليه السلام .

ورواه حسن بن سلیمان بن خالد فی رسالته نقلاً عن بصائر الدرجات مثله ، و رواه الحافظ البرسی فی أواخر کتابه .

سقفهایش روی هم ریخته بود گذشت گفت چگونه خدا مردم اینجارا که مرده اند زنده میکند خدا او را میراند و پس از صد سال زنده کرد ، بقره : ۲۵۹ میفرماید : این کس مرد و پس از صد سال بدنیا برگشت ، مدتی هم بود ، و باز بمرگ عادی مرد ، و او عزیز و پروایتی ارمیا بود . و قبلاً تصریح میکند که ارمیا پیغمبر بوده .

بیست و هشتم : (این همان حدیث چهلیم باب پنجم است) .

بیست و نهم : «صفار» در بصائر الدرجات از «عبایة» اسدی نقل میکند که گفت : خدمت امیر المؤمنین (ع) رسیدم ، مرد زنده پوشی آنجا بود ، حضرت با وی گفتگو میکرد ، وقتی که آن مرد برخاست ، گفتم : یا امیر المؤمنین ! این مرد که بود که صحبت با او شمارا از توجه بما بازداشت ؟ فرمود : وصی موسی بن عمران بود . این حدیث را حسن بن سلیمان هم در رساله خویش از کتاب بصائر نقل میکند ، و حافظ رجب برسی هم در آخر کتابش روایت میکند .

الثامن والعشرون - مارواه أبو عمرو والكشي في كتاب الرجال في ترجمة سلمان الفارسي عن محمد بن مسعود عن الحسين بن اشكيب عن الحسين بن خرزاد القمي عن محمد بن حماد الساسي عن صالح بن نوح عن زيد بن معدل عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام قال : خطب سلمان فقال : الحمد لله الذي هداني لدينه الى أن قال : والسبعين الذين اتهموا موسى على قتل هارون فأخذتهم الرجفة ثم بعثهم الله أنبياء مرسلين وغير مرسلين ، وأمر هذه الامة كأمر بنى اسرائيل فأين يذهب بكم ؟ وذكر الخطبة .

التاسع والعشرون - مارواه الكشي ايضاً في كتاب الرجال عن خلف بن حامد عن سهل بن زياد عن ابن أبي عمير عن يحيى بن عمران الحلبي عن أيوب بن الحر عن بشر عن أبي عبد الله عليه السلام وعن محمد بن مسعود عن الحسن بن علي بن فضال عن العباس بن عامر عن أبان بن عثمان عن الحارث بن المغيرة عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث عبد الله بن عجلان وما قاله في مرضه ، فقال أبو عبد الله عليه السلام : هيهات هيهات ان موسى اختار سبعين رجلاً فلما أخذتهم الرجفة كان موسى أول من قام منها فقال : يا رب اصحابي قال : اني ابدلك بهم خيراً منهم ، قال : يا رب اني وجدت ربيهم و عرفت أسمائهم - قال ذلك ثلثاً - فبعثهم الله أنبياء . ورواه ميرزا محمد في كتاب الرجال وكذا الذي قبله .

یست و هشتم : (این همان حدیث دوازدهم باب چهارم است) .

یست و نهم : « کشي » در کتاب رجال بدو سند از حضرت صادق (ع) نقل میکند که در حدیث عبد الله بن عجلان و سخنانی که در حال مرض گفته بود نقل میکند که فرمود : هیهات هیهات ، موسی هفتاد نفر را انتخاب کرد و با خود برد ، همدا صاعقه گرفت ، اول کسی که از جا برخاست موسی بود ، عرض کرد : پرورد گارا ! اصحابم را بر گردان ؛ خطاب شد : بهتر از آنها بتو میدهم ، عرض کرد : من با اینها خو گرفته بودم و آشنا شده بودم سه مرتبه این جمله را تکرار کرد خدا زنده شان کرد و به پیمبری مبعوثشان فرمود . این حدیث و حدیث سابق را میرزا محمد استرآبادی هم در کتاب رجال نقل میکند .

الثلاثون ما رواه الطبرسي في الاحتجاج في احتجاج الصادق عليه السلام علي بعض الزنادقة حيث قال : لو ان الله رد الينا من الاموات في كل عام لنسأله عن مضي منا الى ما صاروا ؟ فقال أبو عبد الله عليه السلام : قد رجع الى الدنيا ممن مات خلق كثير ، منهم أصحاب الكهف الى أن قال : وأما الله ارميا النبي عليه السلام الذي نظر الى خراب بيت المقدس وما حوله حين غزاهم بخت نصر فقال : انى يحيى هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثم أحياء ، ونظر الى أعضائه كيف تلتئم وكيف يلبس اللحم الى مفاصله ، و عرفه كيف توصل ، فلما استوى قاعد أ قال : أعلم ان الله على كل شىء قدير .

الحادي و الثلاثون ما رواه الشيخ قطب الدين الراوندى في كتاب الخرايج و الجرايح في الباب الاول في معجزات رسول الله صلى الله عليه وآله قال : ومنها ان أبا جعفر عليه السلام قال : ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال : لما اسرى بي نزل علي جبرئيل بالبراق الى أن قال : فركب و توجه نحو بيت المقدس فاستقبل شيخاً فقال له جبرئيل : هذا ابوك ابراهيم ، فثنى

سی ۴۱ : طبرسی در احتجاج در مباحث حضرت صادق (ع) بایکی از یزیدیان نقل میکند

که آن مرد گفت : خوب بود خدا هر سال بعضی از مردگان را زنده کند تا ما پیرسیم آنان که مردند بچه سرنوشتی دچار شدند ، حضرت فرمود : بسیاری از مردگان زنده شده اند ، از جمله اصحاب کهف . . . و همچنین ارمیای پیغمبر که چون خرابه های بیت المقدس و اطراف را - که بدست بخت نصر خراب شده بود - دید ، گفت : چگونه خدا مردم اینجارا که مرده اند زنده میکند ؟ خدا او را میراند و پس از صد سال زنده اش کرد ، بچشم خود دید که چگونه اعضایش بهم می پیوندد و مفاصلش بگوشت پوشیده میشود ، و رگهایش بهم وصل میگردد ، تا چون بدن تکمیل شد و برخاست نشست گفت : میدانم خدا بر هر چیز توانا است .

سی و یکم : قطب راوندى در خرائج ، در معجزات پیغمبر (ص) میگوید : و از جمله

اینکه حضرت باقر (ع) روایت میکند که پیغمبر (ص) فرمود : شب معراج جبرئیل با براقی نازل شد . . . سوار شدم و بطرف بیت المقدس رفتم ، به پیر مردی بر خود دیدم که جبرئیل گفت : این پدرت حضرت ابراهیم است ، خواستم پیاده شوم ، جبرئیل گفت : سوار باشید ، سپس خدا

رجله وهم بالنزول فقال له كما أنت فجمع ما شاء الله من الانبياء في بيت المقدس
فاذن جبرئيل فتقدم رسول الله ﷺ فسلمى بهم «الحديث» .

الثاني والثلاثون ما رواه الراوندي في الباب المذكور عن أبي جعفر عليه السلام
في قوله تعالى : « فان كنت في شك مما أنزلنا اليك فاسئل الذين يقرؤن الكتاب
من قبلك » قال : هؤلاء الانبياء الذين جمعوا ليلة الاسرى « فلا تكونن من الممترين »
قال : فلم يشك رسول الله ﷺ ولم يسأل .

الثالث والثلاثون ما رواه الراوندي ايضاً في الخرايج و الجرايح في الباب
الثامن في معجزات الباقر عليه السلام عن الصادق عليه السلام . و ذكر حديث
قدوم الباقر و الصادق عليهما السلام على هشام بن عبد الملك بالشام و سؤال عالم
النصارى وما امتحن به الباقر عليه السلام الى أن قال : أخبرني عن اللذين ولدا
في ساعة واحدة و ماتا في ساعة واحدة ، عاش أحدهما مائة و خمسين سنة و عاش
الاخر خمسين سنة من كانا و كيف قصتهما ؟ فقال الباقر عليه السلام : هما عزيز و عزرة أكرم

عدهای از پیمبران در بیت المقدس حاضر کرد ، جبرئیل اذان گفت و من جلو ایستاده نیاز
گزاردم و دیگران اقتدا کردند « تا آخر حدیث » .

سی و دوم : بازاوندی در همان باب در تفسیر این آیه : « اگر در آنچه بر تو نازل
کرده ایم شک داری ، از آنان که پیش از تو کتاب (آسمانی) میخوانده اند پیرس ، سوره
یونس آیه ۹۴ » از حضرت باقر (ع) نقل میکند که فرمود : مراد از آن اشخاص انبیاء است ، که
خدا شب معراج جمعشان کرد ، (و خطاب شد) از شک آوردان مباش ، پیغمبر هم نه شک داشت و
نه از آنان پرسشی کرد .

سی و سوم : بازا هم راوندی در معجزات حضرت باقر (ع) نقل میکند که حضرت
صادق (ع) در نقل ورودشان بر هشام و مطالبی که آن عالم نصرانی برای امتحان حضرت باقر (ع)
پرسید ، میفرماید : پرسید : آن دو نفر که بودند که در یک ساعت متولد شدند ، در یک
ساعت مردند ، و یکی صد و پنجاه سال عمر کرد ، دیگری پنجاه سال ؟ قصه آنان چگونه بوده
فرمود : اینها عزیز و عزرة بودند که خداوند عزیر را کرامت پیمبری داد و بیست ساله از دنیا

الله عزيراً بالنبوة عشرين سنة ، وأماته مائة سنة ، ثم أحياء فعاش بعدها ثلاثين سنة و
ماتا في ساعة واحدة ، فخر الشيخ منقشياً عليه «للحديث» .

الرابع والثلاثون مارواه الراوندى أيضاً في الخرايج والجرايح في اعلام النبي
والائمة عليهم السلام عن علي بن حسان عن عبد الرحمن بن كثير الهاشمي عن أبي عبد الله
عليه السلام قال خرج أمير المؤمنين عليه السلام يريد صفين فلما عبر الفرات وقرب من الجبل وحضر
وقت صلاة العصر فتوضأ وأذن ، فلما فرغ من الاذان انطلق الجبل عن هامه بيضاء
ولحية بيضاء ووجه أبيض ، فقال : السلام عليك يا أمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته ،
مرحباً بوصي خاتم النبيين ، فقال : وعليك السلام يا أخى شمعون بن حيون الصفا
وصي روح القدس عيسى بن مريم كيف حالك ؟ قال : بخير يرحمك الله ثم ذكر ما تكلم
به شمعون عليه السلام من الشهادة بانهم على الحق والترغيب في الجهاد ونصرة علي
عليه السلام ثم التام الجبل عليه ، وخرج أمير المؤمنين عليه السلام الى القتال فسله عمار بن
ياسر ومالك الاشتر وهاشم بن أبي القاسم وأبو ايوب الانصاري وقيس بن سعد
الانصاري وعمر بن الحمق وعبادة بن الصامت عن الرجل ؟ فأخبرهم انه شمعون

دفت ، وپس از صد سال زنده شد ، سی سال دیگر هم زندگی کرد و در یک ساعت با برادرش
مردند پیر نصرانی از شنیدن این جواب غش کرد و روی زمین افتاد «تا آخر حدیث» .

سی و چهارم : بازم راوندى در خرايج از عبد الرحمن بن كثير نقل میکند که حضرت

صادق (ع) فرمود : وقتی که امیر المؤمنین (ع) در سفر صفین از فرات گذشت و آن کوه نزدیک
شد وقت نماز عصر رسید ، وضو گرفت ، و اذان گفت ، چون اذان تمام شد کوه شکافته شد ،
مردی با سر و ریش سفید ، و روی سفید از شکاف کوه بیرون آمد و گفت : السلام عليك يا
امير المؤمنين ورحمة الله وبركاته ، آفرین بروصی ختم پیغمبران ، حضرت فرمود : وعليك
السلام ، ای شمعون بن حیون صفا وصی عیسی بن مریم ، حالت چو است ؟ عرض کرد :
خدایت رحمت کند ، خوب است ، سپس کلمات شمعون را - که بحقیقت امیر المؤمنین (ع)
شهادت داد ، و در جهاد و نصرت آن جناب تحریمی کرد - نقل میکند و میفرماید : سپس کوه
بهم آمد و امیر المؤمنین آماده جنگ شد ، عمار یاسر و مالک اشتر ، و هاشم بن ابو قاص
و ابو ایوب انصاری ، و قیس بن سعد و عبادة بن صامت برسیدند این مرد که بود ؟ فرمود شمعون

بن حیون الصفا وصی عیسیٰ علیہما السلام ، و كانوا یسمعون کلامه فازدادوا بصیرة فی الجهاد معه «الحديث» .

الخامس والثلاثون مارواه الراوندى ایضا نقلا من کتاب بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار عن علي بن الحسن بن فضال عن ابيه عن علي بن يحيى المكفوف عن محمد بن زياد عن عطية الا بزاري انه قال : - طاف رسول الله ﷺ بالكعبة فاذا آدم بحذاء الركن اليماني فسلم عليه ، ثم انتهى الى الحجر فاذا نوح وهو رجل طويل فسلم عليه .

السادس والثلاثون مارواه الراوندى ايضاً نقلاً عن الصفار عن الحسن بن علي بن عبدالله عن علي بن حسان عن عبدالرحمن بن كثير عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ان ملياً عليه السلام لماعبر الفرات يريد صفين انفلق الجبل عن هامة بيضاء و هو يوشع بن نون .

السابع والثلاثون مارواه الراوندى في كتاب الموازة بين المعجزات الذي ألحقه و اضافہ الى كتاب الخراج والخراج قال : قال الصادق عليه السلام : ان الله رد علي أيوب أهله و ولده الذين هلكوا الى ان قال : و كذلك عزيز لما أماته الله مائة

بن حیون صفا وصی حضرت عیسی بود ، این عدہم چون سخنان او را شنیدند بصیرتشان در جہاد در کتاب آن حضرت زیاد شد «تا آخر حدیث» .

سی و پنجم : بازم راوندی از عطیہ نقل میکند کہ پیغمبر (ص) در حال طواف کعبہ برابر رکن یمانی ناگهان حضرت آدم را دید سلامش کرد ، چون بسجرا الاسود رسید نوح را کہ مردی بلند بالا بود دید و سلامش کرد .

سی و ششم : بازم راوندی از عبدالرحمن بن کثیر نقل میکند کہ حضرت صادق (ع) فرمود : وقتی کہ علی (ع) بقصد صفین از فرات عبور کرد کوه شکافته شد و یوشع بن نون باموی سفید از شکاف کوه بیرون آمد .

سی و ہفتم : بازم راوندی در کتاب موازات میگوید : حضرت صادق (ع) فرمود خداوند زن و فرزند ایوب را کہ مردہ بودند بوی بر گرداند و عزیز را میراند و پس از صد سال زندہ کرد ، در صورتی کہ مقدار شیری کہ ہمراہ داشت تغییر نکرده بود و

عام وكان معه اللبن لم يتغير و كان معه حمارة لم يتغير ، و كذلك طامر عزير على قرية خاوية على عروشها الى ان قال : فأحياهم الله وهم الوف وبعثه اليهم رسولا وعاش سنين «الحديث» .

الثامن والثلاثون ما رواه الراوندى في كتاب الموازاة ايضاً مرسلًا قال : ان عيسى كان له معجزات كثيرة لم يكن اليهود ينظرون فيها فيؤمنوا بها ، فسألوه أن يحيى لهم سام بن نوح فأتى قبره وقال : قم يا سام باذن الله فانشقَّ القبر فأعاد الكلام فتحرك وأعاد الكلام فخرج فقال له المسيح : أيما أحب اليك تبقى أو تعود ؟ فقال : ياروح الله بل أعود لاجل لذة الموت في جوفى الى هذا اليوم .

التاسع والثلاثون ما رواه رئيس الطائفة أبو جعفر الطوسى في اوائل كتاب الغيبة مرسلًا قال : وقد كان من أمر صاحب الحمار الذى نزل بقصة القرآن وأهل الكتاب يروون أنه كان نبياً فأماته الله مائة عام ثم بعثه .

الاربعون ما رواه الشيخ ايضاً في أواخر كتاب الغيبة معلقاً عن محمد بن عبدالله

الاعشى هم بهمان حال بود ، ونيز عزيز چون بقریه ای رسید که سقفهايش روی هم ریخته بود خدا همه آن مردم را - که هزاران نفر بودند زنده کرد و اورا پیغمبر آنان قرار داد ، سالیانى هم زندگى کرد «تا آخر حدیث» .

سی و هشتم : باز هم راوندى در کتاب موازات ميگويد : عيسى معجزات زيادى داشت اما يهوديان حاضر نبودند توجه كنند و ايمان آورند ، تا ازاو خواستند كه سام پسر نوح را زنده كند ، عيسى آمد بر سر قبر سام و گفت : اى سام باذن خدا برخيز ، قبر شكافته شد ، باز جمله را تكرر كرد ، بدن حرکت كرد ، بار سوم كه گفت بيرون آمد ، فرمود ميخواهى بمانى يا برگردى ؟ عرض كرد : ياروح الله ! بر ميگردم ، چون هنوز گزش و فشار مرگ را در خود حس ميكنم .

سی و نهم : شيخ طوسى در اوائل كتاب غيبت ميفرمايد : صاحب الاغ راهم - كه خدا در قرآن قصه اش را بيان ميکند و بنقل اهل كتاب پيغمبر بوده - خدا ميراند و پس از صدسال زنده اش کرد .

چهلم : باز شيخ طوسى در آخرهاى كتاب غيبت از ابو بصير نقل ميکند كه گفت :

بن جعفر الحمیری عن ابيه عن يعقوب بن يزيد عن علي بن الحكم عن حماد بن عثمان عن أبي بصير قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : مثل أمرنا في كتاب الله مثل صاحب الحمار ، أماته الله مائة عام ثم بعته .

الحادی و الاربعون ما رواه الشيخ أيضاً في آخر كتاب الغيبة معلقاً عن محمد

بن عبد الله الحميري عن ابيه عن جعفر بن محمد الكوفي عن اسحق بن محمد عن القاسم بن ربيع عن علي بن الخطاب عن مؤذن مسجد الاحمر قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام هل في كتاب الله مثل القائم ؟ قال : نعم آية صاحب الحمار ، أماته الله مائة عام ثم بعته .

اقول : المراد بالقائم هنا معناه اللغوي یعنی من قام بالامر و يكون مخصوصاً

بمن عدی المهدي عليه السلام ، و یحتمل الحمل علی المشابهة من بعض الوجوه ، فان كلا منهما غایب مدة ثم ظهر و ان كان أحدهما مات و الآخر لم یمت ، أو المراد بالموت أهم من المجازی و الحقیقی ، فان أحدهما مات و الآخر مات ذكره لطول غيبته .

مرکز تحقیقات کبوتر علوم اسلامی

الثانی و الاربعون ما رواه الحسن بن سايمان بن خالد القمي نقلاً من كتاب

شنيذم حضرت صادق (ع) میفرمود : مثل کار ما در قرآن مثل صاحب الاغ است که خدا وی را میراند و پس از صد سال زنده کرد .

چهل و یکم : بازم شیخ در آخر کتاب غیبت از علی بن خطاب مؤذن مسجد احمر

نقل میکند که گفت : از حضرت صادق (ع) پرسیدم : مثل قائم در قرآن هست ؟ فرمود : آری ، همان آیه صاحب الاغ است که خدایش میراند و بعد از صد سال زنده کرد .

مؤلف گوید : اینجا مراد از قائم معنای لغوی است ، یعنی آنکس که بکار هدایت

خلق قیام کند ، و این مخصوص بنیر حضرت مهدی (ع) است ، گرچه احتمال هم دارد مراد حضرت قائم باشد ، و فرض تشبیه در بعض جهات یعنی ظاهر شدن بعد از غیبت باشد . اگرچه غیبت یکی بر گ بوده و دیگری بنیر مرگ ، و با اینکه مراد از مرگ : اعم از حقیقی و مجازی باشد ، که آن صاحب الاغ حقیقه مرد ، و حضرت قائم (ع) از طول زمان غیبت نامش میسرود .

چهل و دوم : (این همان حدیث پنجاه و سوم بلب پنجم است) .

مختصر البصائر لسعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن الحسين بن علوان عن محمد بن داود العبدی عن الاصبغ بن نباتة ان ابن الكوا قام الى أمير المؤمنين عليه السلام فقال : ان أبا المعمر يزعم انك حدثته انك سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : قد رأينا وسمعنا برجل أكبر سنّاً من أبيه ؛ فقال أمير المؤمنين عليه السلام ان عزيزاً خرج من أهله وامراته في شهرها وله يومئذ خمسون سنة ، وأماته الله مائة عام ثم بعثه ورجع الى أهله واستقبله ابنه وهو ابن مائة سنقورد الله عزيزاً الى الذي كان به «الحديث» .

الثالث والاربعون ما رواه رئيس المحدثين أبو جعفر ابن بابويه في كتاب التوحيد في باب الرد على الثنوية والزنادقة قال : حدثنا أحمد بن الحسن القطان عن أحمد بن يحيى عن بكر بن عبد الله بن حبيب عن أحمد بن يعقوب بن مطر عن محمد بن الحسن بن عبد العزيز الاجذب عن أبيه عن طلحة بن زيد عن عبد الله بن عبيد عن أبي معمر السعداني عن أمير المؤمنين عليه السلام في حديث طويل ان الله قال لموسى : ان أردت ان تراني في الدنيا فانظر الى الجبل فان استقر مكانه فسوف تراني ، فابدى الله سبحانه بعض آياته للجبل وتجلّى ربنا للجبل ، فتقطع الجبل فصار رميماً وخر موسى صمقاً ، ثم أحياء الله وبعثه فقال : سبحانه تبت اليك «الحديث» .

الرابع والاربعون ما رواه رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه في كتاب

جهل وسوم : شيخ صدوق در کتاب توحيد در حديثي طولاني از سمداني نقل ميکند که امير المؤمنين (ع) فرمود : بحضرت موسى خطاب شد : اگر ميخواهي در دنيا مرا به بيني باين کوه نظر کن ، اگر جای خود ثابت ماند مرا خواهي ديد آنگاه خداوند پاك يکي از آيات خوبش را بر کوه ظاهر کرد ، و بکوه جلوه کرد ، کوه پاره پاره شد و خاکستر گشت ، موسى بيهوش افتاد ، سپس خدا زنده اش کرد ، عرض کرد : تو پاك و منزهي ، من بسوي تو باز گشتم «تا آخر حديث» .

جهل و چهارم : بازم شيخ صدوق در مجلس شصت و نهم کتاب امالي از عبد الرحمن

الامالی فی المجلس التاسع والستین عن الحسين بن محمد بن سعيد الهاشمی عن فرات بن ابراهیم بن فرات الكوفي عن محمد بن علی بن أحمد بن علی الهمدانی عن الحسين بن علی الشامي عن أبيه عن ابي جریر عن عطاء الخراسانی عن عبدالرحمن بن غنم عن محمد بن علی الباقر عليه السلام قال : أتى جبرئيل الى رسول الله صلى الله عليه وآله بدابة فوق الحمار ودون البغل ، فركب ثم مضى حتى انتهى الى بيت المقدس فدخله ثم أم رسول الله صلى الله عليه وآله في بيت المقدس سبعين نبياً ثم صعد السماء فمر على شيخ فقال : من هذا يا جبرئيل ؟ قال : أبوك ابراهيم ، ثم مضى فمر على شيخ فقال : من هذا يا جبرئيل ؟ قال : أبوك آدم ، ثم مضى فمر بموسى بن عمران ، ثم ذكر ما جرى بينهما من الكلام في فرض الصلوة وغيره ، ثم مضى فمر على ابراهيم وذكر ما جرى بينهما من الكلام الحديث .

الخامس والاربعون ما رواه الشيخ الجليل علی بن محمد الخزاز القمي فی كتاب الكفاية فی باب ما جاء عن جعفر بن محمد عليه السلام قال : حدثنا الحسين بن علی أبو عبدالله قال : حدثنا هارون بن موسى عن محمد بن الحسن عن الصفار عن يعقوب بن يزيد عن ابن أبي عمير عن هشام عن أبي عبد الله الصادق عليه السلام فی حديث طويل

بن غنم نقل میکند کہ حضرت باقر (ع) فرمود : جبرئیل ، چهارپائی بزرگتر از الاغ و کوچکتر از اسب خدمت حضرت رسول (ص) آورد حضرت سوار شد و رفت تا به بیت المقدس رسید وارد مسجد شد و هفتاد پیغمبر پشت سرش نماز گزار شدند ، سپس با آسمان رفت ، به یس مردی برخورد فرمود : جبرئیل ! این کیست ؟ عرض کرد : پدرت ابراهیم است . از آنجا گذشت به پیر مرد دیگری رسید ، پرسید : این کیست ؟ عرض کرد : پدرت آدم است ، از آنجا گذشت به موسی بن عمران رسید سپس گفتگوی آنها را درباره وجوب نماز و غیره نقل میکند و میفرماید : - از آنجا گذشت به حضرت ابراهیم رسید ، و گفتگوی آنان را نقل میکند تا آخر حدیث .

چهل و پنجم : علی بن محمد خزاز قمی در کتاب کفایه در باب روایات از حضرت صادق (ع) از هشام نقل میکند کہ حضرت صادق (ع) در حدیثی طولانی فرمود : مگر کلام خدا را نشنیده اید کہ میفرماید : «چشما اورا نه بیند ، واو چشمها رامی بیند ، انعام : ۱۰۳»

قال : ألم تسمعوا الى قوله تعالى : « لاتدر كه الابصار وهو يدرك الا بصار » وقوله تعالى : « ان ترانى ولكن انظر الى الجبل فان استقر مكانه فسوف ترانى فلما تجلّى ربه للجبل جعله دكاً وخر موسى صعقاً » اي ميتاً « فلما أفاق » ورد الله عليه روحه « قال سبحانك انى تبت اليك » الحديث .

السادس والاربعون مارواه المحافظ البرسى فى آخر كتابه ان أمير المؤمنين عليه السلام قال للحسن والحسين عليهما السلام : اذا وضعتمانى فى لحدى فصيبار كعتين ثم انظر اما يكون فلما وضعاه فعلا ما أمرهما و نظرا فاذا آدم و نوح و رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم يتحدّ ثون مع أمير المؤمنين ، و وجد الزهراء و حوا و مريم و آسية ينحن على أمير المؤمنين ويندبته .

أقول : و الاحاديث فى هذا المعنى كثيرة و فى هذا القدر بل فى بعضه كفاية انشاء الله تعالى ، و قد عرفت ان أحاديث هذا الباب و الذى قبله دالة على مضمون واحد و ذكرت السبب الباعث على قسمتها الى بابين ، فاذا ضمنت هذه الاحاديث بعضها الى بعض مع أحاديث الباب الرابع ، حصل اليقين عندك و عند كل منصف بصحة

و نير (بموسى) ميفرمايد : « مرا نهيشى ، ولكن اين كوه را بنگر ، اگر بجای خود بر قرار مانند مرا خواهى دید ، آنگاه چون خدايش بر كوه جلوه كرد ، آنرا هموار كرد موسى ببهوش - يعنى بى جان و مرده - افتاد ، سپس چون ببهوش آمد و خدا روحش را بر گرداند - عرض كرد : نو پاگ و منزهى ؛ من بسوى توباز گشتم ، اعراف ۱۴۳ » تا آخر حديث .

چهل و ششم : حافظ رجب برسى در آخر كتابش نقل ميكند كه أمير المؤمنين (ع) بحسن و حسين (ع) فرمود : وقتى كه مرا در قبر نهاديد دور كمت نماز بگذاريد به بينيد چه ميشود ؟ چون حسن و حسين بدر را در قبر گذاشتند و نماز خواندند دیدند آدم و نوح و پیغمبر صلى الله عليه و آله با آنجناب گفتگو ميكند ، و حضرت زهرا و حوا ، و مريم و آسية برايش نوحه سرائى و گريه ميكند .

مواقف گوید : در اين زمينه حديث بسيار است ، و همین قدر بلکه كمتراز اين هم كفايت ميكند قبلا هم گفتيم كه مضمون احاديث دو باب اخير يكى است ، و سبب دو باب كردن دانند كردايم اگر اين حديثها با احاديث باب چهارم ضميمه شود هر با انصافى بصحت

الرجعة فكيف اذا انضم الى ذلك ما يأتي ان شاء الله تعالى .
وليت شعري أي عاقل يشك في تواتر هذه الاحاديث ويجوز الكذب على جميع روايتها وای مطلب من مطالب اصول والفروع يوجد فيه أكثر من هذه النصوص الكثيرة الصريحة المتعاضدة المتظافرة وقد ظهر من هذه الاحاديث ان الرجعة قد وقعت في الامم السالفة في اوقات كثيرة جداً وفي الانبياء و الاوصياء والملوك السابقين ، بل يظهر منها ان جميع الانبياء السابقين قد رجعوا الى الدنيا بعد موتهم ، وجميع بنی اسرائيل ايضاً رجعوا بعد قتل بخت نصر اياهم ، وان كثيراً من الانبياء رجعوا الى الدنيا و بقوا مدة طويلة ، يدعون الناس الي دين الله كعزير وارميا وموسى وغيرهم ، وان ذال القرنين رجع الى الدنيا مرتين و ملك مشارق الارض وغاربها و بقي مدة طويلة و سنين كثيرة يدعو الناس الى الله سبحانه ، وانه قد رجع مرة واحدة سبعون ألف رجل بعد موتهم و عاشوا مدة طويلة ، ورجع مرة اخرى خمسة و ثلاثون ألفاً بعد موتهم ، ورجع مرة اخرى سبعون ألف بيت ، ويحتمل ان يكونوا سبعمائة ألف انسان او أكثر فأحياهم الله بعد موتهم وعاشوا مدة طويلة ، وكل ذلك ثابت بروايات العامة

رجعت يقين ميکنند تا چه رسد که سایر روایات گذشته و آئینده هم اضافه شود .
ایکاش میدانستم کدام عاقل در تواتر این همه حدیث شک میکند و احتمال میدهد همه راویان اینها را دروغ گفته باشند ؟ کدامیک از مطالب اصول یا فروع دین بیش از این ، حدیث صریح و فراوان دارد ؟ ضمناً از این احادیث معلوم شد که : در اتمهای گذشته ، در مواقع بسیاری رجعت واقع شده ، در پیمبران و اوصیا و پادشاهان شان هم بوده ، بلکه همه انبیاء بعد از مرگ بدنیا برگشتند ، و همه بنی اسرائيل پس از واقعه بخت نصر زنده شدند ، بسیاری از پیمبران مانند عزیر ، ارمیا ، موسی و غیره مدتی در دنیا ماندند و مردم را دعوت کردند ، ذوالقرنین دو مرتبه برگشت ؛ و سلطنت شرق و غرب یافت ، مدتی در ازم زندگی کرد و هدایت مردم برداخت ، در یک مرتبه هفتاد هزار نفر پس از مرگ زنده شدند و مدت درازی هم در دنیا بودند ، در مرتبه دیگری سی و پنج هزار نفر و در دفعه دیگر هفتاد هزار خانوار زنده شدند ، که شاید این هفتاد هزار خانوار هفتصد هزار نفر یا بیشتر بوده اند ، اینها همه

والخاصة موافق للقرآن في آيات كثيرة جداً كما عرفت، فلا بد من وجود مثل ذلك في هذه الامة بمقتضى الاحاديث السالفة وغيرها والله الموفق .

الباب السابع

في اثبات ان الرجعة قد وقعت في هذه الامة في الجملة ليزول بها استبعاد

الرجعة الموعود بها في آخر الزمان ويدل على ذلك أحاديث

الاول ما رواه رئيس المحدثين ابو جعفر بن بابويه في كتاب عيون الاخبار في باب ذكر مجلس الرضا عليه السلام مع أهل الأديان بالسند السابق في الحديث الثاني من الباب الخامس عن الرضا عليه السلام انه قال : لقد اجتمعت قريش الى رسول الله صلى الله عليه وآله فسألوه ان يحيى لهم موتاهم ، فوجه معهم على بن ابي طالب عليه السلام فقال له : يا على اذهب الى الجبانة فناد هؤلاء الرهط الذين يسألون عنهم بأعلى صوتك : يا فلان ويا فلان يقول لكم محمد : قوموا باذن الله فقاموا ينفضون التراب عن رؤسهم فأقبلت قريش تسألهم عن أمورهم «الحديث» ورواه الطبرسي مرسل في الاحتجاج .

الثاني ما رواه ابن بابويه أيضاً في عيون الاخبار في باب استسقاء المأمون بالرضا عن محمد بن القاسم المفسر عن يوسف بن محمد بن زياد وعلى بن محمد بن سيار عن أبيهما

بروای نهایی سنی و شیعه ثابت شده و قبلاً گفتیم که آیات بسیاری از قرآن هم با آنها موافق است بنابراین - بمقتضای حدیثهای سابق و غیره - باید در این امت هم نظیر آنها باشد .

باب هفتم

در اثبات اینکه در این امت هم اجلاً رجعت واقع شده ، تا آن رجعتی را که در آخر الزمان وعده داده اند بعید نشمارند ، دلیل این موضوع هم حدیثی است .

اول : (همان حدیث دوم باب پنجم است که در آخرش زنده شدن مردگان با مر پیغمبر (س) مذکور است) .

دوم : شیخ صدوق در کتاب عیون در باب «استسقای مأمون بعضرت رضا (ع)» از محمد بن زیاد و محمد بن سيار از حضرت عسکری از پدران بزرگوارش (ع) روایت میکند که چون

عن الحسن بن علي العسكري عن آباءه عن الرضا عليه السلام انه استسقى للناس و ظهر للناس من اجازته واجابة دعائه و اخباره بما يكون وغير ذلك ما حمل بعض أعدائه على ان اخذ رخصته من المأمون لمجادلته ، فكلّمه كلاماً طويلاً في مجلس عام من جملته أن قال يا بن موسى لقد عدوت طورك وتجاوزت قدرك ان بعث الله مطراً أقدره لوقته كانك قد جئت بمثل آية الخليل لما أخذ رؤس الطير بيده و دعا اعضاءها التي كان فرقها على الجبال فأتينه سعيماً ، و تركب على الرؤس و خفقن و طرن باذن الله ، فان كنت صادقاً فيما توهم فاحي هذين وسلطهما عليّ وأشار الي اسدين مصورين على مسند المأمون فغضب علي بن موسى الرضا عليه السلام و قال : دونكما الفاجر فافترساه ولا تبقيا له عيناً ولا اترأ ، فوثبت الصورتان وصارتا أسدين فتناولا الرجل ورضاه وهشماه وأكلاه ولحساده ؛ والقوم ينظرون متحيرين ، فلما فرغا منه اقبلا على الرضا عليه السلام وقالوا : يا ولي الله في أرضه فما تأمرنا أن نفعل بهذا يشير ان الي المأمون ؛ فنشى علي المأمون مما سمع منهما الي أن قال : فقال عودا الي

بكرتيت كويتيه سيدي

حضرت رضا (ع) دعای باران کرد ، در اثر ظهور معجزات و مستجاب شدن دعا و خبرهای غیبی آنجناب و غیره یکی از دشمنان از مأمون اجازه خواست که با آنحضرت مجادله و مباحثه کند ، و در مجلس عمومی حرفهای بسیاری بوی زد ، از جمله گفت : پسر موسی ! تو از اینکه خداوند بارانی را که تقدیر کرده بود بوقت خود فرستاد ؛ باز حد خود فراتر نهاده ، و از قدر خویش تجاوز کرده ای ، مثل اینکه معجزه ابراهیم خلیل آورده ای که سر مرغان را بدست گرفت و اعضای آنرا که پراکنده کوهها کرده بود خواند همه شتابان آمدند و با سرها تریب شدند و باذن خدا پرواز کردند ، اگر راست میگوئی این دو صورت شیر را که در مسند مأمون نقش شده ، زنده گردان و بر من مسلط کن ، حضرت غشمگین شد و بعکسها رو کرده فرمود : این بیدین را بگیرید و بیدید ، و اثری از او نگذارید ، نقشها بصورت دوشیر شده جستند مردم را گرفتند بزمین کوبیدند ، و دریدند و خوردند ، خونس راهم نرسیدند در حالیکه مردم با حیرت نگاه میکردند ، چون فارغ شدند بعضرت رضاو کرده گفتند : یا ولی الله در باره این مأمون چه دستور میفرماید ؟ مأمون از شنیدن این سخن غش کرد

مقرر كما فعاد الى المسند ، وصارت صورتين كما كانتا «الحديث» .

الثالث ما رواه الكليني في باب المسئلة في القبر عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسين السمي عن القاسم بن محمد عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ان الميت اذا خرج من بيته شيعة الملائكة الى القبر ، و يدخل عليه في قبره منكر ونكير ، فيلقيان فيه الروح الى حقوقه فيقعدانه فيسئلانه ثم ذكر المسئلة والسؤال والجواب وذكر في الكافر نحو ذلك .

أقول : و في معناه أحاديث كثيرة وهذه رجعة في الجملة و حيوة بعد الموت قبل القيامة او نظير للرجعة ، يزول بها الاستبعاد ، و في باب ان الميت يزور أهله أحاديث قريبة من هذا المعنى .

الرابع ما رواه الكليني أيضا في باب مولد أمير المؤمنين عليه السلام عن محمد بن يحيى عن سلمة بن الخطاب عن عبدالله بن محمد عن عبدالله بن القاسم عن عيسى بن شلقان قال : سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول : ان أمير المؤمنين عليه السلام كان له خولة في

... فرمود : بجای خود بر گردید باز بسندبر گشتند و بحالت سابق در آمدند «تا آخر حدیث» .

سوم : کلینی در باب «سؤال قبر» از ابو بصیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود هنگامی که میت از خانه بیرون برند ملائکه تا قبر دنبالش میروند ، وقتی که در قبرش نهادند ، نکیرو منکر وارد میشوند ، روح را تا کمر او میفرستند ، او را مینشانند و پرسشهایی میکنند سپس سؤال و جوابها را نقل میکنند و درباره کفار هم نظیر آن را میفرماید .

هوا لف گوید : در این زمینه حدیثهای بسیاری هست ، و این خود اجمالا رجعتی است بعد از مرگ و پیش از قیامت ، و یا نظیر رجعت است که استبعاد زنده شدن مرده را دفع میکند ، و در باب آمدن مردگان بزیارت کسان خویش هم احادیثی قریب ، باین مضمون وارد شده .

چهارم : بازم کلینی در باب «مولد امیر المؤمنین (ع)» از عیسی بن شلقان نقل میکند که گفت شنیدم حضرت صادق (ع) میفرمود : امیر المؤمنین (ع) در قبیله بنی مخزوم همشیره زادگانی داشت ، روزی یکی از آنان آمد و عرض کرد : دائی جان ! برادر من مرده و سخت

بنی مخزوم و ان شاباً منهم أتاه فقال له : يا خالي ان أخي مات وقد حزنت عليه حزناً شديداً قال : فقال له : تشتهي أن تراه ؟ قال : بلى ، قال : فأرني قبره ، قال فخرج ومعه بردة رسول الله ﷺ متزرأ بها ، فلما انتهى الى القبر تلممت شفتاه ثم ركضه برجله فخرج من قبره و هو يقول بلسان الفرس «الحديث» .

الخامس مارواه الكليني أيضاً في باب مولد أبي الحسن موسى عليه السلام عن عدة

من أصحابنا عن احمد بن محمد عن علي بن الحكم عن عبدالله بن المغيرة قال : مر العبد الصالح عليه السلام بامرأة بمني وهي تبكي وحولها صبيان لها يبكون وقد ماتت لها بقرة فدننا منها وقال : ما يبكيك يا امة الله ؟ قالت : ان لنا صبيانا يتامى وقد كانت لنا بقرة معيشتي ومعيشة صبياني كانت منها وقد ماتت قال : أتحبين ان أحييها لك ؟ فالتهمت أن قالت : نعم ، فتنحى وصلى ركعتين ثم رفع يده هنيئة و حرّك شفّتيه ثم قام فصوت بالبقرة فتنحسها نخسة وضربها برجله ، فاستوت على الارض ، فلما نظرت المرأة الى البقرة صاحت وقالت : عيسى بن مريم ورب الكعبة : فخالط الناس وصار بينهم ومضى عليه السلام .

مرکز تحقیقات کتب و تاریخ علوم اسلامی

بر او اندوهگینم فرمود میخواست او را ببینی عرض کرد آری فرمود : قبرش را بینم ، سپس حله بینمبر (ص) را بکمر بست و باهم بر سر قبر رفتند اندکی لبان مقدسش را حرکت داد و با بقبر زد مرده از قبر بیرون آمد و بنا کرد بزبان فارسی سخن گفتن «تا آخر حدیث» .

پنجم : بازم کلینی در باب «مولد حضرت کافم (ع)» از عبدالله بن مغیره نقل میکند که : حضرت موسی بن جعفر (ع) در منی دید زنی گاوش مرده نشسته گریه میکند و کودکانش هم اطرافش میگیرند ، نزدیک رفت و فرمود : بنده خدا ! چرا گریه میکنی ؟ عرض کرد : کودک کان یتیمی دارم ، گاوی داشتم که زندگی ما را اداره میکرد ، اینک مرده ، فرمود : میخواهی زنده اش کنم ؟ به دل زن الهام شد ، گفت آری ، حضرت کناری رفت دو رکعت نماز گذاشت ، و اندکی دست برداشت و دعا کرد ، سپس برخاست گاو را می کرد ، و سیخی پهلوش زد و پای مبارک بآن زد ، برخاست ایستاد ، چشم زن که بگاو افتاد فریاد زد و گفت : بخدای کعبه ! این عیسی بن مریم است ، حضرت خود را لا بلای جمعیت مضفی کرد و تشریف برد .

ورواه الصفار في بصائر الدرجات في باب ان الائمة عليهم السلام احيوا الموتى
عن أحمد بن محمد مثله .

ورواه الراوندي في الخرايج و الجرايج . و رواه علي بن عيسى في كشف
الغمة نقلا عن الراوندي نحوه .

السادس مارواه الكليني في أوائل الروضة عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد و
عن علي بن ابراهيم عن أبيه جميعاً عن الحسن بن محبوب عن عبدالله بن غالب عن أبيه
عن سعيد بن المسيب عن علي بن الحسين عليه السلام في حديث طويل قال : يا بن آدم ان أجلك
أسرع شيء اليك ، وكان قد أوفيت أجلك و قبض الملك روحك و صرت الى قبرك
وحيداً ، فرد اليك روحك و اقتحم عليك ملكان ، ثم ذكر ما يقع بينه و بينهما
من السؤال و الجواب .

ورواه ابن بابويه في الامالي في المجلس السادس والسبعين عن أبيه عن عبدالله
بن جعفر الحميري عن أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن عبدالله بن غالب الاسدي عن أبيه
عن سعيد بن المسيب عن علي بن الحسين عليه السلام مثله .

السابع مارواه أبو علي الحسن بن الشيخ أبي جعفر الطوسي في الامالي باسناده
عن جعفر بن محمد عليه السلام قال : مر أمير المؤمنين عليه السلام بالمقابر فسلم عليهم ثم قال : السلام

ابن حديثاً صفارهم در باب «مردم زنده کردن آنها (ع)» بهمين نحو روايت ميکند .
و راوندي نيز در خرايج و علي بن عيسى هم در كشف الغمة نقل ميکند .

ششم : بازم کليني در اوائل روضة کافی در حديثي طولاني از سعيد بن مسيب نقل ميکند
که حضرت سجاد (ع) فرمود : اي پسر آدم ! مرگ از هر چيز بتو نزديکتر است ، طولی
نميکشد که عمرت سر آيد و فرشته جاننت را بگيرد و تنها وارد قبر شوي ، آنجا روحت
بر گردد و دو ملک وارد شوند ، سپس سؤال و جواب فرشتگان را بيان ميفرمايد .

ابن حديث را صدوق هم در مجلس هفتاد و ششم امالي از سعيد بن مسيب بهمين
نحو روايت ميکند .

هفتم : فرزند شيخ طوسي در «امالي» از حضرت صادق (ع) روايت ميکند که فرمود :
امير المؤمنين (ع) بقبرستاني گذشت ، بر مردگان سلام کرد ، فرمود سلام بر شما اي ساکنان

عليكم يا أهل التربة ان المنازل قد سكنت ، وان الاموال قد قسمت : الى أن قال : فأجابه هاتف يسمع صوته ولا يرى شخصه : عليكم السلام يا أمير المؤمنين و ذكر الكلام الذي جرى بينهما وان جميع الحاضرين سمعوه .

الثامن ما رواه الشيخ ايضاً في الامالي باسناده قال : كان رجل من أهل الشام يختلف الى ابي جعفر عليه السلام و كان يبغضه فلم يلبث أن مرض الى أن قال : فجاء وليه الى ابي جعفر عليه السلام فقال : ان فلاناً الشامي قد هلك وهو يستلک أن تصلى عليه ، فقال : كلا لاتعجلن علي صاحبكم حتى آتيكم ثم قام من مجلسه فصلى ركعتين ثم مديده ماشاء الله ثم سجد حتى طلعت الشمس ، ثم نهض و أتى منزل الشامي و دعا فأجابه ، ثم أجلسه فسنده ثم ما انصرف حتى قوی الشامي فأتى ابا جعفر عليه السلام فقال : اشهدانك حجة الله علي خلقه ، قال : وما بدالك ؟ قال : أشهداني عمدت بروحي ، وعانيت بعيني فلم يفاجيني الا و مناد اسمعه وما انا بالنائم : ردوا

خاك ! اموالتان واقسمت کردند ناگاه شخصی که صدايش شنیده میشد و خودش دیده نمیشد جواب داد : عليكم السلام يا امير المؤمنين ! سپس گفتگوی آنان را نقل میکند و میفرماید همه حاضران صدا را شنیدند .

هشتم : باز فرزند شیخ در امالی نقل میکند که يك مرد شامي - که از دشمنان اهل بیت (ع) بود - خدمت حضرت باقر (ع) رفت و آمد میکرد طولی نکشید مریض شد (.... و مرد) ، و وصیش خدمت حضرت رسید و گفت : فلان مرد شامي مرده و وصیت کرده شما بر جنازه اش نماز بخوانید ، فرمود اشتباه کرده اید ، تعجیل مکنید تا من بیایم ، آنگاه برخاست دور کت نماز گزار و دومی دست برداشت ؛ سپس سر بسجده نهاد تا آفتاب طلوع کرد ، آنگاه حرکت کرد بمنزل شامي رفت ؛ او را صدا زد ، جواب داد پس نشانده و تکیه اش داد ، و برگشت طولی نکشید شامي سالم شد و خدمت حضرت رسید ، عرض کرد : گواهی میدهم که تو حجت خدائی بر خلقش ، فرمود : چه دیدی ؟ گفت : شهادت میدهم که روح خویش را نگرستم و با چشم خود دیدم ، و چیزی مرا بر نگرداند مگر شخصی که شنیدم فریاد زد - خواب هم نبودم - گفت : روح وی را بر گردانید که محمد بن علی او را از ما خواسته ، و بعد از آن از

عليه روحه، فقد سألنا ذلك محمد بن علي وصار بعد ذلك من أصحاب أبي جعفر عليه السلام

التاسع ما رواه الراوندي في كتاب الخرايج والجرايح وعلي بن عيسى في كتاب كشف الغمة نقلا عنه في معجزات موسى بن جعفر عليه السلام عن أبي حمزة قال: أخذ بيدي موسى بن جعفر يوماً فخرجنا من المدينة إلى الصحراء، فإذا نحن برجل يبكي على الطريق وبين يديه حمار ميت ورحله مطروح، فقال له موسى ما شأنك؟ فقال: كنت مع رفقائي نريد الحج فمات حماري ههنا ومضى أصحابي، وقد بقيت متحيراً فقال: لعله لم يموت فقال: أما ترحمني حتى تلهو بي؟ قال: إن عندي رقية جيدة، فقال الرجل: ما تكفيني ما أنا فيه حتى تستهزي بي؟ فدنا موسى عليه السلام من الحمار ودها بشيء لم أسمع وأخذ قضيباً كان مطروحاً فضربه به وصاح عليه فوثب قائماً صحيحاً سالماً فقال يا مغربي ترى ههنا شيئاً من الاستهزاء الحق بأصحابك ومضينا وتر كنا.

العاشر ما رواه الراوندي وعلي بن عيسى أيضاً في معجزات علي الهادي عليه السلام

اصحاب حضرت باقر (ع) شد.

نهم: راوندي در كتاب خرائج، وعلي بن عيسى در كشف الغمة - در معجزات موسى بن جعفر (ع) - از ابو حمزه نقل ميکند که گفت: روزی حضرت موسى بن جعفر (ع) دست مرا گرفت و باهم از مدينه بيرون رفتيم، در صحرا مردی را ديديم در راه ميگرديد، الاغش مقابلش مرده و بارش روی زمین افتاده، حضرت فرمود: قضيه چيست؟ گفت: بار فقا بهج ميرفتيم، اينجا الاغ من مرد و در فقا رفتند، اکنون من سرگردان مانده ام، فرمود شايد مرده باشد، گفت: رحمم که نيکنی مزاح هم ميکنی؟ فرمود: من دعای خوبی دارم، گفت: هيمن فعهام بس نيست که مسخره ام نيز ميکنی؟ حضرت نزديک آمد و دعائی خواند که من نشيدم، سپس چوبی که روی زمین افتاده بود برداشت بالاغ زد و آن راهی کرد الاغ از جا جست و صحيح و سالم ابستاد فرمود: ای مرد مغربي اينجا مسخرگی می بينی؟ برو بر فقايت برس اين را فرمود و ما رفتيم.

دهم: باز راوندي وعلي بن عيسى در معجزات حضرت هادی (ع) از دربان متوکل

عن زرافة حاجب المتوکل قال : وقع مشعبذ هندي يلعب بالحقة و كان المتوکل لعبا فأراد أن يخجل علياً فقال للمشعبذ : ان أخجلته فلك ألف دينار ، قال : فأمر أن يخبز رقاق خفاف تجعل علي المائدة و انا الي جنبه ففعل و حضر علي عايد السلام الطعام ، و جعل مسورة عليها صورة أسد و جلس اللاعب الي جنب المسورة ، فمد علي عليه السلام يده الي رقاقة فطيرها اللاعب ثلاث مرات ، فتضحكوا فضرب علي عليه السلام يده الي تلك الصور فوال : خذه ، فوثبت من المسورة و ابتلعت الرجل و عادت الي المسورة فتحيروا و نهض علي عليه السلام ، فقال له المتوکل : سأناك الا جلست فرددته ؟ فقال : لا والله لا يرى بعد هذا أبداً أتسلط أعداء الله علي اوليائه ؟ و خرج من عنده ولم ير الرجل بعدها .

اقول : هذا وما قبله اعجب من الرجعة و اغرب فيزول به الاستبعاد لها .
الحادي عشر مارواه علي بن ابراهيم في آخر تفسيره سورة الحجر قال : حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن سيف بن عميرة و عبد الله بن سنان و أبي حمزة الثمالي

نقل ميکنند که گفت : يك نيرنگ باز حقه بازی از هند آمده بود ، متوکل که مرد بازیگری بود خواست حضرت هادی را شرمندہ کند ، بهندی گفت : اگر او را شرمندہ کردی هزار دینار میدهم ، هندی گفت : نانهای نازک سبکی بپزید و در سفره بگذاوید و مرا کنار او بنشانید ، مجلسی بهمین نحو ترتیب دادند ، هندی کنار متکاتی نشست که صورت شیری بر آن نقش بود وقتی که حضرت بیکی از آن نانهادست دراز کرد هندی کاری کرد که نان از دستش برید این جریان سه مرتبه تکرار شد ، و اهل مجلس خندیدند حضرت دست بآن نقش زد و فرمود این مرد را بگیر ، نقش بصورت شیری شده جست و مرد کثرا بلعید و باز بجای خود برگشت همه متعیر شدند و حضرت از جا برخاست ، متوکل خواهش کرد بنشینند و هندی را بر گرداند ، فرمود : نه بخدا ! دیگر کسی او را نمیبیند ، تو دشمنان خدا را بردوستانش مسلط میکنی ؟ این بگفت و از مجلس بیرون رفت ، دیگر هم کسی آن مرد را ندید .

مؤلف گوید : این دو قضیه اخیر از رجعت عجیب تر است ، و استبعاد رجعت را دفع میکند .

یازدهم : علی بن ابراهیم در تفسیر سورة حجر از سیف بن عمیره ، و عبد الله سنان و ابو حمزه نقل میکنند که گفتند : شنیدیم حضرت صادق (ع) میفرمود : در سفر حجة الوداع

قالوا: سمعنا أبا عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام لما حج رسول الله صلى الله عليه وآله حجة الوداع نزل بالابطح، ووضعت له وسادة فجلس عليها ثم رجع يده الى السماء وبكى بكاءً شديداً، ثم قال: يا رب انك وعدتني في أبي وامي وعمي ان لا تعذبهم، قال: فأوحى الله اليه اني آليت على نفسي ان لا يدخل جنتي الا من شهد ان لا اله الا الله وانك عبيدي ورسولي، ولكن انت الشعب فنادهم فان أجابوك فقد وجبت لهم رحمتي فقام رسول الله صلى الله عليه وآله الى الشعب فقال: يا ابتاه ويا اماء ويا عماء! فخرجوا ينفضون التراب عن رؤسهم، فقال لهم: ألا ترون الي هذه الكرامة التي أكرمني الله بها؟ فقالوا: نشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله حقاً حقاً، وان جميع ماجئت به فهو الحق، فقال: ارجعوا الي مضاجعكم ودخل رسول الله صلى الله عليه وآله مكة وقدم على عليه السلام من اليمن. فقال: الأبشرك يا علي! ثم أخبره الخبر فقال علي: الحمد لله.

الثاني عشر ما رواه الشهيد الثاني في كتاب مسكن الفؤاد نقلاً من كتاب دلائل النبوة عن انس بن مالك قال: دخلنا علي رجل من الانصار وهو مريض و لم تزل حتى قضى، فبسطنا عليه ثوباً ولسه ام عجوز كبيرة عند رأسه، فقلنا: يا هذه

پیغمبر (ص) در ابطح (جائی است بین مکه ومدینه) پیاده شد، مسندی برایش ترتیب دادند نشست، و دست با آسمان بلند کرد و سخت گریست، سپس عرض کرد: پروردگارا! تو بمن وعده داده ای که پدر و مادرم را عذاب نکنی خدا بوی وحی کرد: من بر خود حتم کرده ام که جز گوینده لا اله الا الله، معبود رسول الله را وارد بهشت نکنم، اکنون پرورد این دره آنهارا صدا بزنی، اگر جواب دهند رحمت من شامل حالشان شود، پیغمبر (ص) برخاست پدیده رفت پدر و مادر و عموی خویش را صدا زد، همه در حالی که خاک از سر میفشاندند از قبر بیرون آمدند، فرمود: این کرامتی را که خدا بمن عطا کرده نمی بینید؟ گفتند: شهادت میدهم که جز خدا، خدائی نیست، و تو پیغمبر برحق خدائی، و هر چه آورده ای همه برحق است، فرمود: بخوابگاه خود بر گردید، و بجانب مکه روان شد، هنگامی که علی (ع) از یمن بسکه آمد پیغمبر (ص) این بشارت را باو داد، امیر المؤمنین (ع) فرمود: الحمد لله.

دوازدهم: شهید ثانی در کتاب «مسکن الفؤاد» از انس بن مالک نقل میکند که گفت بیادات مریضی از داناتصار رفتیم، هنوز نشسته بودیم که بیمار جان داد، جامه ای روی بدنش کشیدیم، مادر پیرش بالینش بود، گفتیم: ای زن اجر مصیبت خویش از خدا بخواه، گفت:

احتبسی مصیبک عندالله عزوجل ، قالت : و مات ابني ؟ قلنا : نعم ، قال : فعدت
یدهائم قالت : اللهم اذك تعلم انی اسلمت لك وهاجرت الی رسولک لرجاء أن یعیننی
عند كل شدقورخاء ، ولا تحمل علی هذه المصيبة الیوم ؛ فكشفت الثوب من وجهه
ثم ما برح حتی طعمنا معه .

الثالث عشر مارواه الشيخ الجلیل قطب الدین الراوندی فی کتاب الخرایج
والجرایح فی معجزات امیر المؤمنین علیه السلام قال : أخبرنا أبو منصور شهریار بن شیرویه
الدیلمی عن أبیه عن علی بن محمد بن عمرو عن الحسن بن محمد الرقا انه سمع راهباً
یقول : كنت قاعدآنی صومعة لی فأشرفت منها فاذا طایر كالنسر قد سقط علی شاطیء
البحر ، فتقیاً ربع انسان ثم طار ، فتفقدته فعاد فتقیاً ربع انسان ثم طار ثم جاء فتقیاً
ربع انسان ثم طار ، ثم عاد فتقیاً ربع انسان ثم دنت الی رباع بعضها الی بعض ،
فقام رجل فهو قائم وانا أتعجب منه ، ثم انحدر الطایر علیه فضربه فأخذ ربعه ثم
طار ثم عاد فأخذ ربعه ثم طار ، ثم عاد فأخذ ربعه ثم طار فبقیت أتفكر فی ذلك حتی رأیته

بسر مرد ؟ گفتیم : آری ، دست برداشت و گفت : خداوندا ! تو میدانی که من برای تو
اسلام آوردم ، و از وطن خویش صرف نظر کرده خدمت ینغمبر تو آمدم ، با امید اینکه در هر
سختی و آسایش یاور من باشد ، اینک این بار مصیبت را بدوش من مگذار ، این بیگفت و جامه از
صورت فرزند عقب کرد ، پس حالش تغییر کرد و بهبودی یافت بطوری که در همان مجلس
با هم غذا خوردیم .

سیزدهم : قطب راوندی در کتاب «خرایج» در معجزات امیر المؤمنین (ع) از حسن بن
محمد در قاء نقل میکند که : راهبی میگفت : در صومعه نشسته بودم از بالا نظر کردم دیدم
مرغی شبیه کرکس کنار دریا فرود آمد و ربع يك آدم را قی کرد و پرواز کرد ، طولی نکشید
برگشت و يك ربع دیگر را قی و پرواز کرد ، باز دفعه سوم ربع دیگر و دفعه چهارم ربع دیگر
را قی کرد ، سپس این اجزاء بهم پیوست و يك آدمی تشکیل داد که برخاست ایستاد من این
منظر را با کمال تعجب تماشا می کردم باز آن مرغ آمد و متقارن دو ربع او را گرفت و بر دو بار دوم
آمد ربع دیگر را برد و دفعه سوم ربع سوم و دفعه چهارم ربع چهارم را برد ، من در فکر فرو
رفته بودم که باز آمد و همان جریان اول تکرار شد تا چون این دفعه يك مرد کامل تشکیل شد و

فدها دفتقیاً ربع انسان ثم ربعاً حتى تقياً أربعة ثم طار فاذا الرجل قد قام فدنوت منه فسألته من أنت ؟ فسكت فقلت له بحق من خلقك من أنت ؟ قال انا عبد الرحمن بن ملجم قلت له : و اى شيء عملت من الذنوب ؟ قال : قتلت على بن ابي طالب فوكل بي هذا الطائر يقتلنى كل يوم قتلة ، فبيناهو يحدثنى اذا نقض عليه الطائر فضر به فأخذ ربعه ثم طار ثم عاد الى ان أخذ كله فسألته عن على بن ابيطالب فقالوا : ابن عم رسول الله ووصيه .

الرابع عشر مارواه الراوندى ايضا في معجزات الحسين عليه السلام عن ابي خالد الكابلي عن يحيى بن أم الطويل قال . كنا عند الحسين عليه السلام اذ دخل عليه شاب يبكي فقال : ان والدتى توفيت في هذه الساعة ولم تومس ولها مال فدكانت امرتنى ان لا احدث في أمرها شيئاً حتى أعلمك ، فقال الحسين عليه السلام : قوموا فقمنا معه حتى انتهينا الى البيت الذى فيه المراة مسجاة : فأشرف الى البيت ودعا الله ليحييها حتى توصى بما تحب من وصيتها ، فأحياه الله فاذا المرأة قد جلست و هى تشهد فنظرت الى الحسين عليه السلام ثم ذكر ما جرى بينه وبينها من الكلام والخطاب الى أن قال : ثم صارت

برخواست ایستاد بندو نزدیک شده گفتم : تو کیستی ؟ جواب نداد ، گفتم : بحق آنکس که ترا آفرید ؟ تو کیستی ؟ گفت من ابن ملجم گفتم : چه گناهی کرده ای ؟ گفت علی بن ایطالب را کشته ام ، و این مرغ را مأمور من کرده اند ، هر روز مرا بهمین نحو میکشد ، در این سخن بود که باز مرغ آمد و منقاد زدو ربش را گرفت و برد ، و برگشت تا کم کم همه را برد ، از مردم پرسیدم علی بن ابي طالب کیست ؟ گفتند پسر عم و وصی پیغمبر اسلام است

چهاردهم : باز هم راوندى در معجزات امام حسين (ع) از يحيى بن ام طويل نقل میکند که گفت : خدمت حضرت امام حسين (ع) بودم ، جوانی گریه کنان وارد شد ، گفت : الساعة مادرم مرده ، و وصیتی نکرده ؛ مالی دارد دستور داده که بدون اجازه شمعانصرف نکنیم ، فرمود : برخیزید ، برخاستیم همراه آنجناب رفتیم ، باطایقی رسیدیم که بدن زن را در آن نهاده بودند و پارچه ای دویش کشیده بودند ، حضرت نزدیک اطاق رفت و دعا کرد که خدا او را زنده کند تا هر وصیتی میخواهد بکند ، ناگهان زن برخواست نشست و کلمه شهادت بزبان جاری کرد ، و چشمش بامام حسين (ع) افتاد سپس گفتگوی آنها را نقل میکند

المرأة ميتة كما كانت .

الخامس عشر مارواه الراوندى ايضاً في معجزات الصادق عليه السلام عن يونس بن ظبيان قال : كنت مع الصادق عليه السلام في جماعة فقلت : قول الله لابراهيم « فعذ أربعة من الطير فصر هن إليك » فقال : أتحبون ان أريكم مثله ؟ قلنا : بلى ، قال : يا طاووس فاذا طاووس طار الى حضرتي ، فقال : يا غراب فاذا غراب بين يدي ، ثم قال : يا بازي فاذا بازي بين يدي ، ثم قال : يا حمامة فاذا حمامة بين يدي ؛ ثم أمر بذبحها كلها وتقطيعها وتفريشها وأن يخلط ذلك كله ببعضه ببعض ، ثم أخذ برأس الطاووس فقال : يا طاووس فرأيت لحمه وريشه يتميز حتى التصق ذلك كله برأسه وقام الطاووس بين يديه حياً ثم صاح بالغراب كذلك ، وبالبازي وبالحمامة كذلك ، فقامت كلها أحياء بين يديه .

السادس عشر مارواه ايضاً في الباب المذكور عن أبي الصلت الهروي عن الرضاعن أبيه عليه السلام ان ملك الهند أرسل الى الصادق عليه السلام هدايا وجرارية جميلة مع

مرکز تحقیقات کتب و تراث علوم اسلامی

تا آنجا که میگوید : آنکاه بحالت اول بر گشت و بیجان روی زمین افتاد .

پانزدهم : بازم «راوندى» در معجزات حضرت صادق (ع) از يونس بن ظبيان نقل میکند که گفت : با جمعی خدمت حضرت صادق (ع) بودم راجع باین آیه سؤال کردم که خداوند بحضرت ابراهيم میفرماید : «چهار مرغ بگیر و نزد خویش پاره پاره کن ، «بقره» ۲۶۰ فرمود میخواهید نظیر آنرا بشما بنمایانم ؟ گفتیم آری ، صدا زد : طاووس ! ناگاه طاووسی حاضر شد باز صدا زد کلاغ ؛ کلاغی پیدا شد صدا زد : باز ؛ بازي بر ابرش حاضر شد ، صدا زد : کبوتر ؛ کبوتری حاضر شد ، دستور داد همه را سر بریدند و پاره پاره کردند و پرهایشان را کردند و همه را باهم مخلوط کردند ، سپس سر طاووس را گرفت و صدا زد : طاووس ؛ دیدم گوشت و پیر آن جدا شد و بهم پیوست و آمد بر سر متصل شد و حرکت کرد ، سپس کلاغ و باز و کبوتر را هم صدا زد و همه بهمین نحو زنده شدند .

شانزدهم : بازم در همان باب از ابصلت از حضرت رضا از پدر بزرگوارش (ع) نقل

میکند که فرمود : پادشاه هند هدیه هایی با کنیزك زیبائی بوسیله شخصی برای حضرت

رجل فلم يقبلها ، وقال له : انك خائن فحلف انه ماخان ، فقال له : ان شهد عليك بعض ثيابك بماخنت تشهد أن لا اله الا الله وان محمداً رسول الله ، ثم دعا بدعاء وطلب من الله أن يأذن لفروة الهندي أن يتكلم بلسان عربي مبين ، يسمعه من في المجلس ، ليكون آية من آيات أهل بيت النبوة ، ثم قال : أيتها الفروة تكلمي بما فعله الهندي قال موسى : فانتفضت الفروة و صارت كالكبش وقالت : يا بن رسول الله أئتمنه الملك على هذه الجارية ثم ذكرت قصة طويلة تتضمن كيفية خيانتة بالجارية الى أن قال ثم عاد الكبش فروة كما كانت .

السابع عشر مارواه ايضاً في كتاب الخرايج والجرايح في أعلام النبي والائمة عليهم السلام عن أبي حمزة الثمالي عن علي بن الحسين عليهما السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان قاعداً فذكر اللحم فقام رجل من الانصار فذبح له عنزاً وشواها وحملها اليه و وضعها بين يديه ، وقال لجميع أهل بيته ومن أحب من أصحابه : كلوا ولا تكسروا لها عظداً ، و

صادق (ع) فرستاد ، حضرت نذير وقت وبقاصد فرمود : تو مرد خائنی هستی ، قسم خورد که من خیانت نکرده ام فرمود : اگر لیاست شهادت دهد که خیانت کرده ای به یگانگی خدا و پیغمبری محمد (ص) اقرار میکنی ؟ سپس دهائی خواند و از خدا خواست که اجازه دهد پوستین هندیش بزبان عربی واضح بطوری که همه حاضران بشنوند - سخن گوید ، تانشانه ای برای حقانیت اهل بیت پیغمبر باشد ، آنگاه فرمود : ای پوستین ! کاری که این هندی کرده بگو ، پوستین حرکتی کرد و مثل قوچی شد و گفت : ای سر پیغمبر ! پادشاه این کنیزک را بدست این مرد امانت داد سپس قصه ای طولانی مشتمل بر کیفیت خیانت آن شخص نقل میکند تا آنجا که میفرماید : آنگاه پوستین بحال اول برگشت .

هفدهم : بازم «داوودی» در کتاب خراج از ابو حمزة ثمالی نقل میکند که حضرت سجاد (ع) فرمود : روزی پیغمبر (ص) نشسته بود صحبت از گوشت کرد ، مردی از قبیله انصار برخاست بزغاله ای داشت سر برید و پخت و آورد برابر آنجناب گذاشت ، حضرت بهمه اهل بیتش و هر کس از اصحابش که میخواست فرمود : بیائید بخورید ولی استخوانهایش را نشکنید ، همه بیاهم خوردند ، پس از صرف غذا صاحب بزغاله دید بزغاله زنده شده

أكل معه الانصار واذا العناق قد عاشت وقامت يلعب على بابه .

الثامن عشر مارواه ايضاً في الباب المذكور عن رسول الله ﷺ انه دعا غزراً فلم تجبه فأمر بذيبحه ففعلوا وشووه وأكلوا لحمه ولم يكسروا له عظماً ، ثم أمران يوضع جلده ويطرح عظامه وسط الجلد فقام الجدى حياً يرعى .

التاسع عشر مارواه قطب الراوندي في كتاب الخرايج والجرايح نقلاً من كتاب بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار عن الحسن بن علي عن العباس بن عامر عن أبان بن بشير النبال عن ابي جعفر عليه السلام قال : كنت خلف أبي وهو على بغلة فنفرت فاذا رجل في عنقه سلسلة ورجل يتبعه ، فقال لابي علي بن الحسين : اسقني فقال الرجل الذي خلفه وكأنه موكل به لاتبقه لاسقاء الله فاذا هو معوية .

العشرون مارواه ايضاً نقلاً عن بصائر الدرجات عن الحجاج بن الحسن بن الحسين عن ابن سنان عن عبد الملك القمي عن أخيه ادریس قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : بينا أنا و أبي متوجهين الى مكة في موضع يقال له ضجنان اذ جاءه رجل

مراحمات كميتر علوم رسولي

و بر در خانه مشغول بازی است .

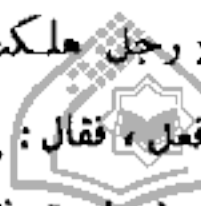
هجدهم : بازهم «راوندي» نقل میکند که پیغمبر (ص) بزغاله ای را صد از دیش نیامد دستور داد سرش را بریدند و پختند و بدون اینکه استخوانش را بشکنند ، گوشتش را خوردند ، سپس دستور داد استخوانهایش را در پوستش ریختند ، برخاست مشغول پهریدن شد .

نوزدهم : بازهم «راوندي» در کتاب خرايج از «ابان بن بشير» نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : ردیف پدرم سوار استری بودم ، ناگهان استررم کرد ، دیدم مردی زنجیر بگردن رو بیا میاید ، و مرد دیگری تعقیبش میکند ، وقتی که رسیدم پدرم گفت : آبی بمن بده ، مردی که همراهش بود - و گویا مأمور او بود - گفت : آتش ندهید ، خدا سیرابش نکند ؛ معلوم شد آن مرد تشنه معاویه است .

بیستم : بازهم «راوندي» از ادریس نقل میکند که گفت : شنیدم حضرت صادق (ع) میفرمود : در راه مکه همراه پدرم بودم بجائی رسیدیم که آنرا «ضجنان» میگفتند ، ناگهان مردی زنجیر بگردن آمد و گفت : مرا آب دهید ، پدرم که صدای او را شنید بمن

فی عنقه سلسله ، فقال : استغنى فسمعه أبى فصاح بى لا تسقه لاسقاء الله ، فاذا رجل يتبعه حتى جذب السلسلة وطرحه على وجهه فغاب فى أسفل درك من النار قال أبى : هذا الشامى لعنه الله .

الحادى والعشرون مارواه ايضاً عن كتاب بصائر الدرجات عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن ابراهيم بن أبى العلاء عن على بن المغيرة قال : نزل ابو جعفر عليه السلام ضجنان فسمعناه ثلث مرآت يقول : لا غفر الله لك ، فقال له أبى : لمن تقول ؟ قال : مر بى الشامى لعنه الله يجرب سلسلته التى فى عنقه وقد دلع لسانه يسألنى ان استغفر له ، فقلت : لا غفر الله لك .

الثانى والعشرون مارواه الراوندى ايضاً فى اواخر كتاب الخرايج والجرايح قال : كان على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله رجل هلك له ابنة فى الجاهلية ، و كان قد رماها فى واد ، فلما اسلم ندم على ما فعل ، فقال : يا نبى الله انى فعلت كذا وكذا بائنة لى صغيرة ، فجاؤا الى شفير الوادى فدعا بيته فقالت : لبيك يا رسول الله ، فقال :  مركزية كويتية علوم دينية

فريادزد : آبخنده ، خدا سيرايش نكند ؛ در اين بين مرد ديگرى رسيد ، زنجير را كشيده او را بر او فكنند و در آخرين طبقه دوزخش فرو برد ، پدرم فرمود : اين ، آن مرد شامى است ، خدا لعنتش كند .

بيست و يكم : بازم «راوندى» از على بن مغيرة نقل ميكنند كه گفت : حضرت باقر (ع) در «ضجنان» (همان منزل ميان مكه و مدينه) منزل كرد ، ناگاه ديديم سه مرتبه فرمود : خدايت نيامرزد ؛ پدرم پرسيد : كه را ميفرمائيد ؟ فرمود : اينك آن مرد شامى ملعون - زنجير بگردن - از اينجا عبور كرد ، زبانش از دهان بيرون آمده بود ، از من خواهش كرد برايش طلب آمرزش كنم ، گفتم : خدايت نيامرزد .

بيست و دوم : بازم «راوندى» نقل ميكنند كه در زمان پيغمبر (ص) مردى بود كه دخترش در جاهليت مرده بود ، و او را در دره اى افكنده بود ، هنگامى كه اسلام آورد از كرده خویش پشيمان شد و به پيغمبر (ص) عرض كرد : من ياد دختر كودك خویش چنين كرده ام ، حضرت کنار دره آمد و دختر را صدا زد ، جواب داد : لبيك يا رسول الله ؛ فرمود : پدر و مادرت مسلمان

ان أردت أن ترجعی الی أبویک فهما الآن قد أسلما، فقالت : یا رسول الله انا عند ربی ولا اختار ابی وامی علی ربی .

الثالث والعشرون مارواه رئیس المحدثین محمد بن علی بن بابویه فی الامالی فی المجلس التاسع والمشرین عن محمد بن الحسن بن الولید عن محمد بن الحسن الصفار وسعد بن عبدالله جمیعاً عن أحمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن علی بن یقطین عن أخیه الحسین عن أبیه علی بن یقطین قال : استدهی الرشید رجلاً یبطل به أمر أبی الحسن موسی رضی الله عنه ویقطعه ویخجله فی المجلس، فانتدب الیه رجل معزم فلما حضرت المائدة عمل ناموساً علی الخبز فکان کلما رام خادم أبی الحسن رضی الله عنه أن یتناول رغیفاً من الخبز طار من بین یدیه ، فاستنفر هارون الفرح والضحك لذلك؛ فلم یلبث أبوالحسن رضی الله عنه أن رفع رأسه الی اسد مصور علی بعض الستور فقال : یا أسد الله خذ عدو الله ، قال : فوثبت تلك الصورة کاعظم ما یکون من السباع فاقتربت ذلك المعزم فخر هارون وندماؤه علی وجوههم مفسحاً علیهم ، وطارت عقولهم خوفاً من هول مارأوه ، فلما أفاقوا قال هارون : یا أبی الحسن أسألك بحفی عليك لما سألت هذه الصورة أن ترد الرجل ، قال : ان كانت عصا موسی ردت ما ابتلعتة من

شده اند ، میخواستی نزد آنها برگردی ؟ گفت : من اکنون در جوار پروردگارم بسر میبرم و پدر و مادرم را بر خدا ترجیح نمیدهم .

بیست و سوم : شیخ صدوق در مجلس بیست و نهم کتاب امالی ، از علی بن یقطین نقل میکند که هارون الرشید دنبال مردی میگشت که دعوی امامت موسی بن جعفر (ع) را رد کند ، و آنجناب داد مجلس عمومی شرمنده گرداند ، مرد افسونگری برای این کار داد و طلب شد ، وقتی که حضرت سر سفره نشسته بود افسونی بنان خواند که هر چه خادم حضرت میخواست نانی بردارد از دستش می برید ، هارون از خوشحالی و خنده در پوستش نمی گنجید حضرت سر بلند کرد و بشیری که پیرده ای نقش بود رو کرد و فرمود : این دشمن خدا را بگیر نقش بصورت شیر بزرگی شد و افسونگر را درید ، هارون و یارانش غش کرده برودر افتادند ، و از هول این منظره عقل از سرشان پرواز کرد ، چون بهوش آمدند هارون بحضرت عرض کرد : ترا بحق من ! دستورده شیر این مرد را برگرداند ، فرمود : اگر عصای موسی

حبال القوم وعصيتهم فان هذه الصورة ترد ما ابتلعته من هذا الرجل ، فكان ذلك
أعمل الاشياء في افاتة نفسه .

الرابع والعشرون مارواه ابن بابويه ايضاً في الامالي في المجلس التاسع والثلاثين
عن أحمد بن الحسن القطان عن الحسن بن علي السكري عن محمد بن زكريا الجوهري
عن محمد بن عماره عن أبيه قال قال الصادق عليه السلام : من أنكر ثلثة اشياء فليس من شيعتنا:
المعراج والمسائلة في القبر والشفاعة .

الخامس والعشرون مارواه علي بن ابراهيم في تفسيره عند قوله تعالى :
« اولم يسير وافى الارض » رفعه قال : أولم ينظروا في الاخبار والقرآن رجعة الامم الهالكة
فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم .

السادس والعشرون مارواه الصفار في بصائر الدرجات في باب ان الائمة (ع)
أحيوا الطوتى أحمد بن محمد بن عمر بن عبد العزيز عن جميل بن دراج قال كنت عند أبي
عبدالله عليه السلام فدخلت عليه امرأة فذكرت أنها تركت ابناً وقد قالت بالملحفة على وجهه ميتاً
فقال لها: ولعله لم يموت، فقومى فاذهبي الى بيتك واغتسلى وصى ركعتين وأجزعي وقولى

طناب وعصاهى ساحران را بر گرداند اين صورت هم افسونگر را بر ميگرداند و اين عهده
جهتي بود كه هارون را بقتل موسى بن جعفر واداشت .

يستم و چهارم : باز هم شيخ صدوق در مجلس سي ونهم كتاب امالي از « عماره » نقل
ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : هر كه سه چيز را انكار كند شيعه ما نيست :
معراج ، سؤال قبر و شفاعت .

يستم و پنجم : علي بن ابراهيم در تفسير اين آيه : « مگر در زمين گردش نكرده اند ،
روم ، ۹ ، و آيات ديگر » روايت ميكند كه مراد مطالعه اخبار و قرآن راجع به بازگشت
امتهاي گذشته است تا به بينند عاقبت آنان چگونه بوده است .

يستم و ششم : « صفار » در كتاب بصائر الدرجات از جميل بن دراج نقل ميكند كه
گفت : خدمت حضرت صادق (ع) بودم زني بي تابانه وارد شد و اظهار كرد كه پسر مرده
واكنون چيزي روي بدنش كشيده ام و آمده ام ، حضرت فرمود : شايد نمرده باشد ، برودر
خانه غسل كن ، دور كعت نماز بگزار و زاري كنان بگو : اي خدائي كه اين پسر را بدون

یا من وهبه لی ولم یکن شیئاً جده هبته لی ثم حر کیه ولا تخبری أحداً، قال : ففعلت
وجاءت وحر کته فاذا هو قد بکی .

العابع والعشرون ما رواه الصفار فی الباب المذكور عن عبد الله بن محمد عن

محمد بن ابراهیم عن ابي محمد بن برید عن داود بن كثير الرقی قال حج رجل من أصحابنا
فدخل علی ابي عبد الله عليه السلام فقال : فذاك ابي وامی ان أهلی توفیت و بقیت و حیداً
فقال أبو عبد الله عليه السلام : أ کنت تحبها ؟ قال : نعم قال : ارجع الی منزلک فانک تراها
وهی تأکل .

الثامن والعشرون ما رواه الثقة الجلیل عبد الله بن جعفر الجمیری فی کتاب

قرب الاسناد فی الحدیث الثالث و الثمانین بعد المائة عن السندي بن محمد عن
صفوان بن مهران الجمال عن ابي عبد الله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله :
لجبرئیل : یا جبرئیل ارنی کیف یبعث الله العباد یوم القيامة ؟ قال : نعم ، فخرج
الی مقبرة بنی ساعدة فأتی قبر أقال له أخرج باذن الله ، فخرج رجل ینفض التراب
عن رأسه وهو یقول : والهفاء - واللفهف هو الثبور ثم قال : ادخل فدخل ثم فصد

سابقه بمن عطا کردی ؛ دوباره او را بمن ببخش ، سپس حر کنش بده و کسی را خبر نکن ،
زندفت بدستور عمل کرد و حر کنش داد ، پس کم کم بنا کرد گریه کند .

یست و هشتم : بازم «صفار» از داود بن كثير نقل میکنند که گفت : یکی از شیعیان

در سفر حج خدمت حضرت صادق (ع) رسید و عرض کرد : پدر و مادرم بقریانت ؛ عیالم در این
شهر مرده و تنها مانده ام ، فرمود : دوستش میداشتی ؟ عرض کرد : آری فرمود : برگرد
منزل ، به بین مشغول خوردن است .

یست و هشتم : «جمیری» در کتاب قرب الاسناد در حدیث ۱۸۳ از «صفوان جمال»

از حضرت صادق (ع) نقل میکنند که پیغمبر (ص) بجبرئیل فرمود : بمن بنما چگونه خدا مردگان
را در قیامت زنده میکند ؟ جبرئیل رفت در قبرستان «بنی ساعدة» بر سر قبری صدا زد : باذن
خدا بیرون بیا ، مردی - در حالی که خاک از سر میفشاند - و او یلا گویان بیرون آمد ،
فرمود : برگرد ، باز وارد قبر شد ، بر سر قبر دیگری رفت و گفت : باذن خدا بیرون بیا

به الى قبر آخر فقال : اخرج باذن الله ، فخرج شاب ينفض رأسه من التراب وهو يقول : اشهدان لا اله الا الله . ثم قال: هكذا تبعثون يوم القيمة .

التاسع والعشرون مارواه الحافظ البرسي في كتابه قريباً من آخره عن زاذان قال : لما جاء امير المؤمنين عليه السلام ليغسل سلمان وجده قدمات ، فرفع الشملة عن وجهه فتبسم وتحرك وهم أن يقعد فقال له علي عليه السلام : عد الى موتك فعاد .
اقول : ويأتي ما يدل على ذلك فان أحاديث هذا الباب والذي بعده مضمون واحد قد عرفت سابقاً سبب قسمتها والله ولي التوفيق .

الباب الثامن

في اثبات ان الرجعة قد وقعت للانبياء والائمة عليهم السلام في هذه الامة في الجملة ليزول بها استبعاد رجعتهم الموعود بها في آخر الزمان ، ومن أحاديث هذا الباب يزول ايضاً الاشكال الذي تخيله منكر الرجعة من استلزامها تقديم المفضول على الفاضل

جواني درحالی که خاک از سر میفشاند و اشهدان لا اله الا الله میگفت - از قبر خارج شد ، فرمود روز قیامت اینطور زنده میشود .

بیست و نهم : حافظ رجب برسی در کتابش از « زاذان » نقل مینکد که : چون امیر المؤمنین (ع) برای غسل دادن سلمان رفت ، پادچه از صورتش عقب کرد ، سلمان لبخندی زد و حرکتی کرد گویا میخواست برخیزد ، حضرت فرمود : بهمان حال برگرد .
هؤلف گوید : احادیث دیگر بیاید که این حدیثها را تأیید کند ، چون مضمون احادیث این باب و باب بعد یکی است ، و سرد و باب کردن را قبلاً گفتیم .

باب هشتم

در اثبات اینکه اجمالاً رجعت البیاء وائمة در این امت هم بوده

تا آن رجعت موعود را بیدند انند ، و از مطالعه احادیث این باب این اشکال هم بر طرف میشود که بعضی از منکران رجعت گویند : اگر در آخر الزمان ائمه باز گردند ، اگر امام زمان (ع) امام مردم باشد لازم آید آنها که مقامشان بالاتر است مؤخر باشند و امام دوازدهم (ع) مقدم ، و اگر دیگران امام باشند لازم آید او از منصب خود معزول شود ، جواب اینکه این اشکال در

أوعزل المفضل عن الامامة ، فباي توجيه وجه هذه الاحاديث الكثيرة يمكن أن توجه أحاديث الرجعة ويأتي تمام الكلام ان شاء الله ، ونقتصر مما يدل على مضمون هذا الباب على أحاديث .

الاول مارواه الشيخ الجليل ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني في باب ما نص الله ورسوله على الائمة عليهم السلام عن عدة من أصحابنا عن احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن ابي نصر عن فضيل بن سكرة عن ابي عبد الله عليه السلام ورواه في باب حد الماء الذي يغسل به الميت عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن احمد بن محمد بن ابي نصر عن فضيل بن سكرة قال : قلت لابي عبدالله عليه السلام : هل للماء الذي يغسل به الميت حد محدود ؟ قال : ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لعلي عليه السلام : اذا أنا مت فاستولي سبغ قرب من ماء بئر غرس ، فاغسلني وكفني وحنطني ، فاذا فرغت من غسلني وكفني وحنطني فخذ بمجامع كفني و اجلسني ثم سلني عما شئت ، فوالله لا تسألني عن شيء الا أجبتك فيه .

و رواه قطب الدين الراوندي في كتاب الخرايج والجرايح نقلا من كتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبدالله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن أحمد بن محمد بن أبي نصر مثله .

موضوع حدشهای فراوان این باب هم هست ، هر جوابی شما ایجاد کنید ما هم آنجا می‌دهیم ، و تتمه مطلب بعداً بخواست خدا بیان میشود ؛ اینک بذکر چند حدیث از حدیثهای مربوطه باین باب اکتفا میشود .

اول : « کلینی » در باب « تمیین ائمه از طرف خدا و پیغمبر (ص) » و در باب « مقدار آب غسل میت » از « فضیل بن سکره » نقل میکنند که گفت : بعضرت صادق (ع) عرض کردم آب غسل میت حد معینی دارد ؟ فرمود : پیغمبر (ص) بعلی (ع) وصیت کرد : هنگامی که من مردم هفت مشک آب از چاه « غرس » که چاهی بوده در مدینه - بکش و مرا با آن غسل بده ، چون از کار غسل و کفن و کافور تمام شدی ، اطراف کفن را بگیر و مرا بنشان ، سپس هر چه میخواهی پرس که بخدا ؛ هیچ چیز نپرسی جز اینکه جوابت دهم . این حدیث را « راوندی » هم در کتاب خرايج بهین نحو روایت میکنند .

الثانی مارواه الكلینی ایضاً فی باب ما نص الله ورسوله علی الائمة علیهم السلام عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن الحسن بن سعید عن القاسم بن محمد عن علی بن أبی حمزة عن ابن أبی سعید عن أبان بن تغلب عن أبی عبدالله علیه السلام قال : لما حضر رسول الله صلی الله علیه و آله الموت دخل علیه علی علیه السلام فادخل رأسه ثم قال : یا علی اذا أنا مت ففسلنی وکفنی ثم أفعدنی وسلوا کتب .

الثالث ما رواه الشيخ الجلیل قطب الدین الراوندی فی کتاب الخرایج و الجرایح فی باب نوارد المعجزات تقلاً من کتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبد الله عن ابراهیم بن محمد الثقفی عن عباد بن یعقوب عن الحسن بن علی بن زید بن علی عن اسمعیل بن عبد الله بن جعفر بن أبی طالب عن أبیه قال : قال علی بن ابی طالب علیه السلام : أمرنی رسول الله صلی الله علیه و آله اذا توفی ان استسقی له سبع قرب من بئر غرس فاغسله بها ، فاذا غسلته وقرغنت من غسله أخرجت من فی البیت قال : فاذا أخرجتهم فاک علی فی تم سلنی عما هو کائن الی یوم القيمة من أمر الفتن ، قال علی علیه السلام ففعلت ذلك فانیاتی بما یكون الی ان تقوم الساعة .

الرابع مارواه سعد بن عبدالله ایضاً بالسند السابق عن علی علیه السلام قال : قال

دوم : بازم « کلینی » در همان باب از « ابان بن تغلب » نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : هنگامی که پیغمبر (ص) در حال احتضار بود امیر المؤمنین (ع) وارد شد ، پیغمبر سر آن جناب را در لعاف خود برد و « آهسته » فرمود : وقتی که من مردم غسلم بده ، کفتم کن ، سپس مرا بنشان و بپوش و بنویس .

سوم : « قطب راوندی » در کتاب خرائج از جعفر بن ابیطالب نقل میکند که امیر المؤمنین (ع) فرمود : پیغمبر (ص) بمن دستور داد که چون از دنیا رود هفت مشگ آب از چاه « غرس » بردارم و او را غسل دهم ، پس از غسل هر که در اطاق است بیرون کنم دهن بر دهان او نهیم و هر فتنه را که تا قیامت بر میخیزد از او بپوشم ، من هم بدستور عمل کردم و کلیه حوادث تا روز قیامت را بمن خبر داد .

چهارم : سعد بن عبدالله از علی (ع) نقل میکند که فرمود : پیغمبر (ص) وصیت

رسول الله ﷺ : اذا انامت فغسلني بسبع قرب من بئر غرس ، غسلني بثلاث قرب غسل ، وشن علي اربعاً شناً ثم ضع يدك على فؤادي ثم سلني اخبرك بما هو كائن الي يوم القيامة ، قال : ففعلت وكان علي ﷺ اذا اخبرنا بشيء يكون يقول : هذا مما اخبرني به رسول الله ﷺ بعد موته .

الخامس مارواه ايضاً نقلاً من كتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبدالله عن جعفر بن اسمعيل الهاشمي عن ايوب بن نوح عن زيد النوفلي عن اسمعيل بن عبدالله بن جعفر عن ابيه عن علي بن ابي طالب ﷺ قال : او صاني النبي ﷺ فقال : اذا انامت فغسلني بسبع قرب من بئر غرس ، فاذا فرغت من غسلني فادخلني في اكنافني ثم ضع اذنك على فمي ، ففعلت فانبأني بما هو كائن الي يوم القيامة ، قال : و روى هذا الحديث بعينه عن الباقر والصادق ﷺ

السادس مارواه الكليني في باب «ان الائمة عليهم السلام يعلمون متى يموتون» عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الوشاء عن مسافر عن الرضا ﷺ قال : اني رأيت

کرد که هنگامی که من مردم هفت مشگ آب از چاه «غرس» بر گیر ؛ با سه مشگ مرا غسل ده ، و چهار مشگ دیگر را بر بدنم بریز ، سپس دست بر قلبم بگذار و بپرس که از هر حادثه ای که تا قیامت رخ دهد ترا خبر میدهم ، من هم وصیت او را عمل کردم ، راوی میگوید : - هر وقت امیر المؤمنین (ع) خبری بما میداد میفرمود : این از چیزهایی است که پیغمبر (ص) بعد از مرگ من فرمود .

پنجم : بازم سعد بن عبدالله از عبدالله بن جعفر نقل میکند که علی (ع) فرمود : پیغمبر (ص) وصیت کرد که : چون من بپرم بهفت مشگ آب - که از چاه «غرس» میکشی - مرا غسل ده ، پس از غسل کفتم کن ، سپس گوش بردهانم بگذار ، وقتی که طبق دستور ؛ گوش بردهانش نهادم آنچه را که تا قیامت واقع میشود بمن خبر داد . این حدیث را عیناً از حضرت باقر (ع) و حضرت صادق (ع) هم روایت میکنند .

ششم : «کلینی» در باب «اینکه ائمه (ع) دفت مرگ خود را میدانند» از «مسافر» نقل میکند که حضرت رضا (ع) فرمود : دیشب پیغمبر (ص) را دیدم فرمود : آنچه نزد ما است

رسول الله ﷺ البارحة وهو يقول : يا علي ما عندنا خير لك .

الصابع ما رواه الكليني ايضاً بالاسناد المذكور عن الوشاء عن أحمد بن عائذ عن أبي خديجة عن أبي عبدالله عليه السلام قال : كنت عند أبي في اليوم الذي قبض فيه فأوصاني بأشياء في غسله و كفنه فقال : يا أبا ما رأيتك منذ اشتكيت احسن حالاً منك اليوم ، فقال : يا بني أما سمعت علي بن الحسين ينادي من وراء الجدار : يا محمد بن علي تعال عجل .

الثامن ما رواه الكليني ايضاً في باب الاشارة و النص على الرضا عليه السلام عن أحمد بن مهران عن محمد بن علي عن أبي الحكم الارمني عن عبد الله بن ابراهيم الجعفرى و عبد الله بن محمد بن عمارة الجرمى جميعاً عن يزيد بن سليط في حديث طويل ان أبا ابراهيم عليه السلام قال له : انى خرجت من منزلى فأوصيت الى ابني فلان و لقد جاءنى بخبره رسول الله صلى الله عليه وآله ثم أرانيه و أراني من يكون معه ، و كذلك لانوصى بأحد منا حتى يأتي بخبره رسول الله صلى الله عليه وآله و وجدى علي عليهما السلام ورأيت مع رسول الله خاتماً و سيفاً و عصى و كتاباً ، و ذكر ما جرى منهما من الخطاب و الجواب ، ثم قال

برای تو بهتر است .

هفتم : باز هم کلینی از «ابو خدیجه» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : روزی که پدرم از دنیا رفت خدمتش بودم در باره غسل و کفنش وصیتهائی کرد ، عرض کردم امروز حال شما از هر روز بهتر است (چگونه مقدمات مرگ را فراهم میکنید ؟) فرمود : پسر جان ! مگر نشنیدی زین العابدین (ع). از بس دیوادمیزد : ای محمد بن علی ! بیا ، زود باش .

هشتم : با هم کلینی در باب «اشاره و نص بر امامت حضرت رضا (ع)» در حدیثی طولانی از یزید بن سلیمان نقل میکند که حضرت موسی بن جعفر (ع) فرمود : من هنگامی که از منزل بیرون آمدم فلان پسر مرا وصی خود قرار داد ، و پیغمبر (ص) آن پسر و سایر برادرانش را بمن نمود و او را برای امامت تعیین کرد و قضیه در همه اوصیاء و ائمه همین طور است ، تا پیغمبر و علی علیهما السلام کسی را نامزد نکنند ما تعیینش نمیکنیم ، موقعی که پیغمبر را دیدم انگشتر و شمشیر و عصا و کتابی همراه داشت ، سپس گفتگوی

أبو ابراهيم عليه السلام : ورأيت ولدي جميعاً الاحياء منهم والاموات ، فقال لي أمير المؤمنين عليه السلام : هذا سيدهم ثم ذكر ما جري بينهم من الكلام الطويل والمحاورات الكثيرة التاسع ما رواه الكليني ايضاً في باب النهي عن الاشراف على قبر رسول الله صلى الله عليه وآله عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد البرقي عن جعفر بن المثنى الخطيب عن مهرا بن أبي نصر و اسمعيل بن عمار انهما سألا أبا عبد الله عليه السلام عن الصعود لنشرف على قبر النبي صلى الله عليه وآله لما سقط سقف المسجد ، فقال : ما أحب لأحد أن يعلو فوقه ولا آمنه ان يرى شيئاً يذهب بصره أو يراه قائماً يصلي أو يراه مع بعض أزواجه العاشر ما رواه الكليني في باب ما جاء في الاثنى عشر النص عليهم عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى ومحمد بن أبي عبد الله الكوفي ومحمد بن الحسن عن سهل بن زياد جميعاً عن الحسن بن العباس بن الجريش عن أبي جعفر الثاني عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام لا يبكر : ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتا بل أحياء عند ربهم يرزقون ، واشهد ان رسول الله صلى الله عليه وآله مات شهيداً والله ليأتينك فايقن فان الشيطان غير متعمد به ، فأخذ علي عليه السلام بيدي بكر

نمودشان را نقل میکند و میفرماید : همه فرزندانم اعم از زنده و مرده را دیدم و امیر المؤمنین (ع) بحضرت رضا اشاره کرد و فرمود : این بزرگ ایشان است ، بعداً گفتگوی مفصلشان را بیان میکند .

نهم : باز هم کلینی در باب «نهی از نگاه کردن در قبر پیغمبر (ص)» از مهرا بن ابی نصر و اسماعیل بن عمار نقل میکند که گفتند : هنگامیکه سقف مسجد فرو ریخته بود از حضرت صادق (ع) پرسیدیم : بالا رفتن برای دیدن قبر پیغمبر (ص) چگونه است؟ فرمود دوست ندارم که احدی بالای قبر رود ، مطمئن نیستم که چیزی به بیند که کور شود ، یا آنجناب را در حال نماز یا با یکی از زنانش به بیند .

دهم : باز هم کلینی در باب «احادیثی که در امامت دوازده امام وارد شده» از حسن بن عباس از حضرت جواد (ع) نقل میکند که : امیر المؤمنین (ع) با بوبکر فرمود : «مپندار آنان که در راه خدا شهید شدند مرده اند ، بلکه زنده اند و نزد خدای خویش روزی میخورند» من گواهی میدهم که رسول الله (ص) شهید مرد ، بخدا ! نزد تو میآید ، شك نکن ، که شیطان بصورت او در نیاید ، سپس دست وی را گرفت و پیغمبر را با او نمود :

فأراه رسول الله ﷺ فقال: يا أبا بكر آمن بعلي وبالأحد عشر من ولدي، انهم مثلي إلا النبوة، وتب إلى الله مما في يدك فإنه لا حق لك فيه، قال: ثم ذهب فلم ير أقول: ويأتي أحاديث متعددة في هذا المعنى.

الحادي عشر مارواه الشيخ المفيد في كتاب الارشاد ان ابن زياد أمر برأس الحسين عليه السلام فدير به في سلك الكوفة، قال: فيروي زيد بن أرقم انه قال مررت به وهو على رمح وأنا في غرفة لي فلما حاذاني سمعته يقرأ: «ام حسبت ان أصحاب الكهف والرقيم كانوا من آياتنا عجبا» فناديت والله يا ابن رسول الله أمر كه أعجب أعجب أقول: هذا أعجب من الرجعة وأغرب لان عود الروح الى مجموع البدن قد كثر وقوعه كما عرفت واما عودها الى الرأس وحده فهو غريب غير معهود، فيزول بها استبعاد الرجعة الموعود بها.

الثاني عشر مارواه علي بن ابراهيم في تفسيره قال: حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ و

فرمود: ابوبکر! بعلي ويازده فرزندش ايمان بيار که آنان هم مثل من اند تنها پیغمبر نیستند، توبه کن و آنچه که گرفته ای بازده که ترا در آن حقی نیست، سپس ناپدید شد، حدیثهای چندی باین مضمون وارد شده که بعداً بیاید.

یازدهم: شیخ مفید در کتاب ارشاد نقل میکند که ابن زیاد فرمان داد سر مقدس حسین (ع) را در کوزه های کوفه بگردانند، زید بن ارقم گوید: من در غرفه ای بودم دیدم سربالای نیزه است و وارد شد، هنگامی که برابر من رسید این آیه خواند: «مگر پنداشته ای که اصحاب کهف و رقیم از آیات ما عجیب بوده اند، سوره کهف، ۹۹ من صدا زد: پس پیغمبر! بخدا قسم تو بسیار عجیب تر است.

هفوف گوید: این از رجعت عجیب و غریب تر است، زیرا بر گشتن روح در همه بدن بسیار اتفاق افتاده اما بر گشتن بسر تنها بی سابقه است، پس رجعت را نباید بعید شمرد.

دوازدهم: علی بن ابراهیم در تفسیر از حضرت صادق (ع) نقل میکند که پیغمبر

ذكر حديث الاسرى الى أن قال : حتى انتهينا الى بيت المقدس فدخلت المسجد فوجدنا ابراهيم وموسى وعيسى فيمن شاء الله من أنبياء الله قد جمعوا الى واقمت الصلوة وأخذ جبرئيل بيدي فقد منى فأمتهم ولا فخر «الحديث» وقد تقدم احاديث كثيرة في هذا المعنى .

الثالث عشر ما رواه الراوندى فى كتاب الخرايج والجرايح فى اعلام النبى والائمة عليهم السلام عن المنهال بن عمر قال : رأيت رأس الحسين عليه السلام بدمشق وبين يديه رجل يقرء «أم حسبت ان أصحاب الكهف والرفيق كانوا من آياتنا عجباً» فانطلق الرأس بلسان فصيح فقال : أعجب من أصحاب الكهف قتلى وحملى .

الرابع عشر ما رواه الراوندى ايضاً نقلاً من كتاب بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار عن الحسن بن الحسين العلوى عن ابن سنان عن أبى حمزة الثمالى عن ابن أبى شعبة الحلبي عن أبان بن تغلب عن أبى عبد الله عليه السلام قال : ان أمير المؤمنين عليه السلام لقي أبابكر فقال له : تعلم ان رسول الله صلى الله عليه وآله أمرك ان تسلّم على باصرة المؤمنين وأن تتبعنى فجعل يشكك عليه ؟ فقال : اجعل بينى وبينك حكماً ، فقال على عليه السلام : أترضى

(من) ذكر حديث معراج فرمود : وقتى كه به بيت المقدس رسيديم وارد مسجد شدم ، ديدم ابراهيم وموسى وعيسى باجمعى از پيبران براى ملاقات من جمع شده اند ، ايستادم بنواز جبرئيل دست مرا گرفت وجلو ننگهداشت ، براى آنان امامت كردم ، وقصد افتخار ندارم «تا آخر حديث» . در اين زمينه حديثهاى زيادى هم قبل گذشت .

سيزدهم : «راوندى» در كتاب خرايج از «منهال بن عمرو» نقل ميكند كه گفت : در شام سرمقدس حسين (ع) را ديدم كه ششخصى جلوش اين آيه را ميخواند «مگر پنداشته اى كه اصحاب كهف ورقيم از آيات ما عجب بوده اند ، كهف ، ۹» سر بزيان فصيح گفت : كشتن من و دو گرداندم سرم از قصه اصحاب كهف عجب تراست .

چهاردهم : باز هم «راوندى» از ابان بن تغلب از حضرت صادق (ع) نقل ميكند كه : امير المؤمنين (ع) با بوبكر فرمود : ميدانى كه پيغمبر دستور داد : بنام امير المؤمنين بن سلام كنى ، و از من پيروى كنى ؟ ابوبكر اظهار شك و ترديد كرد ، و گفت : ميان من و خودت حكى قرارده ، فرمود : خود پيغمبر را قبول دارى ؟ گفت : آرى ولى كجاست

برسول الله ﷺ فقال : ومن لى به ؟ فأخذ بيده حتى أدخله مسجد قبا ، فاذا رسول الله ﷺ قاعد في المحراب فقال له رسول الله ﷺ : ألم آمرك أن تسلم لعلي و تتبعه ؟ قال : بلى ؛ قال : فاعتزل وسلم اليه واتبعه ، قال : نعم فلما رجع لقي صاحبه عمر فعرفه الخبر ، فقال له : انسيت سحر بنى هاشم ؟ و ذكره بأشياء فأمسك وقام على أمره الي أن مات .

الخامس عشر ما رواه ايضاً نقلاً عن بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار عن عمار بن سليمان عن أبيه عن عيشم بن أسلم عن معوية بن عمار قال : دخل أبو بكر هلى أمير المؤمنين عليه السلام و ذكر كلاما جرى بينهما قال : فقال له علي عليه السلام : رأيتك رسول الله ﷺ حتى يخبرك بأننى أولى بالامر منك و يأمرك أن تعزل نفسك عنه تفعل ؟ فقال : ان رأيتته حتى يخبرنى ببعض هذا اكتفيت به ، فقال له علي عليه السلام : فنلتقى اذا صليت المغرب حتى أرىكاه ، قال : فرجع اليه بعد المغرب و أخذ بيده فأخرجه الى مسجد قبا فاذا هو برسول الله ﷺ جالس فى القبلة ، فقال له : يا فلان وثبت على مولاك و جلست مجلسه و هو مجلس النبوة لا يستحقه

باو ميرسد ؟ حضرت دستش را گرفت و بردش در مسجد قبا ، دید پیغمبر در محراب نشسته ، فرمود : مگر من بتو دستور ندادم که تسلیم علی باشی و از او پیروی کنی ؟ گفت چرا فرمود : کناد برو و حق را باو و اگذار ، گفت : بچشم ، وقتی که برگشت و عمر را دید قصه را نقل کرد ، عمر گفت جادوی بنی هاشم را فراموش کرده ای ؟ و حرفهای باو زد که از نیت خویش خودداری کرد و بکار خود ادامه داد تا مرد .

پانزدهم : بازم «راوندى» از معاوية بن عمار نقل میکند که ابوبکر خدمت امیر المؤمنین (ع) رسید حضرت (پس از گفتگوی مفصلى) فرمود : اگر پیغمبر را بتو بنمایم و بفرماید که من از تو سزاوارترم و دستور دهد که بر کناد شوی میپذیری ؟ گفت : اگر او را ببینم و قسمتی از این مطالب را هم گوشزد کند قبول میکنم ، فرمود بعد از نماز مغرب بیا تا او را بتو بنمایم ، پس از مغرب که آمد حضرت دستش را گرفت بمسجد قبا برد . دید پیغمبر رو بقبله نشسته ، فرمود : ای فلان ! با مولای خود مخالفت کردی ، بجای وی نشستی و مقام پیغمبری را اشغال کردی ، در صورتی که کسی غیر از

غیری ، لانه وصیی : ونبذت امری و خالفت ماقلته لك ، و تعرضت لسخط الله و سخطی ، فانزع هذا السربال الذي تسر بلبته بغير حق و لا أنت من أهله ، و الا فمعدك النار «الحديث» و فيه ان عمر منعه من ذلك ، قال : وروى الثقات عن أبي عبد الله عليه السلام مثل ذلك .

السادس عشر ما رواه الصفار ايضاً في بصائر الدرجات نقله عنه الراوندي عن معوية بن حكيم عن الحسن بن علي الوشاعن الرضا عليه السلام قال : قال لي بهراسان : رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله ههنا فالتزمته .

السابع عشر ما رواه الراوندي بعد رواية حديث بصائر الدرجات قال : وروى جماعة من اصحابنا ثلث روايات عن أبي جعفر وأبي عبد الله عليهما السلام قالوا : لما حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله الوفا قد دخل علي عليه السلام فقال له : يا علي اذا نامت ففلسني و كفني واقعدني وسائلني واحفظ عني ، قال : وقد قدمنا ذلك بروايات سعد بن عبدالله .

علی که وصی من است شایسته آن نیست ، فرمان مرا پشت سر انداختی ، دستور مرا مخالفت کردی و غضب خدا و خشم مرا بر خود خریدی ، این جامه ای که بناحق پوشیده ای و تو شایسته اش نیستی ، از تن بدر آر ، و گرنه وعده گاهت دوزخ است «تا آخر حدیث» و در این حدیث است که عمروی را از انجام دستور جلو گیری کرد و او نندی گوید : این مطلب را موقان از حضرت صادق (ع) نقل میکنند .

شانزدهم باز هم «راوندی» از «حسن بن علی و شام» نقل میکنند که حضرت رضا (ع) در خراسان بن فرمود : من اینجا پیغمبر را دیدم ، و دامنش را گرفتم .

هفدهم : باز هم «راوندی» میگوید : جمعی از اصحاب مادر سه روایت از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام نقل میکنند که : در حال احتضار پیغمبر (ص) علی وارد شد ، پیغمبر بوی فرمود : هنگامی که من مردم غسل بده ، کفتم کن ، و مرا بنشان و هر چه میخواهی بپوش و هر چه میگویم حفظ کن .

«راوندی» گوید : این مضمون را سابقاً هم ضمن روایتی سعید بن عبدالله نقل کردیم

الثامن عشر مارواه الراوندى في أواخر الخرائج و الجرايح نقلا من كتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن علي بن محمد بن علي بن معمر عن أبيه عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال جاء أناس إلى الحسن بن علي عليهما السلام فقالوا : أرنا بعض عجائب أبيك التي كان يريناها فقال : أتؤمنون بذلك قالوا : نعم قال : أليس تعرفون أمير المؤمنين ؟ قالوا : بلى كلنا نعرفه ، فرفع لهم جانب الستر فقال لهم : انظروا ، فقالوا بأجمعهم : هذا والله أمير المؤمنين ونشهد أنك ابنه ، وأنه كان يرينا مثل ذلك كثيراً .

التاسع عشر مارواه الراوندى نقلا عن البصائر لسعد بن عبدالله عن عمران بن أحمد عن يحيى بن أم الطويل عن رشيد الهجرى قال : دخلت على أبي محمد الحسن بن علي عليهما السلام بعد مضي أبيه ، فتذاكرنا شوقنا إليه فقال الحسن عليه السلام : تريدون ان ترونه ؟ قلنا : نعم و أنى لنا بذلك ؟ ف ضرب بيده الى ستر كان معلقاً على باب في صدر المجلس ، فرفعه وقال : انظروا الى هذا البيت فاذا أمير المؤمنين جالس كأحسن ما رأينا في حياته ، فقال : هو هو ثم أطلق الستر من يده ، فقال بعضنا لبعض : هذا الذي رأينا من الحسن عليه السلام مثل الذي شاهدناه من أمير المؤمنين عليه السلام ومعجزاته .

هيجدهم : بازم «راوندى» از جابر نقل میکنند که حضرت باقر (ع) فرمود : عدمای خدمت حضرت امام حسن (ع) رسیده تقاضا کردند معجزه ای نظیر معجزات امیر المؤمنین (ع) بآنها بنماید ، فرمود : اگر علی را ببینید میشناسید ؟ گفتند : آری ، دامن پرده را بالا زدو گفت نگاه کنید ، همه قسم خوردند که این امیر المؤمنین است و گفتند شهادت میدهم که تو سر او می و اینگونه عجائب بمایم نمود .

اوزدهم : بازم «راوندى» از «رشید هجرى» نقل میکنند که گفت : پس از شهادت علی (ع) خدمت حضرت مجتبی (ع) رسیده اظهار اشتیاق بآبجانب کردیم فرمود میخواهید اودا ببینید ؟ گفتیم : آری ولی کجا دست باو برسد ؟ حضرت دست زد دامن پرده ای را که بالای اطاق آویخته بود بالا زد و فرمود : نگاه کنید ، دیدیم امیر المؤمنین (ع) به بهترین حالات زمان حیاتش آنجا نشسته ، فرمود : همان است ، و پرده را رها کرد ، مایکدیگر گفتیم : این معجزه نظیر معجزاتی است که در زمان حیات امیر المؤمنین اذاو میدیدیم .

العشرون ما رواه ایضاً نقلاً عن سعد بن عبدالله انه روى عن الباقر عليه السلام ان الناس جاءوا بعد الحسن الى الحسين عليهما السلام فقالوا : يا ابن رسول الله ما عندك من عجائب ابيك التي كان يريهاها ؟ فقال : هل تعرفون ابي ؟ فقالوا : كلنا نعرفه ، فرجع سترأ كان على باب البيت ، ثم قال : انظروا في البيت ، فنظرنا فاذا أمير المؤمنين عليه السلام ، فقلنا : نشهد انه خليفة الله حقاً وانك ولده .

الحادي والعشرون ما رواه ایضاً نقلاً من بصائر الدرجات للصفار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن سماعة قال : دخلت على ابي عبد الله عليه السلام وانا أحدث نفسي ، فقال : مالك تحدث نفسك تريد أن ترى ابا جعفر عليه السلام ؟ قلت : نعم ، قال : قم فادخل هذا البيت فانظر ، فدخلت فاذا أبو جعفر عليه السلام معه قوم من الشيعة من الذين هاتوا قبله وبعده **الثاني والعشرون** ما رواه ایضاً عن الصفار عن الحسن بن علي باسناده قال : سئل الحسين عليه السلام بعد موت أمير المؤمنين عليه السلام يرثهم شيئاً من العجائب فقال : أتعرفون

بازهم در اوندی

یستم : بازهم «دراوندی» از حضرت باقر (ع) نقل میکنند که پس از شهادت امام حسن (ع) مردم خدمت حضرت امام حسین (ع) رسیده تقاضای مجزه ای از نظیر معجزات علی (ع) کردند ، فرمود : پدرها میشناسید ؟ گفتند : آری ، دامن پرده ای را که بالای اطاق آویخته بود بالا زد و فرمود : نگاه کنید ، چون نظر کردند علی (ع) را دیدند ؟ و گفتند : شهادت میدهم که توجانشین خدا و پسر امیرالمؤمنینی .

یست و یکم : بازهم «دراوندی» از «سماعه» نقل میکنند که گفت : خدمت حضرت صادق (ع) نشسته بودم و با خود صحبت میکردم ، فرمود : چرا با خود حرف میزنی ؟ میخواهی امام باقر (ع) را ببینی ؟ گفتم آری فرمود : بر خیز برو در این اطاق و بنگر چون وارد شدم دیدم حضرت باقر (ع) با جمعی از شیعیانش که پیش از او یا بعد از او مرده بودند آنجا است .

یست و دوم : بازهم «دراوندی» نقل میکنند که پس از شهادت علی (ع) بعضی از امام حسین (ع) تقاضای مجزه کردند ، فرمود : اگر علی را ببینید میشناسید ؟ گفتند :

أمیر المؤمنین علیه السلام إذا رأيتهم ، قالوا : نعم ، قال : فارفعوا هذا الستر فرفعوه فإذا هو لا ينكرونه فكلمهم وكلموه .

الثالث والعشرون ما رواه أيضاً عن الصغار عن محمد بن عيسى عن ابراهيم بن أبي البلاد عن عبد الرحمن الخثعمي عن أبي عبد الله عليه السلام قال : خرجت مع أبي عليه السلام الى بعض امواله فلما صرنا في الصحراء استقبله شيخ فنزل اليه أبي وسلم عليه ، فسمعناه يقول له : جعلت فداك ، ثم تحادثنا طويلاً ثم ودعه أبي فقام الشيخ وانصرف وانا لننظر اليه حتى غاب شخصه عنا ، فقلت لأبي : من هذا؟ قال : هذا جدك الحسين عليه السلام .

الرابع والعشرون ما رواه ابن بابويه في عيون الاخبار في باب ثواب زيارة الرضا عليه السلام عن أحمد بن محمد بن ابراهيم عن داود البكري عن علي بن دعبل بن عاي الخزاعي قال : لما حضر أبي الوفاة تغير لونه واسود وجهه ، فرأيت به ذلك فيما يرى النائم ، فقلت : ما فعل الله بك؟ فقال : ان الذي رأيت من سواد وجهي لم يزل حتى لقيت رسول الله صلى الله عليه وآله الحديث .

اول : ظاهره انه رأى وقت الاحتضار كغيره ، وفيه مكالمات جرى بينهما .

آری ، فرمود : این پرده را بالا زید ، چون بالا زدند او را دیدند و شناختند و باهم گفتگو کردند

بیست و سوم : بازم «داوودی» از عبد الرحمان خثعمی نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود بایدم بر سر یکی از مزده هادفتیم ، در راه پیر مردی را دیدیم جلو آمد ، بدرم پیاده شد و سلام کرد و مدتی باهم سخن گفتند ، سپس بدرم با او وداع کرد و پیر مرد برخاست و رفت ، و ما باو نگاه میکردیم تا وقتیکه ناپدید شد .

بیست و چهارم : شیخ صدوق در کتاب عیون الاخبار از علی ، پسر «دعبل» خزاعی نقل میکند که گفت : هنگامیکه بدرم رو بقبله شد رنگش تغییر کرد و صورتش سیاه شد ، پس از مرگ خوابش دیدم پرسیدم : خدا با تو چه کرد ؟ گفت آن سیاهی صورت بهمان حال بود تا خدمت پیغمبر (ص) رسیدم «تا آخر حدیث» .

مؤلف گوید : ظاهر آدره مان حال جان دادن پیغمبر (ص) و دیده چنانچه دیگران هم می بینند و در حدیث گفتگویی از آنان نقل شده .

الخامس والعشرون ما رواه الكليني في «باب ان المؤمن لا يكره على اخذ روحه» عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمد بن سليمان عن أبيه عن سدير الصيرفي قال: قلت لابي عبدالله عليه السلام: هل يكره المؤمن على اخذ روحه؟ قال: والله اذا جائه ملك الموت لقبض روحه قال: يا ولي الله لا تجزع الي أن قال ويمثل له رسول الله وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والائمة من ذريتهم عليهم السلام «الحديث» .

السادس والعشرون ما رواه الكليني ايضاً في «باب ما يعاين المؤمن والكافر» عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن ابن فضال عن علي بن عتبة عن أبيه عن أبي عبدالله عليه السلام في حديث انه قال له بعد ما سأله عن حال المحتضر بعد ما سأله سبع عشر مرة فقال: يراهما والله ، فقال: من هما؟ قال رسول الله وأمير المؤمنين عليهما السلام ، ثم ذكر ما يجري بينهم من السؤال والجواب .

السابع والعشرون ما رواه الكليني ايضاً في الباب المذكور عن علي بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس بن خالد بن عمار عن أبي بصير قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: اذا حيل بينه وبين الكلام أتاه رسول الله من شاء الله ، ثم ذكر ما

يست وپنجم: كليني در باب «اينکه مؤمن از جان دادن کراهت ندارد» از سدير صيرفي نقل ميکند که گفت: حضرت صادق (ع) عرض کردم، مؤمن از دادن جان کراهت دارد؟ فرمود نه بخدا؛ وقتی که ملک الموت برای گرفتن جانش بيايد، گوید: ای دوست خدا وحشت نکن و پیغمبر و امير المؤمنين و حضرت زهرا و حسن و حسين و فرزندانش بر ابرش مجسم میشوند «تا آخر حديث» .

يست و ششم: باز هم كليني در باب «آنچه مؤمن و کافر در حال جان دادن می بینند» از «عقبه» نقل ميکند که حضرت صادق (ع) در حديثي پس از هفده مرتبه پرسش از حال محتضر، در جواب - فرمود: بخدا؛ آن دو نفر را می بینند، گفتم: کیان را؟ فرمود: پیغمبر و امير المؤمنين عليهما السلام را، سپس گفتگو و سؤال و جوابی که بين آنان میشود بيان فرمود .

يست و هفتم: باز هم كليني در همان باب از «ابو بصير» نقل ميکند که حضرت صادق (ع) فرمود: وقتی که زبان انسان - در حال مرگ بند ميايد؛ پیغمبر (ص)

يجرى بينهم من الخطاب الى أن قال : فاذا وضع في قبره ردّ اليه الروح الى
وركيه «الحديث» .

الثامن والعشرون ورواه أيضاً فيه عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن ابن فضال عن
يونس بن يعقوب عن سعيد بن يسار انه حضر احد ابني سابور عند موته فبسط يده ثم
قال : ابيضت يدي يا علي ، فدخلت على أبي عبد الله عليه السلام فسألني عن ذلك فأخبرته
فقال: رآه والله .

التاسع والعشرون مارواه فيه عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن محمد بن
سنان عن عمار بن مروان عن سمع أبا عبد الله عليه السلام يقول في حديث المحتضر : اذا
كان ذلك و احتضر حضره رسول الله صلى الله عليه وآله و أمير المؤمنين عليه السلام ثم ذكر ما يكون
بينهم من المحاورات و البشارة للمؤمن و غير ذلك «الحديث» و فيه ان الكافر ايضاً
يرى الرسول و أمير المؤمنين عليه السلام عند موته .

ورواه الحسن بن سليمان نقلاً من كتاب القائم للفضل بن شاذان عن محمد بن

وبعضي دیگر بالینش میآیند ، سپس گفتگوی آنانرا بیان میکند و میفرماید : وقتی که
در قبرش نهادند خداوند روح را تا کبر برمیگرداند «تا آخر حدیث» .

بیست و هشتم : بازم کلینی در همان باب از «سعيد بن يسار» نقل میکند که گفت :
یکی از دو پسر شاپور در وقت جان دادن دستش را دراز کرد و گفت : یا علی دستم سفید
شد ، من هنگامی که خدمت حضرت صادق (ع) رسیدم قصه را پرسیدند ، گفتم ، فرمود :
بغدا ، اورا دیده .

بیست و نهم : بازم او در همان باب از «عمار بن مروان» از شخصی که خودش از
حضرت صادق (ع) شنیده بود نقل ، میکند که آن جناب در حدیث «محتضر» فرمود : هنگامیکه
رو بقبله شد پیغمبر و امیر المؤمنین (ع) حاضر شوند ، سپس سخنانی را که میانشان رد و بدل
میشود و بشارتی را که بمؤمن میدهد نقل میکند «تا آخر حدیث» .

و در این حدیث است که کافر هم آنها را می بیند . این حدیث را حسن بن سلیمان هم از

اسماعيل عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن زيد الشحام عن أبي عبد الله عليه السلام مثله .

الثلاثون مارواه الكليني ايضا في الباب المذكور عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن يحيى الحلبي عن ابن مسكان عن عبد الرحيم قال : قلت لأبي جعفر عليه السلام : حدثني صالح بن ميثم عن عباية الاسدي انه سمع علي بن أبي طالب عليه السلام يقول : والله لا يبغضني عبد أبداً فيموت علي بغضني الا رأني عند موته حيث يكره ، و لا يحبني عبد أبداً فيموت علي حبي الا رأني عند موته بحيث يحب ، فقال أبو جعفر عليه السلام نعم ورسول الله باليمين .

الحادي والثلاثون مارواه أيضاً فيه عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن علي بن محمد بن معوية بن وهب عن يحيى بن سابق قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : في المؤمن تدمع عيناه عند الموت فذاك عند معاينة رسول الله صلى الله عليه وآله « الحديث » .

الثاني والثلاثون ما رواه أيضاً فيه عن حميد بن زياد عن الحسن بن محمد الكندي عن أبان بن عثمان عن عقبة عن أبي عبد الله عليه السلام ان الرجل اذا وقعت

« زيد شحام » بهمين نحو روایت میکند .

سی ۱۴ : باز هم کلینی در همان باب از عبد الرحیم نقل میکند که گفت : حضرت باقر (ع) عرض کردم : « صالح بن ميثم » از « عباية اسدي » نقل میکند که گفت : از امیر المؤمنین (ع) شنیدم که فرمود : بخدا ! هیچ بنده ای بغض مرا ندارد جز اینکه اگر بهمین حال بمیرد دم مرگ مرا بعالی می بیند که خوش ندارد ، و هیچ بنده ای مرادوست ندارد جز اینکه اگر بدوستی من بمیرد دم مرگ مرا بعالی می بیند که دوست دارد ، حضرت باقر (ع) فرمود : آری ، بیغمبر هم درست راست او است .

سی و یکم : باز هم کلینی در همان باب از « يحيى بن شاپور » نقل میکند که گفت : شنیدم حضرت صادق (ع) درباره اینکه بعضی از مؤمنین هنگام مرگ اشک از چشمشان می آید فرمود : این وقتی است که بیغمبر (ص) دمی بیند « تا آخر حدیث » .

سی و دوم : باز هم کلینی در همان باب از « عقبه » نقل میکند که حضرت صادق (ع)

نفسه هیپنای فی صدره رأی ، قلت : وما یری ؟ قال : یری رسول الله و امیر المؤمنین علیهما السلام الحدیث .

الثالث والثلاثون ما رواه ایضاً فیہ عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن ابن محبوب عن عبدالعزیز العبدی عن عبد الله بن أبی یعفر انه حضر بعض النواصب عند موته فسمعه یقول : مالی و لك یا علی ؟ فأخبر بذلك أباً عبد الله علیه السلام فقال : رآه والله ، ثم قال : اذا بلغت نفس أحدكم هذه یقال له : رسول الله و علی امامك .

الرابع و الثلاثون ما رواه فیہ عن أبی علی الأشعری عن محمد بن عبدالجبار عن صفوان بن یحیی عن أبی المنہل عن محمد بن حنظلة عن أبی عبد الله علیه السلام فی حدیث ان المحتضری رسول الله و امیر المؤمنین وجبرئیل علیہم السلام و ذکر ما یقولون لهم وما یقولون له .

اقول : والاحادیث فی ذلك كثيرة جداً وقد روی البرقی فی المحاسن كثيراً من الاحادیث فی هذا المعنى ، وقد تأولها الشيخ المفید با لحمل علی معرفة المحتضر

فرمود : وقتی که جان شخص باینجا - یعنی سینه اش - میرسد می بیند ، گفتیم : چه می بیند ؟ فرمود : پیغمبر و امیر المؤمنین (ع) را تا آخر حدیث .

سی و سوم : باز هم کلینی در همان باب از «عبد الله بن ابی یعفر» نقل میکند که گفت : بالین یکی از «نامیبیان» (یعنی دشمنان علی (ع)) (بودم ، دردم مرگ میگفت : یا علی مرا با توجه کار وقتی که قصه را برای حضرت صادق (ع) نقل کردند فرمود : بخدا او را دیده سپس فرمود وقتی که جان یکی از شما باینجا (شاید اشاره بسینه باشد) برسد باو میگویند: پیغمبر و علی رو برویت هستند .

سی و چهارم : باز هم کلینی در همان باب از «محمد بن حنظله» در حدیثی نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : شخص «محتضر» پیغمبر و علی و جبرئیل را می بیند ، سپس گفتگوی آنان را باوی بیان میکند .

مؤلف گوید : در این زمینه حدیث فراوان است ، «برقی» هم در کتاب محاسن حدیثهای زیادی در این موضوع نقل میکند ، اما شیخ مفید این احادیث را تأویل کرده

بشمره و لا یتبعا علیهما السلام و هذا كما ترى بعید جداً لوجه له اصلاً ، و قد احتج لذلك لاستحالة حلول الجسم الواحد فی مکانین فی وقت واحد و ما ذکره هنا مدفوع اما اولاً ، فلعدم معارض لهذه الاحادیث من کلامهم (ع) ؛ « و اما ثانياً ، فلان كان حضوره عليه السلام فی مکان معین یراه کل محتضر تلك الساعة ، كما روى ابن بابويه وغيره ان ملك الموت سئل كيف تقبض الارواح من المشرق والمغرب فقال : ان الدنيا بين يدي كالقصة بين يدي أحدكم يتناول منها ما يشاء « و اما ثالثاً ، فلانه يمكن أن يكون مخصوصاً بالمؤمن الكامل ، و الكافر الكامل ، و مثل هذا لا يتفق فی كل شهر مرة « و أما رابعاً ، فلان الاحادیث دالة علی الرؤية الحقيقية ، لما فيها من ذكر الخطاب و العتاب و السؤال و الجواب و الاشراف و الاقتراب ، و المعجى « و الذهاب « و اما خامساً ، فلما مر من عدم جواز التأویل بغير نص و دلیل « و اما سادساً ، فلان الله قد اعطى النبي و الائمة عليهم السلام من القدرة و الفضل ما لم يعطه أحد أو ما لا يمكن وصفه و ما هو اعظم مما ذكر كما يدل عليه اصول الكافي و بصائر الدرجات و غیرهما « و اما سابعاً ، فلان أحوال

میفرماید مراد این است که هر کس در دم مرگ نتیجه دوستی یا دشمنی با پیغمبر و علی علیهما السلام را می بیند ، و سبب این تأویل این است که بودن یک جسم در یک وقت در دو جا محال است ، ولی واضح است که این تأویل بسیار بعید بلکه بچند جهت اصلاً بی مورد است اول حدیث معارض و مخالفی در کار نیست که موجب تأویل شود ، دوم ممکن است آنجناب در یک جای معین باشد اما هر محتضری او را ببیند ، چنانکه مرحوم صدوق و غیره روایت کنند که از ملک الموت پرسیدند : چگونه جان این افرادی را که یکی در مشرق است و دیگری در مغرب ، میگیری ؟ فرمود : تمام دنیا در برابر من مثل یک کاسه در برابر شماست که هر چه بخواهید از آن بر میدارید ، سوم ممکن است این موضوع مخصوص مؤمن کامل و کافر کامل باشد و مرگ اینگونه اشخاص ماهی یک مرتبه هم اتفاق نیافتد **چهارم** چیزهایی در این حدیثهاست که دلیل بردیدن حقیقی است از قبیل : گفتگو و سؤال و جواب آنها نزدیک شدن ، از بالا نگرستن ، آمدورفت پنجم قبلاً گفتیم که بدون سبب نباید کلامی را تأویل کرد ، ششم : خداوند قدرت و فضیلتی به پیغمبر و ائمه (ع) عطا کرده که بدیگری نداده و بشهادت کتابهای کافی ، بصائر الدرجات و غیره فضائل آنان غیر قابل

تلك النشأة ای ما بعد الموت لا يلزم مساواتها لاحوال هذه النشأة، بل لا شك في اختلافهما في أكثر الاحكام واما ثامناً « فلان الله قد أعطى ملك الموت ومنكراً و نكيراً مثل هذه القدرة فلا ينكر أن يعطى النبي و الائمة مثلها بل ما هو أعظم منها » و اما تا سماً « فلما روى من الاحاديث عنه عليه السلام . من رأني فقد رأني حقاً، و في بعض الاحاديث من رأني في منامه فقد رأني و الاخبار به كثيرة، و بالجملة فالحمل على الظاهر هنا ممكن بل واجب متعين، لعدم الصارف و وجود المانع من الصرف عن الظاهر والله أعلم .

الخامس والثلاثون ما رواه ثقة الجليل سعد بن هبة الله الراوندي في كتاب قصص الانبياء با سنده عن ابن بابويه عن أبيه عن سعد بن عبدالله عن محمد بن عيسى بن عبيد عن النضر بن سويد عن يحيى بن عمران الحلبي عن هارون بن خارجة عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام ان الله أوحى الى نبي من انبياء بني اسرائيل يقال ارميا، ان بني اسرائيل عملوا بمعاصي فلا سلطان عليهم من يسفك دماءهم، و

وصفاست، هفتم : اوضاع عالم بعد از مرگ لازم نیست شبه اوضاع این عالم باشد؛ بلکه بدون شك در بیشتر احكام باهم مخالف اند (بهترین جواب همین است، زیرا قطعاً وضع آن عالم قابل قیاس با این عالم نیست و سرتاپا باهم فرق دارد، ولی لازمه این جواب این است که دیدار پیغمبر و علی با چشم دیگر و مربوط به عالم بعد از مرگ باشد و باین حساب در بطی بر جنت پیدا نمیکنند هفتم : در جائیکه خداوند چنین قدرتی بعزرائیل و نکیرو منکره داده باشد، (که بتوانند در یک وقت یکی را در مشرق و دیگری را در مغرب قبض روح کنند و در قبر با وی سؤال و جواب کنند) چه مانعی دارد که نظیر آن با بالاترین ربه پیغمبر و ائمه (ع) داده باشد؟ نهم : احادیثی از پیغمبر (ص) رسیده که : هر کس مرا ببیند در دست دیده، و در بعض آنهاست که : هر که در خواب مرا ببیند در دست دیده (یعنی شیطان بصورت من در نیاید) و در این زمینه حدیث فراوان است، و اجمالاً از ظاهر این حدیثها نباید دست برداشت زیرا تاویل جهت ندارد، بلکه علاوه مانع هم دارد .

سی و پنجم : «راوندي» در کتاب قصص الانبياء از «ابو بصير» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : خداوند یکی از پیبران بنی اسرائیل بنام « ارمیا » وحی کرد که اسرائیلیان نافرمانی پیش گرفته اند، من هم ستمگری را بر آنان مسلط کنم که خونشان

یاخذ اموالهم ، ولا خربن مدينتهم یعنی بیت المقدس مائة عام ، ثم لاعمرنها الى ان قال : فخرج ارميا فلما كان مد البصر التفت الى البلدة فقال : « انى يحيى هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ، ثم بعثه حياً سوياً .

السادس والثلاثون ما رواه ايضاً في قصص الانبياء باسناده عن وهب بن منبه في حديث ارميا ان الله أوحى اليه ان الحق بايليا فانطلق اليه حتى اذا رفع له بيت المقدس ، فرأى خراباً عظيماً قال : « انى يحيى هذه الله بعد موتها » فنزل في ناحية واتخذ مضجعا ، ثم نزع الله روحه و أخفى مكانه على جميع الخلائق مائة عام ، الى ان قال : ثم أمر الله عظام ارميا ان يحيى فقام حياً كما ذكر الله تعالى في كتابه .

السابع والثلاثون ما رواه ايضاً باسناده عن ابن بابويه عن محمد بن جعفر بن شاذان عن أبيه عن الفضل بن شاذان عن محمد بن زياد أبي أحمد الازدي يعني ابن أبي عمير عن أبان بن عثمان عن أبان بن تغلب عن عكرمة عن ابن عباس قال :

بریزدومالشان ببردوا این بیت المقدس - شهر شان در انا صدسال ویران کنم و سپس آبادش کنم . «ارمیا» از شهر بیرون رفت ، وقتی که بقدر چشم اندازی دور شد برگشت نگاهی بشهر کرد و گفت چگونه خدا مردم اینجارا که مرده اند زنده میکند ؟ خدا وی را میراند و پس از صدسال زنده اش کرد باهیکل کاملی ازجا برخاست .

صی و هشتم : باز هم «راوندی» در همان کتاب از «وهب بن منبه» نقل میکند که در قصه «ارمیا» گفت : خدا بوی وحی کرد : برو بجانب بیت المقدس ، ارمیا حرکت کرد ، چون از دور چشمش بشهر افتاد دید سخت ویران شده ، گفت : «چگونه خدا مردم اینجارا که مرده اند زنده میکند ؟» سپس پیاده شد و گوشه ای خوابید ، آنگاه خدا روحش را گرفت ، و جایش را از دیده ها پنهان کرد ، . . . تا چنانکه قرآن میفرماید پس از صدسال بفرمان خدا استغوانهای مرده اش زنده شد و از جا حرکت کرد .

صی و نهم : باز هم «راوندی» در همان کتاب از ابن عباس نقل میکند که گفت : خداوند «جرجیس» پیغمبر را برای رهنمائی پادشاه بت پرستی بشاه فرستاد ، چون مأموریت خویش ابراز

بهت الله جرجیس عليه السلام الى ملك بالشام يعبد صنماً فدعاه الى الله فعذب به عذاباً شديداً ، فأوحى الله اليه يا جرجيس اصبر وأبشرو لا تخف ، ان الله معك يخلصك وانهم يقتلونك أربع مرات في كل مرة أذفع عنك الالم والاذى ، فأمر الملك بهجر جرجيس الى السجن وعذبه بألوان العذاب ، ثم قطعه قطعاً والقهاها في جب فأمر الله ميكائيل فقام على رأس الجب ثم قال : قم يا جرجيس حياً سوياً وأخرجه من الجب ؛ فانطلق جرجيس حتى قام بين يدي الملك وقال : بعثنى الله اليكم ليحتج بي عليكم ، فقام صاحب الشرطة وقال : آمنت بالله الذي بعثك بعد موتك واتبعه أربعة آلاف وآمنوا وصدقوا جرجيس فقتلهم الملك جميعاً ثم أمر بلوح من نحاس أوقد عليه النار ، فبسط عليه جرجيس و أوقد عليه النار حتى مات وأمر برماده فذر في الرياح ، فأمر الله ميكائيل فنادى جرجيس صلوات الله عليه الى الملك فأمر به الملك فمد بين خشبتين ووضع المنشار على رأسه حتى سقط المنشار من تحت رجله ، ثم أمر بقدر فالقى فيها زفت و كبريت ورمصاص ، والقى فيها جسد جرجيس صلوات الله عليه ، فطبخ حتى

مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

کرد پادشاه سنگر شکنجه‌های سختش داد ، خدا با و وحی کرد : ای جرجیس ! صبر کن ، خرسند باش و مترس که خدا با تو است ، از چنگال اینان آزادت میکند ، گر چه چهار بار میکشندت اما در هر بار خدا رنج و آزار را از تو دفع میکند ، پادشاه دستور داد زندانش کردند و بانواع مختلف آزارش دادند ، سپس بدنش را پاره پاره کرد و در چاه افکند ، میکائیل بفرمان خدا بر سر چاه آمد و گفت : جرجیس ! زنده و کامل بر خیز ، و از چاه بیرونش آورد ، باز جلو پادشاه آمد و گفت ، خدام را فرستاده تا بر شما اتمام حجت کنم ، رئیس شرطیان برخاست و گفت : من بخدای تو که ترا پس از مرگ زنده‌ات کرد ایمان آوردم ، بدنبال او چهار هزار نفر دیگر هم ایمان آوردند ، پادشاه همه را کشت ، سپس دستور داد تختی مسی نهادند و زیرش آتش کردند و جرجیس را روی آن خوابانید تا سوخت ، و خاکسترش را بر باد داد ، باز میکائیل آمد و بفرمان خدا زنده‌اش کرد و برای دعوت پادشاه مأمورش کرد ، این دفعه دستور داد پاره بدنش را دو نیم کردند ، سپس بدنش را بازفت ، و کبریت ، و سرب در دیگ جوشاند تا همه باهم مخلوط شد ، خداوند

اختلط ذلك كله جميعاً، فبعث الله اسرافيل فصاح صيحة خرد الناس منها لوجوههم، ثم قال: قم يا جرجيس فقام حياً سوياً بقدره الله وانطلق جرجيس الى الملك فجاءته امرأة، فقالت: كان لنا ثور نعيش به فمات، فقال لها جرجيس: اخذى عصا هذه فضعها على ثورك، وقولي له: ان جرجيس يقول: قم باذن الله ففعلت، فقام حياً فأمنت بالله فأمر به الملك ان يقتل بالسيف، فضربوا عنقه فمات ثم أسروا الى القرية فهلكوا كلهم.

الثامن والثلاثون ما رواه ايضاً فيه عن ابن بابويه عن محمد بن شاذان بن أحمد البرواذي عن محمد بن محمد بن الحرث عن صالح بن سعيد الترمذي عن منعم بن ادريس عن وهب بن منبه عن ابن عباس في حديث طويل يقول فيه: ان الياس عليه السلام نزل فاستخفى عند ام يونس عليها السلام ستة أشهر، ثم عاد الى مكانه فلم يلبث الا يسيراً حتى مات ابنها حين فطمته، فعظمت مصيبتها، فخرجت في طلب الياس ورفت الجبال حتى وجدت الياس، فقالت: اني فجمعت با بني و قد ألهمني الله ان

اسرافيل را فرستاد فریادی زد که همه مردم برو درافتادند، و فرمود: جرجیس! برخیز، باز بقدرت حق زنده شد و برخاست راه خانه شاه پیش گرفت، در میان راه زنی آمد گفت ما گاوی داشتیم که زندگی ما را اداره میکرد اینک مرده فرمود: این عصارا بگیر و بگاویزن و بگو: جرجیس میگویی: باذن خدا برخیز، رفت و بدستور عمل کرد زنده شد، زن ایمان آورد، باز پادشاه فرمان داد گردنش را با شمشیر زدند و بقریه شتافتند، این بار خداوند همرا هلاک کرد.

سی و هشتم: باز هم «راوندی» در همان کتاب از ابن عباس ضمن حدیث طولانی نقل میکنند که گفت: «الیاس» پیغمبر (از کوه) بزیر آمدوشش ماه نزد مادر حضرت یونس پنهان شد، سپس بجای خویش برگشت، طولی نکشید پسر بچه آن زن که از شیر بلاش گرفت بود، مرد، داغش بر دل مادر گران آمد، حرکت کرد از کوهها بالا رفت تا «الیاس» را پیدا کرد، گفت: پسر ما گهوان مرد و بدلم الهام شد که ترا شفیع قرار دهم تا خدا

استشفع بك ليحيى لى ابني ، فقال لها : ومتى مات ؟ قالت: اليوم سبعة ايام ، فانطلق الياس وسار سبعة ايام اخرى حتى انتهى الى منزلها ، فرفع يديه بالدعاء واجتهد حتى احيى الله لقدرته يونس عليه السلام ، فلما عاش انصرف الياس ولما صار ابن اربعين سنة أرسله الى قومه كما قال : « وأرسلناه الى مائة الف أوزيريدون » .

التاسع والثلاثون ما رواه ايضاً عن ابن بابويه عن محمد بن يوسف المذكر عن الحسن بن علي بن نصر الطوسي عن أبي الحسن بن قرعة القاضي عن ماد بن عبد الله (كذا) عن محمد بن اسحق عن اسحق بن يسار عن عكرمة عن ابن عباس في حديث أهل الكهف : انهم لما آووا الى الكهف أوحى الله الي ملك الموت أن يقبض ارواحهم ، ووكل بكل رجل منهم ملكين يقلبانه ذات اليمين وذات الشمال فمكثوا ثلثمائة سنة وتسع سنين ، فلما أراد الله أن يحييهم أمر اسرافيل الملك أن ينفخ فيهم الروح فنفخ فقاموا من رقدتهم ، فقال بعضهم لبعض : قد غفلنا في هذه الليلة الحديث .

الاربعون ما رواه ايضاً في كتابه ابن بابويه عن محمد بن ابراهيم الطالقاني

زنده اش فرمايد ، برسيد : كي مرده ؟ گفت : امروز ، هفتم است ، الياس همراہ زن هرکت کرد و هفت روز راه رفت تا بمنزل وي رسيد ، آنگاه دست بدها برداشت و كوشيد تا خدا بچهره بقدرت خویش زنده کرد ، الياس برگشت ، و چون پسر (يعنى همان يونس) چهل ساله شد خداوند منصب پيسبريش داد و برای دعوت قومش مبعوثش کرد ، چنانکه در قرآن مي فرمايد : « اورا بسوي يكصد هزار يا پيشتر فرستاديم ، صافات ، ۱۴۷ » .

سی و نهم : باز هم «راوندي» از ابن عباس در قصه اصحاب كهف نقل مي كند كه : چون در غار جا بگزين شدند خداوند بعزرائيل وحی کرد كه جان شان را بگير ، و برای هر يك دو ملك گماشت كه اورا بپهلوي راست و چپ بگردانند ، باين حال سيصد و نه سال ماندند ، هنگامي كه خدا خواست زنده شان كند ، اسرافيل را فرمان داد تا روح در بدن شان دميد ، از جاجرکت کردند و گفتند : ما مشب غفلت كرديم «تا آخر حديث» .

چهلیم : باز هم «راوندي» در همان كتاب از محمد حلي نقل مي كند كه حضرت صادق

عن ابن عمدة عن أحمد بن عيسى عن البرزنجی عن أبان بن عثمان عن عمه الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث عيسى انهم سألوه ان يحيى لهم سام بن نوح فاتي الى قبره فقال : قم يا سام باذن الله ، فانشق القبر ثم أعاد الكلام فتحرك ، ثم أعاد الكلام فخرج سام ، فقال : أيما أحب اليك تبقي أو تعود؟ قال : بل أعود يا روح الله اني لاجد لذعة الموت في جوفي الى يومى هذا .

اقول : والاحاديث في هذا المعنى وغير من المعانى السابقة كثيرة ، وقد ظهر من هذا الباب والذي قبله ان الرجعة قد وقعت في هذه الامة للرعية وأهل العصمة ، ليزول استبعاد الرجعة الموعود بها .

فان قيل لعله هذه هي الرجعة الموعود بها ، والتي يحصل بها مساواة أحوال هذه الامة لاحوال الامم السابقة ، كما تضمن الباب الرابع .

قلت هذا خيال باطل من وجوه «احدها» ان هذه رجعة ضعيفة لا يكاد يعتد بها ، بل بعضها ليس برجعة حقيقة ، ولها قلنا في ساير المواضع انها رجعة في الجملة

بازگشت کوچکتر است

(ع) در قصه حضرت عيسى فرمود : مردم از وی خواستند که «سام» پسر نوح را زنده کند ، آمد بر سر قبرش ، فرمود : ای سام ! باذن خدا برخیز ، قبرش کافته شد ، باز همان جمله را گفت از قبر بیرون آمد ، فرمود : میخواهی در دنیا بمانی یا برگردی ؟ گفت : بر میگردم ، زیرا من هنوز گردن مرگ رادر خود حس می کنم .

مؤلف گوید : در این زمینه و نظائر آن حدیث بسیار است ، و از احادیث دو باب اخیر نتیجه میگیریم که : در این امت هم رجعت (و زنده شدن بعد از مرگ) برای مردم عادی و برای اهل عصمت (ع) بوده ، پس نباید آن رجعت موعود را بپندارند .

«اگر گویند» پس شاید آن رجعت موعود همین باشد و دیگر رجعتی در کار نباشد و در مساوات این امت با سایر امتها هم که در باب چهارم گذشت همین مقدار کافی است .
«جواب گوئیم» : این خیال از چند جهت باطل است .

«اول» اینکه این رجعت ضعیف و غیر قابل اعتناء است بلکه بعضی از مواردش حقیقة

رجعت نیست ، ولذا در چند جا ندکر دادیم که این رجعت اجمالی است ، و این غیر از رجعتی

فهي غير الرجعة الموعود بها فيما مضى ويأتي .

«وثانيها» انك لا تجد في شيء من أحاديث البا بين ان أحداً منهم رجع الى الدنيا وعاش فيها زماناً طويلاً الا نادراً ، والنادر لاحكم له فكيف تصدق المشابهة وحنوا لتعمل بالعمل والقذة بالقذة ؟ .

«و ثالثها» ان هذه الوقایع افراد معدودة في مدد متطاولة ، فكيف تساوي أو تقارب تلك الرجعات العظيمة الهائلة التي رجع في بعضها خمسة وثلاثون ألفاً وفي بعضها سبعون ألفاً ، وفي بعضها جميع بنى اسرائيل ، وفي بعضها سبعون ألف بيت ؟ الي غير ذلك مما مضى ، فلا بد من الحكم بالمغايرة .

«ورابعها» الاجماع فان كل من قال : بان الرجعة حق قال بالمغايرة ، وقد ثبت ان الرجعة حق فتثبت المغايرة ؛ و كل من قال ببطلان الرجعة من العامة قال بصحة هذه الصور ووجودها ونقلها ، فلماذا أوردناها حجة عليهم في الاستبعاد فضلا عن الانكار .

«و خامسها » ان الاحاديث الواردة في الاخبار بالرجعة و الوعد بوقوعها

است که در سایر امتهای بوده یا باین امت وعده داده شده .

«دوم» اینکه در هیچیک از حدیثهای این دو باب نیست که مردی که زنده شده مدتی مانده باشد مگر نادر که آن هم مورد حکم نیست ، و باین مقدار شباهت این امت با سایر امتهای درست نمیشود .

«سوم» اینکه در این موارد افسراد اندکی در خلال مدتهای درازی زنده شده اند ، این چه تناسبی با آن رجعتهای عظیمی دارد که در بعضی سی و پنج هزار و در بعضی هفتاد هزار و در بعضی همه اسرائیلیان و در بعضی هفتاد هزار خانوار زنده شده اند و اگر رجعت ما همین مقدار باشد باید گفت این امت با آنها اختلاف دارد .

«چهارم» اجماع ، زیرا هر که قاتل بر رجعت است میگوید آن رجعت معهود ، در آینده است و این رجعتهای گذشته داسنیان منکر رجعت هم نقل می کنند و بصحش معتقدند ، از این دو ماهم اینها را نقل کردیم تا بر آنان حجت باشد .

«پنجم» اینکه حدیثهای رجعت هم قبل از این وقایع ، و هم بعد از آنها نقل شده ،

قدورد قبل وقوع هذه الوقایع و بعدها ؛ حتی فی زمان المهدي عج كما يأتي ان شاء الله تعالى .

«سادسها» ان أحاديث الباب الرابع تدل على ان كل ما وقع في الامم السابقة يقع في هذه الامة مثله ، وما هو أعظم منه وأفضل أو أزيد ، ووجهه واضح ، فان نبينا أفضل الانبياء و امته أشرف الامم الأتري الى الغيبة و أمثالها مما وقع منه في هذه الامة أضعاف ما وقع في الامم السابقة ۱۴ .

«سابعها» ان التصريحات بما يدفع هذا الخيال و يبطله و يردّه أكثر من أن يحصى كما استتف عليه انشاء الله تعالى و الله الهادي .

الباب التاسع

فی جملة من الاحاديث المعتمدة الواردة فی الاخبار بوقوع الرجعة لجماعة من الشيعة و غيرهم من الرعية ، و ما يدل على امكانها و عدم جواز انكارها ؛ و الاحاديث فی ذلك كثيرة جداً و قد وفتت فی هذه الايام على شيء كثير و لم اورد الجميع لما مرّ بل اقتصرت من ذلك على أحاديث .

حتى قسمی از آنها چنانکه بیايد در زمان حضرت مهدي (ع) صادر شده .

«ششم» اینکه در حدیثهای باب چهارم گذشت که هر چه در امتهای گذشته بوده در این امت هم مثلش یا بهترش هست ، سببش هم واضح است چون پیغمبر ما از همه پیبران بالاتر است ، و امتش از سایر امتهای اشرف اند ، چنانکه می بینی «حیث» و امثال آن هم در این امت چند برابر سایر امتهایست . (در جوع این جواب بجواب سوم است)

«هفتم» در خلال حدیثهای آینده تصريحات بیشتری است که خود این خیال فاسد را رد میکند .

باب نهم

در قسمتی از حدیثهای معتبره راجع بوقوع رجعت برای جمعی از شیعیان و غیر شیعیان . از افراد عادی - و ادله امکان این مطلب ، در این موضوع هم حدیث بسیار است که من این روزها به مقدار زیادی از آنها دست یافتم اما بملاحظه اختصار قسمتی را ذکر میکنم .

الاول مارواه الشيخ الجليل رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه في كتاب من لا يحضره الفقيه ، وفي عيون الاخبار ، والشيخ الجليل رئيس الطائفة أبو جعفر الطوسي في كتاب التهذيب بأسانيد منها الصحيحة عن محمد بن اسمعيل البرمكي عن موسى بن عبد الله النخعي قال : قلت لعلي بن محمد بن علي بن موسى عليهم السلام : علمني قولاً أقوله بليغاً كاملاً اذا زرت واحداً منكم فقال : اذا صرت الى الباب فقف و اشهد الشهادتين و ذكر الزيارة الجامعة الى أن قال : « فثبتني الله أبداً ما بقيت على موالاتكم ، و جعلنا ممن يقتص آثاركم ، و يسلك سبيلكم ، و يهتدى بهديكم ، و يحشر في زمركم ، و يكر في رجعتكم ، و يملك في دولتكم ، و يشرف في عاقبتكم ، و يمكن في أيامكم ، و تقر عينه غداً برويتكم » .

الثاني ما رواه ابن بابويه و الشيخ بالاسناد السابق من الامام علي بن محمد عليهما السلام في زيارة الوداع قال : اذا أردت الا نصرف فقل : « السلام عليكم سلام مودع » الى أن قال : « السلام عليكم حشرني الله في زمركم و أوردني حوضكم و جعلني من حركم و ملكني في دولتكم و أحياني في رجعتكم و ملكني في أيامكم » .

اول شيخ صدوق در کتاب من لا يحضره ، و عيون الاخبار ؛ و شيخ طوسي در کتاب تهذيب بسندهائی که بعضی صحيح است از موسى بن عبد الله نخعي نقل میکنند که گفت : حضرت هادي (ع) عرض کردم : کلام کامل رسائی بمن بيا موزيد که هنگام زیارت یکی از شماها بعنوان حضرت « زیارت جامعه » و تعلیم او کرد که بر در حرم بایستد و بعد از شهادتین بخواند و از جمله این زیارت است : « خدا مرا تا آخر عمر بر دوستی شما ثابت دارد ، و از آنان قرار دهد که از شما پیروی می کنند ، در راهتان می روند ، به دایتان رهبری می شوند ، در زمرة تان معشور می گردند ، در رجعتان زنده می شوند ، در دولتتان حکومت می کنند ، در آخر کلاتان شرف می یابند ، و فردا چشمشان بدیدارتان روشن می شود » .

دوم : شيخ صدوق و شيخ طوسي از حضرت هادي (ع) نقل می کنند که فرمود : در زیارت وداع وقتی که خواستی برگردی بگو : سلام بر شما ؛ سلام آن که وداع می کند . . . سلام بر شما ؛ خدا مراد زمره شما معشور ، و بر سر حوضتان وارد فرماید ، و از حوضتان قرار دهد ، در دولتتان قدرتم دهد ، در رجعتان زنده ام کند ، و در روز کلاتان حکومت دهد .

اقول : فی هذین الحدیثین و أمثالهما مما یأتی و هو کثیر دلالة علی ان رجعة الشيعة لیست بعامة ، بل انما یرجع بعضهم ، و الالکان الدعاء بغير فایدة کمالا یجوز أن یقال : اللهم ابعثنی یوم القیمة و احشرنی فی الاخرة ، و یأتی ما هو صریح فیما قلناه ان شاء الله .

الثالث ، ارواه ابن بابویه ایضاً فی کتاب معانی الاخبار قبل آخر کتاب باثنتی عشرة ورقة فی النسخة المتفقول منها فی باب معنی ایام الله عزوجل قال : حدثنا أبی رضی الله عنه قال : حدثنا عبدالله بن جعفر الحمیری قال : حدثنا ابراهیم بن هاشم عن محمد بن أبی عمیر عن مثنی الحنطاط عن جعفر بن محمد عن أبیه علیهما السلام قال : ایام الله ثلاثة یوم یقوم القائم ، و یوم الکره ، و یوم القیمة .

ورواه فی کتاب الخصال فی باب الثلاثة عن أحمد بن محمد بن یحیی العطار عن سعد بن عبدالله عن یعقوب بن یزید عن محمد بن الحسن المیثمی عن مثنی الحنطاط عن أبی جعفر علیه السلام مثله ورواه الشیخ علی بن یونس فی کتاب الصراط المستقیم نقلاً من کتاب الحضرمی .

اقول : فی هذا تصریح ببطلان تأویل الرجعة بخروج المهدي علیه السلام و رجوع الدولة ، و یأتی ما هو أقوى تصریحاً ان شاء الله تعالی ، مع ما تقدم من تصریح علماء

مؤلف گوید : اذ این دو حدیث و امثالش استفاده می شود که رجعت شیعیان عمومی نیست ، و گرنه دعا فائده ای نداشت ، مثل این بود که کسی دعا کند : خدا یا مرا روز قیامت زنده کن ، و در آخرت محشور فرما ، بمذاهم حدیثی بیاید که صریح در این موضوع است .
سوم : بازم صدوق در کتاب «معانی الاخبار» دو اذنه ورق باخر کتاب بر حسب نسخه ما ، در باب «معانی ایام الله» - از حضرت صادق (ع) روایت می کند که حضرت باقر (ع) فرمود : «روزهای» خدا سه تا است : روز قیام امام زمان (ع) روز رجعت ، و روز قیامت . این حدیث را در خصال هم نقل می کند و علی بن یونس عاملی هم در کتاب صراط المستقیم روایت می کند .

مؤلف گوید : این حدیث ، گفتار آنان را که رجعت را بخروج حضرت مهدی (ع) و بازگشت دولت ائمه ، تأویل می کنند صریحاً باطل می کند ، از این صریح تر هم بعد آمی آید

اللغة بمعناها وليس في سند الرواية من يحصل فيه شك أو يوجد فيه طعن ، فان ابراهيم بن هاشم والمثنى ممدوحان مدحاً جليلاً مع صحة مذهبهما ، بل لا يبعد الجزم بتوثيقهما عند التحقيق ؛ و الباقي في غاية الجلالة والثقة و صحة المذهب و الحديث .

الرابع مارواه الشيخ الطوسي في المصباح الكبير في فضل الزيارات في عمل رجب حيث قال زيارة رواها ابن عياش قال : حدثني حسين بن عبدالله عن مولاة يعني أبا القاسم الحسين بن روح أحد السفراء قال زراًي المشاهد كنت بحضرتها في رجب ، تقول : « الحمد لله الذي اشهدنا مشهداً ولياً في رجب » الى أن قال : « السلام عليكم ورحمة الله وبركاته حتى العود الى حضرتكم والفوز في كرتكم والحشر في زمركم » .

الخامس مارواه الشيخ ايضاً في المصباح في أعمال شهر ذي حجة زيارة أمير المؤمنين عليه السلام قال : أبو جعفر الباقر عليه السلام مضى أبي علي بن الحسين عليه السلام الي قبر أمير المؤمنين عليه السلام ثم بكى وقال : « السلام عليك يا أمين الله في أرضه » و ذكر الزيارة ثم قال :

علاوه بر تصريح علمای لغت در معنای رجعت که سابقاً گذشت ، در سند حدیث هم شخص مشکوک الحال یا بدنامی نیست زیرا « ابراهیم بن هاشم » و « مثنی » را علمای استوده اند ، و شیعه هم هستند ، بلکه بشهادات تحقیق می توان گفت قطعاً مورد اطمینان اند ، سایر افراد سند هم در منتهای بزرگواری و اطمینانند و عقیده و حدیثشان هر دو صحیح است .

چهارم : شیخ طوسی در « مصباح کبیر » در فضیلت زیارت در ماه رجب از حسین بن روح نایب امام زمان (ع) نقل می کند که فرمود : در هر زیارتگاهی که هستی در ماه رجب ، بگو : « شکر خدا را که زیارت دوستانش را در ماه رجب نصیب من کرد » درود و رحمت و برکت های خدا بر شما مستدام باد ، تا وقتی که دو باره حضورتان مشرف شوم ، و در رجعتان کامیاب گردم ، و در زمهره تان معشور شوم .

پنجم : بازم شیخ طوسی در کتاب مصباح - در زیارت حضرت امیر (ع) در ماه ذیحجه - از حضرت باقر (ع) نقل میکند که فرمود : پدرم حضرت سجاد بر سر قبر امیر - المؤمنین (ع) رفت قدری گریست و این زیارت را خواند : « السلام عليك يا امين الله في ارضه

قال الباقر عليه السلام ما قاله أحد من شيعتنا عند قبر أمير المؤمنين أو أحد من الأئمة عليهم السلام الأوضع في درج من نور حتى يسلم الي القائم عليه السلام فيلقى صاحبه بالبشرى و التحية و الكرامة ان شاء الله تعالى ، ورواه الكفعمي في مصباحه و كذا ما قبله **أقول** : الظاهر انه يسلم الي القائم عليه السلام بعد ظهوره بقريئة الطبع و غيره ، و ان ضمير يلقى عائد اليه عليه السلام ، بل لا يحتمل غير ذلك و هو و عد بالرجعة و اخبار بها من زار بالزيارة المذكورة علي تقدير موته قبل خروجه عليه السلام . مضافاً الي التصريحات الكثيرة .

السادس ما رواه الشيخ في المصباح و الكفعمي ايضاً في مصباحه في أدعية يوم الجمعة في دعاء السمات المروي عن العمرى رضي الله عنه : « اللهم اني اسئلك با سمك العظيم الاعظم الا عز الاجل الاكرم الذي اذا دعيت به علي مغالق ابواب السماء للفتح بالرحمة انفتحت ، و اذا دعيت به علي مضائق ابواب الارض للفرج انفرجت ، و اذا دعيت به علي اليسر اليسر تيسرت و اذا دعيت به علي

تا آخر زیارت سبب حضرت باقر (ع) میفرماید : هر يك از شعیبان ما که بر سر قبر آنجناب یا امام دیگری این زیارت را بخواند ، آنرا در مخرجی از نور ذخیره کنند تا وقتی که حضرت قائم (ع) تسلیم شود ، و آنجناب صاحبش را با بشارت و درود ملاقات فرماید . دو حدیث اخیر را « کفعمی » هم در کتاب مصباح خود نقل میکند .

مؤلف گوید ظاهراً مراد تسلیم حضرت قائم (ع) بعد از ظهور اوست ، وهم اوست که صاحب زیارت داملاقات میفرماید ، و این وعده زنده شدن در رجعت ، و اخبار از رجعت خواننده این زیارت است . البته در صورتی که پیش از خروج آنجناب بمیرد . علاوه بر تصريحات بسیار دیگر .

ششم باز هم شیخ طوسی و شیخ کفعمی در کتاب مصباح . در دعاهای روز جمعه - در دعای «سمات» نقل میکنند که «عمری» (وکیل و نایب خاص امام زمان (ع) فرمود بگو : «خداوندا ! مرا باسم عظیبت ، بزرگترین ، و بزرگوارترین و شریفترین نامت ، آن نامی که اگر ترا بآن بخوانند که در های بسته آسمان را بر حمت بگشائی میگشائی و یا تنگناهای درهای زمین را گشایش دهی ، میدهی ، و یا سختیها و شدائد امور ، را سهل و آسان کنی ، و بکنی ، و با مردگان را از نو حیات تازه بخشی ، میبخشی»

الاموات للنشور انتشرت ، الدعاء .

اقول : لا شك انهم عليهم السلام يعلمون ذلك الاسم ، فاذا دعا المهدي عليه السلام به نشر الله الاموات فهو دال على امكان الرجعة قطعاً ، وعلى وقوعها ايضاً باعتبار ان اذا موضوعه لما هو محقق الوقوع كما تقرر ، فهو مؤيد للتصريحات الكثيرة .

السابع مارواه الشيخ ايضاً في المصباح والكفعمي ايضاً في أعمال ذي القعدة في يوم الخامس و العشرين منه انه يستحب ان يدعى فيه بهذا الدعاء «اللهم داحي الكعبة» الى ان قال : « و اشهدني اوليائك عند خروج نفسي و حلول رمسي و انقطاع عملي و انقضاء اجلي » الى ان قال : «اللهم عجل فرج اوليائك و اردد عليهم مظالمهم و اظهر بالحق قائمهم» ثم قال : «اللهم صل عليه و على جميع آباءه و اجعلنا من صحبه و ابعثنا في كرته حتى نكون في زمانه من اعوانه .

الثامن ما رواه الشيخ ايضاً في المصباح في زيارة امير المؤمنين عليه السلام الى ان

تا آخر دعا .

مرکز تحقیقات کلمه پیر مہدی

مؤلف گوید بدون تردید انبه (ع) اسم اعظم دمی دانند پس اگر حضرت مهدی (ع) برای زنده شدن مردگان آنرا بخواند قطعاً زنده شوند ، و این دلیل امکان قطعی رجعت است ، بلکه باعتبار اینکه کلمه «اذا» (که در دعا است) برای کارهای واقع شدنی وضع شده ، دلیل وقوع آنهم هست ، بنابراین تصریحهای بسیار دیگر را تأییدی کند .

هفتم : بازم شیخ طوسی و کفعمی در مصباح در اعمال دوزیست و پنجم ذیقعدة نقل می کنند که مستحب است این دعا را بخوانند : «ای خداوندی که زمین کعبه را پهن کردی .. هنگام برون آمدن جان ، و فرودفتن در خاک ، و تمام شدن عمل ، و سر آمدن اجل ؛ دوستان را بیالین من برسان . . . خداوندا ؛ فرج دوستان را زودتر برسان آنچه از روی ستم از آنان گرفته اند بدانها برگردان ، قائمشان را ظاهر فرما ، خداوندا ؛ بر آن سرور و همة پدران بزرگوارش درود فرست ، و ما را از اصحابش قرار ده ، و در رجعتش زنده میان فرما تا در زمان وی از یارانش باشیم .

هشتم : بازم شیخ طوسی در کتاب مصباح در زیارت امیر المؤمنین (ع) چنین نقل

قال: فقلبي لك مسلم ونصرتي لك معدة ثم قال: «اللهم كما مننت علي بزيارتي أمير المؤمنين وولايته فاجعلني ممن ينصره وينتصر به وتمن عليه بنصره لدينك في الدنيا والاخرة» .
ورواه الشيخ ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولويه في المزار بالاستناد الآتي عن
ابي الحسن عليه السلام ورواه الكفعمي في مصباحه في الفصل الحادي والاربعين .
الناسع ما رواه الشيخ ايضاً في المصباح في زيارة الاربعين للحسين عليه السلام
بالاستناد الآتي في محله عن الصادق عليه السلام في جملة زيارة «اشهد اني بكم مؤمن و
بايابكم موفق» الى أن قال: «و نصرتي لكم معية حتى يأذن الله لكم فمعكم معكم
لامع عدوكم» .

العاشر ما رواه الكليني في زيارة الحسين عليه السلام عن عدة من أصحابنا عن
أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن فضالة بن أيوب عن نعيم بن الوليد عن يوسف
الكناسي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «ان أتيت قبر الحسين عليه السلام فقل و ذكر الزيارة
الي أن قال: «اللهم العن قتلة الحسين اللهم اجعلنا ممن ينصره وينتصر به وتمن
مركزت كوفه طوسى

می کنند... قلب من در برابر شما تسلیم ، و یاریم برایتان آماده است خداوند !
چنانکه بر من منت نهادی و زیارت و ولایت علی (ع) نصیبم کردی ، مرا از آنها فراده که او
داری می کنند و از او کمک می گیرند ، دنیا و آخرت بر آنان منت می گذاری ، و یاری
دینت موفق می شوند .

این حدیث را «ابن قولویه» هم در کتاب مزار از حضرت ابوالحسن (که ظاهر آمراد
حضرت کاظم (ع) است) روایت می کند و «کفعمی» هم در کتاب مصباح در فصل چهل و یکم
نقل میکند .

نهم : باز هم شیخ طوسی در کتاب مصباح در زیارت اربعین از حضرت صادق (ع)
چنین نقل میکند : «شهادت میدهم که من شما ایمان ، و برحقشان یقین دارم یاری من
برای شما آماده است ، تا وقتی که خدا شمارا اذن دهد ، باشمایم باشما ، نه بادشمنان شما»
دهم : کلینی در زیارت امام حسین (ع) از «یوسف کناسی» نقل میکند که حضرت
صادق (ع) فرمود : وقتی که بر سر قبر آنجناب رفتی بگو خداوند ! قاتلان او را لعنت
کن خداوند ! ما را از آنان فراده که او را یاری میکنند و از او کمک میگیرند ، و بر

عليه بنصرک لدينک في الدنيا والاخرة .

الحادی عشر مارواه الكليني في باب ان الائمة ورثوا علم النبي وجميع الانبياء والاصياء عن محمد بن يحيى عن أحمد بن أبي زاهر أو غيره عن محمد بن حماد عن أخيه أحمد بن حماد عن أبيه عن أبي الحسن الاول عليه السلام قال : قلت له : أخبرني عن النبي صلى الله عليه وآله ورث النبيين كلهم ؟ قال : نعم ، قلت : ان عيسى بن مريم كان يحيى الموتى ؟ قال : صدقت ، وداود كان يعلم منطق الطير ، و كان رسول الله صلى الله عليه وآله يقدر على هذه المنازل ؟ الى أن قال : وان الله يقول في كتابه : «ولو ان قرآنا سيرت به الجبال أو قطعت به الارض أو كلفتم به الموتى» وقد ورثنا نحن هذا القرآن الذي تسير به الجبال ، وتقطع به الارض وتحيى به الموتى «الحديث» .

اقول : في هذا دلالة واضحة على امکان الرجعة وعدم جواز انكارها .

الثاني عشر مارواه الكليني أيضاً في باب ما أعطي الله الائمة من الاسم الاعظم عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد ومحمد بن خالد عن زكريا

آنان منت ميگزاري دنيا و آخرت درصف ياوران دين تواند .

پازدهم : باز كليني در باب «اينكه اسم (ع) علم پيغمبر و همه انبياء و اوصيا را بارش برده اند» از «حماد» نقل ميکند که گفت : به حضرت کاظم (ع) عرض کردم : پيغمبر (ص) از همه پيبران ارث برد ؟ فرمود : آری ، گفتم : عیسی مرده زنده ميکند ؟ فرمود : آری داود هم سخن مرغان را می فهميد ، پيغمبر (ص) هم بر همه اينها قدرت داشت خدا در قرآن مي فرمايد : «اگر قرآنی بود که بوسيله آن کوهها بحرکت مي آمد ، يا زمين شکافته ميشد ، يا مردگان بسخن مي آمدند رعد ؟ ۳۶» آن قرآنی که کوهها را حرکت مي دهد و زمين را ميشکافد ، و مردگان را «زنده ميکند» بارش بما رسیده «تا آخر حديث» .

مؤلف گوید : اين حديث دلالت روشن دارد که رجعت ممکن است و انکارش

جایز نيست .

دوازدهم : باز هم كليني در باب «اسم اعظمی که خدا با همه عليهم السلام عطا کرده»

از هارون بن جهم نقل ميکند که مردی گفت شنيدم حضرت صادق (ع) مي فرمود : عیسی بن

بن عمران القمی عن هارون بن الجهم عن رجل قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: ان عیسی بن مریم أعطی حرفین كان یعمل بهما، ثم ذكر ما أعطی الانبیاء وان الله جمع ذلك كله لمحمد عليه السلام «الحديث» .

اقول: وهذا يدل على امکان الرجعة ایضاً بل وقوعها عند التحقيق .

الثالث عشر ما رواه الكلینی فی باب مولد أبی جعفر عليه السلام بن علی الباقر عليه السلام عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن علی بن الحکم عن منی الحنط عن أبی بصیر قال: دخلت علی أبی جعفر عليه السلام فقلت له: أنتم ورثة رسول الله عليه السلام؟ قال: نعم، قلت: فأنتم تقدرون أن تحيوا الموتى وتبرؤا الاكهم والاهرس؟ قال: نعم باذن الله، ثم قال لي: ادن مني يا با محمد، فدنوت منه فمسح علي وجهي وعلي عيني فأبصرت الشمس والسماء والبيوت وكل شيء في البلد، ثم قال لي: أتحب أن تكون هكذا ولك ما للناس وعليتك ما عليهم يوم القيمة أو تعود كما كنت ولك الجنة خالصاً؟ قلت: أعود كما كنت فمسح علي عيني فعدت كما كنت عليه السلام.

مریم را دو حرف (از اسم اعظم) دادند که با آنها معجزه میکرد، - سپس نصیب سایر پیبران از اسم اعظم را بیان میکنند و میفرمایند: - خداوند همه آن حروف را به محمد (ص) عطا فرمود «تا آخر حدیث». این حدیث دلیل بر امکان - بلکه اگر دقت شود دلیل بر وقوع - رجعت است .

صیحه پنجم: باز هم کلینی در باب «مولد حضرت باقر (ع)» از ابو بصیر نقل میکنند که گفت: خدمت حضرت باقر (ع) رسیده عرض کردم: شما وارث پیغمبرید؟ فرمود: آری گفتم: پیغمبر (ص) وارث انبیا بسود، هر چه آنان میدانستند، میدانست؟ فرمود: آری. گفتم: شما میتوانید مرده زنده کنید، و کور مادرزاد و پسر راشقا بخشید؟ فرمود: آری باذن خدا، سپس فرمود: نزدیک بیا، رقتم، دست بچشم و صورتت کشید، خوردشید و آسان، و اطاقها، و هر چه در شهر بود دیدم (این ابو بصیر نابینا بوده) فرمود: میخواستی بهمین حال بمانی و در نفع و ضرر در قیامت با مردم شریک باشی، یا بحال اول بر گردی و بدون چشیدن غذایی بیبشت روی؟ گفتم: میخواهم بر گردم، باز دست بچشمانم کشید

و رواه الراوندى فى الخرايج و العجرايج . و رواه على بن عيسى فى كشف الغمة نقلا من كتاب الدلائل لعبد الله بن جعفر الحميرى و رواه الكشى فى كتاب الرجال عن محمد بن مسعود العياشى عن على بن محمد القمى عن محمد بن أحمد عن على بن الحسن عن على بن الحكم مثله وهذا أيضاً دال على امكان الرجعة و عدم جواز انكارها .

الرابع عشر ما رواه الكلينى أيضاً فى باب دعاء فى حفظ القرآن عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن ذكره عن عبد الله بن سنان عن أبان بن تغلب عن أبي عبد الله عليه السلام و ذكر دعاء يقول فيه « واسئلك باسمك الذى تحببى به الموتى » .

أقول : ومثل هذا كثير جداً .

الخامس عشر ما رواه رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه فى كتاب علل الشرايع والاحكام فى باب العلة التى من أجلها سمى على أمير المؤمنين عليه السلام ، والعلة التى من أجلها سمى القائم قائماً قال : حدثنا على بن أحمد بن محمد الدقاق ومحمد بن محمد بن عصام قالا : حدثنا محمد بن يعقوب الكلينى قال : حدثنا القاسم بن العلاء قال : حدثنا اسمعيل الفزارى قال : حدثنا محمد بن جمهور القمى عن عبد الرحمن بن أبى نجران عن ذكره عن أبى حمزة الثمالى عن أبى جعفر عليه السلام و ذكر

بالحال اول برگشتم . اين حديث را «راوندى» هم در كتاب خرائج ، و على بن عيسى نيز در كشف الغمة ، و «كشى» هم در كتاب رجال نقل ميکنند ، اين حديث نيز دليل است كه رجعت ممكن است و انكلاش جايز نيست .

چهاردهم : بازم کلينى در باب «دعاى حفظ قرآن» از «ابان بن تغلب» نقل ميکنند كه حضرت صادق (ع) در ضمن اين دعا فرمود : « . . . ترابآن نامى كه مردگان را بآن زنده ميكنى ، ميخوانم . . . » و امثال اين كلمات فراوان است .

پانزدهم : شيخ صدوق در كتاب «علل» در باب «علت اينكه على (ع) را امير المؤمنين گفتند و علت اينكه حضرت مهدى (ع) را قائم ناميدند» از ابو حمزه ثمالى نقل

حدیثاً یقول فیہ : لما قتل جدی الحسین علیه السلام ضجت الملائكة الى الله بالبكاء ، فاوحى الله اليهم فرّوا ملائكتی وعزتی وجلالی لا تنتقم منهم ولو بعد حين ، ثم كشف الله عن الائمة من ولد الحسين فاذا أحدهم قائم یصلی فقال الله عزوجل: بذلك القائم أنتقم منهم .

اقول : الحصر الذي يفهم من التقديم هنا يتعين كونه اضافياً بالنسبة الى الوقت الذي ضجت فيها الملائكة ، وأرادوا تعجيل الانتقام منهم فيه لما يأتي اثباته ان شاء الله ، على ان الحصر الذي يفهم من التقديم ضعيف الدلالة بل لا يتعين هنا كون التقديم هنا للحصر والتخصيص بل لا يبعد كونه لمجرد الاهتمام ، خصوصاً مع كثرة المعارضات ، وهذا يدل على رجوع قتلة الحسين في زمان القائم علیه السلام كما يأتي التصريح به ان شاء الله .

السادس عشر ما رواه ابن بابويه أيضاً في العلق في باب نواذر العلق قال: حدثنا محمد بن علي ما جيلويه عن محمد بن أبي القاسم عن أحمد بن أبي عبدالله عن أبيه عن محمد بن سليمان عن داود بن النعمان عن عبد الرحمن القصير قال :

میکنند که حضرت باقر (ع) در حدیثی فرمود : وقتی که جدم حسین (ع) کشته شد ، ملائکه صدا بگریه بلند کردند ، از جانب حق وحی شد : فرشتگانم ! آرام گیرید ، بعزت و جلالم ؛ از اینان انتقام گیرم ولو پس از مدتی ، سپس (نور) امامان از فرزندان حسین (ع) را نشان داد که یکی از آنان بنساز ایستاده بود و فرمود : بدست این «قائم» از آنان انتقام میگیرم .

مؤلف گوید : ظاهر جمله اخیر که میفرماید: بدست این قائم ، انتقام میگیرم این است که تنها انتقام از آنها در زمان رجعت و پند است ولی این ظاهر مراد نیست (چون مواقع دیگر هم انتقام گرفته شد) بلکه مراد این است که الآن وقت انتقام نیست و باید بتأخیر افتد علاوه اصلاً جمله ظهوری در این ندارد که فقط در موقع رجعت انتقام هست ، و ذکر آن مورد برای اهمیت آن است ، این حدیث هم دلیل بر رجوع قاتلان حسین (ع) در زمان حضرت قائم (ع) است ، چنانکه در روایات بعدیهم بآن تصریح شده .

شازدهم : بازم شیخ صدوق در همان کتاب از عبد الرحمن قصیر نقل میکند که

قال أبو جعفر عليه السلام : امالو قد قام قائمنا لقدردت اليه الحميراء حتى يجلدوا ، و حتى ينتقم لامه فاطمة منها ، قلت : جعلت فداك ولم يجلدوا الحد ؟ قال : لفرقتها على ام ابراهيم ، قلت : فكيف اخر الله ذلك الى القائم ؟ قال : ان الله بعث محمداً رحمة ويبعث القائم نقمة .

الصابع عشر ما رواه الشيخ أبو علي الحسن بن الشيخ أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي في الامالي باسناده عن أبي ذر الغفاري انه اخذ بحلقة باب الكعبة واستند اليها ثم قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : من قاتلني في الاولى و قاتل اهل بيتي في الثانية حشره الله في الثالثة مع الدجال ، وانما مثل اهل بيتي فيكم كسفينة نوح من ركبها نجي ومن تخلف عنها غرق .

اقول : الظاهر من الاولى زمانه صلى الله عليه وآله ، و الثانية زمان أمير المؤمنين ، و الثالثة الرجعة ، و اما ان يراد بالثانية و الثالثة الرجعة كما روى في قتلة الحسين انهم يرجعون

حضرت باقر (ع) فرمود : اگر قائم ماقیام کند عایشه را بر گردانند تا تازیانه اش بزنند : و انتقام مادرش فاطمه را از او بگیرد ، گفتم : قربانت ا برای چه تازیانه اش میزند ؟ فرمود : برای تهستی که بسادر ابراهیم (زن دیگر پیغمبر) (ص) زد . گفتم : چگونه خدا این انتقام را تا آن وقت تأخیر انداخت ؟ فرمود : خداوند محمد (ص) را برای رحمت مردم فرستاد ، و حضرت قائم (ع) را برای عذاب و انتقام از دشمنان میفرستد .

هفدهم : فرزند شیخ طوسی در کتاب «امالی» روایت میکند که ابوذر غفاری حلقه در خانه کعبه را گرفت و تکیه داد و فرمود : شنیدم پیغمبر (ص) میفرمود : هر که «دراول» بامن بجنگد و «دردوم» با اهل بیتم ، «درد سوم» یادجال محشود شود ، و مثل اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوح است ، هر کس سوارش شد نجات یافت و هر کس تخلف کرد غرق شد .

مؤلف گوید . ظاهراً مراد از اول زمان خود آنجناب ، و دوم زمان امیر المؤمنین ، و سوم رجعت است ، یا مراد از دوم و سوم (هر دو) رجعت است ، چنانکه در باره قاتلان حسین (ع) وارد شده که چند مرتبه بر میگردند ، و یا فقط مراد از سوم رجعت است ، و

مراراً ، او بر اده بالثالثه وحدها الرجعة و على كذا حال فالمقصود ثابت .
 الثامن عشر ما رواه ايضاً في الامالي باسناده عن صفوان بن ابراهيم الفايدي
 عن جعفر بن محمد قال بنايبدأ البلاء ثم بكم ، و بنايبدأ الرجاء ثم بكم ، والذي يحلف
 به لينتصرن الله بكم كما انتصر بالحجارة .

اقول : ضمير جمع المخاطبين وغيره من الالفاظ يجب حمله على الحقيقية
 حتى يتحقق قرينة مانعة قطعاً ، وذلك يستلزم رجوع المخاطبين في آخر الزمان
 أو جماعة منهم وهو المطلوب .

التاسع عشر ما رواه ايضاً في الامالي باسناده عن محمد بن عمران قال : قال
 أبو عبد الله عليه السلام : لما كان من أمر الحسين ما كان ضجعت الملائكة الى الله تعالى ، قال
 فأقام الله لهم ظل القائم وقال : بهذا أنقم له من ظالميه .

العشرون ما رواه ايضاً فيه باسناده عن أبي ذر انه سمع النبي صلى الله عليه وآله يقول :

بهر حال مقصود ما ثابت میشود *مترجمت کتب طوسى*

هیهجدهم بازم در «امالی» از «صفوان» نقل میکنند که حضرت صادق (ع)
 فرمود : بلا اول بر ما وارد میشود بعد بر شما ؛ گشایش هم اول بر ما وارد میشود بعد
 بر شما ، بآنکه بوی سوگند میخورم ؛ خدا از شما کمک گیرد ، چنانکه از سنگبارداری
 دین کمک گرفت .

مؤلف گوید : الفاظ حدیث تاقرینه مغالطی پیدا نشود باید حمل بر حقیقت شود ،
 بنابراین باید اشخاصی که طرف خطاب بوده اند بازگردند و باری دین کنند ، مطلوب ما
 همین است .

لوژدهم : بازم فرزند شیخ طوسی در کتاب امالی از محمد بن حران نقل میکنند
 که حضرت صادق (ع) فرمود : هنگامی که کار حسین (ع) خاتمه یافت . ملائکه بدرگاه
 خدا تضرع کردند . خداوند «شبح» و نور حضرت قائم (ع) را بر پا داشت و بدانها فرمود
 بوسیله این از آنان که باوستم کردند انتقام میگیرم .

بیستم بازم در کتاب امالی از ابوذر نقل میکنند که گفت : شنیدم پیغمبر (ص) می

من قاتلني في الاولى وقاتل اهل بيتي في الثانية فهو فيها من شيعة الدجال .

الحادي والعشرون ما رواه الشيخ الجليل الثقة ابو القاسم جعفر بن قولويه في كتاب المزار في الباب التاسع عشر في علم الانبياء بقتل الحسين عليه السلام قال : حدثني محمد بن جعفر الرزاز عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب وأحمد بن الحسن بن علي بن فضال عن الحسن بن علي بن فضال عن مروان بن مسلم عن هريد بن معاوية العجلي عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث طويل ان الله واعد الحسين ان يكره الي الدنيا حتى ينتقم بنفسه ممن فعل ذلك به «الحديث» ويأتي ان شاء الله تعالى .

الثاني والعشرون ما رواه الشيخ الثقة الجليل علي بن ابراهيم بن هاشم في تفسيره في أوائله بعد تسع ورفات من اوله في النسخة المنقول منها في بحث الرد علي من أنكر الرجعة قال : حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن حماد يعني ابن عثمان عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ما يقول الناس في هذه الآية «يوم نحشر من كل امة فوجاً» ؟ قلت : يقولون انها في القيامة قال : ليس كما يقولون انها في الرجعة أيحشر الله في القيامة من كل امة فوجاً وندع الباقيين ؟ انما آية القيامة «وحشرناهم

فرمود : هر که در «اول» بامن ، ودر «دوم» بااهلبيتم بجنگد در رجعت از شيعيان «دجال» خواهد بود .

بیست و یکم : «ابن قولويه» در باب ۱۹ کتاب مزار ، از «هريد بن معاوية عجلي» نقل میکند که حضرت صادق (ع) در حدیثی طولانی فرمود : خداوند بحسین (ع) وعده داد که او را دنیا بر گرداند تا از قاتلانش انتقام بگیرد «تا آخر حدیث» که انشاء الله بعداً بیاید .

بیست و دوم : علی بن ابراهیم در تفسیر در رد منکران رجعت از «حماد بن عثمان» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : مردم درباره این آیه : «روزی که از هر جمعی دسته ای . . . را محشور کنیم ، نمل ۳۸» چه میگویند ؟ عرض کردم : میگویند : مربوط بقیامت است ، فرمود : چنین نیست ، درباره رجعت است ؛ مگر در قیامت خدا از هر جمعی دسته ای را محشور میکند و دیگران را اوامیگذارد ؛ آیه قیامت این است : «همه را محشور

فلم تغادر منهم أحداً .

الثالث والعشرون ما رواه علی بن ابراهیم ایضاً بعد الحدیث السابق بغير فصل انه بذلك الا سناد ایضاً فی قوله تعالى : « وحرام علی قرية أهلکناها انهم لا يرجعون » قال : قال الصادق عليه السلام : کل قرية أهلکها الله بالعذاب لا يرجعون فی الرجعة ، واما فی القيامة فیرجعون ، واما من محض الايمان محضاً و غیرهم ممن لم یهلكوا بالعذاب أو محض الکفر محضاً فانهم يرجعون و رواه فی موضع آخر من تفسیره مرسل مثله **الرابع والعشرون** ما رواه ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الكلینی فی اوائل الروضة من الکافی عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن محمد بن سلیمان المصری عن أبيه عن ابي بصیر قال : قلت لابی عليه السلام قوله تعالى « و افسموا بالله جهداً ایمانهم لا یبعث الله من یموت بلی وعداً علیه حقاً و لکن اکثر الناس لا یعلمون » قال : یا بابصیر ما یقولون فی هذه الاية ؟ قلت : ان المشرکین یزعمون و یحلفون لرسول الله ان الله لا یبعث الموتی ، قال : فقال تباً لمن قال هذا ، سلهم هل کان المشرکون یحلفون کئیم ، واحدی از آنان را ، وانگذا ریم ، کف ، ۴۷ »

بیست و سوم : باز هم علی بن ابراهیم در تفسیر - پس از حدیث سابق - درباره این آیه : « برقریه ای که هلاکشان کرده ایم مقرر است که آنها باز نمیگردند ، سوره انبیا ، آیه ۹۵ » نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : هرقریه ای را که خدا بعباد هلاک کرد در رجعت بر نمیگردند ، اما در قیامت برمیگردند ، و در رجعت مؤمن خالص ، و کافر خالص و آنان که بعباد خدا نمرده اند برمیگردند ، این حدیث را در جای دیگر تفسیر هم نقل می کند .

بیست و چهارم : کلینی - در اوائل « روضة کافی » - از ابو بصیر نقل میکند که گفت تفسیر این آیه را از حضرت صادق (ع) پرسیدم : « بخدا قسم خوردند ، قسمهای مؤکد که خدا آنان را که میبیرند زنده نمیکند ، چرا ، وعده ای است بر او ثابت ، اما بیشتر مردم نمیدانند ، نحل ، ۳۸ » فرمود : ابو بصیر ! مردم در این آیه چه میگویند ؟ عرض کردم : میگویند : مشرکان میگفتند خدا مردگان را زنده نمیکند و برای اثبات این مدعا نزد پیغمبر (ص) قسم میخوردند ، فرمود : مرگ بر آنها که آیه را چنین تفسیر میکنند ، از اینان

بِالله أم باللات والعزى قال : قلت : فأوجد نيه فقال : يا بابصير لو قد قام قائمنا لقدمت
 لله قوماً من شيعتنا فباع سيوفهم على عواتقهم فيبلغ ذلك قوماً من شيعتنا لم يموتوا فيقولون:
 ابعث فلان وفلان وفلان من قبورهم وهم مع القائم، فيبلغ ذلك قوماً من عدونا فيقولون يا معشر
 الشيعة ما أكذبكم هذه دولتكم واتم تقولون فيها الكذب لا والله ما عاش هؤلاء
 ولا يبعثون الى يوم القيمة قال : «فحكى الله قولهم فقال : «واقسموا بالله جهدايمانهم
 لا يبعث الله من يموت» ورواه العياشي في تفسيره على ما نقل عنه .

الخامس والعشرون ما رواه الشيخ الجليل المفيد ابو عبد الله محمد بن محمد بن
 النعمان في كتاب الارشاد في حجج الله على العباد في باب ذكر علامات القائم
 حيث قال وردت الآثار بذكر علامات قيام القائم المهدي عليه السلام، وحوادث تكون امام
 قيامه وآيات و دلالات، فمنها خروج السفيا نى الى أن قال : و أهوات ينشرون من
 القبور حتى يرجعوا الى الدنيا فيتعارفون فيها ويتزاورون الى أن قال : فيعرفون

پیرس : مشرکان بخدا قسم میخوردند **بابه «لات وعزى»** (نام دوت) ؟ عرض کردم : پس
 مرا از این حقیقت آگاه کن ، فرمود : ابو بصیر! هنگام قیام قائم ما خداوند جمعی از شیعیان
 مارا - در حالی که قبضه شمشیر بر دوش نهاده اند - محشور فرماید این خبر از طرفی شیعیان
 ما که در آن وقت زنده اند برسد ، بیکدیگر بشارت دهند که : فلان وفلان از قبرها پشان
 محشور شدند و در رکاب حضرت قائم اند ، از طرف دیگر بعهده ای از دشمنان ما رسد گویند :
 ای گروه شیعه ! شما بچقدر دروغ گوئید ؟ این دوران دولت شماست که در آن دروغ
 میگوئید ؟ نه بخدا ! اینها زنده نشده اند ، و تاقیامت هم زنده نشوند ، خداوند در نقل این قصه
 میفرماید : «بخدا ! قسم خوردند قسمهای مؤکد که هر کس ببرد خدا زنده اش نمیکند»
 این حدیث را گویند «عیاشی» هم در تفسیرش نقل میکند .

بیست و پنجم : شیخ مفید در کتاب ارشاد در باب «علامات حضرت قائم ع »
 میفرماید : درباره نشانه های قیام آنجناب ، و حوادثی که پیش از آن رخ میدهد روایتهائی
 وارد شده ، از جمله خروج «سفیانی» . . . و مردگانی که از قبر بیرون آیند ، تابد نیابند -
 کردند ، بیکدیگر را بشناسند و بدین هم دیگر روند آنگاه بدانند که حضرت

عند ذلك خروج المهدي عليه السلام بمكة ، فيتوجهون الى النصره .
 العادس والعشرون مارواه الشيخ المفيد ايضا في فصل آخر حيث قال وقد وردت
 الاخبار بمدى ملك القائم روى عبدالكريم النعماني قال : قلت لابي عبدالله عليه السلام : كم يملك
 القائم (ع) قال : سبع سنين تطول له الايام والليالي حتى تكون السنة من سنينه مقدار عشر
 سنين من سنينكم هذا واذا آن قيامه مطر الناس جمادى الاخرة وعشر ايام من رجب مطراً
 لم ير الخلايق مثله ، فيثبت الله به لحوم المؤمنين وابدانهم من قبورهم ، فكأنني
 انظر اليهم قبلين من قبل جهينة ينفضون شعورهم من التراب .
 ورواه الطبرسي في كتاب اعلام الوري ورواه علي بن عيسى في كشف الغمة
 نقلاً عنهما وكذا الذي قبله .

السابع والعشرون مارواه الشيخ المفيد ايضا في آخر الارشاد قال : روى
 المفضل بن عمر عن ابي عبدالله عليه السلام انه قال : يخرج القائم عليه السلام من ظهر الكوفة
 مع سبعة وعشرين رجلاً ، خمسة عشر من قوم موسى الذين كانوا يهدون بالحق و

مهدى (ع) درمکه خروج کرده و برای باری اوشتابند .

یست و هشتم : باز شیخ مفید در فصل دیگری میفرماید : درباره مدت سلطنت حضرت
 مهدی (ع) حدیثهایی وارد شده : از جمله عبدالکريم خنمی گوید : از حضرت صادق
 (ع) پرسیدم : حضرت قائم (ع) چقدر سلطنت میکند ؟ فرمود : هفت سال ، اما شبانه
 روزش بقدری طولانی شود که سالتش بقدر ده سال شما گردد ، و چون قیامت نزدیک شود ،
 از اول جمادی الثاني نادم رجب باران بیسابقه ای بیاید و خداوند بدنه های مؤمنان را در
 قبرها برویاند ، گویا می بینم که از طرف (قبیله) «جهینه» می آیند و گرد و خاک از سر و
 صورت میفشانند . این حدیث را طبرسی هم در کتاب اعلام الوری نقل میکند ، و علی بن
 عیسی هم در کشف الغمه با حدیث سابق روایت میکند .

یست و هشتم باز هم شیخ مفید در آخر «ارشاد» از «مفضل بن عمرو» نقل میکند
 که حضرت صادق (ع) فرمود : حضرت قائم (ع) بايست و هفت نفر دیگر - که بانزده
 نفرشان از قوم موسی هستند که بحق هدایت میگردند و بان بازمی گشتند - و هفت نفرشان

به يعدلون ، وسبعة من أهل الكهف ، ويوشع بن نون وسلمان و ابا دجانه الانصاري
والمقداد ومالك الاشر ، فيكونون بين يديه انصاراً و حكماً و رواه العياشي في
تفسيره علي ما نقل عنه و رواه علي بن عيسى في كشف الغمة نقلاً من ارشاد المفيد .
ورواه الشيخ زين الدين علي بن يونس العاملي في كتاب الصراط المستقيم مثله .

الثامن والعشرون مارواه الشيخ الجليل أمين الدين أبو علي الفضل بن الحسن
الطبرسي في كتاب مجمع البيان لعلوم القرآن عند قوله تعالى : «يوم نحشر من
كل امة فوجاً» حيث قال : قد تظاهرت تلك الاخبار عن ائمة الهدى من آل محمد
عليهم السلام في ان الله سيعيد عند قيام المهدي عليه السلام قوماً ممن تقدم موتهم من
اوليائه وشيعته ليفوزوا بشواب نصرته ومعونته ، ويبتهجوا بظهور دولته ويعيدوا ايضاً
قوماً من اعدائه لينتقم منهم ، وينالوا بعض ما يستحقونه من العذاب والقتل على ايدي
شيعته ، والذل والخزي بما يشاهدون من علو كلمته .

التاسع والعشرون مارواه الشيخ الجليل أبو جعفر بن بابويه في كتاب ثواب الاعمال
وعقاب الاعمال في عقاب قاتل الحسين عليه السلام عن محمد بن علي بن ماجيلويه عن محمد بن يحيى
عن محمد بن أحمد عن محمد بن الحسين عن محمد بن سنان عن بعض أصحابه

از اهل كهف اند با يوشع بن نون ، سلمان ، ابودجانه انصاري ، مقداد ، و مالك اشتر -
از پشت كوفه ظاهر ميشوند ، اين عده در برابرش هر كت ميكنند ، باران و حكمرانان اويند .
اين حديث را گویند «عياشي» هم در تفسير نقل ميکند ، علي بن عيسى هم در كشف
الغمة ، و علي بن يونس عاملي هم در كتاب صراط المستقيم روايت ميکنند .

بيست و هشتم : فضل بن حسن طبرسي در كتاب مجمع البيان در تفسير اين آيه :
«روزي كه از هر جمعي دسته اي . . . را محشور كنيم» مي فرمايد : روايات بسياري از
ائمه عليهم السلام وارد شده كه هنگام قيام حضرت مهدي (ع) خداوند جمعي از شيعيانش
را كه قبل مرده اند زنده مي كند تا بشواب ياري وي برسند ، و بظهور دولتش شادمان
شوند و نيز ، جمعي از دشمنانش را زنده ميلاند تا قسمتي از عذابي را كه مستحق اند بچسند
بدست شيعيان آن جناب كشته شوند ، و از ديدن دستگاه سلطنت او ذلت و خاري بينند .
بيست و نهم : شيخ صدوق در كتاب «ثواب الاعمال» از محمد بن سنان از يكي

عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : إذا كان يوم القيامة نصب الله لفاطمة قبة من نور فيقبل الحسين عليه السلام و رأسه على يده ، فتصرخ صرخة الى أن قال : فيمثل الله لها في أحسن صورة و هو تخصم قتلته ، فيجمع الله قتلته و المجهزين عليه و من شرك في دمه ، فيقتلهم حتى أتى علي آخرهم ثم يحشرون فيقتلهم الحسن ، ثم ينشرون فيقتلهم الحسين ثم ينشرون فلا يبقى أحد من ذريتنا الاقتلهم قتله ، فعند ذلك يكشف الله الفيظ وينسى الحزن و رواء السيد رضو ، الدين علي بن طاوس في كتاب الملهوف على قتلى الطوفوف .

اقول : الظاهر ان المراد من القيامة هنا الرجعة لانها مأخوذة من القيام الخاص اي الحيوية بعد الموت وقد اطلق علي الرجعة في كلام بعض المتقدمين اسم القيامة الصغرى و القرينة على ارادة ذلك هنا مما يأتي التصريح به من وقوع هذا بعينه في الرجعة ، و ما هو معلوم من عدم ورود الاخبار بوقوع القتل و الحيوية بعد الموت مراراً كثيرة جداً في القيامة الكبرى اصلاً ، و غير ذلك من القرائن ، على ان

بازگشتت کویتهای حسین و علی

از شیعیان از حضرت صادق (ع) نقل میکنند که پیغمبر (ص) فرمود : روز قیامت خداوند قبه ای اذنور برای حضرت زهرا سلام الله علیها نصب میکند ، حسین (ع) در حالی که سر روی دست دارد میآید فاطمه زهرا ناله ای میزند خداوند حسین (ع) را به بهترین صورتی در میآورد تا با قاتلانش مخاصمه کند ، آنگاه هر که را که در خون او شرکت داشته و در کشتنش کمک کرده جمع میفرماید و همه را میکشد سپس زنده شوند و امام حسن (ع) همه را بکشد باز زنده شوند و امام حسین (ع) آنها را بکشد و همینطور هر یک از فرزندان ما جدا جدا آنها را میکشد ، آنگاه خداوند خشم و غصه ما را بر طرف کند ، و اندوه را فراموش گرداند . این حدیث را سید رضی هم در کتاب «ملهوف» روایت می کند .

مؤلف گوید ظاهراً مراد از «قیامت» رجعت است چون قیامت مشتق از قیام است یعنی قیام مخصوصی که عبارت از زنده شدن بعد از مرگ است ، چنانکه در کلمات بعضی از متقدمین هم از رجعت بقیامت صغری تعبیر شده ، و شاهد مطلب هم روایاتی است که عین جریان مزبور را راجع بر رجعت میفرماید . چنانکه بیاید و شاهد دیگر اینکه هیچ چیزی وارد نشده که در قیامت کسی را چند بار بکشند و باز زنده کنند ؛ و شواهد دیگری

هذا لم يكن من قسم الرجعة فلا شك انه أعجب منها و أغرب ، فهو يزيل الاستبعاد لها و يمنع من انكارها والله أعلم .

الثلاثون ما رواه الثقة الجليل على بن ابراهيم في تفسيره مرسل في قوله تعالى : « واما نرينك » يا محمد « بعض الذي نعدهم » قال : من الرجعة و قيام القائم « أو نتوفينك » قبل ذلك « فالينا مرجعهم »

(اعلم ان على بن ابراهيم كرر بعض الايات في تفسيره في مواضع لمناسبة و اورد في كل موضع احاديث في بعض الاحاديث و الايات فيه موجودة في غير مظانها « منه ») .

الحادي والثلاثون ما رواه على بن ابراهيم ايضاً في قوله تعالى : « اثم اذا ما وقع آمنتم به » رفعه قال : اي صدقتم في الرجعة فيقال لهم : الآن تؤمنون به يعني أمير المؤمنين عليه السلام .

الثاني والثلاثون ما رواه على بن ابراهيم ايضاً مرسل في قوله تعالى : « ولو ان لكل نفس ظلمت آل محمد حقهم ما في الارض جميعاً لافتدت به » يعني في الرجعة

هم هست ؛ علاوه بر اینکه اگر این موضوع را از اقسام رجعت نشماریم بی شک از رجعت عجیب و غریب تر است و استبعاد رجعت را بر طرف ، و از انکارش جلو گیری میکند .

سی و یکم : علی بن ابراهیم در تفسیرش این آیه را چنین معنی میکند : « - ای محمد - اگر قسمتی از آنچه را که - راجع بر رجعت و قیام حضرت قائم (ع) - بآنها وعده میدهم ، بتو بنمایم ، یا - پیش از آن - ترا بهیرانیم (در هر صورت) بازگشت آنان بها است ، یونس ۴۶ »

سی و یکم : باز هم علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه : « سپس آبا هنگامی که عذاب وارد میشود بآن ایمان میاورید ؟ یونس ۵۱ » روایت میکند که : یعنی در موقع رجعت تصدیق میکنید ؟ و آنگاه بایشان گویند : اینک باو - یعنی بامیر المؤمنین - ایمان میاورید .

سی و دوم : باز هم علی بن ابراهیم این آیه را چنین تفسیر میکند : « هر کس که - بآل محمد ص - ستم کرده - وحفشان را گرفته - اگر همه روی زمین راداشت باشد - در رجعت - حاضر است همه را بموض خود بدهد ، یونس ۵۴ » .

الثالث والثلاثون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسير قوله : « والذين لا يؤمنون بالآخرة » قال : حدثني جعفر بن أحمد عن عبد الكريم بن عبد الرحيم عن محمد بن علي عن محمد بن الفضل عن أبي حمزة الثمالي قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول في قوله تعالى : « و الذين لا يؤمنون بالآخرة » يعني انهم لا يؤمنون بالرجعة انها تكون «قلوبهم منكرا» يعني كافرة «وهم مستكبرون» يعني انهم من ولاية علي مستكبرون .

الرابع و الثلاثون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال : حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن ابي ايوب عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : « قد مكر الذين من قبلهم فأتى الله بنيانهم من القواعد » الى ان قال : « فاصابهم سيئات ما عملوا وحق بهم ما كانوا به يستهزؤن » يعني من العذاب في الرجعة **الخامس و الثلاثون** ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً عن أبيه عن بعض رجاله عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله : « واقسموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت بلى

سـ و سوم : بازم علي بن ابراهيم در تفسير اين آيه : « آنها که باختر ايمان ندارند دلهاشان بانکار خو گرفته . . . نحل ۲۲ » از ابو حمزة ثمالی نقل میکنند که حضرت باقر (ع) فرمود : یعنی آنها که هر جمت ايمان ندارند دلهاشان کافراست ، و آنان تکبر دارند یعنی از پد برفتن ولایت علی (ع) استکبار میکنند .

سـ و چهارم : بازم علي بن ابراهيم در تفسير اين آيه : « کسانی که پشراز اينها بودند مکر کردند ؛ خدا بنيادشان را از ريشه بر کند . . . و سزای اعمال بدشان بآنها رسيد ؛ و عذابی که مسخره اش میکردند دامنگيرشان شد ، نحل ، ۲۶-۳۴ » از محمد بن مسلم روايت میکنند که حضرت باقر (ع) فرمود : مراد از عذابی که مسخره میکردند عذاب رجعت است .

سـ و پنجم : بازم علي بن ابراهيم در تفسير اين آيه : « بخدا قسم خوردند قسهای مؤکد که هر کس بميرد خدا زنده اش نمیکند ، چرا ، وعده ای است برای خدا ثابت ، نحل ، ۳۸ » از یکی از اصحاب حضرت صادق (ع) نقل میکنند که گفت : حضرت فرمود : مردم

وعداً عليه حقاً» قال : ما يقول الناس فيها ؟ قلت : يقولون نزلت في الكفار ، قال : ان الكفار لا يحلفون بالله ، وانما نزلت في قوم من امة محمد قيل لهم ترجعون بعد الموت قبل القيامة فيحلفون انهم لا يرجعون ، فرد الله عليهم فقال : « ليبين لهم الذي يختلفون فيه وليعلم الذين كفروا انهم كانوا كاذبين » يعنى فى الرجعة سيردهم فيقتلهم ويشفى صدور المؤمنين منهم .

السادس و الثلاثون ما رواه على بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال : حدثنا أحمد بن ادريس قال : أخبرنا أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن ربعي بن عبد الله عن الفضيل بن يسار عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله تبارك وتعالى : « يوم ندعو كل اناس بامامهم » قال : يجىء رسول الله صلى الله عليه وآله فى قرنه ، ويجىء على عليه السلام فى قرنه ، والحسين فى قرنه ، وكل من مات بين ظهرانى قوم جاء معه . ورواه البرقي فى المحاسن عن أبيه عن النضر بن سويد عن ابن مسكان عن يعقوب بن شعيب عن ابي عبد الله عليه السلام مثله .

اقول : فى بعض النسخ فى قرية بالياه آخر الحروف ، وفى بعضها بالتون ،

درباره این آیه چه میگویند ؟ عرض کردم : میگویند درباره کفار نازل شده ، فرمود : کفار بخدا ، قسم نمیخورند ، درباره جمعی اذامت محمد (ص) نازل شده که چون بآنها گویند : بعد از مرگ ، بیش از قیامت بدنیابرمیگردید ، قسم میخورند که بر نمیگردیم ، خدا در مقام رد گفتار آنان میفرماید : (چرا برمیگردند) « تا آنچه در آن اختلاف دارند برایشان بیان کند ، و آنها که کافر شدند بدانند دروغگو بوده اند » یعنی در رجعت آنان را برمیگرداند و میکشد تادلهاى مؤمنان را شفا دهد .

سی و ششم : باز هم على بن ابراهيم در تفسير این آیه : « روزی که هر جمعی را با ما مشان بخوانیم ، سوره اسرا ، ۷۱ ، از فضیل بن یسار نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : (در قیامت) پیغمبر (ص) با اهل عصر خود ، و علی (ع) با اهل عصر خود ، و امام حسین (ع) با اهل عصر خود بیایند ، و همچنین هر کس در میان جمعی ببرد با هم وارد شوند . این حدیث را « برقی » هم در کتاب محاسن از حضرت صادق بهمین نحو روایت میکند .

مؤلف گوید : در بعضی از نسخه ها است که پیغمبر (ص) در «قریه ای» و علی (ع) در

فعلی الاول هو نص فی الرجعة ، و القرية صادقة علی المدينة العظيمة ، و علی الثاني یحتمل الرجعة و هو الاقوی ، لما یأتی ان شاء الله من رواية سعد بن عبد الله له فی مختصر البصائر فی أحادیث الرجعة و یحتمل القيامة .

المابع والثلاثون مارواه علی بن ابراهیم ایضاً فی تفسیره قال : أخبرنا أحمد بن ادریس قال : حدثنا أحمد بن محمد بن عمر بن عبد العزیز عن ابراهیم بن المستنیر عن معاوية بن عمار قال : قلت لابی عبدالله عليه السلام : قول الله عز وجل : «ان لمعیشه ضنكا» قال : هی والله للنصاب ، قلت : جعلت فداك قد رأیناهم وهرهم الاطول فی كفاية حتی ماتوا ، قال : ذلك والله فی الرجعة یا كلون العذرة . ورواه الحسن بن سلیمان بن خالد القمی فی رسالته نقلاً من كتاب مختصر البصائر لسعد بن عبد الله مثله .

الثامن والثلاثون مارواه علی بن ابراهیم ایضاً فی تفسیره عن ابيه عن ابن أبي عمير عن ابن سنان وعن أبي بصير عن محمد بن مسلم عن أبي عبدالله وأبي جعفر عليهما السلام فی قوله

قریه ای . . . و اردشود ، و قریه شهر بزرگ راهم شامل میشود ، و باین حساب صریح در رجعت میشود ، و بنا بر احتمال اول (که هر کس در میان اهل عصر خود بیاید) احتمال قوی دارد که مراد رجعت باشد . زیرا چنانکه خواهد آمد «سعد بن عبدالله» این حدیث را ضمن احادیث رجعت نقل کرده . و شاید هم مربوط بقیامت باشد .

سی و هفتم : باز هم علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه : (هر که از یاد من اهراس کند) زندگی سختی دارد ، طه ، ۱۲۴ از معاوية بن عمار نقل میکنند که معنی آیه را از حضرت صادق (ع) پرسیدم ، فرمود : بخدا ! راجع بناصیبان است ، گفتم : قربانت ! ما می بینیم که بسیاری از اینها روزگار درازی دانا دم مرگ در راحت و ثروت بسر میبرند ، فرمود : بخدا ! این مربوط بر رجعت است که اینان آن روز کثافت میخورند ، این حدیث را حسن بن سلیمان هم در رساله اش به همین نحو روایت میکند .

سی و هشتم : باز هم علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه : «هر قریه ای که هلاکشان کرده ایم ثابت است که بر نمیگردند انبیا ، ۹۵» از محمد بن مسلم نقل میکنند که حضرت

تعالى : « وحرام على قرية أهلكناها انهم لا يرجعون » ، قال : كل قرية أهلك الله أهلها بالعذاب لا يرجعون في الرجعة ؛ فهذه الآية من أعظم الدلالة في الرجعة ، لأن أحداً من أهل الاسلام لا ينكر ان الناس كلهم يرجعون في القيامة من هلك و من لم يهلك ، وقوله : لا يرجعون نصاً في الرجعة ، فأما الى القيامة فيرجعون حتى يدخلوا النار .

التاسع والثلاثون مارواه علي بن ابراهيم في تفسيره ايضاً مرسل قال : بشر الله نبيه وأهل بيته أن يتفضل عليهم بعد ذلك ، ويجعلهم خلفاء في الارض ، وائمة علي امته ويردهم الى الدنيا مع أعدائهم حتى ينتصفوا منهم .

الاربعون مارواه ايضاً فيه مرسل في قوله تعالى : « ونرى فرعون و هامان و جنودهما وهم الذين غصبوا آل محمد حقهم » ما كانوا يحذرون من القتل و العذاب حتى يردهم ويرد أعدائهم الى الدنيا حتى يقتلوهم .

باقر و حضرت صادق عليهما السلام فرمودند : هر قریه ای که خدا اهلش را بعذاب هلاک کرده باشد ، در رجعت بر نمیگردند ، و این آیه از بهترین ادله رجعت است ، چون هیچ مسلمانی منکر نیست که در قیامت همه زنده میشوند چه هلاک شده باشند چه نشده باشند ، پس اینکه میفرماید آنهایی که هلاک شده اند بر نمیگردند صریح در رجعت است ، و هلاک شدگان قطعاً در قیامت بر میگردند تا وارد دوزخ شوند .

سی و نهم : باز هم علی بن ابراهیم در تفسیرش روایت میکند که : خداوند به پیغمبر و اهلیتتش علیهم السلام وعده داده که بعد از این در حقشان تفضل فرماید و آنان را در روی زمین جانشین و امام امت قرار دهد ، و آنان را با دشمنانشان بدینا برگرداند تا از آنها انتقام گیرند .

چهلم : باز هم علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه : « ... و بدست آنان فرعون و هامان و لشکر بانسان آن عذابی را که از آن میترسیدند بنمایانیم ، قصص ، ۶ » روایت میکند که مراد این است که خداوند آل محمد (ص) را با غاصبان حقشان در رجعت زنده کند تا آن کشتار و عذابی که دشمنانشان از آن میترسیدند بآنها بچشانند .

الحادی و الاربعون ما رواه أيضاً فيه مرسلًا قال : و جعلت الجبال يسبحن مع داود أنزل الله عليه الزبور فيه توحيد و تمجيد و دعاء و اخبار رسول الله ﷺ و أمير المؤمنين و الائمة (ع) ، و اخبار القائم و اخبار الرجعة و هو قوله : «ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون» .

الثاني و الاربعون ما رواه أيضاً فيه عن ابيه عن ابن أبي عمير عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام في جملة حديث ان رسول الله ﷺ قال لعلي عليه السلام : يا علي اذا كان في آخر الزمان اخرجك الله في أحسن صورة و معك ميسم تسم به أعدائك .

الثالث و الاربعون ما رواه أيضاً فيه في قوله تعالى : «يوم نحشر من كل امة فوجاً» قال : قال رجل لابي عبدالله عليه السلام : ان العامة تزعم انها في القيامة فقال : أيحشر الله في القيامة من كل امة فوجاً و يدع الباقيين ؛ لا ولكنه في الرجعة ، و اما آية القيامة فهو قوله تعالى : «وحشرناهم فلم نغادر منهم أحداً» .

چهل و یکم : بازم علی بن ابراهیم در تفسیر روایت میکند که خداوند گوهرها را مسخر کرد تا با داود تسبیح خدا کنند ، و زبور را - که مشتمل بر توحید و تمجید ، و دعا و اخبار پیغمبر و امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام و اخبار حضرت قائم و اخبار رجعت بود - بر او نازل کرد و این است تفسیر این آیه : «در زبور از پس «ذکر» نوشتیم که زمین را بندهگان صالح من بارت میبرند ، انبیا ، ۱۰۵» .

چهل و دوم : بازم علی بن ابراهیم از ابو بصیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) ضمن حدیثی فرمود : پیغمبر (ص) بعلی (ع) فرمود : خداوند ترا در آخر الزمان به بهترین صورتی زنده میکند ، در حالی که آهنی در دست داری که دشمنان را بآن داغ میزنی ،

چهل و سوم : بازم علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه : «روزی که از هر جمعی دستهای . . . را محشور کنیم ، نمل ۸۳» میگوید : شخصی بحضرت صادق (ع) عرض کرد : سنیان میگویند این آیه مربوط بقیامت است ، فرمود : مگر در قیامت خدا از هر جمعی دستهای را محشور میکند و دیگران را وامیگذارد ؛ این مربوط برجعت است ، آیه قیامت این است : «همه را محشور کنیم واحدی از آنها را و نگذاریم ، کهف ۴۷»

الرابع والاربعون ما رواه ايضاً فيه عن أبيه عن ابن أبي عمير عن المفضل عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله عز وجل « و يوم يحشر من كل امة فوجاً » قال : ليس أحد من المؤمنين قتل الا يرجع حتى يموت ، ولا يرجع الا من محض الايمان محضاً ؛ أو محض الكفر محضاً .

الخامس والاربعون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : « اولم يروا انا نسوق الماء الى الارض الجرز » قال : هو مثل ضربه الله في الرجعة و القائم ، فلما أخبرهم رسول الله صلى الله عليه وآله بخبر الرجعة قالوا : « متى هذا الفتح ان كنتم صادقين » .

السادس و الاربعون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً عند قوله تعالى : « ربنا أمتنا اثنتين و احييتنا اثنتين فاعترفنا بذنوبنا فهل الى خروج من سبيل » قال : ذلك في الرجعة .

السابع و الاربعون ما رواه ايضاً فيه في قوله : « و ترى الظالمين آل محمد حقهم لمارأوا العذاب » و علي هو العذاب في الرجعة « يقولون هل الى مرد من

چهل و چهارم : بازم علی بن ابراهیم در تفسیر آیه سابق از مفضل نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : هر يك از مؤمنين که کشته شده باشد بر میگردد تا بر گ عادی ببرد ، و رجعت مختص مؤمن محض یا کافر محض است .

چهل و پنجم : بازم او در تفسیر این آیه : « مگر نمی بینند که ما آب را بزمینهای با بر میرانیم سورة سجده ، آیه ۲۷ » روایت میکند که این مثلی درباره رجعت و حضرت قائم است ، که چون پیغمبر (ص) قضیه رجعت را با آنان خبر داد ، گفتند : « اگر راست می گوئید این فتح و گشایش موعود چه وقت است ؟ سجده ، ۲۸ . »

چهل و ششم : بازم علی بن ابراهیم در ذیل این آیه : « پروردگارا ! ما را دو بار میراندی و دوبار زنده کردی آنگاه بگناهان خویش اقرار کردیم ، غافر ، ۱۱ » میگوید : آیه مربوط بر رجعت است .

چهل و هفتم : بازم علی بن ابراهیم این آیه را چنین تفسیر میکند : مستمگران - بآل محمد (ص) - را می بینی که چون عذاب - یعنی علی (ع) را - که در رجعت برای آنان عذاب است - به ببینند ، گویند : آیا راهی برای بازگشت هست - تا ولایت علی را

سبیل « فنوالی علیاً » .

الثامن و الاربعون ما رواه ایضاً فی قوله تعالی : « و ارتقب یوم تأتی السماء بدخان مبین » قال : ذلك اذا خرجوا من القبور فی الرجعة یغشی الناس کلهم الظلمة فیقولوا : « هذا عذاب الیم »

التاسع و الاربعون ما رواه ایضاً فی قوله تعالی : « حملته امه کرها و وضعتہ کرها » قال : ان الله بشر نبيه ﷺ بالحسين ﷺ ، ثم أعلمه انه یقتل ثم یرده الی الدنيا حتی یقتل أهدائه « الحدیث » .

اقول : و مثل هذا کثیر یأتی فی الباب الذی یلی هذا ان شاء الله .

الخمسون ما رواه ایضاً فی عند قوله تعالی : « یوم یسمعون الصیحة بالحق

ذلك یوم الخروج » قال : هی الرجعة

الحادی و الخمسون ما رواه ایضاً فی قوله : حدثنا أحمد بن ادریس قال

حدثنا محمد بن أحمد عن عمر بن عبدالعزیز عن جمیل عن أبي عبد الله ﷺ فی قوله تعالی « یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلك یوم الخروج » قال : هی الرجعة

به پذیریم - ؟ شوری ۴۴ » .

جهل و هشتم : باز هم اود در تفسیر این آیه : « منتظر روزی باش که آسمان دودی آشکار میآورد ، دخان ۱۰ » میفرماید : این وقتی است که در رجعت از قبرها بیرون آیند ، این دود تاریک همه را فرا گیرد و گویند « این عذاب دردناکی است » .

جهل و نهم : باز هم علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه : « مادرش بمشقت باد داد او شد و بسختی او را گذاشت ، احتیاف ، ۱۴ » نقل میکنند که خداوند بشارت میلاد حضرت امام حسین (ع) را به پیغمبر (ص) داد و اعلام کرد که وی کشته میشود و باز بدنیا برمیگردد تا دشمنانش را بکشد « تا آخر حدیث » .

مؤلف گوید : این مضمون در روایات زیاد است و در باب بعد بخواست خدا بیاید .

پنجاهم : باز هم علی بن ابراهیم در ذیل این آیه : « روزی که صیحه رابحی بشنوند این روز بیرون شدن است ، ق ، ۴۶ » میفرماید : این آیه مربوط بر رجعت است .

پنجاه و یکم : باز هم در تفسیر همان آیه از « جمیل » نقل میکنند که حضرت صادق (ع)

فرمود : مربوط بر رجعت است .

الثاني والخمسون ما رواه أيضاً فيه عند قوله تعالى : « يوم تشقق الارض عنهم سراعاً » قال : في الرجعة .

الثالث والخمسون ما رواه أيضاً فيه في قوله تعالى : « وفي السماء رزقكم وما توعدون » قال المطر ينزل من السماء « وما توعدون » من اخبار الرجعة والقيامة و الاخبار البتة في السماء ، « فورب السماء والارض انه لحق » يعني ما وعدتكم .

الرابع والخمسون ما رواه أيضاً فيه في قوله تعالى : « وان للذين ظلموا عذاباً » قال : الذين ظلموا آل محمد عذاباً قال عذاب الرجعة بالسيف .

الخامس والخمسون ما رواه أيضاً فيه في قوله تعالى : « والمؤتفة أهوى » عن أمير المؤمنين عليه السلام قال : ان رسول الله صلى الله عليه وآله أخبرني عن جبرئيل انه طوى له الارض فرأى البصرة أقرب الارض من الماء ، وأبعدها من السماء ايتفكت باهلها مرتين وعلى الله تمام الثالثة ، وتمام الثالثة في الرجعة .

پنجاه و دوم : در تفسیر این آیه : « روزی که زمین برای در آمد نشان بشکافد و شتابان شود ، ق ۴۴ » میفرماید : مربوط بر جعت است .

پنجاه و سوم : در تفسیر این آیه : « روزی شما و آنچه وعده تان میدهند در آسمان است ، ذاریات ۲۲ » روایت میکند که : روزی عبارت از باران است که از آسمان میاید و چیزی که وعده میدهند : اخبار رجعت و قیامت ، و اخباری است که در آسمان است ، « بخدای آسمان و زمین ! آنچه وعده تان میدهند حق است » .

پنجاه و چهارم : در تفسیر این آیه : « برای آنان که ستم کردند عذابی (نزدیکتر از این) هست طول ، ۴۷ » میفرماید : برای آنها که بآل محمد ستم کردند در رجعت عذاب شمشیر هست .

پنجاه و پنجم : در تفسیر این آیه : « دهکده های واژگون شده را بیفکند ، نجم ، ۵۲ » از امیر المؤمنین (ع) روایت میکند که پیغمبر (ص) فرمود : جبرئیل بمن خبر داد که زمین را برای وی درهم پیچیدند بصره را دید که از همه جا بآب نزدیکتر و از آسمان دورتر است ، دوبار با اهلش واژگون شده ، و خداوند برای سومین بار در رجعت واژگونش میکند .

المادس والخمسون ما رواه ایضاً فی قوله تعالى : «مطمین الی الداع» قال : اذا رجع فیقول : ارجعوا «فیقول الكافرون هذا يوم عسر» .

السابع والخمسون ما رواه ایضاً فیمن أبیه عن ابن أبی عمر عن عبدالرحیم القصیر عن أبی عبد الله علیه السلام قال : سألته عن «ن والقلم» الی قوله : «واذا تتلی علیه آیاتنا» قال کنی عن الثانی «نسسمه علی الخرطوم» قال : فی الرجعة «الحدیث» و یأتی ان شاء الله و فیہ ان أعداء امیر المؤمنین علیه السلام یرجعون .

الثامن والخمسون ما رواه ایضاً فی حدیث قال : لما أخبرهم رسول الله صلی الله علیه و آله بما یشکون من الرجعة قالوا : متى یشکون ذلك؟ قال الله تعالى : «قل یا محمد ان أدری اقرب ما توعدون به أم یجعل له ربی أمداً» .

التاسع والخمسون ما رواه ایضاً فی قوله تعالى : «عالم الغیب فلا یشهر علی غیبه أحداً الا من ارتضى من رسول» قال : أخبر الله رسوله الذی یرتضیه بما کان

پنججاه و هشتم : در تفسیر این آیه : «شتابان بسوی دھوتگر شوند ، قمر ، ۸ م» فرماید : در رجعت بانان گویند : بر گردید ، «و کافران گویند این روز دشواری است» .
پنججاه و نهم : از عبد الرحیم قصیر نقل میکند کہ گفت : از حضرت صادق (ع) پرسیدم این آیه : «ن ، قسم بقلم ! وقتی کہ آیات ما را بروی خوانند» گوید افسانہ های گذشتگان است (قلم ۱ - ۱۵) تاویلش چیست ؟ فرمود : کنایہ از دومی است (کہ شاید مراد عمر باشد) سپس میفرماید : «بزودی برینیش داغ نهم» یعنی در رجعت « تا آخر حدیث» این حدیث بعداً ہم ذکر میشود و در آن میفرماید : دشمنان امیر المؤمنین بر میگردند .

پنججاه و هشتم : در حدیثی نقل میکند کہ چون پیغمبر (ص) قضایای رجعت را بر مردم خبر داد گفتند : کی واقع میشود ؟ وحی آمد : « ای محمد - بگوئید انہم آنچه بشما وعده میدهند نزدیک است ، یا خدای من برایش مدتی قرار میدهد ، جن ۲۵ » .

پنججاه و نهم : در تفسیر این آیه : « دانای غیب است واحدی را بر غیب خویش آشکار نکند جز آن پیغمبری را کہ مورد رضایش باشد ، جن ، ۲۶ ، ۲۷ » نقل میکند کہ خداوند بہ پیغمبرش کہ مورد رضایش بود حوادث زمان خود و حوادث آینده را جمع

عنده من الاخبار ، وما يكون بعده من أخبار القائم والرجعة والقيامة .

الستون ما رواه أيضاً فيه في قوله تعالى : « انه على رجعه لقادر » قال : كما خلقه من نطفة يقدراً أن يردّه الى الدنيا والى القيامة .

الحادي والستون ما رواه علي بن ابراهيم في أواخر تفسيره قال : حدثنا جعفر بن أحمد عن عبيد الله بن موسى عن الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل : « فمهّل الكافرين أمهلهم وريداً » قال : لوبعث القائم فيبعثهم له من الجبارين والطواغيت من قريش و بنى أمية و سائر الناس .

الثاني و الستون ما رواه الشيخ الثقة الجليل أبو العباس أحمد بن علي بن العباس النجاشي في كتاب الفهرست في ترجمة أبان بن تغلب بعد ما ذكر انه عظيم المنزلة في أصحابنا لقي علي بن الحسين وأبا جعفر وأبا عبد الله عليهم السلام وروي عنهم ؛ و كانت له عندهم منزلة وقدم و قال له أبو جعفر عليه السلام : اجلس في مسجد المدينة وأفت الناس فاني أحب أن يرى في شيعتي مثلك .

بعضرت قائم ورجعت وقيامت را خبر داد .

شصتم : در تفسیر این آیه : « خدا به برگرداندنش توانا است ، طارق ، ۸ » میفرماید چنانکه بشر را از نطفه آفرید میتواند او را هم در دنیا و هم در قیامت برگرداند .

شصت و یکم : در تفسیر این آیه : « کافران را مهلتی ده ، اندکی مهلتشان بده ، طارق ، ۱۷ » از ابوبصیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : هنگامی که حضرت قائم (ع) ظاهر شود خداوند ستمگران و ظلمیانگران قریش و بنی امیه و دیگران را برای او زنده کند .

شصت و دوم : « نجاشی » در کتاب فهرست در شرح حال « ابان بن تغلب » میفرماید در میان اصحاب ما منزلی عظیم دارد ، حضرت سجاد و حضرت باقر ، و حضرت صادق علیهم السلام را ملاقات کرده و از آنان حدیث نقل میکند ، در نظر ائمه محترم و عالیقدر بود حضرت باقر (ع) باو فرمود : در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوی بده ، که من دوست دارم

وقال أبو عبد الله عليه السلام لما بلغه نعيه : اما والله لقد أوجع قلبي موت أبان الى أن قال : قال أبو علي أحمد بن رباح الزهري : حدثنا محمد بن عبد الله بن غالب قال . حدثني محمد بن الوليد عن يونس بن يعقوب عن عبد الله بن خفصة قال : قال أبان بن تغلب : مررت بقوم يعيبون علي روايتي عن أبي جعفر عليه السلام ، قال : فقلت : كيف تلو وهو نبي في الرواية عن رجل ما سألته عن شيء الا قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله ؟ قال : فمر صبيان ينشدون :

العجب كل العجب بين جمادى و رجب

فسألت عنه ؟ فقال : لقاء الاحياء بالاموات ورواه ميرزا محمد الاسترآبادي في كتاب الرجال نقلا عن النجاشي .

الثالث والثون مارواه الشيخ الحليل نقي الدين ابراهيم بن علي الكفعمي العاملي في كتاب المصباح في الفصل الحادي والاربعين في الزيارات وقد ورد في أكثرها ما يدل على الرجعة الى أن قال : واما زيارة المهدي عليه السلام ثم أوردها فمن جملتها يا مولاي ان أدركت ايامك الزاهرة فأنا عبدك متصرف بين أمرك و

در شیعیانم امثال تودیده شوند ، حضرت صادق (ع) چون خبر وفاتش را شنید فرمود : بخدا ! مرگ «ابان» دلم را بدرد آورد عبد الله بن خفصه گوید : ابان گفت : بجمعی گذشتم که از من هیجونی میکردند ، میگفتند ، این از حضرت باقر (ع) روایت نقل میکنند ، گفتم : چگونه مرا در روایت از کسی ملامت میکنید که هرچه از او بیرسم جوابش را از پیغمبر (ص) نقل میکند !!؟ روزی بیچه ها عبود میکردند و این شعر میخواندند (ترجمه شعر) « میان ماه جمادی و رجب مطلبی بسیار شگفت انگیز است » از آنجناب پرسیدم : این موضوع چیست (که این طور بر سر زبانها افتاده) ؟ فرمود : ملاقات زندگان و مردگان است . این حدیث را میرزا محمد استرآبادی هم در کتاب رجال از «نجاشی» نقل میکند .

شصت و سوم : شیخ کفعمی در کتاب مصباح در فصل ۴۱ - زیاراتی ایراد میکند که غالباً دلیل بر رجعت است از جمله در یکی از زیاراتهای حضرت مهدی (ع) چنین میگوید : « مولای من ! اگر من بروزگار درخشان رسیدم که بنده وافرمانت را گردن می نهم ،

نهيك . وان ادر كشي الموت قبل ظهورك فاني اتوسل بك وبآبائك الطاهرين واسأله
 أن يصلى على محمد وآله وأن يجعلنى كرهة فى ظهورك و رجعة فى ايامك لابلغ من
 طاعتك مرادى واشفى من اعدائك فؤادى»

الرابع والستون مارواه الشيخ الجليل العلامة جمال الدين الحسن بن يوسف
 بن المطهر الحلي فى كتاب الخلاصة قال : داود بن كثير الرقى قال الشيخ : انه ثقة ،
 و روي الكشي بسند فيه يونس عن ذكره عن أبي عبدالله عليه السلام انه من أصحاب
 القائم عليه السلام قال الكشي و تذكر الغلاة انه من أركانهم ، ولم أر أحداً من مشايخ
 العصاة طعن فيه ، وعاش الى زمان الرضا عليه السلام . ونقله ميرزا محمد فى الرجال عنه .

الخامس و الستون مارواه الشيخ أبو عمرو الكشي فى كتاب الرجال عن
 علي بن محمد عن أحمد بن محمد بن محمد عن أبي عبدالله البرقي رفعه قال : نظر أبو عبدالله عليه السلام
 الى داود الرقى وقد ولى ، فقال : من سره أن ينظر الى رجل من أصحاب القائم فليتنظر
 الى هذا ونقله ميرزا محمد عنه .

مرکز تحقیقات کربلا و مدینه

واگر پیش از طلوع خورشید جمالت مرگ گریبانم را گرفت تو و پدرانم را بدرگاه
 خدا شفیع میکنم که خداوند برینغمبرش درود فرستد و در هنگام ظهور دولت مرا بدینا
 برگرداند تا در اطاعت تو بهر اد خویش برسم و سینه ام را از کینه دشمنانم شفا دهم .

شصت و چهارم : علامه حلی در کتاب «خلاصه» در شرح حال «داود بن کثیر»

میفرماید : شیخ طوسی او را «ثقه» دانسته و «کشی» از حضرت صادق (ع) نقل میکند
 که او از اصحاب حضرت قائم (ع) است و نیز «کشی» میفرماید : «غلات» او را از بزرگان
 خود میدانند اما من احدی از بزرگان شیعه ندانیده ام که از وی مذمتی کرده باشد
 و او تا زمان حضرت رضا (ع) زنده بوده . این مطالب را میرزا محمد در کتاب رجال
 نقل میکند .

شصت و پنجم : «کشی» در کتاب رجال از «برقی» نقل میکند که «داود رقی»

میرفت ، حضرت صادق (ع) با او نگاهى کرد و فرمود : هر که میخواهد مردی از اصحاب
 حضرت قائم را به بیند این مرد را به بیند . باز این حدیث را میرزا محمد هم
 نقل میکند .

السادس والستون ما رواه الكشي ايضاً عن طا هر بن هيسي عن الشجاعي عن الحسين بن بشار عن داود الرقي قال: قلت له يعني لابي عبدالله عليه السلام: اني قد كبرت سني ودفق عظمي أحب أن يختم عمري بقتل في محبتكم فقال: وما من هذا بدءاً ان لم يكن في العاجلة يكون في الاجلة .
وروي بسند آخر ان داود الرقي مات بعد الماتين بقليل بعد وفات الرضا عليه السلام ونقل ذلك كله ميرزا محمد عنه .

السابع والستون ما رواه الكشي ايضاً عن حمدويه بن نصير عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن أبي عمير ، عن محمد بن مسعود عن أحمد بن منصور عن أحمد بن الفضل عن ابن أبي عمير قال : حدثنا حماد بن عيسى عن عبد الحميد بن أبي الديلم قال : كنت عند أبي عبدالله عليه السلام فأتاه كتاب عبد السلام بن عبد الرحمن بن نعيم ، و كتاب الفيض بن المختار وسليمان بن خالد يخبرونه ان الكوفة شافرة برجلها ، و انه لو امرهم بأخذها أخذوها ، فلما قرء الكتاب رمى به ثم قال : ما أنا لهؤلاء بامام ، اما علموا ان صاحبهم السفيناني ونقله ميرزا محمد .

شصت و ششم : بازم «كشي» از همان داود نقل میکند که گفت : بحضورت صادق (ع) عرض کردم : من پیر و فرستوت شده ام دوست دارم در راه محبت شما کشته شوم فرمود : ناچار شهادت نصیبت خواهد شد ؛ اگر اکنون نشود بعداً میشود و بسند دیگری نقل میکند که داود اندکی بعد از وفات حضرت رضا (ع) ، پس از سال دوست از دنیا رفت ، این جمله را نیز میرزا محمد از «کشي» نقل میکند .

شصت و هفتم : بازم «كشي» از عبد الحمید نقل میکند که گفت : خدمت حضرت صادق (ع) بودم نامه های از عبد السلام بن عبد الرحمان ، و فیض بن مختار ، و سلیمان بن خالد آمد که نوشته بودند : وضع کوفه متشنج است ، والی و حکمران حسابی ندارد ، اگر قرمان دهید آنها قبضه کنیم ، نامه را که خواند ، پرت کرد و فرمود : من پیشوای اینان نیستم (یعنی امامی که تحت سرپرستی او شهرها را فتح میکنند من نیستم) مگر نمیدانند که صاحب آنان «سفینانی» است (یعنی باید سفینانی بیاید تا وقت خروج برسد) این حدیث را نیز میرزا محمد هم نقل میکند .

اقول : هذا دال نصاً على رجعتهم معه .

الثامن والستون ما رواه الكشي ايضاً عن خلف بن حامد عن سهل بن زياد عن علي بن الحكم عن علي بن المغيرة عن أبي جعفر عليه السلام قال : كأني بعبدالله بن شريك العامري عليه عمامة سوداء ذوابتاها بين كتفيه مصعد في لحف الجبل ، بين يدي قائمنا أهل البيت في أربعة آلاف يكرّون ويكررون - وفي نسخة يكبرون ويكرّون .

وقال الشيخ والعلامة وغيرهما انه كان من أصحاب الباقر والصادق عليهما السلام وروى عنهما ، ونقل ذلك كله ميرزا محمد .

التاسع والستون ما رواه الكشي ايضاً في كتاب الرجال عن عبدالله بن محمد بن الحسن بن علي الوشاء عن أحمد بن عائذ عن أبي خديجة الجمال قال : سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول : اني سألت الله في اسمعيل ان يبقيه بعدي فأبى و لكنّه قد اعطاني منه منزلة اخرى ، انه اول منشور في عشرة من اصحابه ، وعنهم عبدالله بن

مرآت حقیقت کلمت طوسی مهدی

مؤلف گوید : این حدیث تریحاً دلالت دارد که این عده در زمان حضرت مهدی (ع)

بر میگردند .

شصت و هشتم : باز هم « کشی » از علی بن مغیره نقل میکند که حضرت باقر (ع)

فرمود : گویا عبد الله بن شریک عامری را می بینم که عمامه سیاهی بر سر نهاده ، دو طرف عمامه اش بین شانۀ هایش افتاده ، و بایک سیاه چهارهزاد نفری پیش روی قائم ما از دامنه کوه بالا میروند ، و همی تکبیر میگویند . مرحوم شیخ طوسی و علامه و دیگران میفرمایند : عبدالله بن شریک از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام بوده و از آنها روایت میکند . و این جمله را میرزا محمد هم نقل میکند .

شصت و نهم : باز هم « کشی » از ابو خدیجه نقل میکند که گفت : شنیدم حضرت

صادق (ع) میفرمود : من از خدا خواستم که (فرزندم) اسماعیل را پس از من باقی بگذارد خدا نخواست اما در باره او مقام دیگری بمن عطا کرد ، که او اول کسی است که پادۀ نضر از یادانش - که از جمله عبدالله بن شریک است - از قبر بیرون میاید ، و عبدالله

شريك العامري وهو صاحب لوائه .

و رواء ميرزا محمد الاسترآبادي تقلا عنه ورواه الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته نقلا من كتاب البصائر لسعد بن عبدالله عن احمد بن محمد بن الحسن بن علي الوشاء ببقية السند مثله .

المجهول مارواه الكشي ايضاً عن خلف بن حامد عن سهل بن زياد عن ابن أبي عمير عن يحيى الحلبي عن أيوب بن الحر عن بشير عن أبي عبدالله عليه السلام ، وعن محمد بن مسعود عن علي بن الحسن بن فضال عن العباس بن عامر عن أبان بن عثمان عن الحرث بن المغيرة عن أبي عبدالله عليه السلام قال قلنا له : ان عبدالله بن عجلان مرض مرضه الذي مات فيه فكان يقول : اني لأموت في مرضي هذا ، فقال أبو عبدالله عليه السلام : هيهات هيهات اني ذهب ابن عجلان ، لا عرفه الله فبيها من عمله ، اما علم ان موسى بن عمران اختار سبعين رجلاً فأخذتهم الرجفة ، كان موسى أول من قام منها فقال : يا رب اصحابي فقال : يا موسى أبدلك بهم خيراً منهم قال : رب اني وجدت ربيهم وعرفت اسمائهم . قال : ذلك ثلاثاً - فبعثهم الله أنبياء ، ورواه خير زاهد تقلا عنه .

اقول : الظاهر انه عليه السلام اخبر عبدالله بن عجلان انه يجاهد مع القائم عليه السلام

په چمداد او است . این حدیث را میرزا محمد ، وحسن بن سلیمان هم نقل میکنند .
هفتادم : بازم « کشی » از بشیر ، و حارث بن مغیره نقل میکنند که گفتند : عبدالله بن عجلان در آن مرضی که سبب مرگش شد میگفت : من در این مرض نیسیرم فرمود : هیهات ، هیهات ، ابن عجلان چه اشتباهی کرده ؛ خداوند گناهانش را پرده پوشی کند مگر نپیدانست که موسی بن عمران هفتاد نفر را انتخاب کرد و با خود برد ، وقتی که صاعقه آنها را گرفت موسی اول کسی بود که از جابر خواست ، عرض کرد : پروردگارا ! اصحابم را هم زنده کن ، خطاب شد : من بهتر از آنها بتوعوض میدهم ، عرض کرد : پروردگارا ! من با آنها خو گرفته بودم و آشنا شده بودم ؛ سه مرتبه این مطلب را تکرار کرد ، خدا اصحابش را زنده کرد ، و به پیغمبری مبعوثشان فرمود . این حدیث را هم میرزا محمد روایت میکند .

مؤلف گوید : ظاهراً حضرت صادق (ع) بعبدالله عجلان فرموده که تو در رکاب

فظن ان ذلك قبل الموت ولم يفهم المراد، فهذا وجه اخبار ابن عجلان بانه لا يموت في ذلك المرض، فلم انه يرجع بعد الموت الى الدنيا في الرجعة، ويفهم من هذا كما ترى ان موسى عليه السلام مات في الرجعة، ثم رجع وأحياه الله كما أحيى السبعين بعد موتهم، وبعثهم أنبياء وقد تقدم مثله كثيراً.

الحادي والبعوث مرواه النجاشي في كتاب الرجال في ترجمة محمد بن علي بن النعمان مؤمن الطاق بعد مامدحه مدحاً جليلاً و ذكر انه روى عن أبي جعفر وأبي عبدالله عليهما السلام قال فاما منزلته في العلم وحسن الخاطر فأشهر من ان يذكر الى ان قال: وكان له مع أبي حنيفة حكايات منها انه قال له يوماً: تقول بالرجعة؟ فقال: نعم، فقال: اقرضني من كيسك هذا خمسمائة دينار فاذا عدت أنا و أنت رددتها اليك، فقال له في الحال: اريد ضمينا يضمن لي انك تعود انساناً فاني أخاف ان تعود فرداً فلا أتمكن من استرجاع ما أخذت مني. ورواه ميرزا محمد نقلا عنه.

الثاني والسبعون مرواه العلامة في الخلاصة في ترجمة ميسر بن عبدالعزيز بعدما ذكر انه كان ثقة قال روى الكشي روايات كثيرة تدل على مدحه، وروى العقيقي يعني السيد علي بن احمد قال: ثنى عليه يعني علي ميسر آل محمد عليهم السلام و هو ممن يجاهد في الرجعة، و قال الشيخ: انعمت في حيوة أبي عبدالله عليه السلام و رواه

حضرت قائم ميجنگي، اوخيال کرده مراد پيش از مرگ است و مقصود را نفهميده، از اين دو گفته من در اين مرض نميميرم، در صورتی که مراد جنگ بعد از مرگ (در رجعت) بوده، و از اين حديث معلوم ميشود حضرت موسى در آن واقعه مرده و باز زنده شده، چنانکه آن هفتاد نفر هم زنده شدند و به پيبري مبعوث گشتند، نظائر آن هم قبلا گذشت.

هفتاد و يكم: (این حديث در صفحه ۶۶ از كتاب رجال «نجاشي» نقل شد)

هفتاد و دوم: مرحوم علامه در كتاب «خلاصه» در شرح حال «ميسر بن عبدالعزيز» پس از ذکر و ناقت او مي فرمايد: «كشي» روايتهاي بسياري در مدحش نقل مي كند، «عقيقي» گويد: آل محمد عليهم السلام او را ستوده اند، و وي از کسانی است که در رجعت جهاد ميکند. و شيخ طوسي فرمايد: او در زمان حضرت صادق (ع) از دنيا رفت ابن داود هم نظير

ابن داود مثله .

الثالث والسهون ما رواه العلامة ايضاً في الخلاصة وابن داود في كتاب الرجال في ترجمة نجم بن اعين عن السيد علي بن أحمد العقيقي عن أبيه عن عمران بن ابان عن عبد الله بن بكير عن أبي عبد الله عليه السلام انه يعني نجم بن أعين ممن يجاهد في الرجعة .

الرابع والسهون ما رواه ابن بابويه في كتاب كمال الدين وتمام النعمة ، والطبرسي في كتاب اعلام الوری عن عبدالعظيم بن عبد الله الحسنی عن أبي الحسن علي بن محمد عليهما السلام في حديث طويل في أحوال القائم عليه السلام قال فاذا دخل المدينة أخرج اللات والعزى فأحرقهما .

الخامس والسهون ما رواه ابن بابويه في كتاب كمال الدين و الشيخ الطوسي في كتاب الغيبة والطبرسي في كتاب الاحتجاج بأسانيدهم الصحيحة في توقيعات صاحب الأمر عليهم السلام على مسائل محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري انه سأله عن رجل ممن يقول بالحق ويرى المتعة و يقول بالرجعة ، الا ان له أهلاً موافقة له قد عاهدوا ان لا يتزوج عليها ولا يتمتع ولا يتسرى ؟ «الجواب» يستحب له أن يطيع الله بالمتعة ليزول عنه الحلف في المعصية ولو مرة واحدة .

ابن حدیث را نقل میکند .

هفتاد و سوم : بازم علامه در کتاب خلاصه ، و ابن داود در کتاب رجال ، در شرح حال «نجم بن اعین» از عبدالله بکیر نقل میکنند که حضرت صادق (ع) فرمود : «نجم» از کسانی است که در رجعت جهاد میکند .

هفتاد و چهارم : ابن بابویه در کتاب «اکمال» و طبرسی در کتاب اعلام الوری در حدیثی طولانی در حالات حضرت قائم (ع) از حضرت عبدالعظیم نقل میکنند که حضرت هادی (ع) فرمود : چون وارد مدینه شود «لات و عزى» را بیرون آورد و آتش زند .
هفتاد و پنجم : (ابن حدیث در صفحه ۶۵ نقل شد) .

اقول : هذا يدل على ان القول بالرجعة من علامات التشيع ومن خصائص الشيعة ، وتقرير المهدي عليه السلام دال على صحة ذلك .

السادس والمبعوث مارواه الشيخ في كتاب الغيبة في فصل مفرد في الاخبار المتضمنة لمن رأى صاحب الزمان و لم يعرفه ثم عرفه بعد ، قال : أخبرنا جماعة عن أبي محمد هارون بن موسى التلعكبري عن أحمد بن علي الرازي عن محمد بن علي عن محمد بن أحمد بن خلف و ذكر حديثاً طويلاً جرى له مع المهدي عليه السلام ومع بعض خواصه من جملة ان قال له : ما فعل فلان؟ قال : وسمي بعض اخواني المستبصرين ، قلت : ببرقة قال : صدقت ، فلان و سمي رفيقاً لي مجتهداً في العبادة مستبصراً في الديانة، فقلت : في الاسكندرية حتى سمي لي عدة من اخواني ، ثم ذكر اسماً غريباً فقال : ما فعل تقفور؟ قلت لا أعرفه قال : وكيف تعرفه وهو رومي يهديه الله فيخرج ناصراً من قسطنطينية ، ثم سألتني عن رجل آخر فقلت : لا اعرفه ، فقال : هذا رجل من اهل هبت من انصار مولاي عليه السلام ، امض الي اصحابك فقل لهم : نرجو

هفتاد و ششم : شيخ طوسي در کتاب «غیبت» در فصل جدا گانه ای در حکایت کسانی که خدمت حضرت مهدی (ع) رسیده و اورا نشناخته اند - در حدیثی طولانی - نقل میکند که محمد بن احمد بن خلف خدمت آنجناب رسید و هذا کرات مفصلی با او و بعض اصحابش کرد ، از جمله آن کس که از اصحاب حضرت بود حال یکی از برادران شیعه ما را پرسید ، عرض کردم : در شهر «برقه» است ، فرمود : درست گفتی ، باز حال یکی دیگر از برادرانمان را - که مردی عابد و با معرفت بود - پرسید ، عرض کردم : در اسکندریه است ، و باز نام افراد دیگری برد و احوال پرسسی کرد ، تا رسید بنامی که من نشنیده بودم ، فرمود : «تقفور» چه کرد ؟ گفتیم : اورا نمیشناسم ، فرمود : آری چگونه اورا بشناسی در صورتی که مردی رومی است که خدا هدايتش میکند و از قسطنطنیه بنصرت امام زمان برمیخیزد ، سپس سراغ مرد دیگری را گرفت ، گفتیم : نمیشناسم فرمود : این از اهل « هبت » (یکی از شهر های کنار فرات) است ، و از پاوران مولای من است ، برو

ان يكون قد اذن الله في الانتصار للمستضعفين ، وفي الانتقام من الظالمين .

اقول : من المستبعد جداً بل من المحال عادة ، بقاء المذکورین الی الآن ، بل قد ماتوا قطعاً ، والآن لظهر لهم خبر وأثر ، وكانوا من جملة المعمرین ، وصاروا أشهر من نار علی علم ، و قد حکم بانهم من أنصار القائم عجل الله فرجه فلا بد من القول برجمتهم .

السابع والسبعون ما رواه الشيخ في اواخر كتاب الغيبة عن الفضل بن شاذان عن محمد بن علي عن جعفر بن بشير عن خالد أبي عمارة عن المفضل بن عمر قال : ذكرنا القائم عجل الله فرجه ومن مات من أصحابنا ينتظره ، فقال لنا ابو عبد الله عجل الله فرجه : اذا قام اتى المؤمن في قبره فيقال له : يا هذا انه قد ظهر صاحبك فان شئت ان تلاحق به فالحق ، وان تشأ أن تقيم في كراعتك فاقم .

الثامن والسبعون ما رواه الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته في

نزد رفقائت ، و بگو : امید است خدا برای باری بی پناهان و انتقام از ستمگران رخصت دهد .

مؤلف گوید : بسیار بعید - بلکه عادة محال - است که این اشخاصی که در حدیث میگویند از یاوران امام زمان اند تا کنون زنده باشند بلکه قطعاً مرده اند ، و گرنه خبر و اثری از آنان بدست میآید ، و از جمله طویل العمرها بودند و نامشان بر سر زبانها بود ، پس معلوم میشود مراد این است که در رجعت چون دنیا بر گردند از یاوران آنجناب باشند .

هفتاد و هفتم : شیخ طوسی در اواخر کتاب « غیبت » از مفضل بن عمر نقل میکند که گفت : در خدمت حضرت صادق (ع) صحبت از حضرت قائم و کسانی که در انتظار او جان داده اند بمیان آمد ، حضرت فرمود : هنگامی که وی قیام کند بر سر قبر مؤمن آیند و گویند : امامت ظاهر شده اگر میخواهی باو ملحق شو ، و اگر میخواهی در جوار پروردگارت بمان .

هفتاد و هشتم : حسن بن سلیمان در رساله ای که درباره رجعت نوشته از جابر بن

باب الكبريات وما جاء فيها نقلاً من كتاب مختصر البصائر لسعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن المنخل بن جميل عن جابر بن يزيد عن أبي جعفر عليه السلام قال : ليس من المؤمنين أحد إلا وله قتلَةٌ وموتة ، انه من قتل نشر حتى يموت ، ومن مات نشر حتى يقتل ، وما من هذه الامة بر ولا فاجر الا ينشر ، فاما المؤمنون فينثرون الى قرعة أعينهم ، واما الفجار فينثرون الى خزي الله اياهم ، ان الله يقول : «وليطيقنهم من العذاب الادنى دون العذاب الاكبر» .

اقول : هذا العموم مخصوص بمن محض الايمان محضاً أو محض الكفر محضاً لما مضى ويأتى ان شاء الله ، لان الخاص مقدم على العام ودلالته صريحة في منافاة العام في باقى الافراد و لا بد من العمل بهما و هو ما قلناه .

التاسع والاربعون ما رواه أيضاً نقلاً عن مختصر البصائر لسعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن صفوان بن يحيى عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال :

يزيد نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : هر مؤمنی مرگی دارد و کشته شدنی ، هر که کشته شده باشد برگردد تا برگ خود بپیرد ، و هر که مرده باشد برگردد تا کشته شود ، و هیچ فردی از افراد این امت نیست جز اینکه نیک باشد یا بد بر میگردد ، اما مؤمن که برگردد چشم روشن شود ، و بیدین که برگردد دچار عذاب خدا گردد ، چنانکه در قرآن فرماید : « عذاب نزدیکتر را پیش از عذاب بزرگتر بآنها میپوشانیم سجدہ ۲۱ » .

مؤلف گوید : بشهادت حدیثهای گذشته و آینده رجعت مختص مؤمن محض و کافر محض است ، و البته آن حدیثها مقدم بر این حدیث است که میفرماید همه بر میگردند و بقربنۀ آن احادیث معلوم میشود مراد از این حدیث هم همه مؤمنان خالص و کافران خالص است .

هفتادونهم : باز هم حسن بن سلیمان از صفوان بن يحيى نقل میکند که حضرت

سمعتہ يقول في الرجعة : من مات من المؤمنين قتل ومن قتل منهم مات .
 الثمانون مارواه ايضاً نقله عن محمد بن الحسين و عبدالله بن محمد بن عيسى
 جميعاً عن الحسن بن محبوب عن علي بن رباب عن زرارة قال : كرهت ان اسأل
 ابا جعفر عليه السلام فاحتلت مسألة لطيفة لا يبلغ بها حاجتي فقلت : أخبرني عن مات أقتل ؟
 قال : لا الموت موت والقتل قتل ، قد فرق بين الموت والقتل في القرآن فقال : «أفان
 مات او قتل انقلبتم على أعقابكم» وقال : «ولئن متم أو قتلتم لآلي الله تحشرون» ليس
 كما قلت يا زرارة ! الموت موت والقتل قتل وقد قال الله تعالى : «ان الله اشترى من
 المؤمنين أنفسهم وأموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون و يقتلون
 وعداً عليه حقاً» وقال : «كل نفس ذائقة الموت» قال : ليس من قتل بالسيف كمن
 مات على فراشه ، ان من قتل لا بد ان يرجع الى الدنيا حتى يذوق الموت . و رواه

رضا (ع) فرمود : در رجعت هر مؤمنی که مرده باشد کشته شود ، و هر که کشته شده باشد
 بر مرگ عادی ببرد .

مرکز تحقیقات کویته علوم اسلامی

۵۵۲۴۵ : بازم حسن بن سلیمان از «زراره» نقل میکند که گفت : میخواستم
 از حضرت باقر (ع) سؤالی بکنم اما نخواستم صریحاً بپرسم ، حیلۀ لطیفی بکار بردم ،
 گفتم : کسی که میمیرد کشته شده ؟ فرمود : نه ، مردن مردن است ، و کشته شدن
 کشته شدن ، چنانکه قرآن هم فرق گذاشته میفرماید : « اگر او ببرد یا کشته شود
 بعقب برمیگردید » و نیز میفرماید : « اگر بمیرید یا کشته شوید بسوی خدا محشور می
 شوید » چنین نیست که گفتمی ، مردن غیر از کشته شدن است ، خداوند میفرماید : «خدا
 از مؤمنان جان و مالشان را خرید ، در مقابل اینکه بهشت از آنها است ، در راه خدا جنگ
 میکنند ، میکشند ، و کشته میشوند ، وعده ای است بر عهده خدا ثابت ؛ توبه ۱۱۱ و نیز
 میفرماید : هر کس مرگ را میپسندد آنکه بشمشیر کشته شود مثل کسی که در بستر
 بمیرد نیست ، هر که کشته شود بناچار بدنیا برمیگردد تا مرگ را بپسندد . (معلوم میشود
 سؤال اصلی «زراره» هم همین بوده که در صورتی که مردن غیر از کشته شدن است ،
 قرآن هم میفرماید : هر کسی مرگ را میپسندد ، پس کشتگان چه میشوند ؟) این حدیث

العباشی فی تفسیره علی نقل عنه عن ززارة مثله .

الحادی والثمالون مارواه ایضاً نقل عنه عن احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن عیسی بن عبید عن علی بن الحکم عن مثنی بن الولید الحنط عن أبی بصیر عن أحدهما علیهما السلام قال : فی قوله تعالی : «ومن كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى و أضل سبیلاً» قال : هی الرجعة . ورواه العباشی عن الحلبي عن أبی بصیر مثله .

الثانی و الثمالون ما رواه ایضاً نقل عنه عن أحمد بن محمد و محمد بن اسمعيل عن علی بن الحکم عن رفاعه بن موسى عن عبدالله بن عطاء عن أبی جعفر عليه السلام ان علی بن الحسين عليه السلام قال له : یا بنی ان هؤلاء العراقيين سألونني عن أمر كان مضى من آباءك وسلفك يؤمنون به ويقرون فقلبني الضحك سروراً ان في الخلق من يؤمن به ويشركه قال : فقلت : ما هو ؟ قال : سألونني عن الاموات متى يبعثون فيقاتلون الاحياء علی الدين ؟ وعن السندي بن محمد عن صفوان عن رفاعه مثله **الثالث والثمانون** مارواه ایضاً نقل عنه عن علی بن الحکم عن حنان بن سدير

مرکز تحقیقات علمی و فرهنگی

را «عباشی» هم در تفسیرش بهمین نحو نقل میکند .

هشتادویکم : باز هم حسن بن سلیمان از ابوبصیر نقل میکند که حضرت باقر یا حضرت صادق علیهما السلام در باره این آیه : «هر که در این زندگی کور دل باشد ، در زندگی دیگر هم کور و گمراه تراست ، بنی اسرائیل ۴۷۲ فرمود : مربوط بر جنت است (که کور دلان ، نایبنا بر میگرددند) . این حدیث را عباشی هم از ابوبصیر بهمین نحو روایت میکند .

هشتادودوم : از عبدالله بن عطا از حضرت باقر (ع) نقل میکند که حضرت سجاده (ع) فرمود : پسر جان ! این عراقیها چیزی از من پرسیدند که پدران و پیشینیان تو فرموده اند ، و اینان هم بآن عقیده و اقرار دارند ، من از خرسندی خنده ام گرفت که در میان مردم کسانی هستند که بآن ایمان و اعتراف دارند ، عرض کردم : آن سؤال چه بود ؟ فرمود : پرسیدند . کی مرده ها زنده میشوند و بازنده ها بر سردین میجنگند ؟ . این حدیث را از «رفاعه» هم بهمین نحو نقل میکند .

هشتادوسوم : از «سدير» نقل میکند که گفت : از حضرت باقر (ع) راجع بر جنت

عن أبيه قال : سألت أبا جعفر عليه السلام عن الرجعة ، فقال : القدرية تنكرها - ثلاثاً - .
اقول : قدروى أحاديث متعددة في لعن القدرية وذمهم و كفرهم وهم منسوبون
 الى القدر فاما ان يراد بهم من اثبت القدر على وجه الافراط وهم أهل الجبر ، او من
 نفاء على وجه التفريط وهم أهل التفويض وقد فسره العلماء بالوجهين ، وقد يقرء بضم القاف
 وسكون الدال نسبة الى القدرة ، ويوجه على الوجهين والقسم الاول الاشاعة والثانى
 المعتزلة والقسمان منكرون للرجعة ولم يقل بها الا امامية .

الرابع والثمانون مارواه ايضاً نقلاً عنه عن محمد بن الحسين بن أبى الخطاب عن
 وهيب بن حفص عن أبى بصير قال : سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عز وجل :
 ان الله اشترى من المؤمنين أنفسهم و أموالهم «الاية فقال : ذلك في الرجعة ما من
 مؤمن الا وله ميتة وقتلة ، من مات به حتى يقتل ومن قتل بعث حتى يموت .

الخامس والثمانون مارواه ايضاً نقلاً عنه عن محمد بن عيسى ومحمد بن عبد الجبار

سؤال كردم ، سه مرتبه فرمود : «قدریه» انكار ميکنند .

مؤلف گوید : حدیثهای بسیار در لعن «قدریه» و نکوهش و کفر آنان وارد شده ،
 و آنها منسوب به «قدر» اند ، یا افراطیهای در امر قدراند که جبریها باشند (که همه
 چیز را مقدر خدای پندارند و بنده را بی اختیار میدانند) و یا تفريطیها هستند که «مفوضه»
 باشند (که همه چیز را در اختیار بنده میدهند و دست خدا را بکلی بسته اند) علماء هم بهر
 دو وجه تفسیر کرده اند ، بعضی هم «قدریه» بضم قاف و سکون دال - منسوب بقدرت -
 میخوانند ، و باز بهسان دو نحو تفسیر میکنند ، جبریها «اشعری» و تفویضیها «معتزلی»
 اند ، و هر دو دسته منکر رجعت اند ، و غیر از امامیه کسی بآن معتقد نیست .

هشتاد و چهارم : باز هم حسن بن سلیمان از ابو بصیر نقل میکنند که تفسیر این

آیه را از حضرت باقر (ع) پرسیدم : «خدا از مؤمنان جان و مالشان را خرید»
 فرمود : این مربوط بر جنت است ، هر مؤمنی مرگی دارد و کشته شدنی ، هر که مرده
 باشد زنده میشود تا کشته شود ، و هر که کشته شده باشد بر میگردد تا بمیرد .

هشتاد و پنجم : از «ابوبکر حضرمی» نقل میکنند که حضرت باقر (ع) فرمود :

جميعاً عن محمد بن اسمعيل بن بزيع عن منصور بن يونس عن أبي بكر الحضرمي عن أبي جعفر عليه السلام قال لا يسئل في القبر الا من محض الايمان محضاً او محض الكفر محضاً ولا يسأل في الرجعة الا من محض الايمان محضاً او محض الكفر محضاً قلت : فسائر الناس ؟ قال : يلهي عنه .

السادس والثمانون مرواه ايضاً نقلاً عنه عن محمد بن عبد الجبار واحمد بن الحسن بن علي بن فضال عن ابيه عن عبيد المثنى عن شعيب الحداد عن ابي الصباح الكناني قال : سألت ابا جعفر عليه السلام عن اشياء وجعلت اكره ان اسميها ، فقال : لعلك تسأل عن الكرات ؟ قلت : نعم قال تلك القدرة ولا ينكرها الا القدرية « الحديث » .

اقول : اثبات القدر بطريق الجبر يستلزم نفى القدرة عن العبد ، بل وعن الله ايضاً عند التحقيق ، ولعل هذا الحديث اشارة الى ذلك ، وفيه ترجيح الارادة للاشاعرة وهم اكثر العامة واشهر اصحاب المذاهب المخالفة للامامية ، فلا يحتمل

سؤال قبر مختص مؤمن خالص و كافر خالص است ، ودر رجعت هم پر مش مختص بهمين دو دسته است ، گفتم : ساير مردم چطور ؟ فرمود : با آنها كاري ندارند .

هشتاد و ششم : از ابو الصباح كناني نقل ميكنند كه گفت : ميخواستم مسائلي از حضرت باقر (ع) بپرسم و ضمناً مایل نبودم صریحاً سؤال كنم و نام ببرم ، فرمود : گویا ميخواهي از رجعتها سؤال كني ؟ گفتم : آری ، فرمود : اين از قدرت خدا است و جز « قدریه » كسي انكار نمیلند « تا آخر حديث » .

مؤلف گوید : لازمه اثبات « قدر » از راه جبر اين است كه بنده از خود هيچ قدرتي ندارد ، بلكه بر حسب تحقيق قدرت را از خدا هم سلب ميكنند ، و شايد اين حديث هم اشاره بهمين باشد (كه ميفرمايد : جز قدریه كسي انكار قدرت خدا نميكنند) و در اين حديث است كه (اشعريها) اراده خدا را ترجيح ميدهند (يعني ميگویند بشر در كارها اراده و اختيار ندارد) و اين طائفه بيشتر سنيان و مخالفين اماميه اند ، از اين رو و حديثهاي رجعت ابد احتمال تقیه ندارد (چون اگر تقیه ای در كار بود اين طور متعرض اشعريها كه جمعيت عمده

شیء من احاديث الرجعة للتقية .

السابع والثمانون ما رواه ايضاً نقلاً عنه عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن صفوان بن يحيى عن ابي خالد القماط عن عبد الرحيم القصير عن ابي جعفر عليه السلام انه قرء هذه الآية : « ان الله اشترى من المؤمنين أنفسهم و أموالهم بأن لهم الجنة » اتدري من يعنى ؟ قلت : المؤمنون فيقتلون ويقتلون ، قال : لا ولكن من قتلوه حتى يموت ، ومن مات ره حتى يقتل وتلك القدرة فلا تنكرها .

أقول : هذا مخصوص بما تقدم أعنى من محض الايمان محضاً .

الثامن والثمانون ما رواه ايضاً نقلاً عنه عن أحمد بن محمد بن عيسى ومحمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن حماد بن عثمان عن محمد بن مسلم قال : سمعت عمران بن أعين وأبا الخطاب جميعاً يحدثان قبل ان يحدث أبو الخطاب ما أحدث : انهما سمعا أبا عبد الله عليه السلام يقول في حديث : وان الرجعة ليست بعامة ، وهي خاصة لا يرجع الا من محض الايمان محضاً او محض الشرك محضاً .

التاسع والثمانون ما رواه ايضاً نقلاً عنه بالاسناد السابق عن حماد بن عثمان

مخالفان انه نبيشدند .

هشتاد و هفتم : باز هم حسن بن سليمان از عبد الرحيم قصير نقل ميکند که حضرت

باقر (ع) اين را خواند : « خدا از مؤمنان جان و مالشان را خريد در مقابل اينکه بهشت از آنها است ، توبه ، ۱۱۱ » فرمود : ميداني مراد كيانند ؟ گفتم : مراد مؤمنين اند که در راه خدا ميکشند و کشته ميشوند ، فرمود : نه ، هر که کشته شده باشد برميگردد تا بيمرد ، و هر که مرده باشد برميگردد تا کشته شود ، اين از قدرت خدا است منکر مشو .

مؤلف گوید : اين مخصوص مؤمنين خالص است ، چنانکه قبلاهم تذکر داديم .

هشتاد و هشتم : از محمد بن مسلم نقل ميکند که گفت : عمران بن اعين ، و ابو-

الخطاب - ييش از انحرافش - ميگفتند : شنيديم حضرت صادق (ع) در حديثي ميفرمود : رجعت عمومي نيست ، مخصوص مؤمن خالص و مشرک خالص است ، و ديگران بر نميگردند .

هشتاد و نهم : از زاده نقل ميکند که گفت : مطالب مهمي از قبيل رجعت و امثال

عن زرارة قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن هذه الامور العظام من الرجعة واشباهها ، فقال : ان الذي تسألون عنه لم يجرى اوانه بعد ، وقد قال الله تعالى : « بل كذبوا بآياتهم يحيطوا بعلمه و طمأ يأتهم تأويله » .

التسعون ما رواه ايضاً نقلاً عنه عن يعقوب بن يزيد و محمد بن الحسين و محمد بن عيسى بن عبيد و ابراهيم بن محمد عن عمر بن اذينة عن محمد بن الطيار عن ابي عبد الله عليه السلام قال : في قوله تعالى : « و يوم نحشر من كل امة فوجاً » قال : ليس أحد من المؤمنين قتل الا سيرجع حتى يموت ، ولا أحد من المؤمنين مات الا سيرجع حتى يقتل .

الحادي والتسعون ما رواه ايضاً نقلاً عنه عن أحمد بن محمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن الحسين بن المختار عن ابي بصير قال : قال أبو جعفر عليه السلام : اينكر اهل العراق الرجعة ؟ قلت : نعم ، قال : سبحان الله أما يقرأون القرآن و يوم نحشر من كل امة فوجاً .

الثاني والتسعون ما رواه ايضاً نقلاً عنه عن محمد بن الحسين عن عبد الله بن المغيرة عن حدثه عن جابر بن يزيد عن ابي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : « ولئن

آن از حضرت صادق (ع) پرسیدم ، فرمود : اين چیزی که شما میپرسید هنوز وقتش نرسیده ، خداوند میفرماید : « بلکه چیزی را که بعلم آن نرسیده اند و هنوز تسأوبلش نیامده تکذیب میکنند ، یونس ، ۴۹ » .

نودم : از محمد بن طیار نقل میکند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : « روزی که از هر جمعی دسته ای . . . را محشور کنیم » فرمود : هر مؤمنی که کشته شده باشد بر میگردد تا برگ عادی بگیرد ، و هر مؤمنی که مرده باشد بر میگردد تا کشته شود .

نود و یکم : از ابو بصیر نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : اهل عراق رجعت را انکار میکنند ؛ عرض کردم : آری ؛ فرمود : سبحان الله ؛ مگر قرآن نمیخوانند که میفرماید : « روزی که از هر جمعی دسته ای . . . را محشور کنیم » .

نود و دوم : از جابر بن يزيد نقل میکند که حضرت باقر (ع) در تفسیر این آیه :

قتلتم فی سبیل الله اومتهم قال : القتل فی سبیل علی و ذریته ، و لیس أحد یؤمن بهذا الا وله قتلة و هیئة ، انه من قتل ینشر حتی یموت ، و من مات ینشر حتی یقتل ، و رواه العیاشی کما نقل عنه .

الثالث والتسعون مارواه ایضاً نقلاً عنه عن محمد بن عیسی عن القاسم بن یحیی عن جده الحسن بن راشد عن محمد بن عبدالله بن الحسین قال : قال أبی لابی عبدالله علیه السلام : ما تقول فی الكرة ؟ قال : اقول فیها ما قال الله عزوجل و ذلك أن تفسیرها جاء الی رسول الله صلی الله علیه و آله قبل هذا فی قوله تعالی «تلك اذا كرة خاسرة» اذا رجعوا الی الدنیا و لم یقضوا دخولهم قال له أبی : «فانما هی زجرة واحدة» فاذا هم بالساهرة» قال : اذا انتقم منهم و ماتت الابدان بقیت الارواح ساهرة لاتنام و لاتموت .

الرابع والتسعون مارواه ایضاً نقلاً عنه عن محمد بن عیسی عن الحسین بن

«اگر در راه خدا کشته شوید یا بپیرید (آمرزش و رحمت خدا از آنچه جمع میکنند بهتر است ، آل عمران ، ۱۵۷) فرمود صلی الله علیه و آله (ع) و فرزندانش در راه خدا کشته شدند ، و هر مؤمنی که باین آیه ایان داشته باشد کشته شدنی دارد و مرگی ، اگر کشته شده باشد زنده شود تا بپیرد ، و اگر مرده باشد زنده شود تا کشته شود . این حدیث داعیاشی هم نقل میکند .

نود و سوم : از محمد بن عبدالله بن حسین نقل میکند که گفت : پدرم بحضورت

صادق (ع) عرض کرد : راجع برجعت ، چه میفرمائید ؟ فرمود : همانکه خدا فرماید ، و پیش از این تفسیرش برای پیغمبر (ص) آمده ، که در این آیه میفرماید : «گویند : این بازگشتی زبان باد است ، نازعات ۱۲» این وقتی است که بدنیا برگردند و نتوانند کاری انجام دهند ، پدرم آیه بعد خواند که : «فقط یک فریاد است که همان دم (از گورها بیرون شده) روی زمین اند (البته این ترجمه ظاهر آیه است اما در حدیث معنی دیگری فرموده) نازعات ، ۱۳ ، ۱۴» فرمود : وقتی که از آنها انتقام گیرند و بدنها بپیرد و روحها بیدار بماند ، نه خواب رود و نه بپیرد .

نود و چهارم : از جابر نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : امیر المؤمنین و امام

سفيان عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال : ان لعلي عليه السلام الى الارض كرامة مع الحسين عليه السلام يقبل برايته حتى ينتقم من بنى امية و معاوية وآل معاوية ، ثم يبعث الله بأنصاره . يومئذ اليهم من الكوفة ثلثين ألفاً و من ساير الناس سبعين ألفاً فيقاتلهم بصفين مثل المرة الاولى حتى يقتلهم ، فلا يبقى منهم مخبر **« الحديث »** .

الخامس والتسعون مارواه ايضاً نقلاً عنه عن موسى بن عمر بن يزيد عن عثمان بن عيسى عن خالد بن يحيى عن ابي عبد الله عليه السلام في حديث قال : اتقوا دعوة سعد ، قلت : و كيف ذلك ؟ قال : ان سعداً يكر حتى يقاتل امير المؤمنين عليه السلام .

السادس والتسعون ما رواه الحسن بن سليمان بن خالد القمي ايضاً في رسالته نقلاً من كتاب الواحدة عن محمد بن الحسن بن عبدالله عن جعفر بن محمد البجلي عن أحمد بن محمد بن خالد البرقي عن عبدالرحمن بن أبي نجران عن عاصم بن حميد عن أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر عليه السلام في حديث في الرجعة يقول فيه : فيا عجبا من أموات يبعثهم الله أحياء مرة بعد مرة ، قد شربوا سيوفهم يضربون بها هام الجبابرة و أتباعهم حتى ينجز الله ما وعدهم **« الحديث »** .

حسين عليهما السلام بازگشتی بدنیا دارند ، با پرچم خویش بیاید تا از بنی امیه و معاویه و کسانی انتقام گیرد ، سپس خدا یاورانش را - سی هزار از کوفه و هفتاد هزار از ساير مردم - زنده کند ، تا مثل دفعه اول در صفین بجنگند ، و دشمنان را بکشند بقدری که احدی از آنها باقی نماند که شرح واقعه گوید **« تا آخر حدیث »** .

نود و پنجم : از خالد بن يحيى نقل میکند که حضرت صادق (ع) در حدیثی فرمود از دعوت «سعد» بپرهیزید ، گفتم : چه دعوتی ؟ فرمود : وی بر میگردد تا با امیر المؤمنین بجنگد .

نود و ششم : از ابو حمزة ثمالی نقل میکند که حضرت باقر (ع) در حدیث رجعت فرمود : شگفتا از مردگانی که خدا نوبتی پس از نوبتی زنده شان کند ، شمشیرها از خلاف بیرون کشند ، و مغز ستمکاران و پیروانشان را بشکافند تا خدا وعده ای که بآن داده وفا کند **« تا آخر حدیث »** .

المابع والتمهون ما رواه الحسن بن سليمان ايضاً نقلاً من كتاب سليم بن قيس الهلالي الذي رواه عنه ابان بن ابي عمير وقرنه جميعه على بن الحسين عليه السلام بحضور جماعة من اعيان الصحابة منهم ابو الطفيل فاقرأه عليه مولانا زين العابدين عليه السلام وقال : هذه احاديثنا صحيحة ، قال ابان : لقيت ابا الطفيل في منزله فحدثني في الرجعة عن اناس من اهل بدر و عن سلمان والمقداد و ابي ذر و ابي بن كعب ، فعرضت الذي سمعته على بن ابي طالب عليه السلام فقال هذا علم خاص من علمنا لا يسع الامة جهله ورد علمه الى الله ، ثم صدقني بكل ما حدثوني فيها ؛ وتلى علي بذلك قراءة كثيرة وفسره تفسيراً شافياً حتى صرت ما انا بيوم القيمة اشد يقيناً مني بالرجعة « الحديث » .

اقول : قد رأيت كتاب سليم بن قيس المذكور وبقي عندي سنين كثيرة ، ولكن لم يحضرني وقت جمع هذه الاحاديث فلذلك نقلت هذا الحديث من رسالة الحسن بن سليمان .

الثامن و التمهون ما رواه الحسن بن سليمان ايضاً في رسالته في باب الكرات

نود و هفتم : از كتاب سليم بن قيس هلالی - که ابان بن ابي عمير آنرا از سليم روايت ميکند ، و همه اين کتاب را بر حضرت سجاد (ع) در حضور جمعی از بزرگان صحابه مانند « ابو طفيل » خواند و حضرت تصديق کردند و فرمودند اينها حديثهای ما است و همه صحيح است - نقل ميکند که ابان گفت : ابو طفيل را در منزلش ملاقات کردم حديث رجعت را از عده ای از اهل بدر ، و سلمان ، و مقداد ، و ابوذر ، و ابي بن کعب روايت کرد ، من حديث او را بر حضرت امير المؤمنين (ع) عرضه کردم فرمود : اين از علوم خاص ما است ، که امت را نشاید از آن بي خبر باشند و عيش را بخدا بر گردانند ، سپس هر چه آنها گفته بودند تصديق کرد ، و در اين باره مطالب بسياری با تفسير کافی فرمود ، بقدری که يقين من بر رجعت سرحد يقينم بقيامت رسيد ، « تا آخر حديث » .

مؤلف گوید : من کتاب سليم بن قيس را دیده ام ، چند سالی هم نزد من بود ، ولی چون اکنون در اختيارم نيست اين حديث را از کتاب حسن بن سليمان نقل کردم .

نود و هشتم : از « عقبه » نقل ميکند که گفت : از حضرت صادق (ع) پرسيدم :

وحالاتها عن السيد الجليل بهاء الدين على بن عبد الحميد الحسيني بطريقه عن أحمد بن محمد الايادي رفعه الي أحمد بن عقبة عن أبيه عن أبي عبد الله عليه السلام انه سئل عن الرجعة أحق هي؟ قال: نعم وذكر الحديث الي أن قال فيأتون أفواجا قوم بعد قوم.

التامع والتسمعون ما رواه ايضاً نقلاً من كتاب التنزيل عن أحمد بن محمد السيماري عن محمد بن خالد عن عمر بن عبد العزيز عن عبد الله بن نجيع اليماني قال قلت لابي عبد الله عليه السلام: «كلا سوف تعلمون ثم كلا سوف تعلمون» قال: مرة في الكرة واخرى في القيامة.

المائة ما رواه ايضاً نقلاً عن مختصر البصائر لسعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب و يعقوب بن يزيد عن أحمد بن الحسن العيثمي عن محمد بن الحسن عن أبان بن عثمان عن موسى الحنطاط قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: أيام الله ثلاثة، يوم يقوم القائم، ويوم الكرة، ويوم القيامة.

الاول بعد المائة ما رواه ايضاً نقلاً عنه عن أحمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم عن سيف بن عميرة عن أبي داود عن بريدة الاسلمي قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: اذا سالت امتي عن المهدي يأتيها مثل قرن الشمس يستبشر به أهل السماء والارض،

رجعت حق است؟ فرمود: آری دسته دست پشت سرهم بیایند .

نودونهم: از عبد الله بن نجيع نقل میکند که گفت: معنی این آیه را از حضرت صادق (ع) پرسیدم: «بس کنید بزودی خواهید دانست، باز هم بس کنید بزودی خواهید دانست، تکاثر، ۳، ۴» فرمود: یک مرتبه در رجعت است، و یک مرتبه در قیامت .

صدم: از «موسای حنطاط» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود: روزهای خدا (که حضرت موسی (ع) میفرماید: قوم خویش را متذکر روزهای خدا کن) سه تا است: روز قیامت حضرت قائم (ع)؛ روز رجعت، روز قیامت .

صدویکم: از «بریده اسلمی» نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود: در آن میان که امت من سراغ حضرت مهدی را میگیرند، مانده خود رشید صبحدم طلوع کند و اهل آسمان

فقلت : يا رسول الله بعد الموت ؟ فقال : والله ان بعد الموت هدى وايماناً ونوراً ، فقلت :
وأى العمرين أطول ؟ قال : الآخر بالضعف .

اقول : يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ الْمَرَادُ بِالْمَوْتِ مَوْتَ النَّاسِ يَعْنِي أَيْخُرَجُ الْمَهْدِي
بَعْدَ مَا مَاتَ أَكْثَرُ النَّاسِ ؟ فَقَالَ : إِنَّ بَعْدَ الْمَوْتِ « النَّخ » وَ لَهُ اِحْتِمَالٌ آخَرَ يَأْتِي
اِنْشَاءً اللَّهُ .

الثاني بعد المائة ما رواه نقلا عنه عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن عمر
بن عبد العزيز عن جميل بن دراج عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى : « واستمع
يوم ينادى المناد من مكان قريب * يوم يسمعون الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج »
قال : هي الرجعة .

الثالث بعد المائة ما رواه أيضاً نقلا عنه عن احمد بن محمد وعبد الله بن عامر عن محمد
بن خالد البرقي عن الحسين بن غنم عن محمد بن الفضيل عن أبي حمزة قال : قال
أبو جعفر عليه السلام : كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول : من أراد أن

و زمین خرسند شوند ، عرض کردم : یا رسول الله ! این بعد از مرگ است ؟ فرمود :
بغدا ! پس از مرگ هدایت و ایمن و نوری است گفتم : کدامیک از دو عمر طولانی تر
است ؟ فرمود : دومی دو برابر اولی است .

مؤلف گوید : شاید مراد از مرگ : مرگ مردم باشد ، یعنی داوی میپرسد :
ظهور آنجناب بعد از مرگ بیشتر مردم است ؟ میفرماید : بعد از مرگ آنان هدایت و
ایمان و نوری خواهد بود ، و احتمال دیگری هم دارد که خواهد آمد .

صدودوم : از جميل بن دراج نقل میکند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این
آیه : « روزی که جارچی از جای نزدیکی فریاد زند ، گوش فراداد ، روزی که صیحه را
بعق بشنوند ، این روز بیرون شدن است ، ذاریات ، ۴۱ ، ۴۲ » فرمود : این در وقت
رجعت است .

صدوسوم : از ابو حمزه از حضرت باقر (ع) نقل میکند که امیر المؤمنین (ع)
فرمود : هر که میخواهد با پیروان دجال بجنگد با هر کس که بر کشتن عثمان پل کشتن

يقاتل شيعة الدجال فليقاتل الباكي على دم عثمان ؛ و على دم أهل النهروان
وان لقي الله مؤمناً بأن عثمان قتل مظلوماً لقي الله ساخطاً عليه ، ولا يدرك الدجال
الا آمن به ، قيل : فان مات قبل ذلك ؟ قال : فيبعث من قبره حتى يؤمن به و أن
رغم أنفه .

الرابع بعد المائة ما رواه ايضاً نقلاً عنه عن السندي بن محمد عن صفوان بن
يحيى عن رفاعة بن موسى عن عبد الله بن عطاء عن أبي جعفر عليه السلام ان علي بن الحسين
عليه السلام قال : ان هؤلاء العراقيين سألونني عن أمر ما كنت أرى ان أحداً عمله من أهل
الديناغري ؛ فقلت : عم سألوكم ؟ فقال : سألونني عن الاموات متي يبعثون فيقاتلون
الاحياء على الدين .

الخامس بعد المائة ما رواه ايضاً نقلاً عنه عن أحمد بن محمد عن ابن أبي نصر
عن الحسين بن يزيد عن عمار بن أبان عن عبد الله بن بكير عن أبي عبد الله عليه السلام قال :
كانت بحمران بن أعين و ميسر بن عبد العزيز يخطبان الناس بأسيا فهما بين الصفا
و المروة .

«نهر و انبها» گریسته جنگ کند (یعنی اینان از بیروان دجال اند) و اگر کسی با این
عقیده بمیرد که عثمان مظلوم کشته شده در حالی مرده که خدا بر او غضبناک است ، و
اگر تا وقت خروج دجال زنده ماند بوی ایمان آورد ، پرسیدند : اگر پیش از او بمیرد
چطور ؟ فرمود : از قبر بیرونش آردند تا با او ایمان آورد ، اگر چه مایل نباشد .

صد و چهارم : از عبد الله بن عطاء از حضرت باقر (ع) نقل میکند که حضرت سجاد
(ع) فرمود : این عراقیها چیزی از من میپرسیدند که گمان ندارم احدی از اهل عالم غیر
از من بداند ، عرض کردم : چه پرسیدند ؟ فرمود : گفتند : کی مرده ها زنده میشوند
و بر سر دین بازنده ها میجنگند ؟ .

صد و پنجم : از عبد الله بن بکیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : گویا
«حمران بن اعین . و ميسر بن عبد العزيز» را می بینم که شمشیر دست گرفته و بین صفا و
مروه برای مردم خطبه میخوانند .

اقول: هذا لم يقع قطعاً وانما هو اخبار برجعتيها وقد تقدم التصريح برجعة ميسر سابقاً .

السادس بعد المائة ما رواه ايضاً نقله عنه عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن المنخل عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام انه قيل لامير المؤمنين عليه السلام بعد ما أخبرهم بالرجعة يا أمير المؤمنين أحيوة قبل القيمة وموت؟ فقال: نعم والله لكفرة من الكفرات بعد الرجعة أشد من الكفرات قبلها

السابع بعد المائة ما رواه ايضاً؛ نقله عنه عن محمد بن عيسى بن عبيد عن القاسم بن يحيى عن جده الحسن بن راشد عن ابي ابراهيم عليه السلام قال: لترجعون نفوس ذهبت، وليقيضن قوم لقوم، ومن عذب عذب بعدا به، ومن اغتبط اغاظ بغيطه، ومن قتل اقتص بقتله؛ ويرد لهم اعداؤهم حتى يأخذوا بثأرهم، ثم يعمرن بعدهم ثلاثون شهراً ثم يموتون في ليلة واحدة ثم ادر كواثارهم وشفوا أنفسهم و يصير

مؤلف گوید: قطعاً ابن قضیه تا کنون واقع نشده، پس باید مربوط بوقت رجعت آنها باشد چنانکه سابقاًهم رجعت «میسر» صریحاً ذکر شد .

صد و ششم: از جابر نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود: چون حضرت امیرالمؤمنین (ع) رجعت را برای مردم بیان کرد، پرسیدند: مگر پیش از قیامت هم زنده شدن و مرگ دوباره ای هست؟ فرمود: آری، بخدا؛ یکی از کفرهای بعد از رجعت از کفرهای پیشین شدیدتر است .

صد و هفتم: از حسن بن راشد نقل میکند که حضرت موسی بن جعفر (ع) فرمود: حتماً عده ای پس از مرگ زنده شوند، و قطعاً جمعی بفتح جمع دیگر حکم کنند، هر که کسی را عذاب کرده باشد در مقابل عذابش کنند، و هر که از دیگری خشمگین شده باشد وی را خشمگین کند، و هر که کشته شده باشد قاتلش را بکشد، و ستمگران زنده شوند تا مظلومان از آنها خونخواهی کنند، و سی ماه پس از آنان زنده گی کنند، سپس در یک شب همه بمیرند، سپس از قاتلان خونخواهی کنند، (ظاهراً این قسمت مربوط ببعثت از مرگ است)، و دلهای خویش شفا دهند، و دشمنان و ستمگران بسخت ترین آتشی

عدّوهم الى أشدّ النار عذاباً ؛ ثم يوقفون بين يدي الجبار عزّ و جلّ فيؤخذ لهم بحقوقهم .

الثامن بعد المائة ما رواه ايضاً نقلاً من كتاب تصنيف السيد الجليل الموفق بهاء الدين علي بن عبد الكريم بن عبد الحميد الحسيني بطريقه عن علي بن ابراهيم بن مهزيار انه رأى في منامه قائلاً يقول له: حج في هذه السنة فانك تلقي صاحب الزمان، وذكر الحديث بطوله الى أن قال: اذا سار العباسي وبويح السفيناني يؤذن لولي الله فاخرج بين الصفا والمروة ، و احج بالناس وأجبيء الى يشرب فاهدم الحجرة فاخرج من بها وهما طريان فأمر بهما تجاه البقيع، وأمر بخشبتين يصلبان عليهما الى أن قال : قلت : يا سيدي ما يكون بعد ذلك ؟ قال : الكرة السكرّة ، الرجعة الرجعة ، ثم تلا هذه الآية: « ثم رددنا لكم الكرة وأمددناكم بأموال و بنين وجعلناكم أكثر نفيراً » .

التاسع بعد المائة ما رواه ايضاً قال : حدثني الاخ الصالح الرشيد محمد بن

مرکز تحقیقات کتب و اسناد

بسوزند ، پس از آن در برابر خدای جبار بایستند و حقوق خویش دریافت کنند .

صد و هشتم : از کتاب علی بن عبد الکرم نقل میکنند که علی بن مهزیار خواب دید کسی میگوید : امسال حج برو که حضرت صاحب الزمان دومی بینی (پس از آنکه رفت و بمقصد رسید در ضمن مطالب بوی فرمودند :) وقتی که «عباسی» (شخصی از اولاد عباس بن عبدالمطلب) حرکت کند ، و مردم با «سفینانی» (که از نسل ابوسفیان است) بیعت کنند ، امام زمان را در خصمت ظهور دهند ، آنگاه میان صفا و مروه ظاهر شود و با مردم حج گزارد ، و بیدینه آید ، آن حجره را خراب کند و آن دو نفر را ترو تازه بیرون کشد و دستور دهد بروی قبرستان بقیع بدارشان آویزند عرض کرد : سرور من ! پس از آن چه می شود ؟ فرمود : باز گشت ، باز گشت ، رجعت ، رجعت ، سپس این آیه را خواند : « آنگاه بر ضد آنها دولت بشما دادیم ، و شما را باموال و اولاد مدد کردیم و عدد نفراتتان را زیادتیر گردانیدیم ، بنی اسرائیل ؛ ۶۹ » (آیه مربوط به بنی اسرائیل است و حضرت برجعت تاویل فرموده اند) .

صد و نهم : از «مفضل بن عمرو» در حدیثی طولانی در حالات حضرت مهدی (ع) و

ابراهيم بن محسن المطار آبادی قال : وجدت بخط أبي عن الحسن بن حمدان عن عمران بن الفرات عن محمد بن المفضل عن المفضل بن عمر عن الصادق عليه السلام في حديث طويل في احوال المهدي عليه السلام وخروجه ومن يخرج معه يقول فيه المفضل : ياسيدي فالاثنان وسبعون رجلا الذين قتلوا مع الحسين يظهرون معه ؛ قال : نعم يظهرون معه ، وفيهم الحسين في اثني عشر ألفاً مؤمنين من شيعة علي عليه السلام ، الى أن قال : ثم تظهر الدابة بين الركن والمقام فيكتب في وجه المؤمن مؤمن ، و في وجه الكافر كافر ، وذكر فيه اخراج ضجيجي رسول الله صلى الله عليه وآله و صلبهما و انزالهما اليه ، قال : فيحييهما باذن الله تعالى ويأمر الخلائق بالاجتماع ، ثم يقص عليهم قصص فعالهما بهداه عليهما ويلزمهما اياه فيعترفان به ، ثم يأمر بهما فيقتص منهما في ذلك الوقت بمظالم من حضر ، ثم يصلبهما على الشجرة قال المفضل : فقلت : ياسيدي هذا آخر عذابهما ، قال : هيهات يا مفضل والله ليردن وليحضرن السيدالاكبر محمد رسول الله والصديق الاعظم أمير المؤمنين ، وفاطمة والحسن والحسين والائمة عليهم السلام ، وكل من محض الايمان محضاً ومحبض الكفر محضاً وليقتصن منهما بجميع المظالم ثم يأمر بهما فيقتلان كل يوم وليلة ألف قتلة ، ثم ذكر رجعتهم (ع) وانتقامهم من أعدائهم الى أن قال المفضل : يا مولاي فان من شيعتكم من لا يقول برجعتكم ؟ فقال الصادق عليه السلام : أما سمعوا قول جدنا رسول الله صلى الله عليه وآله ونحن ساير الائمة نقول :

بيان خروج وخصوصيات ياورانش - نقل میکند که از حضرت صادق (ع) پرسید : هفتاد و دو نفری هم که در خدمت امام حسین (ع) بودند ظاهر می شوند ؟ فرمود : آری ، با دوازده هزار شیعه علی (ع) . . . سپس میان رکن و مقام آن جنبنده ظاهر شود و در صورت مؤمن و کافر علامت نهد ، و آن دو نفر را از پهلوی پیغمبر (ص) بیرون کشد و بدار آویزد ، سپس پایین آورد و زنده شان کند و مردم را جمع کرده کارهای آنها را شرح دهد تا اقرار کنند و کیفرشان دهد پیغمبر (ص) ، علی (ع) حضرت فاطمه و سایر ائمه (ع) و هر مؤمن خالص نیز زنده شود و از دشمنان انتقام گیرند . . . عرض کردم بعضی از شیعیان رجعت را قبول ندارند ، فرمود : مگر آیه قرآن را که برجد ما نازل شده و ما ائمه هم بآن اقرار داریم نشنیده اند که

«ولنذيقنهم من العذاب الادنى دون العذاب الاكبر» .

ثم قال الصادق عليه السلام : يا مفضل من أين قلت برجعتنا ومقصرة شيعتنا تقول : معنى الرجعة ان يرد الله اليناملك الدنيا ويجعله للمهدى ويحهم حتى سلينا الملك حتى يرد علينا ، قال المفضل : لا والله ما سلبتموه لانه ملك النبوة والرسالة والوصية والامامة ، فقال الصادق عليه السلام : لو تدبر شيعتنا القرآن لما شكوا في فضلنا أما سمعوا قول الله عز وجل «ونريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين» ونمكن لهم في الارض ونرى فرعون وهامان وجنودهما منهم ما كانوا يحذرون» والله يا مفضل ان تنزيل هذه الآية في بنى اسرائيل وتأويلها فينا وان فرعون وهامان تيم وعدى .

ثم ذكر قيام الأئمة عليهم السلام واحداً واحداً الى رسول الله صلى الله عليه وآله وشكوى كل واحد منهم مما فعل به من قتله وظلمه ، قال المفضل : فقوله : «ليظهره على الدين كله» ؟ قال : انما يظهر على الدين كله في هذا اليوم وهذه الرجعة .

الرجعة في يوم القيمة

ميفرمايد : «از عذاب نزديكتر پيش از آن عذاب بزرگتر بآنها بچشانيم ، سجده ، ۲۱» ای مفضل تو از کجا برجعت معتقد شدی در صورتی که شیعیان کوتاه فکر ما میگویند : رجعت عبارت از این است که خداوند ملك و قدرت دنیا را برابر گرداند و بعضرت مهدی (ع) دهد ؟ کی ملك و سلطنت «واقعی» را از ما گرفت که دوباره بر گرداند ؟ گفتیم نه سرور من ! این ملك پیبری و وصایت و امامت است و هیچگاه از شما گرفته نشده ، فرمود : اگر شیعیان مادو قرآن تدبر و تأمل می کردند در فضل ما شك نمی کردند ، مگر خدا نمیفرماید : «می خواهیم بر آنان که در زمین ضعیف شده شدند منت نهیم ، امام و وادشان قرار دهیم ، در زمین مستقرشان کنیم و بدست آنها بفرعون و هامان و سپاهشان آن چیز را که از آن میترسند بسایانیم ، قصص ، ۶» بخدا ! ای مفضل این آیه راجع به بنی اسرائیل نازل شده اما تأویلش راجع به ما است ، و فرعون و هامان (بعساب تأویل) ابوبکر و عمرند ، سپس قیام يك يوم ائمه (ع) و شکایت آنها را از متمها شرح میدهد ، مفضل گوید : عرض کردم این آیه : «تا این (دین) را بر همه ادیان غلبه دهد» مربوط بچه وقت است ؟ فرمود : در همان روز رجعت آنرا بر سایر ادیان غلبه خواهد داد .

العاشر بعد المائة ما رواه ايضاً عن أمير المؤمنين عليه السلام انه خطب الناس فقال : امرنا صعب مستصعب الى قال : يا عجباً كل العجب بين جمادى ورجب ، فقيل : ما هذا العجب ؟ فقال : مالي لا أعجب وقد سبق القضاء فيكم وأى عجب أعجب من أموات يضربون هام الاحياء ، والذي فلق الحبة وبرى النسمة لكانى انظر اليهم قد تخللوا سلك الكوفة قد شهروا سيوفهم على عواتقهم ، يضربون كل عدو لله ولرسوله وللمؤمنين ، وذلك قول الله عزوجل : « لا تتولوا قوماً غضب الله عليهم قد يئسوا من الآخرة كما يئس الكفار من اصحاب القبور » الى أن قال : فيومئذ تأويل هذه الآية : « ثم رددنا لكم الكرة عليهم » .

الحادى عشر بعد المائة ما رواه ايضاً عن أمير المؤمنين عليه السلام فى حديثه طويل انه قال فى ذكر خروج المهدي عليه السلام ووقايح آخر الزمان : وينادى مناد من ناحية المشرق يا أهل الهدى اجتمعوا وينادى مناد من ناحية المغرب يا أهل

صدودهم : اذا مير المؤمنين عليه السلام روايت ميکنند که در خطبه اي فرمود : امر ما سختو دشوار است . . . شگفتا ! همه شگفتى ميان ماه جمادى ورجب است ، پرسيدند : چه امر عجبى است ؟ فرمود : چگونه تعجب نکنم با اينکه قضا و قدر درباره شما جارى شده چه چيزى عجب تر از اين است که مردگان شمشير بر سرزندگان زنند ؟ ! بآن کسيکه دانه را شکافت و بندگان را آفريد ؛ گويآنها را مى بينم که باشمشيرهاى کشيده در کوچه هاى کوفه ميگردند ، و هر کس دشمن خدا و پيغمبر و مؤمنين باشد ميزند ، و اين تأويل اين آيه است : « با جهيتى که خدا بر آنها غضب کرده طرح دوستى نريزيد ، اينان از آخرت نا اميد شده اند ، چنانکه کفار از مردگان قبرستان نااميدند ، مستعنه ؛ ۱۳ » تأويل اين آيه هم آنروز است : « سپس بر ضد آنها بشادولت داديم ، بنى اسرائيل ، ۶ »

صدوپازدهم : در حديث طولانى ديگر نقل ميکنند که حضرت امير المؤمنين (ع) در شرح خروج حضرت مهدي (ع) وحوادث آخر الزمان - فرمود : شخصى از طرف مشرق فرياد زند ؛ اى اهل هدايت گرد آييد ، و شخص ديگر از طرف مغرب فرياد زند :

الضلال اجتمعوا ويفرق بين الحق والباطل تخرج الدابة و تقبل الروم الى قرية بساحل البحر عند كهف الفتية ، ويبعث الله الفتية من كهفهم واليهم رجل يقال له مليخا ، فيبعث احدا بنيه الى الروم فيرجع بغير حاجة ، ثم يبعث الاخر فيرجع بالفتح ثم يبعث الله من كل امة فوجاً ليريهم ما كانوا يوعدون ، فيومئذ تأويل هذه الاية «ويوم نبعث من كل امة فوجاً» ونسب الصديق الاكبر براهمة الهدى و السيف ذي الفقار حتى ينزل دار الهجرة وهي الكوفة الى أن قال : و عدة أصحابه ثلثمائة و ثلثة عشر منهم تسعة من بنى اسرائيل ، و سبعون من الجن ، و سبعون الذين عصموا النبي ﷺ اذ هجمت عليه مشركو قريش و عشرون من اهل اليمن فيهم المقداد بن الاسود و مائتان و أربعة عشر كانوا بساحل البحر فبعث اليهم نبي الله برسالة فأتوا مسلمين «الحديث» .

الثاني عشر بعد المائة ما رواه الكليني في كتاب الجنائز في باب ما يعاين المؤمن و الكافر عن محمد بن يحيى ع . بن أحمد بن محمد بن محمد بن سنان

ای گمراهان گرد آید ، آنکاه حق و باطل جدا شود آن جنینده بیرون آید و در میان بطرف قریه ای کنار دریا که اصحاب کف در آنجا بند روند ، و خدا اصحاب کف در آنجا که نام رئیسشان «مليخا» است - زنده فرماید ، یکی از دو پسرش را برای فتح روم فرستد بدون اخذ نتیجه بر گردد ، دومی را فرستد فاتح باز گردد ، سپس خدا از هر جمعی دسته ای را محشور کند تا آنچه و همه شان دادند بآنان بشماید ، آن روز تأویل این آیه است : «روزی که از هر جمعی دسته ای . . . را محشور کنیم» و «صديق» اکبر (حضرت امير) با پرچم هدايت و ذوالفقار حرکت کند تا در کوفه منزل کند عدد اصحاب او سیصد و سیزده نفر اندن نفر از بنی اسرائيل ، هفتاد نفر از جنیان ، هفتاد نفر : آنان که پیغمبر (ص) را از هجوم مشرکین قریش حفظ کردند ، بیست نفر از اهل یمن که از جمله آنها است مقداد بن اسود ، و دو بیست و چهارده نفر آنها که در کنار دریا بودند ، پیغمبر خدا قاصدی فرستاد و دعوتشان کرد همه مسلمان شدند «تا آخر حدیث» *

صدود و اژدهم : کلینی از عمار بن مروان نقل میکند که شخصی گفت حضرت صادق

عن عمار بن مروان عن سمع أبا عبد الله عليه السلام يقول : وذكر حال المؤمن بعد الموت الى ان قال : فاذا وضع في قبره فتح له باب من أبواب الجنة قال : ثم تزور آل محمد في جبال رضوى يأكل من طعامهم و يشرب من شرابهم و يتحدث معهم في مجالسهم ، حتى يقوم قائمنا أهل البيت ، فاذا قام قائمنا بعثهم الله فأقبلوا امعه يلبثون زمراً ، فعند ذلك يرتاب المبطلون و يضمحل المحلون و نجى المقربون «الحديث» .

قال في القاموس رجل محل منهك للحرام ولا يرى للشهر الحرام « انتهى »
و المقربون بفتح الراء الذين لا يستعجلون هم المقربون أو بكسر الراء الذين يقولون الفرج قريب .

الثالث عشر بعد المائة ما رواه سعد بن عبد الله في مختصر البصائر على ما نقل عنه عن أحمد بن محمد بن محمد بن أحمد بن عبد الله بن قبيصة عن أبيه عن بعض رجاله عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل : « يوم هم على النار يفتنون » قال : يكرّون في الكرة كما يكرّون الذهب حتى يرجع كل شيء الى شبهه يعني الى حقيقته .

(ع) در بیان حال مؤمن بعد از مرگ فرمود : هنگامی که او را در قبر گذارند یکی از درهای بهشت برایش گشوده شود سپس در کوه های «رضوی» آل محمد علیهم السلام را ببیند از غذا و آبشان بخورد ، و با آنان همنشین و همزبان باشد تا قائم ما اهل بیت قیام کند ، آنگاه خدا مؤمنان را زنده کند تا در حضور او روند و دسته دسته دعوتش را اجابت کنند آن دم باطل خواهان بشکافتند و گنهکاران پامال شوند و «مقربان» یعنی آنها که (در امر امام زمان ع) تمجیل نمی کردند یا آنها که میگفتند : فرج نزدیک است - نجات یابند « تا آخر حدیث » .

صد و سیزدهم : سعد بن عبد الله در کتاب «مختصر البصائر» نقل میکند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : «روزی که آنان بر آتش گذاخته شوند ، ذاریات ۱۳» فرمود : در رجعت بر میگردند چنانکه طلابحالت سابق بر میگردد ، تا هر چیزی بحقیقت خود باز گردد .

اقول : لعله اشارة الى مزج الطينين ثم تمييزهما في الرجعة ؛ او المراد امتحانهم حتي يظهر حقايقهم .

الرابع عشر بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن وهب بن حفص عن أبي بصير قال : قلت لابي عبد الله عليه السلام : انا نتحدث ان عمر بن ذر لا يموت حتي يقاتل قائم آل محمد ، فقال : ان مثل ابن ذر مثل رجل كان في بني اسرائيل يقال له عبد ربه ، و كان يدعو أصحابه الي ضلالة فمات ، فكانوا يلوثون بقبره و يتحدثون عنده اذ خرج عليهم من قبره ينفض التراب من رأسه و يقول لهم : كيت و كيت .

اقول : المراد ان ابن ذر يحيى بعد موته و يقاتل القائم في الرجعة . فيقال له لا يموت حتي يقاتل يعني في الرجعة .

الخامس عشر بعد المائة ما رواه العياشي في تفسيره على ما نقل عنه بعض ثقات الاصحاب عن زرارة قال : قال أبو جعفر عليه السلام كل نفس ذائقة الموت ، لم يذق

مؤلف گوید : شاید مراد این باشد که طینت‌های پاک و نا پاک که بهم مخلوط شده در رجعت جدا میشود ، یا اینکه آزمایش شوند تا حقیقت هر یک روشن گردد .
صد و چهاردهم : بازم سعد بن عبدالله از ابو بصیر نقل میکنند که گفت : بحضرت صادق (ع) عرض کردم : میان ما معروف است که «عمر بن ذر» نیمبرد تا با قائم آل محمد جنگ کند ؟ فرمود : مثل وی مثل مردی اسرائیلی - بنام «عبد ربه» - است که اصحابش را بگمراهی دعوت میکرد بعد از مرگش پیروانش بقبرش پناه میبردند و آنجا باهم گفتگو میکردند ، تا اینکه روزی از قبر بیرون آمد ، گرد و خاک از سرافشانند و چنین و چنان گفت .

مؤلف گوید : مراد این است که «عمر بن ذر» پس از مرگ زنده شود و در رجعت با حضرت قائم (ع) جنگ کند ، و اینکه مردم گویند : نیمبرد تا با وی جنگ کند مراد موقع رجعت است .

صد و پانزدهم : «عباشی» در تفسیر از زراره نقل میکنند که حضرت باقر (ع) فرمود : هر کس بناچار مرگ را میچشد ، آنکس هم کشته شده و مرگ را نپوشیده باید

الموت من قتل و قال : لا بدان يرجع حتى يذوق الموت .

الحادي عشر بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن سيرين قال : كنت عند ابي عبد الله عليه السلام اذ قال : ما يقول الناس في هذه الآية : « و اقساموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت » قلت : يقولون لا قيامة و لا بعث و لا نشور ، فقال : كذبوا و الله انما ذلك اذا قام القائم و كرّ المكرون ، فقال أهل خلافكم : قد ظهرت دولتكم يا معشر الشيعة و هذا من كذبكم تقولون : رجع فلان و فلان ؛ لا و الله لا يبعث الله من يموت ؛ ألا ترى انهم قالوا : « و اقساموا بالله جهد ايمانهم » كانت المشركون أشدّ تعظيماً باللات و العزى من أن يقسموا بغيرها فقال الله تعالى : « بلى و عدأ عليه حقاً » .

الحادي عشر بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن ابي بصير قال : سألت ابا جعفر عليه السلام عن قول الله عزّ و جل : « ان الله اشترى من المؤمنين أنفسهم و

مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

بر گردد تا بچشد .

صد و شانزدهم : بازم «عياشي» از «سيرين» نقل ميکند که گفت : خدمت حضرت صادق (ع) بودم . فرمود : مردم در باره اين آيه چه ميگويند : «بغدا قسم خوردند ، قسمهاي مؤکد که هر کس ببرد خدا زنده اش نميکند ، نحل ، ۳۸» گفتم : ميگويند مربوط بانکار قيامت و حشر و نشر است ، فرمود : بغدا ؛ دروغ ميگويند ، مربوط بر رجعت است که چون حضرت قائم (ع) قيام کند و عده اي برگردند ، سنيان گويند : دولت شما شيان ظاهر شد ، و اين هم از دروغ شماست که ميگوئيد فلان و فلان زنده شدند ، و قسم ميخورند که هر کس ببرد خدا زنده اش نميکند ، مگر نمي بيني که ميفرمايد : «بغدا ، قسم خوردند . . . » مشرکين منکر قيامت به «لات و عزي» قسم ميخورند ، و براي آنها پيش از خدا احترام قائل اند ، خداوند هم در رد همان مخالفين شما ميفرمايد : «چرا ، و عده اي است بر خدا ثابت» .

صد و هفدهم : از ابو بصير نقل ميکند که گفت : تفسير اين آيه را از حضرت صادق

(ع) پرسيدم : «خدا از مؤمنان جان و مالشان را خريد (در مقابل اينکه) بهشت از آنهاست

أموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون و يقتلون « الى آخر الآية فقال: ذلك في الميثاق ، ثم قرءت « التائبون العابدون » فقال : لا تقرء ذلك ولكن اقرء « التائبين العابدین » الى آخر الآية ثم قال : اذا رأيت هؤلاء فهم الذين اشترى منهم أنفسهم و أموالهم یعنی في الرجعة ، ثم قال أبو جعفر عليه السلام : ما من مؤمن الا وله ميتة و قتلة ، من مات يبعث حتى يقتل ، و من قتل يبعث حتى يموت .

الثامن عشر بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن رفاعة بن موسى قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : اول من يكره الى الدنيا الحسين بن علي وأصحابه ويزيد بن معاوية و أصحابه ، فيقتلهم حذو القذة بالقذة ، ثم قرء أبو عبد الله عليه السلام « ثم رده نالكم الكفرة عليهم و أمددناكم بأموال و بنين و جعلناكم أكثر فقيراً » .

التاسع عشر بعد المائة ما رواه الشيخ ابو الفتح الكراچكي في كتاب كنز الفوائد على ما نقل عنه قال : روى الحسن بن أبي الحسن الديلمي بإسناده الى محمد

درداه خدا جنگ میکنند ، میکشند و کشته میشوند ، سورة توبه ، آیه ۱۱۱ فرمود : این معامله در عالم ذر بوده ، سپس آیه بعد را خواندم : «التائبون العابدون . . .» (یعنی مؤمنان عبارت اند از توبه کنان ؛ و عبادتکاران . . .) فرمود : چنین بخوان : «التائبین العابدین . . .» آنگاه فرمود : هر گاه این توبه کنندگان و عبادتکاران و و را دیدی بدان هم آنها باند که خدا جان و مالشان را خریده - یعنی در رجعت - هیچ مؤمنی نیست جز اینکه مردنی دارد ، و کشته شدنی ، هر که بمیرد زنده شود تا کشته گردد ، و هر که کشته شود ، زنده گردد تا بمیرد .

صدهم و هیجدهم : از « رفاعة بن موسى » نقل میکنند که حضرت صادق (ع) فرمود : اول کسی که دنیا بر میگردد حسین و اصحاب او بند و یزید و یارانش ، آنگاه بدون ذره ای کم و زیاد از آنان انتقام گیرد ، چنانکه در قرآن میفرماید : «سپس برضد آنها دولت بشما دادیم ، و بسال و اولاد مددتان کردیم ، و عدد افرادتان را زیادتیر کردیم ، بنی اسرائیل ، ۶» .

صد و نوزدهم : شیخ ابو الفتح کراچکی در کتاب « کنز الفوائد » روایت میکند

بن علی عن ابي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل : « أفمن و عدناه وعداً حسناً فهو لا فيه » قال : الموعود علی بن ابيطالب ، و عده الله أن ينتقم له من أعدائه في الدنيا ، و وعده الجنة له و لاوليائه في الآخرة .

العشرون بعد المائة ما رواه الكشي في كتاب الرجال عن محمد بن الحسن بن بندار القمي من كتابه بخطه عن الحسن بن أحمد المالكي عن جعفر بن فضيل عن محمد بن الفرات عن الاصبغ انه سمع أمير المؤمنين عليه السلام يقول علی المنبر : أنا سيد الشيب و في سنة من ايوب ؛ و الله ليجمعن الله لي شملی كما جمعه لايوب .

اقول : قد تقدم ان الله أحیی لايوب من مات من أهله ، و رواه العياشي في تفسيره علی ما نقل عنه عن مسعدة بن صدقة عن الصادق عليه السلام .

الحادي و العشرون بعد المائة ما رواه الكليني في الروضة عن الحسين بن محمد و محمد بن يحيى عن محمد بن سالم بن ابي سلمة عن الحسن بن شاذان الواسطي قال : كتبت الي ابي الحسن الرضا عليه السلام اشكو اليه جفاء أهل واسط

مرکز تحقیقات کلامی و عقاید اسلامی

که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه « آیا آنکس که وعده نیکش داده ایم و بآن خواهد رسید (مثل کسی است که ازمتاع زندگی این دنیا برخوردارش کرده ایم) ؟ قصص ۶۱ » فرمود : آنکس که وعده نیکش داده اند علی بن ابيطالب (ع) است که خدا وعده اش داده در دنیا از دشمنانش انتقام گیرد ، و در آخرت خود و دوستانش را وارد بهشت کند .

صد و بیستم : « کشی » در کتاب « رجال » از « اصبغ » روایت میکند که گفت : امیر المؤمنین (ع) بالای منبر فرمود : من بزرگ موسفیدانم ، و در من نمونه ای از ایوب است ، بخدا قسم خدا برا کند گی مراجع کند چنانکه از ایوب را جمع کرد . مؤلف گوید : سابقاً گذشت که خداوند کسان ایوب را که مرده بودند زنده فرمود : این حدیث را « عیاشی » هم در تفسیر از حضرت صادق (ع) نقل میکند .

صد و بیست و یکم : کلینی از حسن بن شاذان روایت میکند که گفت : نامه ای بحضرت رضا (ع) نوشتم و ازستم اهل « واسط » و هجویشان بر من شکایت کردم ، زیرا جمعی از

و حملهم على وكانت عصابة من العثمانية تؤذيني، فوقع بخطه ان الله جل ذكره أخذ ميثاق اوليائنا على الصبر في دولة الباطل، فاصبر لحكم ربك فلو قد قام سيد الخلق لقالوا: «يا ويلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون».

الثاني و العشرون بعد المائة ما رواه أصحابنا في المزار كالشهيد والمفيد وابن طاووس وغيرهم في زيارة القائم عليه السلام في السرداب: ووفقني يارب للقيام بطاعته والمثوى في خدمته، فان توفيتني قبل ذلك فاجعلني ممن يكر في رجعتهم ويملك في دولته و يتمكن في ايامه.

الثالث و العشرون بعد المائة ما رواه ايضا في زيارة اخرى له عليه السلام: وان ادر كني الموت قبل ظهورك فاتوسل بك الى الله ان يصلي علي عهد و آله، و ان يجعل لي كرامة في ظهورك، و رجعة في ايامك، لا يبلغ من طاعتك مرادى؛ واشفي من أعدائك فؤادي.

مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی

عثمانیها مرا آزار میدادند، حضرت بخط خویش مرقوم فرمود: خداوند از دوستان ما پیمان گرفته که در دولت باطل صبر کنند، نسبت بحکم پروردگارت صابر باش، که چون آقای مردم قیام کند ستمگران گویند: «ای وای بر ما، که ما را از خوابگاه خویش بر انگیخت؟ این همان است که خدای رحمان وعده میداد و پیمان راست میگفتند».

صد و بیست و دوم: جمعی از علمای ما - مثل شهید، مفید، ابن طاووس و غیره در زیارت حضرت قائم (ع) در سرداب مطهر نقل میکنند که بگو: پروردگارا؛ مرا توفیق ده که بطاعت اوقیام کنم، و در خدمت او ثابت باشم، و اگر پیش از آنکه ظهور کند جانم را گرفتی مرا از آنان فراده که در رحمت وی برمیگردند، و در دولتش حکومت میکنند و در دوران قدرت می یابند.

صد و بیست و سوم: بازم علمای در زیارت دیگر آنجناب چنین مینویسند: اگر پیش از ظهورت مرگ گریبان مرا گرفت ترا بدرگاه خدا شفیع میکنم که بر محمد و آلش درود فرستد و هنگام ظهورت مرا باز گرداند و در رجعتت زنده ام فرماید تا از اطاعت تو مراد خویش برگیرم، و از دشمنانت سینه ام را شفا دهم».

الرابع والعشرون بعد المائة ما رووه ايضاً في زيارة اخرى له ﷺ : اللهم أرنا وجه وليك الميمون في حيوتنا و بعد المنون ، اللهم انى ادين لك بالرجعة بين يدي صاحب هذه البقعة .

الخامس و العشرون بعد المائة ما رووه ايضاً في الزيارات عن الصادق ﷺ انه قال : من دعا الله أربعين صباحاً بهذا العهد كان من انصار قائمنا ؛ فان مات قبله أخرجه الله من قبره وأعطاه بكل كلمة الف حسنة ، ثم ذكر الدعاء .

السادس و العشرون بعد المائة ما رواه الشيخ ابو الفتح الكراچكى في كنز الفوائد عن محمد بن العباس بن مروان و هو ثقة عن على بن عبد الله بن أسد عن ابراهيم بن محمد عن أحمد بن معمر عن محمد بن الفضيل عن الكلبي عن أبي صالح عن ابن عباس في قوله تعالى : ان نشأ ننزل عليهم من السماء آية فظلت أعناقهم لها خاضعين ، قال : هذه نزلت فينا وفي بنى امية يكون لنا عليهم دولة ، فتدل أعناقهم لنا بعد صعوبة و هو اننا بعد هذا .

بیت و چهارم

صدویست و چهارم : بازم در زیارت دیگر آنجناب چنین نقل میکنند : « خداوند ! روی مبارک ولی خود را در این دنیا و بعد از مرگ بباشما ، خداوند ! من در برابر صاحب این بارگاہ اقرار میکنم که رجعت جزء عقاید دینی من است .

صدویست و پنجم : بازم روایت میکنند که حضرت صادق (ع) فرمود : هر که چهل صبحگاه عهد خویش با امام زمان تازه کند و عهد نامه او را بخواند از یاد او آنجناب باشد ، و اگر پیش از خروج او بمیرد خداوند از قبر بیرونش آورد ، و در مقابل هر کلمه ای هزار حسنة بوی عطا کند ، و عهد نامه در کتب زیارات ثبت است .

صدویست و ششم : شیخ ابو الفتح کراچکی در کتاب « کنز الفوائد » نقل میکند که ابن عباس در تفسیر این آیه : اگر بخواهیم نشانه ای از آسمان بر آنها بفرستیم که گردنهایشان در برابرش رام و خاضع شود ، شعرا ، ع گفت : این آیه درباره ما و بنی امیه است ، که ما بر آنان حکومت و دولتی بایم که پس از گردنکشی رام ما شوند ، و پس از عزت خود گردند .

السابع و العشرون بعد المائة مارواه الحسن بن سليمان نقلا من كتاب المشيخة للحسن بن محبوب عن محمد بن سلام عن أبي جعفر عليه السلام قال : في قوله تعالى : «ربنا أمتنا اثنتين و أحييتنا اثنتين» قال : هو خاص لا قوام في الرجعة بعد الموت و يجرى في القيامة .

الثامن و العشرون بعد المائة ما رواه سعد بن عبد الله في رسالته في أنواع آيات القرآن برواية ابن قولويه على ما نقل عنه قال : قال أبو جعفر عليه السلام : نزل جبرئيل عليه السلام بهذه الآية هكذا : « فان للظالمين آل محمد حقهم عذاباً دون ذلك» يعني عذاباً في الرجعة .

التاسع و العشرون بعد المائة مارواه العياشي في تفسيره على ما نقل عنه عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى «الذين لا يؤمنون بالآخرة قلوبهم منكرة» يعني لا يؤمنون بالرجعة انها حق .

و عن أبي حمزة عن أبي عبد الله عليه السلام (أبي جعفر خ ل) مثله .

الثلاثون بعد المائة مارواه الكراچكي في كنز الفوائد عن محمد بن العباس

صدويست و هفتم : حسن بن سليمان از محمد بن سلام نقل ميکند که حضرت باقر (ع) در تفسير اين آيه . «پروردگارا ! ما را دوبار ميراندي و دو بار زنده کردی ، غافر ، ۱۱» فرمود : اين مخصوص عده ايست که بعد از مرگ در رجعت زنده ميشوند و در قيامت هم «جريان» دارد (يعني در باره رجعت نازل شده و با قيامت هم قابل تطبيق است) .

صدويست و هشتم : سعد بن عبدالله از حضرت باقر (ع) نقل ميکند که فرمود : جبرئيل اين آيه را چنين نازل کرد : «آنها که حق آل محمد را گرفتند عذابي غير از اين (يا نزديکتر از اين) دارند» و اين عذاب در رجعت است .

صدويست و نهم : «عياشي» در تفسير اين آيه : «آنها که با آخرت ايمان ندارند دنهانشان بانکار خو گرفته ، نحل ، ۲۲» از جابر نقل ميکند که حضرت باقر (ع) فرمود : يعني آنها که بر رجعت ايمان ندارند . از ابو حمزه هم نظير اين حديث را نقل ميکند .

صدوسي ام : «کراچکی» در کتاب کنز الفوائد از فضل بن عباس نقل ميکند که

عن علي بن محمد عن أبي جميلة عن الحلبي وعن علي بن الحكم عن أبان بن عثمان عن الفضل بن عباس عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى : «قدم عليهم ربهم بذنهم فسواها» قال : في الرجعة «ولا يخاف عقبيها» قال : لا يخاف من مثلها إذا رجع .
اقول : الظاهر ان المراد بربهم و هو أمير المؤمنين عليه السلام ليعود اليه ضمير يخاف ويناسب التفسير .

الحادی والثلاثون بعد المائة ما رواه الصدوق في معاني الاخبار عن أبيه عن سعد بن البرقي عن محمد بن علي عن سفيان عن فرائش عن الشعبي قال : قال ابن الكوا لعلي يا امير المؤمنين رأيت قولك : العجب كل العجب بين جمادى ورجب قال : ويحك يا أهور جمع اشتات ونشر أموات وحصد نبات ، وهنات بعد هنات ؛ مهلكات مبيرات لست انا ولا أنت هناك .

اقول : حمل الصدوق آخر الحديث على التقية . فقال : ان امير المؤمنين عليه السلام اتقى ابن الكوا في هذا الحديث لانه كان غير محتمل لاسرار آل محمد عليهم السلام «انتهى» ويمكن أن يكون اشارة الى رجعة بعض الشيعة و أعدائهم في زمن المهدي

حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : «پروردگارشان بسزای گناها نشان هلاکشان کرد و دیارشان را هموار کرد ، شمس ، ۱۴» فرمود : این در رجعت است ، و بعد که میفرماید : (و از عاقبت آن بیم ندارد) یعنی چون برگردد از مثل آن باک ندارد .

صدوسی ویکم : صدوق در کتاب معانی الاخبار از «شعبي» نقل میکند که «ابن کوا» بعلی (ع) گفت : اینکه شما میفرمائید : «عجب ، همه عجب میان ماه جمادى و رجب است» یعنی چه ؟ فرمود : وای بر تو ای بك چشم ، گرد آمدن پراکنده ها ، و زنده شدن مردگان و درو گیاهان ، و وقایع ناگفتنی دیگری است که هلاک میکند و از بین میبرد ، آنجا نه من هستم و نه تو .

مؤلف گوید : مرحوم صدوق آخر حدیث را (که میفرماید : نه من هستم و نه تو) حمل بر تقیه کرده میفرماید : چون «ابن کوا» تاب تحمل اسرار آل محمد را نداشت حضرت با تقیه صحبت کرده . وای مسکن است تقیه نباشد و مراد این باشد که بعضی از شیعیان

و ان ذلك يكون بين جمادى و رجب ؛ و اما رجعة أمير المؤمنين عليه السلام فهو متأخرة عن هذه الرجعة كما يأتي ، ولعلها لا يكون بين جمادى و رجب ؛ فلاحاجة الى التأويل بالحمل على التقيية ، وقد تقدم ما يدل على مضمون الباب و يأتي ما يدل عليه ، فان أحاديث هذه الابواب كلها متعاضدة في الدلالة ، وقد عرفت وجه افراد هذا الباب عما بعده والله الموفق .

الباب العاشر

في ذكر جملة من الاخبار المعتمدة الواردة في الاخبار بالرجعة
لجماعة من الالبياء و الائمة عليهم السلام

الحديث الاول مما يدل على ذلك ما رواه الشيخ الجليل رئيس المحدثين أبو جعفر محمد بن علي بن بابويه في كتاب من لا يحضره الفقيه في باب المتعة بطريق القطع و الجزم من غير حوالة على سند حيث قال : قال الصادق عليه السلام : ليس منا من لم يؤمن بكرتنا و يستحل متعتنا .
اقول : هذا الضمير الموضوع للمتكلم و معه غيره دال بطريق الحقيقة

و بعضی از دشمنان اهلبیت علیهم السلام میان ماه جمادی و رجب محشور شوند ، و رجعت امیر المؤمنین (ع) بعد از آن باشد ، و بین این دو ماه نباشد .
ابن باب پایان یافت ، حدیثهای بابهای گذشته و آینده هم احادیث این باب را تأیید میکند ، زیرا همه این ابواب یکدیگر مربوط است ، و سبب جدا کردن این باب از بابهای بعد قبلا گفته شد .

باب دهم

در قسمتی از اخبار معتبره راجع بر رجعت جمعی از انبیاء و ائمه علیهم السلام
حدیث اول : شیخ صدوق در کتاب «من لا يحضره» در باب «متعه» بطور قطع و جزم بدون اعتماد بسند میفرماید : حضرت صادق (ع) فرمود : هر که بر رجعت ما ایمان نداشته باشد و متعه ما (یعنی صیغه کردن زنان) را معتقد نباشد ازمانیست .
مؤلف گوید : اینکه میفرماید : «رجعت ما» علامت این است که حضرت صادق

علی دخول الصادق علیه السلام فی الرجعة ؛ و معه جماعه من أهل العصمة علیهم السلام أو الجمیع ، و لا خلاف فی وجوب الحمل علی الحقیقة مع عدم القرینة .

الثانی ما رواه الشیخ الجلیل رئیس الطائفة أبو جعفر الطوسی فی المصباح الکبیر فی أعمال یوم الجمعة عن الصادق جعفر بن محمد علیه السلام انه قال : من أراد ان یرور قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و فاطمة و الحسن و الحسین و قبور الحجج علیهم السلام و هو فی بلده فلیفتسل یوم الجمعة الی ان قال : ولیقل : السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و بركاته السلام علیک ایها النبی المرسل و الوصی المرتضی و السیدة الكبرى و السیدة الزهراء و السبطان المنتجبان و الاولاد و الاعلام ؛ و الامناء المستحزون جئت انقطاعاً الیکم و الی آبائکم و ولدکم الخلف علی برکة الحق فقلبی لکم سلم و نصرتی لکم معدة حتی یحکم الله بدينه ، فمعکم معکم لا مع عدوکم ، انی من القائلین بفضلكم مفر برجعتکم لأنکر الله قدرة ، و لا ازمع الا ماشاء الله **«الحديث»** .

الثالث ما رواه الشیخ ایضاً فی المصباح فی أعمال رجب قال : زیارة رواها

باجمی اذائمه علیهم السلام با همة آنان در رجعت بر میگردند ، و تا قرینه ای بر خلاف نباشد ظاهر حدیث را نباید تاویل کرد .

دوم : شیخ طوسی در کتاب مصباح در اعمال روز جمعه از حضرت صادق (ع) نقل میکند که فرمود : هر که بخواهد از راه دودینمبر (ص) یا امیر المؤمنین یا حضرت فاطمه یا یکی از ائمه علیهم السلام را زیارت کند غسل کند . . . و بگوید : درود ، و رحمت و برکتهای خدا بر تو ای پیغمبر مرسل ، و ای وصی پسندیده ، و ای بانوی بزرگوار ، و ای دوزباده برگزیده پیغمبر ، و ای فرزندان رسول ، و راهنمایان امت ، و امینان و وحی خدا از همه بریدم و بسوی شما و پدران ، و فرزند جانشینان شتافتم ، دلم در اختیار شما است . و نیرویم در کمکتان آماده است ، تا وقتی که خدادینش را تحکیم فرماید ، باشمایم باشما ، نه بادشمنان شما ، بفضلتان عقیده مندم و برجمعتان اقرار دارم ، قدرت خدا را منکر نیستم ، و جز خواست خدایم ندارم **«تا آخر حدیث»** .

سوم : بازم شیخ طوسی در کتاب مصباح در اعمال ماه رجب از حسین بن روح نقل

ابن عیاش قال : حدثنی خیر بن عبد الله عن مولا یعنی أبا القاسم الحسین بن روح قال :
 زرأی المشاهد كنت بحضرتها فی رجب تقول : الحمد لله الذی اشهدنا مشاهد اولیائه
 فی رجب ، و اوجب علینا من حقهم ما قد وجب ، وصلى الله علی محمد المنتجب ،
 وعلی اوصیائه الحجب الی أن قال : والسلام علیکم ورحمة الله وبر کاته حتی العود
 الی حضرتکم والفوز فی کر تکم والحشر من زمرتکم .

الرابع مارواه رئیس المحدثین ابو جعفر ابن بابویه فی الفقیه وعیون الاخبار
 ورئیس الطائفة ابو جعفر الطوسی فی التهذیب بأسانیدهما الصحیحة عن محمد بن
 اسمعیل بن البرمکی عن موسی بن عبد الله النخعی عن الامام علی بن محمد علیهما السلام
 فی زیارة الجامعة یقول : فیها اشهد الله و اشهدکم انی مؤمن بکم و بما آمنتم به
 کافر بعدوکم و بما کفرتم به الی أن قال : معترف بکم مؤمن بایابکم مصدق
 برجتکم منتظر لامرکم مرتقب لدولتکم «ثم قال» : و نصرتي لکم معدة حتی
 یحیی الله دینہ بکم ویردکم فی ایامه و یظهرکم لعدله و یمکنکم فی أرضه «ثم قال» :

میکند که فرمود : ماه رجب در هر زیارتگاهی که هستی بگو : شکر خدا را که ماه رجب
 ما را در زیارتگاه دوستانش حاضر کرد ، و حق آنها بر ما ثابت و لازم فرمود ، درود بر
 پیغمبر بر گزیده اش محمد (ص) و اوصیایش که مبین شرع اند و سلام و رحمت و
 بر کتھای خدا بر شما باد ، تا وقتی که دوباره حضورتان شرفیاب شوم . و در رجعتان
 دستگاز کردم ؟ و در زمره و حزب شما محشور شوم .

چهارم : شیخ صدوق در کتاب «فقیه» و «عیون» و شیخ طوسی در «تهذیب»
 بسندهای صحیح از موسی بن عبد الله نخعی نقل میکنند که حضرت هادی (ع) در زیارت
 جامعه فرمود : خدا و شما را شاهد میگیرم که من بشما و هر چه شما عقیده دارید ، معتقدم ،
 بدشمنان شما و هر چه شما عقیده ندارید بی عقیده ام بمقاماتان اقرار دارم
 بر رجعتان ایمان دارم ، بازگشتتان را تصدیق میکنم ، در انتظار سلطنت و دولتتان بر
 میبرم ، نیرویم آماده یاری شماست ، تا وقتی که خدا دینش را بدست شما زنده کند ، و
 در روزهای موعود خویش شما را برگرداند ، و برای گستردن بساط عدلش شما را ظاهر

فثبتني الله ابدأ ما بقيت على موالاتكم وجعلني ممن يقتص آثاركم ويسلك سبيلكم
ويهدى بهديكم ويحشر في زمركم ويكر في رجعتكم ويملك في دولتكم
ويشرف في عافيتكم ويمكن في ايامكم وتقر عينه غداً برؤيتكم .

اقول : قد عرفت ان الحمل على الحقيقة واجب متعين في امثال هذه الالفاظ
اجماعاً مع عدم القرينة كما هنا .

الخامس : ما رواه الشيخ و ابن بابويه ايضاً بالسند السابق بعد الزيارة
الجامعه في زيارة الوداع قال : اذا أردت الانصراف فقل : السلام عليكم سلام مودع
الي أن قال : السلام عليكم حشرني الله في زمركم و أوردني حوضكم و جعلني
من حزبكم و أرضاكم عنى و مكننى في دولتكم و احيانى في رجعتكم و ملكنى
في ايامكم .

السادس : ما رواه ابن بابويه ايضاً في كتاب عيون الاخبار في باب ما جاء عن
الرضا عليه السلام في وجه دلائل الائمة و الرد على الغلاة و المفوضة قال : حدثنا تميم
بن عبد الله بن تميم القرشى قال : حدثني ابي قال : حدثني احمد بن علي الانصارى

كند ، و در زمين قدرتت ان دهد خدا همیشه مرا بدوستى شما ثابت دارد ، و از آنجا قرار
دهد که از شما پروى میکنند در راهتان ميروند ، بنور هدايتتان رهبرى ميشوند ، در
زمره تان محشور ميشوند در رجعتتان باز ميگردند ، در دولتتان حکومت میکنند ، در زمان
راحت و عافيتتان شرف مى يابند ، در روز گارتان قدرتمند ميشوند ، و فردا چشمشان
بجالتان روشن ميشود .

موافق گوید : قبلتند کرد اديم که باتفاق همه علماء تاقرينه و شاهدى در کار نباشد
اين مطالب را نبايد تاويل کرد و بمعناى مجازى حمل کرد .

پنجم : باز شيخ طوسى ، و صدوق پس از زيارت «جامعه» در زيارت و داع چنين
نقل میکنند : سلام بر شما ، سلام و داع . . . سلام بر شما ، خدا مرا در زمره شما محشور
و بر سر حوضتان وارد کند ، و از حزب شما قرار دهد ، و شما را از من بخشود فرمايد ، و در
دولتتان قدرتم دهد ، و در رجعتتان زنده ام کند ، و در روز گارتان حکومتم دهد .

ششم : شيخ صدوق در کتاب عيون از حسن بن جهم - در حديثى طولانى - نقل ميكند

عن الحسن بن الجهم فی حدیث طویل ان المأمون قال لابی الحسن الرضا علیه السلام : ماتقول فی الرجعة ؟ فقال الرضا علیه السلام : انها الحق قد كانت فی الامم السالفة وقد نطق بها القرآن ، وقد قال رسول الله صلی الله علیه و آله : يكون فی هذه الامة كل ما كان فی الامم السالفة عنو النعل بالنعل و القذة بالقذة . وقد قال علیه السلام : اذا خرج المهدي من ولدی نزل عیسی بن مریم فصلی خلفه .

وقال علیه السلام : ان الاسلام بدأ غریباً و سيعود غریباً فطوبی للغرباء ، قیل : یارسول الله ثم يكون ماذا ؟ قال : ثم یرجع الحق الی أهله ، فقال المأمون : فماتقول فی القائلین بالتناسخ ؟ فقال : من قال بالتناسخ فهو کافر مکذب بالجنة « الحدیث » .

اقول : رجعة عیسی علیه السلام قد صرح بها فی هذا الحدیث و غیره ، بل تواترت و فی القرآن ما یدل علی وفاته کقوله : « و کنت علیهم شهیداً ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم » ، و قوله تعالی : « انی متوفیک و رافعک الی » و غیر ذلك و الاحادیث

که مأمون بحضرت رضا (ع) عرض کرد : درباره رجعت چه میفرمائید ؟ فرمود : حق است ؛ در اتمهای سابق هم بوده ، قرآن هم بیان میکند ، پیغمبر (ص) هم فرمود : هر چه در اتمهای گذشته بود بدون کم و زیاد در این امت هم خواهد بود ، و نیز فرمود : وقتی که مهدی اولاد من خروج کند عیسی بن مریم پشت سرش نماز گزارد ، و باز فرمود : اسلام اول غریب بود و آخر هم غریب شود ، خوشحال غریبان ، برسیدند : یارسول الله ! بعد از آن چه میشود ؟ فرمود : حق باهش بر میگردد ، مأمون گفت : درباره قائلین به «تناسخ» (یعنی حلول روح بعد از مرگ در بدن دنیائی دیگر) چه میفرمائید ؟ فرمود هر که بتناسخ معتقد باشد کافر است ، و بهشت را دروغ پنداشته ، « تا آخر حدیث » .

هؤلف گوید : در این حدیث و غیره بلکه در حدیثهای متواتر تصریح شده که عیسی بزمین بر میگردد ، از قرآن هم استفاده میشود که وفات کرده ، زیرا از زبان او نقل میکند که در قیامت عرض میکند : « من تا مادامی که میان آنها بودم گواشان بودم و چون مرا برگزفتی (و بتفسیر مؤلف ، چون مرا میراندی) تو خود نگهبانان بودی ، مانده ، ۱۱۷ » و نیز بمیسی خطاب میکند : « من ترا بر میگیرم (و بتفسیر مؤلف میگیرانم) و بجانب

فيه كثيرة ، وان كان بعض العامة ينكر وفاته فليس بمعتبر ، و ما ذاك الا لافراطهم في انكار الرجعة ، وقوله : ثم يرجع الحق الى أهله يدل على رجعة الائمة عليهم السلام مضافاً الى التصريحات الكثيرة ، ولو كان المراد خروج المهدي عليه السلام وحده لما كان من قسم الرجعة لما عرفت من معناها ، وصرح به صاحب الصحاح و القاموس و غيرها ؛ وقد عرفت ايضاً ان الطبرسي ذكر ان ذلك تأويل صدر من بعضهم ثم حكم بانه مخالف لاجماع الامامية ، والتصريحات المنافية لهذا التأويل البعيد أكثر من أن تحصى ، ثم ان الحكم بعدها ببطلان التناسخ يدل على عود الروح في الرجعة الى بدنها الحقيقي لا الى بدن آخر ، والالكان تناسخاً قطعاً .

الصابع مارواه ابن بابويه في عيون الاخبار في باب «ما حدث به هرثمة بن أعين من وفات الرضا عليه السلام» عن تميم بن عبدالله القرشي عن أبيه عن محمد بن هثنى عن محمد بن خلف الطاطري عن هرثمة بن أعين عن الرضا عليه السلام في حديث طويل قال : ان المأمون سيقول لك وأنت تفلسني أليس زعمتم ان الامام لا يفلسه الا امام فأجبه وقل له : ان الامام

خود بالاميرم» و همچنین آیات دیگر ، احادیث هم در این باره بسیار است ، اگر چه بعضی از سنیان منکر وفات اویند ولی قول آنها معتبر نیست ، و این از جهت تند روی در انکار رجعت است ، مرگ او را انکار میکنند که رجعت ثابت نشود ، و اینکه میفرماید سپس حق باهش بر میگردد دلیل رجعت ائمه عليهم السلام است . و اگر مراد خروج حضرت مهدی (ع) باشد از اقسام رجعت حساب نمیشود زیرا قبلاً گفتیم که معنی رجعت - چنانکه از کتاب «صحاح» و «قاموس» و دیگران هم استفاده میشود زنده شدن پس از مرگ است ، و نیز گفتیم که مرحوم «طبرسی» میفرماید بعضی این تأویل را گفته اند اما بر خلاف اجماع امامیه است ، و تصریحاتی بی شمار روایات هم آنرا رد میکنند و اما اینکه میفرماید ، «تناسخ» باطل است ، دلیل بر این است که در رجعت روح ببدن اصلی بر میگردد نه ببدن دیگر ، و گرنه قطعاً تناسخ خواهد بود .

هفتم : شیخ صدوق در کتاب «عیون» - در حدیثی طولانی - از هرثمة بن اعین نقل میکند که حضرت رضا (ع) فرمود : وقتی که تو مشغول غسل دادن منی مأمون بشو خواهی گفت : مگر شما معتقد نیستید که امام را غیر از امام غسل نیندهد ؟ بگو : البته

لا يجب أن يغسله الامام ، فان تعدى متعدد فغسل الامام لم تبطل امامته ولا امامة الذي بعده ، ولو ترك الرضا بالمدينة لم يغسله الابنه ظاهراً مكشوفاً ، ولا يغسله الا ان الا هو من حيث يخفى .

اقول: هذا المعنى قدورد في الاحاديث كثيراً و هو يؤيد الاحاديث الكثيرة الواردة في الاخبار برجعة الحسين ليغسل المهدي عليه السلام .
الثامن مارواه الكليني في باب زيارة الحسين عليه السلام عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن فضالة بن ايوب عن نعيم بن الوليد عن يوسف الكناسي عن أبي عبد الله عليه السلام قال : اذا أتيت قبر الحسين عليه السلام ثم ذكر الزيارة بطولها تقول فيها :
 اشهدكم اني بكم مؤمن وبايا بكم موقن الى ان قال : والعن قتلة الحسين عليه السلام اللهم اجعلنا ممن ينصره وينتصر به وتمن عليه بنصره لدينك في الدنيا والاخرة .
 ورواه أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في المزار بالسند الذي يأتي ذكره عقيب هذا الحديث ان شاء الله .

مكتبة كويتية عتيقة

امام را بايد امام غسل بدهد اما اگر مستمگري تجاوز کرد و او را غسل داد امامت او امامت آن امام بعدی باطل نیشود ، اگر حضرت رضا در مدینه بود پسرش آشکارا غسل میداد اکنون هم بطور مخفی او غسل میدهد .

مؤلف گوید : اینموضوع (که امام را باید امام غسل دهد) در روایات بسیاری وارد شده ، و این مؤید اخبار بسیاری است که میفرماید امام حسین (ع) حضرت مهدی را غسل میدهد .

هشتم : کلینی در باب «زیارت امام حسین» از یوسف کناسی نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : وقتی بر سر قبر حسین (ع) رفتی بگو شهادت میدهم که من بشما ایمان دارم ، و برجعتان یقین دارم . . . خداوندا ! قاتلان حسین (ع) را لعنت کن مارا از آنان قرار ده که او را یاری میکنند و از آنها کمک میگیرند ، و بر آنان منت مینهی دنیا و آخرت درصاف باوران دین تو هستند .

این حدیث را «ابن قولویه» هم در کتاب «مزار» روایت میکند .

التاسع : ما رواه الكليني ايضاً في الباب المذكور بالسند السابق يقول فيه أبو عبد الله عليه السلام : اذا أردت أن تودعه فقل السلام عليك ورحمة الله وبركاته استودعك الله الي أن قال : اللهم لاتجعل له آخر العهد منا ومنه اللهم ابعثه مقاماً محموداً تنصر به دينك وتقتل به عدوك و تبير به من نصب حرباً لآل محمد فانك وعدت ذلك وأنت لاتخلف الميعاد والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته ، اشهد انكم نجباء شهداء جاهدتم في الله وقتلتم على منهاج رسول الله صلى الله عليه وآله .

ورواه الشيخ الثقة الجليل أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في كتاب المزار المسمى بكامل الزيارة عن أبيه ، ومحمد بن الحسن بن الوليد عن الحسين بن الحسن ابن ابان عن الحسين بن سعيد مثله .

وأورد هذا الحديث في الباب الثامن والثمانين في وداع قبر الحسين عليه السلام و أورد الحديث الذي قبله في الباب الذي قبله بهذا السند .

العاشر : ما رواه الكليني ايضاً في باب «ان الائمة لم يفعلوا شيئاً ولا يفعلون الا بأمر من الله» عن علي بن ابراهيم عن أبيه عن عبد الله بن عبد الرحمن الاصم عن أبي عبد الله البراز عن حريز عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث قال : ان لكل واحد

نهم : بازم كليني روايت ميکند که حضرت صادق (ع) فرمود : وقتیکه خواستی با حسين (ع) وداع کنی ؛ بگو : السلام عليك ورحمة الله وبركاته . . . خداوندا ؛ اين زيارت را آخرين زيارت من قرارمده ، خداوندا ؛ آنجناب را در مقام شايسته اي بگمار که بدست او دينت را ياری کنی ، دشمنانت را بکشی ، و هر کس با آل محمد چنگ کند تا بودش فرمائی ، که تو خود چنین وعده داده اي و البته خلف وعده نمیفرمائی و السلام عليكم ورحمة الله وبركاته ، شهادت میدهم که شماها بزرگواران و گواهان مردمید ؛ در راه خدا جهاد کردید . و بروش و سنت پیغمبر (ص) کشته شدید .

این حدیث را هم «ابن قولويه» در کتاب «مزار» در دو جا بهمین نحو روايت ميکند **دهم :** بازم كليني در باب «اینکه ائمه جز بامر خدا کار نمیکنند» از «حريز» نقل ميکند که حضرت صادق (ع) در حدیثی فرمود : ما هر کدام دفتری داریم که وظائف

منا صحیفة فہما ما یحتاج الیہ أن یعمل بہ فی مدتہ ، فاذا انقضی ما فیہا مما أمر بہ عرف ان أجلہ قد حضر ، فأتاه النبی صلی اللہ علیہ و آلہ ینعی الیہ نفسہ و أخبرہ بمالہ عند اللہ ، و ان الحسین علیہ السلام قرء صحیفتہ الی اعطیہا و فسرلہ ما یأتی و بقی اشیاء لم تقض ، فخرج لاقتال و كانت تلك الاشیاء الی بقیت ؛ ان الملائکة سألت اللہ فی نصرته فاذن لها فمکثت تستعد للقتال و تتأهب لذلك حتی قتل ، فنزلت و قد انقطعت مدتہ و قتل عجل ؛ فقالت الملائکة : یاربنا اذنت لنا فی الا نحدوا روأذنت لنا فی نصرہ و قد قبضتہ ؟ فأوحی اللہ الیہم ان الزموا قبرہ حتی تروہ و قد خرج فانصروه ، و ابکوا علیہ و علی ما فاتکم من نصرته ، فانکم قد خصصتم بنصرته وبالہکاء علیہ ، فبکت الملائکة حزناً علی ما فاتہم من نصرته ، فاذا خرج یكونون من أنصارہ .

و رواہ الثقة الجلیل أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولویہ فی الباب السابع و العشرین من کتاب المزار قال : حدثنی محمد بن عبد اللہ بن جعفر الحمیری

دوران حیاتمان در آن ثبت است ، و قتیکہ آن دفتر باخر رسید می فہمیم مرگمان فرا رسیده آنگاہ پیغمبر (ص) میآید خبر وفاتمان را بمامیدہد و اجر و ثوابی را کہ نزد خدا داریم بیان میکند ، چنانکہ حضرت امام حسین (ع) دفتر خود را کہ خواند دید قسمتی از وظائف انجام شدہ و قسمتی مانده از این رو بجانب کربلا حرکت کرد ، و از جملہ چیزہائیکہ باقیمانده بود این بود کہ : ملائکہ از خدا خواستند اجازہ دہد اورا نصرت کنند اجازہ داد ، همان دم کہ آمادہ جنگ می شدند آنجناب شہید شد ، وقتی بزمین رسیدند کہ کار وی تمام شدہ بود ، عرض کردند : پروردگارا ، اجازہ دادی ما بزمین آمدیم ، اجازہ یاری ہم دادی اما پیش از آنکہ ما برسیم جان مقدسش را گرفتی ، وحی شد : ملازم قبرش باشید تا وقتیکہ خروج میکند یاریش کنید ، اکنون برای فیضی کہ از دستتان رفت و برای مصائب او بگریید کہ شما مخصوص نصرت و گریہ برای او هستید ، فرشتگان از حسرت خویش گریستند ، و هنگامی کہ آنجناب خروج کند از یاوران وی خواهند بود .

این حدیث را ہم «ابن قولویہ» در باب ۲۷ کتاب «مزار» از «حریر» بہین نحو

عن أبيه عن علي بن محمد بن سالم عن محمد بن خالد عن عبدالله بن حداد البصري عن عبد الله بن عبد الرحمن قال : حدثنا أبو عبيدة البزاز عن حريز قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام وذكر مثله .

الحادي عشر مارواه الكليني ايضاً في اواسط الروضة عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمد بن الحسن بن شمون عن عبدالله بن عبد الرحمن عن عبدالله بن القاسم البطلي عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : «وقضينا الى بني اسرائيل في الكتاب لتفسدن في الارض مرتين» قال : قتل علي بن أبي طالب و طعن الحسن وولتعلن ملواً كبيراً» قال : قتل الحسين عليه السلام «فاذا جاء وعداوليهما» فاذا جاء نصر الحسين «بعثنا عليكم عبادنا أولى بأس شديداً فجاسوا خلال الديار» يبعثهم الله قبل خروج القائم فلا يدهون وترأ لآل محمد الاقتلوه «وكان وعداً مفعولاً» خروج القائم «ثم ردونا لكم الكرة عليهم» خروج الحسين عليه السلام في سبعين من اصحابه عليهم البيض الذهب ؛ لكل بيضة وجهان المؤدودون الى الناس ، ان هذا الحسين قد خرج حتى لا

نقل ميکند .

يازدهم : از عبدالله بن قاسم نقل ميکند که حضرت صادق (ع) در تأويل اين آيه : «در آن کتاب به بني اسرائيل اعلام کردیم که شما دو نوبت در زمین فساد ميکنید ، سورة بني اسرائيل ، ۴ - « فرمود : اين دو فساد : قتل علي بن ابيطالب (ع) و خنجر زدن حضرت امام حسن (ع) است (يعني تأويل آيه در اين امت و تطبيقش با مسلمانان منافق چنين ميشود) « و سرکشي ميکنيد ، سرکشي بزرگي - اين قتل حسين (ع) است - هنگامي که نوبت اولي رسيد - يعني نوبت نصرت حسين (ع) شد - جمعی از بنندگان با صلابت خویش را بر شما گماشتيم تا در داخل ديارتان کشتار کردند - ايشان را خدا پيش از خروج حضرت قائم (ع) ميفرستد تا هر کس را که خونی از آل محمد بگردنش باشد بکشند - و اين يعني خروج حضرت قائم (ع) - وعده ای انجام شدنی بود ، سپس بر ضد آنان دولت شما دادیم - اين خروج حضرت حسين (ع) است با هفتاد نفر ياورش که خونهای دوروي طلاب سردارند ، و مردم اعلام ميکنند که اين حسين است خارج شده

يشك فيه المؤمنون، وانه ليس بدجال ولا شيطان، والحجة القائم بين أظهرهم
فاذا استقرت المعرفة في قلوب المؤمنين انه الحسين عليه السلام جاء الحجة الموت، فيكون
الذي ينسله ويكفنه ويحنطه و يلحده في حفرته الحسين بن علي عليه السلام، ولا يلي
الوصى الاوصي .

ورواه ابن قولويه في المزار في الباب الثامن عشر فيما نزلت من القرآن في قتل
الحسين عليه السلام ، وانتقام الله له ولو بعد حين . قال : حدثني محمد بن جعفر الرزاز عن
محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن موسى بن سعد ان الحنظ ، عن عبدالله بن
القاسم الحضرمي عن صالح بن سعد عن أبي عبدالله عليه السلام مثله الى قوله : « و كان
وعدا لله مفعولاً » .

اقول : وانما ترك آخر الحديث لانه لا يدل على مضمون الباب، وهذه عادته كما
قرر في اول كتابه وفيما أورده كفاية هنا .
واعلم ان بعض الاصحاب المعاصرين استشكل هذا الحديث جداً و الذي
ظهر لي في حل اشكاله وجوه : *بمراجعة كميتر علوم رسولي*
احدها انه قد تقرر ان للقرآن ظاهراً وباطناً ، وانه لا يعلم جميع معانيه
الاائمة عليهم السلام ، فلعل ما ذكر معناه الباطني وظاهره غير مراد .

تا برای مؤمنان شکی نماند که او دجال و شیطان نیست ، امام زمان (ع) هم در میان آنها
است ، وقتی که مؤمنان اطمینان پیدا کردند حضرت حجت را مرگ درمی یابد و بدست
آنحضرت غسل و کفن و حنوط و دفن میشود ، امام را غیر از امام غسل نمیدهد .
ابن حدیث را « ابن قولویه » هم در کتاب « مزار » باب ۱۸ - در آیاتی که درباره
قتل حسین (ع) و انتقام از دشمنانش وارد شده - نقل میکند اما آخر حدیث را که بغرض
او مربوط نیست بیان نمیکند .

یکی از علمای عصر ما در این حدیث اشکال کرده که آیه صریحاً در بیان حال بنی
اسرائیل است و ربطی بقضیه کربلا یا سایر وقایع این امت ندارد اماممکن است بچندوجه
جواب داد ۱ - قرآن ظاهری دارد و باطنی ، و باطنش را غیر از ائمه عليهم السلام

و ثانيها انه قد تقرر ايضاً بالاحاديث الكثيرة ان بعض الايات أو أكثرها قد اريد به معنيان فصاعداً ، بل سبعون معنى ، فلعل هذه الاية المراد منها ظاهرها ، والمعنى المروي ايضاً وغيرهما .

و ثالثها أن يكون لفظ بنى اسرائيل في الآية كناية عن هذه الامة لمشابهتهم لهم في أكثر الاحوال أو كلها كما مر ، ويكون استعارة ، فلا يكون المراد بها ظاهرها أصلاً .

و رابعها أن يكون المراد بها ظاهرها ، وتكون في حكم بنى اسرائيل و يكون الحديث الوارد في تفسيرها المذكور هنا اشارة الى الاحاديث السابقة ، ان كل ما كان في بنى اسرائيل يكون في هذه الامة مثله حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة ، فكانه قال : ظاهر الاية واضح ، و معناها الذي يفهم منها مراد ، و نظير هذا الامر في هذه الامة ما ذكرنا ، ثم أورد الوقايع المشابهة للوقايع السابقة في بنى اسرائيل والله أعلم .

الثاني عشر ما رواه رئيس المحققين أبو جعفر بن باهويه في كتاب الخصال في باب العشرة عن محمد بن أحمد بن ابراهيم عن أبي عبدالله الوراق عن محمد بن عبد الله بن الفرج عن علي بن بنان المقرئ عن محمد بن سابق عن زائدة عن الاعمش

كسى خبرندارد . شاید این معنی باطن آیه باشد و ظاهرش مراد نباشد ۲ - بعدیهای بسیاری ثابت شده که قسمی از آیات یا بیشتر آنها معانی زیادی تا هفتاد معنی دارد پس شاید ظاهر آیه مراد باشد ، آن هم که در حدیث است معنای باطنش باشد ۳ - ممکن است بنی اسرائیل در آیه کنایه از همین امت باشد زیرا در بسیاری از امور باهم شباهت دارند بنا بر این اصلاً ظاهرش مراد نیست ۴ - مراد همان امت موسی است اما چنانکه در حدیثهای سابق هم بیان شد هر چه در بنی اسرائیل بوده بدون کم و زیاد در این امت هم هست پس مراد از آیه همین معنای ظاهری است اما حدیث میفرماید نظیر آن در این امت هم هست که عبارت از قتل امیر المؤمنین (ع) و و و باشد .

دوازدهم : شیخ صدوق در کتاب خصال از حذیفه بن اسید نقل میکند که بیستمبر (ص)

عن فرات القزاز عن أبي العطفيل عامر بن وائلة عن حذيفة بن أسيد الغفاري عن رسول الله ﷺ قال : انكم لا ترون الساعة حتى تروا قبلها عشر آيات : طلوع الشمس من مغربها ، و الدجال ، و دابة الارض ، و خروج عيسى بن مريم ، و خروج يأجوج و مأجوج « الحديث » .

اقول : يأتي ان شاء الله ما يدل صريحاً على ان دابة الارض أمير المؤمنين عليه السلام و تقدم ما يدل على ذلك ايضاً .

الثالث عشر ما رواه رئيس الطائفة أبو جعفر الطوسي في المصباح الكبير في ذكر قنوت الوتر قال : ويستحب ان يزداد هذا الدعاء « الحمد لله شكراً لنعمائه » و ذكر شكايه طويله من احوال الغيبة و الدعاء لصاحب الزمان بتمجيل الفرج و الخروج الى أن قال : « اللهم و شرف بما استقبل به من القيام بأمرك لدي مواقف المسار مقامه و سر نبيك محمداً عليه السلام برؤيته و بمن تبعه على دعوته » ثم قال : « ورد عنه من سهام المكاره ما يوجهه اهل الشنآن اليه و الى شركائه في أمره و معاونيه على طاعة ربه » الدعاء .

الرابع عشر ما رواه الشيخ ايضاً في المصباح في ادعية الصباح و المساء في الدعاء

فرمود : تاده علامت ديده نشود قيامت نيايد : طلوع خورشيد از مغرب ، دجال ، جنبنده زمين ، خروج عيسى بن مريم ، و خروج « يأجوج و مأجوج » « تا آخر حديث » . احاديثي بعداً بيايد كه صريحاً مي فرمايد : مراد از جنبنده زمين حضرت امير المؤمنين (ع) است بلام اشاره شد .

سيزدهم : شيخ طوسي در كتاب « مصباح كبير » در قنوت نماز « وتر » در ضمن دعائي راجع بشكايه از غيبت امام زمان (ع) ، و دعا براي فرج آنجناب چنين نقل ميكند خداوندا ! او را توفيق ده دينت را در سرتاسر دنيا نشر دهد ، و بانجام اين وظيفه كه تنها در عهده او است مقام او را شرافت ده ، و بديدن او چشم پيغمبر (ص) و آنها را كه از دعوتش بيروي ميكنند ، روشن فرما ، تيره هاي شوم دشمنان را از وجود آن بزرگوار و باورانش بگردان « تا آخر دعا » .

چهاردهم : بازم شيخ طوسي در « مصباح » در آخر دعائي معروف بدعائي « حريق »

الكامل المعروف بدعاء الحريق يقول في آخره : اللهم صل على محمد و أهل بيته الطاهرين وعجل اللهم فرجهم وفرجى وفرج كل مؤمن مهموم من المؤمنين اللهم صل على محمد وآل محمد وارزقنى نصرهم واشهدنى ايامهم واجمع بينى وبينهم فى الدنيا والاخرة ، واجعل عليهم منك واقية حتى لا يخلص اليهم الا بسبيل خيرو على معهم وعلى شيعتهم ومحبيهم وأوليائهم» الدعاء . ورواه الكفعمى فى مصباحه فى الفصل الرابع عشر .

الخامس عشر ما رواه أيضاً فى المصباح فى الصلوات المرغبة فى فعلها يوم الجمعة فى صلوة اخرى لفاطمة قال : روى ابراهيم بن عمر الصنعانى عن أبى عبد الله عليه السلام ثم ذكر كيفية الصلوة والدعاء بعدها الى أن قال : «واسئلك أن تصلى على محمد وآل محمد وأن تفرج عن محمد وآل محمد وتجعل فرجى مقروناً بفرجهم» الدعاء .

اقول : ومثل هذا كثير جداً فى الادعية ، و الحمل على الحقيقة الذى هو واجب قطعاً مع عدم قرينة المجاز يدل على الرجعة ويؤيد التصريحات الكثيرة جداً

چنين نقل ميکنده : خداوند! بر محمد و آل پاکش درود فرست ، و فرج آنها ، وما و هر مؤمن غمزه ای را نزدیک فرما خداوند! بر محمد و آلش درود فرست ، مرا توفیق یاری آنانده ، در روزگار دولتشان حاضرم کن ، دنیا و آخرت میان من و آنها جدائی مینداز ، از جانب خودت نگهبانى برای آنان قرار داده که جز براه خیر دست کسی بدامنشان نرسد ، من و شیعیان و دوستانشان را نیز با آنها در حمایت خود حفظ فرما « تا آخر دعا» این دعا را «کنصی» هم در کتاب مصباح خود نقل می کند .

پانزدهم : بازم شیخ طوسی در «مصباح» در دعای بعد از نماز حضرت فاطمه سلام الله علیها در روز جمعه از حضرت صادق (ع) چنین نقل می کند . . . و از تو مسألت میکنم که بر محمد و آل محمد درود فرستی ، و غصه از دل آنان بردانی ، و فرج مرا بفرج آنها قرین گردانی «تا آخر دعا» .

امثال این مضمون در دعاها بسیار زیاد است ، و تا قرینه ای در کار نباشد باید معنای حقیقی آنها را نکرده (یعنی شخص دعا میکند که مرا از یاوران امام زمان قرار بده ، یا فرج مرا با فرج آنها قرین کن) و این دلیل برجست است .

السادس عشر ما رواه أيضاً في المصباح في دعاء كل يوم من شهر رمضان بعد ما ذكر الصلوة على النبي و الأئمة عليهم السلام واحداً واحداً قال : اللهم صل علي ذرية نبيك اللهم اخلف عهداً في اهل بيته اللهم مكن لهم في الارض اللهم اجعلنا من عددهم ومددهم و أنصارهم على الحق في السر والعلانية اللهم اطلب بذحلهم و وترهم ودمائهم و كف عنا و عنهم وعن كل مؤمن و مؤمنة بأس كل طاغ و باغ الدعاء .

اقول : معلوم ان ضمير مكن لهم عائد الى الجميع فهو كآية الوعد باستخلافهم و تمكينهم و الحمل على الحقيقة كما عرفت دال على الرجعة مع عدة من القرائن كسؤال كف البأس عنهم و غير ذلك مع التصريحات الكثيرة التي لا يحصى

السابع عشر ما رواه الشيخ أيضاً في المصباح في اعمال ذي القعدة في دعاء يوم الخامس و العشرين منه اللهم **داخي** الكعبة و فلق الحبة الى أن قال : و اشهدني اوليائك عند خروج نفسي و حلول رمسي اللهم عجل فرج اوليائك

شائزدهم : باز در «مصباح» در دعای هر روز ماه رمضان پس از صلوات بر محمد (ص) و بیکایک ائمه علیهم السلام چنین نقل میکند : خداوند ابر ذریه پیغمبرت درود فرست خداوند ! در میان اهلیتت جانشین او باش ، آنها را در زمین قدرت ده ، مرا جزء افراد و باوردان آشکار و نهانشان قرار ده ، کشتگانشان را تو خود خونخواهی کن شر ستمگر و سرکشی را از ما و آنها و هرزن و مرد باایمان دور فرما «تا آخر دعاء» .

مؤلف گوید اینکه میگوید : آنها را در زمین قدرت ده ، ظاهرش اینست که همه آنها را ، و این نظیر آیه سوره نوداست که میفرماید : (خدا با آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند وعده داده) در زمین جانشینان کند ، و قدرت و استقرارشان دهد و اگر تاویل نشود ظاهر در رجعت است چنانکه قرائن دیگر - از قبیل دعای دفع دشمن از آنها و غیره - هم شهادت میدهد ، علاوه بر تصریحاتی که در احادیث دیگر است .

هفدهم : در دعای روز بیست و پنجم ذی قعدة چنین نقل میکند : ای خدای که زمین کعبه را گستردی ، و دانه را شکافتی ، . . . هنگام خروج جان ، و رفتن زیر خاک دوستانت را بیالین من برسان ، خداوند ! فرج دوستانت را نزدیک کن ، آنچه بستم

واردد عليهم مظلالمهم و اظهار به بالحقوق قائمهم ثم قال : «اللهم صل عليه وعلى آباءه و اجعلنا من صحبه و ابعثنا في كرته حتى نكون في زمانه من اعوانه ، و رواء الكفعمي في مصباحه ، و كذا اكثر الادعية المذكورة هنا ودلالاتها على المراد بملاحظة ضمائر الجمع والحمل على الحقيقة و القرائن و التلويحات فهي مؤيدة للتصريحات .

الثامن عشر ما رواء ايضا في المصباح في زيارة الحسين عليه السلام يوم عرفة اشهد انك الامام البر التقى و ان الائمة من ولدك كلمة التقوى و اعلام الهدى و اشهد الله وملائكته و انبيائه و رسله اني بكم مؤمن و بايا بكم موقن ، الزيارة **القول** : هذا أوضح دلالة في رجعتهم عليهم السلام فان الاياب الرجوع وليس المراد القيامة قطعاً لعدم افادته وعدم اختصاص الافرار بالزائر أصلاً .

التاسع عشر ما رواء الشيخ ايضا في المصباح في زيارة العباس بن علي عليه السلام يقول فيها « اشهد انك قتلت مظلوما وان الله منجز لكم ما وعدكم جنتك يا بن امير المؤمنين عليه السلام و قلبي لكم متسلم و رأيي لكم تابع و نصرتي لكم معدة حتى يحكم الله و هو خير الحاكمين فمعكم معكم لا مع عدوكم اني بكم و بايا بكم من

از آنان گرفته اند بايشان رد كن ، قائشان راجع ظاهر كن ، خداوندا ؛ بر آن بزرگوار و پدرانش درود فرست ، و ما را از اصحابش قرارده ، در رجعتش معشورمان فرما ، تاجزه يا وانش باشيم ، اين دعا و بسياري از دعا هاي ديگر را « كفعمي » هم در كتاب مصباح نقل ميكنند ، دلالت اين حديثهم بر رجعت نظير دلالت حديث سابق است .

هجدهم : در زيارت امام حسين (ع) در روز عرفة چنين روايت ميكنند : شهادت ميدهم كه تو امام نيكو كار پرهيز گاري ، و امامان از نسل تو كلمه هاي پرهيز گاري و چراغهاي هدايت اند ، خدا و ملائكه و پيغمبرانش را شاهد ميگيرم كه من بشما ايمان دارم و بيازگشتتان يقين دارم « تا آخر زيارت » .

نوزدهم : در زيارت حضرت ابا الفضل عليه السلام چنين نقل ميكنند : شهادت ميدهم كه ترا مظلوم كشتند ، و خدا آن وعده اي كه بشما داده وفا ميكنند ، اي پسر امير المومنين ؛ در حالي بزيارتت آمده ام كه دلم تسليم ؛ و رأيم تابع ، و نيرويم آماده ياري شماست تا وقتي كه خدای احكام الحاكمين (ميان شما و دشمنانتان) حكم فرمايد باشمايم باشما نه با دشمنان شما ، من بشما و رجعتتان ايمان دارم ، از مخالفان و قائلاننتان بيزارم . . .

المؤمنين وبمن خالفكم وقتلكم من الكافرين ؛ الى أن قال : « جمع الله بيننا وبينك وبين رسوله وأوليائه » .

ورواه الشيخ أيضاً في التهذيب . ورواه الثقة الجليل أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في المزار في باب زيارة العباس قال : حدثني أبو عبدالله (الرحمن خ ل) أحمد بن الحسين العسكري ، عن الحسن بن علي بن مهزيار ، عن أبيه عن ابن أبي عمير عن محمد بن مروان عن أبي حمزة الثمالي قال : قال الصادق عليه السلام ثم أورده الزيارة .

اقول : الاياب الرجعة و هو اشارة الى رجوع الحسين عليه السلام و السبعين الذين قتلوا معه و من جعلتهم العباس .

العشرون ما رواء أيضاً في المصباح في زيارة أمير المؤمنين عليه السلام يقول فيها : « أتيتك انقطاعاً اليك و الى وليتك الخلف من بعدك على الحق فقلبي لك مسلم وأمرني لك متبعب و نصرته لك معدة » الى أن قال : « اللهم لا تخيب توجهي اليك برسولك و آل رسولك أنت مننت علي بزيارته أمير المؤمنين و ولايته و معرفته فاجعلني ممن ينصره وينتصر به و من علي بنصره لدينك في الدنيا والاخرة » .

خدا میان من و شما ، و پیغمبر ، و دوستانش جمع کند .

این حدیث را در کتاب «تهذیب» هم نقل میکنند ، «ابن قولویه» در کتاب «مزار» از ابو حمزه ثمالی از حضرت صادق (ع) روایت میکنند ، و اینکه میگوید بیازگشتان ایمان دارم ، بلزگشت آنها همان رجعت حسین (ع) و یادانش و از جمله حضرت عباس (ع) است .

بیتهم : باز هم در «مصباح» در زیارت حضرت امیر المؤمنین (ع) چنین نقل میکنند از دیگران بریده بکوی تو آمده ام ، دل بتو و جانم بر حقست بستم ، دلم تسلیم شما ، اختیارم بدست شما و نیرویم برای نصرتتان آماده است ، ... خداوند ! تو سل من پیغمبر و آلش را رد مکن ، تو بر من منت نهادی زیارت ؛ و ولایت و معرفت علی (ع) نصیبم کردی مرا از آنها قرارداد که وی را یاری میکنند ، و از او کمک میگیرند ؛ و بر من منت گزار دنیا و آخرت در صف یاوران او قرارم ده .

و رواه الشيخ الجليل أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في كتاب المزار في باب زيارة أمير المؤمنين عليه السلام قال : حدثني محمد بن الحسن بن الوليد فيما ذكره في كتابه الذي سماه الجامع قال : روي عن أبي الحسن عليه السلام انه كان يقول عند قبر أمير المؤمنين عليه السلام ثم ذكر الزيارة بطولها .

ورواه الكفعمي في المصباح في الفصل الحادي و الأربعين

الحادي و العشرون ما رواه الشيخ أيضاً في التهذيب وفي المصباح في زيارة الأربعين من أعمال صفر قال : أخبرنا جماعة عن هارون بن موسى التلعكبري قال : حدثنا محمد بن علي بن معمر عن علي بن محمد بن مسعدة والحسن بن علي بن فضال جميعاً عن سعدان بن مسلم عن صفوان بن مهران قال : قال لي مولاي الصادق عليه السلام في زيارة الأربعين تقول : «السلام علي الحسين الشهيد المظلوم» الي ان قال : «أشهد انك الامام البرّ التقى و ان الائمة من ولدك كلمة التقوى ، أشهد اني بكم مؤمن وهايا بكم موقن بشرايع ديني وخواص عملي وأمرى لامر بكم متبع و نصرتي لكم معدة حتى يأذن الله لكم فمعكم معكم لامع عدوكم»

الثاني والعشرون ما رواه الشيخ أيضاً في المصباح في عمل شعبان قال : اليوم

ابن حديث را «ابن قولويه» هم در كتاب «مزار» در باب زيارت حضرت امير (ع) ، و كفعمي هم در «مصباح» روايت ميكنند .

اهمّت ويكّم : شيخ طوسي «در كتاب» تهذيب و «مصباح» در زيارت اربعين از صفوان نقل ميكنند كه حضرت صادق (ع) فرمود : در زيارت اربعين بگو : سلام بر تو اي حسين شهيد ، .. شهادت ميدهم كه تو امام نيكو كار پرهيز كاري ، و امامان از نسلت كلمة پرهيز كاري اند ، من بشما ايمان دارم و پياز گشتتان واحكام دينم و سر انجام كارم يقين دارم ، در هر امر پيرو شمايم ، و نيرويم براي نصرتتان آماده است تا وقتي كه خدا بشما رخصت خروج دهد ، باشمايم ، باشما ، نه بادشمنان شما .

يهت و دوم : باز هم در مصباح در اعمال ماه شعبان ميفرمايد : سوّم شعبان تولد امام

الثالث منه فيه ولد الحسين بن علي عليه السلام خرج الى القاسم بن العلاء الهمداني و كيل
 ابي محمد عليه السلام ان مولانا الحسين بن علي عليه السلام ولد يوم الخميس لثلاث مضين من شعبان
 فسم و ادع فيه بهذا الدعاء «اللهم اني اسئلك بحق المولود في هذا اليوم الطوعود
 بشهادته قبل استهلاله وولادته ؛ بكنه السماء و من فيها و الارض و من عليها و لما يطأ
 لايتها فتيل العبرة و سيد الاسرة الممدود بالنصرة يوم الكربة المعوض من قتله ان
 الائمة من نسله و الشفاء في تربته و الفوز معه في اوبته و الاوصياء من عترته بعد قائمهم
 و غيبته حتى يدر كوا الاوتار و يثاروا الثار و يرضوا الجبار و يكونوا خير انصار ، و
 صلى الله عليهم مع اختلاف الليل و النهار ، اللهم فصل على محمد و عترته و احشرنا في
 زمرة و بونامعه دار الكرامة و محل الاقامة ، اللهم و كما اكرمنا بمعرفته فاعلمنا
 بزلفته و ارزقنا مرافقته و سابقته ، و اجعلنا ممن يسلم لامره و يكسر الصلوة عليه عند
 ذكره و على جميع اوصيائه الاثنى عشر النجوم الزهر ؛ اللهم و هب لنا في هذا اليوم

حسين (ع) است ، و نامه ای از حضرت عسکری (ع) برای و کبلیشان قاسم همدانی آمد که
 نوشته بودند : مولای ما حسین بن علی (ع) پنجشنبه سوم شعبان بدنیا آمد ، آنروز را روزه
 بگیر و این دعا را بخوان : خداوند ا ! بحق مولود امروز که پیش از تولد خبرشادتش را
 دادی ، و پیش از آنکه با بر زمین مدینه نهد ، آسمان و اهلش ، و زمین و مردمش بر او گریستند
 آن کشته اشک ، و سرور اهل بیت که وی را در رجعت مدد میکنی ، و در عوض شهادت امامان را
 از نسل او ، و شفا را در تربتش قرار دادی ، و در هنگام بازگشت غلبه را برای او مقدر
 کردی ، و بعد از حضرت قائم و غیبت وی اوصیایش را از عترت آنجناب مقرر کردی تا انتقام
 خونهای مقدس را بگیرند ، و خدای جبار را خشنود کنند ، و بهترین یاور دین باشند ، رحمت
 خدا بر آنها باد ، مادام که شب و روز پشت سر یکدیگر در حرکت اند ، خداوند ا ! درود بر
 محمد و آلش فرست و ما را در زمره او محشود فرما ، و باوی در منزل نیکان و سرای جاودان
 جایان ده ، خداوند ا ! چنانکه ما را بمعرفت او سرفراز کردی ، بمجاورتش نیز مفتخرمان
 فرما ، و هم نشینی او را نصیبمان گردان ، ما را از آنان قرار ده که در برابر او تسلیم اند ،
 چون یاد او میکنند درود فراوان بر خود و دوازده سناره فروزان ، اوصیای بزرگوارش
 میفرستند ، خداوند ا ! امروز بهترین عطاها را با عنايت کن ، چنانکه حسین را به عهد عطا

خير موهبة كما وهبت الحسين لمحمد جدّه و هاذ فطرس بمهده فنحن عائدون بقبره من بعده نشهد تربته و ننتظر أوبته آمين رب العالمين .

الثالث والعشرون مارواه الكليني في باب ما يعاين المؤمن والكافر من كتاب الجنائز عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن سمع أباعبدالله عليه السلام و ذكر حال المؤمن بعد الموت الى أن قال : فاذا وضع في قبره فتح له باب من أبواب الجنة ثم يزور آل محمد في جبال رضوي يأكل من طعامهم و يشرب من شرابهم ويتحدث معهم في مجالسهم حتى يقوم قائمنا أهل البيت فاذا قام قائمنا بعثهم الله فأقبلوا معه يلبون زمراً فعند ذلك يرتاب المبطلون و يضمحل المحلون ونجا المقربون «الحديث» .

الرابع والعشرون مارواه الكليني في باب الاشارة والنص على الصادق عليه السلام عن الحسين بن محمد عن معلى بن محمد عن الوشاء عن أبان بن عثمان عن ابي الصباح الكناني قال : نظر أبو جعفر الى أبي عبدالله عليه السلام وهو يمشي فقال: تري هذا ؟ هذا من الذين قال الله عزوجل «و نريدان تمن علي الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين و نمكّن لهم في الارض» .

الخامس والعشرون مارواه الكليني ايضاً في باب نكت و تنف من التنزيل

کردی ، خدايا «فطرس» ملك بگهواره او پناه برد ما بقبرش بناه آورده ايم ، تربت پاکش رامينگریم و در انتظار بازگشتش بسر ميبريم .

بيست و سوم : (ابن همان حديث صدو دوازدهم باب سابق است) .

بيست و چهارم : كليني از ابو الصباح نقل ميکند که گفت : حضرت صادق (ع) راه ميرفت ، حضرت باقر (ع) نگاهی باو کرد و فرمود : اين را مي بينی ؟ اين از آن کسانی است که خدا ميفرمايد : «ميخواهيم بر آنها که دو زمين نا توان شمرده شدند منت نهييم ، امامشان قرار دهيم ، و ارثشان کنيم ، و دو زمين استقرارشان دهيم

قصص ۵۰»

بيست و پنجم : بازم كليني از محمد بن فضل نقل ميکند که حضرت کاظم (ع)

فی الولاية عن علی بن محمد عن بعض أصحابنا عن ابن محبوب عن محمد بن الفضیل عن أبی الحسن الماضي عليه السلام فی قوله تعالى : « هو الذي أرسل رسوله بالهدى ودين الحق » قال : الولاية هي دين الحق ، قلت : « ليظهره على الدين كله » قال : يظهره على جميع : الايمان عند قيام القائم « الحديث » .

أقول : الحمل على الحقيقة الذي هو واجب عند عدم القرينة يستلزم الحكم بالرجعة مضافاً الى التصريحات الكثيرة .

السادس والعشرون ما رواه الكليني في أوائل الروضة عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمد بن سليمان عن عيثم بن أسلم عن معاوية بن عمار عن أبی عبد الله عليه السلام في حديث ان جبرئيل عليه السلام قال لرسول الله صلى الله عليه وآله : فمنكم القائم فيصلي عيسى بن مريم خلفه اذا أهبطه الله الى الارض

السابع والعشرون ما رواه ابن بابويه في كتاب العلل في باب العلة التي من اجلها سمى ذو القرنين عن أبيه عن محمد بن يحيى عن الحسين بن الحسن بن ابان عن محمد بن أورمة عن القاسم بن محمد عن بريد العجلي عن الاصمغ بن نباتة قال : قال امير المؤمنين عليه السلام - وقد سئل عن ذي القرنين - فقال : لم يكن نبياً ولا ملكاً ولم يكن

در تفسير ابن آبه : « اوست كه پيغمبر خویش را بهدایت و دین حق فرستاد ، توبه ۳۲ » فرمود : دین حق « ولایت » است ، گفتم بعد میفرماید : « تا آنرا بر همه دینها غلبه دهد » فرمود : هنگام قیام حضرت قائم (ع) این وعده عملی شود « تا آخر حدیث » .

مواقف گوید : بمقتضای اینکه لفظ را باید بر معنای اصلی و حقیقی حمل کرد لازمه این حدیث صحت رجعت است (ظاهراً مؤلف ضمیر (بظهره) را به پیغمبر (ص) بر گردانده ، یعنی تا پیغمبر را بر همه دینها غلبه دهد ، و لازمه این موضوع همان رجعت است) **یوست و ششم :** بازم کلینی از معاویه بن عمار نقل میکند که حضرت صادق (ع) در حدیثی فرمود جبرئیل (ع) بحضورت رسول (ص) عرض کرد : آن قائمیکه چون عیسی بزمین آید پشت سرش نماز گزارد ، از شماست .

یست و هفتم : شیخ صدوق در کتاب (علل) از اصمغ بن نباته نقل میکند که شرح حال ذو القرنین را از امیرالمؤمنین (ع) پرسیدند ، فرمود نه پیغمبر بوده پادشاه

قرنا من ذهب ولا فضة ، ولكن كان عبداً أحب الله فأحبه الله ، وانما سمي ذوالقرنين لانه دعا قومه الى الله فضربوه على فرنه فغاب عنهم حيناً ثم عاد اليهم فضربوه على فرنه الاخر وفيكم مثله .

اقول : قد عرفت سابقا ان المراد بمثله امير المؤمنين عليه السلام ، و قد صرح به ابن بابويه وعلی بن ابراهيم و غيرهما و هو المفهوم من قوله وفيكم وقد تقدم ان ذالقرنين لما ضربوه مات خمسمائة عام ثم رجع حياً ثم ضربوه فمات كذلك ثم رجع **الثامن والعشرون** مارواه الشيخ أبوعلی الحسن بن الشيخ أبي جعفر الطوسي في مجالسه باسناده عن أمير المؤمنين عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال له : كأني بقوم قد تأولوا القرآن و أخذوا بالشبهات ؛ الى أن قال : هم اهل فتنه يعمهون فيها ، الى أن يدر كههم العدل ، فقلت : يا رسول الله العدل منا امن غيرنا ؛ قال : بنا فتح الله و بنا يختم ، و بنا يؤلف القلوب بعد الشرك ، و بنا يؤلف القلوب بعد الفتنه .

شاخ طلا و نقره هم نداشت ، بنده ای بود خدا را دوست میداشت ، خدا هم او را دوست داشت ، و ذوالقرنين - یعنی صاحب دو شاخ - گفتند ذیرا بخدا دعوت کرد ضربتی بريك طرف پيشانیش زدند مدتی از نظرها عايب شد و باز برگشت ، ضربت ديگری بطرف ديگر پيشانیش زدند ؛ درمیان شما هم نظیر او هست .

مؤلف گوید : سابقاً گفتیم نظیر ذوالقرنين در این امت خود امير المؤمنين (ع) است چنانکه ابن بابويه و علی بن ابراهيم و ديگران هم تصريح میکنند ، کلمه : «درمیان شما» هم ظاهر در همین معنی است ، و نیز قبلاً گذشت که ذوالقرنين پس از ضربت اول مرده و بعد از پانصد سال زنده شد و باز بعد از ضربت دوم مرد و دوباره زنده شد .

بیست و هشتم : فرزند شیخ طوسی در کتاب «مجالس» از امير المؤمنين (ع) نقل میکند که پیشبر (ص) فرمود : گویا می بینم که جمعی قرآن را تاویل کرده ، دست بشبهه هازده اند . . . اینان در فتنه ها سرگردانند ، تا وقتی که عدل آنان را در یابد ، عرض کردم : یا رسول الله ، عدل از ما است یا از ديگران ؟ فرمود : خدا بنا افتتاح کرد و بنا ختم میکند بنا پس از شرک دلها را مهربان میکند ، و بنا پس از فتنه قلبها را الفت میدهد .

اقول : قد عرفت ان الحمل على الحقيقة يوجب الحكم بالرجعة ، مضافاً الى التصريحات الكثيرة .

التاسع والعشرون ما رواه ايضاً فيه باسناده عن سفيان بن ابراهيم العائذي عن جعفر بن محمد عن أبيه عليهما السلام قال : بنا يبدء البلاء ثم بكم ، وبنا يبدء الرخاء ثم بكم ، والذي يحلف به لينتصرن الله بكم كما انتصر بالحجارة .

اقول : ومثل هذا والذي قبله كثيرة جداً .

الثلاثون ما رواه ايضاً فيه باسناده عن حذيفة بن اسيد عن أبي ذرانه سمع النبي ﷺ يقول : من قاتلني في الاولى وقاتل أهل بيتي في الثانية فهو فيها من شيعة الدجال .

اقول : هذا دال كما ترى على رجعة أهل البيت عليهم السلام في وقت خروج الدجال ؛ وعلى رجعة جماعة من الذين قاتلوه ﷺ ايضاً .

الحادي والثلاثون ما رواه رئيس المحدثين أبو جعفر بن باهويه في كتاب كمال الدين وتمام النعمة في اوائله عن محمد بن ابراهيم بن اسحق عن عبدالعزیز بن يحيى عن الحسين بن معاذ عن قيس بن حفص عن يونس بن أرقم عن أبي سيار الشيباني عن الضحاك بن مزاحم عن النزال بن سبره عن أمير المؤمنين عليه السلام في حديث يذكر فيه أمر الدجال و خروجه الى أن قال : يقتله الله بالشام على يدي من يصلي خلفه المسيح عيسى بن مريم الا ان بعد ذلك الطامة الكبرى

مؤلف گوید : بر حسب رعایت معنای حقیقی ، این حدیث هم از ادله رجعت است .

بیست و نهم (این همان حدیث هیجدهم باب سابق است).

سی ام : (این هم حدیث بیستم باب سابق است) این حدیث دلیل بر رجعت اهلبیت علیهم السلام و رجعت جمعی از جنک کنندگان باینغیر اکرم (ص) است .

سی و یکم : شیخ صدوق در کتاب « اکمال » از « نزال بن سبره » نقل میکند

که امیرالمؤمنین (ع) در حدیث دجال فرمود : . . . خداوند در شام وی را بدست کسی که عیسی پشت سرش نماز میگذارد ، خواهد کشت ، اما بدانید که بعد از آن بلیه عظمی

قلنا : وما ذاك يا امير المؤمنين ؟ قال : خروج دابة الارض من عند الصفا معها خاتم سليمان وعصا موسى ، يضع الخاتم على وجه كل مؤمن فيطبع فيه هذا مؤمن حقاً ويضعه على وجه كل كافر فيطبع فيه هذا كافر حقاً ثم ترفع الدابة رأسها فيراها من بين الخافقين باذن الله بعد طلوع الشمس من مغربها ، فعند ذلك ترفع التوبة «الحديث» .

و رواه الراوندى في اواخر كتاب الخرايج والجرايح في العلامات الدالة على صاحب الزمان عليه السلام عن الاصبع بن نباته عن امير المؤمنين عليه السلام مثله .

اقول : يأتى ان شاء الله ما هو صريح في ان دابة الارض امير المؤمنين عليه السلام انه يخرج في الرجعة .

الثاني والثلاثون ما رواه ابن بابويه ايضاً في كتاب كمال الدين باسناده عن عبدالله بن سليمان و كان قارياً للكتب انه قرأ في الانجيل و ذكر كلاماً طويلاً في أخبار الله عيسى عليه السلام بأحوال محمد عليه السلام وأحوال امته يقول فيه : ارفعك الى ثم اهبطك في آخر الزمان لترى من امة ذلك النبي العجايب ، ولتعينهم على قتل اللعين الدجال ؛

است گفتیم : آن بلیه چیست ؟ فرمود : خروج جنبنده زمین از حدود کوه صفا است ، انگشتر سلیمان و عصای موسی به دست دارد ، انگشتر را بصورت هر مؤمن بگذارد نقش شود : این حقاً مؤمن است ، بصورت هر کافر بگذارد نقش شود : این حقاً کافر است ، سپس سر بلند کند و باذن خدا هر که میان مغرب و مشرق باشد او را بنگرد ، این جریان بعد از آن است که خورشید از مغرب طلوع کرده ، و آن موقع دیگر توبه پذیرفته نشود «تا آخر حدیث» . این حدیث را «راوندى» هم در کتاب «خرايج» از اصبع بن نباته به همین نحو روایت میکند .

عوائف گوید : بر حسب تصریح حدیثهای آینده مراد از جنبنده زمین حضرت امیر (ع) است که در رجعت خارج میشود .

سی و دوم : از عبدالله بن سلیمان - که کتب انبیای گذشته را خوانده بود - نقل میکند که گفت : در انجیل شرح حال محمد (ص) و امتش را خواندم از جمله چنین نوشته بود : ترا بجانب خود بالا میبرم ، سپس در آخر الزمان فرود میآورم تا از امت این پیغمبر عجایی به بینی

أهبطك في وقت الصلوة لتصلى معهم انهم امة مرحومة .

الثالث والثلاثون ما رواه ايضاً في باب اتصال الوصية من لدن آدم عليه السلام عن أبيه عن محمد بن الحسين (الحسن خـل) عن سعيد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن العباس بن معروف عن علي بن مهزيار عن الحسن بن سعيد عن محمد بن اسمعيل عمّن حدثه عن اسمعيل بن أبي رافع عن أبيه عن رسول الله صلى الله عليه وآله في حديث ان اليهود ادعت انهم دفنت عيسى حياً وادعى بعضهم انهم قتلوه وصلبوه ولم يكن الله ليجعل لهم عليه سبيلاً وانما شبه لهم يقول الله: «انى متوفيك ورافعك الى ومطهرك من الذين كفروا» فلم يقدرُوا على قتله وانما رفعه الله اليه بعد أن توفاه «الحديث» .

اقول : وفي معناه أحاديث كثيرة في وفاة عيسى رواه الطبرسي عن ابن عباس وغيره ، وتلك الروايات مواءمة للقرآن في عدة آيات ، وقد تواترت الاحاديث من طريق الخاصة والعامة بترجمة عيسى عليه السلام في آخر الزمان ، وهنا كلام آخر يأتي في محله ان شاء الله .

مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

و در کشتن دجال کمک کنی ، هنگام نماز ترا فرو میفرستم تا با آنها در نماز شرکت کنی ، اینان امت آمرزیده اند .

سی و سوم : از ابودافع نقل میکند که پیغمبر (ص) در حدیثی فرمود : یهود، ادعا کردند که عیسی را زنده بخاک سپردند ، بعضی از یهودیان مدعی شدند که وی را کشتند و بدار کشیدند در صورتی که خدا او را هرگز تسلیم آنان نسیکرد ، مطلب بر آنها مشتبه شد چنانکه خداوند میفرماید : « من ترا برگیرم و بسوی خود بالا برم و از (معاشرت با) کفار پاک کنم ، آل عمران : ۵۵ » پس یهودیان نتوانستند او را بکشند . بلکه خداوند بعد از آنکه او را میراند بسوی خود بالا برد « تا آخر حدیث » .

در اجمع بوفاة حضرت عیسی (ع) حدیثهایی بهمین مضمون وارد شده که طبرسی از ابن عباس و غیره نقل میکند ، این روایات با چند آیه قرآنهم تطبیق میکند ، و بحسب روایات متواتر سنی و شیعه هم حضرت عیسی (ع) در آخر الزمان بزه بین بر میگردد ، در این زمینه مطلب دیگری هم هست که در جای خود تذکر میدهم .

الرابع والثلاثون ما رواه ايضا فيه في باب ما نص الله على القائم عن الحسين بن أحمد بن ادريس عن أبيه عن سهل بن زياد عن محمد بن آدم الشيباني عن أبيه آدم عن ابن عباس عن المبارك بن فضالة عن وهب بن منبه رفعه الى ابن عباس عن رسول الله ﷺ في حديث قدسي طويل في النص على الائمة (ع) يقول فيه : وآخر رجل منهم يصلي خلفه عيسى بن مريم .

الخامس والثلاثون ما رواه ايضا في الباب المذكور عن أحمد بن محمد بن سعيد عن محمد بن حماد عن غياث بن ابراهيم عن حسين بن زيد بن علي بن جعفر بن محمد عن أبيه عن آباءه عن رسول الله ﷺ قال : ابشروا ثم ابشروا الى أن قال : فكيف تهلك امة أنا أولها واثننا عشر من بعدى من السعداء اولى الالباب والمسيح بن مريم آخرها .

السادس والثلاثون ما رواه ايضا فيه باسناده عن ابن عباس عن رسول الله ﷺ في حديث انه قال . لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد اطول الله ذلك اليوم حتى يخرج المهدي فينزل عيسى بن مريم فيصلي خلفه ؛ وتشرق الارض بنور ربها .

سابع وچهارم : از ابن عباس نقل میکنند که پیغمبر اکرم (ص) ضمن حدیث قدسی طولی - راجع بامامت ائمه علیهم السلام فرمود : آخرین نفر آنها را عیسی بن مریم پشت سرش نماز میگذارد .

سی و پنجم : از زید بن علی از پدر بزرگوارش نقل میکنند که پیغمبر (ص) فرمود : شمارا بشارت باد، بازم بشارت باد امتی که من اولشان باشم ، و بعد از من دوازده جانشین خرد مند سعادت مند میانشان باشند ، و عیسی در آخرشان چگونه هلاک میشوند ؟

سی و ششم : از ابن عباس نقل میکنند که پیغمبر (ص) در حدیثی فرمود : اگر پیش از یک روز از عمر دنیا نمانده باشد خدا آن روز را طولانی کند تا حضرت مهدی ظاهر شود ، و عیسی بن مریم پشت سرش نماز گزارد ، و روی زمین بنور پروردگارش روشن گردد .

السابع والثلاثون ما رواه أيضاً فيه باسناده عن ابن عباس عن رسول الله ﷺ في النص على الأئمة عليهم السلام الى أن قال : والحسن بن علي ومن يصلني خلفه عيسى بن مريم القائم عليه السلام .

الثامن و الثلاثون ما رواه أيضاً في باب ما روى عن الحسن بن علي عليه السلام عن المظفر بن جعفر العلوي عن جعفر بن محمد بن مسعود عن أبيه عن جبرئيل بن أحمد عن موسى عن الحسن بن محمد الصيرفي عن حنان بن سدير عن أبيه عن أبي سعيد عقيصاعن الحسن بن علي عليه السلام في حديث قال : أما عملت انه مامناً أحد الا ويقع في عنقه بيعة لطافية زمانه الا القائم الذي يصلي خلفه عيسى بن مريم .

التاسع و الثلاثون ما رواه ايضاً في باب ما أخبر به الصادق عليه السلام باسناده عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام في حديث انه قال له : فمن القائم منكم ؟ قال : الخامس من ولد ابني موسى الى أن قال : ثم يظهر فيفتح الله علي به مشارق الارض و مغاربها و ينزل روح الله عيسى بن مريم فيصلني خلفه . **لاربعون** ما رواه الكليني في آخر كتاب الحج و الزيارات في باب النوادر

ص ۷ و هفتم : باز از ابن عباس نقل میکنند که پیغمبر (ص) در تعیین ائمه عليهم السلام فرمود : . . . و حسن بن علي ، و آن قائمی که عیسی بن مريم پشت سرش نماز میگذارد .

ص ۷ و هشتم : از ابوسعید نقل میکنند که حضرت امام حسن (ع) در حدیثی فرمود : مگر نمیدانی که هیچ امام بر حق نیست جز اینکه بیعت پادشاه گرد نکش زمانش را در گردن دارد ، مگر آن قائمی که عیسی بن مريم پشت سرش نماز میگذارد .

ص ۷ و نهم : از ابوبصیر در حدیثی نقل میکنند که گفت : بعضرت صادق (ع) عرض کردم قائم شما کیست ؟ فرمود : پنجمین فرزند پسر مومسی . . . ظاهر شود و خداوند بدست او شرق و غرب را بگشاید ، و عیسی بن مريم فرود آید ، پشت سرش نماز گذارد .

چهارم : کلینی در کافی میفرماید : روایت شده که هنگامیکه خاک قبر حسین (ع)

قال : و روي اذا أخذته يعنى تراب قبر الحسين عليه السلام فقل : « اللهم بحق هذه التربة الطاهرة و بحق البقعة الطيبة و بحق الوصي الذي وارثه و بحق جده و أبيه و أخيه و الملائكة الذين يحتفون به و الملائكة المكوف على قبر و ليك ينتظرون نصره صل على محمد و آله و اجعل لي فيه شفاء من كل داء » الدعاء . و رواه ثقة الجليل جعفر بن محمد بن قولويه في كتاب المزار قال : حدثنا محمد بن يعقوب و أورده الحديث .

الحادي و الا ربهون ما رواه الشيخ الجليل الثقة أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في كتاب المزار المسمى بكامل الزيارة و فضلها الذي صرح في أوله انه ألفه لاجل تحصيل الثواب و التقرب الى الله و النبي و الائمة عليهم السلام و انه خرج و جمعه مما وقع اليه من أحاديث الثقات من أصحابنا و انه لم يخرج فيه حديثاً واحداً روى عن الشاذ من الرجال يأتري ذلك عن المذكورين غير المشهورين بالحديث و العلم ، فروى فيه في الباب الثامن عشر فيما نزل من القرآن في قتل الحسين عليه السلام و انتقام الله له ولو بعد حين قال :

حدثني أبي رحمه الله عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن محمد بن عيسى عن العباس بن معروف عن صفوان بن يحيى عن الحكم الحنط عن ضريس عن أبي خالد

دا برداشتی ، بگو : « خداوندا ! بحق این تربت پاک ، و این بقعه پاک و آن جسد پاکي که در این خاک نهان است ، و بحق جد و پدر و برادرش ، و بحق آن فرشتگانی که او را احاطه کرده اند ، و ملائکه ای که در این کوی اقامت گزیده اند و در انتظار یاری این امام بسر میبرند ! بر محمد و آلش درود فرست و این خاک را شفای هر دردی قرار ده » تا آخر دعا» این حدیث را «ابن قولویه» هم در کتاب «مزار» از کاپنی نقل میکند .

جهل و یکنم : «ابن قولویه» در کتاب «مزار» - که در اولش مینویسد این کتاب را برای رضای خدا و تقرب به پیغمبر و ائمه علیهم السلام تألیف کردم ، و همه حدیثهای آنرا از راویان موثق نقل کردم و حتی يك حدیث هم از آنان که در حدیث و علم شهرتی ندارند روایت نکردم - در باب هیجدهم از ابو خالد کابلی روایت میکند که حضرت باقر (ع) در تأویل این آیه : « کسانی که مورد حمله دشمنان واقع شدند چون ستم دیدند رخصت

الكابلي عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عز وجل : « اذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا و ان الله على نصرهم لقدير » قال : عليّ والحسن والحسين عليهم السلام .

اقول : يفهم منه الوعد بر جعتهم و نصرهم حملا على الحقيقة كما هو الواجب ؛ وقد فهم منه المصنف ذلك كما ذكره في العنوان ، فهو مؤيد للتصريحات الكثيرة .

الثاني و الاربعون مارواه جعفر بن محمد بن قولويه ايضاً في المزار في الباب التاسع عشر في علم الانبياء بقتل الحسين عليه السلام قال : حدثني جعفر بن محمد الرزاز عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب و أحمد بن الحسن بن علي بن فضال عن الحسن بن علي بن فضال عن مروان بن مسلم عن يزيد بن معاوية العجلي قال : قلت لابي عبد الله عليه السلام أخبرني عن اسمعيل الذي ذكره الله في قوله : « واذكر في الكتاب اسمعيل انه كان صادق الوعد و كان رسولا نبيا » كان اسمعيل بن ابراهيم ؟ فقال : ان اسمعيل مات قبل ابراهيم ، و ابراهيم كان حجة الله قائماً صاحب شريعة ، فالي من أرسل اسمعيل قلت : فمن كان ؟ قال : كان اسمعيل بن حزقييل النبي بعثه الله الي قومه فكذبوه

(جنگ) دارند و خدا بر ياری آنها توانا است حج ، ۳۹۹ فرمود : مراد ، امير المؤمنين و حسن و حسين عليهم السلام است :

مؤلف گوید : بر حسب ظاهر ، این وعده ای است راجع بر جعت این سه امام چنانکه مرحوم «ابن قولويه» هم همینطور فهمیده ، لذا تصریحات بسیار سایر روایات را تأیید میکند .

چهل و دوم : در باب نوزدهم همان کتاب از «برید بن معاویة عجلي» نقل میکند که گفت : حضرت صادق (ع) عرض کردم : ابن اسماعیل که خداوند میفرماید : «در این کتاب اسماعیل را یاد کن که او درست وعده و پیغمبری فرستاده بود ، مریم ۴» همان فرزند حضرت ابراهیم بود ؟ فرمود : آن اسماعیل پیش از حضرت ابراهیم از دنیا رفت ، و حضرت ابراهیم حجت وقت و صاحب شریعت بود ، دیگر اسماعیل پیغمبر که بود ؟ گفتم : پس این اسماعیل کیست ؟ فرمود : اسماعیل فرزند حزقیل پیغمبر است ، خدا او را بسوی قومش فرستاد ، او را تکذیب کردند و کشتند و پوست صورتش را کردند خدا بر آنان غضب

و قتلوه و سلخوا و وجهه ، فغضب الله عليهم فوجه اليهم سطا طائيل ملك العذاب فقال له :
يا اسمعيل وجهني رب العزة اليك لا عذب قومك بأنواع العذاب ان شئت فقال له اسمعيل :
لا حاجة لي الي ذلك ، فأوحى الله اليه يا اسمعيل فما حاجتك يا اسمعيل ؟ فقال : يا رب
انك أخذت الميثاق لنفسك بالر بوبية ، ولمحمد بالنبوة وأوصيائه بالولاية ؛ وأخبرت
خلقك بما يفعل امته بالحسين بن علي من بعد نبيها ، وانك وعدت الحسين عليه السلام أن
تكره الي الدنيا حتى ينتقم بنفسه ممن فعل ذلك به ، فحاجتي اليك يا رب ان
تكرهني الي الدنيا حتى انتقم من فعل ذلك بي كما فعل كما تكرر الحسين ، فوعد الله
اسمعيل بن حزقيل ذلك فهو يكره مع الحسين بن علي عليه السلام .

الثالث والاربعون ما رواه ابن قولويه ايضاً في المزار في الباب التاسع
والسبعين في زيارة الحسين بن علي عليه السلام قال حدثني الحسين بن محمد بن عامر عن أحمد بن
اسحق قال : حدثنا سعدان بن مسلم قائد أبي بصير قال : حدثني بعض أصحابنا عن
أبي عبد الله عليه السلام وذكر الزيارة للحسين عليه السلام يقول فيها بعد ذكر النبي والائمة عليهم
السلام : « وجئت الي مشاهدكم حتى تلحقني بهم وتجعلهم لي فرطاً و تجعلني لهم

کرد و « سطا طائيل » فرشته عذاب را فرستاد ، بوی گفت : ای اسماعیل خداوند مرا بسوی
تو فرستاده که اگر اجازه دهی این قوم را هلاک کنم فرمود : من باین کار احتیاجی ندارم
از جانب خدا وحی شد : پس چه حاجت داری ؟ عرض کرد : پروردگارا ؛ تو برای خداوندی
خود و پیغمبری معتمد (ص) و امامت اوصیایش از مردم پیمان گرفته ای ، و مصیبت های حسین
بن علی را ب مردم خیر داده ای و حسین (ع) را وعده داده ای که او را بدنیابر گردانی تا خود
از دشمنانش انتقام گیرد ، اکنون حاجت من این است که مرا هم آن موقع بدنیابر گردانی
تا از دشمنانم انتقام گیرم ، خدا بوی وعده داد که او را بر گرداند ، و با حسین علیه السلام
بر خواهد گشت .

چهل و سوم : در باب هفتاد و نهم از سعدان بن مسلم نقل میکنند که گفت : یکی از
اصحاب ما زیارت حسین (ع) را از حضرت صادق (ع) نقل کرد که پس از ذکر پیغمبر و ائمه علیهم
السلام میگوید : « من بزیرات آنان آمدم که بآنها ملحقم کنی ، و آنان در پیشرو من ، و مرا

تبعاً في الدنيا والاخرة ، قال : ثم يقول : « لبيك داعي الله ان كان لم يجهتك بدني فقد أجابك قلبي وشعري وبشري و هوای علی التسليم لخلف النبي المرسل والسبط المنتجب فقلبي لك مسلم وأمری لك متبع ونصرتی لك معدة حتى يعيبيكم الله لدينه و يبعثكم فمعكم لامع هدوكم اني من المؤمنين برجمتكم لانكر الله قدره ولا أكذب له مشية ولا أزعم ان ماشاء الله لا يكون » وذكر الزيارة .

الرابع والاربعون مارواه ايضاً في الباب المذكور قال : حدثني محمد بن أحمد بن الحسين العسكري ومحمد بن الحسن بن الوليد جميعاً عن الحسن بن علي بن مهزيار عن أبيه عن علي بن مهزيار عن محمد بن أبي عمير عن محمد بن مروان عن أبي حمزة الثمالي قال قال الصادق عليه السلام : اذا أردت المسير الى الحسين عليه السلام ثم ذكر آداب الزيارة وأورد زيارة طويلة يقول فيها : « وقد أتيتك زايراً أقر ابن بنت نبيك فأجعل تحفتي فكأنك رقتي من النار » الى أن قال : « وأجعلني من أنصاره يا أرحم الراحمين » . ثم قال فيها « أتيتك انقطاعاً اليك والى جدك و أبيك و ولدك الخلف من بعدك »

بازگشتت کتبیته

دنيا و آخرت پير و آنان قرار دهی ، ای دعوت کنندۀ بخدا ، لبيك ، اگر بدنم بیادیت نیامد ، قلب و مو ، و پوستم همه جواب ترا میدهد و در برابر جانشین پیغمبر و نبیره بر گزیده او دلم تسلیم است ، قلبم تسلیم تو ، و اختیلام بدست تو است ، و نیرویم برای یادیت آماده است ، تا آندم که خدا شمارا برای نشودینش زنده کند ، با شایم نه بادشمنانتان ، من از کسانی هستم که بر جعت شما عقیده مند ، قدرت خدارا انکار نمیکنم مشیت او را تکذیب نمیکنم ، چنین عقید ندارم که چیزی را خدا بخواند و نشود ، تا آخر زیارت .

چهل و چهارم : در همان باب از ابو حمزه ثمالی نقل میکنند که حضرت صادق (ع)

پس از بیان آداب زیارت امام حسین (ع) در ضمن زیارت چنین فرمود : برای زیارت قبر پسر دختر پیغمبرت آمده ام ، بجای هر تصفۀ ای مرا از آتش دوزخ آزاد فرما . . . و مرا از باوران او قرار بده ، . . . (ای پسر پیغمبر !) من از همه بریدم و بتو وجد و پدر ، و فرزند جانشینت پیوستم و بزیارتت آمدم ، دلم در برابر تو تسلیم ، و در آیم پیرو

قلبی لك مسلم و رأیی لك متبع و نصرتی لك معدة حتی یحییكم الله لدينه و یبعثكم
 و اشهد انكم الحججة و بكم ترجا الرحمة فمعكم لا مع عدوكم انی بايا بكم من
 المؤمنین لا انكره قدره و لا اكذب منه مشیة ثم قال فیها : « و تصلى علی الائمة
 كلهم كما صلّیت علی الحسن و الحسین علیهم السلام » ثم تقول : « اللهم تمّم
 بهم كلماتك و أنجز بهم وعدك و أهلك بهم عدوك و عدوهم من الجن و الانس أجمعین
 اللهم اجعلنا لهم شیعة و أعواناً و انصاراً علی طاعتك و طاعة رسولك و أحياناً محیاهم
 و امتنا مماتهم و اشهدنا مشاهدهم فی الدنيا و الآخرة الی أن قال : « اللهم ادخلنی
 فی اولیائك و حبیب الی مشاهدهم و شهادتهم فی الدنيا و الآخرة انك علی كل شیء
 قدير ثم قال : « اللهم اجعلنی ممن ینصره و ینتصر به لدينك فی الدنيا و الآخرة » الی ان قال :
 « اللهم اجعلنی ممن له مع الحسین بن علی قدم ثابت و اثبتنی فیمن یتشهد معه » .

الخامس و الاربعون ما رواه الثقة الجلیل علی بن ابراهیم بن هاشم فی

نیرویم آماده یاری شما است تا آندم که خدا شما را برای نصرت دینش زنده کند ،
 شهادت میدهم که شما حجت خدائید ، بوسیله شما از خدا امید رحمت داریم ، با شما ایم
 نه بادشمنان شما ، بر جعتان عقیده مندم ، قدرت خدا را منکر نیستیم ، و مشیتش را تکذیب
 نمی کنم ، سپر میفرماید : بر سایر ائمه هم درود فرست چنانکه بر حسن و حسین علیهما
 السلام فرستادی و بگو : خداوندا ! بدست اینان کلمات را تمام کن ، و وعده هایت را
 رفا کن ، و همه دشمنان جنتی و انسی خود و آنها را هلا کن فرما ، خداوندا ! ما را از شیعیان
 و یاوران آنان قرار ده تا در طاعت تو آنها را کمک دهیم ، زندگی ما را مثل زندگی آنان
 و مرگ ما را مثل مرگشان قرار ده ، دنیا و آخرت ما را توفیق حضور ایشان ده
 خداوندا ! مرا جزء دوستان قرار بده ، دنیا و آخرت محضر آنان را محبوب من گردان
 که تو بر هر کار توانائی ، خداوندا ! مرا از آنها قرار ده که دنیا و آخرت در راه دین او را
 یاری میکنند و از او کمک بگیرند خداوندا ! مرا از آنان قرار ده که
 در دوستی و ولایت حسین بن علی ثابت قدم اند ، و نام مرا جزء شهدای راه او
 ثبت فرما .

چهل و پنجم : علی بن ابراهیم در تفسیرش از عبد الله بن مسکان نقل میکنند که

تفسیره فی اوایله بعد تسع ورفات من اول النسخة المنقول منها فی بحث الرد علی من أنکر الرجعة قال علی بن ابراهیم : حدثنی أبی عن ابن أبی عمیر عن عبد الله بن مسکان عن أبی عبد الله عليه السلام فی قوله تعالى : « واذ أخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب و حكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه » قال : ما بعث الله نبياً من لدن آدم وهلم جراً الا ويرجع الى الدنيا فينصر رسول الله صلى الله عليه وآله وأمير المؤمنين ، وقوله : « لتؤمنن به » یعنی رسول الله « ولتنصرنه » أمير المؤمنين ورواه الحسن بن سليمان بن خالد القمي فی رسالته نقلها من كتاب مختصر البصائر لسعد بن عبد الله بسند آخر .

السادس والاربعون ما رواه علی بن ابراهیم ایضاً فی اوائل تفسیره مرسله فی قوله تعالى : « وعد الله الذين آمنوا منكم يا معشر الاثمة و عملوا الصالحات ليستخلفنهم فی الارض كما استخلف الذين من قبلهم و ليمکن لهم دينهم الذي ارتضى لهم و لیبذلنهم من بعد خوفهم أمناً » قال : هذا مما یکون فی الرجعة .

السابع والاربعون ما رواه علی بن ابراهیم ایضاً فی مرسله فی قوله تعالى :

حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : « هنگامی که خدا از پیمبران پیمان گرفت که این کتاب و حکمتی را که بشما دادم ، اگر پیغمبری سويتان آمد و آنچه نزد شما است تصدیق کرد باید بوی ایمان آرید و یاریش کنید ، آل عمران ، ۸۱ » فرمود : از زمان حضرت آدم تا کنون خدا هیچ پیغمبری نفرستاده جز این که دنیا بر میگردد و پیغمبر و امیر المؤمنین را یاری میکند ، و تأویل آیه چنین است که « باید به پیغمبر ایمان آرید و امیر المؤمنین را یاری کنید » .

این حدیث را حسن بن سلیمان هم در رساله اش نقل میکند .

چهل و ششم : باز در تفسیر این آیه : « خداوند بکسانی از شما که ایمان آورده عمل صالح کردند و وعده داده که در زمین جانشینان کند چنانکه پیشینیان را جانشین کرد ، و دینشان را که برایشان پسندیده است استقرار دهد ، و پس از ترس و خوف اینشان گرداند ، نور : ۵۵ » میفرماید : مراد ائمه است و این وعده در رجعت علی میشود .

چهل و هفتم : در تفسیر این آیه : « میخواستیم بر آنان که در زمین ضعیفشان شمرده

«ونريد أن نعمن على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين و نمسكن لهم في الارض» قال : هذا مما يكون في الرجعة .

الثامن و الاربعون مارواه ايضاً فيه قال : حدثني أبي عن أحمد بن النضر عن عمرو بن شمر قال ذكر عند أبي جعفر عليه السلام جابر فقال : رحم الله جابراً لقد بلغ من علمه انه كان يعرف تأويل هذه الآية «ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاد» يعني الرجعة .

التاسع و الاربعون مارواه المفيد في الارشاد في أخبار امير المؤمنين عليه السلام في فصل مفرد قال : ومن كلامه عليه السلام مارواه الخاصة والعامة انه عليه السلام قال في خطبة له نحن أهل بيت من علم الله علمنا ، و بحكم الله حكمنا ، فان تتبعوا آثارنا تهتدوا ببصائرنا ؛ وان لم تفعلوا يهلككم الله بأيدينا ، الا و بنا يدركك ترة كل مؤمن ، و بنا تخلع ربقة الذل من أعناقكم ، و بنا فتح لآبكم و بنا يختم لآبكم .

الخمسون مارواه علي بن عيسى في كتاب كشف الغمة نقلاً من كتاب الدلائل

منت نهيم ، يشوا و وارثان كنيم ، و روى زمين استقرارشان دهيم ، قصص . ۷۵ ميفرمايد اين آيه مربوط بزمان رجعت است .

جهل و هشتم : از عمرو بن شمر نقل ميکنند که گفت : خدمت حضرت باقر (ع) بودم فرمود : خدا «جابر» را رحمت فرمايد ، عذش بجاني رسیده بود که تأويل اين آيه را ميدانست : « آن کس که اين قرآن را بعهده تو گذاشت بياز گشتگاهی خواهدي برد ، قصص : ۸۵ ميدانست که مربوط بر رجعت است .

جهل و نهم : : شيخ مفيد در کتاب «ارشاد» ميفرمايد : از کلمات امير المؤمنين (ع) که شيعه و سنی نقل ميکنند اين است که در خطبه‌اي فرمود : ما خانداني هستيم که علمان از علم خدا و حکيمان از حکم او سرچشمه گرفته ، اگر از ما بيروي کنيد از نورمان هدايت شويد ، و اگر نکنيدي خدا بدست ما هلاکتان کند ، بدانيد خون هر مؤمني را ما انتقام ميگيريم ، و ما گردنهای شما را از زير بار ذلت بيرون ميکشيم ، بما افتتاح شده بشما ، بما ختم ميشود نه بشما .

پنجاهم : علي بن عيسى در کتاب كشف الغمة در حدیثي نقل ميکنند که حضرت

لعبدالله بن جعفر الحمیری فی دلائل الباقر علیه السلام فی حدیث ان اباہ اوصی الیہ ان ینسلہ
وقال : ان الامام لا ینسلہ الا امام .

اقول : هذا یؤید ما روی ان الحسین علیه السلام یرجع لیغسل المهدی علیه السلام .
الحادی والخمسون ما رواه ایضاً فیہ من طرق متعددة من کتب العامة و
الخاصة ان عیسی علیه السلام یرجع و یهبط الی الارض ویصلی خلف المهدی علیه السلام
الثانی والخمسون ما رواه الشیخ الجلیل امین الاسلام أبوعلی الطبرسی فی
کتاب مجمع البیان فی تفسیر قوله تعالی : «فتلقى آدم من ربه کلمات» عن النبی
صلی الله علیه و آله و سلم انه قال : بادروا بالاعمال ستاً : طلوع الشمس من مغربها ، و الدجال ؛ و
الدخان ، و دابة الارض ، و خویصة أحدکم الموت ، و أمر العامة یعنی القیمة .

اقول : قدوردت الاحادیث الصریحة ان دابة الارض هی امیر المؤمنین و قد
تقدم ذلك ، ویأتی مثله ان شاء الله .
الثالث والخمسون ما رواه الطبرسی ایضاً فیہ عند قوله تعالی : «یا عیسی انی

سجد (ع) وصیت کرد که حضرت باقر (ع) غسلش دهد و فرمود : امام را جز امام
نباید غسل دهد .

هؤلف گوید : این حدیث مؤید احادیثی است که میفرماید امام حسین (ع) باز
میگردد تا حضرت مهدی را غسل دهد .

پنجاه و یکم : از چند طریق از کتابهای سنی و شیعه روایت میکنند که حضرت عیسی
(ع) بزمین برمیگردد و پشت سر حضرت مهدی (ع) نماز میگزارد .

پنجاه و دوم : «طبرسی» در کتاب مجمع البیان در تفسیر این آیه : «آدم از پروردگار
خویش کلماتی فراگرفت ، بقره : ۳۷» از پیغمبر (ص) نقل میکنند که فرمود : در کار
های خیر سرعت کنید پیش از آنکه شش چیز بیاید : طلوع خورشید از مغرب ، دجال
دود (آسمانی) ، جنبندة زمین ، مرگی که هر کس را میگیرد ، و قیامت عمومی .
مؤلف گوید : چنانکه گذشت و باز هم بیاید احادیثی رسیده که جنبندة زمین
حضرت امیر (ع) است .

پنجاه و سوم : در تفسیر این آیه : «ای عیسی من ترا برمیگهرم و بسوی خود بالا

متوفيك ورافعك اليّ ، قال : قد صح عنه عليه السلام انه قال : كيف انتم اذا نزل ابن مريم فيكم واما منكم منكم رواء البخاري ومسلم في الصحيح .

الرابع والخمسون مارواه الطبرسي ايضاً عن امير المؤمنين عليه السلام قال : ان ذا القرنين كان عبداً صالحاً أحب الله فأحبه ونصح لله فنصح الله ، أمر قومه بتقوى الله فضربوه بالسيف على قرنه فمات زماناً ، ثم رجع اليهم فدعاهم الي الله فضربوه على قرنه الاخر بالسيف ، فذلك قرناه ، وفيكم مثله يعني نفسه عليه السلام .

الخامس والخمسون مارواه ايضاً عند قوله تعالى : « واذا وقع القول عليهم اخرجناهم دابة من الارض » عن حذيفة عن النبي صلى الله عليه وآله قال : دابة الارض لا يدركها طالب ولا يفوتها هارب ، تسم المؤمن بين عينيه وتكتب بين عينيه مؤمن ؛ وتسم الكافر بين عينيه وتكتب بين عينيه كافر .

ميرم آل عمران : ۵۵ « ميفرمايد : « مسلم » و « بخاري » بسند صحيح روايت ميکنند که پيغمبر (ص) فرمود : هنگاميکه عيسى بن مريم ميان شما آيد و امامتان از خودتان باشد حال شما چگونه خواهد بود ؟ .

پنجاه و چهارم : اذ امير المؤمنين (ع) نقل ميکنند که : ذوالقرنين بنده صالحی بود خدا را دوست ميداشت خدا هم او را دوست داشت ، براي خدا مردم را موعظه کرد خدا هم براي خير خواست قوم خود را بيرهيز گاري دعوت کرد شمشيري بيك طرف پيشانيش زدند مرد و پس از مدتي زنده شد و دعوت را از سر گرفت ، ضربت ديگري بطرف ديگريشانيش زدند اين بود دوشاخ او (که ذوالقرنين ، يعني صاحب دوشاخش گفتند) در شما هم نظير او هست ، و مراد خود آنجناب است .

پنجاه و پنجم : در تفسير اين آيه : « هنگامي که عذاب بر آنان محقق شود جنبنده اي اذ زمين براي شان بيرون آوريم ... » نمل: ۸۲ از حذيفه نقل مي کند که پيغمبر (ص) فرمود اين جنبنده زمين کسی است که هر کس تعقيبش کند دستش با او نرسد و هر که از وي فرار کند رهايی نيابد ، در پيشاني مؤمن نشان نهد : اين مؤمن است ، در پيشاني کافر نشان نهد : اين کافر است .

السادس والخمسون ما رواه ايضاً فيه عن النبي ﷺ انه قال : يكون للدابة ثلث خرجات من الدهر ، خروجاً باقضى المدينة فيفشو ذكرها بالدابة ، ولا يدخل ذكرها القرية يعنى مكة ، ثم ذكر تفصيل المرات الثلاث ، وانها تسم المؤمن في وجهه والكافر في وجهه ، ويكتب على وجه كل أحد مؤمن أو كافر الحديث .

السابع والخمسون ما رواه الطبرسي ايضاً عن أمير المؤمنين عليه السلام انه قال : أنا صاحب العصا والميسم .

الثامن والخمسون ما رواه الكليني في زيارة طويلة لامير المؤمنين عليه السلام قال : اشهد انك صاحب العصا والميسم .

التاسع والخمسون ما رواه علي بن ابراهيم في تفسيره ونقله عنه الطبرسي عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال رجل لعمار بن ياسر : آية في كتاب الله أفست قلبى ، قال عمار : آية آيةقى ؟ قال : هذه الآية « واذا وقع القول عليهم أخرجناهم دابة من الارض تكلمهم » فقال عمار : والله لا أجلس ولا آكل ولا أشرب حتى أرى كها ،

بجاءه وششم : اذ ينفمبر (من) روايت ميكنند كه « جنبنده زمين » سه نوبت خارج شود بكي در آخر نقطه شهر مدينه ، ونامش در باديه : جنبنده ، مشهور شود ونامش بكمه نرسد ؛ سپس دونوبت ديگر را شرح ميدهد ، و ميفرمايد بصورت مؤمن و كافر نشان مي نهد در صورت مؤمن مينويسد اين مؤمن است ، و در صورت كافر مينويسد اين كافر است « تا آخر حديث » .

بجاءه وهفتم : اذ امير المؤمنين (ع) روايت ميكنند كه فرمود : من صاحب عصا و آهن نشان زننده ام .

بجاءه وهشتم : كليني در زيادت طولاني امير المؤمنين (ع) چنين نقل ميكنند : شهادت ميدهم كه تو صاحب عصا و آهن نشان زننده اي .

بجاءه ونهم : علي بن ابراهيم در تفسير از حضرت صادق (ع) نقل ميكنند كه مردى بعمار ياسر گفت : يك آيه از قرآن دل مرا نازاحت کرده ؟ پرسيد : کدام آيه ؟ گفت : اين آيه : « هنگامي كه عذاب بر آنان معفق شود جنبنده اي از زمين برايشان بيرون آريم كه با آنان سخن گويد ، نمل : ۸۲ » عمار گفت : بخدا ! نشينم ، و نخورم و ننوشم تا آن

فجاء عمار مع الرجل الى أمير المؤمنين و هو يأكل تمرأ و زبداً فقال : يا ابا اليقظان هلم ، فجلس عمارياً كل معه فتعجب الرجل ، فلما قام عمار قال الرجل : سبحان الله حلفت انك لا تأكل ولا تشرب ولا تجلس حتى ترينها ؟ قال عمار : قد أريتكها ان كنت تعقل .

المحتون ما رواه الطبرسي ايضاً نقلاً عن تفسير العياشي انه روى مثل هذه القصة بعينها عن أبي ذر ايضاً .

الحادی و المحتون ما رواه الشيخ أبو جعفر الطوسي في آخر كتاب الغيبة عن الفضل بن شاذان عن الحسن بن محبوب عن عمرو بن أبي المقدم عن جابر الجعفی قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول والله ليملكن من أهل البيت رجلاً بعد موته ثلثمائة سنة يزداد تسعاً قلت : متى يكون ذلك ؟ قال : بعد القائم ، قلت : وكم يقوم القائم في عالمه قال : تسع عشرة سنة ثم يخرج المنتقم فيطلب بدم الحسين عليه السلام ودماء أصحابه فيقتل ويسير حتى يخرج السفاح **أقول** : الظاهر ان قوله : ثلثمائة سنة ظرف للموت ، بمعنى انه يملك بعد

جنبته وابتو بنمايم ، باهم خدمت حضرت امير (ع) آمدند ، حضرت خرماو كره ميخورد فرمود : عمار جلو بيا عمار نشست مشغول خوردن شد ، مرد تعجب كرد ، وقتی كه برخاست گفت سبحان الله تو قسم خوردی كه چیزی نخوری و نوشی و بزمن نشیني تا آن جنبنده را بمن بنمائی ؟ عمار گفت : بتو نماياندم ، اگر فهم داشتی .

شصتم : «طبرسي» از تفسير «عياشي» نقل ميکند كه عين همین قصه را از ابوذر روايت ميکند

شصت و يکم : شيخ طوسي در آخر کتاب «غيبت» از جابر جعفی نقل ميکند كه حضرت باقر (ع) فرمود : بخدا ! يکی از ما اهلبيت بعد از مرگ سيصد سال سلطنت ميکند نه سال هم اضافه ميکند گفتم : کی ؟ فرمود : بعد از حضرت قائم ، برسيدم : حضرت قائم در عالم خود چنده سال سلطنت ميکند ؟ فرمود نوزده سال سپس «منتقم» خارج شود و خون حسين (ع) و اصحابش را مطالبه کند ، ميکشد و پيش ميروند تا «سفاح» خروج کند .

مؤلف گوید : ظاهراً مراد اين است كه سيصد سال بعد از مرگش زنده ميشود و

مضى موته ثلاثمائة سنة وليس بصريح في انه يملك بعدها بغير فصل ، بل اذا خرج بعد ذلك بألف سنة صدقت البعديه المذكوره ؛ والحكمة في عدم ذكر الفاصلة لا تخفى ؛ وقوله يزداد تسعاً يحتمل ان يراد بها الزيادة في مدة موته وان يراد بهامدة ملكه لانها زيادة على عمره الاول ويحتمل أن يكون مجموع الثلاثمائة والتسعة مدة ملكه كما لا يخفى ، وقوله بعد القائم يمكن أن يراد به بعد غيبته أو خروجه ؛ ويمكن أن يقرء بعد بضم العين فعلا ما ضياً ، و القائم الثاني يحتمل المهدي ؛ المذكور أولاً على بعض الوجوه وقوله : ثم يخرج المنتصر لا يلزم كونه بعد القائم بل يحتمل الحمل على أنه عطف على قوله ليملكه ولا يبعد أن يكون المراد بالمنتصر الحسين وبالسفاح امير المؤمنين عليه السلام وقد وقع التصريح بالثاني في رسالة الحسن بن سليمان خالد القمي في رواية هذا الحديث ويأتي ان شاء الله مزيد



سلطنت میکند ، و صراحتی ندارد که بعد از این مدت بلا فاصله خروج میکند ، بلکه اگر هزار سال بعد از آن هم خروج کند میتوان گفت : سیصد سال بعد از مرگ زنده شد و سلطنت کرد ، حکمت ذکر نکردن فاصله میان مردن و سلطنت هم معلوم است (تظیر همان حکمتی که در مخفی داشتن وقت ظهور امام زمان (ع) است) و اما اینکه میفرماید : نه سال هم اضافه میکند ؛ شاید مراد اضافه ب مدت مرگ باشد ، شاید هم اضافه ب مدت سلطنت باشد ، چون این نه سال بر عمر او لش اضافه میشود ؛ شاید هم تمام سیصد و نه سال مدت سلطنت باشد ، اما اینکه میفرماید : « بعد القائم » ممکن است بعد از غیبت یا خروج او باشد ، و ممکن است « بعد » بضم عین خواند که فعل ماضی باشد (یعنی با حضرت قائم فاصله دارد) قائم دوم هم ممکن است همان حضرت مهدی (ع) باشد ، خروج « منتقم » لازم نیست بعد از حضرت قائم باشد بلکه اگر بر « لیملکن » عطف شود چنین میشود که : مردی از ما اهل بیت سلطنت کند و پس از سلطنت یافتن او منتقم خارج شود ، و بعید نیست که « منتقم » حضرت امام حسین (ع) باشد ، و « سفاح » حضرت امیر (ع) چنانکه در رساله حسن بن سلیمان بن خالد هم باین معنی تصریح شده ، باز هم تحقیق بیشتری در اطراف این حدیث خواهد آمد

تحقيق للحال والله أعلم .

الثاني والستون ما رواه الشيخ الجليل أبو محمد الحسن بن محمد الديلمي في كتاب ارشاد القلوب الى الصواب في الباب الخامس عشر في اشراف الساعة قال: خطب الناس رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: أفضل الحديث كتاب الله، وأفضل الهدى هدى الله؛ و شر الأمور محدثاتها، و كل بدعة ضلالة، الى أن قال: لا تقوم الساعة حتى يقبض العلم، و يكثر الزلزال، و تطلع الشمس من مغربها؛ تخرج الدابة، و يظهر الدجال، و ينزل عيسى بن مريم «الحديث» .

الثالث والستون ما رواه علي بن ابراهيم بن هاشم في تفسيره في قوله تعالى: « و ان من أهل الكتاب الا ليؤمنن به قبل موته » قال: روى ان رسول الله ﷺ اذا رجع آمن الناس كله .

الرابع والستون ما رواه أيضاً فيه عند هذه الآية قال: حدثني أبي عن القاسم بن محمد عن سليمان بن داود المنقري عن أبي حمزة عن شهر بن حوشب قال:

شصت و دهم: «ديلمي» در کتاب «ارشاد» میفرماید: پیغمبر (ص) در خطبه ای فرمود: بالاترین سفنان: کلام خداست، افضل هدایتها: هدایت خداست، بدترین کارها: کارهای تازه و جدید الاحداث است، هر «بدعتی» گمراهی است، . . . قیامت برپا نشود تا علم گرفته شود و اضطراب و تزلزل زیاد گردد، و خورشید از مغرب طلوع کند، و «جنبنده» از زمین بیرون آید، و دجال ظاهر شود، و عیسی فرود آید «تا آخر حدیث»

شصت و سوم: علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه: «هیچیک از اهل کتاب نیست جز اینکه پیش از مردنش - یعنی مردن حضرت عیسی - باو ایمان آورد، نساء، ۱۵۹» از پیغمبر (ص) نقل میکند که فرمود: وقتی که - عیسی (ع) - بر گردد همه مردم باو ایمان آورند .

شصت و چهارم: باز در تفسیر همان آیه از «شهر بن حوشب» نقل میکند که

قال لي الحجاج : آية في كتاب الله قد أعيتني ، قلت : ايها الامير آية آية ؟ قال : قوله تعالى : « وان من اهل الكتاب الا ليؤمنن به قبل موته » و الله اني لأمر باليهودي و النصراني فتضرب عنقه ثم أرمقه فعأراه يجر كشفتيه حتى يخمد ؛ فقلت : ليس على ماتأولت ؛ ان عيسى ينزل قبل يوم القيامة الى الدنيا فلا يبقى أهل ملّة يهودى و لا غيره الا آمن به قبل موته ، و يصلى خلف المهدي ؟ قال : انى لك هذا ؟ قلت : حدّثنى به محمد بن على بن الحسين بن على بن أبي طالب ، فقال : جئت بهامن عين صافية .

الخامس و الستون ما رواه ايضاً فيه عن أبى الجارود عن أبى جعفر عليه السلام في قوله تعالى : « ان الله قادر على أن ينزل آية » قال سيريك في آخر الزمان آيات منها دابة الارض ؛ و الدجال ، و نزول عيسى بن مريم ، و طلوع الشمس من مغربها .

السادس و الستون ما رواه ايضاً فيه عند قوله تعالى : « الذين آمنوا به » يعنى برسول الله « و عزروه و نصروه » و اتبعوا النور الذى انزل معه » يعنى

گفت : حجاج بمن گفت : يك آية در قرآن مرا عاجز کرده ، گفتم : امير ! کدام آيه؟ گفت : اين آيه : « هيجيك اذاهل كتاب نيست جز اينكه پيش از مردنش باوايمان آورد نساء : ۱۵۹ » بخدا ! گاهى دستور ميدهم يك يهودى يا نصرانى را گردن ميزند ، و بادقت اورا مينگرم تا آخرين نفس لبش را حرکت نميدهد (واظهار ايمانى نميکند) گفتم معنای آيه چنين نيست که تو بنداشتى ، حضرت عيسى پيش از قيامت بدنيا بر ميگردد و اهل هر ملتى از يهودى وغيره - پيش از مرگش - باوايمان ميآوردند ، و آنجناب پشت سر حضرت مهدي (ع) نماز ميگزارد ، حجاج گفت : اين مطلب را از کجا آورده اى ؟ گفتم : حضرت باقر (ع) فرمود ، گفت از سرچشمه زلالى گرفته اى .

شصت و پنجم : در تفسير اين آيه : « خداوند قدرت دارد که نشانه اى نازل کند انعام : ۳۷ » از ابوالجارود نقل ميکند که حضرت باقر (ع) فرمود : در آخر - الزمان خدا نشانه هاى ميتما ياند ، مانند جنبنده زمين ، دجال ، عيسى بن مريم ، و طلوع خورشيد از مغرب .

شصت و هشتم : در تفسير اين آيه : « آنان که باو يعنى به پيغمبر (ص) - ايمان آوردند

أمیر المؤمنین علیه السلام قال : أخذ الله ميثاق الرسول على الانبياء ان يخبروا أممهم به و ينصروه فقد نصروه بالقول و أمروا أممهم بذلك ، و سيرجع رسول الله و يرجعون وينصرونه في الدنيا .

المابع والعتون ما رواء ايضاً فيه عند قوله تعالى : «أثم إذا ما وقع آمنتم به» قال اي صدقتم به في الرجعة، فيقال : لهم الآن تؤمنون به يعني أمير المؤمنين علیه السلام
الثامن والستون ما رواء ايضاً فيه عن أحمد بن ادريس عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن ربعي بن عبد الله عن الفضيل بن يسار عن أبي جعفر علیه السلام في قول الله عزوجل : «يوم ندعو كل اناس بإمامهم» قال : يجي رسول الله صلوات الله عليه وآله في قرية ويجي علي عليه السلام في قرية، والحسن في قرية، والحسين عليه السلام في قرية ، و كل من مات بين ظهرائي قوم جاؤامعه .

اقول : في بعض النسخ كما نقلنا قرية بالياء المثناة التحتانية ، والمراد حينئذ الرجعة قطعاً اذ لا قرية في القيمة، والقرية تطلق على المدينة العظيمة ، وفي بعض النسخ قرنه بالنون ، وحينئذ يحتمل ارادة الرجعة ويحتمل ارادة القيمة .

الناسع والستون ما رواء علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره مرسل في قوله

وگراميش دارند وياريش کنند ، واذآن نوري که با او نازل شده ايمان آوردند (هم آنان دستگازند) اعراف ، ۱۵۷ « روايت ميکنند که مراد از آن نور امير المؤمنين (ع) است خداوند از پيبران پيمان گرفت که امتشان را بآمدن پيغمبر (ص) بشارت دهند واورا ياري کنند ، انبيا هم با گفتار اورا ياري کردند و بامشان دستور نصرت دادند ، طولی نميکشد که همه دنيا بر ميگردند و در هيمن دنيا اورا ياري ميکنند .

شصت و هفتم : در تفسير اين آيه : « سپس آيا آندم که واقع شود باو ايمان آوريد ؟ يونس ، ۵۱ « ميفرمايد : يعني آيا در رجعت اورا تصديق ميکنيد ؟ و آروز گويند : اينك باو - يعني با امير المؤمنين ايمان مياوريد ؟ .

شصت و هشتم : (اين همان حديث ۳۶ باب سابق است ، کلام مؤلف در ذيل آن هم همان است که آنجا گذشت) .

شصت و نهم : در تفسير اين آيه : « خدا بآنها که ايمان آورده عمل صالح

تعالى: «وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض» قال: خاطب الله الائمة عليهم السلام ووعدهم أن يستخلفهم في الارض من بعد ظلمهم وغصبهم وهذا مما تأويله بعد تنزيله .

السبعون ما رواه ايضا فيه رفعه قال: وبشر الله نبيه وأهل بيته أن يتفضل عليهم بعد ذلك؛ ويجعلهم خلفاء في الارض وائمة على امته ، ويردهم الى الدنيا مع أعدائهم حتى ينتصفوا منهم .

الحادي والسبعون ما رواه ايضا فيه مرسل في قوله تعالى « ونرى فرعون وها مان وجنودهما » قال : هم الذين غصبوا آل محمد حقهم « وما كانوا يحذرون » قال : من القتل والعذاب حين يردهم ويرد أعدائهم الى الدنيا حتى يقتلوهم .

الثاني والسبعون ما رواه ايضا فيه قال : حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن أبي بصير عن أبي عبد الله (ع) قال : انتهى رسول الله ﷺ الى أمير المؤمنين وهو نائم في المسجد فحرّكه من رجليه وقال قم يا اية الارض فقال رجل يا رسول الله أيسمى بعضنا به ضاً بهذا الاسم ؟ فقال: لا والله ما هو الا له خاصة ، وهو الدابة التي ذكرها الله في كتابه ، فقال : «واذا وقع

کردند و عده داده در زمین جانشینان کند . . . » میفرماید : این وعده مربوط بائمه عليهم السلام است ، که وعده فرموده پس از آنهمه ظلم و غصب حقشان ، در زمین جا نشینشان گرداند ، و این از آیه هائی است که «تأویلش» بعد از «تنزیلش» میرسد .
هفتاد و دو : در تفسیر همان آیه میفرماید : خدا به پیغمبر و اهلبیتش بشارت داده که بر آنان تفضل فرماید و در آینده روی زمین جانشین و امام امتشان گرداند ، و آنانرا با دشمنانشان زنده کند تا از آنها انتقام گیرند .

هفتاد و یکم : (این همان حدیث چهلیم باب سابق است) .

هفتاد و دو : از ابو بصیر نقل میکنند که حضرت صادق (ع) فرمود : امیر المؤمنین (ع) در مسجد خوابیده بود ، پیغمبر (ص) آمد پاهایشرا حرکت داد و فرمود : ای «جنبنده» زمین ، برخیز ، مردی گفت : یا رسول الله ! ما هم یکدیگر را باین نام بخوانیم ؟ فرمود : نه بخدا ؛ این لقب اختصاصی اوست ، او جنبنده ای است که خدا میفرماید : «هنکامی که عذاب واجبشان شود «جنبنده ای» از زمین بیرون آوریم که با آنان سخن گوید ، نل ،

القول عليهم أخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم» ثم قال : يا علي اذا كان في آخر الزمان أخرجك الله في أحسن صورة ومعك ميسم تسم به أعدائك «الحديدي» :
الثالث و السبعون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره عن أبيه عن ابن أبي عمير عن المفضل عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : «ويوم نحشر من كل امة فوجاً» قال : ليس أحد من المؤمنين قتل الا يرجع حتى يموت ، ولا يرجع الا من محض الايمان محضاً أو محض الكفر محضاً .

اقول : ومثل هذا كثير جداً تقدم بعضه ، و لا يخفى ان هذا الـ «علي رجعتهم (ع) بطريق الاولوية ، مضافاً الى التصريحات الكثيرة .

الرابع و السبعون ما رواه ايضاً فيه عن أبيه عن حماد عن حريز عن أبي جعفر عليه السلام قال : سئل عن جابر فقال : رحم الله جابراً لقد بلغ من فقهه انه كان يعرف تأويل هذه الاية « ان السدى فرض عليك القرآن لرادك الى معاد » يعني الرجعة .

الخامس و السبعون ما رواه ايضاً فيه قال : حدثني أبي عن النضر بن سويد عن يحيى الحلبي عن عبد الحميد الطائي عن أبي خالد الكابلي عن هلمي بن الحسين

۸۲ « سپس فرمود : ای علی ، در آخر الزمان خدا ترا به بهترین صورتی بیرون آورد ، در حالی که آهني در دست داری دشمنانت را بآن داغ نشان « تا آخر حدیث » .

هفتاد و سوم : از مفضل نقل میکند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : « روزی که از هر جمعی دسته ای .. را محشور کنیم » فرمود : هر مؤمنی کشته شده باشد برگردد تا بمیرد و جز مؤمن خالص و کافر خالص برنگردد .

هواف گوید : نظیر این حدیث بسیار است که قسمتی از آنها قبلاً گذشت ، و دلالت این حدیث بر رجعت ائمه علیهم السلام از راه « اولویت » است (یعنی در جانی که هر مؤمن خالصی برگردد ائمه بطریق اولی برمیگردند) علاوه بر تصریحاتی سابق در روایات .

هفتاد و چهارم : (این همان حدیث ۴۸ است اینجا از « حریز » نقل میکند) .

هفتاد و پنجم : در تفسیر این آیه : « آنکه این قرآن را بعهده تو نهاد ترا بیاز گشتگاهی برگرداند قصص : ۸۵ » از ابو خالد کابلی نقل میکند که حضرت سجاد (ع)

﴿۱۰۴﴾ فی قوله تعالى : «ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الي معاده» قال : يرجع اليكم نبيكم وأمير المؤمنين والائمة عليهم السلام .

السادس والسبعون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : «انا لننصر رسلنا والذين آمنوا في الحياة الدنيا» قال : هو الرجعة اذا رجع رسول الله ﷺ والائمة عليهم السلام .

السابع والسبعون ما رواه ايضاً فيه عن أحمد بن ادریس عن أحمد بن محمد بن عمر بن عبدالعزیز عن جميل عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قلت له : قول الله عزوجل : «انا لننصر رسلنا والذين آمنوا في الحياة الدنيا» قال : ذلك و الله في الرجعة أما علمت ان الانبياء لم ينصروا في الدنيا و قتلوا و الاثمة من بعدهم لم ينصروا و قتلوا وذلك في الرجعة .

و رواه سعد بن عبد الله في مختصر البصائر كما نقله عنه الحسن بن سليمان بن خالد في رسالته .

الثامن والسبعون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى «ويريك آياته» قال : يعنى أمير المؤمنين و الائمة عليهم السلام في الرجعة فاذا رأوهم قالوا آمنا بالله

فرمود : پیغمبرتان با امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام بسویتان باز میگردند .

هفتاد و هشتم : در تفسیر این آیه : « ما یغیران خود و آنها را که ایمان آوردند در این زندگی دنیا ، ، یاری میکنیم ، غافر : ۵۱ » روایت میکند که مراد وقتی است که پیغمبر و ائمه علیهم السلام بر میگردند .

هفتاد و هفتم : از جمیل نقل میکند که گفت : تفسیر آیه فوق را از حضرت صادق (ع) پرسیدم فرمود : بخدا ! این مربوط بر رجعت است ، مگر نمیدانی که پیغمبران و ائمه در دنیا یاری نشدند بلکه کشته شدند ، این نصرت و یاری در موقع رجعت است ، این حدیث را سعد بن عبد الله هم نقل میکند .

هفتاد و هشتم : در تفسیر این آیه : « آیات - و نشانه های - خود را بشما می نمایاند ، غافر : ۸۱ » نقل میکند که مراد : امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام است که در رجعت

وحده و كفرنا بما كناهه مشركين فلم يك ينفعهم ايمانهم لما رأو بأسنا» .
الناسع والحبسون ما رواه أيضاً فيه في قوله تعالى « وترى الظالمين آل عده
 حقهم لما رأوا العذاب » وعلى هو العذاب في الرجعة « يقولون هل الي مرد من
 سبيل » فنوا لي علياً ؟ .

الثمانون ما رواه أيضاً فيه مرسل قال : ذكر الله الائمة فقال : « و جعلها كلمة
 باقية في عقبه لعلهم يرجعون » اي فانهم يرجعون الي الدنيا .

الحادي و الثمانون ما رواه أيضاً فيه في قوله تعالى : « و وصينا الانسان
 بوالديه حسناً حملته امه كرهاً و وضعته كرهاً » يعني الحسين وذلك ان الله أخبر
 رسول الله ﷺ و بشره بالحسين قبل حمله ، و ان الامامة تكون في ذريته الي يوم
 القيمة ، ثم أخبره بما يصيبه من القتل و المصيبة في نفسه و ولده ، ثم هو ضه
 بأن جعل الامامة في عقبه ، و أعلمه أنه يقتل ثم يرد الي الدنيا وينصره حتى يقتل

نماینده شوند ، وقتی که کافران آنها را به بینند گویند : « بخدای یگانه ایمان آوردیم
 و بآنچه شریک خدا قرار داده بودیم کافر شدیم ، اما هنگامی که عذاب ما را به بینند ایمان نشان
 مودی نبخشند » .

هفتادونهم : (این همان حدیث ۴۷ باب سابق است) .

هشتادم : روایت میکند که خدا راجع بامه فرمود : « و آن - یکتا پرستی - را
 در اعقاب خویش کلمه ای پاینده کرد ، شاید باز گردند ، زخرف : ۲۸ » و ائمه در رجعت
 بر میگرددند .

هشتادویکم : در تفسیر این آیه : « انسان را به نیکی با پدر و مادر سفارش کردیم
 مادرش او را بشقت (یا بکراهت ، بنا بر تفسیر حدیث) حمل کرد و بشقت بگذاشت ؛ احقاف
 ۱۵ » روایت میکند که مراد حضرت امام حسین (ع) است که خدا پیش از حملش به پیغمبر
 بشارت داد که متولد میشود ، و خود و فرزنداناش کشته میشوند و در عوض خدا امامان را تا
 تاقیامت از نسل او قرار دهد ، و پس از مرگ او را بدینا بر گرداند و یاریش کند تا دشمنانش
 را بکشد ، و سلطنت روی زمینش دهد ، چنانکه در قرآن میفرماید « میخوانیم بر

أعدائه، و يملكه الارض، و هو قوله: « و فريدان نمَن علي الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين و نمكن لهم في الارض . »

الثاني والثمانون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى: « ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون » قال: بشر الله نبيه ان اهل بيته يملكون الارض و يرجعون اليها و يقتلون أعدائهم فأخبر رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة عليها السلام بخبر الحسين عليه السلام و قتله فحملته كرهاً ثم قال أبو عبدالله عليه السلام: فهل رأيتم أحداً يبشّر بولد ذكر فتمحله كرهاً، اي انها اغتمت و كرهت لما أخبرت بقتله .

الثالث والثمانون ما رواه ايضاً فيه قال: حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن عبد الرحيم القصير عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن «ن و القلم» و ذكر الحديث الى أن قال: «و اذا تلى عليه آياتنا» قال: كنى عن الثاني قال: «اساطير الاولين» اي الكاذب الاولين «سنسمه علي الخرطوم» قال: في الرجعة اذ ارجع امير المؤمنين

آنان که در زمین ناتوان شمرده شدند منت نهم امام و وادشان قرار دهیم و روی زمین استقرارشان دهیم ، « .

هشتاد و دوم: در تفسیر این آیه: «در زبور بعد از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان صالح من بارش میبرند انبیا: ۱۰۵» روایت میکند که: خدا به پیغمبر (ص) بشارت داد که اهلیتش مالک روی زمین میشوند، بدنیار میگردند و دشمنانشانرا میکشند، پیغمبر (ص) این قضایارا باخبر گشته شدن حسین (ع) بفاطمه زهرا سلام الله علیها فرمود، از این جهت حضرت زهرا بکراهت بار دارا شد سپس حضرت صادق (ع) فرمود: تا کنون شنیده اید ذنی را بشارت پس دهند، بکراهت و اندوه بار دارا شود؛ کراهت او برای خبر قتل فرزندش بود .

هشتاد و سوم: از عبد الرحیم قصیر نقل میکند که گفت: تفسیر آیات سوره «دن» را از حضرت صادق (ع) پرسیدم، حضرت چنین تفسیر فرمود: «چون آیات ما بر او - یعنی بر دومی بخوانند، گوید: افسانه ها - یعنی دروغهای - پیشیان است، بر بینی او

وارجع أعدائه فيسبهم بميسم معه كما توسم البهايم على الخراطيم الانف والشفتان .

الرابع والثمانون ما رواه ايضاً فيه عن أبيه عن الحسين بن خالد عن أبي الحسن الرضا عليه السلام في قوله تعالى : « وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله أحداً » قال : المساجد الائمة الى أن قال : « حتى اذا رأوا ما يوعدون » قال : القائم وأمير المؤمنين عليهما السلام في الرجعة « فسيعلمون من أضعف ناصرأ وأقل عدداً » .

الخامس والثمانون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : « قتل الانسان » اي أمير المؤمنين « ما اكفره » اي ما فعل وأذنب حتى قتلتموه « ثم السبيل يسره » قال : يسر له طريق الخير « ثم اذا شاء أنشره » قال : في الرجعة « كلالما يقض ما أمره » اي لم يقض أمير المؤمنين ما قد أمره وسيرجع حتى يقضى ما أمره .

السادس والثمانون ما رواه ايضاً فيه قال : أخبرنا أحمد بن ادريس عن أحمد

داغ نهبم « بنی در رجعت ، هنگامی که امیر المؤمنین و دشمنانش برگردند با آهنی بر آنان نشان زند ، چنانکه بر بینی و لب حیوانات داغ نهند .

هشتاد و چهارم : از حسین بن خالد نقل میکند که حضرت رضا (ع) در تفسیر این آیه : « واینکه مساجد برای خدا است پس با خدا دیگری را ننخوانید (و شریک نکنید) . . . » تا چون آنچه را وعده شان میدهند به بیفتند خواهند فهمید ؛ چه کس یاورش ناتوان تر و عددش کمتر است ؟ جن : ۱۸ - ۲۴ » فرمود : « مساجد » ائمه اند ، و آنچه بکافران وعده میدهند حضرت قائم و امیر المؤمنین علیهما السلام است ، که در رجعت میآیند .

هشتاد و پنجم : در تفسیر سوره « عبس » چنین میفرماید : « انسان - یعنی امیر المؤمنین (ع) کشته شد ، چه کفرانی کرده بود ؟ - یعنی چه گناهی کرده بود که او را کشتید ؟ سبب راه - یعنی راه خیر - را بر او آسان کرد ، آنگاه وقتی که بخواهد یعنی در رجعت زنده اش کند ، چنین است ، فرمانی که باو داد اجرا نکرد - یعنی امیر المؤمنین مأموریت خویش بیایان نرساند و باز بر میگردد تا انجام دهد - سوره عبس ۱۷ - ۲۳ »

هشتاد و هشتم : از ابواسامة نقل میکند که گفت : تفسیر آیات فوق را از حضرت

بن محمد عن ابن ابی نصر عن جمیل بن دراج عن ابی اسامة عن ابی جعفر علیه السلام قال : سألته عن قوله تعالى : « قتل الانسان ما أكفره » قال : نزلت في أمير المؤمنين علیه السلام « ما أكفره » یعنی بقتلکم ایاه « من أي شیء خلقه » يقول : من طينة الانبياء خلقه « فقدره » للخير « ثم السبيل يسره » یعنی سبيل الهدى « ثم اماته فأقبره ثم اذا شاء أنشره » قال : في الرجعة « كلا لما يقض ما أمره » قال : يمكنك بعد قتله في الرجعة فيقض ما أمره .

السابع والثمانون ما رواه ايضاً فيه عن جعفر بن أحمد عن عبدالله بن موسى عن الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه عن أبي بصير عن أبي عبدالله علیه السلام في قوله تعالى : « والسما والطارق » قال : السماء هنا أمير المؤمنين علیه السلام الى أن قال : قلت « النجم الثاقب » قال : ذاك رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ، ثم قال : « انه على رجعه لقادر » كما خلقه من نطفة يقدر أن يردّه الى الدنيا والى القيمة

الثامن والثمانون ما رواه الشيخ الجليل تقي الدين ابراهيم بن

باقر (ع) برسيدم . فرمود : دربارۀ امير المؤمنين (ع) نازل شده يعنى آنجناب كشته شد «چه کرده بود كه اورا كشتيد ؟ از چه چيز خدايش آفريده - يعنى از گل سيمبران آفريدهش و - براي كارهاي خير - آماده اش كرد ، سپس راه - يعنى راه هدايت - را براي آسان كرد ، سپس ميراندهش و بنقاش سپرد ، آنگاه هر وقت بنخواهد - يعنى در رجعت - زنده اش مي فرمايد ، « چنين است ، مأموريت خویش بسر نبرد » و در رجعت مدتی در دنیا ميماند تا كار خود پايان رساند .

هشتاد و هفتم : از ابو بصير نقل ميکند که حضرت صادق (ع) در تفسير اين آيه : « قسم بآسان وستاره شبرو ! » فرمود : مراد از آسان امير المؤمنين (ع) است اين آيه را برسيدم (ستاره فروزان است) فرمود : مراد پيغمبر (ص) است ، بآنان قسم ياد شده که « خدا بر بازگرداندن انسان توانا است » يعنى چنانکه اورا از نطفه آفريد ميتواند در دنيا يا در قيامت زنده اش فرمايد .

هشتاد و هشتم : شيخ (کفعمی) در کتاب مصباح فصل ۴۶ در دعای بعد از نماز

على العاملى الكفعمى فى المصباح فى الفصل السادس والاربعين فى جملة الدعاء ، الذى يدعى به بعد صلوة العيد : « اللهم صل على محمد و على ائمة الهدى الائمة المهديين و المعجج على خلقك» الى أن قال : « اللهم اشعب بهم الصدع وارتق بهم الفتق و أمت بهم الجور و أظهر بهم العدل و زين بطول بقائهم الارض و أيدهم بنصرك و انصرهم بالرعب ، و قوت ناصرهم و اخذل خاذليهم و دمدم على من نصب لهم و أعزبهم المؤمنين و اخذل بهم المنافقين» الدعاء .

التاسع والثمانون ما رواه الشيخ الثقة الجليل أبو عمرو الكشى فى كتاب الرجال فى ترجمة جابر بن عبدالله الانصارى عن أحمد بن على القمى السلولى عن ادريس بن أيوب القمى عن الحسين بن سعيد عن ابن محبوب عن عبد العزيز العبدى عن زرارة عن أبى جعفر عليه السلام قال : جابر يعلم و أئنى عليه خيراً قال : فقلت له : و كان من أصحاب على عليه السلام ؟ قال : كان جابر يعلم قول الله عزوجل : « ان الذى فرض عليك القرآن لرادك الى معاد» .

التسعون ما رواه الكشى أيضاً فى كتاب الرجال عن أحمد بن على بن ادريس

عبدچنين نقل ميكند : « خداوندا ! بريغمبرو امامان ، رهنمايان هدايت يافته و حجتهاى خلق درود فرست ... خداوندا ! بدست آنان شكافهارا برطرف كن ، مفسدرا اصلاح كن ، ستم را نابود و عدل و داد را آشكار فرما ، زمين را بطول بقائشان زيور بخش بنصرت خود ، آنان را يارى كن ، و با ترس نصرتشان ده ، باورانشان را تقويت كن رها كننده گانشان را مخدول كن ، دشمنانشان را هلاك كن ، مؤمنان را بوسيلة ايشان عزت ده ، و منافقان را مخدول گردان» تا آخر دعا .

هشتادونهم : « كشى» در كتاب «رجال» در شرح حال جابر بن عبدالله از «زرارة» نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود : جابر ميداند - و او را ستايش كرد - گفتم : جابر از اصحاب على (ع) بود ، فرمود : جابر تاويل اين آيه را ميداند : « آنكه اين قرآن بعهده تو گذاشت ترا بياز گشتگامى بر ميگرداند ، قصص : ۸۵»

نودم : از محمد بن مسلم و زرارة نقل ميكند كه گفتند : احاديثى از حضرت باقر (ع)

عن الحسين بن بشير عن هشام بن سالم عن محمد بن مسلم و زرارة قال : سألتنا ابا جعفر عليه السلام عن أحاديث فرواها لنا عن جابر فقلنا : ما لنا و لجابر ؟ فقال : بلغ من ايمانه انه يقرء هذه الآية « ان الذى فرض عليك القرآن لرادك الى معاد » .

الحادى و التمهون ما رواه ايضاً فيه عن احمد بن على القمى عن شقران

السلولى عن الحسين بن سعيد عن محمد بن اسمعيل عن ابن اذينة عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام قال : قلت لعلنا و لجابر تروى عنه ؟ فقال : يا زرارة ان جابر اكان يعلم تأويل هذه الآية « ان الذى فرض عليك القرآن لرادك الى معاد » .

الثانى و التمهون ما تضمنته الصحيفة الشريفة الكاملة المتواترة وسندها

معلوم ، وذلك فى دعائه عليه السلام يوم الاضحى والجمعة « اللهم صل على محمد و آل محمد انك حميد مجيد ، كصلواتك و بركاتك على اصفياؤك ابراهيم و آل ابراهيم و عجل الفرج والروح و النصر و التمكين و التأييد لهم ، اللهم و اجعلني من اهل التوحيد و الايمان بك و التصديق برسولك ، و الائمة الذين حتمت طاعتهم ممن يجرى ذلك به و على يديه آمين رب العالمين » .

پرسیدیم ، همدا از « جابر » روایت کرد ، گفتیم : مادا چه بکار جابر ؟ فرمود : ايمان جابر بجائی رسیده بود که این آیه (یعنی همان آیه فوق) را میخواند .

نود و یکم : از زرارة نقل میکنند که گفت : بعضرت باقر (ع) عرض کردم : مادا چه بکار جابر که شما از او حدیث نقل میکنید ؟ فرمود : زرارة ! جابر تأویل این آیه (یعنی همان آیه سابق) را میدانست .

نود و دو م : در صحیفه سجادیه - که متواتر و سندش معلوم است - در دعای روز عید قربان ، و جمعه میفرماید : « خداوندا ! مانند آن درود و برکتها که بر گردیدگان خود : ابراهیم و آلش - نازل کردی ، بر محمد و آلش نازل فرما که تو ستوده و بزرگواری ، و فرج ، و رحمت ، و نصرت ، و قدرت ، و تأیید آنانرا نزدیک فرما ، خداوندا ! مراهم از اهل توحید ، و ايمان ، و تصدیق به پیغمبران و امامانی که طاعتشان را واجب کرده ای از آن کسانی که توحید و ايمان بدستشان ترویج میشود - قرار ده ، ای پروردگار جهانیان این دعا را مستجاب فرما » .

الثالث والتصهون ما رواه الشيخ ابو منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي في كتاب الاحتجاج في احتجاج رسول الله ﷺ عن معمر بن راشد عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث ان رسول الله ﷺ قال : و من ذريتي المهدي اذا خرج نزل عيسى بن مريم لنصرته فقدّمه وصلّى خلفه .

الرابع والتصهون ما رواه الطبرسي ايضاً في الاحتجاج في أواخره عن محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري انه قال : خرج من الناحية المقدسة بعد المسائل بسم الله الرحمن الرحيم الى أن قال : اذا أردتم التوجه بنا الى الله فقولوا كما قال الله سلام علي آل يس ، السلام عليك يا داعي الله الى أن قال : أشهدك يا مولاي أني أشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و أن محمداً عبده و رسوله لا حبيب الا هو وأهله ، و أشهد ان أمير المؤمنين حجته ، والحسن حجته ، و علي بن الحسين حجته ، و محمد بن علي حجته ، و جعفر بن محمد حجته ، و موسى بن جعفر حجته ، و علي بن موسى حجته ، و محمد بن علي حجته ، و علي بن محمد حجته ، و الحسن بن علي حجته ، و أشهد انك حجّة الله ، أنتم الاول و الآخر ، و

نود و سوم : «طبرسي» در کتاب «احتجاج» از معمر بن راشد از حضرت صادق (ع) در حدیثی نقل میکند که : پیغمبر (ص) فرمود : یکی از فرزندان من مهدی است ، که چون ظاهر شود عیسی بن مریم برای یاریش فرود آید و پشت سرش نماز گذارد .

نود و چهارم : از «حمیری» نقل میکند که گفت : امام زمان (ع) در جواب نامه ای - پس از جواب مسائل - مرقوم فرموده بودند : بسم الله الرحمن الرحيم وقتی که خواستید بوسیله مامتوجه خدا شوید ، چنانکه خدا فرموده بگوئید : سلام بر آل پس ، سلام بر نوای دعوت کننده بسوی خدا مولای من ! ترا گواه میگیرم ، که من شهادت میدهم : خدا یکی است ، بکتا و بی شریک است ، معبد (ص) بنده و فرستاده او است ، جز او و خاندانش حبيب و دوستی نیست ، شهادت میدهم که امیر المؤمنین حجت خدا است ، حسن ، حسین ، علی بن الحسین ، معبد بن علی ، جعفر بن معبد ، موسی بن جعفر ، علی بن موسی ، معبد بن علی ، علی بن معبد ، و حسن بن علی حجت های خدایند شهادت میدهم که توحجت خدائی ، اول و آخر ، شماید ، رجعت شما حق و بی تردید است

ان رجعتكم حق لا ريب فيها يوم لا ينفع نفساً ايمانهم لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في ايمانها خيراً ، و ان الموت حق و ان ناكراً و نكيراً حق و ان النشر حق و البعث حق . الحديث .

الخامس والتسعون ما رواه الشيخ الثقة الجليل قطب الدين سعيد بن هبة الله الراوندي في نوادر المعجزات من كتاب الخرايج والجرائح في فصل الرجعة عن سهل بن زياد عن الحسن بن محبوب عن ابن فضيل عن سعد الجلاب عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال قال الحسين عليه السلام لأصحابه قبل أن يقتل ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لي يا بني انك ستساق الى العراق و انك تستشهد و يستشهد معك جماعة من أصحابك لا يجدون الم من الحديد و تلاً «قلنا يا نار كونى برداً و سلاماً على ابراهيم» يكون الحرب عليك و عليهم برداً و سلاماً ، فابشروا فوالله لئن قتلونا فانا نرد الى نبينا قال : تم أمكث ما شاء الله فأكون اول من تنشق عنه الارض فاخرج خرجة توافق خرجة امير المؤمنين و قيام قائمنا ، ثم لينزلن عيسى و وفد من السماء من عند الله لم ينزلوا الى الارض قط ، و لينزلن الى جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل

دو زی که هر کس قبلاً ایمان نیاورده باشد ، یا در ایمانش خیری بدست نیاورده باشد ، ایمانش سود نبخشند . گواهی میدهم که هر کس حق است ، «ناکر» و «نکیر» (فرشتگان مأمور سؤال بر) حق اند ، و قیامت و معاد حق است .

نود و پنجم : قطب راوندي در «نوادر كتاب خراج» در فصل رجعت ، از حضرت باقر (ع) نقل میکند که حضرت امام حسین (ع) پیش از شهادت باصحابش فرمود : پیغمبر (ص) بمن فرمود : سر جان ! ترا عراق میبرند ، و آنجا باجمعی از اصحابت که گزند آهن را نمیچشند . شهید میشوید ، سپس این آیه خواند : « گفتیم : ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت شو » و فرمود : جنگ بر تو و اصحابت سرد و سلامت است ، شمارا بشارت باد . بخدا ! اگر ما را بکشند نزد پیغمبر مان برویم ، مدتی بآن حال میمانیم ، آنگاه اول کسی که از قبر بیرون آید منم که هنگام خروج امیر المؤمنین (ع) و قیام حضرت قائم (ع) خارج شوم ، سپس حضرت عیسی باجمعی از فرشتگان . که تا کنون بزمین نیامده اند . فرود آید ، جبرئیل ، میکائیل ، اسرافیل ، و عده ای دیگر از ملائکه

وجنود من الملائكة وليركبن محمد و علي و أنا و أخي و جميع من من الله عليه في حملات من حملات الرب، جمال من نور لم ير كهبها مخلوق، ثم ليهزن محمداً لواه وليد فعنه الى قائمنا مع سيفه، ثم انا نمك ما شاء الله، ثم ان الله يخرج من مسجد الكوفة عيناً من ذهب وعيناً من ماء وعيناً من لبن ثم ان امير المؤمنين عليه السلام يدفع الى سيف رسول الله صلى الله عليه وآله فيبعثني الى المشرق والمغرب فلا آتي على عدواً أهرقت دمه، ولا ادع صنماً الا أحرقت حتى آتى على الهند فافتحها، و ان دانيال و يونس يخرجان الي أمير المؤمنين يقولان: صدق الله ورسوله؛ وليبعثن رسول الله صلى الله عليه وآله معهما الى البصرة سبعين رجلاً؛ فيقتلون مقاتليهم، و يبعث بعثاً الى الروم فيفتح الله له، ثم لاقتلن كل دابة حرام أكلها حتى لا يكون على وجه الارض الا الطيب و تعرض على اليهود و النصارى و ساير أهل الملل كلها لاخبرهم بين الاسلام و السيف، فمن اسلم مننت عليه، و من أبى الاسلام أهرق الله دمه، ولا يبقى أحد من شيعتنا الا بعث الله اليه ملكاً يمسح عن وجهه التراب و يعرفه أزواجه و منزلته في الجنة، ولا يبقى على وجه الارض أعمى ولا مقعد و لا مبتلى الا كشف الله عنه بلاء بنا أهل البيت؛ ولتنزلن البركات من السماء الى الارض

هم فرود آيند، من وجد و بند و برادر، باهر کس که خدا براو منت نهاده باشد برشترانی از نور که هیچ مخلوقی سوارش نشده، سوارشوم، جدم پرچم خویش باهتر از آورد و آنرا باشمشیرش بدست قائمان سپارد، از مسجد کوفه چشمه هادر آید، امیر المؤمنین شمشیر بیغیر بن دهد و مرا بشرق و مغرب فرستد، خون هر دشمنی را بریزم، و هر بتی را بسوزانم، هند را بگشایم، دانیال و یونس خارج شوند و تصدیق خدا و رسول بنمایند و بیغیر (ص) هفتاد نفر با آنها بصره فرستد، جنگجویانشان را بکشند، و سپاهی بروم فرستد آنجا را بگشایند، سپس حیوانات حرام گوشت را بکشم، اهل هر ملتی را بین اسلام و شمشیر مخیر کنم. هر که ایمان آورد در امان باشد و هر که نپذیرد خونش ریخته شود، ملائکه خاک از روی شیعیان مایفشانند و مقامشان را در بهشت معرفی کنند دیگر روی زمین کور و نه زمینگیری و در دمندی نماند؛ پیر کت ما اهل بیت خدا همه را شقا بخشد، برکت از آسمان بزمین فرود آید

حتى ان الشجرة لتضعف بما يزيد الله فيها من الثمرة ، ولتؤكل ثمرة الصيف في الشتاء
وثمره الشتاء في الصيف، وذلك قوله تعالى : «ولو أنهم آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم
بركات من السماء والارض ولكن كذبوا» ثم ان الله ليهب شيعتنا كرامة لا يخفى
عليهم شيء في الارض وما كان فيها .

و رواه الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته قال : رواه لي ورويته
عنه المولى السعيد بهاء الدين علي بن السعيد عبدالكريم بن عبد الحميد الحسيني
باسناده عن أبي سعيد سهل رفعه الى أبي جعفر عليه السلام مثله .

الحادس والتسعون ما رواه رئيس الطائفة أبو جعفر الطوسي في كتاب الغيبة
قريباً من نصف الكتاب معلقاً عن محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري عن أبيه
عن علي بن سليمان بن رشيد عن الحسن بن علي الخزاز قال : دخل علي بن أبي
حمزة علي أبي الحسن الرضا عليه السلام فقال له : انت امام ؟ فقال : نعم ، فقال : انسى
سمعت جدك جعفر بن محمد يقول : لا يكون الامام الا وله عقب ، فقال : أنسيت يا
شيخ أم تناسيت ليس هكذا قال : جعفر عليه السلام ؛ انما قال جعفر عليه السلام

بطوري که درخت تاب کشیدن میوه را نداشته باشد : میوه تابستانی در زمستان خورند
و میوه زمستانی در تابستان ، چنانکه خدا میفرماید : اگر ایمان میآوردند و پرهیز-
گار میشدند درهای برکت را از آسمان و زمین بر ایشان میگشودیم ، ولی تکذیب
کردند ، اعراف ، ۹۶) پس خداوند کرامت بشیعیان ما دهد که هیچ چیز در زمین از
نظرشان مخفی نماند .

این حدیث را حسن بن سلیمان هم بهمین نحو روایت میکند .

نود و هشتم : شیخ طوسی در کتاب «غیبت» از حسن بن علی خزاز نقل میکند که
گفت : علی بن ابی حمزه خدمت حضرت رضا (ع) رسید و گفت : شما امامید ؟ فرمود :
آری گفت : من از جدت حضرت صادق (ع) شنیدم که فرمود : هیچ امامی نیست جز اینکه
فرزندی دارد ، فرمود : ای شیخ قراموش کرده ای یا خود را بفراموشی میزنی ؟ جدم
چنین نفرموده ، فرموده : هیچ امامی نیست جز اینکه فرزند دارد ، غیر از آن امامی که

لا يكون الا وله عقب الا الذي يخرج عليه الحسين بن علي فانه لا عقب له ، فقال له : صدقت جعلت فداك هكذا سمعت جدك يقول .

الصابع والثسعون ما رواه الشيخ الطوسي في كتاب الغيبة في فصل في

الاخبار المتضمنة لمن رأى صاحب الزمان و لم يعرفه تم عرفه بعد ، عن أحمد بن عبد و ن عن محمد بن الشجاع عن محمد بن ابراهيم النعماني عن يوسف بن أحمد الجعفرى وذكر حديثاً طويلاً جرى له مع صاحب الزمان عليه السلام و براهين رآها منه الى أن قال يوسف : فقلت له : متى يكون هذا الامر ؟ قال : اذا حيل بينكم وبين سبيل الكعبة ، واجتمع الشمس والقمر ؛ واستدار بها الكواكب والنجوم ؛ فقلت : متى يا بن رسول الله ؟ فقال : في سنة كذا و كذا تخرج دابة الارض بين الصفا والمروة مع عصا موسى وخاتم سليمان ؛ ويسوق الناس الى المحشر «الحديث» .

الثامن و التسعون ما رواه أيضاً في آخر كتاب الغيبة عن محمد بن عبد الله بن

جعفر الحميرى عن أبيه عن يعقوب بن يزيد عن علي بن الحكم عن حماد بن عثمان عن أبي بصير قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : مثل أمرنا في كتاب الله مثل صاحب الحمار أماته الله مائة عام ثم بعته .

حسين بن علي در زمانش خارج میشود که او فرزند ندارد ، گفت : درست فرمودی قربانت! همینطور فرمود .

نود و هفتم : در نقل قصه کسانی که خدمت امام زمان (ع) رسیده و اورانشناخته اند ، قصه ای طولانی راجع بیوسف بن احمد جعفری نقل میکنند که خدمت آنجناب رسید و معجزاتی مشاهده کرد تا آن جا که میگوید : پرسیدم : فرج چه وقت میرسد؟ فرمود : وقتی که راه مکه بسته شود ، و ماه و خودشید جمع شوند ، و ستارگان بدور آنها بگردش آیند ، عرض کردم : یا ابن رسول الله ! این چه وقت است ؟ فرمود : در فلان سال « جنبده زمین » میان صفا و روه با عصای موسی و انگشتر سلیمان بیرون آید ، مردم را بمحشر براند « تا آخر حدیث » .

نود و هشتم : از ابوبصیر نقل میکنند که گفت حضرت باقر (ع) فرمود : مثل کار ما

در قرآن مثل صاحب الاغ است که خدا او را میراند و پس از صد سال زنده کرد .

اقول : المراد أمرهم في الرجعة كما هو ظاهر .

التاسع والتسعون ما رواه ايضاً فيه عن محمد بن عبدالله الحميري عن أبيه عن جعفر بن محمد الكوفي عن اسحق بن محمد عن القاسم بن ربيع عن علي بن خطاب عن مؤذن مسجد الاحمر قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام هل في كتاب الله مثل القائم ؟ فقال نعم آية صاحب الحمار ، أماته الله ثم بعته .

اقول : المراد بالقائم هنا معناه اللغوي أعني من يقوم منهم في الرجعة ، بقرينة آخر الحديث والتصريح بالموت والبعث .

المائة ما رواه ايضاً فيه عن ابن فضال عن حماد عن الحسين بن المختار عن أبي بصير عن عامر بن واثلة عن أمير المؤمنين عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال : عشر قبل الساعة لا يد منها ، السفيا نبي ؛ و الدجال ، والدخان ؛ و خروج القائم ، و طلوع الشمس من مغربها ؛ و نزول عيسى بن مريم عليه السلام .

الاول بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن سعد بن عبد الله عن الحسن بن علي الزينوني وعبدالله بن جعفر الحميري جميعاً عن أحمد بن هلال عن الحسن بن محبوب عن أبي الحسن الرضا عليه السلام في حديث يذكر فيه أحوال الغيبة و آخر الزمان يقول فيه : ويرون بدنأ بارزاً نحو عين الشمس ، و منادياً هذا أمير المؤمنين قد كرم في هلاك الظالمين .

مؤلف گوید : مراد از کار آن هاجریان رجعت است .

نودونهم : (این همان حدیث ۴۱ باب ۶ است ، ذیلش هم همان است) .

صدم : از عامر بن واثلة ، از امیر المؤمنین (ع) نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود : ده

چیز پیش از قیامت حتماً واقع شود : خروج سفیانی ، دجال ، دود (آسمانی) خروج حضرت قائم ، طلوع خورشید از مغرب ، نزول حضرت عیسی «تا آخر حدیث» .

صدویکم : از حسن بن محبوب نقل میکند که حضرت رضا (ع) در حدیثی در شرح

احوال غیبت ، و آخر الزمان فرمود : بدن واضعی در چشمه خورشید به بینند و شخصی فریاد زند : این امیر المؤمنین است ، برای هلاک کردن ستمگران بازگشته .

الثانی بعد المائة مارواه ایضاً فیہ عن الفضل بن شاذان عن نصر بن مزاحم عن أبی لصعة عن أبی ذرعة عن عبد اللہ بن رزین عن عمار بن یاسر انه قال : دعوة أهل بیت نبیکم فی آخر الزمان ، فالزموا الارض و کفوا حتی ترد أوقاتہا ، ثم ذکر جملة من علاماتها .

الثالث بعد المائة مارواه ایضاً فیہ عن الفضل بن علی بن الحکم عن سفیان الجریری عن أبی صادق عن أبی جعفر علیه السلام قال : دولتنا آخر الدول ، ولن یبقی أهل بیت لهم دولة الا ملکوا قبلنا لثلاثیقولوا اذا رأوا سیرتنا اذا ملکنا سر نامثل سیرة هؤلاء ، وهو قول الله تعالی : «والعاقبة للمتقین» .

الرابع بعد المائة مارواه الثقة الجلیل سعد بن عبد الله فی مختصر البصائر علی ما نقله عنه الحسن بن سلیمان بن خالد القمی فی رسالته فی باب الکرات وما جاء فیها عن محمد بن الحسین بن أبی الخطاب عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن المنخل بن جمیل عن جابر بن یزید عن أبی جعفر علیه السلام قال : لیس أحد من المؤمنین الا وله قتلة و میته ، من قتل نشر حتی یخوت ، و من مات نشر حتی یقتل ، الی أن قال : فی قوله تعالی : «یا ایها المدثر قم فانذر» قال : یعنی محمد و قیامه فی الرجعة ،

صدودوم : از عمار یا سر نقل میکند که گفت : دعوت اهلبیت پیغمبر شما در آخر الزمان است ، از جای خود حرکت نکنید و دست نگه دارید تا وقتش برسد ، سپس قسمتی از نشانه های آن را بیان میکند .

صدوصوم : از «ابو صادق» نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : دولت ما آخر دولتهاست ، هر خاندانی که دولتی داشته باشند پیش از ما بآن میرسند تا چون دروش سلطنت ما را دیدند نگویند اگر ما هم سلطنتی داشتیم همینطور رفتار میکردیم ، همین است که قرآن میفرماید : «عاقبت از پرهیز گاران است» .

صدوچهارم : سعد بن عبد الله در کتاب «مختصر البصائر» از جابر بن یزید نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : هر مؤمنی کشته شدنی دارد و مرگی ، هر که کشته شود باز گردد تا ببرد ، و هر که ببرد برگردد تا کشته شود ، تا آنجا که در تاویل این آیه : «ای جامعه بخود پیچیده ، برخیز و (مردم را از عذاب خدا) بترسان ، مدثر ۱ ، ۲۶» فرمود :

و قوله : « انها لاحدى الكبر نذيراً للبشر » يعنى محمد ﷺ في الرجعة و قوله : « انا ارسلناك كافة للناس » قال : في الرجعة و قوله : « هو الذى ارسل رسوله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله » قال : في الرجعة و فى قوله : « حتى اذا فتحنا عليهم باباً ذا عذاب شديد » قال : هو امير المؤمنين عليه السلام في الرجعة قال : و قال ابو عبدالله عليه السلام : في قوله تعالى : « ربما يود الذين كفروا لو كانوا مسلمين » قال : في الرجعة .

الخامس بعد المائة ما رواه ايضاً فيه بهذا الاسناد عن ابي جعفر عليه السلام قال : ان المدثر هو كائن في الرجعة فقال له رجل : احيوة قبل القيمة و موت ؟ قال : فقال : نعم والله ، لكفرة من الكفريات بعد الرجعة اشد من الكفريات قبلها .

السادس بعد المائة ما رواه ايضاً في مختصر البصائر على ما نقل عنه عن عمر بن عبد العزيز عن جميل بن دراج عن المعلى بن خنيس و زيد الشحام عن ابي عبدالله عليه السلام قال : سمعناه يقول : اول من تكرر في رجعته الحسين بن على عليه السلام يمكث في الارض حتى يسقط حاجباه على عينيه .

بازگشت کبریاى حسين

مراد قيام پيغمبر (ص) در رجعت است، و اينكه بعد ميفرمايد : « اين يكي از حوادث بزرگ است ترساننده بشر است ، مدثر ، ۳۵ ، ۳۶ » بازم مراد پيغمبر است در رجعت ، و نيز اين آيه : « ترا بسوى همه مردم فرستاديم » و اين آيه : « اوست كه پيغمبرش را بهدايت و دين حق فرستاد تا بر همه اديان غلبه اش دهد » هم مربوط بر رجعت است ، و اين آيه : « تا وقتى كه درى از عذاب سخت بر آنان گشوديم ، مؤمنون ، ۷۷ » مراد حضرت امير (ع) در رجعت است ، و حضرت صادق (ع) فرمود : اين آيه : « بسا باشد كسانى كه كافر شدند آرزو كنند : ايكاش مسلمان بوديم ، حجر ، ۲۲ » راجع بموقع رجعت است .

صده و پنجم : از حضرت باقر (ع) نقل ميكند كه فرمود : « جامه بر خود پيچيده » در رجعت هم هست ؛ مردى پرسيد : مگر پيش از قيامت هم زنده شدن و مردنى هست ؟ فرمود : آرى بخدا ؛ يكي از كفرهاى موقع رجعت از كفرهاى قبلش سخت تر است .

صده و ششم : از « معلى بن خنيس » و « زيد الشحام » نقل ميكند كه گفتند : حضرت صادق (ع) فرمود : اول كسى كه در رجعت بر ميگردد حسين (ع) است ، بقدرى در دنيا بماند كه ابرو هاش روى چشمانش را بگيرد .

السابع بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن أحمد و عبد الله ابني محمد بن عيسى عن ابن محبوب عن ابي جميلة عن ابان بن تغلب عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال : كيف انتم معاشر قريش و قد كفرتم بعدى ثم رأيتموني في كتيبة أضرب وجوهكم بالسيف و رقابكم ، فقال جبرئيل : يا محمد ان شاء الله أنت أو علي بن أبيطالب فقال رسول الله : أو علي بن أبيطالب ؟ فقال جبرئيل واحدة لك و اثنتان لعلي .

اقول : المراد واحدة لك في الرجعة و اثنتان لعلي احديهما بعد الرسول صلى الله عليه وآله بخمس و عشرين سنة ، و ذلك بعد قتل عثمان ، و الاخرى في الرجعة و قد صرح بذلك بقوله : و قد كفرتم بعدى ثم رأيتموني في كتيبة اضرب وجوهكم الخ .

الثامن بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن ابن فضال عن ابي المعز عن داود بن راشد عن حمران بن أعين قال : قال أبو جعفر عليه السلام لنا : ان أول من يرجع لجاركم الحسين بن علي عليه السلام فيملك حتى تقع حاجباه على عينيه من الكبر ، و رواه

صدوه هفتم : اذا بوبصير از حضرت صادق (ع) نقل ميکند که پيغمبر (ص) فرمود : شما مردم قريش اگر پس از من کافر شويد ، و روزی مرا در میان سپاهی ببينيد که شمشير بصورت و گردن هایتان ميزنم چه خواهيد کرد ؟ جبرئيل گفت : شما يا علي بن ابي طالب ، فرمود : مگر علي بن ابيطالب هم هست ؟ گفت : بکی از شما است و دو تا از علي .

مؤلف گويد : مراد اين است که يك مرتبه شما شمشير بروی آنها ميکشيد که در رجعت باشد ، دو مرتبه علي (ع) بکی بيست و پنج سال بعد از رحلت پيغمبر (ص) پس از قتل عثمان ، ديگری موقع رجعت ، چنانکه فرمود : اگر بعد از من کافر شويد ، سپس مرا در میان سپاهی ببينيد

صدوه هشتم : از حمران بن اعين نقل ميکند که حضرت باقر (ع) فرمود : اول کسی که بر ميگردد همسایه شما حسين بن علي (ع) است ، بقدری سلطنتش طول ميکشد

بإسناد آخر.

التاسع بعد المائة ما رواه أيضاً فيه عن أحمد بن محمد بن عيسى و محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن حماد بن عثمان عن محمد بن مسلم قال : سمعت حمران بن أعين و أبا الخطاب يحدثان قبل أن يحدث أبو الخطاب ما أحدث انهما سمعا أبا عبد الله عليه السلام يقول : أول من تنشق عنه و يرجع الى الدنيا الحسين بن علي عليه السلام ، و ان الرجعة ليست بعامة و هي خاصة لا يرجع الا من معض الايمان أو معض الشرك محضاً .

العاشر بعد المائة ما رواه أيضاً فيه عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن سنان عن عبد الله بن مسكان عن قيصر بن أبي شيبه قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول في هذه الآية : « واذ أخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب و حكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به و لتنصرنه » قال : ليؤمنن برسول الله و لينصرن أمير المؤمنين علياً عليه السلام قال : نعم و الله من لدن آدم و هلم جراً ، فلم يبعث الله نبياً و لا رسولا الا رد جميعهم الى الدنيا حتى يقتلوا بين يدي علي بن ابي طالب عليه السلام

که ازیری ابروهایش روی چشمانش را میگیرد .

صدونهم : از محمد بن مسلم نقل میکند که گفت : شنیدم : حمران بن أعین و ابو الخطاب پیش از انحرافش می گفتند : حضرت صادق (ع) فرمود : اول کسی که از قبر بیرون آید و بدنیا برگردد حسین بن علی (ع) است ، و رجعت عمومی نیست ، مختص مؤمن خالص و مشرک خالص است .

صدوهم : از قيصر بن ابی شيبه نقل میکند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : « آندم که خدا از پيبران پيمان گرفت که این کتاب و حکمتی که بشما دادم اگر پیغمبری آمد و آنچه باشماست تصدیق کرد باید بوی ایمان آرید و یاریش کنید ، آل عمران ، ۸۱ » فرمود : انبیا به پیغمبر (ص) ایمان می آورند ، و علی (ع) را یاری میکنند ، بخدا ! هبة پيبران از آدم تا خاتم همه باذن خدا بر میگردند و مقابل امیر المؤمنین (ع) « در جنگ » کشته میشوند .

و رواء العياشي في تفسيره على ما نقل عنه من فيض بن أبي شيبه مثله .
 الحادي عشر بعد المائة ما رواء ايضاً فيه عن أحمد بن محمد بن محمد بن علي بن
 النعمان عن عامر بن معقل عن أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر عليه السلام قال : لا ترفعوا
 علياً فوق ما رفعه الله ولا تضعوا علياً دون ما وضعه الله ، كفى بعلي ان يقاتل أهل الكفرة
 ويزوج أهل الجنة .

و رواء ابن بابويه في كتاب الامالي في المجلس الثامن و الثلاثين ، عن
 محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ، عن محمد بن الحسن الصفار ، عن أحمد بن محمد بن
 عيسى ، عن علي بن الحكم ببقية السند مثله .

الثاني عشر بعد المائة ما رواء ايضاً فيه عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب
 عن موسى بن سعدان عن عبدالله بن القاسم عن عبدالكريم بن عمر وعن أبي عبدالله عليه السلام
 قال : ما من امام الاويكر في قرنه و بكر معه البر والفاجر في دهره حتى يميز
 المؤمن من الكافر .

اقول : هذا مخصوص بمن محض الايمان محضاً أو الكفر محضاً اماماً .

الثالث عشر بعد المائة ما رواء ايضاً فيه بالاسناد السابق قال : ان اهل بيته

ابن حديث را (عياشي) هم در تفسيرش روايت ميکنند :

صدوق وازدهم : از ابو حمزة ثمالي نقل ميکنند که حضرت باقر (ع) فرمود : علي
 را از آن مقدار که خدا بالا برده بالاتر نبريد ، و از آن مقام هم تنزلش ندهيد ، در فضل
 علي اين بس که در رجعت با کافران ميچنگد ، و (در آخرت) اهل بهشت را تزويج
 ميکند .

ابن حديث را صدوق هم در کتاب «امالي» بهمين نحو روايت ميکند .

صدوق وازدهم : از عبد الكريم بن عمرو نقل ميکنند که حضرت صادق (ع) فرمود :
 هر امامي با اهل عصر خویش بر ميگردد ، و نيک و بد همه با او زنده ميشوند تا مؤمن را
 از کافر جدا کند .

مؤلف گويد : چنانکه گذشت اين مخصوص بمؤمن خالص و کافر خالص است .

صدوق وازدهم : باز از عبد الكريم نقل ميکنند که حضرت صادق (ع) فرمود : اهل بيته

قال : « انظرني الى يوم يبعثون » فأبى الله ذلك وقال : « انك من المنظرين الى يوم الوقت المعلوم » فاذا كان ذلك اليوم ظهر ابليس في جميع اشيائه الى يوم الوقت المعلوم ، وهي آخر كرة يكرها أمير المؤمنين عليه السلام ، قلت : وانها الكرات؟ قال : نعم انها الكرات؛ وما من امام في قرن الا ويكر في قرنه يكر معه البر والفاجر حتى يميز المؤمن من الكافر ، فاذا كان يوم الوقت المعلوم كر أمير المؤمنين عليه السلام وأصحابه و ابليس و أصحابه ، فيقتلون قتلا لم يقتل مثله قط ، الى أن قال : فيهبط رسول الله صلى الله عليه وآله فيطعن ابليس طعنة يكون هلاكه و هلاك جميع أتباعه ؛ ويملك أمير المؤمنين عليه السلام أربعاً واربعين ألف سنة ، حتى يولد للرجل من شيعة علي ألف ولد من صلبه « الحديث » .

الرابع عشر بعد المائة مارواه ايضاً فيه عن أيوب بن نوح عن الحسن بن علي بن عبدالله بن المغيرة عن العباس بن عامر عن سعيد بن جبير وعن داود بن راشد عن حمران بن أعين قال : أول من يرجع الحسين بن علي ، فيمكث حتى تقع حاجباه على عينيه من الكبير .

الخامس عشر بعد المائة مارواه ايضاً فيه عن جماعة من أصحابنا عن الحسن

از خدا تاروز قیامت مهلت خواست خدا فرمود : « تو تاروز وقت معلوم از مهلت دارانی » چون آن روز برسد ابليس در میان پیروانش ظاهر شود ، و این در آخرین بازگشتی است که امیرالمؤمنین (ع) در آن باز میگردد ، عرض کردم : مگر بازگشتهای مکرری است ؟ فرمود : آری چند بازگشت است ، هر امامی با اهل عصر خود بر میگردد و نیک و بد همه با او زنده میشوند تا مؤمن را از کافر جدا کند ، در آنروز امیرالمؤمنین (ع) و اصحابش ، ابليس و یاورانش بیایند و کشتار بیسابقه ای واقع شود پیغمبر (ص) فرود آید ابليس را نیزه ای زند که خود و پیروانش هلاک شوند ، « تا آخر حدیث » .

صد و چهاردهم : از حمران بن اعین نقل میکند که گفت : اول کسی که برگردد حسین بن علی (ع) است بقدری در دنیا بماند که از پیری ابروهایش روی چشمانش را بگیرد .
صد و پانزدهم : از سلیمان دیلمی نقل میکند که گفت : تفسیر این آیه از حضرت

بن علي و ابراهيم بن اسحق عن محمد بن سليمان الديلمي عن أبيه قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزوجل : « اذجعل فيكم انبياء و جعلكم ملوكا » فقال : الانبياء رسول الله و ابراهيم واسماعيل والملوك الائمة قلت : وأي ملك أعطيتم ؟ قال : ملك الجنة و ملك الكرة .

السادس عشر بعد المائة ما رواه أيضاً فيه من أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد و محمد بن خالد البرقي عن النضر بن سويد عن يحيى بن عمران الحلبي عن المعلى بن عثمان [عن المعلى] بن خنيس قال : قال لي أبو عبد الله عليه السلام أول من يرجع الى الدنيا الحسين بن علي ، فيملك حتى يسقط حاجباه على عينيه من الكبر .

السابع عشر بعد المائة ما رواه أيضاً فيه بهذا الاسناد قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : في قوله تعالى : « ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاده » قال : نبيكم راجع اليكم .

الثامن عشر بعد المائة ما رواه أيضاً فيه عن محمد بن عيسى عن الحسين بن سفيان عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال : ان لعلى عليه السلام الى الارض لكرة مع الحسين عليه السلام يقبل برايته حتى ينتقم من بني امية و معوية و آل معوية

صادق (ع) پرسیدم : « میان شما پیمبرانی قرار داد و شمارا پادشاه کرد ، مانند ، ۲۰ » فرمود : پیمبران : حضرت رسول و ابراهیم و اسماعیل اند ، و سلاطین امه اند ، عرض کردم : چه سلطنتی بشما داده شده ؟ فرمود : پادشاهی بهشت ، و زمان رجعت .

صد و شانزدهم : از « معلى بن خنيس » نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : اول کسی که دنیا بر میگردد حسین بن علی است ، بقدری سلطنتش طول میکشد که ابرویش روی پشمانش را بگیرد .

صد و هفدهم : از حضرت صادق (ع) نقل میکند که در تفسیر این آیه : « آنکس که این قرآن بعده تو گذاشت ؛ ترا بیازگشتگاهی بر میگردد اند قصص ، ۸۵ » فرمود : پیغمبرتان بشا بر میگردد .

صد و هیجدهم : از جابر نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : علی (ع) دو رجعت دارد ، یکی با حسین (ع) ، که با پرچم خویش بیاید و از معاویه و یاورانش و سایر

ثم يبعث الله اليهم بأنصاره يومئذ من الكوفة ثلثين ألفاً ومن ساير الناس سبعين ألفاً فيقاتلهم بصفين مثل المرة الاولى حتى يقتلهم فلا يبقى منهم مخبر ، ثم كرتة اخرى مع رسول الله ﷺ حتى يكون خليفته في الارض ، يعطى الله نبيه ملك جميع أهل الدنيا حتى ينجز له موعوده في كتابه ، كما قال : « ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون » .

التاسع عشر بعد المائة مارواه ايضاً فيه عن موسى بن عمر عن عثمان بن عيسى عن خالد بن يحيى عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث قال : اتقوا دعوة سعد ، قلت : و كيف ذلك ؟ قال : ان سعداً يكره حتى يقاتل أمير المؤمنين عليه السلام .

العشرون بعد المائة ما رواه الحسن بن سليمان بن خالد القمي ايضاً في رسالته نقلاً من كتاب الواحدة عن محمد بن الحسن بن عبد الله عن جعفر بن محمد البجلي عن أحمد بن محمد بن خالد البرقي عن عبد الرحمن بن أبي نجران عن عاصم بن حميد عن أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : ان الله واحد أمتد الى أن قال : وأخذ الله ميثاق الانبياء بالايمان و النصر لنا وذلك

بنی امیه انتقام گیرد ، خداوند سی هزار یاور از کوفه و هفتاد هزار از جاهای دیگر برایش بفرستد ، در «صفین» مثل دفعه اول جنگ کنند و بطوری دشمنان را نابود کنند که یک نفر از آنان نماند که سرگذشت جنگ گوید ، رحمت دوم در حضور پیغمبر (ص) است بر میگردد ، که جانشین او باشد ، خدا سلطنت روی زمین به پیغمبر دهد چنانکه در قرآن وعده داده : (اوست که پیغمبر خویش را بهدایت و دین حق فرستادم) تاوی را بر همه ادیان غلبه دهد ، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند .

صد و نوزدهم : از خالد بن یحیی نقل میکند که حضرت صادق (ع) در حدیثی فرمود : (از دعوت «سعد» بپرهیزید (شاید مراد سعد قاص باشد) گفتم : مگر سعد دعوتی دارد ؟ فرمود : آری بر میگردد تا با امیر المؤمنین (ع) بجنگد .

صد و بیستم : حسن بن سلیمان در رساله خود از ابو حمزه ثمالی از حضرت باقر (ع) نقل میکند که امیر المؤمنین (ع) فرمود : خدا بکتابی هتاست

قول الله عز و جل : « و اذاخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب و حكمة ثم جاتكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به و لتنصرنه » یعنی لتؤمنن بمحمد و وصيه و لتنصرنه و سينصرونه جميعاً ؛ و ان الله أخذ ميثاقى مع ميثاق محمد بالنصرة بعضنا لبعض ، فقد نصرت محمداً و جاهدت بين يديه ، و قتلت عدوه و وفيت بما أخذ على من المهدي و النصره لمحمد ، ولم ينصرنى أحد من أولياء الله و رسله ، و ذلك لما قبضهم الله اليه و سوف ينصروننى و يكون لى ما بين مشرقها الى مغربها ، و سيبعثهم الله احياء من لدن آدم الى محمد يضربون بالسيف هام الاموات و الاحياء جميعاً ، فياعجباً من أموات يبعثهم الله احياء زمرة بعد زمرة ؛ قد شهروا سيوفهم يضربون بها هام الجبابرة و أتباعهم حتى ينجز لهم ما وعدهم فى قوله : « و عهد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم فى الارض » الآية و ان لى الكفرة بعد الكفرة ، و الرجعة بعد الرجعة ، و انا صاحب الكرات و الرجعات ، و صاحب الصولات

اذا يسيبران پيمان گرفت که بما ايمان آرند و نصرتان دهند ، چنانکه مي فرمايد : « آدم که خدا اذ يسيبران پيمان گرفت ؛ اين کتاب و حکمتى که بشما دادم اگر پيغمبرى آمد و آنچه باشماست تصديق کرد ، بايد بوى ايمان آرید و ياريش کنيد ، آل عمران ، ۸۱ »
یعنی بايد بمعهد و وصيش ايمان آرید و اورا يارى کنيد ، بزودى همه اورا يارى کنند ، و نيز خدا از من و پيغمبر هم پيمان گرفت که يکديگر را يارى کنيم ، من نيز او را کمک دادم و پيش رويش جنگيدم و دشمنانش را کشتم و بعهد خویش وفا کردم ، اما هيچيك از دوستان و پيغمبران خدا مرا کمک نکردند زیرا قبلا از دنيا رفته بودند ، و لى بعداً هنگامى که سلطنت شرق و غرب باهم خداهمه رازنده کند و باشمشير بر سر دشمنانم زنند و مرا يارى کنند ، شگفتا از مردگانی که با من خدا دسته دسته زنده شوند ، شمشير ها بکشند و برفرق ستمگران و باوران شان زنند تا خدا وعده خویش على کند که فرمود :
« خدا بکسانى از شما که ايمان آورده و عمل صالح کردند ، وعده داده که در روى زمين جانشينشان گرداند ، نور ، ۵۵ » من بعد از رجعت هم رجعتى دارم ، من صاحب رجعتها و حمله ها و سطوتها و انتقامها و دولتها و عجايبم ، من « جنبنده زمينم » و من صاحب عصا

و النعمات ، و الدولات العجيبات ، و انا دابة الارض و انا صاحب العصا و الميسم
«الحديث» .

الحادی و العشرون بعد المائة ما رواه ايضاً نقلاً من كتاب سليم بن قيس
الهلالي الذي رواه عنه أبان بن أبي عياش وقرأه جميعه على علي بن الحسين عليهما السلام
بمضور جماعة من أعيان الصحابة منهم أبو الطفيل عامر بن واثلة فآقره عليه مولانا
زين العابدين عليه السلام و قال : هذه أحاديثنا صحيحة ، قال أبان : لقيت أبا الطفيل
فحدثني في الرجعة عن اناس من أهل بدر عن سلمان و المقداد و أبي بن الكعب
فعرضت الذي سمعته منهم على علي بن أبي طالب عليه السلام فقال : هذا علم
خاص يسع الأمة جهله ، ثم صدقني بكل ما حدثوني فيها ، و تلى علي
بذلك قراءة كثيرة حتى صرت ما أنا بيوم القيمة أشد يقيناً مني بالرجعة .
فقلت له : يا امير المؤمنين « و اذا وقع القول عليهم أخرجنا لهم دابة من الارض
تكلمهم » ما الدابة ؟ قال : يا أبا الطفيل اله عن هذا ؛ قلت : أخبرني به ، قال :
هي دابة يأكل الطعام و تمشي في الاسواق و تنكح النساء ، قلت : من هو ؟ قال :
رب الارض ، قلت : من هو ؟ قال : صديق الأمة و فاروقها و ذوقرنيها ، قلت : من
هو ؟ قال : الذي عنده علم الكتاب و الذي جاء بالصدق و صدق به ، انا و الله ،

و آهن داغ زندهام «تا آخر حديث» .

صدويست و يكتم : (اول اين حديث - تا «اشد يقيناً مني بالرجعة» در حديث نود
و هفتم باب نهم گذشت لذا تنمة آن ترجمه ميشود) از كتاب سليم بن قيس از ابو طفيل
نقل ميكند كه گفت بحضرت امير المؤمنين (ع) عرض كردم : اين آيه كه مي فرمايد : «چون
عذاب و اجيشان شود «جنبنده اي» از زمين بيرون آريم كه با آنان سخن گويد ، نمل
۸۲» اين جنبنده چيست ؟ فرمود : ابو طفيل ؛ از اين سؤال بگذرد ، اصرار كردم ، فرمود :
«اين جنبنده اي است كه مي خورد و در بازار راه ميرود وزن مي گيرد ، گفتم : كيست ؟
فرمود : پادشاه زمين است ، گفتم : بازنش ا ختم فرمود : «صديق» و «فاروق» و «ذوالقرنين»
اين امت ، گفتم . باز هم نشانی دهيد ، فرمود : آنكه علم كتاب نزد او است ، آنكس

كلهم كافرون غيرى و غير عه ، قلت : سمه لى ، قال : قد سميته لك ، ثم قال : ان حديثنا صعب مستصعب « الحديث » .

الثانى والعشرون بعد المائة ما رواه الحسن بن سليمان ايضاً نقلاً من كتاب عه بن الحسن الصفار عن على بن حسان و أبى عبد الله الرياحى عن أبى جعفر عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين : انا قاسم النار الى أن قال : و انى لصاحب الكرات و دولة الدول ، و انى لصاحب العصا و الميسم و الدابة التى تكلم الناس .

الثالث والعشرون بعد المائة ما رواه الحسن بن سليمان ايضاً فى باب الكرات و حالاتها عن السيد الجليل بهاء الدين على بن عهده الحميد الحسينى بطريقه عن أحمد بن عه الايادى يرفعه الى أحمد بن عقبه عن أبىه عن عبد الله عليه السلام انه سئل عن الرجعة أحق هى ؟ قال : نعم ، قلت : من أول من يخرج ؟ قال : الحسين بن على يخرج على أثر القائم ، قلت : و معه الناس كلهم ؟ قال : لا بل كما ذكر الله فى كتابه : «فيا تون أفواجا» قوماً بعد قوم .

که راستی آورد و راستی را تصدیق کرد من بودم ، بعداً ! همه کافر بودند غیر از من و معبد ، عرض کردم : اورا نام بر فرمود : نام بردم ، حدیث ماسخت و دشوار است «تا آخر حدیث» .

صد و بیست و دوم : بازم حسن بن سلیمان از حضرت باقر (ع) نقل میکند که امیر المؤمنین (ع) فرمود : من قسمت کننده دوزخم من صاحب رجعتها و دولتها ، و صاحب عصا و آهن داغ زننده ام من آن جنبنده زمینم که با مردم سخن میگوید .

صد و بیست و سوم : از «عقبه» نقل میکند که : از حضرت صادق (ع) پرسیدم : رجعت حق است ؟ فرمود : آری ، عرض کردم : اول کسی که بیرون میآید کیست ؟ فرمود : حسین بن علی (ع) است که پس از قیام حضرت قائم خارج میشود ، گفتم : مردم هم همراه اویند ؟ فرمود : نه ، چنانکه خدا میفرماید : «دسته دسته بیایند» بترتیب خواهند آمد .

الرابع و العشرون بعد المائة ما رواه ايضاً عنه عليه السلام قال : يقبل الحسين عليه السلام في أصحابه الذين قتلوا معه و معه سبعون نبياً كما بعثوا مع موسى بن عمران ؛ فيدفع اليه القائم الخاتم فيكون الحسين عليه السلام هو الذي يلي غسله و كفنه و حنوطه و ابلاغه حفرته .

الخامس و العشرون بعد المائة ما رواه فيه عن بهاء الدين المذکور بسنده الى أسد بن اسمعيل عن أبي عبد الله عليه السلام انه سئل عن اليوم الذي ذكره الله في كتابه فقال : « في يوم كان مقداره خمسين ألف سنة » فقال : هي كرامة رسول الله صلى الله عليه و آله فيكون في كرامته خمسين ألف سنة ، و يملك امير المؤمنين عليه السلام في كرامته أربعاً و أربعين ألف سنة .

اقول : قد استبعد منكر الرجعة أمثال هذا جداً مع أنه يحتمل الحمل على المبالغة و غيرها ، و قد ذكر جمع من المفسرين في قوله تعالى : « كان مقداره خمسين ألف سنة » وفي طول القيمة انه يقضى فيه من الامور ما يقضى في مثل هذه المدة ، و انه

بازتابت کتب پيرسازي

صد و يوست و چهارم : از حضرت صادق (ع) نقل ميکند که فرمود : حسين (ع) بالصعابش و هفتاد يفتبر بيابند - چنانکه هفتاد نفر همراه حضرت موسی فرستاده شدند آنکاه حضرت قائم انگشتر دابوي ميسپارد ، و متصدى غسل و کفن و حنوط و دفن حضرت قائم (ع) آنجناب است .

صد و يوست و پنجم : از اسدين اسماعيل نقل ميکند که گفت : از حضرت صادق (ع) پرسيدم آن روزی که خدا ميفرمايد : « در روزی که بقدر پنجاه هزار سال است » چه روزی است ؟ فرمود : رجعت يفتبر (ص) است که پنجاه هزار سال طول ميکشد .

هؤلف گوید : منکران رجعت امثال اين مطلب را بسيار بعيد ميدانند ، با اینکه در صورتی که ممکن است حمل بر مبالغه و امثال آن شود ، چنانکه جمعی از مفسرين راجع بآیه مذکور و درازی روز قيامت ميگویند : مراد اين است که کار هائی انجام ميگيرد که معمولاً بقدر پنجاه هزار سال وقت لازم دارد ، يا از بس سخت و دشوار است بمقدار پنجاه هزار سال نمود دارد ، اينجا هم اگر اين حديث معارض صريحي داشته باشد ممکن

لشدته يري طوله كهذه المدة ، و هذان الوجهان ممكنان هنا غير بعيدين [على تقدير وجود معارض له صريح] .

السادس والعشرون بعد المائة ما رواه ايضاً نقلاً عن ابن بابويه عن محمد بن أحمد بن ابراهيم عن محمد بن عبدالله بن الفرّج عن علي بن سنان المقرئ عن محمد بن سابق عن زائدة عن الاعمش عن فرار الفزاري عن أبي الطفيل عامر بن واثلة عن حذيفة بن أسيد الغفاري عن رسول الله ﷺ قال : لاترون الساعة حتى تروا قبلها عشر آيات طلوع الشمس من مغربها ، و الدجال ، و دابة الارض ، و خروج عيسى بن مريم .
«الحديث» .

السابع و العشرون بعد المائة ما رواه الحسن بن سليمان ايضاً نقلاً من كتاب السيد رضی الدين علي بن طاووس قال : وجدت في كتاب جعفر بن محمد بن مالك الكوفي باسناده الي حمران بن أعين قال : عمر الدنيا مائة ألف سنة لسائر الناس عشرون ألف سنة ؛ وثمانون ألف سنة لآل محمد عليهم السلام .

أقول : هذا ايضاً لا يبعد أن يراه به المبالغة ، وقد يراه به أن نسبة دولة أهل الدول الي دولة آل محمد كهذه النسبة يعني الخمس والله أعلم ، هذا على تقدير معارض

است بيكي از اين دو وجه توجيہش كود .


صدويست و ششم : از حذيفة بن اسيد نقل ميکند که پيغمبر (ص) فرمود : قيامت رانه بينيد تاده علامت بوجود آيد : طلوع خورشيد از مغرب ؛ دجال ، جنبندة زمين ، و خروج عيسى بن مريم «تا آخر حديث» .

صدويست و هفتم : از حمران بن اعين نقل ميکند که گفت : عمر دنيا صد هزار سال است بيست هزار سال از ساير مردم و هشتاد هزار از آل محمد عليهم السلام .

مؤلف گويد : بعيد نيست که مراد از اين هم مبالغه باشد ، و شايد هم مراد اين باشد که نسبت ساير دولتها بدولت آل محمد مثل نسبت بيست هزار بهشتاد هزار يعني

ثابت له ، والأفلاستبعاد ليس بشيء ، وهو بالنسبة الى قدرة الله وقابلية أهله قليل كما لا يخفى .

الثامن والعشرون بعد المائة ماروامرئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه في الامالي في المجلس الثامن عن محمد بن علي ماجيلويه عن محمد بن أبي القاسم عن محمد بن علي الكوفي عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عن ثابت بن أبي صفية عن سعيد بن جبیر عن عبدالله بن عباس قال : قال رسول الله ﷺ : ان الله أمرني ان أقيم لكم علياً علماً واماماً وخليفة ووصياً الى أن قال : ان علياً صديق هذه الامة وفاروقها ومحدثها ؛ انه هارونها ويوشعها وآصفها وشمعونها ، انه باب حطتها وسفينه نجاتها انه طالوتها وذوقرنيها «الحديث» .

اقول : الحكم بمساواته  للمذكورين يدل على رجعت عليه السلام لان اكثرهم اولكهم قد رجعوا كما مر و اوضح ما فيه ذكر ذى القرنين ، فانه قد رجع كما تقدم وملك الارض كلها ، وقد مر حديث خاص بالحكم بما ثلته لعلي

مكتبة كهنه

خمس است ، والله اعلم .

صدويست و هشتم : شيخ صدوق در كتاب « امالي » از ابن عباس نقل ميكنند كه ييغبر (ص) فرمود : خداوند بمن دستور داده كه علي را برهبري وامامت و خلافت و وصايت ميان شما نصب كنم علي « صديق » و « فاروق » و محدث و هارون و يوشع و آصف ، و شمعون اين امت است ، علي باب « حطه » (آن دري كه بنی اسرائیل از جانب خدا مأمور شدند از آن بگذرند و از خدا بخواهند گناهانشان را بيمارزد آنرا باب « حطه » گویند و در روایات بسياری است كه اهليت عليهم السلام در اين امت چنين منزلتي دارند) و كشتي نجات و طالوت و ذوالقرنين اين امت است « تا آخر حديث » .

هوائف گوید : حكم بمساوي بودن علي (ع) با اين عده دليل بر رجعت او است ، چون بسياری از آنها ياهمه برگشتند ، و از همه روشن تر قصه ذوالقرنين است كه بطوري كه سابقاً نقل كرديم برگشت و سلطنت روي زمين يافت ، و در بعضي روایات هم بود كه بخصوص علي عليه السلام بذوالقرنين تشبيه شده بود ، پس ناچار او هم بر ميگردد

ﷺ فلم انه لا بد من رجعتہ وتملكه الدنيا كلها مضافاً الى التصريحات الكثيرة
التاسع والعشرون بعد المائة ما رواه ابن بابويه ايضاً في المجلس التاسع
و الثلاثين عن محمد بن علي ما جيلويه عن عمه محمد بن أبي القاسم عن أحمد بن هلال
عن الفضل بن دكين عن معمر بن راشد عن أبي عبد الله ﷺ عن رسول الله ﷺ في حديث
انه قال : و من ذريتي المهدي اذا خرج نزل عيسى بن مريم فقد معه وصلي خلفه .
الثلاثون بعد المائة ما رواه ابن بابويه ايضاً في المجلس الرابع و السبعين
عن محمد بن موسى بن المتوكل عن علي بن ابراهيم عن أبيه عن محمد بن أبي عمير قال :
حدثني من سمع ابا عبد الله ﷺ يقول :

لكل اناس دولة يرقبونها ودولتنا في آخر الدهر تظهر

اقول : العمل علي الحقيقة في ضمير المتكلم و معه غيره يدل علي الرجعة
كما مر مراراً

الحادي و الثلاثون بعد المائة ما رواه ايضاً في المجلس الثالث و الثمانين
عن أبيه عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن خالد عن القاسم بن يحيى عن
جده الحسن بن راشد عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عن آباءه عليهم السلام

و سلطنت ميکند .

صدويست نهم : از معمر بن راشد از حضرت صادق (ع) نقل ميکند که ينيمبر (ص)
در حديثي فرمود : از نسل من مهدي است که چون ظاهر شود عيسى بن مريم فرود آيد و
پشت سرش نماز گزارد .

صدوسي ۴۱ : از ابن ابی عمير نقل ميکند که شخصي گفت از حضرت صادق (ع)
شنيدم که اين شعر را ميخوانند (ترجمه شعر) : هر جييعنی دولتی دارند که در
انتظارش هستند و دولت مادر آخر الزمان ظاهر ميشود .

مواهب گويد : چنانکه مکرر گفته ايم الفاظ بايد بر معنای حقيقي حمل شود ، بنا
بر اين ، لازمه اين حديث هم رجعت است ، چون ميفرمايد : دولت ما ، آنوقت ظاهر ميشود .
صدوسي ويکم : از حضرت صادق از پدران بزرگوارش عليهم السلام از ينيمبر (ص)

عن رسول الله ﷺ انه قال في حديث طويل : يا علي ان لك بيتاً في الجنة وأنت ذو قرنيها .

قال صاحب النهاية فيه «وأنت ذو قرنيها» اي طرفي الجنة . وقال ابو عبيدة أراد ذو قرني الامة «انتهى» .

اقول قد تقدم الكلام في مثله .

الثاني و الثلاثون بعد المائة ما رواه الثقة الجليل محمد بن الحسن الصفار في كتاب بصائر الدرجات في باب ان الاثمة جرى لهم ما جرى لرسول الله صلى الله عليه و آله وسلم عن علي بن حسان عن أبي عبدالله الرياحي عن أبي الصامت الحلواني عن أبي جعفر عليه السلام في حديث ان امير المؤمنين عليه السلام قال : انا قسيم الجنة والنار ، الى أن قال : واني لصاحب الكرات ودولة الدول ، واني لصاحب العصا والميسم والدابة التي تكلم الناس .

الثالث و الثلاثون بعد المائة ما رواه ايضاً في الباب المذكور عن احمد بن محمد وعبد الله بن عامر عن محمد بن سنان عن مفضل الجعفي قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول في حديث : ان علياً عليه السلام كثيراً ما كان يقول : انا قسيم الجنة والنار ، وانا

در حدیثی طولانی نقل میکند که فرمود : ای علی در بهشت خانه ایست و تو ذوالقرنین آن هستی ابن اثیر در کتاب نهاییه گوید : یعنی تو ذوالقرنین بهشتی یعنی دو طرف بهشت در اختیار تو است ، ابو عبیده گوید : مراد ذوالقرنین امت است (یعنی در این امت مثل ذوالقرنینی) نظیر ابن حدیث سابقاً هم گذشت .

صدوسی و دوم : محمد بن حسن صفار در کتاب «بصائر الدرجات» در حدیثی از حضرت باقر (ع) نقل میکند که امیر المؤمنین (ع) فرمود : من قسمت کننده بهشت و دوزخم ، . . . من صاحب رجعتها ، و صاحب دولت دواتها ، و عصا و آهنم ، منم آن «جنینده» ای که با مردم سخن میگوید .

صدوسی و سوم : از حضرت صادق (ع) در حدیثی نقل میکند که : امیر المؤمنین (ع) مکرر میفرمود : من قسمت کننده بهشت و دوزخم ، من «فاروق» اکبر ، و صاحب عصا و

الفاروق الاکبر، وأنا صاحب العصا و المیسم «الحديث»

الرابع و الثلاثون بعد المائة ما رواه ایضاً فی أول الجزء الثالث من بصائر الدرجات عن یعقوب بن یزید عن الحسن بن علی الوشاء عن محمد بن حمران عن زرارة عن أبی جعفر عليه السلام قال : حدثت عن بنی اسرائیل یا زرارة ولا حرج ، قلت : ان فی احادیث الشيعة ما هو أعجب من أحادیثهم ؟ فقال : وأی شیء هو یا زرارة ؟ فاختمت فی قلبی فكننت ساعة لأذکر ما أريد ، فقال : لعلك تريد الرجعة ؟ قلت : نعم ، قال : حدثت بها فانها حق .

أقول : رجعة الشيعة ليست بأعجب من أحادیث بنی اسرائیل ، وانما ذلك رجعة الائمة عليهم السلام .

الخامس و الثلاثون بعد المائة ما رواه الشيخ الجلیل علی بن محمد العزاز القمی فی کتاب الکفایة فی باب الحسن عليه السلام قال : حدثنا محمد بن علی یعنی ابن بابویه عن المعتمر بن جعفر العلوی عن جعفر بن محمد بن سمعون عن أبیه عن جبرئیل بن أحمد عن موسى بن جعفر البغدادی عن الحسن بن محمد الصیرفی عن حنان بن سدير عن أبیه عن أبی سعید عقیصا عن الحسن بن علی بن أبی طالب عليه السلام فی حدیث

آهنم (آن آهنی که بآن مردم را داغ میزند) « تا آخر حدیث » .

صدوسی و چهارم : از « زرارة » نقل میکنند که حضرت باقر (ع) فرمود : ای زرارة درباره بنی اسرائیل هر چه میخواهی بی باک بگو ، گفتم : در حدیثهای شیعه مطالبی عجیب تر از قصه های بنی اسرائیل هست ، فرمود : چیست ؟ هر چه فکر کردم آن موقع چیزی بذهنم نیامد ، فرمود : شاید رجعت را میگوئی ؟ گفتم : آری ، فرمود : آنرا هم بگو که حق است .

هواف گوید : رجعت شیعه عجیب تر از حوادث بنی اسرائیل نیست ، آنچه مایه تعجب زرارة بود رجعت ائمه علیهم السلام بود .

صدوسی و پنجم : علی بن محمد خزاز قمی در کتاب کفایه از ابوسعید در حدیثی طولانی نقل میکند که حضرت مجتبی (ع) فرمود : مگر نمیدانید که هیچیک ازمانیست مگر

طویل قال : أما علمتم انه مامنا أحد الاو تقع في عنقه بيعة الطاغية في زمانه الا القائم الذي يصلى خلفه روح الله عيسى بن مريم «الحديث» .

السادس والثلاثون بعد المائة ما رواه ايضاً في باب ما جاء عن أبي هريرة قال : حدثنا محمد بن عبد الله الشيباني عن هشام بن مالك أبي دلف الخزاعي عن العباس بن الفرغ الرياشي عن شرحبيل بن أبي هون عن يزيد بن عبد الملك عن سعيد المقبري عن أبي هريرة عن رسول الله ﷺ في حديث قال : ان الائمة بعدى اثنا عشر من أهل بيتي على أولهم وأوسطهم محمد وآخرهم محمد وهو مهدي هذه الامة الذي يصلى خلفه عيسى بن مريم .

السابع والثلاثون بعد المائة ما رواه ايضاً في باب الحسين عليه السلام عن المعاف بن زكريا عن أحمد بن محمد بن شعيب عن أحمد بن الحسن بن سعيد عن أبيه عن جعفر بن الزبير المخزومي عن عمران بن يعقوب الجعدي عن أبيه عن يحيى بن جعدة ابن هبيرة عن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام عن رسول الله ﷺ في حديث قال : كيف تم تلك الامة انا أولها و اثنا عشر من بعدى من السعداء أولى الالباب والمسيح بن مريم آخرها **الثامن والثلاثون بعد المائة** ما رواه رجب الحافظ البرسي في كتاب مشارق

بيعت پادشاه جابر زمانش را در گردن دارد ، غير از آن قائمی که عیسی بن مریم پشت سرش نماز میگزارد «تا آخر حدیث» .

صدوسی و ششم : از ابوهریره نقل میکنند که پیغمبر (ص) در حدیثی فرمود : امامان بعد از من دوازده نفر از اهل بیتم هستند ، اولشان علی ، وسطشان محمد ، و آخرشان هم محمد است ، و او مهدی این امت است که عیسی بن مریم پشت سرش نماز میگزارد .
صدوسی و هفتم : از یحیی بن جعد از حضرت امام حسین (ع) نقل میکنند که پیغمبر (ص) در حدیثی فرمود : امتی که اولش من باشم ، و پس از من دوازده نفر از سعادت مندان و خرد مندان ، و آخرش مسیح بن مریم چگونه هلاک میشود ؟ .

صدوسی و هشتم : حافظ رجب برسی در کتاب «مشارق» از سلمان و ابوذر نقل

أنوار اليقين في حقايق اسرار أمير المؤمنين عليه السلام في أواخر الكتاب في فصل مفرد
 عن سلمان وأبي ذر عن أمير المؤمنين عليه السلام في كلام طويل يقول فيه : يا سلمان و
 يا جندب وكان عهد الناطق وانا الصامت ، ولا بد في كل زمان من نا طق وصامت ؛
 فمحمد صاحب الجمع وانا صاحب الحشر ، و عهد صاحب الجنة وانا صاحب الرجعة .
التاسع والثلاثون بعد المائة مارواه ايضا فيه في فصل آخر عن الاصمغ بن نباتة
 عن أمير المؤمنين عليه السلام في حديث قال : ومن أنكر ان لي في الارض كرة بعد كرة
 ودعوة بعد دعوة وعودة بعد رجعة حديثا كما كنت قديما فقدره علينا ، و من رد
 علينا فقدره علي الله .

الاربعون بعد المائة مارواه ايضا فيه في فصل آخر عن أمير المؤمنين عليه السلام في خطبة
 له يقول فيها : هيهات هيهات اذا كشف المستور وحصل ما في الصدور لقد كررت
 كرات وكم بين كرة و كرة من آية وآيات ؛ الى أن قال : وباعت عهد و ابراهيم
 لا قتلن اهل الشام بكم قتلات وآي قتلات ولا قتلن اهل صفين بكل قتلة سبعين قتلة

میکنند که امیر المؤمنین (ع) در کلامی طولانی - فرمود : ای سلمان و ای جندب ؛ (جندب
 نام ابوذر است) محمد (ص) ناطق و گویا بود ، و من ساکت ، در هر زمانی هم باید گویا می
 باشد و ساکتی ، محمد (ص) صاحب جمع محمد (ص) صاحب بهشت است و من صاحب رجعت .

صدوسی و نهم : از اصمغ بن نباتة در حدیثی نقل میکنند که امیر المؤمنین (ع)
 فرمود : هر که انکار کند که پس از بازگشت اول بازگشتی دارم ، و بعد از دعوت نخستین
 دعوت دیگری و بعد از رجعت رجعتی - که دومهم نظیر اول است - ، ما دارد کرده و هر که
 ما دارد کند خدا دارد کرده .

صد و چهلم : باز از حضرت امیر (ع) نقل میکنند که در خطبه ای فرمود : هیهات ،
 هیهات ، آن دم که پوشیده ها آشکار شود ، و آنچه در سینه ها است مشخص گردد ، چند
 نوبت رجعت حاصل شده که میان هر يك با دیگری نشانه هائی است
 قسم بآنکه محمد و ابراهیم را فرستاد ؛ شامیان را چند نوبت بکشم چه کشتی ؟ ا و اهل

و لاردن الى كل مسلم حيوة جديدة ، ولاسلمن اليه صاحبه و قاتله و لا قتلن
بعمار بن ياسر و بأويس القرني ألف قتيل ، الي أن قال : لا و كيف واين و هتى و اني
وحتى ، ثم قال : لا تستعظموا هذافانا أعطينا علم العنايا و البلايا ، كاني بهذا وأشار
الي الحسين عليه السلام قد نار زوره بين عينيه ، وثار معه المؤمنون من كل مكان ، و أيم
الله لو شئت سميتهم رجلا رجلا بأسمائهم و أسماء آبائهم ، فهم يتناسلون من
أصلاب الرجال و أرحام النساء الي يوم الوقت المعلوم ، الي أن قال : حتى يخرج
الي ما أعد لي من الخيل و الرجل ، فاتخذ ما أحببت و أترك ما أردت ، ثم أسلم الي عمار
بن ياسر اثني عشر ألف أدهم على كل أدهم منها محب لله و لرسوله مع كل واحد
اثني عشر ألف كتيبة ، لا يعلم عددها الا الله .

الحادي و الاربعون بعد المائة مارواه ايضا فيه في فصل آخر عن أمير المؤمنين
عليه السلام في حديث طويل قال : انا صاحب النشر الاول و الاخر انا صاحب المناقب و
المفاخر ، الي أن قال : انا الذي أقتل مرتين و أحيى مرتين ، انا المذكور في سالف
الزمان و الخارج في آخر الزمان .

صفین را بهر قتلی هفتاد بار بکشم ، و هر مسامانی را زنده گمی تازه ای بخشم ، و قاتلش را
تسلیمش کنم ، بجای عمار یاسر ؛ و او یس قرنی هزار نفر را بکشم ، . . . چون و چرا ،
و کی و کجا ؟ ندارد . . . این خبر را بعید نشمارید ، که علم مرگها و گرفتاریها را بما
داده اند ، گویا این - حسین - را می بینم که میان چشمانش نور میدرخشد و مؤمنان از
هر جا با او نهضت کرده اند ، بخدا ؛ اگر بخواهم زامشان را می برم اینان از صلب پدران و
رحم مادران منتقل میشوند تا روز موعود معین برسند ، . . . تا اسب و سپاهی که برای
من آماده شده ظاهر گردد و هر يك را بخواهم انتخاب کنم و هر يك را نخواهم رد کنم ،
سپس بعمار یا سردوا زده هزار اسب تحویل دهم که دوستان خدا و رسول بر آنها سوارند .
صد و چهل و یکم : باز از امیر المؤمنین (ع) نقل میکند که در حدیثی فرمود : من
صاحب «نشر» اول و آخرم ، من صاحب مناقب و مفاخرم . . . منم که دوبار کشته شوم
و دوبار زنده گردم ، منم که نامم در گذشتگان بوده و در آخر الزمان خارج می شود .

الثاني والاربعون بعد المائة مارواه السيد المرتضى في رسالة المحكم والمتشابه قال : قال أبو عبد الله محمد بن ابراهيم بن حفص النعماني في كتابه في تفسير القرآن أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة قال : حدثنا أحمد بن يوسف بن يعقوب الجعفي عن اسمعيل بن مهران عن الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه عن اسمعيل بن جابر قال : سمعت أبا عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام يقول : ان الله بعث محمداً فحتم به الانبياء و أنزل عليه كتاباً فحتم به الكتب ؛ الى أن قال : ولقد سئل أمير المؤمنين عليه السلام شيعة عن هذا ؟ فقال : ان الله أنزل القرآن على سبعة أحرف ثم قال : وان في القرآن ناسخاً ومنسوخاً ومحكماً ومتشابهاً الى ان قال : و منه رد علي من أنكر الرجعة ثم قال : فكانت الشيعة اذا تفرغت من تكاليفها فسأله عن قسم قسم منها فيخبرها الى أن قال : و أما الرد علي من أنكر الرجعة فقول الله عز وجل : «يوم نحشر من كل امة فوجاً ممن يكذب بآياتنا فهم يوزعون» اي الى الدنيا فاما حشر الاخرة فقولته تعالى : «وحشرناهم فلم نغادر منهم أحداً» وقوله عز وجل : «وحرام على قرية أهلكتناها أنهم لا يرجعون»

صدوجهل و دووم : سيد مرتضى در رساله « محكم و متشابه » از اسماعيل بن جابر نقل ميکند که گفت : شنيدم حضرت صادق (ع) مي فرمود : خداوند محمد را فرستاد و پيبري را باو ختم کرد ، کتابي بر او نازل کرد و کتب آسماني را بآن خاتمه داد ، شيعيان اين مطلب را از امير المؤمنين (ع) پرسيدند ، فرمود : خدا قرآن را بهفت « حرف » (در تفسير هفت حرف خلاف است بعضي گویند مراد هفت معنی است) نازل کرد ، قرآن ناسخ و منسوخ دارد و محکم و متشابه . . . قسمتي از آن رد منکران رجعت است . . سپس سيد مرتضى مي فرمايد : . . شيعيان هر وقت فرصتي پيدا ميکردند هر يك از اقسام قرآن را از آنجناب مي پرسيدند (علي (ع) فرمود :) املا دمنکران رجعت ، ابن آيه است : «روزي که ازهر جمعی دسته ای از آنان را که آیات ما را تکذيب می کنند محشور کنیم و بازداشت شوند ، نمل ۸۳ » مراد برگشتن بدنياست ، اما آيه قيامت ، اين است : « همه را محشور کنیم و احدی را وانگذاريم » و ابن آيه : « هر قره ای که هلاک کرده ايم مقرر است که بر نبيگردند ، انبياء ، ۹۵ » مربوط بر رجعت است ، امادر

فی الرجعة فاما فی القيمة فانهم يرجعون ومثل قوله تعالى : «واذا اخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب وحكمة ثم جاءكم رسول مصدق لماما معكم لتؤمنن به و لتنصرنه» وهذا لا يكون الا في الرجعة ، ومثله ما خاطب الله به الاثمة و وعدهم بالنصر و الانتقام من أعدائهم فقال سبحانه : « وعد الله الذين آمنوا و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم و ليبدلنهم من بعد خوفهم أمناً » وهذا يكون اذا رجعوا الى الدنيا و مثل قوله تعالى : « ونريد أن نمن على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين و نمكن لهم في الارض » وقوله سبحانه : « ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاد » اي رجعة الدنيا و مثله قوله تعالى : « الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم ألوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم » ثم ماتوا و قوله تعالى : « هو اختار موسى قومه سبعين رجلاً لميقاتنا » فردد الله بعد الموت الى الدنيا فأكلوا و

قيامت ، همه برمی گردند ، و نیز این آیه : « آندم که خدا از پيبران پيمان گرفت : اين کتاب و حکمتی که بشما داده ام اگر پيغمبری آمد که آنچه باشماست تصديق کرد بايد با و ايمان آرد و باريش کنيد ، آل عمران ؛ ۸۱ » در غير رجعت نيست ، و همچنين آيه ای که با او وعده نصرت و انتقام از دشمن ميدهد که ميفرمايد : « خدا بکسانی از شما که ايمان آورده عمل صالح کردند و وعده داده در زمين جانشينشان کند چنانکه پيشينيان را جانشين کرد ، و دينشان را که براي آنان پسنديده است قرار دهد ، و پس از ترس و خوف اينشان گرداند ، نور ، ۵۵ » اين هم وقتی است که بدنيا بر گردند و همچنين اين آيات که ميفرمايد : « ميخواهيم بر آنان که روي زمين ناتوان شمرده شدند منت نهييم ، امام و وارثان قرار دهيم ، و در زمين استقرارشان دهيم ، قصص ، ۵۰ : » آنکس که اين قرآن بعهده تو گذاشت ترا بپاژ گشتگاهی بر گرداند ، قصص ، ۸۵ » که مراد باژ گشت بدنياست ، « مگر قصه آنان را ندانستی که هزاران نفر بودند و از پيم مرگ از ديار خویش بيرون رفتند خداوند بآنها فرمود بميريد ، سپس زنده شان کرد ، بقره ، ۲۴۳ » و اين وعده پس از زنده شدن باز مردند : « موسى هفتاد نفر از قومش را رای وعده گاه ما انتحاب کرد ، اعراف ۱۵۵ » اينها هم بعد از مرگ با مر خدا زنده شدند ، خوردند ، و نوشيدند ، و زن گرفتند ،

شربوا ونكحوا ومثله خبر العزيز .

الثالث والاربعون بعد المائة ما رواه سعد بن عبدالله في مختصر البصائر على ما نقل عنه الحسن بن سليمان بن خالد عن أحمد بن محمد بن عيسى و محمد بن الحسين عن البرزظي عن حماد بن عثمان عن بكير بن أعين قال : قال لي من لاشك فيه يعني أبا جعفر عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله وامير المؤمنين (ع) سيرجهان .

الرابع والاربعون بعد المائة ما رواه في الاسناد عن حماد عن الفضيل عن أبي جعفر عليه السلام قال : لاتقولوا المحبت والطاغوت ، ولاتقولوا الرجعة؛ فان قالوا لكم قد كنتم تقولون ذلك فقولوا أما اليوم فلا نقول ان رسول الله صلى الله عليه وآله قد كان يتألف الناس بالمائة ألف درهم ليكفوا عنه فلاتألفونهم بالكلام .

الخامس والاربعون بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن محمد بن الحسن بن أبي الخطاب عن موسى بن سعدان عن عبدالله بن القاسم عن الحسين بن أحمد

وازين قبيل است قصه «عزيز» نزلت تحت كميتر علوم رسول

صدوجهل سوم : سعد بن عبدالله در كتاب «مختصر البصائر» از «بكير بن اعين» نقل ميکند که گفت : کسی که در صدق گفتارش شک ندارم - يعني حضرت باقر (ع) - فرمود : يغبرو امير المؤمنين عليهما السلام بر ميگردند .

صدوجهل چهارم : از فضيل نقل ميکند که حضرت باقر (ع) فرمود : راجع بجبت و طاغوت (که کنایه از اول و دوم است) و رجعت (باستيان و مغالفتان) صحبت نکنيد و نام آنها را نبريد ، اگر گفتند : شما سابقاً راجع بآنها عقايد اظهار مي کرديد؛ بگوئيد امروز ديگر نبيگوييم ، يغبير (ض) گاهی تا صد هزار درهم بمردم ميداد براي اينکه باوي مهربان شوند و آزارش ندهند ، شما حاضر نيستيد مردم را با حرف يهودتان نزديک کنید (اين حديث سر مشق بسيار جامع و جالبی است که می فرمايد در برابر اشخاص سست عقیده يا مغالفت مطالبی را که جز يا کدلان و ثابتقدمان تاب تحملش و اندادند نبايد گفت ، و اشخاص را با گفتن اين مطالب نبايد از حریم دين راند ، مترجم) .

صدوجهل و پنجم : از يونس بن ظبيان نقل ميکند که حضرت صادق (ع) فرمود :

المنقری عن یونس بن ظبیان عن أبی عبد الله علیه السلام قال : ان الذی ینزل حساب الخلائق قبل یوم القیمة الحسین بن علی علیه السلام فأما یوم القیمة فانما هو بعث الی الجنة وبعث الی النار .

السادس والاربعون بعد المائة ما رواه فیہ ایضاً عن ابراهیم بن هاشم عن البرقی عن محمد بن سنان او غیره عن عبد الله بن سنان قال : قال أبو عبد الله علیه السلام : قال رسول الله صلی الله علیه و آله : لقد اسرى بی ربی عزوجل فاوحى الی من وراء حجاب ما أوحى ، وكلمنی بما كلمنی به و كان مما كلمنی به أن قال : یا محمد انی انا الله لا اله الا أنا عالم الغیب والشهادة الی أن قال : یا محمد ، علی أول من أخذ میثاقه من الائمة ، یا محمد علی آخر من أقبض روحه من الائمة وهو الدابة الی تکلمهم «الحديث» .

السابع و الاربعون بعد المائة ما رواه العیاشی فی تفسیره علی ما نقله عنه بعض ثقات المعاصرين عن سلام بن المستنیر عن أبی عبد الله علیه السلام قال : لقد تسموا باسم ماسمی الله به أحداً الا علی بن أبی طالب و ماجاء تأویله قلت : متى یجىء تأویله؟ قال : اذا جاء جمع الله امامه النبیین والمرسلین حتی یتصروه وهو قول الله : «و اذا أخذ الله

آنکه پیش از قیامت بحساب مردم میرسد حسین بن علی است ، اما روز قیامت یا بهشت است یا جهنم

صد و چهل و ششم : از عبد الله بن سنان از حضرت صادق (ع) نقل می کند که پیغمبر (ص) فرمود : پروردگار مرا بمعراج برد و از پس برده ای بمن وحیها کرد و سخنانی فرمود ؛ از جمله فرمود : ای محمد ، من خداتی که جز من خدائی نیست ، دانای نهان و عیانم . . . ای محمد ، نخستین امامی که برایش پیمان گرفته شد ؛ علی است ، و آخر امامی که جانش را میگیرم علی است ، او است «جنبنده» ای که بامردم سخن میگوید «تا آخر حدیث» .

صد و چهل و هفتم : «عیاشی» در تفسیرش از سلام بن مستنیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : نامی را بر خود نهادند که خدا بر غیر علی بن ابیطالب ننهاده و «تأویلش» (یعنی حقیقتش) هنوز نیامده (مراد لقب : امیر المؤمنین است) گفتیم تأویلش کی میآید؟ فرمود : هنگامی میآید که خدا پیمبران را حضور وی جمع کند و اورا باری

میثاق النبیین لما آتیتمکم من کتاب و حکمة الی قوله: «وانا معکم من الشاهدین» فیومئذ یدفع رسول الله ﷺ اللواء الی علی بن ابی طالب فیکون امیر الخلائق کلهم أجمعین یشکون الخلائق کلهم تحت لوائه ، ویکون هو امیرهم فهذا تأویلہ .

الثامن والاربعون بعد المائة ما رواه أبو الفتح الکرجکی فی کنز الفوائد عن محمد بن العباس وهو ثقة ثقة عن أحمد بن ادريس عن أحمد بن محمد عن ابن ابی نصر عن جمیل بن دراج عن ابی سلمة عن ابی جعفر عليه السلام فی قول الله تعالى: « قتل الانسان ما اکفره » قال: نزلت فی امیر المؤمنین عليه السلام « ما اکفره » یعنی بقتلکم اياه الی أن قال: « ثم أماته » مיתה الانبياء « فأقبره » ثم اذا شاء أنسره » قال: یمکث بعد قتله فی الرجعة فیقضي ما أمره .

التاسع والاربعون بعد المائة ما رواه أيضاً فيه عن محمد بن العباس عن جعفر بن محمد بن الحسين عن عبد الله بن عبد الرحمن عن محمد بن عبد الحميد عن مفضل بن صالح عن جابر عن أبي عبد الله الجدلي قال: دخلت علی علی بن ابی طالب عليه السلام يوماً فقال: انا دابة الارض .

مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

کنند ، چنانکه در قرآن میفرماید: « آندم که خدا از پیمبران پیمان گرفت تا آنجا که میفرماید: « من هم باشما از گواهانم » آروز پیمبر (ص) برچم را بدست علی سپارد وی امیر همه مردم باشد و مردم همه تحت فرمانش باشند این تأویل این نام (امیر المؤمنین) است .

صد و چهل و هشتم : « کراچکی » در کتاب کنز الفوائد از ابوسلمه نقل میکند که حضرت باقر (ع) در تأویل این آیه : « قتل الانسان ما اکفره » فرمود در باره حضرت امیر المؤمنین (ع) است ، یعنی چه کرده بود که او را کشتید ؟ . . . بعد می فرماید : « سپس او را مانند پیمبران - میراند و بخاکش سپرد ، آنگاه هر وقت بنخواهد زنده اش می کند ، سورة عیس ، ۸۰ » در رجعت مدتی میماند و دستورهای الهی را اجرا می کند .

صد و چهل و نهم : از ابو عبد الله جدلی نقل می کند که گفت : روزی خدمت علی (ع) رسیدم فرمود : « جنبندة زمین » منم .

الخمسون بعد المائة ما رواه عنه عن محمد بن العباس عن جعفر بن محمد بن مالك عن القاسم بن اسمعيل عن علي بن خالد العاقولي عن عهد الكريم الخثعمي عن سليمان بن خالد قال : قال أبو عبد الله عليه السلام في قوله تعالى : « يوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة » قال الراجفة الحسين بن علي ؛ و الرادفة علي بن أبي طالب عليه السلام ، و اول من ينفذ عن رأسه التراب الحسين بن علي في خمسة و سبعين ألفاً و هو قوله تعالى : « انا لننصر رسلنا والذين آمنوا في الحياة الدنيا و يوم يقوم الاشهاد »
الحادي و الخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن احمد عن محمد بن عيسى عن يونس عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى : « ان نشأ نزل عليهم من السماء آية فظلت أعناقهم لها خاضعين » قال : تخضع لها رقاب بنى امية ، قال : وذلك علي بن أبي طالب يبرز عند زوال الشمس على رؤس الناس ساعة حتى يبرز وجهه يعرف الناس حسبه و نسبه ، ثم قال : اما بنى امية ليخيبن الرجل منهم الى جنب شجرة فيقول : هذا رجل من بنى امية فاقتلوه .

مرآتیه کتبه فی شهر رجب سنه ۱۰۵۱

صد و پنجاهم : از سلیمان بن خالد نقل می کند که حضرت صادق (ع) در تأویل این آیه : « روزی که لرزاننده بلرزانند ، و لرزاننده دیگر از بس آن آید ، نازعات ، ۶ ، ۷ » فرمود : اولی حسین (ع) ، و دومی امیر المؤمنین است ، اول کسی که گردد خاک از سر می نشاند حسین بن علی (ع) است که با هفتاد و پنج هزار نفر وارد می شود و این است تفسیر این آیه « ما یغیبران خویش ، و آنها را که ایمان آوردند در این زندگی دنیا و روزی که گواهان بر خیزند یاری کنیم ، غافر ؛ ۵۱ » .

صد و پنجاه و یکم : از ابو بصیر نقل می کند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : « اگر بخواهیم نشانه ای از آسمان برای آنان می فرستیم که گردنهایشان در برابرش رام شود ، شعرا ، ۴ » فرمود : آن نشانه علی بن ابیطالب است که هنگام ظم بالای سر مردم ظاهر شود ، بطوری که او را بحسب و نسب بشناسند و گردن بنی امیه در برابرش خاضع و رام گردد ، اگر یکی از آنان در پناه درختی مخفی شود عاقبت او را پیدا کنند و بکشند .

الثاني والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن علي بن أحمد بن حاتم عن اسمعيل بن اسحق عن خالد بن محمد عن عبدالكريم بن يعقوب عن جابر بن يزيد عن أبي عبدالله الجدلي عن أمير المؤمنين في حديث انه قال : انا دابة الارض انا أنف المهدي وعينه .

الثالث والخمسون بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن محمد بن العباس عن أحمد بن محمد بن سعيد عن الحسن السلمي عن أيوب بن نوح عن صفوان عن يعقوب بن شعيب عن عمران بن ميشم عن عباية قال : أتى رجل أمير المؤمنين عليه السلام فقال : حدثني عن الدابة ؟ قال : هي دابة مؤمنة تقرأ القرآن و تؤمن بالرحمن ، و تأكل الطعام وتمشي في الاسواق .

الرابع والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن أحمد عن محمد بن عيسى عن صفوان مثله وزاد في آخره قلت : ومن هو ؟ قال هو علي ثكلتك امك .

مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

الخامس والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن اسمعيل القاضي عن عبدالله بن أيوب المخزومي عن يحيى بن أبي بكر عن أبي حريز عن

صد و پنجاه و دوم : از ابو عبدالله جدلی نقل می کنند که امیرالمؤمنین (ع) در حدیثی فرمود : من «جنبنده زمين» من بجای چشم و دماغ حضرت مهدی هستم (یعنی پیشرو و یاور اویم) .

صد و پنجاه و سوم : از «عبایة» نقل می کنند که مردی خدمت علی (ع) رسید و عرض کرد : مرا از «جنبنده زمين» خبر ده ، فرمود : جنبنده با ایمانی است ، قرآن میخواند و بخدای رحمان ایمان دارد ، غذا می خورد ، و در بازارها راه می رود .

صد و پنجاه و چهارم : حدیث سابق را از صفوان بهمان نحو نقل می کند و در آخرش میگوید سائل گفت : او کیست ؟ فرمود : او علی است مادرت برایت بگرید **صد و پنجاه و پنجم** : از ابوهریره نقل میکنند که پیغمبر (ص) فرمود : «جنبنده

علی بن زید عن خالد بن اوس عن ابي هريرة قال : قال رسول الله ﷺ : يخرج دابة الارض ومعها عصا موسى وخاتم سليمان ، تجلو وجه المؤمن بعصا موسى وتسم وجه الكافر بخاتم سليمان

السادس والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن احمد بن محمد عن أحمد بن أبي عبيدة عن الحسين بن علوان عن سعد بن طريف عن الاصبغ بن نباتة قال : دخلت على أمير المؤمنين وهو يأكل خبزاً و خلا و زيتاً فقلت : قوله تعالى : «واذا وقع القول عليهم اخرجنا لهم دابة من الارض » ما هذه الدابة ؟ فقال : دابة تأكل خبزاً و خلا و زيتاً .

السابع والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن احمد عن محمد بن عيسى عن يونس بن عبد الرحمن عن سماعة بن مهران عن الفضيل بن الزبير عن الاصبغ بن نباتة قال : قال لي معاوية ، يا معشر الشيعة تزعمون ان علياً دابة الارض ؟ فقلت : نحن نقول بقول اليهود فارسل الى رأس الجالوت فقال : ويحك تجدون دابة الارض عندكم ؟ فقال : نعم فقال : ما هي ؟ فقال : رجل ، فقال : أتدرى ما اسمه ؟ قال : نعم اسمه اليا ، قال : فالتفت اليّ فقال : ويلك يا اصبغ ما

زمين» در حالی که عصای موسی و انگشتر سلیمان بدست دارد بیرون آید ، روی مؤمنان را بعصای موسی جلوه دهد و صورت کافران را بانگشتر سلیمان داغ زند .

صد و پنجاه و هشتم : از اصبغ بن نباتة نقل میکنند که گفت : خدمت امیر المؤمنین (ع) رفتم نان و سرکه و زیتون می خورد ، این آیه خواندم - «هنگامی که عذاب واجبشان شود «جنبنده ای» از زمین بیرون آید ، نمل : ۸۶» و گفتم : این جنبنده چیست ؟ فرمود : جنبنده ای است که نان و سرکه و زیتون می خورد

صد و پنجاه و هفتم : باز از اصبغ نقل میکنند که معاویه بمن گفت : شما شیعیان گمان می کنید که «جنبنده زمین» علی (ع) است گفتم : ما از یهودیان نقل میکنیم ، معاویه رئیس علمای یهود را حاضر کرد و گفت : در کتب شما نام «جنبنده زمین» هست ، گفت آری ، پرسیدن آن چیست ؟ گفت مردی است ، پرسید : اسمش را میدانی ؟ گفت : آری ، نامش « اليا » ، معاویه بمن نگاه کرد و گفت : اصبغ ، وای بر تو «الیا» چقدر

أقرب اليامن علياً .

الثامن والخمسون بعد المائة مارواه عن محمد بن العباس عن الحسين بن احمد عن محمد بن عيسى عن يونس عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : «واذا وقع القول عليهم أخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم» فقال هو أمير المؤمنين عليه السلام

التاسع والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن محمد بن الحسن عن الحسين بن الحسن عن علي بن الحكم عن أبان بن عثمان عن عبد الرحمن بن سيابة و يعقوب بن شعيب عن صالح بن ميثم عن أبيه انه سمعه يقول : ان علياً دابة الارض؛ وعرض الحديث على أبي جعفر عليه السلام فلم ينكره بل أقر به .

الستون بعد المائة مارواه فيه عن محمد بن العباس عن حميد بن زياد عن ابن نهيك عن عيسى بن هشام عن أبان عن عبد الرحمن بن سيابة عن صالح بن ميثم عن أبي جعفر عليه السلام في حديث ان علياً عليه السلام دابة الارض قال : وان علياً راجع الينا وقرء : «ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الي معاد» .

الحادي والستون بعد المائة مارواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن احمد عن محمد بن عيسى عن يونس عن ابراهيم بن عبد الحميد عن ابان الاحمر عن

بلى نزدیک است ؟ ! .

صد و پنجاه و هشتم: از ابو بصير نقل می کند که حضرت باقر (ع) در تفسیر «جنبندة

زمین» فرمود : مراد امیر المؤمنین (ع) است .

صد و پنجاه و نهم : از صالح بن ميثم نقل می کند که گفت : پدرم « ميثم »

میگفت : علی (ع) «جنبندة زمین» است ، من این حدیث را بر حضرت باقر (ع) عرضه

کردم و نکر د بلکه تصدیق کرد .

صد و شصتیم : باز از صالح بن ميثم نقل میکند که حضرت باقر علیه السلام

در حدیثی فرمود : علی (ع) «جنبندة زمین» است بدینا بر میگردد و این آیه را خواند :

«آنکس که این قرآن بمهدة تو نهاد ترا بیاز گشتگاهی بر میگردداند ، قصص ، ۸۵» .

صد و شصت و یکم : از «ابان احمر» نقل می کند که حضرت باقر (ع) در

أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : «ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاده» فقال أبو جعفر عليه السلام : ما حسب نبيكم الا سيطلع عليكم اطلاعة .

الثاني والستون بعد المائة مارواه فيه عن محمد بن العباس عن جعفر بن محمد بن مالك عن الحسن بن علي بن مروان عن سعيد بن عمار عن أبي مروان قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل : «ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاده» فقال : لا والله لا تنقض الدنيا ولا تذهب حتى يجتمع رسول الله و علي عليهما السلام بالثوية فيلتقيان وبينيان بالثوية مسجداً له اثني عشر ألف باب ، يعني موضعاً بالكوفة

وعن أحمد بن هوذة عن ابراهيم بن اسحق عن عبد الله بن حماد عن أبي مريم الانصاري عن أبي عبد الله عليه السلام مثله

الثالث والستون بعد المائة مارواه فيه عن محمد بن العباس عن محمد بن عيسى عن يونس عن المفضل بن صالح عن زيد الشحام عن أبي عبد الله عليه السلام قال : «العذاب الادنى دون العذاب الاكبر» : الرجعة

الرابع والستون بعد المائة مارواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن محمد بن محمد بن عيسى عن يونس عن مفضل بن صالح عن زيد الشحام عن أبي عبد الله

تفسير آية فوق فرمود در بارة پیغمبر (ص) گمانی ندارم جز اینکه ناگهان چشم بسوی شما بگشاید .

صد و شصت و دوم : از ابو مروان نقل می کند که گفت : تفسیر همان آیه سابق را از حضرت صادق (ع) پرسیدم فرمود : بغداد ! دنیا خانه پذیرد تا پیغمبر و علی علیهما السلام در «ثویه» - که موضعی است در کوفه - جمع شوند و مسجد بزرگی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد . این حدیث را بسند دیگری هم از حضرت صادق علیه السلام بهمین نحو روایت می کند .

صد و شصت و سوم : از «زید شحام» نقل می کند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : «عذاب کوچکتر را پیش از عذاب بزرگتر بآنان بچشانیم» فرمود : عذاب کوچکتر رجعت است .

صد و شصت و چهارم : باز از «زید شحام» از حضرت صادق (ع) نقل می کند که عذاب

قال: «العذاب الادنى» دابة الارض .

الخامس والستون بعد المائة مارواه فيه عنه عن هاشم بن أبي خلف عن ابراهيم بن اسمعيل عن يحيى بن مسلمة بن كهيل عن أبيه عن مجاهد عن ابن عباس عن النبي ﷺ قال في خطبة خطبها في حجة الوداع: لا فتلن العمالقة في كتيبة فقال له جبرئيل: أو علي فقال: أو علي بن أبي طالب .

اقول: وقد نقل هذه الاحاديث كلها الحسن بن سليمان بن خالد البرقي عن محمد بن العباس ما نزل من كتاب تأويل ما نزل من القرآن وغيره في عهد و آله عليهم السلام .

السادس والستون بعد المائة مارواه جعفر بن محمد بن قولويه في المزار عن الحسين بن محمد بن معلى بن محمد بن ابي الفضل عن ابن صدقة عن المفضل بن عمر عن ابي عبدالله عليه السلام قال: كأنني بسرير من نور قد وضع وقد ضربت عليه قبة من ياقوتة حمراء، مكللة بالجواهر وكانى بالحسين عليه السلام جالسا على ذلك السرير وحوله تسعون ألف قبة خضراء يوكانى بالمؤمنين يزورونه ويسلمون عليه، فيقول الله عز وجل لهم: أوليائى مسلمون فظالماً

کوچکتر «چنبنده زمین» است .

صد و شصت و پنجم: از ابن عباس نقل میکنند که پیغمبر (ص) در خطبه ای در سفر «حجة الوداع» فرمود: من در میان سپاهی، عمالقدا (یعنی ستمگرانی را که از بقیه قوم عاد در شام مانده بودند) می کشم، جبرئیل گفت: بگو (من) یا علی (آنها را میکشیم) فرمود: (من) یا علی بن ابیطالب .

مؤلف گوید: همه این حدیثها را حسن بن سلیمان از کتاب محمد بن عباس نقل میکنند .

صد و شصت و ششم: «ابن قولویه» در کتاب «مزار» از مفضل بن عمر نقل میکنند که حضرت صادق (ع) فرمود: گویا می بینم که تختی از نور نهاده اند و قبه ای از یاقوت سرخ جواهر نشان بر آن زده اند، حسین (ع) روی آن نشسته و اطرافش قبه های سبزی زده اند، مؤمنین او را زیارت میکنند و بر او سلام میکنند، از جانب خدا خطاب میشود: دوستان من! بسیار ذلت و آزار کشیدید و ستم دیدید، این

اوذیتم وذللتم واضطهدتم فهذا يوم لاتسألون حاجة من حوائج الدنيا والاخرة الا قضيتها لكم ، فيكون اكلهم وشربهم من الجنة .

اقول : سؤال حوائج الدنيا يدل على أن هذا في الرجعة اذ هي لاتسأل في الاخرة .
السابع والمتون بعد المائة ما رواه النعماني في تفسيره على ما نقل عنه عن ابن عباس في قوله تعالى : « والنهار اذا جليها » قال : يعني الائمة هنا أهل البيت يملكون الارض في آخر الزمان فيعلاها ونها عدلا وقسطاً .

الثامن والستون بعد المائة ما رواه البرقي في المعاصن عن أحمد بن محمد وعبد الله بن عامر عن ابن سنان عن المفضل عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : انا صاحب العصا والميسم .

التاسع والستون بعد المائة ما رواه محمد بن الحسن الصفار في بصائر الدرجات عن عبد الله بن محمد عن ابراهيم بن محمد الثقفي رفعه عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : انا صاحب العصا والميسم .

الاجعون بعد المائة ما رواه أيضاً فيه بسنده عن سلمان الفارسي عن أمير

روزی است که هر حاجتی از حاجتهای دنیا و آخرت بخواهید بر آورم، آنگاه از خوراکیهای بهشتی میخورند و مینوشند .

مؤلف گوید : چون خواهش حاجتهای دنیا در آخرت معنی ندارد پس حدیث مربوط بر جعت است .

صدوشصت و هفتم : «نعمانی» در تفسیرش از ابن عباس نقل میکند که در تفسیر این آیه : «قسم بربوب آدم که زمین را روشن کند ، شمس ، ۳» گفت : مراد امامان از ما اهل بیت اند که در آخر الزمان حکومت کنند و زمین را از عدل و داد پر کنند .

صدوشصت و هشتم : «برقی» در کتاب «معاصن» از حضرت صادق (ع) نقل میکند که امیر المؤمنین (ع) فرمود : من صاحب عصا آهن داغ زننده هستم .

صدوشصت و نهم : «صفار» در «بصائر الدرجات» حدیث سابق را از حضرت امیر (ع) نقل میکند .

صدو هفتادم : از سلمان فارسی نقل میکند که حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود

المؤمنين عليه السلام قال : أنا صاحب الميسم وأنا الفاروق الا كبر ، وأنا صاحب الكرات ودولة الدول «الحديث» .

الحادی والسبعون بعد المائة ما رواه العياشي في تفسيره علي ما نقل عنه عن رفاعه عن أبي عبد الله عليه السلام قال : اول من يكر الى الدنيا الحسين بن علي و أصحابه «الحديث» وقد مر .

الثاني والسبعون بعد المائة ما رواه ايضا عن مسعدة بن صدقة عن الصادق عليه السلام ان علياً عليه السلام قال علي المنبر : انا سيد الشيب وفي سنة عن ايوب والله ليجمعن الله لي شملی كما جمعه لا يوب .

ورواه الكشي في كتاب الرجال كما مر .

الثالث والسبعون بعد المائة ما رواه العياشي في تفسيره علي ما نقل عنه عن صالح بن سهل عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى : « ثم رددنا لكم الكرة عليهم » قال : خروج الحسين عليه السلام في الكرة في سبعين من أصحابه الذين قتلوا معه «الحديث» .

مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی

من صاحب آهن داغ زندہ ، و «فاروق اکبر» ، و صاحب رجعتها ، و صاحب بہترین دولتہایہ «تا آخر حدیث» .

صدوہفتاد و یکم : «عیاشی» در تفسیرش از «رفاعہ» نقل میکند کہ حضرت صادق (ع) فرمود : اول کسی کہ بدنیہا بر میگردد حسین بن علی (ع) و اصحاب او بند «تا آخر حدیث» این حدیث قبلا ہم گذشت .

صدوہفتاد و دوم : از حضرت صادق (ع) نقل میکند کہ علی (ع) بالای منبر فرمود : من سرور موسفیدام و درمن نشانہ ای از ایوب است ، بغدا قسم خداوند پرا کندگی مرا جمع کند چنانکہ از ایوب راجع کرد . این حدیث را کشی ہم در کتاب رجال نقل میکند .

صدوہفتاد و سوم : از صالح بن سهل نقل میکند کہ حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : «سپس بر ضد آنها دولت بشما دادیم» فرمود : درباره خروج حسین (ع) و آن ہفتاد نفری است کہ در کابش شہید شدند «تا آخر حدیث» .

الرابع والسبعون بعد المائة ما رواه المفيد في إرشاده عن مسعدة بن صدقة عن أبي عبد الله عليه السلام أن أمير المؤمنين عليه السلام قال أنا سيد الشيب وفي سنة من أيوب، وسيجمع الله لي أهلي كما جمعهم ليعقوب، وذلك إذا استدار الفلك وقلت (وقلتم ظ) مات أو هلك «الحديث» وفيه جملة من علامات آخر الزمان.

الخامس والسبعون بعد المائة ما رواه محمد بن علي بن إبراهيم بن هاشم في كتاب علل الشرايع على ما نقل عنه قال: أخبر الله نبيه في كتابه يصيب أهل بيته بعده من القتل والغضب (الغضب) والبلائم يردهم ويقتلون أعدائهم ويملكهم الأرض وهو قوله تعالى: «ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذك أن الأرض يرثها عبادي الصالحون» وقوله تعالى: «وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات» الآية.

السادس والسبعون بعد المائة ما رواه صاحب كتاب المناقب عن الرضا عليه السلام في قوله تعالى: «أخرجنا لهم دابة من الأرض تكلمهم» قال: علي عليه السلام.

صد و هفتاد و چهارم: شیخ مفید در کتاب إرشاد حضرت صادق (ع) نقل میکند که امیر المؤمنین (ع) فرمود: من سرور (پیر مردان و) موسفیدانم، در من نشانه ای از ایوب است، خدا کسان مرا جمع آوری کند چنانکه فرزندان یعقوب را جمع کرد، و این موقعی است که فلك دور خود را بزند و شما گوید: (مهدی امت) مرد یا هلاک شد تا آخر حدیث.

در این حدیث قسمتی از علامات آخر الزمان هم مذکور است.

صد و هفتاد و پنجم: محمد بن علی بن ابراهیم در کتاب «علل الشرايع» میگوید: خداوند در کتاب خود به پیغمبر خبر داد که پس از او اهلبیتش دچار کشتار و غضب حق و گرفتاری شوند، سپس برگردند و دشمنانشان را بکشند و پادشاه روی زمین گردند، آنجا که میفرماید: «در زبور ازیس ذکر» نوشتیم که زمین را بندگان صالح من بارش میبرند، انبیا، ۱۰۵ و باز میفرماید: «خدا بآنها که ایمان آورده و عمل صالح کردند وعده داده (که در زمین جانشینشان گرداند) . . . نور ۵۵»

صد و هفتاد و ششم: صاحب کتاب مناقب از حضرت رضا (ع) نقل میکند که در تفسیر این آیه: «جنبندة ای از زمین بیرون آریم» فرمود: مراد علی (ع) است:

السابع والسبعون بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن أمير المؤمنين عليه السلام في هذه الآية انه قال : انا دابة الارض .

الثامن والسبعون بعد المائة ما رواه فيه عن الباقر عليه السلام في شرح قول أمير المؤمنين عليه السلام : على يدي تقوم الساعة ؛ قال : يعنى الرجعة قبل القيمة ينصرتى و بذريتى المؤمنين .

اقول : فهذه جملة من الاحاديث التى حضرتنى فى هذا الوقت مع ضيق المجال عن التتبع التام ، وقلة وجود الكتب التى يحتاج اليها فى هذا المرام ، ولا ريب فى تجاوزها حد التواتر المعنوى وقد تقدم فى غير هذا الباب ما يدل على ذلك ، ويأتى ما يدل عليه و العقل يجزم باستحالة اتفاق جميع هؤلاء الرواة على الكذب و الافتراء ، ووضع هذه الاحاديث الكثيرة جداً لعل ما لم يصل اليها فى هذا المعنى اكثر مما وصل اليها وليت شعري أى "عاقل يجوز الكذب على جميع هؤلاء الرواة الذين رووا هذا المعنى ، ويرد شهادة المشايخ المؤلفين للكتب المعتمدة حيث شهدوا بصحة احاديثها ، أو يتعرض لتأويلها مع صراحتها جداً ، حتى انها أكثر من احاديث

صد وهفتاد وهفتم : از امير المؤمنين (ع) نقل ميکنند که فرمود : «جنينده

زمين» منم .

صد وهفتاد وهفتم : از حضرت باقر (ع) نقل ميکنند که در شرح اين کلام على (ع)

بدست من قيامت بيا ميشود . فرمود : مراد رجعت است يعنى خدا بوسيلة من وفرزند انم مؤمنين را يارى ميکنند .

مؤلف گوید : اينها حدیثهای است که - با کمی فرصت و کسب کتابهای لازم -

فعلاد دسترس من بود ، وبدون شك اينها از حد «تواتر معنوی» متجاوز است ، حدیثهای ابواب قبل و بعد هم دلالت بر مطلوب دارد ، و عقل معال ميدانند که تمام راويان اين احاديث دروغ گفته باشند ، با اينکه شايد احاديثی که بما نرسیده بيش از اينها باشد ، کدام عاقل است که احتمال بدهد همه اين راويان دروغ گفته اند ، و همه اين نويسندگان کتاب های معتبری که اين احاديث را صحيح دانسته اند ، اشتباه کرده اند ، با اينکه اين همه حدیثهای صريح را تأويل کند با اينکه اينها از اخباری که در تعيين هر يك از ائمه

النصوص على كل واحد من الائمة عليهم السلام ؛ وأوضح دلالة و تصریحاً ، ولا يكاد يوجد في شيء من مسائل الاصول و الفروع اكثر مما وجد في هذه المسئلة من الادلة والایات والروایات والله الهادي .

الباب الحادى عشر

فى انه هل بعد دواته المهدي عليه السلام دولة ام لا

روى الشيخ الاجل أبو جعفر الكليني فى باب تسمية من رآه عليه السلام باسناده الصحيح عن عبدالله بن جعفر الحميرى انه سأل العمري رحمه الله فقال له : انى اريد ان اسألك عن شيء وما أنا بشاك فيما أريد ان أسالك عنه ؛ فان اعتقادي ودينى ان الارض لا تخلو من حجة الا اذا كان قبل القيامة بأربعين يوماً ، فاذا كان ذلك رفعت الحجة و أغلق باب التوبة فلم يك ينفع نفساً ايما نها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في ايمانها خيراً ، فاولئك شرار من خلق الله و هم الذين تقوم عليهم القيمة ؛ ولكنى أحببت أن ازاد يقيناً في الحديث .

وارد شده زيادتر و واضح تر و صريح تر است ، و در هيچ مسأله اى راجع باصول يا فروع دين بيش از اين آيه و خبر وارد نشده ، البته رهبر و رهنا خدا است .

باب يازدهم

در اينكه آيا پس از دولت حضرت مهدي (ع) دولتى هست يانه ؛ شيخ كلينى در باب «اسامى اشخاصى كه خدمت امام زمان (ع) رسیده اند» از «حميرى» نقل ميكند كه به «عمري» (و كيل امام زمان (ع) گفت : من ميخواهم چيزى از تو بپرسم با اينكه در آنچه ميپرسم شك ندارم ، من معتقدم كه زمين از حجت خالى نماند ، مگر چهل روز پيش از قيامت كه در آنوقت حجت از روى زمين برداشته شود و در توبه بسته گردد ، و هر كس تا آن وقت ايمان نياورده باشد ياد ايمانش خيري كسب نكرده باشد ديگر ايمانش سود ندهد ، و اينان بدترين خلق خدايند و اينها قيامت را درك ميكنند ، عقیده من چنين است ، ولى ميخواستم يقينم زياد تر شود «تا آخر حديث» ،

اقول : وقد روي هذا المعنى الشيخ وابن بابويه وغيرهما بطرق كثيرة .

وروى الشيخ في كتاب الغيبة في جملة الاحاديث التي رواها من طرق العامة في النص على الائمة عليهم السلام قال : أخبرنا جماعة عن أبي عبدالله الحسين بن علي بن سفيان البرزوفري عن علي بن سنان الموصلي العدل عن علي بن الحسين عن أحمد بن محمد بن الخليل عن جعفر بن أحمد البصري عن عمه الحسن بن علي عن أبيه عن أبي عبدالله جعفر بن محمد الصادق عجل الله فرجه عن أبيه عن آباءه عن رسول الله صلى الله عليه وآله انه قال : في الليلة التي كان فيها وفاته : يا أبا الحسن احضر دواة وصحيفة ، فأملى رسول الله صلى الله عليه وآله وصية حتى انتهى الى هذا الموضع فقال : يا أبا الحسن انه يكون بعدى اثني عشر اماماً ومن بعدهم اثني عشر مهدياً ، فأنت يا علي أول الاثني عشر اماماً ، وذكر النص عجل الله فرجه فقال : اذا حضرته الوفاة فليسلمها الى ابنه محمد المستحفظ من آل محمد فذلك اثني عشر اماماً ، ثم يكون من بعده اثني عشر مهدياً فاذا حضرته الوفاة فليسلمها الى ابنه أول المقربين له ثلثة أسامي ؛ اسم كاسمي ، واسم كاسم أبي وهو عبدالله وأحمد ، والثالث المهدي هو أول المؤمنين .

وروى الشيخ في كتاب الغيبة في آخره عن محمد بن عبدالله الحميري عن أبيه

این مضمون را شیخ طوسی ، و صدوق و دیگران هم بطریقهای بسیار روایت میکنند
شیخ طوسی در کتاب «غیبت» در حدیثهایی که از طریق سفیان در باره ائمه
 علیهم السلام روایت میکند - از حضرت صادق از پدران بزرگوارش نقل میکند که پنجم
 (ص) - در شب آخر عمرش - بملی (ع) فرمود : دوات و کاغذی بیاور و وصیت خویش را
 بیان کرد و علی (ع) نوشت تا باینجا رسید که فرمود : ای ابوالحسن ، بعد از من دوازده
 امام اند و بعد از آنها دوازده «مهدی» ، ای علی تو اول آن دوازده امامی ... چون او
 (یعنی امام یازدهم) را مرگ فرارسد ، امامت را بفرزندش : محمد - که در آل محمد مقام
 نگهبانی و محافظت دارد - واگذار ، این دوازده امام ، بعد از آنها دوازده مهدی اند
 که چون وی را مرگ در یابد باید ولایت را بفرزندش - اول مقربان که سه نام دارد : احمد ،
 عبدالله ، مهدی ، واگذار .

شیخ طوسی در کتاب غیبت از ابو حمزه نقل میکند که حضرت صادق (ع) در

عن محمد بن عبدالحمید و محمد بن عیسی عن محمد بن الفضیل عن اَبی حمزة عن اَبی عبدالله علیه السلام فی حدیث طویل قال : یا با حمزة ان من بعد القائم اثنی عشر مهدياً من ولد الحسين علیه السلام .

وروی الشيخ ايضاً فی المصباح الكبير حيث أورد دعاء ذكرانه مروی عن صاحب الزمان خرج الى ابي الحسن الضراب الاصفهاني بمكة باسناد لم نذكره اختصاراً ثم أورد الدعاء بطوله الى أن قال : اللهم صل على محمد المصطفى و على المرتضى و فاطمة الزهراء و الحسن الرضا و الحسين المصطفى و جميع الاوصياء مصابيح الدجى الى أن قال : وصل على وليك و ولاة أمرك و الائمة من ولده ، و مد في أعمارهم و زد في آجالهم و بلغهم أقصى آمالهم ديناً و دنياً و آخرة ، انك هلى كل شيء قدير .

وروی ايضاً فی المصباح بعدة بغير فصل دعاء مروى عن الرضا علیه السلام فقال : روى عن يونس بن عبدالرحمن عن الرضا علیه السلام انه كان يأمر بالدعاء لصاحب الامر علیه السلام بهذا الدعاء اللهم ارفع هن وليك و خليفتك الى أن قال : اللهم وصل على ولاة عهده و الائمة من بعده و زد في آجالهم و بلغهم آمالهم «الدعاء» وهو يشتمل على أوصاف

حدیثی فرمود : بعد از حضرت قائم (ع) دوازده مهدي از فرزندان حسین (ع) میباشند
باز شیخ طوسی در کتاب مصباح دعائی طولانی از حضرت صاحب الزمان (ع) نقل میکند که در آخرش چنین میفرماید : خداوندا ! بر محمد مصطفی و علی مرتضی ، و فاطمة زهراء ، و حسن و حسین و همه اوصیا که چراغهای ظلمات (جهل و گمراهی) اند، درود فرست ... و بزولی خود (امام زمان ع) و سایر اولیاء، و امامانی که از نسل اویند درود فرست، عمرشان را طولانی گردان ، و آنها را بیالاترین آرزوهای دنیا و آخرتشان برسان که تو بر هر چیز توانائی

باز در مصباح از حضرت رضا (ع) نقل میکند که در دستور دعای برای حضرت صاحب الامر (ع) چنین فرمود : خداوندا ! بر ولیعهدها و امامان بعد از او درود فرست ، عمرشان دراز گردان و آنان را با آرزوهایشان برسان «تا آخر دعا» در این دعا اوصاف و

والقالب لا تكاد تستعمل في غير المهدي عج .

وروى ابن بابويه في كتاب الخصال في باب الاثني عشر عن عبدالله بن محمد عن محمد بن سعيد عن الحسن بن علي عن أبي اسامة عن ابن هبارك عن معمر عن سمع وهب بن منبه يقول : يكون بعدى اثني عشر خليفة ثم يكون الهرج ، ثم يكون كذا وكذا .

وبالاسناد عن الحسن بن علي عن وليد بن مسلم عن صفوان بن عمرو عن شريح بن عبيد عن عمر والبكابي عن كعب الاحبار قال في الخلفاء : هم اثني عشر ، فاذا كان عند انقضائهم واتي طائفة سالحة مداهة لهم في العمر ، كذلك وعد الله هذه الامة ، ثم قرء : « وهداهم الى صراط مستقيم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم » و كذلك فعل الله ببني اسرائيل وليس بعزيزان يجمع الله هذه الامة يوماً أو نصف يوم ، « وان يوماً عند ربك كالف سنة مما تعدون » .

القابى ذکر شده که در غیر امام زمان (ع) استعمال نمیشود .

شیخ صدوق در کتاب خصال از وهب بن منبه نقل میکند که گفت : بعد از من

دوازده خلیفه است سپس هرج و مرج پدید آید و چنین وچنان شود

و از کعب الاحبار نقل میکند که گفت : خلفا دوازده نفر اند و بعد از آنها طائفة

شایسته ای آیند که خدا عمرشان را طولانی کند ، خدا باین امت چنین وعده داده ، سپس

این آیه خواند : «خدا بکسانی از شما که ایمان آورده عمل صالح کردند وعده داده که

در زمین جانشینشان گرداند » چنانکه در بنی اسرائیل هم این کار را کرد و بعد نیست که

خدا این امت را در يك روز یا نصف روز جمع کند « و يك روز نزد خدای تو باندازة

هزار سالی است که شما میسرید » (کعب الاحبار مردی یهودی است که با اظهار اسلام

بمنظورهای سیاسی مطالب خرافی تورات را بصورت حدیث وامثال آن بمردم القا میکرد

و از این راه ضربت سختی بر تاریخ اسلام زد ، مطالب فوق را هم باید از جمله معمولات او

شمرد چون آیه ای که اول استشهاد کرده بنص حدیثهای سابق مربوط ، بوقت قیام امام

زمان (ع) است و این مرد برای بعد از خلفای دوازده گانه گذاشته ، وشواهد کذب

دیگری هم در این گفتارش هست که بر اهلسن بوشیده نیست ، علاوه کعب الاحبار عمر

و فی باب اتصال الوصیة من لدن آدم من کتاب کمال الدین لابن بابویه حدثنا ابی قال : حدثنا سعد بن عبد الله وعبد الله بن جعفر عن ایوب بن نوح عن الربیع بن محمد عن عبد الله بن سلیمان العامری عن ابی عبد الله علیه السلام قال : ما زالت الارض الا لله تعالی فیها حجة يعرف الحلال من الحرام ، ویدعو الی سبیل الله ، ولا تنقطع الحجة من الارض الا اربعین يوماً قبل القيامة ، واذا رفعت الحجة أغلق باب التوبة ، فلا ینفع نفساً ایمانها لم تكن آمنت من قبل أو کسبت فی ایمانها خیراً أولئك شرار خلق الله وهم الذین یقوم علیهم القيامة .

ورواه البرقی فی المحاسن عن علی بن الحکم عن الربیع بن محمد مثله .
وقال الطبرسی فی کتاب اعلام الوری فی آخر الباب الرابع : قد جاءت الروایة الصحیحة انه لیس بعد دولة المهدی علیه السلام دولة الا ما ورد من قیام ولده مقامه الا ما شاء الله ولم ترد علی القطع والیه ، واکثر الروایات انه لن یمضی من الدنیا الا قبل القيامة بأربعین يوماً یكون فیها الهرج ، وعلامة خروج الاموات وقیام الساعة والله اعلم «انتهی» .

مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

وابوبکر و عثمان راهم بغلالت میشناخت ، پس لابد مرادش دو اوزه خلیفه این طوری است .
باز هم شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» از عبدالله بن سلیمان عامری نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : همیشه از طرف خدا حاجتی روی زمین هست که حلال و حرام را بشناسد و برای خدا دعوت کند ، زمین هرگز از حاجت خالی نمائند مگر چهل روز پیش از قیامت ، و هنگامی که زمین از حاجت خالی ماند در توبه بسته شود و هر کس تا آن وقت ایمان نیاورده باشد یا در ایمانش خیری کسب نکرده باشد دیگر ایمانش سود ندهد اینان بدترین خلق خداوند و اینها هستند که قیامت بر آن ها قیام میکند این حدیث را «برقی» هم در کتاب محاسن بهمین نحو روایت میکند .

«طبرسی» در کتاب «اعلام الوری» میفرماید : روایت صحیحی وارد شده که بعد از دولت حضرت مهدی (ع) دولتی نیست مگر آنچه در بعض احادیث وارد شده که : فرزندان بجایش می نشینند ، اما بطور قطع و یقین فرموده اند در بیشتر روایات هم نقل شده که آن جناب چهل روز با آخر دنیا وفات کند ، سپس هرج و مرج شود ، و نشانه های زنده شدن مردگان و قیام قیامت پدید آید .

و قال المفيد في الارشاد : ليس بعد دولة القائم لاحد دولة ثم ذكر مثل كلام الطبرسي .

و قال صاحب كتاب صراط المستقيم وهو الشيخ زين الدين علي بن يونس العاملی ليس بعد المهدي عليه السلام دولة وارده الا في رواية شاذة من قيام اولاده من بعده ، وهي ما روى عن ابن عباس من قول النبي صلى الله عليه وآله لن تهلك امة انا اولها و عيسى بن مريم آخرها والمهدي في وسطها .

ومثله روي عن انس وهاتان تدلان علي دولة بعد دولته ، وأكثر الروايات انه لا يمضي الا قبل القيمة بأربعين يوماً وهو زمان الهرج ؛ وعلامة خروج الاموات للحساب «انتهى» .

اقول : اما حديث وفاة المهدي عليه السلام قبل القيامة بأربعين يوماً فقد ورد من طريق متعددة لاتحضرني الآن ، والاحاديث في ان الارض لاتخلو من حجة كثيرة،

مرحوم مفيد در «ارشاد» فرمايد بعد از دولت حضرت قائم دولتي نيست، سپس نظير كلمات «طبرسي» راذ كر ميكنند .

علي بن يونس عاملی در كتاب صراط المستقيم مي گويد : بعد از حضرت مهدي (ع) دولتي نيست فقط در روايت ضعيفي هست كه فرزندانش بجايش مي نشينند ، اين روايت را ابن عباس نقل ميكنند كه پيغمبر (ص) فرمود : امتي كه من اولش باشم ، وعيسى بن مريم آخرش ومهدي وسطش هرگز هلاك نشود نظير اين حديث از «انس» هم نقل شده و بقتضاي اين دو حديث بعد از دولت آن جناب باز هم دولتي هست ، اما در بيشتر روايات است كه حضرت مهدي (ع) تا چهل روز پيش قيامت نيمرد ، و آن موقعي است كه هرچ و مرج و نشانه هاي قيامت پيدا شود .

مؤلف گوید : حديث وفات حضرت مهدي (ع) چهل روز قبل از قيامت، بسندهاي متعدد نقل شده - كه اكنون در دسترس من نيست - درباره خالي نماندن زمين از حجت هم حديث بسيار است ، و ادلة عقلي هم در كار هست ، حديثهاي انحصار ائمه در دوازده نفر هم بسيار زياد است (بنابر اين اشكالي توليد مي شود كه بقتضاي اين چند دسته

والادلة العقلية على ذلك قائمة ، وأحاديث حصر الاثمة في الاثني عشر ايضاً كثيرة جداً ويحتمل هنا وجوه :

احد ها ان يكون خلو الارض من امام على ظاهره في هذه الاربعين ، ويكون موت الناس و جميع المكلفين قبل الامام ، وتكون في تلك المدة اليسيرة خالية من المكلفين ومن الامام ، ولا ينافي ذلك ما روى من خروج المهدي عليه السلام من الدنيا شهيداً ، لا يمكن ان يسقيه أحد السم أو يضربه بالسيف ونحوه ، ثم يموت القاتل وسائر المكلفين قبل الامام ، ويكون الرجعة بعد المدة المذكورة أو قبلها ، ولا يبعد كون أهل الرجعة غير مكلفين ، ويكون اغلاق باب التوبة لانقطاع التكليف و موت المكلفين ، فلا ينفع نفساً ايمانها لانتقال النفوس من الدنيا التي هي دار التكليف الى البرزخ أو القيامة ، ويكون المشار اليه بأولئك هم الذين لم يؤمنوا

حديث: (۱) حضرت مهدي چهل روز پیش از قیامت وفات میکند (۲) و زمین هم هرگز از حجت خالی نمی ماند (۳) و آنهم پیش از دوازده نفر نیستند این مطالب با ذیل حدیث سابق که از مرحوم صدوق نقل شد که: هنگامی که زمین از حجت خالی ماند در توبه بسته می شود و ایمان کسی قبول نمی شود و ایمان بدترین خلق اند و قیامت بر آنها قیام می کند، سازگار نیست ، زیرا اگر زمین از حجت خالی نمی ماند پس بعد از حضرت مهدي کسی نباید باشد که توبه اش قبول نشود با ایمانش سود ندهد و امام دیگری هم که نیست چون آمده دوازده نفر اند و همچنین کلمات طبرسی و احادیثی که می فرماید بعد از حضرت مهدي (ع) دوازده مهدي دیگر هست با این سه دسته حدیث موافقت ندارد ، لذا برای حل اشکال مرحوم مؤلف می فرماید : (در اینجا چند احتمال هست :

اول در مدت این چهل روز هیچکس روی زمین نباشد و همه مردم پیش از امام مرده باشند ، و این با احادیثی که می فرماید امام شهید می شود منافات ندارد چون ممکن است کسی آن جناب را مسموم کند یا شمشیری بوی بزند و خود قبل از امام بسیرد ، رجعت هم ممکن است بعد از این مدت یا قبل باشد و شاید اهل رجعت مکلف نباشند و از این جهت البته راه توبه هم باز نیست ، چون مکلفی در کار نیست ، و اینکه در آخر حدیث می فرماید: اینها نیستند

أولم يكسبوا في إيمانهم خيراً ، وذلك غير بعيد لقرب المشار اليهم في الذكر ، و يكون قيام القيامة عليهم اشارة الى انها عليهم لالهم ، بخلاف غيرهم فانها لهم أو عليهم أولهم ونحوه : « لها ما كسبت وعليها ما اكتسبت » والحاصل انه لا يلزم حملاه على بقاء المحجوج بعد فناء الحججة .

و ثانيها ان يكون اشارة الى قوم لا يموتون عند موت صاحب الزمان ، بل يصيرون في حكم الاموات و بمنزلة المعدومين لارتفاع التكليف عنهم لفقدهم العقل أو غير ذلك ، كإقتضاء الحكمة الالهية انقضاء مدة التكليف وقيام الساعة ولعل هؤلاء الجماعة المشار اليهم بقوله تعالى : « ونفخ في الصور فصعق من في السموات والارض الا من شاء » وحينئذ تنصيص الاحاديث المعارضة المشار اليها بزمان التكليف أو يحمل الحججة فيها على ما هو أهم من الامام و العقل مما رواه الكليني وغيره عنهم عليهم السلام ان الله على الناس حجتين ظاهرة وباطنة ، والظاهرة الانبياء والائمة ، والباطنة العقل.

(که قیامت بر آنها قیام می کند) مراد کسانی اند که ایمان نیاورده اند یا در ایمان نشان خیری کسب نکرده اند ، یعنی قیام قیامت بضرر اینها است ، برخلاف دیگران که قیامت خالصاً برفع آنها است یا نفع و ضررشان باهم است ، زیرا کلمه (علی) گاهی برای افاده ضرر استعمال می شود مثل این آیه : « لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت » (یعنی اگر خوبی کرده برفع او است و اگر بدی کرده بضررش) بهر حال لازم نیست حدیث را حمل کنیم بر این که بعد از وفات حجت وقت ، مکلفی روی زمین باشد .

۵ و - اینکه اشخاصی که در آن چهل روز باقی میمانند در حکم مرده باشند ، زیرا شرائط تکلیف از قبیل عقل در آنها نباشد و با حکمت خداوندی اقتضا کند که مدت تکلیف سر آید و قیامت برپا شود و شاید این عدم همانها باشند که خدا میفرماید : در «صود» دمیده شود و هر که در آسمانها و زمین است - جز آن که خدا خواهد - بیهوش شود ، زمر ، ۶۸ ، بنابراین حدیثهایی که میفرماید : زمین از حجت خالی نمیماند اختصاص بزمان تکلیف پیدا میکند ، یعنی تا مکلف در عالم هست حجت هم هست ، شاید هم مراد از حجت عقل باشد که حجت باطن است ، و پیغمبران و ائمه حجت ظاهرند (این احتمال فسادش ظاهر است ، اگر این احتمال را ، یا بد احادیث امامت مورد اشکال میشود و برای دشمنان میدان باز میگردد)

وثالثها أن يكون المراد بالاربعين يوماً مدة الرجعة و يكون ذلك إشارة الى قلتها ، فانه يعبر بالسبعين عن الكثرة ؛ و بما دونها من القلة ، او إشارة الى ما عرفى هذه الاحاديث من قوله فى هذا المقام «وان يوماً عند ربك كالف سنة مما تعدون» و يكون وفاة جميع المكلفين قبل المهدي عليه السلام ، و يكون أهل الرجعة غير مكلفين ؛ و يأتى ان شاء الله تمام الكلام .

ورابعها أن يكون القيامة التى أخبر بوقوعها بعد الاربعين يوماً هى قيام الاموات وحيوتهم بعد الموت ، و يكون المراد الرجعة التى هى القيامة الصغرى ، ثم القيامة الكبرى ، و لا ريب فى جواز استعمال القيامة فيما يشمل القيامة الصغرى و الكبرى بل قد تقدم اطلاق الاخرة فى القرآن على الرجعة ، و ورد الحديث بذلك .

وخامسها أن يكون المراد ليس بعد دولة المهدي عليه السلام دولة مبتدئة فلا ينافى الرجعة لانها دولة ثانية ، و الاربعون يوماً يحتمل كونها فاصلة بين الدولتين .

وسادسها أن يكون المراد بموت المهدي عليه السلام الذى لا يتاخر القيمة عنه الا ربعين

سوم: شايد چهل روز ايام رجعت باشد و اين عدد اشاره بكمى دورانش باشد ، چون مقدار زياد در امدد هفتاد معرفى مى کنند و كم در اعداد كمترو بياينكه هر روزى هزار سال باشد چنانكه مى فرمايد : « يك روز نزد پرورد گارت مثل هزار سالى است كه شما ميشريد » ، بنا بر اين حضرت مهدى پس از تمام مكلفين وفات ميكند و مردم رجعت تكليف ندارند .

چهارم: شايد مراد از قيامت در حديث مزبور قيامت صغرى يعنى رجعت باشد و البت اطلاق قيامت بر رجعت مانعى ندارد و ممكن است قيامت بر هر دو اطلاق شود ، چنانكه قبلا گفتيم كه در قرآن اطلاق « آخرت » بر آن شده ، و در احاديث هم وارد است .

پنجم: شايد مراد از حدِيثهاى كه مي فرمايد: بعد از دولت مهدى دولتى نيست ، دولت ابتدائى باشد ، اما رجعت دولت دوباره گذشتگان است ، پس منافاتى باهم ندارند ، آن چهل روز هم شايد فاصله بين دو دولت باشد .

ششم: شايد مراد از مرگ حضرت مهدى كه چهل روز پيش از قيامت است : مردن

یوماً الموت الثانی بعد رجعتہ عجل الله فرجه ، وقد ذکر بعض المحققین من المعاصرين وأورد
 أحادیث متعددة دالة على رجعتہ عجل الله فرجه ، و ذکر انه نقلها من كتب المتقدمين و الله
 أعلم ، وأما أحادیث الاثنی عشر فلا يخفى انها غير موجبة للقطع أو اليقين لذورها
 وقتها وكثرة معارضتها كما أشرنا الى بعضه ، وقد تواترت الاحادیث بان الائمة
 اثنی عشر ، وان دولتهم ممدودة الى يوم القيامة ، و ان الثاني عشر خاتم
 الاوصياء والائمة والخلف ؛ و ان الائمة من ولد الحسين الى يوم القيامة ، و نحو ذلك
 من العبارات ، فلو كان تجب علينا الاقرار با مائة اثنی عشر بعدهم لوصل الينا
 نصوص متواترة تقاوم تلك النصوص ، لينظر في الجمع بينهما .
 وقد نقل عن السيد المرتضى انه جوز ذلك على وجه الامكان والاحتمال ، و قال :
 لا تقطع بزوال التكليف عند موت المهدي عجل الله فرجه ، بل يجوز أن يبقى بعده ائمة
 يقومون بحفظ الدين و مصالح أهله ؛ ولا يخرجوا ذلك عن التسمية بالاثني عشرية ؛
 لانا كلفنا أن نعلم امامتهم وقد بينا ذلك بياناً شافياً ، فانقردنا بذلك من غيرنا
 « انتهى » .

مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی

دوباره باشد ، چنانکه یکی از علمای عصر ما حدیثهای نقل کرده که آنجناب هم رجعت
 دارد، والله اعلم.

امراجع حدیثهای که میفرماید بعد از مهدی دوازده نفر امام دیگرند ، روایاتی
 که در این زمینه وارد شده دلالت قطعی ندارد در روایات بسیاری هم وارد شده که اسم
 دوازده نفر اند و دولتشان تا قیامت ادامه دارد ، و دوازدهمین آخر اوصیا ، و امامها ، و جانشینان
 است ، و اسم تا قیامت از اولاد حسین (ع) اند و اگر بر ما لازم بود که با امامت دوازده نفر
 بعد از آنها (که در روایات دیگری وارد شده) اقرار کنیم باید حدیثهای متواتری هم در این
 باره باشد که در برابر حدیثهای معارض بتواند مقاومت کند و ملاحظه جمع بین آنها بشود .
 از سید مرتضی هم نقل است که فرموده : شاید بعد از حضرت حجت (ع) خلفایی باشند ؛ و بر طرف
 شدن تکلیف بعد از آنجناب حتمی نیست ، ممکن است پس از او امامانی باشند که دین و مصالح
 مؤمنین را حفظ کنند ، و این ؛ دوازده نفر بودن اسم منافات ندارد ، زیرا آنها که ما باید بشناسیم
 همین دوازده نفر اند ، و ما کتاب مستقلی در این زمینه نوشته ایم « پایان کلام سید مرتضی »

ويؤيده عدم الدليل العقلي القطعى على النفى ، وقبول الادلة النقلية للتقييد والتخصيص ونحوهما لو حصل ما يقاومهما ، ولا يخفى ان الحديث المنقول أولاً من كتاب الغيبة من طرق العامة ، فلا حجة فيه فى هذا المعنى ، وانما هو حجة فى النص على الاثنى عشر ؛ لموافقته لروايات الخاصة ، وقد ذكر الشيخ بعده وبعد عدة أحاديث انه من روايات العامة ، والباقى ليس بصريح ، وقد تقدم فى الحديث السادس و التسعين من الباب السابق ما هو صريح فى ان المهدي عليه السلام له عقب ، و هي هنا احتمالات :

«اولها» ان يكون البعدية غير زمانية بل هي مثل قوله تعالى : فمن يهديه من بعد الله فيجوز كون المذكورين فى زمن المهدي عليه السلام ، ويكونوا نواباً له ، كل واحد نائب فى جهة ، أوفى مدة .
«وثانيها» ان قوله : من بعده ، لا بد فيه من تقدير مضاف ، فيمكن من بعد ولادته أو من بعد غيبته ويكون اشارة الى السفر او الوكالة (النفر او الوكلاء له خل) على الانس والجن او الى أعيان علماء شيعة فى مدة غيبته ؛ و يمكن أن يقدر من

مؤيد كلام مرحوم سيد ابن است كه دليل عقلى قطعى نداريم كه بعد از امام دوازدهم خليفه‌اى نيست ، دليلهاى نقلى هم قابل تصرف است - البته اگر حديث معتبرى در مقابل باشد - اما آن حديث اول كه از كتاب «غيبت» شيخ طوسى نقل كرديم چون از طريق سنين نقل ميكنند براى ما حجت نيست ، فقط در تعيين عدد دوازده امام كه با ما موافقت دارد حجت است ، مرحوم طوسى هم پس از چند حديث ديگر ميفرمايد اين حديث از حديثهاى سنين است ، ساير احاديث هم صراحتى ندارد ، باقى ميمانند حديث نود و ششم باب سابق كه صريحاً ميفرمايد : بعد از حضرت مهدي (ع) جانشينانش هستند ، اما اين حديث هم چند احتمال دارد :

يكي اينكه مراد بعد زمانى نيست بلكه رتبه‌اى است - نظير اينكه در قرآن ميفرمايد :
« بعد از خدا كه او را هدايت ميكنند ؟ » يعنى فرزندان او تحت نظر او حكومت ميكنند و نايب او هستند ، و در رتبه بعداند .

دوم اينكه مراد بعد از تولد يا غيبتش باشد ، و اشارة بو كلاء و نمايندگان يا علمائى شيعة باشد كه در زمان غيبت نايب اماماند با بعد از خروج كه ممكن است آن موقع نيز

بعد خروجه ؛ فيكونون نواباً له كما مر .

وقد روى الصدوق في كتاب كمال الدين وتمام النعمة عن علي بن أحمد بن موسى الدقاق عن محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن موسى بن عمران النخعي عن عمه الحسين بن يزيد النوفلي عن علي بن أبي حمزة عن أبيه قال : قلت للصادق ﷺ : سمعت من أبيك انه قال : يكون من بعد القائم اثني عشر مهدياً ؛ فقال : قد قال : اثني عشر مهدياً ولم يقل اثني عشر اماماً ولكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس الى ولايتنا ومعرفة فضلنا .

اقول : فهذا الحديث يناسب الوجوه المذكورة ؛ ويوافق ما يأتي ايضاً على وجه ، على أنه يحتمل الحمل على التقية على تقدير أن يراد منه نفى الرجعة ، كما حمله بعض المحققين .

« و ثالثها » أن يكون ذلك محمولاً على الرجعة ، فقد عرفت جملة من الاحاديث الواردة في الاخبار برجعتهم عليهم السلام على وجه الخصوص ، وعرفت جملة من الاحاديث الواردة في صحة الرجعة على وجه العموم في كل من محض الايمان محضاً أو محض الكفر محضاً ، وكل واحد من القسمين قد تجاوز حد

نيابت داشته باشند . مرحوم صدوق هم در کتاب « اكمال » از ابو حمزه نقل میکنند که گفت : حضرت صادق (ع) عرض کردم : من از پدرتان شنیدم که : بعد از قائم دوازده مهدي هست ، فرمود : دوازده « مهدي » فرموده اند نه دوازده امام ، اینان عده ای از شیعیان ما هستند که مردم را بولایت و معرفت ما میخوانند .

مؤلف گوید . این حدیث با این چند وجهی که اخیراً ذکر شد مناسب است ، و شاید با حدیثهای آینده هم موافق باشد ، علاوه که ممکن است - اگر مراد حضرت صادق (ع) نفی رجعت باشد - از باب تقیه فرموده باشد ، چنانکه بعضی از محققان هم همینطور فهمیده اند .

صوم اینکه مربوط بر رجعت باشد ، چنانکه در بسیاری از روایات بود که ائمه علیهم السلام بر میگردند و در قسمتی از احادیث هم بود که هر مؤمن خالص یا کافر خالصی بر میگرد

التواتر المعنوي بمراتب ، كما رأيت في الابواب السابقة ، وعلى هذا فالائمة من بعده هم الائمة من قبله قد رجعوا بعد موتهم ، فلا ينافي ما ثبت من أن الائمة اثني عشر ؛ لان العدد لا يزيد بالرجعة ، وهذا الوجه يحصل به الجمع بين رواية اثني عشر و رواية أحد عشر ، فان الاولى محمول على دخول المهدي او النبي ﷺ والثانية لم يلاحظ فيها دخول أحد منهما بالحكمة اخرى ، ومثل هذا في المحاورات كثير ، والتخصيص بالذکر لا يدل على التخصيص بالحكم ، وليس بصريح في الحصر و ما تضمنه الحديث المروي في كتاب الغيبة أو على تقدير تسليمه في خصوص الائمة عشر بعد المهدي ﷺ لا ينافي هذا الوجه ، لاحتمال أن يكون لفظ ابنه تصحيفاً أو اصله أبيه بالياء آخر الحروف ، ويراد به الحسين ﷺ كما روي سابقاً في أحاديث كثيرة من رجعة الحسين ﷺ عند وفاة المهدي ﷺ ليفسله ، ولا ينافي ذلك الا سماء الثلاثة لاحتمال تعدد الاسماء واللقاب لكل واحد منهم عليهم السلام ، وان ظهر بعضها ولم يظهر

بنا بر این امامهای بعد از او همان ائمه سابق اند ، پس این بادوازه نفر بودن ائمه منافات ندارد و باین وجه بین روایتی که میفرماید : ائمه دوازده نفر اند و آنکه میفرماید یازده نفر اند جمع میشود ، چون اگر خود آنجناب یا پیغمبر (ص) را هم حساب کنیم دوازده نفر میشود ، اگر حساب نکنیم یازده نفر میشود ، منتهی يك نفر آنها نام برده نشده چنانکه در مکالمات معمولی هم گاهی از بین عده ای چند نفر را نام میبرند و از بقیه صحبتی نمیکنند ، و این دلیل بر انحصار نیست .

اما اینکه در حدیث کتاب غیبت میگوید : دوازده نفر از فرزندان او . . . بر فرض که حدیث صحیح باشد - باین مطلب منافات ندارد ، چون ممکن است کلمه «ابنه» (یعنی ولایت را به پسرش و امیدگذاورد) غلط باشد و اصلش «اییه» باشد (یعنی پیدارش و امیدگذاورد) که مراد حضرت امام حسین (ع) باشد ، چون روایات بسیاری سابقاً نقل کردیم که میفرماید حضرت امام حسین (ع) بر میگردد و پس از وفات حضرت مهدی وی را غسل میدهد ، اما اینکه در حدیث کتاب غیبت میفرماید : جانشین او سه نام دارد : احمد ، عبدالله ، و مهدی ، آنها باین مطلب منافاتی ندارد ، چون ممکن است هر يك از آنها چند نام

الباقی ولا احتمال تجده وضع الاسماء فی ذلك الزمان له ع ، لاجل اقتضاء الحکمة الالهية ، وقوله ع فی حدیث ابي حمزة : اثني عشر مهدياً من ولد الحسين لا یبعد تقدیر شیء له يتم به الكلام بأن یقال أكثرهم من ولد الحسين ولا یخفی انه قد یبني المتكلم كلامه علی الأكثر الا غلب عند ظهور الامر ، أو ارادة الا جمال ، ومما یقرب بذلك ویزیل استبعاد ماورد فی أحادیث النص علی الاثمة الاثني عشر علیهم السلام انهم من ولد علی وفاطمة ، والحديث موجود فی أصول الكلینی ، ولا بد من حملة علی ما قلناه لخروج امیر المؤمنین ع هذا الحکم ، ودخواه فی الاثني عشر علیهم السلام والضمایر فی الدعایین یحتمل عودها الی الرسول والی الحسين ع ، ویحتمل الحمل علی الرجعة كما مر لکن فی الدعاء الثاني لافی الاول بوجود لفظ ولده فیہ ، وحديث كعب ووهب یحتملان بعض ما مروهما الی الرجعة اقرب علی ان قولهما ليس بحجة ، لکن الظاهر انهما راویان لهذا المعنی عن بعض أهل العصمة علیهم السلام ویأتی زیادة تحقیق لبعض مضمون هذا الفصل ان شاء الله تعالی .

مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

وچند لقب داشته باشد ، اگر چه بعضی اظهار شده باشد ، و بعضی نشده باشد ، علاوه ممکن است این نامها - بحسب حکمت الهی - آن وقت جعل شود ، اما اینکه در حدیث ابو حمزه میفرماید : دوازده مهدي از نسل حسین ع ، شاید مراد این باشد که اکثرشان از نسل اویند ، چنانکه غالباً وقتی که مطلب معلوم باشد یا بخواهند مجمل گوئی کنند ، حکم مربوط با کثر را بهمه نسبت میدهند ، نظیر اینکه مرحوم کلینی در باره تعیین دوازده امام حدیثی نقل میکند که میفرماید : دوازده امام از نسل علی و فاطمه سلام الله علیها هستند ، با اینکه یازده نفرشان از نسل آنهایند ، اما اینکه در آن دو دعائی که از کتاب «مصباح» نقل کردیم ، میفرماید : بر امامان از نسل او ، یا امامان بعد از او درود فرست شاید مراد ائمه از نسل پیغمبر ص یا حسین ع باشد ، دعای دوم احتمال دیگری هم دارد که مراد امامان هنگام رجعت باشد ، حدیث و هب بن منبه و کعب الاحبار هم قابل همین تاویلها هست اما بار رجعت مناسب تر است ، با اینکه اصلاً گفتار آنها حجت نیست ، ولی ظاهر آن چه گفته اند از بعضی معصومین نقل کرده اند .

الباب الثاني عشر

في ذكر شبهة منكر الرجعة والجواب عنها

لا يخفى انه لا يكاد يوجد حقاً خالياً من شبهة تعارضه ، فان الجهل أكثر من العلم في هذه النشأة ، و شياطين الانس والجن يجهدون في ترويح الشبهات وتكثيرها ، وقد قال الله سبحانه : « هو الذي أنزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن أم الكتاب وأخر متشابهات » و معلوم انه لا بد من حكمة في خلق الشهوات ونصب الشبهات ، و انزال المتشابهات ، و مما ظهر لنا من الحكمة في ذلك ارادة امتحان العقول ، و تشديد التكليف و التعريض لزيادة الثواب و العوض على تحصيل الحق والعمل به ، و مع ذلك فمن أخلص نيته و أراد الحصول الى الحق من كلام الله و كلام نبيه و أوصياؤه عليهم السلام ، و جدهم اجمعاً على الشبهات جداً .

اذ اعرفت هذا فنقول : قد ثبت ان الرجعة حق بتصريح الآيات الكثيرة و تصريحات

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

باب دوازدهم در شبهة منكرين رجعت و جواب آن اين مطلب معلوم است

که هیچ حقی نیست که پیرامونش شبهه‌ای نباشد ، زیرا در این جهان جهل و نادانی بر علم و دانش غلبه دارد ، و شیطان‌های انس و جن می‌کوشند که شبهات را زیاد کنند و بازار اینگونه مطالب را رواج دهند ، خداوند می‌فرماید : « او است که این قرآن بر تو نازل کرد ، قسمتی آیه‌های محکم (و واضح) است ، اینها اصل و مرجع کتاب است ، و قسمتهای دیگر «متشابهات» است ، آل عمران ، ۷ » و البته در خلقت شهوات و ایجاد شبهه‌ها ، و نازل کردن «متشابهات» حکمتی نهفته است ، و از جمله اینکه وسیله آزمایش عقول ، و سنگین شدن بار تکلیف است ، تا اجر و ثواب در پیدا کردن راه حق و عمل با احکام زیاد تر گردد ، و البته هر کس نیت خویش خالص کند و بخواهد از راه قرآن و احادیث معصومین علیهم السلام بحق برسد راه‌داری یابد و شبهه‌ها برایش حل میشود و حق در نظرش واضح میگردد .

اینک میگوئیم : که حقانیت رجعت بصریح آیات بسیار و حدیثهای متواتر - بلکه

الا حادیت المتواترة ، بل المتجاوز حد التواتر ، و باجماع الامامية ، حتی انا لم نجد أحداً من علمائهم خرج بانكار الرجعة ولا تعرض لتضعیف حدیث واحد من أحادیثها ولا لتأویل شيء منها ، وأكثرها كما رأيت لا تناله يد التأویل ؛ وكل منصف يحصل له من أدلة الرجعة اليقين وحينئذ يمكنه دفع كل شبهة بجواب اجمالی بأن يقول هذا معارض لليقين وكل ما كان كذلك فهو باطل ، وأنا أذكر ما يعطرك من الشبهات التي استند اليها منكرها ، واجيب عنها تفصيلاً فأقول :

الشبهة الاولى الاستبعاد وهذا كان اصل انكار من أنكرها ، وذلك ان كثيراً من العقول الضعيفة لا تجوز ذلك ولا تقبله ، وخصوصاً ما روي في بعض الاحاديث السابقة مما ظاهره ان مدة رجعة آل محمد عليهم السلام ثمانون ألف سنة ، الى غير ذلك من الامور البليغة الهائلة .

فالجواب اولاً : ان خصوص هذا التحديد لم يحصل به اليقين ، ولا وصل الى حد التواتر ، وكل من جزم بالرجعة لا يلزمه الجزم بهذه المدة .

مرکز تحقیق کلامی و فقهی

متجاوز از تواتر و اجماع امامیه ثابت است ، تا آنجا که ما احادی از علمای امامیه را سراغ نداریم که رجعت را انکار کرده باشد ، یا حتی یکی از احادیث را رد یا تأویل کرده باشد ، و چنانکه دیدیم غالب احادیث قابل تأویل نیست ، و هر با انصافی با مطالعه این ادله یقین پیدا میکند ، و میتواند بنحو اجمال از هر شبهه ای جواب دهد که برخلاف یقین است و هر چه با یقین یا مطالب یقینی معارضه کند باطل است ، اکنون شبهه هائی که از منکرین رجعت در نظر است ذکر میکنیم و تفصیلاً جواب میدهم .

شبهة اول - استبعاد است ، و ریشه انکار منکرین همین است ، چون بسیاری از عقلهای ضعیف از پذیرفتن اینگونه مطالب عاجز است ، مخصوصاً بلعاط شاخ و برگهائی که در بعض احادیث اضافه شده ، نظیر حدیثی که مدت رجعت آل محمد علیهم السلام هشتاد هزار سال معرفی میکند ، و سایر مطالب وحشت آور دیگر

اما جواب ، اولاً خصوص این مدت مزبور دلیل حتی ندارد و جزء معنای رجعت نیست ، ممکن است کسی بر رجعت معتقد باشد و اینگونه مطالب را معتقد نباشد .

وثانياً : ان الاستبعاد ليس بحجة ولادليل شرعى ، فلا يجوز الالتفات اليه .
وثالثاً ان هذا لا يصل الى حد الامتناع ؛ بل هو ممكن لايجوز الجزم بنفيه ،
لانه يستلزم دعوى علم الغيب .

ورابعاً انه لا يوجد له معارض صريح بعد التتبع التام فلا يجوز ردّه .

وخامساً انه يحتمل حمله على المبالغة ، وأن يكون مثل قوله تعالى : « و ان يوماً عند ربك كألف سنة مما تعدون » وقوله تعالى : « ويوم كان مقداره خمسين ألف سنة » كما ذكر بعض المفسرين ان المراد ما يقضى في ذلك اليوم و يفصل ، ويقع من الامور العظيمة يحتاج الى مثل هذه المدة من السنين في الدنيا .
وسادساً ان ذلك ان كان المراد منه ظاهره فهو بالنسبة الى فضل الائمة عليهم السلام قليل ، وبالنسبة الى قدرة الله تعالى سبحانه وكرمه أقل ، وما أحسن ما قاله في هذا المقام رجب البرسى في كتابه بعدما اورد حديثاً عجيباً في فضلهم عليهم السلام في أوایل كتابه وقال بعده ما هذا لفظه : أنكر هذا الحديث من في قلبه مرض ،

مركز تحقیق و ترویج کتب و احادیث اسلامی

ثانياً استبعاد حجت و دليل شرعى نیست ، و بادليل تاب مقاومت ندارد .

ثالثاً مطلب محال نیست ، و چون ممکن است ، احتمال وقوع دارد ، و علم غیب میخواهد که کسی بگوید : حتماً رجعتی نیست (بنابر این کسی نباید انکار رجعت کند بلکه خدا کثر اگر دلیلی پیدا نکند باید بطورشک و تردید تلقی کند ، نه بنحورد و انکار) .

رابعاً پس از اینکه ممکن شد و دلیلی هم بر ردش نبود ، انکارش جایز نیست ،

خامساً شاید مدت مشارالیه از باب مبالغه باشد نظیر اینکه خدا میفرماید : « يك روز نزد پروردگارت بمقدار هزار سال از سالهائی است که شامیشمارید » و یا آیه دیگر : « روزی که بمقدار پنجاه هزار سال است » که بعضی از مفسرین گویند مراد این است که بمقدار هزار ، یا پنجاه هزار سال کار در آن انجام میشود .

سادساً اینگونه مطالب نسبت بفضل انه عليهم السلام چیزی نیست ، و نسبت بقدرت و کرم خدا بمقدار تراست ، « حافظ رجب برسى » اول کتابش حدیث عجیب و غریبی در فضل ائمه نقل میکند و بعد (چون خودش می فهمد اینگونه احادیث مورد قبول عموم

فقلت له: تنكر القدرة أم النعمة [أم] ترد على المؤيدين بالعصمة، فان أنكرت قدرة الرحمن فانظر الى ما روى عن سليمان ان سماطه كان كل يوم ملحمة سبعة اكراد، فخرجت دابة من دواب البحر وقالت: يا سليمان اضفنى ذلك اليوم، فأمر أن يجمع لها مقدار سماطه شهراً؛ فلما اجتمع ذلك على ساحل البحر و صار كالجبل العظيم أخرجت المحوت رأسها وابتلمته وقالت: يا سليمان أين تمام قوتى اليوم فان هذا بعض طعامى، فتعجب سليمان فقال لها: هل فى البحر دابة مثلك؟ فقالت: ألف ألفا. فقال سليمان: سبحان الله الملك العظيم و يخلق ما لا تعلمون، واما نعمته الواسعة فقد قال الله سبحانه لداود: و عزتى و جلالى لو أن أهل سماواتى و أرضى أمطونى فأعطيت كل مؤملاً ماله، و بقدر دنياكم سبعين ضعفاً لم يكن ذلك الا كما يغمس أحدكم ابره فى البحر و يرفعها، فكيف ينقص شىء انافيه و انتهى كلام الحافظ البرسى ثم ذكر أحاديث فى كثرة العوالم الموجودة الان وراء هذا العالم.

الثانية أن أحاديث الرجعة لم يثبت فى كتب معتدة، و لا وصلت الى حد يوجب

مركزية كويتية

نیست (میگوید : شخصی که دلش ریش بود ابن حدیثدا منکر شد ، گفتم قدرت خدا را انکار میکنی یا نعمتش را ، یا امامان و معصوم داد میکنی ؟ اگر قدرت را منکرى بنگر که چگونه يك نهنگ عظیم دریا غذایى را که يك ماه حضرت سلیمان در سفره مینهاد بلعید و گفت ابن قسمتى از خوراك روزانه من بود ، حضرت سلیمان با تعجب پرسید : دریا جانور دیگری نظیر تو دارد ؟ گفت : هزارها مثل من هستند ، حضرت سلیمان فرمود : خداوند پادشاه عظیم الشأن منزله است ، چیزهائى میآفریند که مردم خبر ندارند ، اما دستگاه نعمتش بقدرى وسیع است که حضرت داود خطاب شد : بعزت و جلالم ! اگر همه خواستهها و آرزوهای اهل آسمانها و زمین را بدهم و هفتاد برابر این دنیا بآنها عطا کنم (در جنب کرم من) بقدرى است که شما سوزنى را در دریا فرو برید و بیرون آرید ، چیزی که وجودش بدست من است چگونه کم میشود ؟ «پایان کلام حافظ رجب» سپس حدیثهاى درباره عوالم زیادى که خدا آفریده نقل میکند .

شبه دوم : اینکه حدیثهای رجعت نه در کتابهای معتبر ثبت شده و نه بعدی است

العلم ، وذلك ان رسالة الرجعة التي جمعها بعض المعاصرين ووصلت الي هذه البلاد اشتملت على أحاديث كثيرة ذكر في اولها انه نقلها من كتب المتقدمين ولم يذكر في كل حديث من أي كتاب نقله فكان ذلك ايضاً شبهة وسبباً للانكار ، وظن بعضهم ان ذلك لم يوجد في الكتب المعتمدة والاصول الصحيحة ، الا أن يكون بطريق الاحاد ، ولذلك لم نقل هنا من تلك الرسالة شيئاً مع أن احاديثها لا تقصر عن الاحاديث التي جاء عنها في العدد والاعتماد .

والجواب قد عرفت ان كتب الحديث و المصنفات المعتمدة معلومة من ذلك وقد ذكرنا اسماء الكتب التي نقلنا منها ، مع اننا لم نتمكن من مطالعة الجميع لضيق الوقت وكثرة الموانع ولا حضرنا جميع ما هو بأيدي الناس الان من الكتب المشتملة على ذلك ؛ فضلا عن كتب المتقدمين التي ألفوها في ذلك ، وغيره مما هو أهم منه وقد عرفت ثبوت أحاديث الرجعة في الكتب المعتمدة ، وانه لا يخلو كتاب منها الا نادراً ، فبطلت الشبهة ولا وجه للتوقف بعد ذلك .

مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

که موجب قطع و یقین شود ، منشأ این شبهه این است که یکی از علمای عصر ما رساله ای درباره رجعت منتشر کرده و حدیثهای زیادی در آن نوشته و اولش میگوید : این احادیث را از کتب متقدمین نقل میکنم اما هر حدیثی را با مدرك ذکر نمیکند و این سبب شبهه و انکار شده بطوری که بعضی گمان کرده اند این احادیث در کتابهای معتبر نیست و از اعتبار ساقط است ، از این جهت من هم در این کتاب اصلاً از آن رساله چیزی نقل نکردم با اینکه احادیث از نظر عدد و اعتبار از احادیثی که ما جمع کردیم کمتر نیست .

اما جواب ، اینکه کتب حدیث و مؤلفات معتبره علماء از احادیث رجعت پر است ، چنانکه نام کتابهایی را که از آن نقل کردیم اول کتاب تذکر دادیم ، باینکه تنگی وقت و زیادی موانع اجازه مطالعه تمام کتب را نداد ، و همه کتابهایی هم که اکنون در دست مردم است در اختیار من نیست ، تاچه رسد کتابهای پیشینیان ، و نیز قبلاً تذکر دادیم که احادیث رجعت در کتابهای معتبر ثبت است ، و کمتر کتاب حدیثی است که از این حدیثها خالی باشد ، با این بیان دیگر جایی برای شبهه نمیماند .

الثالثة ما ورد في بعض أحاديث التلقين عند وضع الميت في القبر انه ينبغي ان يقال له هذا أول يوم من ايام الاخرة ؛ و آخر يوم من ايام الدنيا ، فهذا يدل على نفي الرجعة .

الجواب اولاً : ان الرجعة غير عامة لكل أحد وانما ينبغي تلقين الميت بذلك لعدم العلم بأنه من أهل الرجعة قطعاً ، والاصل عدم كونه منهم ان يتحقق ويشبث .
وثانياً ان الرجعة واسطة بين الدنيا والاخرة ، فيجوز أن يطلق عليها كل واحد منهما ، وقد عرفت اطلاق أهل اللغة اسم الدنيا عليها ؛ ورأيت للاحاديث التي تفيد اطلاق كل واحد من اللفظين عليها باعتبارين ، وتقدم حديث صريح في اطلاق اسم الاخرة عليها .

وثالثاً ان أهل الرجعة يحتمل كونهم غير مكلفين ، والمراد بالدنيا في حديث التلقين دار التكليف كما يفهم منه بالقرينة .

ورابعاً ان الحيوة الاولى بالنسبة الى الثانية يجوز ان يطلق عليها اسم الدنيا بحسب وضع اللغة بأن يكون وضعت للاولي خاصة ، اما من الدنيا أو من الدناوة ،

شبهة سوم : در بعضی از احادیث تلقین میت است که چون میت را در قبر گذارند بگویند : این اولین روز از روزهای آخرت ، و آخرین روز از روزهای دنیا است ، از اینجا معلوم میشود این مرده دیگر دنیا بر نمیگردد و عمر دنیایش تمام شد

جواب اینکه : اولاً رجعت عمومی نیست و مادامی که نمیدانیم کسی از اهل رجعت است یا نه مستحب است این دعا را در تلقینش بخوانیم

ثانياً رجعت واسطه بين دنیا و آخرت است ، هم ممکن است آنرا دنیا نامید هم آخرت اهل لغت دنیايش گویند ، و در احادیث گاهی دنیا گفته شده و گاهی آخرت ، و در حدیثی که سابقاً گذشت صریحاً نام آخرت بر آن نهاده شده .

ثالثاً : شاید اهل رجعت مکلف نباشند و مراد از دنیا در حدیث تلقین دار تکلیف باشد .

رابعاً : زندگی پیش از مرگ نسبت بزندگی بعد از آن بحسب وضع لغوی دنیا است ، چون دنیا یا مشتق از « دنو » (بمعنی نزدیکي) یا از « دنات » (بمعنی پستی) است ،

و يكون اطلاقها علي الحيوة الثانية محتاجاً الي القرينة ، لانه انما يصدق عليها ذلك المعنى بالنسبة الي القيمة الكبرى لامطلقاً
 وخامساً ان الحديث المشار اليه غير متواتر ؛ فلا يقاوم أحاديث الرجعة و أدلتها لو كان صريحاً في المعارض ، فكيف واحتمالاته كثيرة .
 الرابعة الأدلة العقلية والنقلية الدالة على امتناع خلوت الارض من امام طرفه عين ، و امتناع تقدم المفضول على الفاضل ، مع الاحاديث الصريحة في حصر الائمة في اثني عشر ، وان الامامة في ولد الحسين الي يوم القيمة ، وقولهم عليهم السلام في وصف الامام الامام واحد دهره ، لا يدانيه عالم ؛ و لا يوجد له مثل ولا نظير ، وما تقرّ زمن ان الامامة رياسة عامة ، وان المهدي عليه السلام خاتم الاوصياء والائمة ، فلا يجوز ان تكون الرجعة في زمان المهدي عليه السلام ولا بعده ، لانه يلزم اما عزله عليه السلام وقد ثبت استمرار امامته الي يوم القيمة ، واما تقديم المفضول على الفاضل أو زيادة الائمة على اثني عشر ، وعدم عموم رياسة الامام ، وهذه أقوى شبهات منكر الرجعة .

مكتبة كويتية

اما اطلاق آن بر زندگی دوم محتاج بقرينه است ، زیرا گرچه در مقابل قيامت كبرى رجعت را ميتوان دنيا گفت ، اما بطور اطلاق ميتوان نام دنيا بر آن نهاد .
 خامساً: حديث مزبور متواتر نيست ، و اگر صريح در معارضة و مخالفت هم بود با دلة رجعت تاب مقاومت نداشت ، تا چه رسد كه صريح هم نيست .
 شبهة چهارم : بادلة عقلی و نقلی اثبات شده كه : ممكن نيست يك چشم بهم زدن زمين از حجت خالی بماند ، و ممكن نيست غير افضل بر افضل مقدم شود ؛ حديثهاي صريحي هم دلالت دارد كه ائمه دو ازنه فرزند و امامت تا قيامت در نسل حسين (ع) است ، و نيز در وصف امام رسیده كه : يگانه روزگار است ، در علم و فضل مثل و مانند ندارد ، و امامت رياست بر عموم مردم است ، با اين مقدمات رجعت معنی ندارد ، چون لازم آيد يا او از امامت عزل شود . در صورتی كه بر حسب ادله امامت او تا قيامت ادامه دارد - يا غير افضل (يعني امام زمان ع) بر افضل (يعني حضرت امير ع) با حضرت امام حسين ع) مقدم باشد ، و يا عدد امامان از دو ازنه نفر زيادتر باشد ، و رياست امام عموماً نباشد ، اين قوی ترين شبهة منكرين رجعت است .

و الجواب من وجوه احدها انه يحتمل كون أهل الرجعة غیر مكلفین

كما يفهم من بعض الاحاديث السابقة و انهم انما يرجعوا ليحصل الفرج و السرور للمؤمنين و ينتقم من اعدائهم و يظهر تملكهم و تسلطهم ، و يحصل الغم و الذل للكافرين و اعداء الدين ، و ليس عندنا دليل قطعی علی كونهم مكلفین ، و الالجاز ان يتوب كل واحد من اعداء الدير ، لاطلاعه علی جملة من احوال الآخرة و الادلة الدالة علی انقطاع التكليف بالموت بل قبله عند المعاينة كثيرة في الكتاب و السنة ، فمن ادعى تكليفاً بعد الموت فعليه الدليل ، و لا سبيل اليه ، و عمومات الخطاب قابلة للتخصيص ، علی انها لم تتناول جميع الازمان بالاجماع و ليس هنا اجماع ، و كونهم يجاهدون و يفعلون أفعالا كثيرة لا يدل علی انهم مكفون بها ، كما انهم في الآخرة يفعلون اشياء كثيرة جداً لا يمكن عدّها من المشي الي موقف الحساب ؛ و أخذ الكتاب باليمين و الشمال ، و الجواب عن كل ما يسئلون عنه ، و من المرور علی الحوض و سقى من سقى و طرد من طرده ، و من حمل اللواء و تمييز أهل الجنة و النار ، و سوفهم الي منازلهم و الشفاعة و تعبئة بعضهم حسناته لبعض ، و غرض أبصارهم عند

جواب این شبهه چند چیز است : اول اینکه شاید اهل رجعت مكلف نباشند

چنانکه از بعض احادیث گذشته هم استفاده میشود ، بنابراین این برگشتن آنها فقط برای شادمانی مؤمنان و انتقام از دشمنان و ظهور دولت و سلطنت اهل ایمان ، و غصه و خوارگی کافران است ، دلیل قطعی هم نداریم که حتماً تکلیف دارند ، و گرنه ممکن بود هر يك از دشمنان دین - چون عذاب آخرت را چشیده اند - توبه کنند ، ادله زیادی هم در قرآن و احادیث هست که بریدن تکلیف منقطع میگردد ، اگر کسی دعوی تکلیف تازه کند باید دلیل آورد ، در صورتی که دلیلی در کار نیست ، ادله عمومی تکالیف هم قابل تخصیص است ، علاوه که باتفاق علماء ادله تکالیف شامل همه زمانها نیست و اجماعی هم بر تکلیف آن دوره نداریم جهاد و سایر کارهای آنان هم (که در اخبار گفته شده) دلیل تکلیف نیست ، چنانکه در آخرت هم مردم کارهای زیادی میکنند - از قبیل : حرکت بموقف حساب ، گرفتن نامه عمل بدست راست یا چپ ، جواب پرسشها ، رفتن بر سر حوض ، آبدادن بعضی و رد کردن بعضی ، حمل و نقل پرچم ، جدا کردن بهشتی و جهنمی ، جادادن هر دسته ای در منزل خویش ، شفاعت ، بخشیدن عده ای حسنات خود را ببعضی ،

مرور فاطمة وركوب بعضهم ، و مشى الباقيين ، وقسمة الجنة والنار ، والجثو على الركب تارة والقيام اخرى ؛ ودخول الجنة والنار والنزول بمنزل خاص ، وما يصدر من الكلام الطويل بينهم ومن الاكل والشرب والجماع والنوم والجلوس والمشي وزيارة بعضهم بعضاً ، ومن التعميد والتسبيح وغير ذلك مما هو كثير جداً وليسوا مكلفين بشيء من ذلك ، وقد ذكر هذا الوجه صاحب كتاب الصراط المستقيم فقال :
بعد ما ذكر بعض الآيات والاختبار في رجوع الائمة الاطهار :

« فان قيل » : فيكون عليّ في دولة المهدي وهو أفضل منه ؛ قلنا « قد قيل : ان التكليف يسقط عنهم ، وانما يحييهم الله ليريهما وعدهم ، وبهذا يسقطما خيلوا به من جواز رجوع معاوية وابن ملجم وشمر ويزيد وغيرهم ، فيطيعون الامام وينتقلون من العقاب الى الثواب ، وهو ينقض مذهبكم من انهم ينشرون لمعاقتهم و الشفاه فيهم ، قلنا اولاً لا تكليف يومئذ ولا توبة ، وثانياً قد ورد السمع بخلوهم في النيران وتبري الائمة منهم ولعنهم الي آخر الزمان ، فقطعنا بانهم لا يختارون الايمان و

مرکز تحقیق کتب و آثار اسلامی

چشم پوشیدن هنگام عبور حضرت زهرا سلام الله عليها ، سوار شدن جمعی و پیاده رفتن دیگران ، گاهی بزانو در آمدن و گاهی ایستادن ، ورود در بهشت و جهنم ، گفتگو های فراوان ، خوردن و خوردن ، جماع ، خواب ، نشست و برخاست ، ذکر خدا ، وغيره در صورتیکه تکلیفی در کار نیست ، این جواب را صاحب کتاب صراط المستقیم ذکر میکند ، وی پس از بیان آیات و اخبار مربوط بر جعت ، میگوید : اگر گویند بنا بر این حضرت امیر (ع) با اینکه افضل است باید در حکومت حضرت مهدی باشد ، جواب گوئیم : بقول بعضی تکلیف از آنها ساقط است ، فقط زنده میشوند تا وعده های خدا را به پیشند ، این مطلب جواب شبهه دیگری را هم میدهد که گویند : اگر رجعتی باشد ممکن است معاویه و ابن ملجم و شمر ؛ ویزید و دیگران برگردند و اطاعت امام کنند و عذابشان بشواب مبدل شود ، و این مخالف با عقیده شیعه است که میگویند اینها که برگردند برای انتقام و عقاب است ؟ جواب اینکه اولاً آنروز نه تکلیفی هست و نه توبه ای ثانياً بر حسب دلیلهای نقلی این عده تاابد در آتش اند ، و ائمه علیهم السلام از آنان بیزار نیستند و لعنتشان کرده اند ، از اینجا میفهمیم که هر گز ایمان نیآورند و

لوردوا لعادوا المانہوا عنه ، ولانہ اذا نشرہم الانتقام منهم فلا يقبل توبتهم كما وقعت فی الآخرة ، وقد تظافرت الاحادیث عنهم علیہم السلام بمنع التوبة عند خروج المهدي ع « انتهى » ، واذا كانوا غیر مكلفین فلا حرج فی اجتماعہم كما فی القيامة.

وثالثها انه يمكن أن يكونوا مكلفین بتكليف خاص لانبوة وامامة بعد الموت والرجعة ، لما روى فی الاحادیث من أن الله أوحى الى نبيه فی آخر عمره انه قد انقضت نبوتك وانقطع اكلك فاجعل العلم والايمان وميراث النبوة فی العقب من ذريتك وغير ذلك .

وثالثها انه يمكن كون الرجعة للائمة علیہم السلام كلها بعد موت المهدي عليه السلام وهو الظاهر ، لما روى من طرق كثيرة أن اول من يرجع الى الدنيا الحسين عليه السلام فی آخر عمر المهدي ، فاذا عرفه الناس مات المهدي وغسله الحسين عليه السلام وتلك المدة اليسيرة جداً تكون مستثناة للضرورة أو لخروج المهدي ع عن التكليف

اگر ہم بر گردند بکارهای زشت خویش عود میکنند ، ونیز در جانی که اینها را بمنظور انتقام زنده میکنند هرگز تو ، شان را نمی پذیرند چنانکه در آخرت هم پذیرند روایات بسیاری هم رسیده که هنگام خروج حضرت مهدی (ع) توبه مقبول نیست « پایان کلام صاحب صراط المستقیم » پس اگر مکلف نباشند جمع شدن ائمه در یک زمان مانعی ندارد .

دوم - اینکه ممکن است مکلف باشند اما بتکلیف مخصوصی نه بنبوت و امامت . زیرا در احادیثی رسیده که خداوند به پیغمبر (ص) در آخر عمر وحی کرد : دوران پیمبریت پایان یافت ، ومدت تمام شد ، علم وایمان ومیراث نبوت را در نسلت فرارده . **سوم** - اینکه شاید رجعت ائمه بعد از وفات حضرت مهدی (ع) باشد ، و ظاهر هم همین است ، زیرا در حدیثهای زیادی وارد شده که اول کسی که بدنیاً برمیگردد ، حسین (ع) است ، که در آخر عمر حضرت مهدی بیاید و هنگامی که مردم او را شناختند وحضرت مهدی از دنیا رفت غسلش میدهد ، واین مدت ناچیز (که هر دو امام در دنیا هستند) - بجهت ضرورت یا بسبب انقطاع تکلیف حضرت مهدی (ع) در وقت احتضار -

ساعة الاحتضار لكن لا بد من رجعة المهدي عليه السلام بعد ذلك في وقت آخر كما يفهم من الاحاديث ، ووقع التصريح به في احاديث نقلت من كتب المتقدمين ولم نقلها هنا لما مر ، و رجعة الرعية يحتمل التقدم والتأخر و التعدد ولا مفسدة فيها أصلاً فلذلك أفرّبها منكر رجعة الائمة عليهم السلام ، مع ان النصوص على الثانية اعنى رجعة النبي و الائمة عليهم السلام أكثر مما دل على الاولى ، واما ما دل على ان المهدي خاتم الاوصياء وانه ليس بعده دولة فلا ينافي لما تقدم بيانه ورايةها انه يمكن اجتماعهم في زمن المهدي عليه السلام ولا يكونون من رعيته لعدم احتياجهم الى امام لعصمتهم ، فان سبب الاحتياج الى الامام عدم العصمة ، و الا لاحتاج الامام الى امام ويلزم التسلسل ؛ و اذا لم يكونوا من رعية المهدي عليه السلام لا يلزم تقديم المفضول على الفاضل كما هو ظاهر ، و يكون الامام على الاحياء و الاموات الذين رجعوا هو المهدي عليه السلام ، فان الامام يجب ان يكون أفضل من رعيته ، و لا يلزم أن يكون أفضل من جميع الموجودات و أشرف من ساير المخلوقات و ان كان ائمتنا عليهم السلام كذلك بالنسبة الى من عداهم و معلوم

مستثنى است ولي البتة حضرت مهدي (ع) در موقع ديگر زنده خواهد شد ، چنانکه در احاديثي که از کتابهاي متقدمين نقل شده صريحاً مذکور است ، رجوع مردم عادي هم ممکن است مقدم باشد يا مؤخراً در چند نوبت انجام گيرد ، و اشکالي هم لازم نميآيد از اين دو منکر رجعت ائمه ، رجعت مردم را انکار ندارد ؛ با اينکه روايات رجعت انبياء و ائمه بيش از روايات رجعت ديگران است اما احاديثي که ميفرمايد حضرت مهدي خانم اوصياست ، و بس از دولتي نيست ، جوابش مفصلاً معلوم شد .

چهارم - اينکه شايد در زمان حضرت مهدي (ع) همه ائمه مجتمع شوند ولي حضرت مهدي امام آنها نباشد ، زيرا آنان در اثر عصمت احتياج با امام ندارند ، و گرنه بايد هر امامي امامي داشته باشد و عدد امامان نامتناهي گردد ، بنا بر اين تقديم غير افضل بر افضل نيز لازم نيابد و امام همه مردم حضرت مهدي (ع) است ، امام هم بايد از تمام مردم عادي افضل باشد ، نه اينکه از همه موجودات افضل و اشرف باشد هر چند ائمه ماهمينطور بودند - خلاصه اينکه ائمه ديگر در اثر اينکه جهل ندارند ، و ممکن نيست فسادي از آنان سرزند ، و با

انهم اذا اجتمعوا لا يحتاج أحد منهم الى الاخر لعدم جهلهم ، و استحالة صدور فساد منهم وعدم جواز الاختلاف عليهم ، ومعارضة بعضهم بعضاً ؛ ويؤيده الاحاديث الدالة على انه لا يكون امامان الا واحد هما صامت ، و لا يلزم كون حكم الرجعة موافقاً لما قبلها ؛ اذ ليس على ذلك دليل قطعي .

وخامسها انه يمكن اجتماع اثنين منهم فصاعداً و يكون كل واحد اماماً لجماعة مخصوصين او أهل بلاد منفردين ، او كل واحد امام أهل زمانه الذين رجعوا معه بعد موتهم ولا يكون أحد منهم اماماً للآخر ولا احد من الرعية مشتركابينه وبين غيره ؛ وهذا الوجه ربما يفهم من بعض الاحاديث السابقة ، ويؤيده الاحاديث الكثيرة في ان كل ما كان في الامم السابقة يكون مثله في هذه الامة حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة ، وقد كان تجتمع في الامم السابقة حجتان فصاعداً من الانبياء والاصياء ، بل مئات والوف في وقت واحد كما ذكرنا لاشخص واحد بأن يكون رعية لتبيين او امامين ، وحينئذ يتم توجيه الظواهر المشار اليها سابقاً كما لا يخفى

وسادسها ان احاديث الرجعة صريحة غير قابلة للتأويل بوجه كما عرفت،

اختلافی در آنان پیدا شود و بسایکدیگر معارضه کنند احتیاج بسامام ندارند شاهد این مدعا هم احادیثی است که می فرماید : در یک وقت دو امام نیست مگر اینکه یکی ساکت (و بدون مأموریت تبلیغ) باشد .

پنجم اینکه در صورت رجعت بعضی از آنها دیگر در زمان حضرت مهدی (ع) ممکن است هر کدام امام عده مخصوصی یا ناحیه خاصی باشند ، یا هر کدام امام اهل زمان خود باشند که با او برگشته اند ، و هیچیک برد دیگری امام نباشد ، و پیروان هر یک هم از پیروان دیگری جدا باشند . چنانکه در بعض احادیث سابق هم اشاره ای باین معنی بود ، و شاهد آن هم احادیثی است که می فرماید هر چه در سایر امتها بود بدون کم و زیاد در این امت هم هست ، در امتهای گذشته گاهی چند پیغمبر یا چند وصی در یک زمان بودند ، و هر یک مأمور عده ای بودند .

ششم اینکه احادیث رجعت صریح و غیر قابل تأویل است ، معارضه صریحی هم ندارد ،

ولا وجد لها معارض صريح أصلا ، و الاحاديث المشار اليها في هذه الشبهة ظواهر ليس دلالتها قطعية بل لها احتمالات متعددة ، اما ما دل على حصر الاثمة في اثني عشر فظاهره انه بالرجعة لا يزيد العدد ، فان من مات ثم عاش لا يصير اثنين ؛ وما الموت الا بمنزلة النوم في مثل ذلك ، واما ما دل على ان الامامة في ولد الحسين عليه السلام الى يوم القيمة فلا ينافي الرجعة على جملة من الوجوه السابقة مع احتمال حمل القيمة على ما يشمل الرجعة كما مر ، و احتمال استثناء عدة الرجعة بدليل خاص قد تقدم ومعلوم انه يمكن الاستثناء من هذه المدة ، و لا تناقض أصلا ، لانها تدل على شمول اجزائها بطريق العموم ؛ وهو قابل للتخصيص ؛ الا ترى انه يجوز ان يقال يجب الصوم في شهر رمضان من اوله الى آخره الا الليل ، و يجوز صوم ذى الحجة من اوله الى آخره الا العيد و ايام التشريق ، و قولهم عليهم السلام الامام واحد دهره محمول اما على ما عدم الرجعة فانه يوجد فيها من يعاقله وليس من رعيته ، او على اراده تفضيله على جميع رعيته بقرينة قوله عليه السلام لا يدانيه عالم ، وان جبرئيل أعلم منه ومن الانبياء ، و لا أقل من المساوات ، فان علمهم وصل اليهم بواسطة فكيف يصدق انه لا يدانيه عالم ، و الحاصل انه

اما احاديثي که در ابن شبيهه اشاره شده ظواهرى است که دلالتش قطعى نيست ، و احتمالهاى متعدد دارد

اما اخبارى که عدد ائمه را منحصر بدوازده ميکند ، با رجعت ائمه منافی نيست ، چون همان ائمه سابقانند زنده ميشوند ، نظير اينکه خوابيده باشند و بيدار شوند .

اما اخبارى که ميفرمايد امامت تا روز قيامت در نسل حسين عليه السلام است ، با بعضى از وجوهى که ذکر شد منافات ندارد ، با اينکه ممکن است مراد قيامت صغرى يعنى همان رجعت باشد ، و نيز ممکن است مدت رجعت را بحکم ادله - از آن اخبار استثناء کرد چنانکه اگر بگوئيم : از اول تا آخر ماه رمضان بايد روزه گرفت بجز شبها ، و روزه ماه ذى الحجة از اول تا آخر جايز است بجز روز عيد و سه روز بعد از آن ؛ صحيح است .

و اما اينکه گویند امام يگانه و وزگار است ، با مقصود غير از مدت رجعت است - که آن زمان نظير او در غير يروانش پيدا ميشود - و يا مراد اين است که از همه يروانش افضل است ، بقرينة اينکه ميفرمايد : هيچ عالمى با او برابرى نکند ، و نيز بقرينة اينکه

ظاهر لآنص^۱ فهو محتمل للتخصیص والتقیید و غیرهما ، وعموم ریاسة الامام لیس علیها دلیل عقلی لانهم قد تعددوا فی الامم السابقة ، والظواهر لاتمنع من العمل بمعارضها الخاص لو ثبت التعارض ، فان ادلة الرجعة خاصة ، والخاص مقدم علی العام ، والعجب ممن یأتی تخصیص العام وینکر تقیید المطلق ویجتري علی رد الدلیل الخاص أو تأویل بعضه ورد الباقی ، ویقدم ما یحتمل التأویل علی ما لا یحتمله ، مع أن احادیث الرجعة كما عرفت لیس لها معارض صریح .

وسابها ان ما ذکر فی الشبهة معارض بما تقدم اثباته من وقوع الرجعة فی الانبياء والاولیاء السابقین فی بنی اسرائیل و غیرهم فان کل نبی افضل من وصیه قطعاً وكذا كل وصی^۲ أفضل ممن بعده أيضاً لامتناع تقديم المفضل علی الفاضل ، و كل وصی^۳ كان النص علیه مقيداً بمدة ، اما خروج نبی آخر أو موت ذلك وقيام غیره مقامه ، فلما رجح من رجح الی الانبياء والاولیاء السابقین لم یلزم فساد ولا بطلان تدبیر ، ومهما أحببتم هنا فهو جوابنا هناك .

مکتبہ کتبات مطبوعہ سیدی

جبریل از او واذ انبیا اعلم ، یا با آنها مساوی است ، زیرا علم آنان بوسیله اورسیده با این حال چگونه میتوان گفت : هیچ عالمی با او برابری نکند ، خلاصه اینکه چون این اخبار صریح نیست قابل تصرف و تأویل است ، ودلیل عقلی هم بر ریاست امام بر کلیه افراد نیست که قابل تصرف نباشد ، در سایر امتهای هم در یک وقت پیبران متعددی بوده اند ، پس ادله رجعت که صراحت دارد بر آنها مقدم است ، و عجب از کسانی است که تخصیص عام را جابر میدانند و تقیید مطلق را انکار میکنند ، ودلیل خاص دارد و تأویل میکنند .

هفتم اینکه این شبهه مغالف مطلبی است که قبلاً اثبات کردیم که انبیا و اولیای گذشته هم رجوع کرده اند ، با اینکه قطعاً هر پیشبری از وصیش و هر وصی از وصی بعدی افضل بوده زیرا تقدیم غیر افضل بر افضل ممکن نیست ، و خلافت هر وصی هم مدت معینی داشته - پس در صورتی که رجعت انبیای سابق باشکالی برنخورده ، رجعت الهی هم اشکالی ندارد ، و هر جوابی شما آنجا دادید ما هم اینجا میبیم .

و بالجمله الادلة القطعية لاتنا في الرجعة . والظواهر محتمل لوجوه متعددة ؛ فلا تعارض الدليل الخاص اصلاً ، وناهيك أن جميع علماء الامامية قدروا واحاديث الرجعة المتواترة الصريحة ، وماضعة فواشياً منها ولا تعارضوا بتأويله ، بل صرحوا باعتقاد صحتها ؛ فكيف يظن انه ينافي اعتقاد الامامية .

وثالثها انه معارض بمادل على رجعة النبي والائمة عليهم السلام في هذه الامة وحيوتهم بعد موتهم خصوصاً حيوة الرسول ﷺ بعد تغسيله وتكفينه قبل الدفن ، وعند كلام لابي بكر ، فقد روى ان الرسول ﷺ دفن يوم الرابع من موته وقيل الثالث وبمحتمل كون رجعته ثلاثة ايام و ثلث ليال او اقل او اكثر وعلى كل حال فقد كان امير المؤمنين ﷺ امامة وحجة وخليفة ولم يلزم من ذلك عزله ولا عدم عموم رياسته ، ولا تقدم المفضول على الفاضل ، لان الرسول لم يكن من رعية امير المؤمنين ﷺ ، ومهما اجبتم به فهو جوابنا ، والامكان لازم للوقوع

وتاسعها انه معارض بالمعراج ؛ بيانه ان الاحاديث الكثيرة دالة على ان

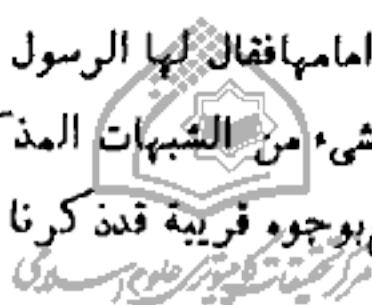
مركزية كهنه و علمي

بهر حال دليل قطعي صريحى با رجعت مخالف نيست ، فقط ظواهرى است كه احتمالهاى متعدد دارد ، وبا دليل صريح ناب مقاومت ندارد ، بدليل اينكه همه علمای اماميه احاديث رجعت را نقل کرده اند و نه هيچيك را ضيف دانسته ، نه تأويل کرده اند ، بلكه با كمال صراحت بصحتش اقرار دارند ، پس چگونه ميتوان گفت رجعت با عقیده اماميه مخالف است ؟

هشتم اينكه اين شبهه مخالف احاديثى است كه مي فرمايد: بيغمبر (ص) و ائمه عليهم السلام پس از مرگ زنده شده اند ، مخصوصاً راجع به بيغمبر (ص) كه ميگويد بعد از غسل و كفن ، و پيش از دفن ، و در موقع گفتگوي با ابو بكر زنده شد زيرا بر حسب روايتي آنجناب را روز چهارم و بقولي روز سوم دفن كردند ، با اينكه بعد از رحلت او حضرت امير المؤمنين (ع) امام بود نه معزول شد ، نه برياست عموميش ضرري وارد شد ، هر جوابي معترض آنجا گفت ما هم اينجا ميگويم .

نهم اينكه با حديث معراج هم مخالف است ، توضيح آنكه احاديث بسياري دلالت

الارض لاتخلو من حجة طرفه عين ، ولوخلت لساخت بأهلها ، والادلة العقلية دالة على ذلك وثبوت المعراج لاشك فيه وقد نطق به القرآن ، وقد روى الكليني انه عرج برسول الله ﷺ مرتين . وروى ابن بابويه في الخصال انه عرج به مائة وعشرين مرة ، ولا شك ان المرة الواحدة متواترة مجمع عليها ففي الحال المعراج اما ان يكون الارض خالية من امام و حجة فيلزم تخصيص تلك الاحاديث ، و الادلة والقول بان أمير المؤمنين عليه السلام كان يومئذ اماماً ، فان كان الاول فيمكن التخصيص بعمدة الرجعة ايضاً ، وان كان الثاني انتفت المفسدة التي ادعيتها وها في اجتماعهم ، و الاحاديث الدالة على أن امير المؤمنين عليه السلام اماماً وخليفة في زمن الرسول صلى الله عليه وآله و بعده كثير ومن جعلتها احاديث وفاة فاطمة بنت اسد أم علي عليه السلام و تلقين الرسول صلى الله عليه وآله لها ، وانها سئلت عن امامها فقال لها الرسول صلى الله عليه وآله : ابنك ابنك ، فلا مفسدة ، و الحاصل انك لا ترى في شيء من الشبهات المذكورة ما هو صريح في المنافاة أصلاً بل يمكن توجيه الجمع بوجوه قريبة قد ذكرنا جملة منها .



دارد که يك چشم بهم زدن زمين از حجت خالی نسيانند ، و اگر خالی ماند اهله و افراد ميبرد ، اين مطلب بادل عقلی و نقلی ثابت است ، چنانکه در معراج پیغمبر (ص) هم شکی نیست ، قرآن شهادت ميدهد ، و در حديث کافی است که او را دونوبت بمعراج بردند ، و صدوق در خصال نقل ميکند که صد ويست نوبت بمعراج رفت ، و يك نوبتش باجماع و تواتر ثابت است ، بنا بر اين در موقع معراج يا بايد بگوئيد زمين از حجت خالی مانده و ادله ای را که ميفرمايد هيچگاه زمين خالی نسيانند بديل معراج که قطعی است تخصيص زتيد ، يا بگوئيد موقتاً امير المؤمنين (ع) امام بوده ، اگر حرف اول را انتخاب کرديد معلوم ميشود آن احاديث قابل تخصيص است ، پس در باره رجعت هم تخصيص ممکن است ، اگر حرف دوم را پذيرفتيد معلوم ميشود ممکن است در يك زمان دو حجت از جانب خدا باشد ، پس در رجعت هم جایز است ، احاديثی هم که بر امامت امير المؤمنين (ع) در زمان پیغمبر (ص) دلالت دارد بسیار است ، از جمله اخباری که در وفات مادر حضرت امير (ع) وارد شده که در موقع تلقين پیغمبر (ص) پرسيد: امامت کيست ؟ فرمود : پسر ت ، بمرت ، پس ممکن است در يك زمان دو حجت باشد ، خلاصه اینکه رجعت با هيچيك از مطالبی که در شبهه بيان شد منافات ندارد ، و همه قابل توجيه است .

الغامة قوله تعالى : «حتى اذا جاء أحدهم الموت قال رب ارجعون لعلى أعمل صالحاً فيما تركت كلا انها كلمة هو قائلها ومن ورائهم برزخ الى يوم يبعثون »
والجواب من وجوه احدها انه ليس فيها شيء من الفاظ العموم ، فلعل المشار اليهم لا يرجع أحد منهم ، لان الرجعة خاصة كما عرفت .
وثانيها انه على تقدير ارادة ظاهرها غير شاملة لاهل العصمة عليهم السلام قطعاً ، لانه لا يقول أحد منهم ذلك ، فلا يصح الاستدلال بها على نفي رجعتهم .
وثالثها ان الذي يفهم منها ان المذكورين طلبوا الرجعة قبل الموت لا بعده ، والمدعى هو الرجعة بعده ، فلا تنافي صحة الرجعة بهذا المعنى .
ورابعها ان الآية تحتمل ارادة الرجعة مع التكليف بل هو الظاهر منها ، بل يكاد يكون صريح معناها ، ونحن لانجزم بوقوع التكليف في الرجعة فان اريد منها نفيه فلا فساد فيه



شبهه پنجم : در قرآن مبرماید : «تا چون مرگ بیکی از آنان برسد، گوید: پروردگارا ! مرا برگردان تا در آنچه ترك کرده ام عمل شایسته ای کنم ، هرگز ، این کلمه ای است که وی میگوید و در جلوشان برزخی است تا روزی که بموت شوند ، مؤمنون ۱۰۰ (ظاهر آیه این است که هر که مرد بر نیگردد و تمنای برگشتن کاملاً بی مورد است) .

جواب این شبهه چند چیز است اول : اینکه آیه دلالت ندارد که هیچکس بر نیگردد ، شاید اشاره بکسانی باشد که بر نیگرددند (زیرا رجعت عمومی نیست) .
دوم اینکه بر فرض هم که آیه مربوط به همه مردم باشد قطعاً شامل معصومین نمیشود زیرا هیچیک آنان آرزوی برگشتن بدنیا نمیکنند ، لذا رجعت آنها را نفی نمیکند .
سوم اینکه آیه باز گشت پیش از مرگ را نفی میکند (یعنی این عده آرزو میکنند که مرگشان تأخیر بیفتد) و رجعت مربوط ببعد از مرگ است .
چهارم اینکه این اشخاص تقاضا میکنند که برگردند و عمل از سر گیرند و گذشته را جبران کنند ، و این رجعت با تکلیف است ، اما رجعت معهود ممکن است بدون تکلیف

و خامسها ان الرجعة التي يقول واقعة في مدة البرزخ ، فلا ينافي مدلول الآية ، ولعلمهم طلبوا رجعة العمر الاول بعينه وسائراً حواله .

وسادسها ان البعث أعم من الرجعة فلعل المراد بالبعث فيها الرجعة ثم القيامة ؛ وانهم طلبوا الرجعة عاجلة قبل حضور وقتها ، فلم يجابوا اليها .

السابعة مارواه الصدوق في معاني الاخبار عن محمد بن الحسن بن الوليد عن الصفار عن احمد بن محمد عن عثمان بن عيسى عن صالح بن ميثم عن عباية

الاسدي قال : سمعت امير المؤمنين عليه السلام و هو مشتكى وانا قائم عليه : لابنين بمصر منبراً ؛ و لا نقض دمشق حجراً حجراً ، و لا خرجن اليهود و النصارى من كل كور العرب ، و لا سوقن العرب بعصاي هذه ، فقلت له : يا امير المؤمنين كانك تعبر اذك تحيي بعد ما تموت ؟ فقال : هيهات يا عباية ذهبت في غير مذهب يفعله رجل مني .

اقول : روى الصدوق قبله حديثاً عن ابن الكوا و قد تقدم في آخر الباب التاسع ، ثم قال : ان امير المؤمنين اتقى عباية الاسدي في هذا الحديث ، و اتقى

مرکز تحقیقات کتب و آثار علوم اسلامی

باشد و برای توبه و عمل صالح معلى نباشد .
پنجم اینکه رجعت در مدت زندگانی برزخی است ، و شاید تقاضای اینها چنین بوده که هر دنیا را از سر گیرند نه اینکه از عالم برزخ دنیا برگردند .

ششم اینکه شاید مراد از روزی که مبعوث میشوند همان رجعت باشد و بعد از رجعت هم قیامت ، زیرا احتمال دارد اینها باز گشت فوری را میخواسته اند و این تقاضا رد شده .
شبهه ششم اینکه شیخ صدوق در کتاب «معانی الاخبار» از «عبایة اسدی» نقل میکند که گفت حضرت امیر المؤمنین (ع) مریض بود ، من بالای سرش ایستاده بودم فرمود : منبری - در مصر بسازم و شهر دمشق را سنگ بسنگ خراب کنم و یهود و نصاری را از شهرستانهای عرب دور کنم و عرب را با این عصا برانم ، گفتم : یا امیر المؤمنین ، گویا شما از زنده شدن بعد از مرگ خبر میدهید ؟ فرمود : هیهات بغطا رفتی ، یکی از فرزندان من چنین میکند .

مؤلف گوید : مرحوم صدوق پس از نقل این حدیث و حدیث «ابن کوا» که در آخر باب نهم گذشت میفرماید : حضرت امیر (ع) در این دو حدیث از «ابن کوا» و «عبایه»

ابن الكوفي حديث الاول، لانهما كانا غير محتملين لاسرار آل محمد عليهم السلام «انتهى» .
 ولا يخفى انه لا ينافي رجعتهم عليهم السلام بل يدل على ان الفاعل لهذه الافعال
 غيره ؛ ولم يرد في احاديث الرجعة ان أمير المؤمنين عليه السلام هو الذي يفعلها ، فظهر عن
 هذه الشبهة جوابان صحيحان ، وليس الحديث بصريح في نفيه رجعتهم عليهم السلام كما لا
 يخفى على منصف وأما التعرض لتأويل الرجعة برجوع الدولة و خروج المهدي
عليه السلام فلا يخفى على منصف بطلانه وفساده لوجوه اثني عشر .
الاول : انه خلاف الا جماع الذي نقله جماعة من الا عيان ، ولم يظهر فيه
 ما ينا فيه أصلاً .

الثاني انه خلاف المتبادر من معنى الرجعة ؛ والتبادر علامة الحقيقة .
والثالث ما استفاد من تتبع مواقع استعمالها ، و القرائن الكثيرة الدالة على
 المعنى المراد منها .

الرابع ما عرفت سابقاً من نص علماء اللغة على تفسير معناها ، و التصريح
 بحقيقتها ، و ان المراد بها الرجوع الى الدنيا بعد الموت ، ذكره صاحب القاموس

تقيه فرموده ، چون تاب تحمل اسرار آل محمد را نداشته اند .

ولي ابن حديث بارجمت آنجناب منافات ندارد ، فقط میفرماید: این کارها بدست
 من انجام نمیگیرد ، در احادیث رجعت هم نیست که حضرت امیر (ع) این کارها را میکند،
 خلاصه اینکه حدیث رجعت او را انکار نمیکنند پس دو جواب صحیح از شبهه داده شد .
 اما اینکه بعضی گویند مراد از رجعت : خروج حضرت مهدی (ع) و بر گشتن دولت
 بدست آل محمد عليهم السلام است ، این شبهه بدو اذده دلیل باطل است :

اول : برخلاف اجماعی است که جمعی از بزرگان نقل کرده اند ، و دلیل معارضی هم ندارد .
دوم : خلاف ظاهر اولی معنای رجعت است ، و هر معنایی که ابتداءً آبدن آید
 معنای حقیقی لفظ است .

سوم : از مراجعه بواورد استعمال کلمه رجعت و ملاحظه شواهد بسیاری معلوم می
 شود مقصود زنده شدن بعد از مرگ است .
چهارم : تصریح علمای لغت با اینکه مراد از رجعت زنده شدن و بر گشتن

والصحاح وغيرهما .

الخامس ما تقدم من التصريحات الكثيرة التي لا تحتمل التأويل بوجه
السادس ان الاحاديث اشتملت على الفاظ كثيرة غير الرجعة كلها دال على
معناها ، ولا سبيل الي تأويل الجميع .

السابع لا يعهد اطلاق الرجعة على خروج المهدي عليه السلام في النصوص أصلاً ، وعلى
تقدير وجود شيء نادر فكيف يجوز الالتفات اليه بعد ما تقدم .

الثامن اعترافهم بانه تأويل ، وقد عرفت سابقاً ما دل على عدم جواز التأويل
بغير نص ودليل ، ومعلوم انه لا يجوز ما دام الحمل على الظاهر ممكناً ، وقد عرفت
انه لا ضرورة اليه هنا .

والثامن ان العامة لا تنكر الرجعة بهذا المعنى ، ولا يختص الشيعة
بالاقرار به ؛ بل لا ينكره أحد وقد عرفت اجماع الامامية على الاقرار بها واجتماع
المخالفين على انكارها ولا وجه لهذا التأويل .

بدنيا است ، چنانکه از صاحب قاموس و صحاح و دیگران نقل کردیم

پنجم : تصریحات بسیاری که هر گز قابل تأویل و توجیه نیست .

ششم : احادیثی که لفظ رجعت را ندارد و الفاظ دیگری ذکر کرده که تأویل پذیر

نیست .

هفتم : در هیچ حدیثی سابقه ندارد که ظهور حضرت مهدی (ع) را رجعت نامیده
باشند اگر هم باشد بقدری نادرست است که با این همه شواهد مخالف ، قابل توجه
نیست .

هشتم : خود این آقایان قبول دارند که این « تأویل » است ، و قبلاً ثابت
کردیم که بدون دلیل معتبر و صریح تأویل کلمات جایز نیست ، اینجا هم که الزامی
بتأویل نیست .

نهم : رجعت بمعنای ظهور حضرت مهدی (ع) را سنیان منکر نیستند و اختصاصی
بشیعه ندارد ، در صورتی که در اول کتاب گفتیم رجعت را امامیه باتفاق قبول
دارند و سنیان باتفاق منکر اند پس این رجعت غیر از خروج آنجناب است .

العاشر ان الطبرسي صرح بان من تأولها بذلك ظن انها تنافي التكليف ؛ وذلك ظن فاسد فانه لا يلزم عدم تكليف أهل الرجعة ولا تكليفهم ؛ بل يحتمل الأمرين والتبعيض ، وربما يستفاد الاخير من بعض ما مر كما أشرنا اليه في محله .
 الحادي عشر انه يلزم عدم مساواة احوال هذه الامة للامم السابقة حدوا العمل بالنعل والقذة بالقذة ، لعدم الرجعة في هذه الامة ، و كثرة وجودها في الامم السابقة كما عرفت .
 الثاني عشر ان بعض المعاصرين قد نقل حديثاً في الرجعة عن المفضل بن عمر عن الصادق عليه السلام في انكار من تأول الرجعة بر جوع الدولة في زمان المهدي عليه السلام والتصريح بفساده ، وهو طويل يشتمل على مبالغة زائدة في الانكار لهذا التأويل ، وقد ذكرنا بعض هذا الحديث سابقاً .

واما تأويل الرجعة بالحمل على العود بالبدن المثالي فهو ايضاً باطل فاسد لوجهه .



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

دهم : مرحوم طبرسي تصريح ميکند که سبب تأويل رجعت اين است که آقايان خيال کرده اند رجعت با تکليف سازگار نيست ، در صورتی که اين اشتباه است ، ممکن است اهل رجعت همه مکلف باشند ، يا هيچکدام نباشند ، يا بعضی باشند ، و بعضی نباشند ، و قبلا اشاره کرديم که بعضی احاديث بر وجه سوم دلالت دارد .

يازدهم : لازم آيد اين امت با ساير امتها مساوی نباشند ، زيرا در آنها رجعت بسيار بوده ، و اين امت هم بايد موبسوراء آنان را به پيمايد .

دوازدهم : يکی از علمای اين عصر حديثی طولانی از مفضل بن عمر نقل ميکند که حضرت صادق (ع) تأويل مزبور را شديداً رد ميکند و تصريح ميفرمايد که اين تأويل فاسد است ، قسمتی از اين حديث را هم قبلانقل کرديم .

اما : تأويل رجعت با ينکه مراد بر گشتن روح پيدين مثالی است (يعنی بيدنی که در صورت شبيه همین بدن است ، اما در حقيقت غير از اينست) اين هم از چند جهت باطل است .

اما اولاً فلانه تناسخ فان التناسخ هو تعلق الروح ببدن آخر فی الدنيا ،
وقد دلت النصوص المتواترة والاجماع علی بطلانه ، و العجب ان منکر الرجعة
تخیل انها تستلزم التناسخ ثم وقع فیہ .

واما ثانياً فللتصريحات الكثيرة السابقة بأنهم يخرجون من قبورهم ،
وانهم ينفضون التراب عن رؤسهم وغير ذلك .

واما ثالثاً فلانه خلاف الظاهر ، ولا موجب للعدول عنه .

واما رابعاً فلان الانسان عند تعلق روحه بذلك البدن اما أن يكون ذلك
الانسان الاول اولاً ، فان كان الاول لزم ما تقدم من المفاسد التي ادعواها ، وان كان
غيره لم يجز عقوبته بالضرب والقتل والاهانة والصلب والاحراق ونحو ذلك ، لان
هذا البدن لم يذنب ، وايضاً يلزم علی قولكم أن يكون مكلفاً اذ ارجع الي الدنيا
و تعود المفاسد ، واذا كان الانسان الثاني غير الاول لم تصدق احاديث الرجعة ،
واما عذاب البرزخ فلان نسبة له الي عذاب الرجعة ، وانما هو عذاب للروح .

مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

اول : اینکه عقیده « تناسخ » است چون تناسخ عبارات از تعلق روح ببدن دیگری
در همین دنیا است ، و این عقیده بحکم روایات متواتر ، واجماع علماء باطل است ، و
عجب اینجا است که منکر رجعت بنیال اینکه رجعت سراز « تناسخ » در میآورد این
تاویل را کرده و خود گرفتار تناسخ شده .

دوم : اینکه صریح حدیثهای بسیاری است که عده ای از قبرها بیرون آیند و
خاک از سر بیفشانند (و این تعبیر و امثال آن هرگز با این تعویل ساز گار نیست) .
سوم : اینکه بر خلاف ظاهر است ، و صرف نظراً از ظواهر احادیث سبب
ندارد .

چهارم اینکه اگر روح بدن دیگر تعلق گیرد ، اگر این انسان همان انسان
اول باشد همان مفاسدی که برای فرار از آن دست بتاویل زدند ، لازم آید ، و اگر شخص
دیگری باشد انتقام از او - بزدن و کشتن ، و اهانت ، و دار کشیدن و سوزاندن - جایز نیست
چون این بدن گناهی نکرده اما عذاب برزخ ، مربوط بروح است ، نه جسم (تا اشکال

واما خامساً فلا نهم هربوا من لزوم عود التكليف لوحكم وارجوع الروح الى البدن الاول، وقد عرفت انه غير لازم بل يحتمل الامرين .
واما سادساً فلما مر من الاحاديث الدالة على انه يكون في هذه الامة كل ما كان في الامم السابقة حذوا النعل بالنعل والقذة بالقذة ومعلوم ان الرجعة التي وقعت في تلك الامم مراراً كثيرة جداً لم تكن بالبدن المثالي قطعاً فهذا ما خطر بالبال واقتضاه الحال من الكلام في اثبات الرجعة ودفع شبهاتها على ضعفها وعدم صراحتها في ابطال الرجعة وقوة احاديث الرجعة وادلتها كما رأيت ، فانها وصلت الى حد التواتر ، بل تجاوزت بمراتب ، فأوجب قطع واليقين بل كل حديث منها موجب لذلك لكثرة القرائن القطعية من موافقة القرآن والادلة و السنة النبوية

شود: آنچه هم بدن بر زخی گناهی نکرده که عذابش کنند) و نیز اگر در قالب دیگری هم باشد باز لابد وقتی که بدنیا میآید تکلیف دارد ، و دوباره همان مفسد پیش میآید که ممکن است امثال عمر و یزید و غیره توبه کنند؛ و بحق گرایند) و باز اگر بدن دوم غیر از اول باشد آمدن در دنیا رجعت نخواهد بود.

پنجم اینکه سبب این تأویل این است که خیال کرده اند اگر روح ببدن اول بر گردد باید تکلیف هم دوباره بیاید ، ولی گفتیم که تکلیف در رجعت حتمی نیست ، ممکن است باشد ممکن است نباشد .

ششم همان که در جواب تأویل سابق گفتیم که این مطالب خلاف احادیثی است که میفرماید هر چه در امتهای گذشته بود بدون کم و زیاد در این امت هم هست ، و قطعاً در آنها رجعت مکرر بوده ، و باین « مثالی » هم نبوده .

این مطالبی بود که درباره اثبات رجعت و دفع شبهات - بشناص حال بنظر رسید - با اینکه شبهه ها خود ضعیف است ، و در رد رجعت صریح نیست ، و احادیث و ادله رجعت - چنانکه معلوم شد - در کمال قوت بلکه بعد تواتر با بدرجاتی بالاتر از تواتر است ، از این جهت موجب قطع و یقین است ، بلکه میتوان گفت هر يك از این احادیث بلعناظش خواهد قطعی زیادی که دارد موجب یقین است ، زیرا باقر آن و ادله و سنت پیغمبر (ص) موافق است ،

وتعاضدها ، و کثرتها ، و صراحتها ، و اشتغالها علی ضرب من التأكيدات ، و موافقتها لاجماع الامامية و الطباقي جميع الرواة و المحدثين علی نقلها ، و وجودها فی جميع الكتب المعتمدة ، و المصنفات المشهورة المذکورة سابقاً و غيرها ، و عدم وجود معارض صريح لها أصلاً ، و عدم احتمالها للثبوت ، و استحالة اتفاق رواةها علی الکذب ، و لعدم قول أحد من العامة المخالفين للامامية بها ، و لعدالة أكثر رواةها و جلالتهم ؛ و لصحة طرق كثيرة من أحاديثها ، و لكون أكثر رواةها من أصحاب الاجماع الذين اجتمعت الامامية علی تصحيح ما یصح عنهم ، و تصديقهم و اقر بهم بالعلم و الفقه ؛ و للعلم القطعی بان كثيراً من هذه الاحاديث كانت مروية فی الاصول المجمع علی صحتها ، التي عرضت علی الائمة عليهم السلام فصحتحوها و أمروا بالعمل بها ، و لكثرة تصانيف علماء الامامية فی اثبات الرجعة ، و لم یبلغنا ان أحداً منهم صرح بردها و انکارها فضلاً عن تأليف شيء فی ذلك ؛ و انی مع قلة تتبعی لواردت الآن لاضفت الي أحاديث هذه الرسالة ما یزید علیها فی العدد ، فتضاعف الاحاديث ، لاني لم أنقل من رسائل المتأخرين

مركز تحقيقات كميته علمي سدي

در معنای خود صريح و مشتمل بر انواع تأکيدات ، با اتفاق امامیه و اجماع اهل حديث موافق است ، در کتابهای معتبر و مشهوری که سابقاً اشاره شد ثبت است ، معارض صريحی ندارد ، احتمال ثبوتی ندارد ، معال است این همه راوی دروغ گفته باشند ، هیچیک از سنیان و مخالفین امامیه با آنها موافق نیستند ، بیشتر در ابحاث عادل و عالیقدر اند ، بسیاری از اسنادش صحیح است ، بسیاری از روایاتش کسانی هستند که با اتفاق همه علمای شیعه سند با آنها که رسید مورد قبول است ، و همه بعلم و فقهانشان اقرار دارند ، بطور قطع میدانیم که بسیاری از آنها در کتابهایی ثبت شده که صحیح و اتفاق است ، چون بر امامه عليهم السلام عرضه شده و صحیحش را تصدیق فرموده اند ، باینکه کتابهای زیادی در این باره نوشته شده نشنیده ایم که کسی آنها را رد یا انکار کرده باشد تا چه رسد که کتابی در این زمینه نوشته باشد ، و من باینکه تنوع و تفحصی ندارم اگر بخواهم ممکن است بقدر احادیثی که در این کتاب نوشتم یا بیشتر اضافه کنم که احادیث دو برابر شود ، اما از کتابهای علمای اخیر چیزی نقل نکردم در صورتی که سه رساله از آنها در اختیارم بود ، امید

شيئاً؛ مع انه حضرني منها ثلاث رسائل ، وفيما ذكرنا بل في بعضه كفاية ان شاء الله تعالى ، فقد ذكرنا في هذه الرسالة من الاحاديث والايات والادلة ما يزيد على ستة مائة وعشرين ، ولا اظن شيئاً من مسائل الاصول والفروع يوجد فيه من النصوص اكثر من هذه المسئلة ، والله الموفق

وكان الفراغ من تأليفه يوم العشرين من شهر ربيع الاول سنة ١٠٧٩ من الهجرة

وقد فرغت من تصحيحه في ثلاث ليال بدين من شعبان سنة ١٢٨١

من الهجرة النبوية على هاجرها ألف سلام وتحية وأنا العبد

المذنب الفاني العبد هاشم بن العبد حمين

الرسولي المحلالي

است آنچه نقل شد کفایت کند چون متجاوز از شصت و بیست آیه و حدیث آوردم ، و

گمان ندارم هیچ مسأله ای از اصول یا فروع دین بیش از این مدرك داشته باشد .

روز بیستم ربيع الاول هزار و هفتاد و نه این رساله پایان یافت

فهرست موضوعات

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
۲	مقدمه کتاب
۶	باب اول: در مقدمات، که دوازده مقدمه است
۶	اول - در وجوب تسلیم در برابر آنچه از ائمه علیهم السلام وارد شده است
۸	دوم - در اینکه حدیثهای اهل بیت سخت و دشوار است
۱۱	سوم - در اینکه تاویل مطالب دین بدون دلیل محکمی جایز نیست
۱۳	چهارم - در اینکه تعمق و موشکافی بحدی که منافی تسلیم باشد، جایز نیست
۱۴	پنجم - در وجوب رجوع در همه احکام به اهل عصمت (ع)
۱۵	ششم - در وجوب عمل بحدیثهایی که احتمال تقیه ندارد
۱۷	هفتم - اینکه در همه احکام باید بر او بیان حدیث رجوع کرد
۲۰	هشتم - اینکه اگر حدیثی مورد شک شد، یا دو حدیث مخالف نقل شد باید آنها را به قرآن عرضه کرد
۲۱	نهم - اینکه در دو حدیث مخالف، آنرا که موافق اجماع شیعه و یا مشهور بین آنها است باید گرفت

صفحه	موضوع
۲۲	دهم - اینکه در مورد معارضه و مخالفت دو حدیث
۲۳	یازدهم - در وجوب رجوع به چهار کتاب معتبر
	دوازدهم - در ذکر کتابهای معتبری که دلایلها و حدیثها
۲۶	و مقدمات رجعت را از آنها نقل میکنیم
۲۹	باب دوم: در استدلال بر صحت، و امکان، و وقوع رجعت
۳۰	اول - دلیلی که بر صحت معاد به آن استدلال کرده‌اند
	دوم - آیات بسیاری که به صراحت یا بکمک حدیثهای معتبری
۳۱	که در تفسیرش وارد شده
	سوم - حدیثهای متواتری که در کتابهای معتبر از پیغمبر (ص)
۳۱	و ائمه علیهم السلام نقل شده
	چهارم - اجماع و اتفاق همه شیعیان دوازده امامی بر صحت
۳۳	رجعت کپیتر علوم اسلامی
۶۰	پنجم - ضرورت است،
	ششم - اینکه رجعت در بنی اسرائیل و امت‌های گذشته در میان
۶۸	پیغمبران و اوصیاء و مردم عادی اتفاق افتاده
	هفتم - اینکه: ائمه علیهم السلام همه با اتفاق به صحت و ثبوت
۶۹	رجعت معتقد بوده‌اند
	هشتم - اینکه: ما مأموریم که به رجعت اقرار کنیم
۶۹	در دعاها و زیارتها
۶۹	نهم - اینکه هیچیک از سنیان به رجعت عقیده ندارند
۷۱	دهم - اینکه دعای امام مستجاب است
	یازدهم - اینکه: خداوند هیچ فضیلت و علمی به پیغمبری
۷۱	نداده

<u>موضوع</u>	<u>صفحه</u>
دوازدهم - اینکه : امام (ع) اسم اعظم را میداند و اگر خدا را به آن بخواند مردگان را زنده کند	۷۱
باب سوم : در قسمتی از آیات قرآن که ولو بضمیمه حدیثهایی که در تفسیرش وارد شده بر صحت رجعت دلالت میکند	۷۲
اول - روزی که از هر گروهی دسته‌ای از آنان را که آیات ما را تکذیب میکنند	۷۳
دوم - خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده عمل صالح کردند وعده داده که در زمین جانشینانش کند	۷۴
سوم - میخواهیم بر آنان که در زمین ضعیفشان کرده‌اند منت نهیم	۷۵
چهارم - هنگامی که عذاب بر آنان واجب میشود	۷۶
پنجم - بخدا قسم خوردند، قسمهای موکد	۷۶
ششم - خدا بر همه چیز توانا است	۷۷
هفتم - مگر این خدا قدرت ندارد که مردگان را زنده کند؟	۷۷
هشتم - مگر آنکه آسمانها و زمین را آفرید نمیتواند امثال اینان را بیافریند	۷۷
نهم - مثلی برای ما زد، و آفرینش خویش را فراموش کرد	۷۸
دهم - مگر قصه آنان را ندانستی که هزارها بودند و از بیم مرگ از وطن خویش بیرون رفتند	۷۸
یازدهم - یا مثل آنکه به قریه‌ای - که همه سقفهایش روی هم ریخته بود - گذر کرد	۷۸
دوازدهم - آندم که خدا به عیسی فرماید : نعمت من یادآور	۷۹
سیزدهم - آندم که ملائکه گفتند	۸۰

موضوعصفحه

- چهاردهم - ای پسران اسرائیل نعمت مرا که به شما دادم
یاد آرید . ۸۵
- پانزدهم - آندم که ابراهیم گفت: پروردگارا ۸۱
- شانزدهم - آندم که موسی به قومش گفت: ۸۱
- هفدهم - مگر قصه آنرا ندانستی که دربارهٔ خدایش
که سلطنت بوی داده بود ۸۲
- هیجدهم - سیصد سال در نمازشان ماندند ۸۲
- نوزدهم - ما پیغمبران خود و مؤمنان را در این زندگی
نصرت دهیم ۸۲
- بیستم - از آن پیغمبران ما که پیش از تو فرستادیم ۸۲
- بیست و یکم - آندم که خدا از پیغمبران پیمان گرفت ۸۲
- بیست و دوم - پروردگارا: ۸۴
- بیست و سوم . چگونه بخدا کافر می شوید ۸۴
- بیست و چهارم - دربارهٔ حضرت عیسی میفرماید ۸۴
- بیست و پنجم - از قول حضرت عیسی نقل میکند ۸۶
- بیست و ششم - موسی هفتاد تن از قوم خویش را برای
وعده گاه انتخاب کرد ۸۶
- بیست و هفتم - اگر قرآنی باشد که بوسیله آن کوهها حرکت کند ۸۶
- بیست و هشتم - در آن کتاب به بنی اسرائیل اعلام کردیم ۸۷
- بیست و نهم - ترا از ذوالقرنین پرسند ۸۷
- سی ام - و ایوب را یاد کن که پروردگار خویش را ندا کرد ۸۹
- سی و یک - بر قریه ای که هلاک کرده ایم ۸۹
- سی و دوم - آنکه این قرآن بر عهدہ تو نهاد به بازگشتگاہت
بر میگردد ۸۹

صفحه	موضوع
۹۰	سی و سه - هیچیک از اهل کتاب نیست
۹۰	سی و چهارم - خداوند قدرت دارد که نشانه‌ای فرود آورد
۹۰	سی و پنجم - یا قسمتی از آنچه با آنان وعده میدهیم بتو مینماییم
۹۰	سی و ششم - آیا پس از وقوع عذاب بآن ایمان می‌آورید
۹۱	سی و هفتم - اگر هرکس ستم کرده همه روی زمین براداشته باشد
۹۱	سی و هشتم - اگر راجع به آنچه بر تو نازل کرده ایم .
۹۱	سی و نهم - آنان که به آخرت ایمان نیاورند
۹۱	چهل - آنگاه سزای کارهای بدشان بایشان رسید
۹۲	چهل و یکم - روزی که هر عده‌ای را به پیشوایشان بخوانیم
۹۲	چهل و دوم - هر که از یاد من اعراض کند
۹۲	چهل و سوم - داود را از جانب خویش فضیلتی دادیم
۹۲	چهل و چهارم - در زبور پس از ذکر نوشتیم
۹۳	چهل و پنجم - مگر ندیده‌اید که ما برا بزمین بی گیاه میفرستیم
۹۳	چهل و ششم - مگر در زمین نگشته‌اید
۹۳	چهل و هفتم - آیات خویش بشما بنمایاند
۹۳	چهل و هشتم - ستمگران را ببینی که چون عذاب را ببینند
۹۴	چهل و نهم - یکتاپرستی را در نسل خویش سخنی پاینده کرد
۹۴	پنجاهم - منتظر آنروز باش که آسمان دودی آشکارا آورد
۹۴	پنجاه و یکم - به انسان سفارش کردیم که با پدر و مادرش نیکی کند
۹۴	پنجاه و دوم - روزی که صبح را بحق بشنوند .
۹۵	پنجاه و سوم - روزی که زمین برای در آمدنشان شکافته شود
۹۵	پنجاه و چهارم - روزیتان و چیزی که بشما وعده میدهند در آسمان است
۹۵	پنجاه و پنجم - برای آنان که ستم کردند عذابی نزدیکتر از این هست

<u>موضوع</u>	<u>صفحه</u>
پنجاه و شش - شتابان بسوی دعوتگر روند	۹۵
پنجاه و هفت - بزودی بر بینی او داغ نهم	۹۵
پنجاه و هشت - تا چون وعده‌ای که به آنان می‌دهند	۹۶
پنجاه و نهم - بگو نمیدانم وعده‌ای که ب شما می‌دهند نزدیک است	۹۶
شصت - غیبت‌دان است	۹۶
شصت و یکم - مرگ بر این انسان که چه نمک‌شناس است	۹۶
شصت و دوم - خدا بر بازگرداندنش توانا است	۹۷
شصت و سوم - آنان را بروزهای عذاب خدا متذکر کن	۹۷
شصت و چهارم - هر که در این جهان کوردل باشد	۹۷
باب چهارم: در اثبات اینکه هر چه در امت‌های سابق واقع شده در این امت هم خواهد شد، شامل ۲۶ حدیث	۹۸
باب پنجم: در اثبات اینکه رجعت در امت‌های گذشته بوده	
شامل ۶۰ حدیث	۱۱۲
باب ششم: در اثبات وقوع رجعت در انبیاء و اوصیای گذشته	
شامل ۴۷ حدیث	۱۵۷
باب هفتم: در اثبات اینکه در این امت هم اجمالا "رجعت واقع شده، تا آن رجعتی را که در آخر الزمان وعده داده‌اند بعید نشمارند، دلیل این موضوع هم حدیث‌هایی است شامل ۲۹ حدیث	۱۹۰
باب هشتم: در اثبات اینکه اجمالا "رجعت انبیاء و ائمه در این امت هم بوده،	
شامل ۴۰ حدیث	۲۰۸

موضوع

صفحه

باب نهم : در قسمتی از حدیثهای معتبر راجع به وقوع رجعت برای جمعی از شیعیان و غیر شیعیان شامل ۱۳۱ حدیث

۲۳۳

باب دهم : در قسمتی از اخبار معتبر راجع به رجعت جمعی از انبیاء و ائمه (ع) شامل ۱۷۸ حدیث

۲۰۰

باب یازدهم : در اینکه آیا پس از دولت حضرت مهدی (عج) دولتی هست یا نه؟

۳۹۲

باب دوازدهم : در شبهه منکرین رجعت و جواب آن

۲۰۶



مَجَالِسُ رُمَيَّاظِرَاتٍ

سری کتابهای منتشر شده

تألیف
شیخ مفید محمد بن محمد بن النعمان

النَّجْوَاءُ

فِي قَوَاعِدِ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ

ترجمه
اقا جمال محمد بن اقا حسین محقق خراسانی

بصحيح و ايمان
خانيا بامستاد

لمدارس المجاعة الأولى

تفسير
شاهي
أو

آيات الأحكام

للعلامة المحقق المتكبر الفقيه السيد الأمير أبو الفتح

الحسيني جبرائيل المتوفى ٩٧٦

مع

توضيح آيات الأحكام

لسماحة العلامة المحقق محمد الحاج الميرزا ولي الله

الأشراقي مد ظله